جواهر لعل نهرو

کشف هند

جلد دوم

ترجمه : محمود تفضلی



چاپخانه‌ی سپهر ــ تهران ــ بهمن‌ماه ۱۳۵۰

فصل هفتم

آخرین مرحله (۱)

۱ تحکیم حکومت انگلستان و برانگیخته شدن نهضت ملی

یکی از انگلیسی‌ها که باهند و تاریخ آن آشنائی بسیار دارد می‌نویسد: «نوشته های ما دربارهٔ تاریخ‌هند شاید بیش ازهر کاردیگری که ما کرده‌ایم هندیان را بخشم می‌آورد و ناراحت می‌سازد.» در واقع فهرست آنچه انگلیسی‌ها در هندکرده‌اند به اندازه‌ای طولانی‌وگوناگون است که‌بدشواری می‌توان‌گفت هندیان ازکدام‌یك بیشتر بخشم می‌آیند و ناراحت می‌شوند. اما این‌حرف درست است که گزارش های انگلیسی از تاریخ هند و مخصوصاً ازآنچه بنام دوران انگلیسی نامیده می‌شود هندیان را سخت ناراحت می‌سازد.

تاریخ‌تقریباً همیشه ازطرف فاتحان و پیروزشدگان نوشته می‌شود ومعمولا نظر آنها را بیان می‌کند. یا درهرحال صورتی از حوادث‌که از طرف فاتحان نقل می‌شود مقدم قرار می‌گیرد و برتر شمرده می‌شود. احتمال بسیار دارد‌که تمام آنچه ما از آمدن آریائیها به هند می‌دانیم و حماسه ها و سنت هائی‌که مورد فخر ومباهات آریائیست نسبت به مردم و ساکنان قبلی این‌کشور‌که از آریائیها شکست یافتند و تحت تسلط ایشان درآمدند ناروا و ظالمانه است.

هیچ‌کس‌نیست‌که بتواند ازنفوذ ملاحظات نژادی ومحدودیتهای فرهنگی خویش مصون بماند وموقعی که تصادم وبرخوردی میان نژادها وکشورها پیش

می‌آید حتی کوشش برای بیطرفی نوعی خیانت نسبت به مردمی که شخص به آنها بستگی دارد بشمار می‌آید . جنگ که نمونه کامل ونهائی این تصادمات میباشد موجب می‌گردد که هر نوع ملاحظه درست و بیطرفی نسبت به ملتی که دشمن شمرده می‌شود دورافکنده شود. دراین موارد ذهن خشك وخشن می‌شودوهرگونه راه برای تلقی وبرخورد مسائل جزیك راه مشخص ومعین ومحدود مسدودمیگردد . ضرورت فوق‌العاده نیرومند موقعیت و زمان ایجاب می‌کندکه اقدامات خودی موجه قلمداد شود وآنچه دشمن می‌کند تیره ومحکوم گردد. حقیقت درعمق‌گود- ترین چاهها پنهان بماند و دروغ و جعلیات عریان و بیشرمانه تقریباً حکومت عالی‌را دردست می‌گیرد .

حتی وقتی میان کشور های رقیب یا منافعی که باهم رقابت دارند حالت جنگ عملی‌وجود نداشته باشد اغلب احتمال تصادم وبرخورد باقی‌هست ونوعی روحیهٔ جنگی‌رابر می‌انگیزد . درکشوری که تحت تسلط قدرت خارجی‌درمی‌آید این‌تصادم قهری وطبیعی است وبطور مداوم دراندیشه واعمال مردم اثرمی‌گذارد وآنها را از راه درست منحرف میسازد . روحیهٔ جنگی و طرز تفکر جنگ آمیز هرگز بکلی ازمیان نمی‌رود .

درزمانهای سابق که جنگ وعواقب آن ، خشونت ها ، تجاوزها ، واسیر ساختن مردمان مورد قبول عمومی بود وامری طبیعی شمرده می‌شد نیاز خاصی وجود نداشت که این‌قبیل اقدامات را پنهان سازند یا بدلایل دیگری‌توجیه‌کنند. با رشد تمدن به درجات بالاتر این نیاز وضرورت هم پیش‌آمد واین نیاز به جعل‌و قلب وتخریب واقعیات منتهی گردیدکه بعضی‌اوقات دانسته وتعمدی بود واغلب نادانسته وبدون توجه . بدینگونه تزویردرخدمت تقواقرارگرفت ونوعی‌عطوفت وپرهیز کاری و تقدس جعلی وبیمار گونه خود را بااعمال زشت و ناروا همراه ومتفق‌ساخت .

ازهر کشور ومخصوصا درکشوری‌پهناور وعظیم چون هند باتاریخی‌ممتدو درهم وفرهنگی‌مختلط همواره ممکن است واقعیات یاتمایلاتی‌را برای توجیه نظریه وفرضیه خاصی پیداکرد وآنوقت همین‌ها را بنیانهای قبولشده وپذیرفته‌ای برای استدلالهای بعدی قرارداد .

گفته می‌شودکه آمریکا با وجود آنکه درآنجا همه چیز به یك صورت و یك‌شکل درمی‌آید سرزمین تضادهاست . پس‌خیلی طبیعی است که‌هند باوسعت و

گوناگونیهای فراوانش تضادها وناجوریهای خیلی بیشتر درخود داشته باشد در هند هم مانند جاهای دیگر می‌توانیم هرچه را جستجوکنیم بیابیم و براساس این بنیانهایی که ازپیش آماده ساخته‌ایم می‌توان ساختمانی ازعقاید ونظریات خاصی بناکرد . اما این ساختمان در واقع بنیانهائی نادرست دارد و تصویری جعلی و دروغین از واقعیت رانشان میدهد .

تاریخ اخیر هند یعنی تاریخ دوران انگلیسی هـا در هند چنان با اتفاقات امروزی مربوط است که عواطف و تعصبات و اغراض امروزی بشدت در نقل و بیان آن اثر می‌گذارد احتمالاً ، هم انگلیسی‌ها وهم هندیها در این مورد بخطا میروند تنها خطاهای آنها در جهاتی مخالف و متضاد یکدیگـر میباشد . بیشتر نقلیات واسنادی که تاریخ با استفاده از آنها شکل می‌گیرد و نوشته می‌شود از منابع انگلیسی میباشد وخواه ناخواه نظر انگلیسی‌ها رامنعکس می‌سازد . اوضاع خاصی که براثرشکست وتجزیه هند پیش می‌آمد خودبخود مانع آن می‌گشت که طرف هندی وقایع رابشکلی‌شایسته ضبط ونقل کند. بسیاری ازبایگانیها ومطالب مضبوط هم‌که وجود داشت دردوران شورش بزرگ سال ۱۸۵۷ ازمیان رفت. مقداری از اسنادو کاغذها دربایگانیهای خانواده ها باقی وپنهان مانده بود اما از ترس عواقب ناگوار کسی‌جرأت نمی‌کردآنها راچاپ ونشرکند . این قبیل اسناد بدون آنکه‌کسی از آنها مطلع باشد پراکنده بود و بسیاری از آنهاکه بصورت نسخه‌های خطی بودند بوسیلهٔ موریانه وحشرات‌گوناگون دیگرکه درآب‌وهوای هند فراوان هستند نابودشدند .

بعدها وقتی بعضی ازاین اسنادکشف شدند بسیاری ازحوادث تاریخی را روشن تر ساختند. و حتی تاریخ هندکه بدست انگلیسی هانوشته شده بود ناچار تااندازه‌ای تعدیل‌گشت و بعلاوه نظریهٔ هندی نسبت به‌تاریخ هندکه اغلب بانظر انگلیسی‌ها متفاوت است شکل‌گرفت .

در پشت این‌نظریهٔ هندی توده‌ای ازسنت‌ها وخاطرات و روایات نیز وجود داردکه متعلق به‌زمانهای خیلی دورنیست بلکه متعلق‌به دورانیست که‌پدربزرگ‌های مایاپدران ایشان خود شاهدزنده ویااغلب خود قربانی‌حوادث آنها بوده‌اند .

ممکن‌است‌که این‌سنت ها و روایات ازنظر تاریخ و بعنوان تاریخ ارزش زیاد نداشته باشند امااز‌آن جهت‌که بماامکان میدهند زمینه های اندیشه هندامروزرا درك کنیم و بفهمیم ارزش واهمیت زیاد دارند. کسی‌که از نظر انگلیسی‌ها شخصی

آشوبگر وشریر می باشد از نظر هندیان یك قهرمان ملی بشمار میرود و کسانی که مورد تجلیل وستایش انگلیسی ها قرار می‌گیرند اغلب از نظر اکثریت مردم هند خائنان وکیسلینگ هائی بیش نیستند واین ننگ دامان اعقاب آنهارا نیز می آلاید.

تاریخ انقلاب آمریکا ازطرف انگلیسی‌ها و آمریکائیها به شکل‌های متفاوتی نوشته شده‌است وحتی امروز که احساسات وعواطف قدیمی آرام گشته ومیان این دوکشور دوستی برقرارمی‌باشد تاریخی که ازطرف هریك نوشته می‌شود دیگری را ناراحت می‌سازد وبخشم می آورد.

در زمان خودما ، **لنین**، درنظر بسیاری از سیاستمداران مشهور وعالیمقام غولی راهزن وغدار بوده است در حالیکه میلیونهـا نفر اورا آزادی بخش توده‌ها وبزرگترین مردقرن می‌شمارند.

این مقایسه‌ها تااندازه‌ای مارا باناراحتی‌هائی که درهندیان به‌هنگام تحصیل درمدارس وکالج هاشان بوجود می‌آمده آشنا می‌سازد. زیرا به‌اصطلاح، تاریخی که تعلیم داده می‌شد همواره گذشته هندرااز هرجهت بی‌اعتبار می‌ساخته ، کسانی راکه مردم هند خاطره شان را عزیز میدارند تحقیر می کرده وتمام اقدامات دوران تسلط بریتانیابرهند را مورد تجلیل قرار میداده است.

گوپال کریشنا گوکله ، یکبار با همان روش تمسخر آمیز ملایـم و زیبای خودش درنوشته‌ای از مشیت مرموزالهی سخن بمیان آورد که مقرر داشت هندباانگلستان مربوط گردد. به هرحال چه‌این ارتباط نتیجه‌این‌مشیت مرموز بوده وچه نتیجه تحول و جریان یك تقدیر تاریخی یافقط یك تصادف اتفاقی ، آمدن انگلستان به هند دونژاد وملت متفاوت راباهم مربوط ساخت یا بعبارت صحیح‌تر می‌بایست این دونژاد متفاوت راباهم مربوط سازد اما درعمل آنچه اتفاق افتاد این‌بودکه آنها به‌ندرت به یکدیگر نزدیك شدند وتماسهای ایشان اغلب بطورغیر مستقیم بود. ادبیات انگلیسی واندیشه‌های سیاسی انگلیسی فقط تعدادی معدود از کسانی راکه زبان انگلیسی را می‌آموختند تحت تأثیر قرار می‌داد. بعلاوه این اندیشه‌های سیاسی هم ، هرچندکه درزمینه های اصلی خودمحرك ومترقی بودند درهندآن زمان واقعیتی نداشتند. انگلیسی‌هائی که به‌هند می آمدند کسانی نبودند که افکار انقلابی سیاسی یا اجتماعی داشته باشند بلکه محافظه کارانی بودندکه نمایندگان ارتجاعی ترین طبقات انگلستان بشمار می‌رفتند وخود انگلستان هم از بعضی جهات محافظه کارترین ومرتجع‌ترین کشور اروپابود.

برخورد و تماس تمدن غربی باهند تماس و برخورد یك جامعهٔ متحرك ، جامعه‌ای باوجدانی تازه و « مدرن » بود باجامعه‌ای باعادات و اندیشه‌های قرون وسطائی که هرچند هم از جهت خاص خودکامل و پیش رفته بشمارمی‌رفت بعلت محدودیتهائی که طبیعتا باخود داشت نمی‌توانست ترقی و پیشرفت تازه داشته باشد . و شگفت انگیزاست که عمال ونمایندگان این‌جریان تکامل تاریخی غرب نه تنها بکلی از مأموریتی که در هند بعهدهٔ ایشان محول بودبی خبر بودند بلکه عملاهم به‌طبقه‌ای‌تعلق داشتندکه مظهراین‌پیشرفت و تکامل نبود .

این طبقه در انگلستان هم برای مقابله بااین جریان تکامل تاریخی به مبارزه می‌پرداخت اما درآنجانیروئی که درمقابل ایشان قرارداشت قوی‌تر ازآن بودکه بتوانند پیشرفت آنرا متوقف سازند . امادرهند میدانی باز دربرابر خود داشتند وبخوبی‌می‌توانستند از تغییرات و تحولات مترقیانه ، که از نظر کلی‌تر خودشان مظاهر آن بشمار می‌رفتند ، باموفقیت جلوگیری کنند .

آنها درهند به‌تشویق و تحکیم موقعیت‌گروه‌هائی ازمردم می‌پرداختندکه از نظر اجتماعی از همه ارتجاعی تر بودند وباکسانی مخالفت‌می‌کردندکه بخاطر تغییرات سیاسی واجتماعی‌می‌کوشیدند وکارمی‌کردند. اگرهم‌درهندتغییراتی پیش آمد و پیشرفتهائی حاصل شد علیرغم تمایل آنها ویا در نتیجهٔ عواقب اتفاقی و ناخواسته فعالیت‌های آنهابوده است. بکارافتادن ماشین‌های بخار وراه‌آهن درهند قدمی‌بزرگ درراه تغییراوضاع قرون وسطائی‌بود امااین چیزهانه بخاطر پیشرفت هند بلکه‌برای تحکیم موقعیت انگلیسی‌ها وتسهیل‌استثمار وبهره‌کشی‌سودجویانه ایشان از نواحی داخلی‌هند بوجود آمدند . این تضادمیان سیاست عمدی مقامات انگلیسی درهند بابعضی از نتایج مثبت غیرعمدی وناخواسته‌که ببارآورد نوعی ابهام بوجودمی آورد وچهرهٔ واقعی سیاست بریتانیا رامخفی می‌سازد . تغییرات به‌علت تماس‌وبرخورد غرب درهند راه یافت اما این‌تغییرات تقریباً علیرغم تمایل انگلیسیانی بود که به هند آمدند . انگلیسی‌ها موفق گشتند سرعت این تغییرات ضروری واجتناب‌ناپذیر را بقدری‌کم وکندکنندکه حتی امروزهم هنوزتحول هند ازصورت کامل خود بسیار بدوراست .

مالکان بزرگ انگلیسی ونظایرایشان‌که برای حکومت کردن درهند می‌آمدند نظریات‌ارتجاعی مالکان رانسبت به جهان داشتند . درنظرایشان هند ملك وسیع و پهناوری بودکه به‌کمپانی هندشرقی تعلق داشت و مالك و ارباب هرملك

هم بهترین وطبیعی‌ترین نمایندهٔ ملك خود ورعایای خودمی‌بود . این‌نظریه حتی پس از آنکه کمپانی هندشرقی منحل‌گشت وهند رابه‌سلطنت انگلستان تقدیم‌داشت ادامه یافت . بدیهیست کمپانی در مقابل این تقدیمی پاداش‌سنگین وپربهائی‌هم‌به هزینه هند دریافت داشت (بدینگونه بودکه قروض عمومی هند بوجود آمد . این قروض درواقع پولیست‌که‌مردم هندمی‌پردازند تاحکومت انگلستان هندرا از کمپانی هندشرقی خریداری‌کند). از آنپس حکومت‌انگلستان درهند جای مالکان وارباباان راگرفت (یاعامل مالکان واربابان شد) . آنهاعملاً خودرا «هند» بشمار می‌آوردند همچنانکه « **دوك دون‌شایر** » در انگلستان که **مالك** و ارباب **دون‌شایر** بود ازطرف اعیان و لردها واشراف دیگر انگلیسی مظهر «دون‌شایر» بشمارمی‌رفت . میلیونهامردمی که درهند زندگی می‌کردند و کار می‌کردند فقط نوعی رعایای مالك و ارباب شمرده می‌شدندکه ناچار بودند سهم مالکانه ورا بپردازند ودرسلسله مراتب طبیعی‌نظام فئودالی درجای‌خودقرارگیرند . درنظر آنها تهدید وتجاوز نسبت به‌این نظام همچون تجاوزی نسبت به‌اصول ومبانی اخلاقی عالم وجود وحتی معادل نفی وانکارعدالت الهی می‌بود .

این تصوردربارهٔ حکومت بریتانیا درهندکه تااندازه‌ای جنبهٔ مافوق‌طبیعی دارد هر چند هم که ممکن است‌اکنون بصورتی متفاوت بیان شود اصولاً تغییر نیافته‌است. روش قدیمی حداکثر بهره‌کشی باشکنجه‌ازرعایا جای‌خودرا به‌تدابیر ملایم وغیرمستقیم سپرد. تدریجاً قبول شدکه مالك وارباب باید نسبت به‌رعایای خودخیرخواه باشد وپیشرفت منافع آنها رانیز درنظر داشته باشد . حتی موافقت شدکه بعضی ازرعایای مطیع ووفادار به مقامهای اداره ملك هم‌ارتقا داده شوندو بشکل مأموران درجه دوم در اداره امورملك سهیم‌گردند .

امابهرحال هیچگونه تهدیدی نسبت به سیستم مالکیت بزرگ و اربابی نمی‌توانست تحمل شود. ملك می‌بایست‌بهمان صورت که‌داشت کارخودرا دنبال کند حتی وقتی که مالکیت آن ازدستی بدستی‌منتقل‌گردد . وقتی که فشاروضرورت حوادث چنین‌تغییراتی‌را ناگزیرمی‌ساخت شرط وتصریح‌می‌شدکه می‌بایست‌تمام رعایای وفادار که‌درکارادارهٔ امورملك سهیم‌شده بودندهمچنان‌به‌کارخودادامه دهند تمام دوستان‌قدیم وجدید، تمام‌خدمتگاران و وابستگان ارباب وتمام‌کسانی که حق بازنشستگی دریافت می‌داشتند باید بازهم حقوق ووظیفه مقررخوددرادریافتدارند وحتی‌مالك قدیمی هم می‌بایست بصورت‌نوعی سرپرست خیرخواه ومشاور ملك

باقی بماند ودر نتیجه تمام کوششهائی که برای بوجود آوردن تغییرات اساسی صورت می‌پذیرفت به‌ناکامی می‌انجامید.

درمیان مقامات عالیرتبه خدمات اداری که همه انگلیسی بودند این‌احساس ازهرچیز دیگر نیرومندتر بود که هندرا بامنافع خودشان یکی و یگانه می‌شمردند. در سالهای بعدهمین احساس درسازمان دربسته ومستحکمی که بنام «خدمات اداری هند»[1] نامیده می‌شد توسعه یافت وهمین‌سازمان است که یك نویسنده انگلیسی آنرا «استوارترین ومستحکم‌ترین‌اتحادیهٔ جهان» نامیده است. آنها هند را اداره می‌کردند. آنها خودهندبودند، و هرچیزکه برای منافع ایشان زیان‌آور بود ضرورتا برای هند زیان‌آورشمرده می‌شد.

ازسازمان «خدمات اداری‌هند» وازنوع‌تاریخ وضبط حوادث‌که دربرابر ایشان قرارداده‌می‌شد نوعی تصورخاص بوجود می‌آمدکه بدرجات مختلف در قشرهای گوناگون مردم بریتانیا نیز نفوذ می‌یافت طبیعی است‌که طبقهٔ حاکمه انگلیس آنرابه‌کاملترین‌صورت می‌پذیرفت اماحتی کارگران ودهقانان انگلیسی‌هم تا اندازه‌ای تحت نفوذ آن قرار می‌گرفتند و با آنکه خود در کشور خودشان تحت تابعیت اسارت‌باری بسر می‌بردند غرور مالکیت و داشتن امپراطوری را در خود حس می‌کردند.

همان‌کارگرو دهقان تیره‌روزانگلیسی‌اگر به‌هند می‌آمد دراینجا خواه‌ناخواه متعلق به‌طبقهٔ حاکم شمرده‌می‌شد. او ازتاریخ وفرهنگ هند بکلی بی‌اطلاع بود وهمان ایدئولوژی وطرزفکری راکه‌انگلیسی‌ها درهند بوجود آورده بودند می‌پذیرفت زیراهیچ معیار ومیزان دیگری برای‌قضاوت وسنجش خویش نداشت‌که بتواند باهند منطبق‌سازد. حداکثر چیزی‌که ممکن بود در او بوجود آید نوعی احساس خیرخواهی مبهم بود که‌آن هم‌ناچار در چهارچوب و قالب تصورات رایج محدود می‌ماند.

درمدت یکصدسال این‌ایدئولوژی وطرزفکر درتمام قشرها و بخش‌های مردم بریتانیا نفوذکرد واثرگذاشت وبصورت نوعی‌میراث ملی‌درآمدکه با شکل ثابت و تقریباً تغییرناپذیرخوددرهرگونه نظریه‌نسبت به‌هنداثرمی‌گذاشت‌و بصورتی نامحسوس حتی‌درنظر آنهادربارهٔامور داخلی‌کشورشان‌هم‌اثرمی‌گذاشت.

درزمان خودماهم آن‌گروه شگفت‌انگیز که هیچ‌سطح یا اصل‌ثابت فکری

---

1 — Indian Civil Service که خلاصه‌آن (I.C.S) معروف بود.

برای‌خود یا اطلاعی از جهان خارج ندارند و رهبران حزب کارگر بریتانیا هستند معمولاً استوارترین هواداران حفظ نظم موجود درهند می‌باشند. گاهی‌اوقات وقتی که‌تضاد میان‌سیاست‌داخلی‌وسیاست استعماری خویش‌وتضاد میان گفته‌ها واعمال خویش را درنظرمی‌آورند نوعی احساس مبهم‌ناراحتی درایشان پیدامی‌شود اما از آنجاکه خودراپیش ازهرچیزمردمی عملی وخوش فهم می‌شمارند باکمال‌راحتی این ندای وجدان واحساس ناراحت‌کننده را ازخویش دورمی‌سازند. بدیهی است مردان عملی باید ضرورتاً خودرا بانظام و روشهای شناخته شده و شرایط موجود سازش دهند ومنطبق‌سازند و هرگز نبایدفقط بخاطراصول یا نظریه‌های آزمایش نشده بدرون تاریکیهای ناشناخته بجهند.

نایب‌السلطنه‌هائی که مستقیماً ازانگلستان بهند می‌آیند ناچارند که خود رابا «سازمان خدمات اداری‌هند» سازش دهند و به‌آن متکی‌گردند از آنجا که نایب‌السلطنه‌ها معمولاً ازمالکان بزرگ وطبقه حاکمهٔ انگلستان هستند برای آنها درپذیرفتن نظریه‌های موجود ورایج سازمان خدمات اداری هند هیچگونه مشکلی وجودندارد وموقعیت منحصربفرد ایشان به‌آنها قدرت مطلق‌ونامحدودی می‌بخشد که درهیچ‌جای دیگر نظیروماننید ندارد وهمین موقعیت به‌آنها امکان می‌دهدکه بشکلی ملایم چگونگی وروش‌بیان نظرهای خودراتغییردهند.

قدرت همیشه فاسدکننده است وقدرت‌مطلق طبعاً فسادمطلق راببار می‌آورد ودردنیای پهناور امروز هیچ‌کس نیست‌که به اندازهٔ نایب‌السلطنهٔ بریتانیا در هند چنین قدرت مطلقی برتعدادی اینقدرزیاد ازمردم داشته‌باشد.

نایب‌السلطنه هند باچنان‌لحنی سخن می‌گوید که هیچ نخست وزیری در انگلستان‌یاهیچ رئیس جمهوری درایالات متحده آمریکاهم‌نمی‌تواند چون‌اوحرف بزند. شایدتنهاکسی‌که ازاین‌لحاظ درردیف او بتواند قرارگیرد **هیتلر** است. و نه فقط نایب‌السلطنه بلکه اعضای انگلیسی شورای نایب‌السلطنه، حکمرانان ایالات، وحتی‌شخصیت‌های کوچکتر که بعنوان‌رئیس اداره یابخشدار یاکلانتر به کارهائی مشغول هستند طرزرفتارشان همین گونه است. اینها نه فقط خود را در مقام وموقعیتی‌خیلی بالاتروبرترازدیگران می‌شمارند وباچنین‌لحنی‌سخن می‌گویند بلکه‌معتقدندکه‌هرچه‌می‌گویند ومی‌کننددرست‌است‌وبایدمورد‌قبول سایرموجودات فانی واقع شود زیرا قدرت وافتخار متعلق به‌ایشانست.

بعضی‌ازاعضای‌شورای نایب‌السلطنه مستقیماً ازانگلستان منصوب می‌شوند

وعضو سازمان خدمات اداری هند نمی‌باشند. معمولاً میان طرز رفتار و گفتار این عده با آنانکه عضو خدمات هند هستند تفاوتی نمایان وجود دارد. اینها می‌توانند براحتی در چهارچوب و قالب موجود خدمات هند کار کنند اما به آسانی نمی‌توانند آن لحن برتر و توأم با اعتماد بنفس و غرور آمیز را که خاص مأموران خدمات هند است بخود بگیرند. اعضای هندی این شورا (که درهمین اواخر امکان عضویت را یافته‌اند) تعداد و ذکاوتشان هر قدر هم که باشد خیلی کمتر از اعضای انگلیسی آن می‌توانند لحن غرور آمیز داشته باشند. اینها درسلسله مراتب اداری و از لحاظ احترامات وموقعیت درهر مقامی هم که باشند بـه حلقه ممتاز و برتر تعلق ندارند و نمی‌توانند مانند انگلیسیان باشند. بعضی از این افراد هندی می‌کوشند که طرز رفتار و گفتار همکاران انگلیسی خود را تقلید کنند و بکار بندند اما در عمل توفیقی بدست نمی‌آورند ورفتارشان حالت نوعی غرور توخالی و مضحك را پیدا می‌کند.

گمان می‌کنم نسل جدید اعضای خدمات اداری هند از لحاظ طرز فکر با اسلاف خود تفاوتهائی دارند. اینها به آسانی در قالب موجود سازمان خدمات اداری نمی‌گنجند و با آن سازش پیدا نمی‌کنند اما تمام قدرت و اختیارات وخط‌مشی سیاسی از اعضای عالیرتبه وقدیمی ناشی می‌شود و وجود اشخاص وعناصر تازه تفاوتی در اوضاع بوجود نمی‌آورد. این عناصر تازه یا باید نظم موجود ومقررات را بپذیرند و با آن همراه شوند و یا بطوریکه گاهی اتفاق می‌افتد از این خدمت استعفا بدهند و به وطن خود بازگردند.

بخاطر دارم وقتی هنوز پسر بچه جوانی بودم روزنامه‌های هند که به انگلیسی‌ها تعلق داشت پر بود از اخبار و نطق‌ها و بیانات رسمی، از اخبار نقل و انتقال و ارتقاء درجهٔ مأموران خدمات اداری هند، از فعالیت‌های انجمن‌ها و کلوب‌های انگلیسی، از چوگان، مسابقه‌های اسب‌سواری، مجالس رقص و تئاترهای آماتوری. در تمام آنها بزحمت ممکن بود کلمه‌ای دربارهٔ مردم هند و زندگی سیاسی، فرهنگی، اجتماعی یا اقتصادی ایشان دیده شود. وقتی شخصی این روزنامه‌ها را می‌خواند اصلاً تصور هم نمی‌کرد که درهند جز انگلیسی‌ها مردم دیگر وزندگی دیگری هم وجود دارد.

در **بمبئی** مسابقه‌های **کریکت** چهارجانبه‌ای میان چهار گروه یازده نفری برگزار میشد که متعلق به هندوها، مسلمانها، پارسی‌ها واروپائیها بود. گروه یازده نفری اروپائی‌ها بنام **«بمبئی پرزیدنسی»** نامیده می‌شد و گروههای دیگر بطور ساده **هندوها**، **مسلمان‌ها** و **پارسی‌ها** نامیده می‌شدند. بدینقرار چنین بنظر

می‌رسید که اصولاً تیم و گروه اروپائی تیم اصلی و نمایندهٔ بمبئی می‌باشد و گروههای دیگر عناصری خارجی هستند که برای مسابقه و بازی برسمیت شناخته شده‌اند . با وجود گفتگوهای بسیار و اعتراضهای فراوان که گروه‌های یازده نفری نباید براساس تفاوتهای مذهبی انتخاب شوند، این مسابقه‌های چهارجانبه هنوزهم انجام می‌شود فقط گویا تیم «بمبئی پرزیدنسی» را حالا تیم اروپائی می‌نامند .

باشگاهها و کلوب‌های انگلیسی درهند معمولاً بنام نواحی نامیده می‌شوند مانند کلوب بنگال ، کلوب الله آباد وغیره. عضویت دراین کلوب‌ها به انگلیسی‌ها یا بعبارت صحیح‌تر به اروپائی‌ها اختصاص دارد . بدیهی است نمی‌توان اعتراض کرد که چرا نام نواحی و شهرهای مختلف به این کلوبها داده می‌شود و همچنین نمی‌توان گفت که چرا گروهی ازمردم برای خودشان کلوبی ترتیب می‌دهند و به خارجیان اجازهٔ عضویت وشرکت در آنرا نمی‌دهند . اما مطلب اینست که این اسامی ازعادات وطرز فکر قدیمی انگلیسی ناشی می‌شود که انگلیسی‌های عضو این کلوب‌ها در واقع خودشان را مظهر هند می‌شمارند و آنها هستند که نمایندهٔ واقعی بنگال یا الله آباد یا غیره بشمار می‌روند . دیگران فقط مواد اضافی هستند که اگر جای خود را بدرستی بدانند ودرجای خود قرار گیرند ممکن است مفید باشند و درغیر اینصورت موجوداتی مزاحم و اسباب دردسر خواهند بود . بعضویت نپذیرفتن غیر اروپائیان خیلی بیشتر جنبهٔ نژادپرستی و برتری نژادی دارد تا ملاحظاتی دیگر از قبیل ملاحظات فرهنگی و رعایت همشکلی‌هائی برای استفاده بردن ازساعات فراغت وبرای بازی ووقت گذراندن یا فعالیت‌های اجتماعی بدون مزاحمت ودخالت عناصر نامناسب دیگر .

من شخصاً بهیچوجه نسبت بوجود کلوبهای مخصوص انگلیسی‌ها یا اروپائیها اعتراضی ندارم . تعداد خیلی معدودی ازهندیها ممکن است مایل باشند که عضو این کلوبها بشوند. اما وقتی که اختصاصی بودن عضویت این کلوبها براساس ملاحظات نژادی و بخاطر طبقهٔ حاکمه‌ای باشد که همواره برتری خود را نشان بدهد ووانمود سازد که دیگران حق ندارند به آنها نزدیك شوند وضع و مفهومی دیگر پیدا می‌کند .

در بمبئی کلوب معروفی هست که هرگز اجازه نمی‌دادو تا آنجا که من میدانم هنوز هم اجازه نمی‌دهد که هیچ هندی (جز بعنوان خدمتگار) حتی به اطاق ملاقات آن وارد شود هر چند هم که هندیانی والامقام مانند امیران حکومت های

نیمه مستقل یا صاحبان صنایع بزرگ باشند.

ملاحظات نژادی وتمایلات نژادپرستانه‌موضوع مقابلهٔانگلیسی‌ها دربرابر هندیان نیست‌بلکه بطورکلی اروپائی‌هارا دربرابر آسیائیها قرار می‌دهد. در هند هر اروپائی، چه‌آلمانی باشد، چه لهستانی، و چه رومانی خودبخود عضو نژاد حاکم بشمار می‌رود. اطاقهای راه‌آهن، اطاقهای استراحت در ایستگاهها، صندلیهای پارکها و نظایر این چیزها با علاماتی مشخص شده‌اندکه برروی‌آنها نوشته است «فقط برای اروپائیان». این وضع که درآفریقای جنوبی هم رواج دارد- یادرهرجای دیگرهم‌که باشد- بسیار زشت وناپسند است اما وقتی درکشور خود شخص چنین اوضاعی وجود داشته باشد صورت تحقیر دائمی را خواهد داشت وهمواره شخص بخاطر خواهد آوردکه در اسارت و بردگی دیگران بسرمی برد.

راست است‌که دراین تظاهرات خارجی اعمال نژاد پرستانه و برتری‌های نژادی وغرورهای امپریالیستی تدریجاً تغییراتی روی داده است اما جریان این تغییرات بسیارکند وآرام است و بعلاوه شواهد و مثالهای فراوانی وجود دارد که نشان می‌دهد این تغییرات تا چه‌اندازه سطحی و بی‌عمق هستند.

فشارهای سیاسی و رشد تمایلات ناسیونالیستی و مبارزه پی‌گیر تغییرات را ناگزیر می‌سازد و قهراً موجب می‌شود که کوشش بعمل آید تا تمایلات برتری نژادی وخشونت‌ها وتجاوزهای آن ملایم‌ترگردد. اما درعین‌حال همین نهضت های سیاسی‌که موجب این تغییرات می‌شود وقتی به‌مرحلهٔ بحرانی می‌رسد سبب می‌گرددکه آنرا بشدت سرکوب‌کنند و درنتیجه تمام تمایلات امپریالیستی و غرورهای نژادی‌کهنه ازنو به شدیدترین صورتی احیا می‌شود.

انگلیسی‌ها مردمی حساس هستند اما وقتی به‌کشورهای خارجی می‌روند کم‌توجهی شگفت‌انگیزی درآنها ملاحظه می‌شود. در هندکه وضع خاص حاکم وفرمانروا بودن آنها دریکسو و دست نشانده وتابع بودن هندیان در سوی‌دیگر تفاهم متقابل میان دوطرف را دشوار می‌سازد این‌کم توجهی بشکلی خاص نمایان و جلوه‌گر است. تقریباً شخص تصور می‌کندکه‌کم توجهی آنها تعمدی است بطوریکه‌آنهافقط چیزهائی‌راکه می‌خواهند ببینند می‌بینند ونسبت به‌چیزهای‌دیگر بکلی‌نابینا هستند. اما واقعیات هرچند هم نادیده‌گرفته شوند تغییر ماهیت نمی‌دهند ونابود نمی‌شوند وموقعیکه وجود این واقعیات وضعی را بوجود می‌آورد

که ناچار باید مورد توجـه قرارگیرد و نوعی احساس عدم رضایت وخشم از اتفاقات غیرمنتظره بوجود می‌آید. گوئی که نیرنگ و دسیسه‌ای درکار بوده واین اتفاقات ناگهانی را بوجود آورده است .

در هندکه سرزمین‌کاست‌ها و طبقات است انگلیسی‌ها و مخصوصاً اعضای سازمان خدمات اداری هند طبقه وکاستی را بوجود آورده‌اندکـه بسیار جامد و خشك و دربسته است . حتی اعضای هندی این سازمان‌هم هرچند نشانه‌های این کاست جدید را بکار می‌برند و از مقـررات آن پیـروی دارند عملاً و در واقع به‌این‌کاست تعلق ندارند و پذیرفته نمی‌شوند . این‌کاست نوعی معتقدات مذهبی دربارهٔ اهمیت برتر وممتاز خود برای خویش بوجود آورده است و در اطراف این اعتقاد هم مانند عقاید مذهبی دیگر اساطیر و افسانه های مناسبی ساختـه و پرداخته شده‌که به حفظ این اعتقاد و این‌کاست‌کمك می‌کند .

وقتی‌که اعتقاد بامنافع مستقر ترکیب شود ودست بدست هم بدهد نیروئی عظیم را بوجود می‌آورد و هرنوع تهدیدی‌که نسبت به‌آن پیش‌آید عمیق‌ترین اضطرابها و خشن‌ترین عکس‌العمل‌ها را برمی‌انگیزد .

۲ غارت بنگال به‌انقلاب صنعتی انگلستان‌کمك می‌دهد .

در اوایل قرن هفدهم کمپانی هند شرقی از امپراطورگورکانی (مغول) هند اجازه بدست آوردکه در شهر **سورات** کارخانه‌ای تأسیس‌کند . چند سال بعد درجنوب هند قطعه زمینی را خریداری‌کردند و شهر **مدرس** را بنیاد نهادند . درسال ۱۶۶۲ جزیرهٔ **بمبئی** ازطرف **پرتغال** بعنوان جهیز به **چارلز دوم** پادشاه انگلستان هدیه داده شد و اوهم آنرا به‌کمپانی هند شرقی منتقل ساخت . درسال ۱۶۹۰ شهـر **کلکته** بنیان‌گذارده شد . بدینقرار تا اواخر قرن هفـدهم انگلیسی‌ها توانستند برای‌خود تکیه‌گاههائی درنواحی مختلف هند فراهم سازند وجای پای استواری درسواحل هند بدست آورند. ازاین‌نواحی بودکه‌آرام‌آرام در داخل هند نفوذکردندوگسترش یافتند .

جنگ **پلاسی** درسال ۱۷۵۷ برای نخستین بار نواحی پهناوری را در **بنگال** تحت‌تسلط آنهاآورد. درظرف چند سال بعد **بنگال**، **بیهار**، **اوریسا**

وسواحل شرقی به‌تابعیت آنها درآمد.

قدم بزرگ دیگر درحدود چهل سال بعد در اوایل قرن نوزدهم برداشته شد. با این اقدام آنها تا دروازه‌های **دهلی** رسیدند. سومین پیشرفت بزرگ پس از شکست **ماراتاها** در سال ۱۸۱۸ وچهارمین آن درسال ۱۸۴۹ پس‌از جنگ‌های **سیک‌ها** حاصل شد و باین‌ترتیب تصویر کامل شد وتمام نواحی‌هند تحت سیطره و تسلط انگلستان قرارگرفت.

بدینقرار انگلیسی‌ها کمی‌بیش از ۳۰۰سال است که درشهر**مدرس** هستند. ۱۸۷سال است که بر **بنگال** و**بیهار** وآن نواحی‌شرقی‌حکومت میکنند. ۱۴۵ سال پیش قلمرو نفوذ وسلطه خودرابه جنوب گسترش دادند. درایالات‌شمالی(که اکنون آنهارا ولایات متحده می‌نامند) [1] وهند مرکزی ونواحی غربی ۱۲۵سال پیش مستقرگشتند و۹۵سال پیش بر **پنجاب** مسلط شدند. [2]

اگرزمان استقرار در **مدرس** راکه‌ناحیه‌ای بسیارکوچك بودکنار بگذاریم ملاحظه می‌شودکه ازهمان اشغال بنگال‌تاتصرف پنجاب یکصد سال‌فاصله است. دراین‌دوران سیاست وروش‌های ادارهٔ انگلستان چندین‌بارتغییریافت. این‌تغییرات ازیك سو باتحولات جدید درانگلستان وازسوی دیگر باتحکیم تسلط انگلستان برهند بستگی داشت. وضع‌رفتار باهر ناحیه‌ای‌که تحت تسلط انگلیس در می‌آمد به‌تناسب این‌تغییرات‌تفاوت پیدامی‌کرد وهمچنین باخصوصیات وخصال‌گروههای هندی‌که در مقابل انگلستان شکست می‌یافتند بستگی می‌داشت.

بدینگونه در **بنگال** که پیروزی خیلی به‌آسانی بدست آمده بود، اعیان واشراف مسلمان صاحب‌زمین وطبقات حاکم بنظر می‌آمدند.

این سیاست دنبال می‌شدکه قدرت این طبقات رادرهم بشکنند. درحالیکه درپنجاب‌قدرت راازدست‌سیك‌هاگرفته بودند ودرنتیجه میان انگلیسی‌ها ومسلمان‌ها اختلاف وتضادی پیدانمی‌شد. درقسمت بزرگتری ازهند **ماراتاها** مخالفان سرسخت انگلیسی‌ها بشمار می‌رفتند.

واقعیتی پرمعنی که بشکلی نمایان به چشم می‌خورد آنست‌که آن نواحی که دوران طولانی‌تری‌تحت تسلط حکومت انگلستان بوده‌اند امروز دستخوش

---

۱ ـ پس ازاستقلال هنداین نواحی‌بنام استان شمالی(اوترپرادش)نامیده میشود ـ مترجم.

۲ ـ این‌مطالب درسال ۱۹۴۴ نوشته شده واین‌حسابها تاآن سال میباشد. مترجم

فقر و بینوائی شدیدتری‌هستند . درواقع می‌توان نقشه ونموداری طرح کرد که‌نشان بدهد چگونه میان طول حکومت انگلستان ورشد و افزایش فقر وتیره روزی در نواحی مختلف هند نسبتی‌مستقیم وارتباطی نزدیك وجود دارد. چندشهر بزرگ و بعضی مناطق صنعتی جدید دراین نقشه وبررسی تفاوت زیاد بوجود نمی‌آورد . آنچه شایان توجه می‌باشدمجموع وضع زندگی‌توده‌های مردم‌است‌وجای تردید نیست‌که فقیرترین نواحی هند امروز بنگال ، بیهار ، اوریسا وبخش هائـــی از ایالت مدرس می‌باشند و در پنجاب سطح زندگی توده های مـــردم ازهمه جای دیگرهند بالاتر است .

مسلماً پیش از آمدن انگلیسی‌ها بنگال ناحیه‌ای بسیار ثروتمند ومرفه‌بود . ممکن‌است برای‌تضادنمایانی که‌میان‌آن‌ثروت ورفاه‌بافقروتیره روزی امروزی‌وجود دارد دلایل فراوانی باشد . اما بدشواری می‌توان این واقعیت را نادیده گرفت‌که بنگال‌که زمانی بسیار ثروتمند وپررونق بودپس‌از۱۸۷ سال حکومت انگلستان که بما می‌گویند همواره مساعی فراوان هم از طرف آنها برای بهبود و پیشرفت وضع زندگی وتعلیم دادن زندگی خود مختار صرف می‌شده است اکنون سرزمین گروه‌هائی ازمردم فقیروگرسنه ودرحال‌مرگ می‌باشد .

بنگال نخستین ایالت هند بودکه دستخوش آزمایش حکومت انـــگلستان گشت. این‌حکومت باغارت وچپاول علنی وبرقرار ساختن مالیاتهای ارضی آغاز گشت‌که نه فقط سنگین ترین عوارض‌را ازدهقانان زنده بیرون می‌کشید بلکه بر مرده ها نیزتحمیل می‌کرد .

ادوارد‌تامپسون وج . ت . گارت تاریخ‌نویسان انگلیسی که تاریخ هندرا نوشته‌اند می‌گویند: «شهوت جمع آوری طلا ، بشدتی که اززمـــان جنون **کورتس وپیزاروی**‌اسپانیائی‌نظیری‌نداشت ذهن‌وفکر انگلیسی‌هارا پرمی‌کرد وبخود مشغول می‌داشت . مخصوصاً بنگال دیگر هرگز روی آرامش بخود ندید تااینکه بکلی‌ازهستی ساقط شد . » . « رفتار **کلایو** ، تاسالهابعد سرمشق‌عمدهٔ این‌روش حیوانی و خلاف اخلاق انگلیسی‌ها بود » . **کلایو** ، همان بناکنندهٔ امپراطوری‌که امروز مجسمهٔ اورا برای قدردانی درلندن در مقابل اداره امورهند برافراشته‌اند. این‌روش یك غارت وتاراج واقعی بود . این درخت طلائی وبار-آور آنقدر تکانیده شدکه بنگال دستخوش قحطی‌های مهیب گردید . بعدها این جریان را بازرگانی وتجارت نام نهادند اما در واقعیت امر تغییری‌بوجود نیامد.

حکومت برای این باصطلاح تجارت بوجود آمده بود واین تجارت هم درواقع غارت و تاراج بـود .

چنین وضع وچنین غارت و تاراجی درتمام طول تاریخ کمتر نظیر و مانند دارد و باید بخاطر داشت که این چپاول با نامهای مختلف و شکل‌های گوناگون خود فقط چند سال دوام نداشت بلکه درطول حیات چند نسل ادامه یافته‌است .

غارت و تاراج علنی و آشکارا تدریجاً شکل وصورت بهره کشی قانونی را بخود گرفت که هرچند بظاهر خیلی نمایان نبود اما درواقع وضع بدتری بوجود می‌آورد. فساد ، پستی ، پول‌پرستی ، غرض ورزی ، جانبداری های مغرضانه ، خشونت وحرص بی‌مانند برای گردآوری مال که در نخستین نسلهای حکمرانان انگلیسی هند وجود داشت ازحدود فهم ودرك بیرون است . بسیار پرمعنی‌است که یکی ازکلمات زبان هندوستانی که جزء لغات و کلمات زبان انگلیسی شده است کلمه «لوت» به‌معنی غارت و تاراج وچپاول می‌باشد .

ادوارد تامپسون می‌گوید که این وضع تنها منحصر بـه بنگال نبود «وشخص بخاطرمی‌آورد که تاریخ نخستین‌دوران تسلط بریتانیا برهند شاید منتهی درجهٔ اوج سوء استفاده و تاراج در تاریخ جهان باشد . »

نتیجهٔ تمام این غارت‌ها حتی درهمان مراحل اول آن ، قحطی عظیم سال ۱۷۷۰ بود که بیش ازیك سوم جمعیت بنگال و بیهار را نابودساخت. اماهمهٔ این تیره روزی‌ها بخاطر پیشرفت و ترقی بود و بنگال می‌تواند از این واقعیت‌سرفراز باشد که دربوجود آمدن انقلاب صنعتی انگلستان سهمی بسزا داشته است .

بروك آدامس ، نویسندهٔ آمریکائی چگونگی این‌امررا بـادقت برای ما نقل می‌کند و می‌گوید «سرازیر شدن گنجینه‌های هند به‌انگلستان کـه موجب افزایش سرمایهٔ نقدی ملت می‌شد نه فقط برذخایر نیروی ملی می‌افـزود بلکـه قابلیت انعطاف و سرعت تحرك آنرا هم زیاد می‌کرد . پس ازپیروزی درجنگ **پلاسی**، نتایج غارت و چپاول **بنگال** به لندن رسید واثر آن هم فوراً ظاهرشد زیرا تمام صاحبنظران هم عقیده هستند که انقلاب صنعتی انگلستان از ۱۷۷۰ شروع شد ..... جنگ **پلاسی** در۱۷۵۷ صورت‌گرفت و شاید هرگز هیچ‌چیز نتواند باسرعت تغییراتی که بدنبال آن روی نمود برابری‌کند . درسال ۷۰۰ ماکوی پرنده در صنعت بافندگی اختراع شد و برای ذوب‌کردن فلزات حرارت زغالـ سنگ بجای‌چوب بکار رفت. در۱۷۶۴ **هرگریوز** ماشین ریسندگی رااختراع

کرد . در ۱۷۷۶ **کرومپتون** قسمت دیگری‌از ماشین ریسندگی‌را تکمیل کرد. در ۱۷۸۵ **کارت رایت** دستگاههای بافندگی ماشینی را ساخت و در ۱۷۶۸ **وات** ماشین‌های بخار را اختراع کرده بود ..... اما هرچند این ماشین‌ها برای تسریع نهضت زمان ساخته می‌شدند عملاً چنین تسریعی را بوجود نیاوردند . اختراعات بخودی خود تحرك ندارند وثمری ببار نمی‌آورند ..... بلکه معمولاً باید ذخایر کافی نیرو و قدرت بوجود آید تا بتواند آنها را بحرکت آورد و مورد استفاده قرار دهد . این ذخیره نیرو همواره باید صورت سرمایه و پول را داشته باشد وپول هم جز با تحرك جمع نمی‌شود . پیش ازسرازیرشدن‌گنجینه‌ها وذخایر پولی هند به‌انگلستان وتوسعه‌ای‌که بدنبال آن در اعتبارات مالی بوجود آمد هیچ نیروی‌کافی که برای منظور بکار انداختن اختراعات لازم بود وجود نداشت .... احتمالاً از ابتدای تاریخ بشر هرگز هیچ سرمایه‌گذاری به اندازهٔ غارت هند سود ببار نیاورده است ، زیرا درمدتی قریب پنجاه سال انگلستان با پولی‌که ازهند غارت کرد دروضعی قرارگرفت‌که هیچ‌کس دیگر نمی‌توانست با او برابری کند.»[1]

۳ نابود شدن صنایع هند و انحطاط کشاورزیش .

کمپانی هند شرقی اصولاً برای آوردن‌کالاهای شرق به اروپا تشکیل‌شده بود و در نخستین دوران هم مهمترین کارش آن بود که‌کالاهای ساخت هند و منسوجات هندی و این قبیل محصولات صنعتی را باضافه ادویهٔ خاص شرق ازاین نواحی به اروپا حمل کند ودرآنجاکه خریداران و مشتریان زیاد داشت بفروشد. با تکامل فنون صنعتی در انگلستان طبقهٔ تازه‌ای از سرمایه داران صنعتی درآن کشور رشد یافتندکه تقاضا داشتند دراین سیاست تغییراتی‌حاصل شود . ازآنپس می‌خواستندکه بازار انگلستان بروی محصولات هند بسته شود وبرعکس‌بازارهند بروی محصولات وکالاهای انگلیسی بازبماند .

پارلمان انگلستان‌که زیرنفوذاین طبقهٔ جدیدقرار داشت به فعالیت‌کمپانی

---

۱ ــ این مطالب را کیت میچل **Kate Mitchell** درکتابی بنام «هند» که درسال ۱۹۴۳ چاپ شده ازکتاب «قانون تمدن و انحطاط» اثر بروك آدامس که در ۱۹۲۸ چاپ شده نقل‌کرده است ــ مؤلف .

هند شرقی و چگونگی کار آن علاقه و توجه بیشتر نشان می‌داد . در ابتدا ورود کالا های هندی به انگلستان بوسیلهٔ وضع قوانین‌خاصی ممنوع شد وچون کمپانی هند شرقی امر صادرات کالاهای هند را در انحصار خود داشت این ممنوعیت در بازارهای خارجی دیگر هم اثر گذاشت .

بدنبال این اقدام کوششی دامنه دار و جدی برای محدود ساختن و نابود کردن صنایع‌هند بکار رفت واز راههای گوناگون وبوسیله وضع عوارض خاص داخلی از جریان این کالاها در داخل خود هند هم جلوگیری بعمل می‌آمد . اما در همین‌حال ورود محصولات وکالاهای انگلیسی آزاد بود . در نتیجه صنایع بافندگی هند شکست یافت و نابود شد و در زندگی تعدادکثیری بافندگان و پیشه‌وران وصنعتگران اثر گذاشت .

این جریان در بنگال و بیهار خیلی سریع بود اما درجاهای دیگر تدریجاً با توسعهٔ تسلط بریتانیا و ساختن راه‌آهن‌ها گسترش یافت . در تمام طول قرن نوزدهم این جریان ادامه داشت وصنایع قدیمی هند مانندکشتی‌سازی ، فلزکاری، شیشه سازی ،کاغذ سازی و بسیاری صنایع دیگر را هم نابود ساخت .

طبعاً وقتی‌صنایع دستی قدیمی با فنون صنعتی‌جدید تصادم پیدا می‌کردند این جریان نابودی برای آنها تا اندازه‌ای ناگزیر می‌شد . اما این نابودی با فشارهای سیاسی و اقتصادی تسریع می‌گشت و هیچگونه‌کوششی هم بعمل نمی‌آمدکه تکنیک‌ها و فنون صنعتی جدید درهند هم بکار بسته شود . در واقع عملاً کوشش می‌شدکه ازچنین اتفاقی جلوگیری شود و بدینقرار توسعه وتکامل اقتصادی هند متوقف‌گشت و از رشد صنایع جدید جلوگیری بعمل آمد . اجازه داده نمی‌شدکه ماشین‌های صنعتی تازه به هند وارد شود . درنتیجه فضای خالی و خلائی پیش می‌آمدکه فقط ممکن بود باکالاهای صنعتی انگلیسی پرشود و نتیجهٔ آن افزایش سریع بیکاری و فقر درهند بود .

باین قرار بودکه شکل‌کلاسیك و مرسوم استعمار ساخته می‌شد . هند بصورت‌کشوری‌کشاورزی برای انگلستان صنعتی درمی‌آمدکه مواد خام برای صنایع انگلستان تهیه‌کند و بازارهائی برای فروش و مصرف‌کالاها و محصولات صنعتی انگلستان باشد .

انحلال طبقهٔ پیشه‌وران وصنعتگران موجب پیش‌آمدن بیکاری بمیزان بسیار وسیع شد . آیا سرنوشت این میلیونها مردمی‌که تا این زمان در صنایع

مختلف کارمی کردند چه بود ؟ شغل و کار سابقشان دیگر وجود نداشت وراه‌بسوی شغل‌های تازه هم بسته ومسدود بود . البته راه مرگ بروی ایشان باز بود . این راه‌گریز از وضعی تحمل‌ناپذیر همیشه‌گشاده است . درواقع دهها میلیون نفر از ایشان هم‌مردند. **لرد بنتینك** حکمران‌کل انگلیسی هند درسال ۱۸۳۴ضمن گزارش خودنوشت‌که «درتاریخ‌کار وبازرگانی چنین تیره‌روزی و بدبختی‌هرگز نظیر ندارد . دشت‌های هند از استخوان های بافندگان پنبه سفید شده‌اند .»

اما بازهم بسیاری از ایشان باقی ماندندکه هرسال هم برتعدادشان افزوده می‌شد زیرا سیاست انگلستان تدریجاً به نواحی‌دوردست‌کشور هم نفوذ می‌یافت و تعداد بیکاران هم زیادتر می‌شد. گروههای عظیم صنعتگران و پیشه‌وران نه شغلی داشتند ونه‌کاری . مهارت و استادی سابق ایشان هم مصرفی نداشت . اینها ناچار بسوی زمین رانده شدند زیرا هنوز زمین‌وجود داشت . اما زمین‌هم تحت اشغال کامل بود و بزحمت می‌توانست عدهٔ بیشتری را بصورتی سودبخش در خود تحلیل ببرد و بخود مشغول دارد . درنتیجه روی آوردن این عده به‌زمین و به‌کار کشاورزی باری اضافی برای زمین بوجود می‌آوردکه دائماً هم سنگین‌تر می‌شد و با افزایش این‌بار میزان فقرکشور بالاتر می‌رفت و سطح زندگی به میزانی تصور ناپذیر پائین می‌آمد .

این روی آوردن اجباری صنعتگران وپیشه‌وران به زمین موجب شدکه عدم تناسب میان‌کشاورزی وصنعت بشکلی مداوم افزایش یابدوچون هیچ‌نوع اشتغال صنعتی وفعالیت های تولیدی دیگر وجود نداشت‌کشاورزی مهمترین و تنها اشتغال مردم شد .

هند بشکلی مداوم صورت روستائی وکشاورزی پیدا می‌کرد . درحالیکه درهرکشور مترقی در قرن‌گذشته جریان عادی حرکت مردم از ده به شهر بود درهند براثرسیاست انگلستان جریان معکوسی بوجودآمد و مردم شهرها به‌دهات باز می‌گشتند . ارقام و اعداد در این مورد بسیار آموزنده و پرمعنی هستند .گفته می‌شودکه‌در نیمه قرن نوزدهم ۵۵درصد جمعیت هند به‌کشاورزی‌وابسته بودند و اخیراً این نسبت به ۷۴ درصد تخمین زده می‌شد (این رقم مربوط به پیش از جنگ دوم جهانی است) . هرچندکه در زمان جنگ بعلت ضرورتهای جنگی تعدادکسانی‌که درصنایع به کار پرداخته‌اند افزایش یافته است اما طبق نتایج سرشماری ۱۹۴۱ براثر افزایش جمعیت باز هم نسبت‌کسانی‌که به‌کشاورزی

بستگی دارند زیادتر شده است .

رشد و توسعهٔ چند شهر بزرگ (که بیشتر بعلت نابودشدن شهرهای کوچك بوده است) ممکن‌است موجب گمراهی ناظران سطحی شود وتصوری نادرست از اوضاع واقعی هند برای ایشان بوجود آورد .

همین وضع علت اساسی فقر مهیب مردم هند می‌باشد که بطور نسبی از دلایل اخیر آن است . علل دیگری که در بوجود آمدن این وضع هولناك و مصیبت‌بار اثرداشته خود ازنتایج‌همین فقروگرسنگی‌مزمن وکم‌غذائی وسوءتغذیه و بیماری وبیسوادی می‌باشد .

جمعیت زیاد و بیش‌از اندازه ، خود موجب مصیبت است و باید درهرجا وهروقت که لازم‌باشداقداماتی‌برای جلوگیری ازافزایش‌بی‌تناسب جمعیت صورت پذیرد اماجمعیت هند درمقایسه باتراکم جمعیت در بسیاری ازکشورهای صنعتی خیلی زیاد نیست منتهی از آنجهت این جمعیت زیاد می‌باشد که بیشتر به کار کشاورزی مشغـول هستند . اگر یك سیستم اقتصادی صحیح و متناسب در هند وجود می‌داشت‌تمامی مردم می‌توانستند به‌کارتولیدی مثبت مشغول‌باشند وخوداین جمعیت زیاد برثروت وسرمایه‌کشور می‌افزود .

واقعیت اینست که جمعیت زیاد و بیش از اندازه دربعضی از نواحی‌خاص هند مانند **بنگال** و دشت **گنگ** متمرکز می‌باشد و هنوز نواحی پهنـاوری در هند هست که جمعیت آن ناچیز است . جای آن دارد که بخاطر آوریم در خود انگلستان نسبت تراکم جمعیت به سطح کشور دوبرابر نسبت تراکم جمعیت در هند می‌باشد .

بحرانی که در صنایع پیش‌آمد بسرعت به زمین هم سرایت کرد و موجب وجود بحرانی دائمی درکشاورزی شد . اندازهٔ زمین های کشاورزی که در اختیار دهقانان بود دائماً کوچك وکوچکتر می‌شد و تقسیم‌شدن آنها گاهی به‌اندازه‌های باور نکردنی می‌رسید . بار وامهای کشاورزی همـواره سنگین‌تر می‌شد و اغلب موجب می‌گشت که مالکیت اراضی کشاورزی بدست صرافان و رباخـواران و وام دهندگان بیفتد . تعداد زارعین بدون زمین میلیون میلیون زیادتر می‌شد .

هند تحت تسلط یك رژیم صنعتی و سرمایه داری بود اما اقتصادش بیشتر شکل دوران پیش از سرمایه‌داری را داشت منهای بسیاری از عناصر تولیدکننده ثروت در دوران اقتصادی پیش‌از سرمایه‌داری . هند در دنیای سرمایه‌داری‌صنعتی

جدید صورتی غیر مثبت یافت که از تمام بیماریهای زیان‌آور آن رنج می‌کشید اما از جهات مثبت و نتایج مفید آن سودی نمی‌برد .

انتقال از اقتصاد پیش از دوران صنعتی به دوران اقتصاد سرمایه داری صنعتی معمولاً تلاشهای سخت را همراه دارد و به قیمت رنجهای فراوان انسانی برای توده‌های مردم تمام می‌شود . مخصوصاً در نخستین دورانهای تحول صنعتی بیشتر چنین بود زیرا در آن زمان برای طرحریزی دوران انتقال یا کم کردن نتایج زیانبار آن کوششی نمی‌شد و همه‌چیز به ابتکارات واقدامات فردی واگذار می‌شد. در انگلستان هم این تلاشهای سخت در دوران انتقال و تحول وجود داشت اما اگر رویهمرفته سنجیده شود میزان این سختیها زیاد نبود زیرا دوران تحول خیلی کوتاه بود و بیکاری که براثر این انتقال پیش می‌آمد با بوجود آمدن صنایع تازه جبران می‌گشت و صنایع جدید بیکاران را بخود جلب و جذب می‌کردند . اما این بدان معنی نیست که رنجهای بشری برای این تحول بوجود نیامد . در واقع این هزینهٔ سنگین پرداخت شد اما نه بوسیلهٔ خود انگلیسی‌ها بلکه بوسیلهٔ دیگران ومخصوصاً بوسیلهٔ هند بصورت قحطی و مرگ و بیکاری دامنه‌دار عمومی پرداخت گردید .

می‌توان گفت که قسمت عمدهٔ هزینه‌های انتقال به دوران صنعتی در اروپای غربی بوسیلهٔ هند ، چین و سایر کشورهای مستعمره که اقتصادشان تحت تسلط قدرتهای اروپائی بود پرداخت شد .

بطوریکه پیداست درهندهمواره تمام موادلازم برای توسعهٔ صنعتی‌وجود داشته است . لیاقت و شایستگی مدیریت و فنی ،کارگران ماهر وحتی با وجود آنکه ثروت هند بطور مداوم بیرون رفته است سرمایه‌کافی در هند بوده است . **مونتگومری مارتین** مورخ هنگام‌گواهی دربرابر یک کمیته تحقیق پارلمان انگلیس درسال ۱۸۴۰ گفت: «هند بههمان اندازه که کشوری فلاحتی‌است کشوری صنعتی‌هم هست و کسی که بخواهد هند را فقط در وضع کشوری فلاحتی‌نگاهدارد درپی آنست که از نردبان تمدن این‌کشور را پائین‌تر بکشاند .» و این درست همان‌کاریست که انگلیسیان بطور مداوم در هند کرده‌اند ومی کنند . وضع فلاکت‌بار کنونی هند پس از یك قرن‌ونیم تسلط انگلستان خود نشان آنست که آنها تا چه اندازه درمنظور خویش موفق گشته‌اند.

از زمانی که تقاضای توسعه صنایع جدید درهند مطرح گشت (وبگمان من سابقهٔ آن اقلاً بیش ازیکصد سال است) همواره بماگفته‌اندکه هند بیش ازهرچیز

دیگر کشوری کشاورزی وفلاحتی است و نفع این کشور در آنست که به کشاورزی خود بپردازد . توسعهٔ صنعتی هند ممکن است تعادل زندگی هند را بهم بزند و بزیان کار اصلیش که کشاورزیست تمام شود .

دلسوزی و نگرانی لطف آمیزی کــه همواره از طرف صاحبان صنایع و اقتصاددانان انگلیسی نسبت به دهقان هندی نشان داده شده است درواقع باید موجب خوشوقتی ما باشد. با وجود این همه دلسوزی ومهربانی و با وجود مراقبت های لطف آمیز حکومت انگلستان نسبت به هند ، باید نتیجه گرفت که یك قدرت بدخواه و کینه توزمقدر ، و بعضی عوامل فوق العاده ومافوق طبیعی با این نیات و تصمیمات خیرخواهانه انگلستان مخالفت کرده اند و دهقان هندی را بصـــورت فقیرترین و تیره روزترین موجودات روی زمین در آورده اند .

اکنون وضع بجائی رسیده است که دیگر هیچ کس نمی تواند با توسعه صنعتی هند به مخالفت برخیزد اما حتی امروز هم هروقت نقشه هـــای وسیع و پرحاصل صنعتی طرح می شود دوستان خیرخواه انگلیسی ما همچنان اندرز های خود را برسر ما فرو می بارند و یادآوری می کنند که کشاورزی نباید مورد غفلت قرارگیرد و باید در درجه اول اهمیت باشد . انگار هیچ هندی که یك ذره عقل و فهم داشته باشد می تواند کشاورزی هندرا موردغفلت قراردهد و دهقان مصیبت زده را فراموش کند !

دهقان هندی بیش از هرکس دیگر مظهر هند است و پیشرفت و ترقی هند با پیشرفت و ترقی دهقان هندی بستگــی دارد . اما ما با بحران کشاورزی هند روبرو هستیم که باکمال شدت و عظمت خود با بحران صنعتی هند پیوسته است و اصولاً بعلت بحران صنعتی بوجود آمده است . این دو موضوع را نمی توان از یکدیگرجدا ساخت و هریك راجداگانه مورد توجه قرار داد . مخصوصاً این امر اهمیت دارد که عدم تناسب میـــان کشاورزی و صنعت در هند علاج و جبران شود .

شایستگی هند را برای توسعهٔ صنایع جدید می توان از موفقیت هائی که بدست آورده است ملاحظه کرد . هروقت که امکانی پیش آمده کــه در هند صنعتی بوجود آید با ناکامیابیهای درخشان مواجه شده است. درواقع این موفقیت ها با وجود مخالفت های شدید و مداوم حکومت انگلیسی درهند و صاحبـــان منافع مستقر در خود انگلستان حاصل شده است .

نخستین امکان و توفیق واقعی برای هند دردوران جنگ جهانی۱۹۱۴ـ ۱۹۱۸ پیش آمدکه جریان حمل و ارسال کالاها و محصولات انگلیسی بههند با دشواری مواجهگشت و قطع گردید . هند از این موقعیت استفاده کرد . منتهی بعلت سیاست خاص و همیشگی انگلستان این استفاده هم نسبی بود . از همان زمان دائماً حکومت هندتحت فشار عمومی قرار گرفته است که برای رشد صنایع هند تسهیلاتی فراهم سازد وسدها ومشکلات گوناگونی را که ازطرف صاحبان منافع خاصی در این راه بوجود آمده ازمیان بردارد . حکومت انگلیسی هند درحالیکه بظاهر این درخواستها را میپذیرد عملاً از هرگونه رشد واقعی صنایع و مخصوصاً از بوجود آمدن ورشد صنایع اساسی جلوگیری میکند . حتی در قانون اساسی که درسال ۱۹۳۵ برای هند تهیه کردند صراحتاً تصریح شده است کـه مجلس قانونگذاری نمیتواند در منافع مستقر صنایع انگلیسی در هند دخالتی داشته باشد .

سالهای پیش از جنگ (جهانی دوم) شاهد آن بودندکـه بارها مساعی جدی برای ساختن و بوجود آوردن صنایع اساسی و سنگین درهند بکار رفت و همواره سیاست رسمی انگلستان بشدت با آن مخالفت کرد و از آن جلوگیـری بعمل آورد . اما حیرتانگیزترین نمونههای مخالفتهای رسمی در زمان جنگ حاضر ملاحظه میشود که نیازها وضرورتهای جنگی اهمیت فوقالعاده و اولویت دارند . اماحتی این نیازها هم کافی نیست که برمخالفت انگلستان نسبت به صنایع هند چیره شود. درهند بعلت ضرورت زمان تعدادی صنایع بوجود آمده و رشد یافته است امامیزان رشدآن درمقایسه باآنچه میتوانست باشد ودر مقایسه بارشد صنایع در بسیاری کشورهای دیگر ناچیز و کم اهمیت است .

مخالفت مستقیم انگلستان با رشد صنایع درهندکه در نخستین دورانهـای تسلط بریتانیا علنی بود جای خود را به روشهای غیرمستقیمی دادکه بهماناندازه مؤثر بود همچنانکه باج وخراجیکه مستقیماً از هند دریافت میشد جای خود ـ را به مالیاتها و عوارض گمرکی ومالیاتهای غیرمستقیم وسیاستهای پولی ومالی دیگری دادکه به ضرر هند وبه سود انگلستان بود .

تابعیت طولانی يك ملت و نفی حق آزادی عواقب ناگوار فراوان ببار ـ میآورد اما شاید بدترین آنهـا اثرات ناگوار روحی است . زیرا این اسارت مداوم موجب انحطاط اخلاقی وفساد روحیات ملت میگردد . هرچندکه اینگونه

زیانها کاملاً نمایانست نمی‌توان آنها را بدرستی سنجید و اندازه‌گیری کرد . اما سنجش و اندازه‌گیری انحطاط اقتصادی یك ملت آسان‌تر است . بدینقرار وقتی که به عواقب سیاست اقتصادی گذشتهٔ انگلستان درهند می‌نگریم بنظر می‌رسد که فقر کنونی مردم هند نتیجهٔ ناگزیری و اجتناب ناپذیر این سیاست بوده است .

دربارهٔ این فقر هیچ راز و رمزی وجـود ندارد . می‌توانیـم علل آنرا ببینیم وجریان آنرا که به وضع هولناك وناگوارکنونی منتهی شده است بخوبی درك کنیم .

۴ هند برای نخستین‌بار ضمیمهٔ سیاسی و اقتصادی کشوری دیگر می‌شود

مستقرگشتن حکـومت انگلستان در هند در زندگی این‌کشور عنصـری بکلی تازه بود که با هیچیك از هجومها یا تغییرات سیاسی یا اقتصادی دیگرقابل مقایسه نبود .

ك . س . شلوانکار می‌نویسد : «هند پیش از آن از طرف دیگران هم فتح شده بود اما آن فتوحات بوسیلهٔ مهاجمانی صورت‌گرفت‌که در داخل مرزهای آن مستقرگشتند و جزئی از هند شدند .» (مانند **نورمان‌ها** درانگلستان یا **منچوها** درچین) . «هند هرگز استقلال خود را ازدست نداده بود و اسیر نشده بود . بعبارت دیگر هرگز به‌وضع سیاسی یا اقتصادی نیفتاده بود که مرکز ثقل سرنوشتش درخارج ازسرزمین خودش باشد وهرگز به‌تابعیت طبقهٔ حاکمه‌ای درنیامده بود که نسبت به خصوصیات و خصال هند بیگانه باشد و همواره بیگانه بماند .»

تمام طبقات حاکم قبلی چه‌آنانکه اصلاً ازخارج آمده بودند وچه‌آنانکه بومی و محلی بودند وحدت ساختمان اجتماعی وزندگی اقتصادی هند رابه‌همان صورتی‌که بود می‌پذیرفتند ومی‌کوشیدند خود را با آن سازگار سازند . آنهـا همه هندی شدند و در سرزمین این‌کشور ریشه‌گرفتند .

حکمرانان تازهٔ انگلیسی بکلی متفاوت بودندکه پایگاهشان درجای دیگر بود ، ومیان‌آنها با هندیان متوسط فاصله‌ای عبور ناپذیر وجود داشت وازلحاظ

سنت‌ها، نظریه‌ها، در آمد، وشکل زندگی میان آنها تفاوتی نمایان بود . نخستین انگلیسیانی که به هند آمدند وازجهتی رابطه‌شان باانگلستان قطع شده بود بسیاری از روشهای زندگی هندرا پذیرفتند. اما از یك سو این پذیرش سطحی وظاهری بود وازسوی دیگر باتوسعه و تکامل وسایل ارتباط میان هند وانگلستان تعمداً آنچه راپذیرفته بودند رها کردند و ترك گفتند . احساس می کردند که طبقهٔ حاکمهٔ انگلیسی باید خود را از هندیان جدا نگاه دارد و نسبت به آنها زندگی عالیتر برای خود ومنحصر بخود بوجود آورد وازین راه حیثیت واعتبار خودش را حفظ کند .

بدین قرار در هند دودنیا بوجود آمده یکی دنیای مأموران انگلیسی ودیگری دنیای میلیونها مردم هند ومیان این دو دنیا هیچ قدر مشترکی وجود نداشت جز بیزاری ونفرت هریك نسبت بدیگری .

پیش از آن نژادهای مختلف در یکدیگر تحلیل می رفتند یا لااقل در یك ساختمان اجتماعی که بهم پیوستگی داشت بایکدیگر سازش پیدا می کردند وجور می‌شدند . اکنون تمایلات برتری نژادی مدعای مورد قبول بود واز آنجا که نژاد حاکم قدرت سیاسی واقتصادی راهم بدون هیچگونه محدودیت وممانعتی دردست خود داشت این برتری واولویت بیشتر نمایان می گشت .

بازار جهانی که بوسیلهٔ سرمایه داری جدید جهان ساخته می‌شد بهرصورت درسیستم اقتصادی هند هم اثر می گذاشت . جامعه‌های روستائی دهکده‌های هند که از لحاظ اقتصادی واحدهای مستقلی بودند باسیستم تقسیم کاری که میان خود داشتند طبعاً نمی توانستند بهمان شکل کهن وقدیمی دوام بیاورند وتغییر می یافتند. اما تغییراتی که براثر تسلط انگلیسی‌ها درهند روی داد شکل تحول طبیعی را نداشت و اساس ساختمان اجتماعی وتمامی سیستم اقتصادی هندرا ازهم گسست ومتلاشی کرد .

سیستمی که درهند وجودداشت وشکل خاص اجتماعی بر آن نظارت داشت و ضامن حفظ واجرای مقرارت آن بود ومجموعاً جزئی از میراث فرهنگی مردم بشمار می آمد بشکلی ناگهانی و اجباری به سیستم دیگری مبدل شد که بوسیلهٔ کسانی خارج از گروههای عادی مردم کنترل می‌شد وعملاً بر هند تحمیل شده بود . هند وارد بازار جهانی نشد بلکه بصورت یك ضمیمهٔ استعماری و کشاورزی سازمان اقتصادی انگلستان در آمد .

جامعهٔ دهکدهٔ هند که تاکنون اساس سیستم اقتصادی هند را تشکیل میداد متلاشی وتجزیه شد ونقش خود را چه ازلحاظ اقتصادی و چه از لحاظ اداری

از دست داد .

سر چارلز متکالف یکی از لایق‌ترین مأموران انگلستان درهند در سال ۱۸۳۰ این جامعه‌های روستائی هندرا با کلماتی توصیف کرده‌است که از آنپس هم بارها نقل شده‌است . اومی گوید «جامعه‌های روستاهای هند جمهوریهای کوچکی هستند که تقریباً هرچه‌را می‌خواهند ولازم دارند درداخل خودشان دارند وکمابیش ازارتباطات خارجی بی‌نیازهستند . بنظر می‌رسددرحالیکه هیچ چیز دیگــر دوام نمی‌آوردوباقی نمی‌ماند این جامعه‌ها دوام خواهندآورد . این اتحادیهٔ جامعه‌های دهکده‌ها که هریك از آنها دولت کوچك جداگانه‌ای را تشکیل می‌دهد . . . . به شکلی مؤثرموجب شادمانی ورفاه مردم واستفاده‌ازمقادیرزیادی آزادی واستقلال می‌باشد . »

نابودشدن صنایع روستا ضربتی سهمگین ونیرومند برای این جامعه‌ها بود. تعادلی که میان صنعت وکشاورزی وجود داشت بهم خورد. تقسیم کاری که بشکل مرسوم وطبق سنن قدیمی برقرار بوددرهم‌شکست وبسیاری‌افرادسرگردان‌وبیکارشده نمی‌توانستند به‌آسانی خودرا باهیچ یك‌ازگروههای مختلف وکارهای دیگرسازش دهند .

ضربت مستقیم وشدیددیگر برقرارشدن سیستم اربابی ومالکیت بزرگ در روستاها بودکه اصولاً نظریهٔ موجود وجاری نسبت به مالکیت زمین را دگرگون ساخت . شکل‌ونظریهٔ سابق دربارهٔ زمین نوعی مالکیت اجتماعی و دسته جمعی بود که اگرهم شامل خود زمین نمی‌شد دربارهٔ محصولات زمین رعایت می‌شد .

حکمرانان انگلیسی که معمولاً نمایندگان طبقهٔ مالکان و اربابان زمیندار انگلیسی بودند ازیکسو نمی‌توانستند ارزش‌این سیستم‌اجتماعی رابفهمند واز سوی دیگر بمقتضای منظورهای خودشان این‌وضع راتغییردادند وسیستمی‌شبیه به‌آنچه درانگلستان وجود داشت درهندهم‌رواج دادند .

درابتدا دهقانان مسئول جمع آوری درآمد رابرای مدتی کوتاه مأمورمی‌ساختند . وظیفهٔ اینها آن‌بودکه درآمد و مالیات ارضی را جمع آوری کنند و بــه حکومت بپردازند ، بعدهااین دهقانان ممتازبصورت مالکان دهکده‌هادرآمدندکه درآمدها رابرای خودشان جمع آوری‌می‌کردند وسهمی‌هم به‌دولت و حکــومت می‌پرداختند . بدینگونه جامعهٔ دهکده‌ازحق نظارت برزمین و محصول‌آن محروم گشت. آنچه‌همواره‌مهمترین موضوع موردعلاقه وتوجه جامعه دهکده بوداکنون

بصورت ملك شخصی وخصوصی مالکان جدیدالاختراع درآمد. این وضع موجب شد که زندگی مشترك دهکده وخصوصیت پیوستگی وهمبستگی جامعهٔ آن و سیستم تعاونی خدمات و کارهای دهکده تدریجاً ازمیان برود ودگرگون شود.

بوجودآمدن این نوع مالکیت زمین نه فقط یك تغییر اقتصادی بزرگ بود بلکه اثراتی عمیق ترداشت واصولاً فکروتصورهندی دربارهٔ سازمان اجتماعی بر اساس گروههای تعاونی بهم پیوسته را دگرگون ساخت. طبقهٔ تازه‌ای که مالکان اراضی بودند پیداشدند. طبقه‌ای که بوسیلهٔ حکومت انگلیس ساخته وآفریده شده بود وبهمین جهت تا اندازه زیاد مظهرحکومت انگلستان بشمار می‌رفت.

این درهم شکستن سیستم قدیمی مسائلی تازه رابوجودآورد واحتمالاً آغاز مسئلهٔ جدید هندو ـ مسلمان راهم می‌توان ازهمین موقع دانست.

سیستم مالکیت واربابی ابتدادر **بنگال** و **بیهار** برقرارشد که درآنجا مالکیت‌های بزرگ باسیستمی که بنام « مالکیت همیشگی » معروف شده است بوجودآمد. دراین سیستم مالکین جدید دربرابر پرداخت سهم مشخصی بدولت برای همیشه املاك رادراختیار خودداشتند. بعدها معلوم شد که این سیستم خیلی به نفع دولت نیست زیرادرآمد زمین برای دولت همیشه بمقداری ثابت می‌بود و نمی‌شدآنرا زیادتر کرد. باین جهت وقتی مالکیت‌های تازه‌ای درسایر نقاط کشور بوجودآمد برای مدتی محدود واگذارمی‌شد ومیزان درامد آنهم هرچندوقت یکبار افزایش می‌یافت.

دربعضی ازولایات نوعی مالکیت دهقانی برقرارگردید. شدت عملی که برای جمع آوری درامد ومالیات ارضی صورت می‌گرفت موجب شد که مخصوصا دربنگال، مالکان واشراف صاحب زمین سابق ورشکست شوند و یك طبقهٔ جدید پولدارو وام دهندگان پول جای ایشان رابگیرند. درنتیجه در **بنگال** بیشتر مالکان **هندو** بودند درحالیکه رعایا ودهقانان هرچند هم ازهندوها وهم ازمسلمانها بودند امامسلمانها اکثریت داشتندواین خود مسئله‌ای تازه بوجودمی‌آورد.

درهند مالکیت بزرگ اراضی بوسیلهٔ انگلیسی‌ها و ازروی نمونه انگلیسی برقرارگردید. علت عمدهٔ آن هم این بودکه برای دولت خیلی آسانتر بودکه با عدهٔ معدود مالکان بزرگ سروکارداشته باشد تابا تعداد زیاد دهقانان.

هدف این بودکه پول هرچه بیشتر بعنوان مالیات ودرامد ارضی جمع آوری

شود و آن هم باسرعت هرچه بیشتر . اگر مالکی درموقع معین سهم مالیاتی دولت را نمی‌پرداخت بلافاصله ازملکش بیرون رانده می‌شد وجایش به دیگری واگذار می‌گشت .

بعلاوه انگلیسی‌ها می‌خواستند در هند طبقه‌ای بوجود بیاورند که منافع و مصالحشان باخود آنها یکی باشد . زیراهمیشه‌فکر عصیان وشورش مردم هند ذهن انگلیسیان رامشغول می‌داشت واز آن بیمناك بودند. در گزارش‌های مأموران رسمی انگلیسی‌درهند بارها به‌این‌نگرانی اشاره‌شده است .

لرد ویلیام بنتینك حکمران کل هند درسال ۱۸۲۹ گفته است: «اگر خواستارامنیت قابل‌اطمینانی‌درمقابل شورش‌ها وانقلابات عمومی‌مردم باشیم باید گفت که بوجود آوردن سیستم مالکیت‌های همیشگی هرچند که از بعضی جهات با شکست مواجه‌شده است امالااقل ازین‌جهت مفید بوده‌است زیرا طبقه‌ای پهناوراز مالکان ثروتمند اراضی‌را بوجود آورده است که به مداومت تسلط بریتانیا علاقمند هستند وبر توده‌های مردم هم تسلط کامل دارند . »

بدینقرارحکومت انگلیس درهندازراه بوجود آوردن طبقات تازه و منافع مستقرجدیدکه بااین‌حکومت بستگی‌داشت وامتیازاتی که باادامهٔ حکومت‌انگلستان مربوط می‌شد درواقع می‌خواست موقعیت خودرا مستحکم سازد . بدینگونه مالکان ، وامراو تعدادی زیاد اعضای وابسته بخدمات دولتی درادارات مختلف از «پاتواری» که کدخدای دهکده بود ببالا وجود داشتندکه همه تکیه‌گاه حکومت بریتانیابودند.

مهمترین ادارات دولتی عبارت بود از قسمت جمع‌آوری درامد و قسمت پلیس. دررأس این ادارات درهر ولایت شخصی‌بودکه بنام « مسئول‌جمع‌آوری مالیات» یا « قاضی وحاکم ناحیه » نامیده می‌شد ومحور اصلی اموراداری‌بشمار می‌رفت . این‌مأموردولتی درقلمروخود بصورت فرمانروای‌مطلق حکومت می‌کرد وتمام قدرت اجرائی وقضائی وجمع‌آوری مالیات ووظایف پلیس دراختیار شخص اوبود .

اگردرحدود یاهمسایگی‌قلمرواین‌حاکم انگلیسی‌یك دولت محلی کوچك و بظاهرمستقل هندی هم‌وجود می‌داشت این حاکم نماینده وعامل‌حکومت‌انگلستان درآن دولت محلی هم‌محسوب می‌گشت .

همچنین‌ارتش هند وجود داشت که‌ازسربازان انگلیسی وهندی تشکیل می‌-

شداماافسران آن همه انگلیسی بودند. این ارتش‌ها بارها ومخصوصاً پس ازانقلاب ۱۸۵۷ تجدید سازمان یافت و سرانجام از لحاظ تشکیلاتی با ارتش انگلستان پیوند یافت. این ارتش بطوری سازمان داده‌شد که در آن عناصر مختلف هندی در حال تعادل باشند وهمواره واحدها وسربازان انگلیسی قسمت‌های حساس واساسی رادردست داشته باشند. در گزارش رسمی دربارهٔ تجدید سازمان ارتش در سال ۱۸۵۸ گفته می‌شود که «پس از نیروی هنگفت و کافی اروپائیان که نقش عمدهٔ تعادل دهنده‌رادارد میان نیروهای محلی درمقابل نیروهای محلی دیگر هم تعادلی وجود دارد.»

مهمترین وظیفهٔ این ارتش آن بود که بصورت یك ارتش اشغالگر عمل کند و بهمین جهت «واحدهای امنیت داخلی» نـامیده می‌شدند و قسمت عمدهٔ آنها انگلیسی بودند. ایالات مرزی بعنوان میدانهای تمرین و آزمایش ارتش انگلستان موردِاستفاده قرارمی‌گرفت که هزینهٔ آن بوسیله هند پرداخت می‌شد. نیروی زمینی (که بیشتر هندی بود) برای خدمت درخارجه بکارمی‌رفت ودر بسیاری از لشکرکشی‌های استعماری بریتانیا شرکت می‌کرد درحالیکه همواره خرج آن بحساب هند گذاشته می‌شد. کوشش فراوانی بعمل می‌آمد که واحدهای هندی ارتش هند همواره ازسایر مردم جدا نگاهداشته شوند.

بدینقرارهند ناگزیر بود هزینه فتح خودرا بپردازد و بعدهم قیمت انتقال (یا فروش) خودرا ازکمپانی هندشرقی به تاج و تخت انگلستان بپردازدو بعلاوه هزینه‌های توسعهٔ امپراطوری بریتانیارادر **برمه** وجاهای دیگروهزینهٔ لشکرکشی‌های انگلستان رابه **افریقا و ایران** وغیره وهزینه دفاع ازخود را درمقابل خود هندیان تحمل کند. هند نه‌فقط بعنوان پایگاهی برای منظورهای استعماری وامپراطوری بکار میرفت بدون اینکه ازاین جهت پاداشی دریافت داردبلکه علاوه براینها ناگزیر بود که هزینهٔ تعلیمات وپرورش قسمتی از ارتش بریتانیا درانگلستان را نیز بپردازد که آنرا عوارض «سرانه» می‌نامیدند.

درواقع هند ناگزیر بود هزینه‌های دیگری راهم که بعهدهٔ انگلستان بـود بپردازد مانند هزینهٔ حفظ روابط سیاسی و تأسیسات کنسولی در**چین** ودر **ایران**، تمامی هزینهٔ تأسیس تلگراف ازانگلستان به‌هند، قسمتی از هزینهٔ ناوگان دریائی انگلستان درمدیترانه، وحتی هزینهٔ پذیرائیهائی که ازسلطان عثمانی درلندن صورت می‌گرفت.

ساختن راه آهن‌ها درهندمسلماً چیزی لازم ومفید بوداما این کار باصرف هزینه‌های سنگین وعظیم وغیرلازم صورت گرفت. حکومت انگلیسی هندمبلغ ۵ درصد سود برای

سرمایه‌هائی که به‌این منظور سرمایه‌گذاری می‌شد ضمانت می‌کرد اما هیچگونه نظارت یا برآوردی برای آنچه لازم بود انجام شود صورت نمی‌گرفت. و تمام لوازم راه‌آهن هم در انگلستان خریداری می‌شد.

تأسیسات عمومی و غیر نظامی دولتی هم با صورتی تجملی و با صرف هزینه‌های گزاف و فوق‌العاده می‌گشت. تمام مقامات عالی که حقوقهای خیلی زیاد داشت برای اروپائیها نگاهداری می‌شد. جریان شرکت دادن هندیان در تأسیسات اداری و هندی کردن سازمانهای اداری بسیار کند بود و فقط در قرن بیستم شکل محسوسی بخودگرفت.

این جریان که بهیچوجه بمعنی واگذار کردن قدرت به دست هندیان نبود خود وسیلهٔ دیگری برای تحکیم حکومت بریتانیا بشمار می‌رفت. زیرا پست‌های حساس و اساسی همچنان در دست انگلیسی‌ها باقی می‌ماند و هندیها فقط می‌توانستند بعنوان عمال درجهٔ دوم حکومت انگلیس کار کنند.

علاوه بر تمام این روشهای مذکور باید سیاست تعمدی و مداوم تجزیه و تفرقه اندازی میان هندیان را ذکر کرد که در تمام دوران تسلط بریتانیا ادامه‌داشته است و همواره گروهی از هندیان را به هزینه‌گروهی دیگر مورد تشویق قرار می‌داده‌اند. این‌سیاست ازهمان نخستین روزهای حکومت انگلیسی‌ها بشکلی‌علنی بکارمی‌رفت ودرواقع برای‌یك قدرت امپراطوری واستعماری اتخاذ چنین‌سیاستی بسیارطبیعی بود. بارشد نهضت ملی وناسیونالیستی درهند این‌سیاست شکل‌های نرم‌تر وموذیانه‌تر وخطرناکتر بخودگرفت زیرادرحالی‌که بکاربستن‌آن موردانکار بود عملاً باشدتی بیشترازهمیشه عمل می‌شد وبکار می‌رفت.

تقریباً تمام مسائل بزرگی که ما امروز درهند باآن مواجه هستیم در دوران تسلط بریتانیا پیش آمد و نتیجهٔ مستقیم سیاست انگلیس بود: مسئلهٔ وجود امرای هند، مسئلهٔ اقلیت‌های مذهبی، منافع مستقرگوناگون، اختلافات خارجیان و هندیان، فقدان صنایع و بی اعتنائی به کشاورزی، عقب ماندگی فوق‌العادهٔ خدمات اجتماعی، و مافوق همه فقر مهیب و دردناك مردم، همه از اینگونه هستند. روشی که در مورد آموزش وپرورش اتخاذ می‌شد بسیار پرمعنی است.

ادوارد تامپسون، ازکتاب **زندگانی لرد متکالف**، اثر **«کی»** نقل می‌کندکه او چنین‌گفته است «این ترس از اشاعهٔ آزاد علم و دانش‌بصورت

بیماری مزمنی درآمده بود . . . . و همیشه اعضای حکومت را گرفتار انـواع تصورات مالیخولیائی و کابوسهای هولناك نگاه می‌داشت که درآنها شبح بوجود آمدن ماشین چاپ یا چاپ شدن کتاب انجیل ، اندامشان را به رعشه می‌انداخت و موی را از ترس بر بدنشان راست می‌کرد.

سیاست ما درآن روزها این بود که مردم و بومیان هندرا درعمیق‌ترین‌حالت جهل و وحشیگری و بی خبری نگاه داریم و هرگونه‌کوششی برای اشاعه دانش و معرفت درمیان مردم چه درنواحی تحت تسلط مستقیم خودمان و چه درنواحی و سرزمین‌های بظاهر مستقل که زیرحکومت امرای هند بودند همواره با مخالفت بسیار شدید و خشم آلودی مواجه می‌گشت.»

طبیعی است که امپریالیسم و استعمار باید به‌این شکل عمل کند در غیراین صورت امپریالیسم و استعمار نخواهد بود . نوع جدید استعمار که به صورت امپریالیسم پولی و اقتصادی است شکل تازه‌ای از بهره‌کشی و استثمار اقتصادی است که در آن دورانها هنوز ناشناخته بود.

گزارش اعمال وفعالیت‌های حکومت بریتانیا در هند درطی قرن نوزدهم ضرورتاً باید هـر هندی را ناراحت بسازد و بخشم آورد اما درعین حال خـود نشانی از برتری‌انگلیسی‌ها دربسیاری از زمینه‌هاست و دست‌کم نشان دهندهٔقدرت آنها در استفاده از نفاقها و جدائیها و ضعف‌های ماست.

مردمی که ضعیف هستند و درحرکت زمان عقب میمانند طبعاً آشفتگی‌هارا بسوی خویش می‌خوانند و سرانجام باید خودشان‌را سرزنش‌کنند. اگـر تسلط امپراطوری استعماری بریتانیا باتمام عواقب ونتایجی که همراه داشت درموقعیت خاص و در جریان طبیعی حوادث برای هند غیرمنتظره نبوده است بهمین قرار رشد و افزایش مخالفت نسبت به‌آن وبحران نهائی میان این‌دو نیز اجتناب‌ناپذیر می‌باشد.

۵ رشد سیستم حکومت‌های نیمه مستقل درهند [1]

یکی از مهمترین مسائلی که امروز درهند با آن مواجه هستیم مسئلهٔ وجود امرا (پرنس‌ها) یاحکومت‌های باصطلاح مستقل‌هنداست. این دولت‌ها و حکومتها در تمام دنیا نظیرو مانندی ندارند ودرنوع خود منحصر میباشند و چه از لحاظ اندازه چه ازنظر شرایط سیاسی و اجتماعی بسیار باهم تفاوت دارند.

تعدادآنها ۶۰۱ است. درحدود ۱۵ دولت ازآنهارا می‌توان حکومت‌های بزرگ شمردکه بزرگترین آنها حیدرآباد، کشمیر، میسور، تراوانکور، بارودا، گوالیور، ایندور، کوچین، جایپور، جودپور، بیکانیر، بهوپال وپاتیالاهستند. پس از آنها تعدادی دولت‌ها و حکومت‌های متوسط می‌باشند و بالاخره چند صد حکومت بسیار کوچك‌هست که بعضی‌ها در روی نقشه‌ازیك سرسوزن بزرگتر نیستند. بیشتر این حکومت‌ها و دولت‌های کوچك در ناحیه کاتیاوار، در مغرب هند و در پنجاب هستند.

این حکومت‌ها و دولت‌ها اندازه‌شان متفاوت است بطوریکه بعضی‌ها بوسعت کشور فرانسه می‌باشند و بعضی‌ها از وسعت یك ملك متوسط یك مالك زمیندار تجاوز نمی‌کنند. بعلاوه ازجهات دیگر نیز باهم بسیار متفاوت هستند.

دولت **میسور** ازلحاظ صنعتی ازهمه مترقی‌تراست. دولت‌های **میسور، تراوانکور وکوچین** ازلحاظ آموزش و پرورش از قسمت‌های دیگرهندکه

۱ــ پیش از استقلال هند شبه‌قاره هند شامل دونوع نواحی بود یکی قسمت‌هائی‌که مستقیماً تحت ادارهٔ حکومت انگلیسی هند قرار داشت و بنام هند انگلیس نام‌داشت ودیگری نواحی متعددی‌که زیرحکومت‌های بزرگ یا کوچك امرای هندی بود و بظاهر مستقل شمرده میشدند.

امرای این حکومت‌های مستقل با القاب گوناگون مانند نظام (درحیدر آباد)، مهاراجه و مهارانا (برای هندوها و سیك‌ها) و نواب (برای مسلمان‌ها) نامیده می‌شدند پس از استقلال و تقسیم هند این‌حکومت‌ها هم ضمیمه هند یا پاکستان شدند ــ مترجم

در تسلط مستقیم انگلستان هستند خیلی پیشترند.[1] اما اکثر این دولت‌ها بسیار عقب‌مانده هستند و بعضی از آنها در وضع کاملا فئودالی و قرون وسطائی میباشند. تمام آنها حکومتی استبدادی و مطلقه دارند. در بعضی از آنها اخیراً نوعی شوراهای انتخابی شروع شده است اما قدرتشان بسیار محدود است. **حیدر-آباد** که نخستین و بزرگترین دولت نیمه مستقل هند می‌باشد هنوز یك رژیم کاملا فئودالی دارد که در آن تقریباً هیچ نوع آزادیهای عمومی و مدنی وجود ندارد. بسیاری از دولت‌ها در **راجپوتانا** و **پنجاب** نیز چنین‌اند. نبودن آزادیهای مدنی قدر مشترك تمام این دولت‌هاست.

این دولت‌ها گروههای بهم پیوسته نیستند بلکه در سراسر هند پراکنده می‌باشند و بصورت جزایری در میان نواحی دیگر هند هستند. اکثریت عظیم آنها قادر نیستند که حتی یك اقتصاد نیمه مستقل برای خود داشته باشند. حتی پهناورترین آنها باوضعی که دارند نمی‌توانند بدون همکاری نواحی اطرافشان زندگی کنند. اگر میان یکی از این دولت‌ها با نواحی اطرافش که جزء این دولت‌ها نیستند اختلافی اقتصادی پیش آید از راه برقرار ساختن عوارض مرزی و محدودیت‌های اقتصادی به‌آسانی می‌توان آن دولت را از پا درآورد.

کاملاً نمایان است که از نظر سیاسی و اقتصادی این دولت‌ها، حتی بزرگترین آنها نمیتواند از نواحی اطراف خود جدا شود و واحدی مستقل بشمار آید. اگر چنین اتفاقی روی دهد این دولت‌ها نمی‌توانند پایدار بمانند و سایر نواحی هند نیز ازجدائی آنها زیان و آسیب خواهند دید. در اینصورت این حکومت‌ها مرکز دشمنان و مخالفان هند خواهند بود و اگر برای حفظ و حمایت

۱ــ تراوانکور، کوچین، میسور و بارودا از نظر آموزش عمومی از هند انگلیس خیلی پیش هستند. بسیار جالب توجه است که در تراوانکور آموزش عمومی ازسال ۱۸۰۱ سازمان یافته‌است (در خود انگلستان این آموزش عمومی از سال ۱۸۷۰ شروع شد و این درتاریخ قابل مقایسه است) میزان با سوادی‌در تراوانکور اکنون برای مردان ۵۸ درصد و برای زنان ۴۱ درصد است و این ارقام بیش از ۴ برابر میزان با سوادی در هند انگلیس است. وضع بهداشت عمومی نیز درتراوانکور خیلی‌بهتر است. درتراوانکور زنان درخدمات عمومی و فعالیت‌های مختلف نقش مهمی عهده‌دار هستند ــ مؤلف.

خود به یك قدرت خارجی متکی شوند خود بخود تهدیدی جدی و دائمی برای وجود یك هند مستقل خواهد بود.

حقیقت اینست که اگر تمامی هند و ازجمله این دولت‌ها از لحاظ سیاسی و اقتصادی همه در تحت تسلط قدرت واحد حکومت بریتانیا که از آنها حمایت می‌کند نمی‌بود این دولت‌ها نمی‌توانستند تا امروز دوام بیاورند. زیرا صرفنظر از اینکه میان نواحی دیگرهند واین دولت‌ها تضادها و تصادماتی بوجود می‌آید باید بخاطر داشت که ازطرف مردم واهالی خود این دولت‌ها هم فشاری جدی و دائمی برحکومتهاشان وجود دارد وهمه خواستار تأسیسات آزاد مدنی می‌باشند. تمام این تقاضاها و تلاشها برای بدست آوردن آزادی بـا کمك قدرت بریتانیا سرکوب وخاموش می‌شود.

حتی در قرن نوزدهم این دولت‌ها با وضعی که داشتند وجودشان معنی و مفهوم خود را ازدست داده بود. در شرایط جدیدکنونی نمی‌توان تصور کرد که هند به‌گروهی از واحدهای مستقل کوچك و پراکنده تقسیم و تجزیه شود. در این صورت نه فقط اختلافات و تصادمات دائمی بوجود خواهد آمد بلکـه انجام هرگونه برنامه برای پیشرفت اقتصادی وفرهنگی غیرممکن خواهد بود.

باید بخاطر آوریم که در آغاز قرن نوزدهم که این دولت‌ها شکل گرفتند و با کمپانی هند شرقی قراردادهائی بستند اروپا هم به امیرنشین‌های کوچك و متعددی تقسیم شده بود. از آن پس انقلابها و جنگ‌های متعدد چهرهٔ اروپا را دگرگون ساخته وهنوز هم در حال تغییر است. اما چهرهٔ هند به همان صورت که فشارهای داخلی به‌آن داده متحجروخشك شده واجازه داده نمی‌شود که هیچ‌گونه تغییری در آن حاصل شود.

کاملاً بی‌معنی بنظرمی‌رسد که امروزقراردادی راکه ۱۴۰ سال پیش معمولاً در میدان جنگ یا بلافاصله پس از جنگ میان دو فرمانده رقیب یا رؤسای ایشان بسته شده است هنوز هم معتبر شمرد وگفت که وضعی که برعایت ملاحظات زمان بشکلی موقتی برقرار شده است ابدی وهمیشگی است. بدیهی است درآن زمان مردم این دولت‌ها هیچگونه حق اظهارنظری نداشتند وطرف مقابل آنها هم فقط یك کمپانی بازرگانی بوده است که جز به‌منافع وسودهای خویش نمی‌اندیشیده‌است.

جالب اینست کـه این شرکت بازرگانی یعنی کمپانی هند شرقی بعنوان عامل و نمایندهٔ پادشاه یا پارلمان انگلستان هم عمل نمی‌کرده است بلکه نمایت

و اقدامات او دست‌کم ازلحاظ نظری واسمی بعنوان عامل امپراطور هندی دهلی بوده است‌که هرچند خود ضعیف وناتوان بود اما از لحاظ رسمی چنین فرض و گفته می‌شدکه تمام قدرت‌ها از اوناشی می‌شود وبه‌کمپانی منتقل می‌گردد .

سلطنت انگلستان یا پارلمان انگلستان بهیچوجه هیچگونه دخالتی در این قراردادها نداشتند . فقط هروقت گاه بگاه اساسنامه وامتیازکمپانی هندشرقی برای بحث در پارلمان انگلستان مطرح می‌گشت دربارهٔ امور هند بطورکلی مذاکراتی انجام می‌داد .

کمپانی هند شرقی درهند طبق اختیارات « دیوانی »که ازطرف امپراطور مغول هند به‌آن واگذار شده بود عمل می‌کرد وخود این واقعیت‌موجب می‌گشت که ازهرگونه دخالت ونظارت سلطنت انگلستان یا پارلمان آن‌کشور دراین قبیل امور خود مستقل و آزاد باشد .

بدیهی است پارلمان انگلستان اگرمی‌خواست می‌توانست بطورغیرمستقیم درکارکمپانی دخالت‌کند و امتیاز آنرا لغوکند یا هنگام تجدید امتیاز و قرارداد شرایطی تازه در آن بگنجاند . ازآنجاکه اگر پادشاه یا پارلمان انگلستان درامور شرکت دخالتی می‌کردند مفهوم آن چنین می‌شدکــه بصورتی عامل و بدینقرار تابع امپراطوردهلی‌که خود شبحی‌بیش نبود می‌باشند. چون این فکردرانگلستان قابل قبول نبود طبعاکوشش و مراقبت فراوان می‌شدکــه خود را از فعالیت‌های کمپانی بکلی دور و جدانگاهدارند . پولهائی هم‌که درجنگهای هند خرج‌می‌شد پولی بودکه درهند بوسیلهٔ‌کمپانی جمع‌آوری می‌شد ودراختیار خودکمپانی‌بود.

بعدها وقتی وسعت قلمرو تحت تسلط و نظارت‌کمپانی هند شرقی توسعه وافزایش یافت وقدرت حاکمیت‌کمپانی‌تحکیم پذیرفت پارلمان انگلستان به‌امور هند علاقه بیشتری نشان می‌داد . درسال ۱۸۵۸ پس از ضربتی‌که بعلت شورش وعصیان هند پیش آمدکمپانی هند شرقی قلمرو خود را درهند (درمقابل پولی‌که هند پرداخت) به سلطنت انگلستان‌واگذار‌کرد. دراین واگذاری دولت‌های‌کوچك محلی‌هندکه باصطلاح مستقل بودند وباکمپانی قراردادهائی‌داشتند ازسایرنواحی هند جدا نشده بود بلکه تمامی هند بصورت یك واحد تلقی می‌گشت . پارلمان هند بوسیلهٔ حکومت هندکه برای این منظور تشکیل شد در هند عمل می‌کرد و حکومت هند نوعی ریاست فئودالی نسبت به این دولت‌ها بکار می‌برد .

این دولت‌ها با سلطنت انگلستان یــا پارلمان انگلستان ارتباط جداگانــه

نداشتند . آنها بخشی و جزئی از سیستم حکومت بودند .

حکومت هند چه بطور مستقیم وچه بطور غیرمستقیم مظهر ونمایندهٔ آنها بشمار می‌رفت . درسالهای بعد این حکومت هروقت که مصالح سیاسیش اقتضا می‌کرد این قراردادهای کهنه وقدیمی را نادیده می‌گرفت وهروقت که می‌خواست قدرت ریاست فائقه خود را بطورجدی‌تر دراین دولت‌ها بکار برد این قراردادها را پیش می‌کشید ومعتبرمی‌شمرد .

بدینقرار سلطنت انگلستان درمورد این دولت‌ها بهیچوجه نقشی و جائی نداشت . فقط درسالهای اخیر بوده است که این دولت‌ها مدعی شده‌اندکه نوعی استقلال دارند وبعلاوه ادعا کرده‌اند که علاوه برارتباط با حکومت هند ، با تاج وتخت انگلستان هم ارتباطی خاص دارند .

باید بخاطرداشت که این قبیل قراردادهاهم فقط بابعضی ازاین دولت‌ها که مجموعاً در حدود چهل دولت هستند وجود داشته است دیگران فقط « تعهدها و سندها »ئی دارند . ایـن چهل دولت جمعیتشان سه چهارم مجموع جمعیت این دولت‌هاست وشش‌تای آنها بررویهم یك ثلث کل این جمعیت را درخود دارند .

[این شش دولت عبارتند از **حیدرآباد** با ۱۲ تا ۱۳ میلیون ، **میسور** ۷/۵ میلیون ، **تراوانکور** ۶/۲۵ میلیون ، **بارودا** ۴ میلیون ، **کشمیر** ۳ میلیون ، **گوالیور** ۳ میلیون مجموعاً بیش از ۳۶ میلیون نفر، درحالیکه جمعیت مجموع ایالات درحدود ۹۰ میلیون نفر می‌باشد .]

در اساسنامه حکومت هندکـه در سال ۱۹۳۵ تهیه شد برای نخستین بار میان‌روابط‌این دولت‌ها وسایرنواحی هندبا پارلمان‌انگلستان‌تفاوتهائی گذارده‌شد. طبق این اساسنامه این دولت‌ها دیگرزیرنظارت حکومت هند نبودند بلکه‌مستقیماً زیرنظارت نایب‌السلطنه قرار می‌گرفتند که بهمین منظور نمایندهٔ سلطنت انگلستان نامیده می‌شد . اما درعین حال نایب‌السلطنه رئیس حکومت هند هم بود .

ادارات سیاسی حکومت هندکه تـا این زمان مسئولیت ادارهٔ امور ایـن دولت‌ها را عهده‌دار بودند مستقیماً زیرنظرنایب‌السلطنه قرارگرفتند واین قسمت‌ها دیگر تحت نظارت شورای اجرائی نایب‌السلطنه که امور هند را زیر نظر داشت نبودند .

اکنون ببینیم این دولت‌ها چگونه بوجود آمدند ؟

بعضی ازآنها بسیار جدید هستند واز ساخته‌ها ومخلوقات انگلیسی‌ها می‌-

باشند بعضی دیگر نایب‌السلطنه نشین‌های امپراطوران مغول هند بودند و پس از تسلط انگلیسی‌ها اجازه داده شد که بصورت رؤسا و امرای فئودال تحت ریاست فائقه انگلستان باقی بمانند. اما بعضی دیگر مخصوصاً رؤسای ماراتاها پس‌از آنکه درمقابل ارتش انگلیس شکست یافتند به صورت رؤسای فئودالی درآمدند. در مورد تمام این‌ها می‌توان سوابقشان را دراوایل حکومت انگلستان درهند دانست و تاریخ قدیمی‌تری ندارند. اگر بعضی از آنها هم نوعی استقلال برای خود داشته‌اند این استقلال با شکست درجنگ یا با تهدید جنگ پایان یافته است.

فقط چندتا از این دولت‌ها که بیشتر هم در **راجپوتانا** هستند تاریخشان بزمان قبل ازمغولان هند می‌رسد. حکمران دولت **تراوانکور** سابقه قدیمی‌دارد و تاریخ آن در یکهزار سال اخیر مداومت داشته است. بعضی از قبایل مغرور **راجپوت** اصل ونسب خود را به‌زمانهای پیش از تاریخ می‌رسانند. **مهارانای اوداپیور** خود را از «سوریاوانش» یا نژاد خورشید میداند و شجره نامهٔ خانوادگیش با **میکادوی** ژاپن قابل مقایسه می‌باشد. اما این رؤسای راجپوت هم بصورت رؤسای فئودالی تابع مغولان هند درآمدند وبعد هم تابعیت ماراتاها وسرانجام هم انگلیسی‌ها را پذیرفتند.

ادوارد تامپسون می‌نویسد نمایندگان کمپانی هند شرقی «اکنون این امرا را درجاهای مناسب خودشان نشانده است واز هرج و مرج‌ها وگرفتاریهائی که مستغرق آن بودند بیرون کشیده است. درموقعیکه کمپانی به‌این ترتیب به‌کمك ایشان رفت وبرای ایشان موقعیتی استوار فراهم ساخت، این امیران بکلی‌ناتوان بودند و صورت قدرتهای متروکی را داشتند که از آغاز جهان بوجود آمده‌اندو نابود شده‌اند. اگرحکومت‌انگلستان‌دخالت‌نمی‌کرد دولت‌های‌امرای‌راجپوت همه ناگزیر منقرض شده بود و دولت‌های ماراتاها هم جز تجزیه و زوال سرنوشتی نمی‌داشت. اما دولتهائی ازنوع قلمرو نظام (حیدرآباد) و«اوده» حتی وجودشان جعل ودروغی بیش نبود. آنها فقط با نفسی که ازطرف قدرتهای حمایت‌کننده در ایشان‌دمیده می‌شد شبیه زنده بنظر می‌آمدند.»

حیدرآباد که اکنون از تمام اینگونه دولت‌ها بزرگتراست و نخستین دولت بشمارمی‌آید درابتدا دولتی کوچك بود. وقتی که انگلیسی‌ها **تیپوسلطان** (سلطان میسور) و **ماراتاها** را شکست دادند قسمتهائی از قلمروآنها را به‌حیدرآباد ضمیمه‌کردند و مرزهای این دولت باین ترتیب دوبار توسعه یافت. این

ملحقات به تقاضای خود انگلیسی‌ها و با این شرط صریح به نظام حیدرآباد داده شد که او بعنوان تابع و دست نشاندهٔ ایشان عمل کند .

در واقع پس‌ازشکست **تیپو سلطان** انگلیسی‌ها ابتدا اهدای قسمتی از قلمرو اورا به «**پیشوا**» رهبر ماراتاها پیشنهادکردند اما اوحاضر نشدکه آن‌را با شرایطی که انگلیسی‌ها می‌گفتند بپذیرد .

کشمیر که دومین دولت پهناور می‌باشد پس از جنگهای سیك از طرف کمپانی هندشرقی به جد حکمران‌کنونی فروخته شد . بعدها به علت سوء اداره حکومت این‌ناحیه تحت نظارت مستقیم خودانگلیسی‌ها قرارگرفت ، سپس باز قدرت‌حکومت به‌حکمران سابق واگذار شد.

دولت‌کنونی **میسور** نیز پس‌ازجنگهای **تیپوسلطان** ازطرف‌انگلیسی‌ها بوجود آمد و این‌ناحیه نیز مدتی‌درازتحت تسلط مستقیم انگلیسی‌ها بود .

تنهاسلطنت واقعاً مستقل درقلمرو حکومت هند دولت **نپال** در مرز شمال شرقی است‌که هرچند ازکشورهای جهان جداست موقعیتی تقریباً شبیه‌افغانستان دارد .

تمام دولت‌های دیگر کوچك و بزرگ که در هند هستند در واقع قسمتی از آنچه « سیستم کمکی » نامیده می‌شود می‌باشندکه در آن‌قدرت واقعی دردست حکومت انگلستان است وبوسیلهٔ یك « رزیدنت » یاعامل اجرا می‌گردد . اغلب حتی وزیران حکمران این دولت‌ها مأموران انگلیسی هستند که بر ایشان تحمیل می‌شوند بااینهمه مسئولیت انجام یك حکومت خوب یااصلاحات به عهدهٔ خود حکمران گذارده می‌شود که بـا منتهای حسن نیت متصور هم در چنین‌اوضاع و احوالی نمی‌تواندکاری انجام دهد (صرفنظرازآنکه معمولاً چنین حسن نیت یا اصولاً چنین صلاحیتی هم دراین حکمرانان نیست)

هنری‌لورنس درسال ۱۸۴۶ دربارهٔ سیستم وجود این دولت‌ها درهند نوشت «اگرطرح وتدبیری برای‌اطمینان‌ازوجود یك حکومت بد می‌توان‌اندیشید همین وجود دولت‌های محلی هنداست ، که در آن حکمران و وزیرش هردومتکی به سرنیزه‌های خارجی بودند و تحت دستور رزیدنت انگلیسی عمل می‌کردند . حتی‌اگراین هرسه‌نفر مردانی شایسته،کاردان ودرستکار می‌بودندبازهم چرخهای حکومت نمی‌توانست بدرستی و خوبی بگردد . وقتی نمی‌توان حتی یك نفر چه‌اروپائی وچه محلی رایافت‌که تمام صفات یك‌مدیرشایسته و خوب و کاردان

را دارا باشد ازکجا ممکن است که سه‌نفر را با چنین صفاتی یافت که بتوانند با یکدیگر هم کار کنند ؟ هر یك از ین سه‌نفر می‌توانند خلاف‌کاری وزشتکاریهای بی‌شمار مرتکب شوند اما هیچ یك ازآنها اگر دیگری عملش را خنثی کند قادر نیست کاری خوب ومثبت انجام دهد . »

حتی مدتی پیش‌تردرسال ۱۸۱۷ **سر توماس مونرو**، به حکمران کل نوشت: «دلایل مخالف وباارزشی برای بکاربردن نیروی کمکی وجود دارد. درهر کشوری که چنین نیروئی بکاررود تمایلی طبیعی بوجود می‌آید که قدرت خود حکومت‌ضعیف وظالمانه‌باشد، هرگونه‌روحیهٔ‌شرافتمندانه‌درمیان طبقات‌عالی جامعه نابودگردد وتمامی مردم دستخوش فقر و انحطاط شوند . در هند معمولاً برای تغییر یك حکومت بد، وعلاج بدکاریهایش یایك انقلاب‌آرام دربالا صورت می‌پذیرد یاانقلاب وشورش خشونت آمیز عمومی می‌شود و یا فتوحات خارجی موجب تغییراتی می‌گردد . امـا حضور نیروهای انگلیسی احتمال هرگونه تغییر وعلاجی راازمیان می‌برد زیرااین نیروهاازحکام دولت‌های کوچك محلی درمقابل هرنوع دشمن‌خارجی یاداخلی حمایت می‌کنند . نتیجه آنست که این حاکم از یکسو تنبل وبی‌کاره بارمی‌آید زیرانیروهای انگلیسی به او می‌آموزندکه برای امنیت خود به خارجیان متکی باشد ازسوی دیگر طبعاً بی‌رحم و حریص می‌شود زیرا به اونشان می‌دهندکه نباید از نفرت اتباعش هیچگونه ترسی داشته باشد . باین جهت درهرجاکه « سیستم کمکی » بکاربسته شده جز در مواردی که حاکم شخصاً مردی بسیار قابل ولایق بوده ، معمولاً درآن ناحیه نشان نمایان انحطاط دردهکده‌ها وتقلیل جمعیت مردم ظاهرگشته است . . . . حتی اگـر امیرحکمران خودش هم مایل باشد کـه جداً به‌اتحاد (با انگلیسی‌ها) بپیوندد و وفادار بماند همواره درمیان منصبداران عالیرتبه‌اش کسانی خواهند بودکه اورابه‌شکستن چنین پیوندی وادار سازند . زیرا تا وقتی‌که درکشور مردانی با اندیشهٔ عالی استقلال خواهی وجود داشه باشند که بخواهند تسلط بیگانگان را نابـود سازند چنین مشاورانی برای امیران یافت خواهند شد . من‌مردم هند رابهتر می‌شناسم وخوب می‌دانم‌که این احساس آزادی خواهی هرگز درآنها خاموش نخواهد شد ونابود نخواهدگشت . بنابراین من‌تردید ندارم‌که سیستم کمکی باید درهمه‌جابصورت کامل عمل‌کند وهرگونه حکومت محلی راکه مورد حمایت قرارمی‌دهد بـکلی نابود سازد . »

باوجود این اعترافها ، سیستم دولت‌های کمکی در هند بوسیلهٔ انگلیسیها ساخته شد وفساد وظلم وجباریت رانیز ناگزیر همراه‌داشت . حکومت‌های این دولت‌ها اغلب بسیاربدبودند امادرهرحال قدرتی هم برای انجام کارهای خوب نداشتند . استثنائاً افراد معدودی از رزیدنت‌ها یاعمال انگلیسی در این دولت‌ها مانند ، **میتکالف** ، اشخاصی باشرف و باوجدان بودند امااغلب آنها فاقداین هر دوصفت بودند و امتیازات بیشرفانه‌ای برای خود فراهم می‌ساختند که درآن بدون‌آنکه هیچگونه مسئولیتی داشته باشند از حداکثرقدرت استفاده می کردند . ماجراجویان خصوصی انگلیسی بااطمینان به‌برتری ودانش نژاد خودشان و با استفاده از موقعیت رسمی‌شان به غارت و چپاول ثروت این دولت‌ها پرداختند . بعضی گزارشها ازآنچه درنیمهٔ اول قرن نوزدهم در این دولت‌ها و مخصوصاً در **«اود»** و **«حیدرآباد»** روی داده تقریباً باور نکردنیست . دولت «اود»کمی پیش ازشورش سال ۱۸۵۷ ضمیمهٔ قسمت هند بریتانیا شد که مستقیماً تحت ادارهٔ حکومت انگلیسی هند قرار داشت .

در آن زمان سیاست انگلستان با چنین الحاق‌هائی موافق بود و هر بهانهٔ ناچیزی برای ملحق ساختن این قبیل دولت‌ها به نواحی تحت قدرت انگلیس مورداستفاده واقع می‌شد . اما عصیان وشورش بزرگ سال ۱۸۵۷ ارزش وجود سیستم کمکی رابرای حکومت‌انگلستان ثابت‌کرد . زیراجز با چنداستثنای کوچك امرای‌هند نه فقط ازشورش وقیام برکنار ماندند بلکه در بعضی موارد عملاً به انگلیسی‌ها کمك کردند که‌این شورش‌راسرکوب سازد. این‌وضع درسیاست‌بریتانیا نسبت به این دولت‌ها تغییری بوجود آورد و تصمیم گرفته شد که وجود آنها حفظ گردد وحتی تقویت هم بشود .

نظریهٔ « برتری » انگلیسی‌ها علناً اظهار می‌شد و در عمل هم کنترل ادارهٔ سیاسی هند درامور این‌دولت‌ها بسیار جدی ومداوم بود . بنابر مصلحت سیاست انگلستان امرای حکمران ازمقام خود خلع می‌شدند یا برکنارمی‌گشتند . از میان مأموران رسمی‌انگلیس‌وزیرانی برای‌ایشان تحمیل می‌شدند. هنوزهم تعدادزیادی ازاین‌قبیل وزیران دراین‌دولت‌ها هستندکه خود را خیلی بیشتر جوابگوی مقامات انگلیسی می‌دانند تاامیری‌که اسماً براین‌دولت حکومت مستقل می کند .

بعضی ازامرای هنداشخاص خوبی هستند و بعضی بد . اماحتی آنانکه‌خوب هستند درهراقدامی موردکنترل می باشند و اعمالشان خنثی می‌شود. این‌ها بعنوان

یک طبقه ضرورتاً عقب مانده هستند که نظریات فئودالی و روش‌های حکومت مطلقه استبدادی دارند فقط در تماس با حکومت انگلستان است کـه اطاعت و خدمتگزاری شایسته ازخودنشان می‌دهند .

شلوانکار ، کاملاً حق داردکه این‌دولت‌های کوچك وبزرگ داخل‌هند را « ستون پنجم انگلستان درهند » می‌نامد .

٦ تضادهای حکومت بریتانیا در هند . « رام موهن روی ». مطبوعات. « سرویلیام‌جونز ». آموزش انگلیسی در بنگال

هنگام بررسی‌وملاحظه‌نتایج‌حکومت‌بریتانیا درهنددرهر تغییرجهت‌با تضادی نمایان برمی‌خوریم . انگلیسی‌ها برهند مسلط گشتند و نیرومندترین قدرت جهان شدند زیرا پیشروان تمدن صنعتی و ماشین‌های بزرگ جدید بودند . آنها مظهر نیروی تاریخی تازه‌ای بشمار می‌رفتندکه مقرربودشکل دنیاراتغییردهد وبدینقرار بدون‌آنکه خودشان بدانند پیشتازان ونمایندگان تغییر و انقلاب بودند ، در عین حال تعمداً می‌کوشیدندازتغییر جلوگیری کنند مگرتاآنجاکه برای‌تحکیم‌موقعیت خودشان وبرای‌کمك به استثمار بیشترهند ومردم‌آن بسودخودشان لازم می‌نمود . نظریه وهدفهای ایشان ارتجاعی بود واین وضع تااندازه‌ای بعلت زمینه و سوابق آن طبقه اجتماعی انگلیسی بودکه به هند می‌آمدند و بیشتر بعلت تمایل وکوشش عمدی برای جلوگیری از تغییرات مترقیانه بود زیرا احتمال می‌دادند کـه چنین تغییراتـی موجب نیرومندی مردم هند شود و بـدینگونه سرانجام سبب تضعیف تسلط انگلستان برهندگردد .

ترس ازمردم درتمام اندیشه‌ها وسیاست انگلیسی‌ها ریشه دوانیده‌است زیرا آنها هرگز نمی‌خواستند ونمی‌توانستند بامردم مخلوط شوند و در آمیزند و در نتیجه ناچار می‌بایست‌بصورت یك‌گروه حاکمه خارجی باقی بمانندکه در میان جامعه‌ای ازمردم بکلی متفاوت‌وکینه جوزندگی کنند .

بااینهمه درهند تغییراتی‌که در بعضی موارد هم مترقیانه بود فرا رسید اما این تغییرات هر چندکه محرك اصلی‌آنها تماس باتمدن جدید غرب بودکه بـه

وسیلهٔ انگلیسیها حاصل شدعلیرغم سیاست انگلستان صورت گرفت .

افـراد انگلیسی ازجمله مربیان ، شرقشناسان ، روزنامه‌نویسان و اعضای هیئت‌های مذهبی ودیگران برای آوردن تمدن و فرهنگ غربی به هند نقشی مهم داشتند ودراین تلاشهای خوداغلب باحکومت خودشان هم تصادم پیدامی‌کردند. حکومت انگلستان ازنتایج گسترش آموزش جدید غربی درهند بیمناك بود و در راه‌آن موانع بی‌شماربوجود می‌آورد با اینهمه بخاطر تلاشهای پیشقدمانه جمعی ازافرادشایسته و پرشور انگلیسی که گروههائی از دانشجویان و علاقمندن مشتاق هندی راگرد خود جمع می‌آوردند افکار و ادبیات و سنن انگلستان در هند راه یافت .

(در اینجاوقتی می‌گویم جمعی مردم انگلیسی طبعاً منظورم تمام افـراد بریتانیای‌کبیر وایرلند می‌باشد . می‌دانم که بکار بردن کلمهٔ انگلیسی برای تمام آنهادرست نیست . اما کلمهٔ دیگری را دراین مورد نمی‌توان بکار برد وازاین جهت ازا**یرلندی**ها ، **اسکاتلندی**ها ، **ولزی**ها پوزش می‌طلبم که نامشان رادرجزء انگلیسیان آورده‌ام . ضمناً باید درنظر داشت که درهند همه آنها مانند یکدیگر کار کرده‌اند وازطرف مردم هم بصورت یك‌گروه واحد تشخیص ناپذیر تلقی می‌شده‌اند .)

حتی حکومت انگلستان هم باوجوداینکه راضی و مایل نبود که آموزش جدید درهندراه یابد بعلت ضرورت موقعیت ومحیط ونیازهای خود ناگزیر بـود ترتیباتی فراهم سازد تابرای رفع نیاز تأسیسات گوناگونی که در حال توسعه بود کارمندان لازم راپرورش‌دهد . زیرانمی‌توانست برای انجام تمام‌امور جزئی اداری تعداد بسیار زیادکارمندان لازم راازانگلستان به‌هند بیاورد . در نتیجه تمام این عوامل آرام آرام آموزش جدید درهند رشد یافت ، و هر چند این آموزش محدودوحتی ازبسیاری جهات قلب شده و نامناسب بود درهاوپنجره‌هائی‌ازافکار واندیشه‌های جدید وپرتحرك غربی‌را بروی هندگشود .

انگلیسی‌ها واردشدن ماشین‌های چاپ واصولاً هرنوع ماشین را برای‌افکار هندیان خطرناك وانفجارانگیزمی‌شمردند وبهیچوجه چنین چیزی را تشویق نمی‌کردند تامبادا موجب‌گسترش فتنه ورشد صنعتی شود .

داستانی نقل می‌شودکه دراین‌مورد بسیارجالب وپرمعنی است . **نظام‌ـ حیدرآباد** (حکمران بزرگترین‌دولت باصطلاح مستقل‌هند)یك بار اظهارعلاقه

کرد که ماشین‌های اروپائی را ببیند و رزیدنت (نماینده) انگلیسی که در دربار او بود برایش یك تلمبه بادی و یك ماشین چاپ آورد . وقتی کنجکاوی آنی **نظام** ارضا شد اینهارا نیز درجزء هدایا واشیاء نفیس دیگر که برایش آورده بودند در انباری ضبط کردند. اماموقعی که حکومت‌هند که‌مقرش‌در **کلکته** بود خبراین‌ماجرا را شنید نارضائی خود را از اقدام رزیدنت اظهار داشت ومخصوصاً به این‌جهت که‌یك ماشین چاپ رابه‌یکی ازدولت‌های‌هند آورده بود سرزنش کرد.و رزیدنت هم درپاسخ نوشت که‌اگردولت مایل باشد اومی‌تواند دستور بدهدکه این ماشین چاپ را مخفیانه درهم بشکنند ونابودکنند .

امابااینکه اجازه‌داده نمی‌شد چاپخانه‌های خصوصی‌دایرشود دولت نمی‌توانست کارهای اداری خودرابدون ماشین چاپ‌انجام دهد وناگزیر چاپخانه‌های رسمی‌درکلکته ومدرس وجاهای دیگر تأسیس کرد . نخستین چاپخانهٔ غیردولتی وخصوصی‌از طرف گروه مبلغان مذهبی **باپتیست** درشهر **سرامپور** دایر شد و نخستین روزنامه ازطرف یك شخص انگلیسی بسال ۱۷۸۰ درشهر **کلکته** انتشار یافت .

تمام‌این چیزها وتغییرات نظیر آنها تدریجاً روی می‌نمود ودرفکرواندیشهٔ هند اثرمی‌گذاشت وموجب بیداری احساس « تجدد » می‌گشت . با اینهمه تنها گروهی کوچك از هندیان تحت نفوذ مستقیم افکار اروپائی واقع می‌شدند زیرا هند به سوابق فلسفی خویش چسبیده وآویخته بودو آنهارا از فلسفه و فکر غرب عالیتر وبرتر می‌شمرد .

تأثیرونفوذ واقعی غرب درجنبه‌های عملی زندگی بـودکه بشکلی نمایان برشکل‌های‌شرقی برتری داشت . فنون جدید ، قطار راه‌آهن ، چاپخانه، ماشین‌های مختلف دیگر، روشهای مؤثرتر در بکار بردن سلاحهای جنگی‌نمی‌توانست نادیده بماند واین چیزها براثرتماسهای غیرمستقیم تقریباً بدون توجیه وناخواسته در مقابل طرز فکرهای قدیمی قرار می‌گرفت و در اندیشهٔ هند تضادهائی را بـر می‌انگیخت .

در هم شکستن و تغییروضع سیستم‌مالکیت‌زمین‌وکشاورزی وبوجودآمدن نظریه‌هائی‌دربارهٔ مالکیت‌های‌خصوصی‌و مالکیت‌های بزرگ نمایان‌ترین‌و پراثرترین‌تغییری بودکه درجامعهٔ هند پیش‌آمد. اقتصادمتکی‌به پول جای‌خودرابازکرد و «زمین صورت جنس قابل فروش دربازار را یافت . آنچه در قدیم و بخاطر

عادات مرسوم صورت جامد وخشکی داشت باپول صورت چیزی حل شدنی و قابل تجزیه راپیدا کرد . »

این تغییرات و آزمایشهای زمینداری ، فنی ، آموزشی و فکری در **بنگال** خیلی پیش‌تر از بسیاری نواحی‌دیگرهند صورت پذیرفت، زیرا انگلیسی‌ها نیم‌قرن تمام قبل از آن که در سایر مناطق هند هم گسترش یابند ، بر**بنگال** مسلط بودند وحکومت می کردند . باین جهت درنیمهٔ دوم قرن هجدهم ونیمهٔ اول قرن‌نوزدهم بنگال درایجاد زندگی انگلیسی درهند نقشی ممتاز اجرامی کرد .

بنگال نه‌فقط مرکزو قلب حکومت اداری‌انگلیس درهند بود بلکه نخستین گروه هندیانی راکه‌آموزش انگلیسی یافتند درخود پروراند واینها در سایه قدرت انگلستان‌درسایرنواحی هند پخش شدند . درقرن نوزدهم دربنگال تعدادی مردان ممتازونمایان ظهورکردندکه ازجهات فرهنگی وسیاسی راهنمای سایرقسمت‌های هند بودند وسرانجام براثرمساعی ایشان نهضت ملی و ناسیونالیستی هند شکل گرفت .

بنگال نه‌فقط خیلی‌پیش ازنواحی دیگرهند باحکومت‌انگلیسی آشنا شد بلکه بااین حکومت درمراحل اولیه‌آن تماس حاصل کردکه هم‌خشن‌تروهم بـار آورتربود ، هنوزنرمش بیشترداشت وکمترصورت قالب‌های خشک را بـخود گرفته بود . بنگال‌این حکومت راپذیرفته بود وخودرا بـا آن منطبق ساخته بود خیلی پیش‌ازآنکه شمال هندیانواحی‌مرکزی هند باآن‌تماس حاصل کنند. شورش بزرگ سال ۱۸۵۷ هر چند که نخستین جرقه‌اش اتفاقاً در «دم دم» در نزدیکی کلکته درخشید عملاً دربنگال‌اثری نداشت .

پیش ازتسلط حکومت انگلستان ، بنگال یکی‌ازایالات مرزی وکنارافتادهٔ امپراطوری مغولان هندبودکه‌هرچند برای‌خوداهمیت نمایانی داشت اما ازمرکز حکومت دور وجدابود .

درنخستین دورانهای قرون وسطی بسیاری ازشکل‌های منحط ستایش‌مذهبی وفلسفی **تانتری** درمیان هندوان‌بنگال‌رواج یافته بود. سپس نهضت‌های‌اصلاح‌طلبی متعددی در آئین هندو پیش‌آمدکه درآداب وقوانین اجتماعی اثرگذاشت و حتی در بعضی ازقوانین‌موروثی و استوارجاهای دیگرنیزتغییراتی بوجودآورد .

«چی تانیا» که دانشمند ومحققی بزرگ بود مردی روحانی‌بااحساسات رقیق گردید ونوعی ازآئین‌ستایش **ویشنو** (ویشنویسم) رابوجودآوردکه بـر

اعتقاد متکی بود و در مردم بنگال اثری نمایان داشت . درمیان بنگالی‌ها نوعی اختلاط شگفت‌انگیز از پیشرفتهای عالی فکری همراه با هیجانها و احساسات رقیق رواج یافت .

این سنت اعتقاد مذهبی عشق‌آمیز همراه باشوق خدمت به‌جامعه درنیمه دوم قرن‌نوزدهم بصورت یك شخصیت ممتاز **«راماکریشنا پاراماهنسا»** دربنگال جلوه‌گر شدکه خصوصیات مذهبی داشت . بنام اوفرقه‌ای برای خدمت به جامعه تشکیل شدکه در زمینه های خدمات اجتماعی و مساعدتهای بشردوستانه فعالیت‌های درخشان و بی‌مانند انجام داده است .

اعضای این فرقه‌که **«راماکریشنامیشن»** نامیده می‌شود با آرمانهای عالی خدمت محبت آمیز و صبورانه شبیه اعضـــای قدیمی فرقه **فرانسیسکن** مسیحی و بدون هیچگونه تظاهر وخودنمائی و درعین‌حال با ثمربخشی بسیار ، تقریباً شبیه **کواکر**ها بیمارستانها و تأسیسات آموزشی عالی بوجود آورده‌اند و هروقت هرجا مصیبت و حادثه‌ای در سراسر هند وحتی در خارج از هند پیش آید باکمال صداقت و فداکاری به اهدای کمك های مؤثر می‌پردازند .

راماکریشنا مظهـــر سنت های قدیمی هند بود اما پیش از او در قرن هجدهم یك شخصیت بسیار ممتاز و نمایان دیگر در بنگال ظهورکرده بودکه از نوعی تازه بود و ترکیبی فوق‌العاده از دانش قدیم و جدید بود . این شخصیت فوق‌العاده و استثنائی **«راجارام موهن روی»** بودکه به‌اندیشه و فلسفهٔ هند وقوف کامل داشت . در زبانهای سانسکریت ، فارسی و عربی دانشمندی ممتاز بشمار می‌رفت و محصولی از فرهنگ مختلط هندو ومسلمان بودکه درآنزمان در میان طبقـــات با فرهنگ هند رواج داشت . آمدن انگلیسی‌ها به هند وبرتری و اولویتی که ازبسیاری جهات کسب کردندموجب شدکه ذهن کنجکاو وحادثه‌جوی او به جستجوی ریشه‌های فرهنگ ایشان بپردازد باین جهت به تحصیل زبان‌انگلیسی پرداخت اما این هم برایش‌کافی نبود و ناچار زبانهای یونانی ، لاتین و عبری را نیز آموخت تا بتواند سرچشمه‌های مذهب و فرهنگ غرب راکشف کند .

«راجارام موهن روی» به جنبه های علمی و فنی تمدن غرب هم علاقه نشان می‌داد هرچندکـــه در آنزمان هنوز تغییرات فنی زیاد نمایان نبود و ارزش و اهمیت آنها بعدها جلوه‌گر شد . از آنجا که «رام موهن روی» بیشتر

تمایلات فلسفی و تحقیقی داشت ناگزیر به‌ادبیات قدیمی‌تر علاقمند می‌شد .

مونیه ـ ویلیامز شرقشناس درتوصیف اومی‌گوید «شاید او نخستین محقق مشتاق و پرشور در علم مقایسه مذاهب است که دنیا بوجود آورده است» و با اینهمه درعین‌حال درپی آن بودکه آموزش را نیز بصورتی جدید درآورد و آنرا از چنگال صورت قدیمی مباحثات قرون وسطائی آزاد سازد . حتی در آنزمان و درحالیکه هنوز خیلی زود بود او از روشهای علمی و تجربی‌هواداری می‌کرد و در نامه‌ای که به حکمران‌کل انگلیسی نوشت درباره ضرورت آموزش «ریاضیات ، فلسفه، طبیعی، شیمی ، کالبد شکافی و سایر علوم مفید» تأکید کرده بود .

راجارام موهن روی خیلی بیش از یك دانشمند ومحقق بود، درواقع مافوق همهٔ اینها یکنفر مصلح مذهبی بود . درنخستین سالهای عمرش زیر نفوذ اسلام قرارگرفته بود وبعدها تا اندازه‌ای مسیحیت در اواثرگذارده بود با اینهمه او به‌اصول اساسی‌مذهب خودش که هندو بود همچنــان پایبندوعلاقمندمانده‌بود. اما کوشیدکه این مذهب را اصلاح کندو از بدعت‌های ناشایسته و تشریفــات و مراسم و اعمال ناپسندی‌که به‌آن ضمیمه شده بود بپیراید .

تا اندازهٔ زیادی براثر تلاشها و فعالیت های او در راه لغو رسم «ساتی» بودکه حکومت انگلستان آنرا ممنوع ساخت . رسم «ساتی» این بودکــه زنان پس از مرگ شوهرانشان و هنگامی‌که جسد شوهر را می‌سوزاندند خود را در همــان آتش می‌افکندند و نابود می‌ساختنــد . این رسم هرگز رواج وگسترش فراوان نداشته است . اما موارد نادری از آن پیش می‌آمدکه معمولا هم در میان طبقات بالائی اجتماع بود .

احتمال داردکه این‌رسم را اصولاً قبایل «اسکوث وتاتار» به هندآوردند زیرادرمیان‌آنهارسمی وجودداشت‌که هروقت رئیس‌یا ارباب بزرگ‌درمی‌گذشت، بعضی از زیردستان و خدمتگزاران او خود را می‌کشتند . در ادبیات قدیمی و باستــانی سانسکریت «ساتی» تقبیح شده و مردود شنــاخته شده است . **اکبر** پادشاه بزرگ مغول هندکوشیدکه‌آنرا متوقف سازد. **مارا ناها** نیز باآن مخالف بودند .

رام موهن روی ، یکی از بنیان‌گذاران مطبوعات در هند است . از سال ۱۷۸۰ به بعد تعدادی روزنامه در هند منتشر شدکه همه بوسیلهٔ انگلیسی‌ها

تهیه می‌شد. این روزنامه‌ها اغلب از رفتار حکومت بشدت انتقاد می‌کردند ودر نتیجه کارشان به‌مخالفت و تصادم و برقراری سانسور شدیدی منتهی می‌گشت. نخستین قهرمانان آزادی مطبوعات در هند بعضی افراد انگلیسی بودند و مخصوصاً نام **جیمس سیلك بوکینگهام** که یکی از آنها بود و بخاطر مبارزات خود از هند اخراج گشت هنوز در خاطرها باقیست.

نخستین روزنامه متعلق به هندیان (بزبان انگلیسی) در سال ۱۸۱۸ چاپ ونشر شد و درهمان سال مبلغان مذهبی **باپتیست** (مسیحی) درشهر **سرامپور** یك مجلهٔ ماهیانه و یك روزنامهٔ هفتگی بزبان بنگالی انتشار دادندکه نخستین نشریه‌هائی بودکه به یکی از زبانهای هندی چاپ می‌شد. بدنبال آن روزنامه‌ها و مجلات بزبانهای انگلیسی و هندی با سرعت درکلکته و مدرس و بمبئی زیاد شدند.

در این ضمن مبارزه بخاطر آزادی‌که ازمدتی قبل آغاز شده بود بانشیب و فرازهای بسیار تا امروز دوام یافته است.

مقررات ماده ۳ که شهرت بسیار دارد نیز در همین سال ۱۸۱۸ وضع شدکه بنابرآن برای نخستین بار ممکن بود هرکس را بدون هیچگونه محاکمه و بازجوئی بازداشت‌کرد. این مقررات هنوز هم معتبر است و امروزهم بسیاری اشخاص باستناد این فرمان و دستورکه ۱۲۶ سال (در زمان نوشتن‌کتاب) عمر دارد در زندانها بسر می‌برند.

رام موهن روی، با بسیاری از روزنامه‌ها همکاری داشت. خودش یك مجله دو زبانی، بزبانهای انگلیسی و بنگالی، منتشر ساخت و بعداً چون میل داشت مجله‌اش در سراسر هند خوانده شود یك هفته‌نامه بزبان فارسی چاپ کردکه در آنوقت زبان رسمی و زبان طبقات تحصیل‌کرده درسراسر هند بود. اما با مقرراتی تازه برای کنترل ونظارت برمطبوعات‌که در سال ۱۸۲۳ وضع شد این هفته‌نامه هم با مشکلات مواجه‌گشت. **رام موهن روی** و دیگران به شدت نسبت به‌این مقررات اعتراض‌کردند و حتی شکایت نامه‌ای برای پادشاه انگلستان فرستادند.

فعالیت روزنامه‌نویسی **رام موهن روی**، بیشتر بانهضت‌های اصلاح مذهبی او پیوند داشت. نظریه‌های ترکیبی وعقاید جهانی او نارضائی‌گروههای متعصب را برمی‌انگیخت و این‌ها با بسیاری از اصلاحاتی‌که او مدافع آنها بود

مخالفت می کردند . اما او نیز برای خود هوادارانی استوار داشت که از جمله آنها خانوادهٔ معروف **تاگور** بودند که بعدها در رنسانس و احیای بنگال نقشی نمایان اجرا کردند .

رام موهن روی ، از طرف امپراطور دهلی به انگلستان رفت و در نخستین سالهای ۳۰ در قرن نوزدهم در شهر **بریستول** درگذشت .

رام موهن روی و تاگورها و دیگران زبان انگلیسی را بصورت خصوصی وشخصی آموختند . در آن موقع هیچ مدرسه یا کالج انگلیسی وجود نداشت و سیاست دولت آن بود که با تعلیم زبان انگلیسی به هندیان بشدت مخالفت می کرد . در سال ۱۷۸۱ «کالج هندو» و «مدرسه کلکته» از طرف دولت در شهر کلکته تأسیس شدند که اولی برای تحصیل و تعلیم زبان سانسکریت بود و دومی برای زبان عربی . در سال ۱۷۹۱ یك « کالج سانسکریت» در شهر **بنارس** تأسیس شد .

احتمال دارد که در دهۀ دوم قرن نوزدهم بعضی مدارس مبلغان مسیحی زبان انگلیسی را تعلیم می‌دادند. در دهه سوم آن قرن بود که فکر تدریس و تعلیم زبان انگلیسی در بعضی محافل دولتی پیدا شد اما با این فکر هم مخالفت شد . با اینهمه بعنوان آزمایش چند کلاس تدریس انگلیسی به مدرسه عربی در دهلی و بعضی از مؤسسات کلکته افزوده شد .

تصمیم نهائی به موافقت با تعلیم انگلیسی در «گزارش **مکولی** دربارهٔ آموزش» که در سال ۱۸۳۵ تهیه شد اعلام گردید . بدنبال آن «پرزیدنسی کالج» در کلکته تأسیس گشت . درسال ۱۸۵۷ دانشگاههای کلکته ، مدرس و بمبئی کار خود را آغاز کردند .

اگر حکومت انگلیسی هند با تعلیم زبان انگلیسی به هندیان مخالفت می‌کرد ، دانشمندان برهمن هند که زبان سانسکریت را می‌دانستند بیشتر با تعلیم این زبان به انگلیسی‌ها مخالف بودند منتهی بدلایلی دیگر . وقتی که **سر ویلیام جونز** که خود دانشمندی محقق و زبانشناس بود بعنوان قاضی دادگاه عالی به هند آمد اظهار تمایل کرد که زبان سانسکریت را بیاموزد . اما هیچ یك از برهمنان حاضر نشدند زبان مقدس خود را به یك خارجی که مهاجم و بیگانه شمرده می‌شد تعلیم دهند هرچند هم که حق الزحمه گزافی پرداخت می‌شد. سرانجام **جونز** با مشکلات بسیار یك نفر غیر برهمن **وادیا** یا طبیب را پیدا کرد که

حاضر شد سانسکریت را به او تعلیم دهد اما آن هم با شرایط خاص خودش و بدون دریافت پول . **جونز** آنقدر به‌آموختن زبان قدیم هند اشتیاق داشت که تمام شرایط دشوار این معلم را پذیرفت .

زبان سانسکریت **جونز** را مجذوب خویش ساخت و مخصوصاً کشف نمایشنامه‌های قدیم هند برایش بسیار جالب بود : براثر نوشته‌ها و ترجمه های او بود که اروپا برای‌نخستین‌بار بامختصری‌ازگنجینه ادبیات سانسکریت‌آشنائی پیداکرد . در سال ۱۷۸۴ سرویلیام جونز «انجمن‌آسیائی بنگال» را بنیان نهاد که بعداً بنام «انجمن آسیائی سلطنتی» نامیده شد. بوسیلهٔ جونز وبسیاری از دانشمندان و محققان دیگر اروپائی بودکه هند ادبیات‌گذشته خود را ازنو کشف کرد و از این جهت مدیون و سپاسگزار ایشان می‌باشد . بسیاری از این آثار ادبی‌همیشه ودرطول تمام قرون شناخته بودند اما این شناسائی به‌گروهی معدود و ممتاز محدود بود . و چون زبان فارسی اولویت یافته بود و زبان فرهنگ شناخته می‌شد ذهن و توجه مردم از سانسکریت منحرف شده بود .

جستجوی نسخه های خطی قدیمی بسیاری از آثار سانسکریت راکه دربارهٔ آنها اطلاعات بسیار مختصر بود مکشوف ساخت وبکار بستن روش‌های تحقیقی وانتقادی جدید برای ادبیات‌پردامنه و وسیع سانسکریت‌که‌کشف می‌شد زمینه های تازه فراهم می‌کرد .

بکار رفتن ماشین چاپ‌که بالاخره به هند آمد موجب تقویت فراوان و توسعه و رشد زبانهای محلی و عامیانهٔ هند شد . بعضی از این زبانها مانند **هندی ، بنگالی ، گجراتی ، مراتی ، اردو ، تامیل ، تلگو** نه فقط از مدتهای دراز مورد استفاده بودند بلکه برای خود ادبیات تکامل یافته‌ای هم داشتند . بسیاری ازکتابها‌که به‌این زبانها نوشته شده بود در میان توده های مردم شهرت و رواج داشت. این‌کتابها تقریباً همیشه حماسه‌هائی‌بودندکه صورت شعر داشتند یا منظومه ها و مجموعه های آوازها و ترانه ها بودندکه بخاطر وزن موزون خود به‌آسانی در خاطرها می‌ماندند . اما عملاً هیچگونه ادبیات منثور در آن زمان ها در این زبان ها وجود نداشت .

آثار جدی و مهم معمولا به زبانهای سانسکریت یا فارسی نوشته می‌شد و هرشخص تحصیل کرده و با فرهنگ می‌بایست دست‌کم یکی ازین دو زبان را بداند . این دو زبان‌کلاسیک و بزرگ نقشی نمایان و ممتاز داشتند و مانع

آن بودندکه زبانهای عامیانه ایالات توسعه و تکامل پذیرد . وقتی چاپ‌کتابها و روزنامه ها آغازگشت تسلط این دو زبان‌کلاسیك درهم شکست و بلافاصله ادبیات منثور به زبانهای ایالتی رو به‌تکامل نهاد . در این جریان نخستین مبلغان مسیحی مخصوصاً هیئت های **باپتیست** در شهر **سرامپور** کمك بسیار مؤثری بودند . زیرا نخستین چاپخانهٔ خصوصی بوسیلهٔ آنها دایرگشت وکوشش آنها برای ترجمهٔ‌کتاب انجیل به‌نثر در زبانهای متعدد هند موفقیت درخشانی بدست آورد .

برای‌کارکردن در زبانهای مشهور و پرسابقه اشکالی وجـود نداشت اما مبلغان مسیحی به‌اقدامات دیگری‌هم پرداختند و به‌زبانهای‌کوچکتر و تکامل‌نیافته هم توجه‌کردند و به‌آنها شکل بخشیدند و برای آنها دستور زبان وکتابهـای لغت فراهم‌کردند . اینها حتی بر روی لهجه‌ها و زبانهای ابتدائی قبایلی‌که در کوهستانها وجنگل‌ها زندگی می‌کنند بکارپرداختند و آنها را بصورت نوشته در آوردند.علاقهٔ مبلغان مسیحی این‌بودکه‌کتاب‌انجیل‌را بتمام‌زبانهای ممکن ومقدور ترجمه‌کنند و این علاقمندی موجب رشد و تکامل بسیاری از زبانهای هند شد .

کارهای مبلغان مسیحی در هند همیشه و در هرمورد تحسین انگیـز و قابل ستایش نبوده است اما از این جهت بخصوص و همچنین از لحـاظ گردآوری فرهنگ عامیانه و فولکلور هند مسلماً برای هند ارزش فراوان داشته است .

مخالفت‌کمپانی هند شرقی باگسترش آموزش درهند بی‌مورد نبود زیرا همینکه مختصری‌آموزش توسعه یافت وحتی ازسال ۱۸۳۰ گروهی ازدانشجویان «هندو کالج» درکلکته (که در آنجـا فقط زبان سانسکریت تعلیم داده می‌شد و نه‌انگلیسی) خواستار بعضی اصلاحات شدند. آنها می‌خواستندکه قدرت سیاسی کمپانی محدودگردد و برای تعلیمات عمومی و رایگان و اجباری اقدامات لازم صورت پذیرد . آموزش مجانی از قدیم‌ترین زمانها در هند معروف ورایج‌بود. این آموزش‌همان تعلیمات قدیمی بودکه خیلی‌خوب وقابل استفاده نبود اما حتی شاگردان فقیر هم می‌توانستند بدون پرداخت هیچگونه پول وفقط دربرابر انجام بعضی‌خدمات برای معلمشان به‌تحصیل بپردازند . ازین لحاظ هندوها ومسلمانها هردو مثل هم بودند و یکسان عمل می‌کردند .

درحالیکه ازرواج وگسترش آموزش جدید تعمداً جلوگیری بعمل می‌آمد آموزش قدیمی و مرسوم هم به نسبت وسیعی در بنگال نابود می‌شد . وقتی که

انگلیسی‌ها در بنگال قدرت را بدست‌گرفتند در این ناحیه تعداد بسیار زیاد و وسیعی «معافی» یعنی زمین‌هائی‌که ازپرداخت مالیات دولت معاف بودند وجود داشت. بسیاری‌ازآنها املاك شخصی‌بودندکه‌اغلب‌درآمدشان به‌صورت موقوفاتی برای مؤسسات آموزشی اختصاص می‌یافت . تعداد زیادی از مدارس ابتدائی به‌سبك قدیم و بعضی از مؤسسات آموزشی عالیترکه مخصوصاً در آنها زبان فارسی تدریس می‌شد از این محل‌ها اعانه وکمکی دریافت می‌داشتند و با این پولها می‌چرخیدند .

کمپانی هند شرقی درپی آن بودکه هرچه زودتر مبالغی هرچه بیشتر گردآورد تا به‌سهامدارانش‌که در انگلستان بودند سود بیشتری بپردازد. مدیران و رؤسای‌کمپانی بطور مداوم برای این منظور فشار می‌آوردند. بااین‌جهت تعمداً سیاست ضبط و تصرف این اراضی «معافی» اتخاذ گردید . از اداره‌کنندگان این اراضی معافی بشکلی جدی خواسته می‌شدکه معاف بودن و موقعیت خود را به ثبوت برسانند . اما اسناد و اوراق قدیمی یا مفقود شده بود و یا موریانه و حشرات آنها را نابودکرده بودند . بااین جهت اراضی معافی تصرف و ضبط می‌شد و متصدیان آنها بیرون رانده می‌شدند و مدرسه‌ها و آموزشگاههائی هم‌که از این‌منابع اعانه وکمك دریافت‌می‌داشتند منابع‌درآمد خود را ازدست می‌دادند. نواحی وسیعی مشمول این تغییر وضع می‌شدند و خانواده های بسیار ورشکست و نابود شدند ومؤسسات آموزشی‌که با درآمد این معافی‌هاکار می‌کردند تعطیل گشتند وگروههای وسیع معلمان و دیگران‌که با این مؤسسات مربوط بودند به صفوف بیکاران سرگردان ضمیمه می‌شدند .

این جریان موجب می‌شدکه طبقات قدیمی فئودال در بنگال چه هندو و چه مسلمان ورشکست و مضمحل شوند و همچنین سایر طبقاتی‌که به‌آنها وابسته بودند نیز ازپا درآیند . مخصوصاً مسلمان‌ها بیشتر تحت تأثیر این جریان قرار می‌گرفتند زیرا آنها رویهمرفته بیش از هندو‌ها به نظم فئودالی بستگی داشتند و بیشتر هم آنها بودندکه از اراضی معافی استفاده می‌کردند .

در مقابل در میان هندوان ، طبقات متوسط که به داد وستد و بازرگانی و مشاغل دیگر اشتغال داشتند خیلی بیشتر بود . این قبیل اشخاص بیشتر قابلیت انطباق داشتند و با میل بیشتری آموزش انگلیسی راکسب می‌کردند . همچنین آنها برای‌انگلیسی‌ها مفیدتر بودند و می‌توانستند خدمات کوچکترکارمندی‌اداری

را عهده دار شوند .

مسلمان‌ها ازکسب آموزش انگلیسی اجتناب می‌ورزیدند و در بنگال ، حکمرانان انگلیسی هم به‌آنها علاقه و توجهی نشان نمی‌دادند زیرا آنها را بازماندگان دستگاه حاکم سابق می‌شمردند و بیمناك بودندکه موجب مزاحمت و دردسر شوند . بدینقرار هندوهای بنگالی در آغازکار تقریباً تمام امورکارمندی ادارات و خدمات دولتی انگلیسی در هند را منحصر بخویش ساختند و اغلب از طرف حکومت به نواحی دیگر وایالات شمالی‌هند فرستاده می‌شدند . بعدها چند تن معدود از مسلمانان‌که ازبازرگانان و وابستگان خانواده‌های قدیمی‌بودند نیز به‌این قبیل خدمات پیوستند .

آموزش انگلیسی موجب شدکه افق فکری هند وسیع‌تر شود ، ادبیات و تأسیسات انگلیسی مورد تحسین قرارگیرد ، نسبت به بعضی عادات و رسوم و مظاهر زندگی هند عصیانی بوجود آید و درخواستهای روزافزونی برای اصلاحات سیاسی مطرح‌گردد . طبقهٔ جدید صاحبان مشاغل، فعالیت ها وحرکات سیاسی را رهبری می‌کردند . این فعالیت‌ها بیشتر شامل این بودکه نمایندگانی برای درخواست اصلاحات نزد مقامات دولتی اعزام می‌داشتند .

درواقع‌گروهی که‌آموزش انگلیسی دیده بودند و به مشاغل‌آزاد یاخدمات دولتی می‌پرداختند طبقهٔ تازه‌ای راتشکیل می‌دادندکه در سراسر هند تدریجاً رشد می‌یافت. این طبقه تحت تأثیر افکار و اندیشه ها و روشهای زندگی غربی قرار داشت و از بسیاری جهات ارتباطش با توده های مردم قطع شده بود .

در سال ۱۸۵۲ «انجمن هندی انگلیسی» درکلکته بنیان نهاده شد . این انجمن یکی از پیشقدمان و طلایه‌های «کنگرهٔ ملی هند» بود اما عملاً نسل‌بعدی بودکه درسال ۱۸۸۵ کنگرهٔ ملی را تأسیس‌کرد . این فاصلهٔ زمانی دورانیست که درآن شورش بزرگ سالهای ۵۸ – ۱۸۵۷ وسرکوبی شدید وبعدهم‌عواقب آن روی نمود .

تفاوت بزرگی‌که در نیمه قرن نوزدهم میان بنگال و سایر نواحی دیگر درشمال و مرکز هند وجود داشت از این واقعیت نمایان می‌گرددکه در بنگال طبقات روشنفکر جدید (که بیشتر هندو بودند) تحت نفوذ اندیشه‌ها و ادبیات انگلیسی قرار داشتند و برای اصلاحات سیاسی بصورتی قانونی و اساسی چشم به‌انگلستان داشتند درصورتیکه در نواحی دیگر فکر عصیان و شورش برای تغییر

وضع سیاسی در غلیان بود .

در بنگال بیش از هرجای دیگرمی‌توان نخستین تاثیرات حکومت انگلیس و نفوذ غرب را بروشنی ملاحظه کرد . در اینجا اقتصاد کشاورزی بکلی درهم شکسته بود و طبقات فئودال قدیمی تقریباً بکلی ازمیان رفته بودند . بجای آنها مالکان و زمین‌داران تازه‌ای آمده بودند که ازنظر سازمانی و ازلحاظ تماسهای مرسوم گذشته خیلی کمتر با زمین بستگی داشتند . اینان از صفات خوب مالکان و اربابان فئودالی خیلی کم بهره داشتند درحالیکه بیشتر معایب آنها را حفظ می کردند .

در اوضاع جدید دهقانان دستخوش قحط وغلا بودند و به صورگوناگون غارت می‌شدند و به فقری شدید و هولناك گرفتار می گشتند . طبقهٔ پیشه‌وران و صنعتگران دستی تقریباً مضمحل و نابود شد . بر روی این بنیانهای درهم‌شکسته و از هم گسسته گروههای تازه‌ای رشد می یافتند که محصولات حکومت بریتانیا بودند و از بسیاری جهات باآن ارتباط داشتند . این گروهها شامل بازرگانانی بودکه درواقع عوامل و واسطه‌های بازرگانی وصنایع انگلیسی بودند وازمازاد این صنایع استفاده می بردند. همچنین درجزء این گروه‌ها طبقاتی بودند که آموزش انگلیسی دیده بودند و به خدمات تابعی درادارات یامشاغلی که محتاج این گونه معلومات بود می‌پرداختند. این گروه ها هردوبرای پیشرفت خود به‌قدرت انگلیس چشم داشتند و بدرجات مختلف تحت تأثیر اندیشه‌های غربی بودند . در میان این گروهها بود که نسبت به‌سنن و رسوم جامد وقالبهای خشك جامعهٔ هندو نوعی روح‌عصیان پدیدار می گشت . آنها برای الهامات اصلاح طلبانهٔ خود به لیبرالیسم (آزادی طلبی) وتأسیسات وسازمانهای سیاسی انگلیسی می نگریستند .

این تأثیرات درقشرهای بالائی هندوان در بنگال حاصل‌می‌شد . توده‌های هندو مستقیماً تحت نفوذ این تأثیرات قرار نمی‌گرفتند و حتی احتمال داردکه رهبران هندو در این زمان به ندرت به توده‌ها می‌اندیشیدند . مسلمانان جز بعضی افراد استثنائی ، بطورکلی زیر این نفوذها قرار نداشتند وسعی داشتندکه خود را از آموزش جدید انگلیسی دور نگهدارند . اینها پیش از این هم از لحاظ اقتصادی عقب مانده‌تر بودند و اکنون این عقب ماندگی خیلی بیشتر می‌شد .

قرن نوزدهم کهکشانی از هندوان بسیار درخشان و ممتاز در بنگال بوجود آورد معهذا حتی یك رهبر مسلمان بنگالی که از جهتی ممتاز باشد در این زمان

پیدا نشد . اما درآنچه مربوط به توده‌های مردم بودتفاوت نمایانی میان هندوان و مسلمانان وجود نداشت . اینها از لحاظ عادات و رسوم ، روشهای زندگی ، زبان و فقرو تنگدستی‌مشترکشان وضعی یکسان وتمیز ناپذیر داشتند. درواقع در هیچ‌جای هند اختلافات وتفاوتهای مذهبی وچیزهای دیگرمیان هندوان ومسلمانان تمام طبقات به‌اندازهٔ بنگال ناچیز وکم اهمیت نیست .

احتمالاً ۹۸درصد مسلمانان بنگال ازدین‌هندو به‌اسلام درآمدند ومعمولاً همه از پائین‌ترین قشرهای جامعه بودند . از لحاظ ارقام آماری هم مسلمانان نسبت به هندوان اکثریتی ناچیز داشتند (امروز[1] این نسبت‌ها دربنگال بقرار زیر است : مسلمانان ۵۳درصد جمعیت،هندوان ۴۶ درصد و دیگران یك‌درصد .)

تمام این‌نخستین نتایج ارتباط با انگلستان ، وتغییرات گوناگون اقتصادی و اجتماعی و فکری ، و نهضت‌های سیاسی‌که براثر آنها در بنگال پیش‌آمد در سایر نواحی هند هم بنظر می‌رسد منتهی بمیزان های‌کمتر ومختلف . در جاهای دیگر درهم شکستن نظام و اقتصاد قدیمی‌فئودالی‌کمتر کامل بود و بیشتر تدریجی صورت می‌گرفت . در واقع همین نظام فئودالی قدیمی بودکه به‌شورش بزرگ سال ۱۸۵۷ پرداخت وموقعی‌که این شورش سرکوب‌گردید بازهم نظام قدیمی تا اندازه‌ای دوام یافت .

مسلمانان نواحی شمالی هند از لحاظ فرهنگی و اقتصادی از هم مذهبان خود در بنگال خیلی برتر بودند اما آنها نیز خود را از آموزش غربی دور نگاه می‌داشتند . هندوها خیلی آسانتر به‌این آموزش گرویدند و بیشتر هم تحت تأثیر افکار غربی قرارگرفتند . کارمندان خدمات اداری درجات پائین و صاحبان مشاغل‌که‌آموزش انگلیسی دیده بودند خیلی‌بیشتر، ازهندوان بودند تا از مسلمانان . تنها در پنجاب این اختلاف‌کمتر نمایان بود .

وقتی شورش بزرگ۵۸ -- ۱۸۵۷ شعله‌کشید وسرکوب شد بنگال تقریباً بکلی از آن برکنار ماند . در سراسر قرن نوزدهم طبقهٔ جدیدی‌که آموزش انگلیسی یافته بود و بیشتر از هندوان بود باتحسین بسوی انگلستان می‌نگریست و امیدوار بود که با کمك انگلستان و از راه همکاری با انگلستان پیش برود . در زبان بنگالی‌یك رنساس فرهنگی و رشد و تکامل فراوان حاصل شد و رهبران بنگال مقام رهبران سیاسی تمام هند را احراز می‌کردند .

۱ــ در زمان نوشته شدن کتاب .

پیام حساس وهیجان‌انگیز **رابیندرانات تاگور** که بمناسبت هشتادمین سال تولدش (در ماه مه ۱۹۴۱) خوانده شد تصوری از این اعتقاد به انگلستان که در آن زمان ذهن بنگال را پر کرده‌بود و همچنین عصیانی که نسبت به مقررات اجتماعی مرسوم و قدیمی در اذهان بوجود آمده بود منعکس می‌سازد. **تاگور** در این پیام که چند ماه پیش از مرگش خوانده شد چنین می‌گوید:

«هنگامی که به عقب و به سالهای درازگذشته که پشت‌سر نهاده‌ام می‌نگرم و دورنمای تاریخ نخستین دوران رشد و تکامل خود را درنظر می‌آورم مجذوب تغییراتی می‌شوم که هم درطرز فکر خودم و هم در روحیات هموطنانم روی داده است. تغییراتی که علل فاجعه‌ای عمیق را درخود دارد.

«تماس مستقیم‌ما بادنیای وسیع‌تر آدمیان، با تاریخ معاصرمردم انگلستان که ما در آن روزگار با ایشان آشنا شدیم پیوند یافته است. بیشتر از راه ادبیات عظیم ایشان بود که ما نسبت‌به این‌نورسیدگان به سواحل هند تصوراتی احترام آمیز پیدا کردیم. در آن ایام نوع معلوماتی که بما داده می‌شد نه کافی بود و نه‌متنوع و نه روح تحقیق وکنجکاوی علمی در آن زیاد نمایان بود. بدینقرار چون وسعت دامنهٔ آن محدود بودکسانی که در آن زمان تحصیل کرده و درس خوانده بودند فقط با زبان و ادبیات انگلیسی سروکارداشتند. آنها روزهاوشبهای خود را با بیانات فصیح و قرائت بلیغ آثار **بروك** و جملات مطول **مکولی** می‌گذراندند و مباحثات دربارهٔ نمایشنامه‌های **شکسپیر** و اشعار **بایرون** و مافوق همه درباره لیبرالیسم و آزادیخواهی گشاده صدرسیاست انگلستان درقرن نوزدهم متمرکز بود.

«در آنزمان هرچند تلاشهای آزمایشی را برای بدست آوردن استقلال ملی خویش دنبال‌می‌کردیم درقلوب خود اعتقاد به جوانمردی نژاد انگلیسی را ازدست نداده بودیم. این اعتقاد چنان در احساسات رهبران ما ریشه دوانیده بود که امیدوار بودند فاتح غالب با میل و لطف خود راه آزادی مغلوب شکست‌خورده را هموار خواهد ساخت. این اعتقاد براساس این واقعیت متکی بود که انگلستان در آنزمان پناهگاهی بود برای تمام‌کسانی که از فشارها و تضییقات کشور خودشان می‌گریختند. شهدای سیاسی که بخاطر افتخار و سرفرازی مردم و ملتشان گرفتار رنج وآزار شده بودند ازطرف انگلیسیان‌مورد استقبال نامحدود و بی‌حساب قرار می‌گرفتند. من نیز این شواهد آزادیخواهی انسانی را درصفات انگلیسیان می‌دیدم وتحت تأثیر واقع می‌شدم و بدینقرار آنرا برکرسی

عالیترین احترامات قرار می‌دادم. این جوانمردی که از خصال ملی انگلیسی‌ها بنظر می‌آمد هنوز با غرورهای امپریالیستی فاسد و باطل نشده بود. در حدود همین زمانها که من نوجوانی در انگلستان بودم مجال می‌یافتم که سخنرانیهای **جان برایت** را در داخل وخارج پارلمان بشنوم. آزادمنشی و آزادیخواهی گشاده صدراین نطق‌ها که جریان سیل‌آسای آنها تمام‌کوته نظریها و تنگ‌چشمی‌های ملی را ناچیز می‌ساخت، در ذهن من چنان تأثیری عمیق می‌گذاشت که حتی در این ایام‌که آن خوشباوریها بشکلی دردناك برایم از میان رفته است هنوز اثراتی از آنها باقیست.

«مسلماً آن وابستگی وامیدواری دنائت‌آمیز به‌لطف وعنایت فرمانروایانمان موجب افتخار و سرفرازی نبود. آنچه واقعاً نمایان و با ارزش بود این بودکه ما از صمیم قلب خود عظمت انسانی را، حتی وقتی‌که در بیگانگان بچشم می‌خورد برسمیت می‌شناختیم وستایش می‌کردیم. صفات عالی و شریف انسانیت نمی‌توانند در انحصار یك نژاد و یا یك‌کشور خاصی باشند. دامنهٔ آن‌ها نمی‌تواند محدود باشد و مجموع آن نیزگنجی نیست‌که بتوان آنرا حسودانه در زیر خاك پنهان داشت. بهمین جهت ادبیات انگلیسی‌که در گذشته ذهن‌های ما را تغذیه‌کرده‌اند حتی امروز هم در زوایای قلوب ما طنین و ارتعاش آنرا منعکس می‌سازند.»

سپس **تاگور** به‌آرمان های هندی دربارهٔ رفتار شایسته به آن صورت‌که در سنت‌های قدیمی هند مقررگشته است می‌پردازد و می‌گوید:

«این مقررات اجتماعی‌که بعلت قدمت وسابقهٔ خود مورد احترام بوده‌اند هرچند که محدودیت‌ها و نارسائیهائی داشتند اما در محیط و موقعیت جغرافیائی خاص و در ناحیهٔ‌کوچکی از خاك هندکه بنام **براهماوارتا** نامیده می‌شد آغازگردید و دوام یافت. این ناحیه باریکه‌ای بودکه از دوسوی با رودهای **ساراسواتی** و **دریسانواتی** محدود می‌شد. بدینگونه بودکه تدریجاً نوعی پیروی ریائی از رسوم قدیمی بر اندیشه‌آزاد برتری یافت وچیره‌گشت وتصور «رفتار شایسته» که **منو** در **براهماوارتا** وضع کرده بود بطور مداوم رو به انحطاط نهاد وبصورت ظلم وبیعدالتی‌اجتماعی درآمد.

«در دوران نوجوانی من درگروههای تحصیل‌کرده و با فرهنگ بنگال‌که با معلومات انگلیسی پرورش یافته بودند نوعی احساس عصیان نسبت به این

مقررات خشك اجتماعی وجود داشت . . . . . بجای این قواعد جامد و مقرر و مرسوم، ما آرمانهای «تمدن» را به‌آنصورت که درلغات و کلمات انگلیسی بیان می‌شد می‌پذیرفتیم .

«در خانوادهٔ ما این تغییر روحی بخاطر جنبه‌های عقلی و نیروی اخلاقی که در خود داشت مورد استقبال قرار می‌گرفت و نفوذ آن در تمام مظاهرزندگی ما محسوس بود .

«من که در چنین محیطی متولد شده بودم و مخصوصاً از جهت تمایلات خاصی که نسبت به‌ادبیات درما بود ، طبعاً زبان انگلیسی را بر اریکه قلب خود جای می‌دادم . بدینگونه نخستین فصول عمرم سپری می‌شد . بعد نوبت جدائی راهها فرا رسیدکه با احساسی دردناك از نابود شدن تصورات و خوشباوریهای امید انگیز همراه بود و من بشکلی روزافزون کشف می کردم که چگونه کسانی که عالیترین‌حقایق‌تمدن رامی‌پذیرفتند می‌توانستند هرجاکه پای منفعت ومصلحت ملی خودشان پیش‌آید به‌آسانی آن حقایق رازیرپا بگذارند و نادیده بگیرند.»

۷ شورش بزرگ ۱۸۵۷ . نژادپرستی

پس از قریب یك قرن حکومت بریتانیا ، **بنگال** خود را با آن سازش داده بود . دهقانان دستخوش قحطی‌ها وگرسنگی‌ها بودند و در زیر بارهای تازهٔ اقتصادی ازپا درمی‌آمدند . طبقهٔ روشنفکران تازه با امیدواری به غرب می‌نگریستند و تصور می‌کردندکه لیبرالیسم و آزادمنشی انگلیسی ترقیات و پیشرفتهای جدید را به‌هند خواهدآورد . در جنوب و در غرب هند ، در**مدرس** و در **بمبئی** نیز اوضاع کمابیش بهمین‌گونه بود . اما در ایالات شمالی چنین احساس تابعیت وسازشی وجود نداشت ونوعی روحیهٔ عصیان و شورش درحال افزایش بود و این روحیه در میان رؤسای فئودال و پیروان ایشان بیشتر بود . حتی درمیان توده‌های مردم این نواحی نارضائی و احساسات ضد انگلیسی گسترش بسیار داشت .

طبقات بالائی از روش‌های توهین آمیز و متکبرانهٔ خارجیان خشمگین و ناراضی بودند و مردم بطورکلی از حرص و جهل مأموران کمپانی هند شرقی

رنج می‌کشیدند زیرا اینها نسبت به رسوم و آدابی که طی روزگاری دراز محترم شمرده می‌شد بی‌اعتنا بودند و به افکار و اعتقادات مردم اهمیتی نمی‌دادند. مأموران کمپانی که باقدرت مطلقه و نامحدود سرنوشت گروههای وسیع مردم رادر دست داشتند طبعاً سرشان از بادهٔ غرورمست بود وهیچگونه ملاحظه وجلوگیری و کنترل هم درکارایشان نبود.

حتی سیستم قضائی تازه‌ای که ازطرف انگلیسی‌ها برقرار شده بود موجب وحشت و نارضائی مردم می‌شد زیرااز یکسو بسیار غامض و پیچیده بود وازسوی دیگر قضات انگلیسی که آنرااجرامی کردند زبان‌وعادات کشوررانمی‌دانستند.

حتی در سال ۱۸۱۷ **سر توماس مونرو** ضمن نامه‌ای که برای **لرد-هاستینگ** حکمران کل هندنوشت پس ازاشاره به‌فواید حکومت انگلستان در هند چنین می‌گفت: «امااین پیشرفتها بسیار گران انجام می‌شود. اینها به بهای قربانی‌شدن استقلال، خصال ملی و آنچه مردم را محترم می‌سازد خریداری می‌شوند... ازین‌رو عواقب فتح هند باسلاحهای انگلیسی بجای‌آنکه وضع این کشور رابالابرد وارتقاء دهد تمامی مردم‌رابه انحطاط می‌کشاند. شاید هیچگونه نمونهٔ دیگری مانند پیروزی حکومت انگلستان درهند وجود نداشته باشد که درآن مردم خودکشور به‌کلی ازسهیم بودن در حکومت کشورشان محروم شده باشند.»

مونرو هوادار آن‌بودکه هندیان‌دراداره‌ٔ امور کشورشرکت داده شوند و یکسال بعد در نامهٔ دیگری نوشت: «فاتحان خارجی معمولاً بامردم محلی با خشونت واغلب باقساوت رفتار می‌کنند اما هیچکدام با اینهمه خواری و توهینی که ماروا می‌داریم عمل نکرده‌اند، هیچکدام بدینگونه بر تمامی یك ملت داغ باطله نزده‌است و آنها را نالایق وناشایسته نشمرده است و تنها ماهستیم که تمامی مردم راغیر قابل اعتماد ودوراز شرافت می‌شماریم‌و آنهارا فقط در مواردی به‌کار می‌گیریم که خودمان‌نمی‌توانیم بدون‌آنها کاری انجام دهیم. این روش نه فقط باجوانمردی سازگارنیست بلکه ازسیاست هم بدور است که خصال ملت و مردمی راکه زیرسلطهٔ حکومت ماقرارگرفته‌اندبه‌این صورت به‌انحطاط بکشانیم.»

قلمرو حکومت بریتانیا درهند پس‌ازدوجنگ **سیک** درسال ۱۸۵۰ در پنجاب نیز توسعه یافت. **مهاراجه رانجیت سینگ** که یك دولت سیك‌در پنجاب بوجودآورده بود وتوسعه داده بود درسال ۱۸۳۹ درگذشت.

درسال ۱۸۵۶ ناحیهٔ **اود** ضمیمهٔ مستملکات انگلستان شد .

اود عملاً و درواقع ازنیم قرن پیشتر زیرتسلط حکومت انگلستان بودزیرا هرچند بظاهر ازدولت‌های مستقل داخلی شمرده می‌شد اما ازیکسو حکمران اسمی آن شخصی ضعیف و ناتوان بود وازسوی دیگر رزیدنت وعامل انگلستان قدرت و اختیارات نامحدود داشت . به‌این جهت این فاجعه باعماق تیره‌روزی سقوط کرده بودومظهر کاملی ازتمام مفاسد سیستم دولتهای کمکی هند بشمارمی‌رفت .

در ماه مه ۱۸۵۷ ارتش هندی درشهر **میروت** شورش کرد . این‌شورش پنهانی وبخوبی تدارك شده بود اماپیش ازوقت منفجر گشت و در نتیجه طرح و نقشه‌های رهبران آنرا آشفته ساخت . این شورش در واقع خیلی بیش ازعصیان و سرکشی نیروهای نظامی بود زیرابسرعت گسترش یافت و صورت یك شورش عمومی توده‌ای وجنگ استقلال هند رابخودگرفت . اما بعنوان شورش عمومی توده‌ها دامنهٔ آن به **دهلی** ونواحی شمالی (که‌اکنون ولایات‌متحده نامیده می‌شوند) وقسمتهائی‌ازهند مرکزی وناحیهٔ **بیهار** محدود ماند .

این شورش اصولاً یك عصیان و انفجار فئودالی بود که سران فئودال و رعایای ایشان دررأس آن قرارداشتندواحساسات دامنه‌دار ضدخارجی هم به‌ایشان کمك می‌کرد . ناگزیراین نهضت برای رهبری‌عالی خودبه بازمانده امپراطوری مغولان هند که هنوز هم در کاخهای دهلی باقی بود می‌نگریست اما این وارث امپراطوری ضعیف و پیر وناتوان بود . دراین شورش هندوها ومسلمان‌ها هردو شرکت کامل‌داشتند .

این شورش برحکومت بریتانیا درهند فشار بسیار شدیدی وارد ساخت و سرانجام هم‌باکمك هندیان‌سرکوب شد . ضمناً تمام ضعف‌های ذاتی رژیم‌قدیمی راکه مأیوسانه می‌کوشید تسلط خارجی‌را براندازد نمایان ساخت .

سران‌فئودال که دراین‌شورش شرکت کردندهواداری‌وعلاقه وهمراهی توده‌های‌مردم‌را درنواحی‌وسیعی‌باخود داشتند اماشایستگی وسازمان‌صحیح و آرمانهای مثبت وسازنده یااشتراك منافع نداشتند . اینها نقش خوددرادرتاریخ بپایان رسانده بودند وبرای ایشان درآینده جائی وجود نداشت . بیشتر ایشان باوجود احساس علاقمندی‌وهمدردی‌که نسبت‌به شورش‌وشورشیان داشتنددرفکرجانبداری‌وهمراهی باطرف برتر بودند وخودرا ازماجرا کنار نگاه داشتند تا ببینند پیروزی‌باکدام طرف خواهد بود . بسیاری از ایشان هم نقش خیانتکارانهٔ کیسلینگ‌ها را بعهده

گرفتند.

امـرای هند رویهمرفته خودرا یاازاین شورش دوروجدا نگه‌داشتند ویـا جانب انگلیسی هارا گرفتند زیرابیم‌داشتند که آنچه‌را برای‌خود بدست آورده‌بودند یاحفظ کرده بودند بخطراندازند. درمیان رهبران شورش یك احساس مشترك‌ملی ومتحدکننده وجود نداشت‌وفقط عواطف ضد خارجی ومیل‌حفظ‌امتیازات‌فئودالی انگیزهٔ آنها بودکه درواقع آرمان وایدآلی حقیر می‌بود.

انگلیسی‌ها از هواداری **گورخه‌ها** [1] بهره‌مندگشتند وسیك‌هاهم از آنها هواداری می‌کردند واین‌امربسیارحیرت‌انگیزاست زیراسیك‌هاازدشمنان‌انگلیسی‌ها بشمارمی‌آمدند وفقط‌چندسالی ازشکست‌ایشان درمقابل‌انگلیسی‌ها می‌گذشت. درواقـع بایداین راهنر وشایستگی انگلیسی‌ها دانست که توانستند بـه آسانی سیك‌ها را باخود همراه سازند امااینکه‌آیا برای سیك‌های آنزمان این‌طرز رفتار بجایا بیجا بوده‌است موضوعیست که به‌نظرهای مختلف بستگی‌دارد.

بهرصورت محرزاست که هنوزاحساس ملیت وروح ناسیونالیسم که‌بتواند مردم هند رابه یکدیگر پیوند دهد وجود واقعی نداشت. ناسیونالیسم بـه مفهوم جدید خود درسالهای بعد پیداشد. هندناگزیر بود هنوز ازمیان رنجها ومصیبت‌های بسیار بگذرد تا درس لازمی‌راکه به آزادی واقعی منتهی می‌گشت بیاموزد. ازراه مبارزه برای‌هدفهائی که ارزش خودرا ازدست داده بود یابرای احیای نظام فئودالی، ممکن نبودکه‌آزادی هند حاصل شود.

دراین شورش جنگجویان دلیروقهرمانی ظهورکردند. **فیروزشاه** یکی ازخویشاوندان **بهادرشاه** امپراطور دهلی، ازجملهٔ این دلیران بود. اما از همه درخشان‌تر **نانتیاتوپی** بود که ماهها، وحتی موقعی‌که علائم‌شکست شورش ظاهرشده بود انگلیسی‌ها رامستأصل‌کرده بود. عاقبت هنگامی‌که به‌امید دریافت کمك و هواداری از هموطنان خودش از رود **نارباداگذشت** و به سرزمین های **مارا تاها** رفت درآنجا نه فقط ازاواستقبالی نشد بلکه به اوخیانت هم کردند.

درمیان این‌قهرمانان ودلیران یك‌نام هست‌که ازهمه بیشتر می‌درخشدوهنوز هم درخاطرهٔ توده‌های مردم عزیز ومورد احترام می‌باشد و آن نام **لکشمی‌بای** است‌که **رانی‌جهانسی**(امیره‌جهانی) بود. این زن دلیردختری بیست ساله بود

۱ــ قبایل جنگجوی شمال هند و نپال کـه هنگ‌های معروف ارتش هندی بریتانیا راتشکیل می‌دادند ــ مترجم

که درحال جنگ کشته شد . بگفتهٔ سردار انگلیسی که درمقابل اومی‌جنگید این زن جوان « بهترین ودلیرترین » سران شورش بود .

درشهر **کانپور** و جاهای دیگر برای شهدای انگلیسی شورش بناهـای یادگار برپاساخته‌اند. اما برای‌شهدای هندی هیچ بنای یادگاری نیست [1].

شورشیان هندی‌گاهی اوقات به‌اعمال بیرحمانه ووحشیانه پرداخته‌اند. آنها سازمان یافته نبودند وتحت فشار قرار داشتند و اغلب از گزارش زیاده رویها و گستاخیهای انگلیسی‌هادستخوش خشم فوق‌العاده می‌گشتندودرنتیجه به‌چنین‌اعمالی می‌پرداختند. اما تصاویری ازرفتار طرف دیگرماجری هم وجودداشت که در ذهن هندیان اثری عمیق می‌گذاشت و مخصوصاً در ایالت مـادری من (شمال هند و ولایات‌متحده)هنوز هم خاطرهٔ آن در شهر و دهات باقیست. این تصاویر مهیب و مخوف ونفرت انگیز انسان رادر بدترین صورتهای خشونت‌آمیزش نشان می‌ـ دهند و به‌اندازه‌ای هولناك هستندکه حتی باوجود جنایاتی که نازیسم‌وجنگ جدید مرتکب‌شده‌است وسطح تازه‌ای که‌ازوحشیگری بوجودآمده‌است‌بازهم‌فوق‌العاده زشت ومهیب می‌باشندوهرقدرهم که شخص بخواهدآنهاراازیادببرد ممکن ومقدور نخواهد بود . شاید این جنایاتی که انگلیسی‌ها بهنگام شورش و برای سرکوب کردن‌آن مرتکب شده‌اند فقط وقتی فراموش شونـدکه بصورتی غیرشخصی و بیطرفانه بنظرآیند وواقعاً جزئی ازگذشته‌ای شوندکه با حال‌ارتباط نداشته باشد. اما تاوقتی که رشته‌هائی‌فراوان، آن حوادث راباآنچه‌امروز درهند می‌گذرد مربوط می‌سازد وماجراهای‌آنرا بخاطرها می‌آورد وروحی که درپشت‌آن حوادث وجود داشت هنوزخودنمائی دارد طبعاً آن خاطرات همچنان دوام خواهد یافت ودرذهن مردم وطن مااثرخواهدگذاشت. فقط‌هنگامی‌اثرناگوارآنهاتخفیف خواهد پذیرفت که‌بشکلی طبیعی تأثیرات‌آن ازمیان برود .

دربارهٔ این‌شورش وسرکوبی‌آن مقادیر زیاد تاریخ‌های جعلی و نادرست نوشته‌شده‌است. آنچه هندیان دراین‌باره می‌اندیشند به‌ندرت می‌تواند چاپ شود. **ساوارکار** سی‌سال‌پیش کتاب «تاریخ استقلال هند» رانوشت‌امااین‌کتاب همواره

---

۱ ـ پس ازاستقلال هند برای شهدای هندی این‌شورش هم بناهای یادگار ساخته شد وازجمله درسال۱۹۵۷ که صدسال ازشورش می‌گذشت درشهر «میروت» که شورش درآنجا آغازشد ستون‌یادگاری برپاگشت که نهرو آنرا افتتاح‌کرد . مترجم

ممنوع بوده وهنوزهم ممنوع می باشد. بعضی از تاریخ نویسان صریح و شریف انگلیسی گاه بگاه گوشه‌ای از پرده‌ها را بالازده‌اند واجازه داده‌اند که مختصری ازجنون نژادی وروحیهٔ آدم کشی که به‌میزان وسیعی درمیان انگلیسیان رواج داشته‌است نمودار گردد. گزارشهائی که درکتاب «تاریخ شورش» اثر **کی و مالیسون** آمده وهمچنان آنچه درکتاب «توسعه واجرای حکومت بریتانیا درهند» اثر **تامپسون و گارت** نقل‌شده خواننده را ازوحشت ونفرت بیمار می‌سازد: «هرهندی که به همراهی و طرفداری انگلیسی‌ها نمی‌جنگید یك « قاتل زنان وکودکان » بشمار می‌رفت ... دردهلی علناً دستور قتل‌عام تمام مردم صادرگشت درحالیکه بسیاری‌ازآنها خواهان پیروزی وموفقیت ما بودند. » درآن ماجرا خاطرات روزهای کشتار **تیمور** و **نادرشاه** بیاد می آمد بااین تفاوت که آنچه آنها کرده بودند چه‌ازنظرمیزان کشتار وچه‌ازنظر طول مدت عمل نسبت به‌آنچه انگلیسی‌ها کردند ناچیز بشمار می آید. غارت نامحدودبرای سربازان بمدت یك‌هفته مجازاعلان‌گردید اماعملاً یکماه دوام داشت واین غارت باکشتارهای دسته جمعی همراه بود.

در **الله‌آباد** که شهرمادری من‌است ودرنواحی اطراف‌آن **ژنرال نیل** «دادگاه‌خونین» ترتیب داد. سربازان وغیرسربازان یکسان به‌این «دادگاه خونین» کشیده می‌شدند و مردم محلی بدون هیچگونه محاکمه و بدون توجه به جنسیت یا سن یکسره اعدام می‌شدند. در گزارشهائی که به پارلمان بریتانیا داده شده و در اوراقی که ازطرف حکمران کل به انگلستان فرستاده شده است نقل گشته است که «پیرمردان ، زنان و کودکان نیز مانندکسانی‌که گناهکار و مجرم بودند قربانی شده‌اند» . «این قبیل‌اشخاص را تعمداً به دار نیاویخته‌اند بلکه هنگام سوزاندن دهکده‌ها یا برحسب تیراندازیهای اتفاقی کشته شده‌اند.» «گروههای داوطلبان برای بدار زدن مردم به شهرستان ها و بخش‌ها فرستاده می‌شدند و برای این منظور داوطلبان آماتورکم نبودند. یکی از آقایان بخاطر تعداد اعدامهائی که‌کاملاً «باروش هنرمندانه» انجام داده بود مباهات می‌کردکه چگونه قربانیان عدالت وحشیانه خود را بعنوان تفنن در دسته های هشت نفری بهم می‌بسته و بوسیلهٔ فیل‌ها بدرخت های انبه می‌آویخته است.» و این‌کار در **کانپور** و **لکنهو** و جاهای دیگر عمل می‌شده است.

هموطنان قدرشناس **ژنرال نیل** مجسمهٔ او را ، البته به هزینهٔ هند ، برپا داشته‌اندکه هنوزهم با تحقیر به ما می‌نگرد و مظهری واقعی از حکومت

بریتانیا درهند بوده وهنوز هم هست . مجسمهٔ **نیکولسون** با شمشیر کشیده‌اش هنوز هم مردم دهلی کهنه را تهدید می کند .

برایم نفرت‌انگیز است که به‌این حوادث تاریخ گذشته اشاره کنم امامتأسفانه روحی که درپشت این ماجراها بود با خود آنها پایان نیافت. این روحیه همچنان ادامه یافته است و هروقت که لحظات بحرانی پیش می‌آید ازنو خـود نمـائی می کند . اکنون دنیا از آنچه در **امریتسر** و در **جالیانوالاباغ**[1] گذشتـه است اطلاع دارد . اما کسی بدرستی از وقایعی که از زمان شورش ۱۸۵۷ به‌بعد اتفاق افتاده و از حوادث بسیاری که حتی در سالهـای اخیر و در زمان خود ما روی داده است و نسل کنونی را خشمگین ساخته خبری ندارد .

امپریالیسم و تسلط یك ملت برملتی دیگر واحساسات برتری نژادی هردو بسیار بد هستنـد . اما وقتی کـه امپریالیسم با نژادپرستی ترکیب شود وضعی وحشت‌بار بوجود می آید که سرانجام به انحطاط تمام کسانی که با آن سروکار دارند ، هم طرف حاکم و هم طرف محکوم ، منتهی می‌شود . تاریخ نویسان آینده باید معلوم کنند که انحطاط و سقوط انگلستان از مقام عالی افتخارآمیزش تا چه اندازه نتیجهٔ امپریالیسم و تمایلات نژاد پرستیش بوده است کـه زندگی عمومی انگلستان را به‌فساد کشیده است ودرسهای عالی تاریخ و ادبیات خودشان را به فراموشی سپرده است .

ازهنگامی که **هیتلر** ازگمنامی و تاریکی بیرون جسته و**فوهرر**(رهبر) آلمان شده است مطالب فراوانی دربارهٔ مکتب برتری نژادی و نظـریهٔ نازی ها دربارهٔ ملت برتر و آقا شنیده‌ایم و می‌شنویم . این نظریه محکوم شناختـه شده است و امروز هم سران ملل متحد آنرا مردود می‌شمارند . زیست شناسان به ما می‌گویند که نظریهٔ برتری و امتیاز نژادی افسانه‌ای پوچ بیش نیست و نژاد آقا و برتر وجود ندارد. اما ما در هند از زمان تسلط انگلیسی‌ها بااین نظریه و تئوری در عمل و به زشت‌ترین صورت آن آشنا شده‌ایم .

اساس نظری و فکری حکومت انگلستان در هند همان نظریهٔ نژاد آقا و برتر بوده است و تمام سازمان حکومت بر این اساس بنا شده است . در واقع

---

۱ ـ اشاره به‌کشتار بزرگیست که درسال ۱۹۱۹ ازطرف فرماندهٔ انگلیسی درشهر امریتسر انجام گرفت وصدها مردم بدون سلاح که به تظاهرات مسالمت آمیز پرداخته بودند کشته شدند ـ مترجم .

اعتقاد به نژاد ممتاز و برتر جزء خصوصیات ذاتی امپریالیسم می باشد.

در این مورد هیچگونه پرده‌پوشی وجود نداشته و مقامات حاکمه همواره آنرا بدون هیچگونه ابهام علناً اظهارداشته‌اند. حتی بیش از کلمات و بیانات این نظریه بوسیلهٔ اعمال و رفتار که همراه آن بوده اظهار گشته است.

تمامی‌هند بعنوان یك ملت وهندیان بصورت افراد نسلی پس‌از نسل‌دیگر و طی سالهای متمادی مورد توهین و ناسزا و رفتاری غرورآمیز واقع‌شده‌اند.

همواره به ما گفته‌اند که انگلیسی‌ها نژادی ممتاز و امپریال هستند که خداوند حق حکومت برما و تابع نگهداشتن ما را به ایشان بخشیده است و هرموقع که ما نسبت به‌طرز رفتار ایشان اعتراض کرده‌ایم آنها «صفات بیرمنشانه نژاد ممتاز و امپریال» خود را به رخ ما کشیده‌اند و یادآور شده‌اند.

من بعنوان یك نفر هندی شرم دارم که این مطالب را بنویسم زیرا خاطرهٔ این رفتار و این حرفها هم آزار دهنده است و آنچه بیشتر ناراحت‌کننده و آزار دهنده می‌باشد این واقعیت است که ما خود روزگاری دراز به این پستی وزبونی و انحطاط تن داده‌ایم. من ترجیح می‌دادم که‌ما به هرصورتی که می بود وهر نتیجهٔ ناگواری هم که ببار می‌آورد درمقابل این تحمیل‌ها مقاومت می‌کردیم و ملت ما این ناگواریها را نمی‌پذیرفت.

درعین‌حال عقیده دارم بهتر است که هم هندیها وهم انگلیسی‌ها این‌مطالب را بدانند زیرا همین روحیه و طرز فکر زمینهٔ ارتباط انگلستان را تشکیل می‌دهد و در ارتباطات میان ملل روحیات اهمیت فراوان دارند و خاطرات نژادی بسیار دوام می‌آورند.

مطلبی که اینك از کتابی نقل‌می‌کنم بهتر بما می‌فهماند که بیشتر انگلیسی‌ها در هند چگونه می‌اندیشیدند وچگونه عمل می‌کردند.

وقتی طرح **قانون ایلبرت** در بارهٔ تغییراتی در هند مطرح گشت و هیجانات و تظاهرات سال ۱۸۸۳ پیش‌آمد **سیتون کر** که وزیر امورخارجه در حکومت انگلیسی هند بود به مخالفت با این قانون پرداخت و گفت این قانون تجاوزی «به اعتقادات عزیز و ارجمندی است که هر انگلیسی در هند از عالیترین تا پائین‌ترین مقام، از دستیار یك کشاورز انگلیسی که در خانه‌ای محقر منزل دارد تا صاحبان مقام که درکاخهای درخشان شهرهای بزرگ بسرمی‌برند،

از صاحب منصبان و کمیسران پلیس که درشهرها و ایالات کار می‌کنند تا نایب‌السلطنه که براریکهٔ حکومت خود جای دارد به‌آن معتقد هستندو آن اعتقادگرامی برای هر فرد انگلیسی اینست که به نژادی تعلق داردکه خداوند حکومت کردن و مطیع‌ساختن را برایش مقدرکرده است.» [1]

۸ روش حکومت بریتانیا ـ تعادل نیروها وقرار دادن آنها درمقابل یکدیگر

شورش ۵۸ ـ ۱۸۵۷ هرچند بعضی عناصر ناسیونالیستی و ملی هم در خود داشت اصولاً یك قیام فئودالی بود. اما درعین‌حال براثر امتناع یا عدم کمك مؤثر امرا وسایر رؤسای فئودالی بودکه انگلیسی‌ها توانستندآنرا سرکوب سازند. آن دسته از امرا و رؤسای فئودال که در شورش شرکت‌کردند و به‌آن پیوستند بطورکلی کسانی بودندکه از مقامهای موروثی خود برکنار شده بودند و بوسیلهٔ انگلیسی‌ها از قدرت و امتیازات خود محروم مانده بودند یاکسانی بودندکه می‌ترسیدند چنین سرنوشتی در پیش داشته باشند.

سیاست انگلستان پس از مدتی تردید و دودلی موافق آن شده بود که تدریجاً دولت‌های امرای هند را ازمیان بردارد و قلمرو حکومت اسمی آنها را به نواحی تحت حکومت مستقیم خود ضمیمه سازد. اما شورش موجب شدکه این سیاست تغییر پذیرد و این‌تغییر نه‌فقط به‌نفع امرای هند بلکه بنفع تعلقه داران ومالکان بزرگ نیز بود. انگلیسی‌ها حس کردندکه توده‌های مردم را می‌توان خیلی آسانتر بوسیلهٔ این امرا و رؤسای فئودال یا نیمه فئودال تحت تسلط وکنترل نگاه داشت.

تعلقه‌داران **اود** دراصل کسانی بودندکه ازطرف امپراطوران مغول برای جمع‌آوری مالیات ارضی مأموریت داشتند اما درنتیجهٔ ضعف دولت وقدرت مرکزی کم‌کم بصورت مالکان فئودال عمل‌می‌کردند. تقریباً تمام ایشان به‌شورش پیوستند منتهی بعضی‌ها مراقب بودندکه راهی هم برای‌گریز از خطر برای خود

۱ـ نقل از کتاب «توسعه و اجرای حکومت بریتانیا در هند». اثر تامپسون وگارت ـ مؤلف.

نگاه دارند. باوجود اینکه اینها به شورش پیوسته بودند انگلیسی‌ها(جز درچند مورداستثنائی) به‌ایشان پیشنهاد کردند که دراملاك خودشان باقی بمانند البته باشرط «وفاداری و انجام خدمت شایسته» . بدینقرار این تعلقه‌داران که با غرور و فخر فراوان خود را «بارون‌های اود» می‌نامیدند ازجملهٔ ارکان حکـومت بریتانیا در هند شدند .

هرچند که شورش ۱۸۵۷ فقط بعضی ازنواحی هند را مستقیماً دربر گرفت اما عملاً تمامی هند و مخصوصاً دستگاه حکومت اداری بریتانیا در هند را تکان داد. حکومت انگلیسی هند پس از این شورش به تجدید سازمان اساسی خویش پرداخت. سلطنت انگلستان یعنی پارلمان بریتانیا امور کشور هند را ازکمپانی هند شرقی بخویش منتقل ساخت [1] . ارتش هند که شورش از میان سربازان آن آغاز شده بود از نو تجدید سازمان شد . روش‌های حکومت انگلستان که تااین زمان‌هم مشخص شده بود اکنون بشکلی روشن مورد تأیید قرار می‌گرفت و مورد عمل واقع می‌شد . این روشها بخصوص شامل خصوصیات زیر بود : بوجود آوردن وحمایت کردن صاحبان منافع مستقری که به حکومت انگلیسی وابسته و متکی باشند ، اتخاذ سیـاست تعادل و قرار دادن عناصر مختلف در برابر یکدیگر ، تشویق تمایلات جدائی‌طلبانه و نفاق وتفرقه افکنی میان مردم .

امراومالکان بزرگ که‌اساسی ترین‌صاحبان‌منافع مستقر بودند بدینگونه بوجود آمدند و مورد تشویق وحمایت قرارگرفتند . اما اکنون طبقه تازه‌ای کـه بیشتر به‌انگلیسی‌ها بستگی داشت ظهورکرد واهمیت یافت. این‌طبقهٔ شامل اعضای‌هندی خدمات و سازمانهای اداری می‌شد که معمولاً زیردست رؤسای انگلیسی کار می‌کردند. پیش‌ازاین ازبکارگرفتن‌هندیان خودداری می‌شد مگر درمواردی که وجود ایشان ناگزیرمی‌بود . **مونرو** قبلاً خواستارآن بودکه هندیان به چنین‌خدماتی گمارده شوند . اکنون تجربه نشان داده بودکه هندیانی که برای خدمات اداری استخدام می‌شدند چنان به حکومت وسازمان اداری آن وابستگی پیدا می‌کردند که همواره می‌شد به ایشان اطمینان‌داشت وتکیه کرد وآنها را عمال این‌حکومت شمرد .

در دوران پیش از شورش بیشتر اعضای هندی در این‌قبیل خدمات اداری

۱ــ ملکه ویکتوریا که در انگلستان سلطنت می‌کرد پس از این انتقال امپراطوریس هند لقب گرفت ــ مترجم

بنگالی‌ها بودند. درتمام نواحی شمالی هند هرجا و هروقت که دستگاه اداری حکومت بریتانیا برای خدمات در ادارات عادی یا تأسیسات نظامی خود به‌کارمندان یا خدمتگزارانی ازاین قبیل نیاز داشت بنگالی‌ها را استخدام می‌کرد و باین ترتیب آنها در سراسر این نواحی گسترش یافتند. بدینگونه مهاجرنشین‌های بنگالی درمراکز اداری یا نظامی در ولایات متحده ودهلی وحتی پنجاب بوجود آمده بود. این بنگالی‌ها به هنگام شورش همراه ارتش های انگلیسی بودند و ثابت کردند که خدمتگزارانی وفادار برای ایشان می‌باشند. باین‌جهت در ذهن شورشیان ومردم هند آنها شرکای انگلیسیان جلوه می‌کردند وموردنفرت واقع می‌شدند وحتی عناوین و القاب توهین‌آمیز بهایشان می‌دادند.

بدینگونه بودکه جریان هندی ساختن دستگاه اداری آغاز گشت. منتهی تمام قدرت واقعی و ابتکارات در دست مأموران انگلیسی که معمولاً ریاست امور را بعهده داشتند متمرکز بود و هندیان فقط بعنوان مأموران زیردست آنها در مقامات و درجات مختلف بکار می‌پرداختند.

به نسبتی که آموزش انگلیسی توسعه وگسترش می‌یافت دیگر خدمات و امور اداری مختلف هم از انحصار بنگالی‌ها بیرون می‌آمد وهندیانی ازنواحی دیگر به خدمات قضائی و اجرائی دستگاه اداری وارد می‌شدند.

این هندی ساختن مأموران و خدمات اداری یکی از مؤثرترین روشهای تحکیم قدرت وحکومت بریتانیا در هند شد وموجب گشت که درهمه‌جا ارتش‌ها وپادگانهائی از مأموران غیرنظامی برای انگلیسی‌ها بوجود آیدکه اهمیت آنها از وجود ارتشهای اشغالگر انگلیسی هم بیشتر بود. بعضی از افراد و اعضای این ارتش‌غیرنظامی اشخاصی وطن دوست بودندکه تمایلات ملی هم داشتند اما مانند سربازی در ارتش بودندکه هرچند هم تمایلات شخصی وطن‌پرستانه‌داشته باشد خواه‌ناخواه باید تابع انضباط عمومی وکلی گردد و هرگونه نافرمانی و سرپیچی و شورش برایش به قیمتی گزاف تمام می‌شود.

نه فقط این ارتش خدمتگزاران غیرنظامی در هند بوجود آمد بلکه امید و دورنمای اشتغال به‌کار در این خدمات در تعداد بسیار وسیع و روز افزونی از مردم اثر می‌گذاشت و موجب انحطاط اخلاقی ایشان می‌شد. کسانی که به‌این خدمات وارد می‌شدند مقداری حیثیت واعتبار و امنیت کسب می‌کردند و درپایان دوران خدمت خود هم حقوق بازنشستگی مناسبی دریافت می‌داشتند و اگر فقط

اطاعت و فرمانبرداری کافی نسبت به رؤسای مافوق خود ابراز می‌داشتند عیوب و نارسائیهای دیگرشان زیاد اهمیتی نمی‌داشت .

این خدمتگزاران غیرنظامی واسطه‌هائی میان مقامات انگلیسی و مردم هند بودند. اینها هرچند نسبت به مافوق‌های خود چاپلوس ومتملق بودند می‌توانستند نسبت به زیردستان‌هموطن خود ونسبت به مردم بطور کلی با تفرعن بسیار رفتار کنند و از ایشان توقع اطاعت محض داشته باشند .

نبودن امکانات دیگری برای اشتغال به‌کار و وجود نداشتن راههای دیگر برای تأمین زندگی بر اهمیت و اعتبار خدمات دولتی می‌افزود . تعداد معدودی بودندکه می‌توانستند وکیل دادگستری یا پزشك و دکتر بشوند اما حتی برای اینها هم موفقیت حتمی و مسلم نبود . صنایع تقریباً وجود نداشت . بازرگانی بیشتر در دست بعضی طبقات متمرکز بودکه بطور ارثی به‌آن می‌پرداختند و در کار خود روشهای خاص داشتند و به یکدیگر کمك می‌دادند .

آموزش جدید انگلیسی هیچ‌کس را برای کارهای آزاد و برای پرداختن به بازرگانی یا صنعت پرورش نمی‌داد . مهمترین هدف آن خدمات دولتی بود. آموزش به‌اندازه‌ای محدود بودکه فقط امکانات بسیار محدودی برای بدست‌آوردن موقعیت اداری بوجود می‌آورد . سایر خدمات اجتماعی تقریباً بکلی وجود نداشت . بدینقرار تنها راهی‌که باقی می‌ماند وارد شدن به خدمات دولتی بود . وچون دستگاه دولتی هم نمی‌توانست تمام محصولی‌راکه مرتباً ازکالج‌ها بیرون می‌آمد در خود جذب‌کند ناچار رقابتی شدید و جدی بوجود می‌آمد .

فارغ‌التحصیلان بیکار و دیگران ذخایری را تشکیل می‌دادندکه حکومت همیشه می‌توانست از آنها افراد مورد احتیاج خود را بدست‌آورد اما درعین‌حال بالقوه نیروی تهدیدکننده‌ای برای امنیت وحتی برای‌کسانی‌که وارد خدمت شده بودند بشمار می‌آمدند .

بدینگونه حکومت بریتانیا در هند نه فقط بزرگترین کارفرما بود بلکه درواقع و عملاً تنهاکارفرمای بزرگ بود (که خدمات راه‌آهن‌ها را نیز شامل می‌گشت) و درنتیجه یك دستگاه و ماشین اداری ساخته شدکه زمام اختیار آن دقیقاً در دست مقامات بالا بود .

این کارفرمائی‌عظیم بمنظور تحکیم تسلط بریتانیا برکشور و برای نابود‌ساختن وسرکوب‌کردن عناصر ناموافق ونامطبوع بکار می‌رفت وکوشش می‌شد

که از آن برای تشویق رقابت و افتراق میان گروههائی که مشتاقانه در پی خدمات دولتی بودند استفاده شود. این وضع موجب سقوط اخلاقی و تصادمات می‌شد و دولت به آسانی دسته‌ای را درمقابل دسته‌ای دیگر بکارمی برد .

سیاست حفظ تعادل وقراردادن عوامل وعناصرمختلف درمقابل یکدیگر با تعمد و دقت بسیار در ارتش هند عمل می‌شد . در سازمان این ارتش گروههای مختلف بصورتی دسته بندی می‌شدند که ازرشد هرگونه احساس وحدت ملی در میان ایشان جلوگیری شود و همواره تمایلات تجزیه طلبانهٔ قبیله‌ای وتعصبات مذهبی و رقابت‌های فرقه‌ای وشعارهایی که دراین زمینه‌ها بود مورد تشویق قرار می‌گرفت .

کوشش بسیار بعمل می‌آمد که ارتش ازمردم جدا بماند حتی اجازه داده نمی‌شد که روزنامه‌های معمولی هم به واحدهای ارتش هند برسد . تمام مقامات حساس واصلی ارتش دردست انگلیسی‌ها بود وهیچ هندی نمی‌توانست به‌عضویت کمیسیون سلطنتی منصوب گردد. یك افسرجزء کم‌تجربه و نورسیدهٔ انگلیسی نسبت به‌پیرترین وبا تجربه‌ترین افسران هندی ارشدیت و اولویت داشت . هیچ هندی نمی‌توانست در ستادهای ارتش هند کارکند مگر بصورت کارمندان کوچك و کم اهمیت درقسمت‌های حسابداری .

برای احتیاط بیشترسلاحهای مؤثرترجنگی به‌واحدی‌های هندی داده نمی‌شد و به‌واحدهای انگلیسی مقیم هند اختصاص می‌یافت. این واحدهای انگلیسی همیشه درتمام مراکز حساس وحیاتی داخل هند همراه هنگ‌های هندی بودند و بصورت «واحدهای امنیت داخلی» برای سرکوب ساختن اغتشاشات و نابود ساختن مردم بکار می‌رفتند . درحالیکه این ارتش داخلی که تحت سلطهٔ واحدهای انگلیسی بود بصورت ارتش اشغالی بکار می‌رفت، قسمت عمدهٔ واحدهای هندی جزء عمدهٔ نیروهای جنگی را تشکیل می‌دادند که درخارج ازهند به‌خدمت می‌پرداختند. افراد واحدهای ارتشی ازمیان طبقات خاص ومخصوصاً ازمیان قبایل شمالی هند انتخاب واستخدام می‌شدند که به طبقات جنگی وجنگجو معروف بودند .

دراینجا یکبار دیگر تضاد ذاتی ودرونی حکومت بریتانیا درهند به چشم می‌خورد. انگلیسی‌ها وحدت سیاسی هند را تأمین کردند وازین راه نیروهای فعالی را آزادساختند که نه‌فقط دربارهٔ وحدت‌هندمی‌اندیشیدندبلکه به‌فکر آزادی واستقلال آن نیزمی‌افتادند . درعین حال حکومت انگلیسی می‌کوشید همان وحدتی را که

خود به‌وجود آورده بود و به‌آن کمك داده بود متلاشی سازد . این تلاش و تفرقه در آن زمان به‌مفهوم سیاسی و به‌صورت تقسیم کردن کشور نبود بلکه به‌صورت تفرقه انداختن درمیان جماعات مردم و به‌منظور ضعیف ساختن عناصر ملی و ناسیونالیست بود تا درنتیجه حکومت انگلیسی بتواند برسراسر هند مسلط بماند و دوام یابد .

این کوشش برای تفرقه ازراههای مختلف انجام می‌گرفت ازجمله ازطریق بخشیدن اهمیت بیشتر به‌دولتهای به‌ظاهر مستقل امرای هند، بصورتی که حتی هرگز پیش از آن هم چنین اهمیتی نداشتند ، ازطریق تشویق عناصر ارتجاعی و هواداری خواستن ازایشان، ازطریق تفرقه‌افکنی وتشویق ازیك گروه درمقابل گروه دیگر، ازطریق تشویق تمایلات جدائی انگیز که ازتعصبات مذهبی یا رقابت‌های ایالتی ناشی می‌شد ؛ وبالاخره ازطریق پرورش طبقات کیسلینگ وخیانتکار که همواره از تغییرات بیمناك بودند ومی‌ترسیدند که هرگونه تغییر آنها را هم نابود سازد .

تمام این‌چیزها واتخاذ چنین‌سیاست‌ها برای یك قدرت امپریالیستی‌خارجی قابل‌فهم نیست وهرچند که ازنظر ملیت ومنافع ملی هند زیانبار هست اظهار تعجب از آن ساده دلانه خواهد بود . اما اگر بخواهیم حوادث ووقایع بعدی را که در هند روی داده است بخوبی بفهمیم باید این واقعیت را به‌درستی و بهمان صورت که بوده است درك کنیم و بشناسیم . زیرا بخاطر همین سیاست است که بعضی عناصر و عوامل خارجی اکنون به‌اصطلاح «عناصرمهم درحیات ملی» هند نامیده می‌شوند ووجود ایشان دائماً بما یادآوری می‌گردد . اینها عناصری هستند که به منظور تفرقه وتجزیه آفریده شده‌اند ومورد تشویق‌قرارمی‌گیرند واکنون نیز برای مقابله با نهضت ملی هند از آنها دعوت شده است که میان خود توافقی بوجود آورند .

بخاطرهمین اتحاد طبیعی قدرت انگلستان با عناصرارتجاعی هند است که حکومت بریتانیا نقش نگهبان ومحافظ را برای بسیاری ازعادات ورسوم ناپسند به عهده گرفته است درحالیکه در غیر اینصورت خود انگلستان این رسوم کهنه و ناپسند را محکوم می‌ساخت. وقتی که انگلیس‌ها به‌هند آمدند هند درچنگال رسوم وعادات کهن گرفتار بود واسارت در چنگال رسوم وآداب کهن خود چیزی بسیار مهیب ودردناك است . اما آداب وعادات بطورطبیعی وخود بخود تغییرمی‌پذیرند وناگزیرند که خود را تا اندازه‌ای با موقعیت‌های تازه منطبق سازند .

قوانین هندو تا اندازهٔ زیاد قوانین عرفی بوده است و به همان نسبت که

رسوم تغییرمی‌یافته قوانین نیز به‌صورتی‌دیگر به‌کارمی‌رفته وانطباق حاصل‌می‌کرده است . درواقع درقوانین هندو هیچ چیزی وجود نداشته است‌که نتوانسته باشد با عادات ورسوم تغییرپذیرد . انگلیسی‌ها به‌جای این‌قوانین عرفی قابل انعطاف، مقررات قانونی ثابتی براساس متن‌های قدیمی هندو وضع‌کردند واین مقررات، قوانین ودستوراتی شدکه می‌بایست جداً ازآنها پیروی شود .

درظاهر وازلحاظ نظری این اقـدام عملی مثبت بود زیرا برای قوانین ، یکنواختی وقاطعیت بوجود می‌آورد. اما درعمل نتیجه‌ای‌که ازاین اقدام بدست می‌آمدآن بودکه قوانین‌کهنه ومنسوخ بدون‌آنکه بارعایت رسوم و عادات بعدی تعدیلی درآنها صورت پذیرفته باشد تثبیت وهمیشگی می‌شدند.

بدینگونه قوانین‌کهن‌که درمواردمتعدد ونقاط مختلف براثرعادات و آداب تغییریافته بودند ومنسوخ شده بودنداکنون بصورتی جامد درمی‌آمدند وهرگونه کوشش برای تغییردادن‌آنها به‌ملاحظه عرف وعادات بکلی ممنوع و غیرممکن می‌گشت . به‌ظاهرهنوزهم امکان‌آن وجود داشت‌که‌گروهی ازمردم ثابت‌کنندکـه عرف وعادت قوانین قدیمی رامنسوخ‌ساخته است اماچنین‌کاری درداد‌گاهها فوق‌العاده دشوار وتقریباً غیرممکن بود .

درهرجامعه تغییرات مترقیانه فقط ممکن است ازراه قـانونگذاری مثبت صورت‌پذیرد اماحکومت انگلستان‌که قدرت قانونگذاری درهند را دردست خود داشت بهیچوجه نمی‌خواست با عناصر محافظه‌کاری‌که به هواداری ایشان متکی بود به‌مخالفت بپردازد .

حتی بعدها وقتی‌که مقداری قدرت به‌مجالس قانونگذاری‌که بطور نسبی به‌صورت‌انتخابی‌تعیین‌می‌گشتند داده‌شد هرگونه‌کوششی‌که برای‌انجام اصلاحات اجتماعی‌ازطریق‌قانونگذاری صورت‌می‌گرفت بانارضایی ومخالفت شدیدمقامات حکومتی بریتانیا درهند مواجه می‌گشت .

۹ رشد صنایع ـ اختلافات ایالتی

هند به‌آهستگی صدمات وعواقب ناشی ازشورش ۵۸–۱۸۵۷ را علاج می‌کرد . با وجود سیاست انگلستان عوامل نیرومندی دست‌اندرکاربودند وهندرا

دگرگون می‌ساختند. توجه وفهم اجتماعی تازه‌ای ظهورمی کرد. وحدت سیاسی هند، تماس باغرب، پیشرفتهای فنی‌وحتی تیره‌روزی‌ناشی ازتابعیت‌خارجی موجب می‌گشت که جریانهای تازهٔ اندیشه و تفکر بحرکت آیند، صنایع یواش یواش توسعه پیداکنند و نهضت تازه‌ای بخاطر آزادی ملی بحرکت‌آید. این بیداری هند دوجهت داشت ازیك جهت به غرب می‌نگریست و از جهت دیگر به‌خویشتن و به‌گذشتهٔ خویش متوجه می‌گشت.

آمدن راه‌آهن به‌هند دوران صنعتی را به‌صورت مثبت ومفیدش به‌هندآورد. تا این‌زمان فقط جنبه‌های منفی عهد صنعتی بصورت کالاهای ماشینی و ساخته‌شده در انگلستان به هند می‌رسید. عوارض گمرکی که برای ورود ماشین‌های صنعتی وضع شده بود تاهند نتواند صنعتی شود درسال ۱۸۶۰ لغو شد و ازاین زمان صنایع وسیعی توسعه یافت که بیشتر با سرمایه‌های انگلیسی بود.

پیش‌از همه صنایع کنف بنگال آغاز گشت که مرکز رهبری اصلی آن درشهر **دندی** در**اسکاتلند**بود. مدتی بعد صنایع پنبه در**احمدآباد** گجرات و بمبئی بنیان‌نهاده شدکه بیشتر با سرمایه‌های هندی و مالکیت هندیان بود.سپس نوبت بهره‌برداری از معادن فرارسید. بااینهمه مخالفت‌های حکومت بریتانیادر هند همچنان ادامه داشت. مالیات و عوارض خاصی برای محصولات پنبه‌ای هند وضع شدکه نتوانند با محصولات **لانکاشایر** انگلستان حتی در داخل هند رقابت کنند.

شاید هیچ چیز به اندازهٔ این واقعیت نمی‌تواند جنبهٔ پلیسی حکومت انگلستان درهند را نشان دهد که این حکومت تا قرن بیستم هیچ نوع اداره‌ای برای کشاورزی یا بازرگانی و صنایع نداشت. گمان می‌کنم براثر مساعی و کمك های یك‌آمریکائی که به هند آمده بود و به پیشرفت کشاورزی علاقمندبود در حکومت مرکزی هند یك ادارهٔ کشاورزی تأسیس گشت. (حتی هنوز هم‌این اداره کارش بسیار حقیروناچیز است). کمی بعد در سال ۱۹۰۵ اداره‌ای برای بازرگانی وصنایع تشکیل شد. اما این ادارات هم کاری بسیار محدود وبی‌اهمیت داشتند.

رشد صنایع بصورتی مصنوعی و تعمدی محدود می‌گشت و توسعهٔ اقتصادی طبیعی هند متوقف می‌ماند.

هرچند توده‌های مردم‌هند بشکل یأس‌انگیزی فقیر بودند ودائماً هم‌فقیرتر

می‌شدند قشر نازکی از مردم که دربالا قرارداشتند در اوضاع و احوال جدید بازندگی مرفهی بسر می‌بردند و ثروتی جمع می‌کردند . افراد همین قشر بودند که تقاضای اصلاحات سیاسی را مطرح می‌کردند و می‌خواستند امکاناتی برای سرمایه‌گذاری خود بدست آورند.

در زمینهٔ سیاسی درسال ۱۸۸۵ کنگرهٔ ملی هند تأسیس گردید. بازرگانی و صنایع هم با کندی و تدریجاً رشد می‌یافت . مخصوصاً این موضوع جالب توجه است که مردمی بیشتر به بازرگانی و صنایع می‌پرداختند که بصورت موروثی به‌این امور مشغول بودند و اجدادشان در طی صدها سال به بازرگانی و داد وستد اشتغال داشتند .

احمدآباد گجرات که مرکز تازه‌ای برای صنایع بافندگی شد از زمان سلطنت مغولان و حتی در دورانهای پیش از آن یکی از مراکز عمدهٔ صنایع بافندگی و بازرگانی بود. بازرگانان بزرگ احمد آباد خودشان کشتی‌هائی داشتند که کالای ایشان را به‌سواحل آفریقا و خلیج فارس حمل و نقل می‌کرد . بندر **بروچ** که درنزدیکی احمدآباد است درزمان یونانیان و رومیان‌هم شهرت داشت .

اهالی **گجرات**، **کانیاوار** و **کوچ** ازدورانهای بسیارقدیم مردمی‌صنعتگر وبازرگان و دریانورد بودند. درهند تغییرات فراوان روی نمود اما آنها همواره مشاغل قدیمی خود را دنبال می‌کردند و خود را با مقتضیات جدید منطبق می‌ساختند. اکنون هم آنها ازجمله معروفترین رهبران صنایع و بازرگانی بشمار می‌آیند .

مذهب یا تغییر مذهب مردم درمشاغل ایشان تغییری بوجود نمی‌آورد .
پارسی‌ها که درحدود سیزده قرن قبل به گجرات مهاجرت کردند و در اینجا مستقر شدند ازلحاظ این خصوصیات گجراتی بشمار می‌آیند (زبان ایشان ازمدتها قبل همان زبان گجراتی است.)

در میان مسلمانان معروفترین فرقه‌ها که به کار بازرگانی و داد و ستد و صنعت می‌پردازند **خوجه** ها ، **ممون** ها و **بوهره** ها هستند . این هرسه فرقه در اصل هندو بودند که اسلام را پذیرفتند و همهٔ آنها از اهالی **گجرات** ، **کانیاوار** ، یا **کوچ** هستند. تمام این گجراتیها نه‌فقط در خودهند بربازرگانی ودادوستد مسلط می‌باشند بلکه بسیاری ازایشان‌به **برمه**، **سیلان**، آفریقای‌شرقی،

آفریقای جنوبی و کشورهای خارجی دیگرهم رفته‌اند و درآنجاها به‌کار و کسب و بازرگانی پرداخته‌اند .

مارواری ها که از اهالی **راجپوتانا** می‌باشند معمولاً بازرگانی داخلی وامور پولی‌را تحت کنترل خود داشتند ودرتمام مراکز حساس‌اقتصادی هند بودند . این‌ها بزرگترین سرمایه داران هند بودند و درعین حال صرافان دهکده‌ها هم از ایشان بودند . یك حواله ویادداشت از یك صراف معروف **مارواری** درسراسر هند و حتی در خارج معتبر شناخته می‌شد . **مارواری‌ها** هنوز هم صاحبان سرمایه‌های عمده هستند اما علاوه برامور مالی و پولی اکنون به امور صنایع‌هم می‌پردازند .

سندی‌های شمال غربی نیزبنابر سنن خویش مردمی بازرگان هستندواز مرکزخودشان در **شیکارپور وحیدرآباد (سند)** درسراسر آسیای مرکزی وآسیای غربی وجاهای دیگرگسترش یافته‌اند . امروز (یعنی درسالهای پیش از جنگ)کمتر بندری رادرجهان می‌توان یافت که‌درآن یك یادودکان سندی وجود نداشته باشد .

بعضی از **پنجابی**‌ها نیز بنابرسُنن‌قدیمی خود درزمینهٔ بازرگانی شایستگی واستعداد زیاد دارند .

چتی‌های مدرس نیزاززمانهای قدیم دربازرگانی وامورمالی وبانکداری شهرت دارند . کلمهٔ «چتی» ازکلمهٔ سانسکریت «شرشتی» مشتق شده‌است که به معنی رهبر صنف بازرگان می‌باشد . نام ساده وعمومی «ست» نیز از همین کلمه «شرشتی» مشتق‌گشته است . **چتی**‌های مدرس نه فقط درجنوب هند نقشی عمده داشته‌اند بلکه درسراسر **برمه** نیزپخش شده‌اند و حتی به دورترین دهکده‌ها نیز رفته‌اند .

درداخل هرایالت هم اموربازرگانی وداد وستد بیشتردردست طبقهٔ قدیمی « وایشیا » بودکه‌طی نسلهای متمادی وازروزگاران قدیم به‌این شغل‌اشتغال‌داشتند. اینها بودندکه به پیش‌خرید وخرید عمدهٔ اجناس می‌پرداختند و پول به اشخاص وام می‌دادنـد . سیستم وامهای روستائی و وام دهقانان تقریباً منحصراً در دست **بانیاها** بود . این **بانیاها** حتی به‌درون قبایل ونواحی مستقل وخودمختار شمال غربی هم‌راه یافتند ودرآنجا وظایف ومشاغل پراهمیتی را عهده‌دار می‌شدند . به نسبتی که فقردهقانان افزایش می‌یافت قروض کشاورزی هم‌بسرعت‌زیادتر می‌شد.

وام دهندگان معمولاً زمین‌دهقانان را به‌گرو ورهن‌می‌گرفتند ودربسیاری موارد که دهقانان ازعهدهٔ پرداخت وام‌خود برنمی‌آمدند زمین‌ها راصاحب می‌شدند. بدین ترتیب بودکه صرافان و وام دهندگان تدریجاً مالکان‌اراضی هم شدند .

ازآنجاکه عناصرواشخاص جدیدی هم به‌مشاغل مختلف بازرگانی وصنعت وامور مالی می‌پرداختند دیگر، آن تشخیص قدیمی و اختصاصی زیاد نمایان و مشخص باقی نماند معهذا هنوزهم این‌گروه‌ها امتیازات ومشخصات خود را تا اندازهٔ زیادی حفظ کرده‌اند .

به‌آسانی نمی‌توان‌گفت که‌آیا حفظ وادامهٔ این خصوصیات بخاطر سیستم کاست ، یاتسلط آداب ورسوم وسنت‌ها ، یابعلت یك استعداد فطری و ذاتی و یا بخاطر مجموعهٔ این عوامل می‌باشد . بدون تردید برهمن‌ها و کشاتریاها به امور داد و ستد بدیده تحقیرمی‌نگریستند و حتی گردآوری مال و ثروت هرچند هم‌که رضایت انگیز و مطبوع می‌بود زیاد احترام را برنمی‌انگیخت . مالکیت زمین مانند دوران‌های فئودالی مظهر موقعیت اجتماعی بود و داشتن علم و دانش هم صرفنظر از داشتن ثروت و مالکیت خود احترام انگیز بود .

دردوران حکومت انگلیسی‌ها خدمات اداری دولتی موجب حیثیت واعتبار و امنیت و موقعیت اجتماعی می‌شد و بعدها وقتی که اجازه داده شد هندیان نیز به «سازمان خدمات‌اداری هند» وارد شوند‌این‌خدمات بنام «خدمات‌آسمانی‌وبهشتی» نامیده‌می‌شد ــ که لابدخودبهشت هم درسایهٔ **وایت‌هال**[1] بوده‌است. ازآنموقع برای‌کسانی که آموزش انگلیسی می‌دیدند دست یافتن به این خدمات و عضو «سازمان خدمات اداری هند» شدن آرزوئی طلائی شد .

صاحبان مشاغل دیگر نیز مخصوصاً وکلای دادگستری که بعضی ازایشان دردادگاههای‌جدیدالتأسیس درآمدهای هنگفت بدست می‌آوردند اعتبار و حیثیتی کسب می‌کردند و این قبیل مشاغل نیز جوانان را مجذوب خویش می‌ساخت . ناگزیرهمین‌طبقهٔ‌حقوقدانان ووکلای دادگستری بودندکه درنهضت‌های اصلاحات سیاسی و اجتماعی رهبری را عهده‌دار می‌شدند .

بنگالی‌ها نخستین کسانی بودندکه به امور حقوقی پرداختند و بعضی از ایشان موفقیت بسیار زیاد بدست آوردندکه موجب حیثیت و اعتبار زیاد وچشم-

---

۱ ــ وایت‌هال مرکز وزارتخانه‌ها در لندن است و مظهر حکومت انگلستان بشمار می‌رود ـ مترجم

گیری برای شغل ایشان شد . اینها در عین حال رهبران سیاسی نیز بودند . این دسته نتوانستند درزمینهٔ صنایع که در حال رشد بود موفقیتی برای خویش بدست آورند و این امر یا بعلت آن بود که برای این کار آمادگی وشایستگی نداشتند و یا شاید علل دیگری داشت . اما نتیجه آن شدکه وقتی صنایع در حیات‌کشور اهمیت پیدا کرد و حتی در سیاست هم اثر و نفوذ بخشید بنگال موقعیت ممتازی را که در زمینهٔ سیاسی داشت از دست داد . ازآن‌پس جریان قدیمی که بنگالی‌ها را بصورت مأموران دولتی و یا بعناوین دیگر به ایالات و نواحی دیگر هند می‌کشاندند نیز معکوس گشت و مردم سایرولایات و ایالات به بنگال و مخصوصاً به کلکته سرازیر شدند و زمام امور بازرگانی و صنعتی را در آنجا بدست گرفتند .

کلکته مرکز عمدهٔ سرمایه‌ها و صنایع انگلیسی بود و هنوز هم هست و در آنجا انگلیسی‌ها و اسکاتلندی‌ها بر امور بازرگانی واقتصاد مسلط بودند. اما بزودی **مارواری**‌ها و **گجراتی**‌ها به‌آنها رسیدند وباایشان به‌رقابت پرداختند. در کلکته حتی بازرگانی و دادوستد کوچك اغلب در دست غیربنگالی‌هاست . هزاران نفری‌که در شهرکلکته به کار رانندگی تاکسی مشغول هستند تقریباً همه و بدون هیچ استثناء ازسیك‌های پنجابی می‌باشند .

بمبئی مرکز وستاد صنایع وبازرگانی وبانکداری و بیمه‌ها وتأسیسات اقتصادی دیگر متعلق به هندیان شد . **پارسی**‌ها ، **گجراتی**‌ها و **مارواری**‌ها رهبران این فعالیتهای اقتصادی بودند . بسیار جالب و پرمعنی است که خود **مهاراشترائی**‌ها یا **ماراتا**ها که مردم اصلی این نواحی هستند در این قبیل امور نقش و سهم بسیار ناچیزی داشتند .

بمبئی شهری عظیم است‌که درآن نژادها ومردم مختلف درهم‌آمیخته‌اند اما اهالی‌آن اکثراً از ماراتاها و گجراتی‌ها می‌باشند . ماراتاها درمشاغل دیگرو در امور تحقیقی و علمی ممتاز هستند بعلاوه آنها همانطورکه انتظار هم می‌رود سربازان خوبی می باشند . گروههای زیادی از ایشان بصورت‌کارگران درصنایع و کارخانه‌های بافندگی کار می‌کنند .

ماراتاها مردمی پراستقامت ودلیروپرطاقت هستند. ایالت ایشان مجموعاً فقیر است . از خاطرهٔ **شیواجی** رهبر دلیرشان و از کامیابیهای اجدادشان مغرور

هستند و به آنها می‌نازند.[1]

گجراتی‌ها مردمی هستند که از لحاظ جسمی ملایم‌تر و ضعیف‌ترند اما غنی‌تر می‌باشند و به امور بازرگانی و دادوستد بسیار آشنا و وارد هستند. شاید این تفاوت‌ها واختلافات بعلل جغرافیائی‌است زیرا سرزمین ماراتاها عریان و تهی و خشك و کوهستانی و کم حاصل است در حالیکه گجرات غنی و بارآور و پر-برکت می‌باشد.

مطالعه و ملاحظهٔ این تفاوت‌ها میان نواحی مختلف هند که از روزگاران پیش دوام داشته است بسیار جالب می‌باشد هر چند که این اختلافات و تفاوت‌ها تدریجاً کم و کمتر می‌شود.

مدرس منطقه‌ای بسیار متفکر و با معنویت است. در آنجا فیلسوفان، ریاضیدانان و دانشمندان ممتازظهور کرده‌اند و هنوز هم بوجود می‌آیند.

بمبئی اکنون تقریباً به‌امور بازرگانی و دادوستد واقتصاد می‌پردازند و با نتایج نیك و بد آن مواجه می‌باشند.

بنگال که از لحاظ صنایع و بازرگانی نسبتاً عقب تر است دانشمندان عالیقدر پرورانده و مخصوصاً در هنر و ادبیات ممتاز می‌باشد.

پنجاب هیچگونه شخصیت ممتازی را پرورش نداده اما برروبهم ایالتی مترقی است که در زمینه‌های مختلف پیش می‌رود. اهالی آن تندخو و سرسخت هستند.

برای کارهای ماشینی و مکانیکی استعداد وعلاقهٔ فراوان دارند و در صنایع و بازرگانی کوچك بسیار قابل و لایق هستند.

اهالی **ولایات متحده** (که شامل دهلی نیزمی‌شود) مخلوطی شگفت-انگیز هستند که از بعضی جهات خلاصه و نمونهٔ کوچك تمام هند می‌باشند. این ایالت کانون مرکزی و مهد فرهنگ باستانی هند و همچنین مهد فرهنگ ایرانی است که در دوران سلطنت افغانها و مغولان هند (گورکانیان) به هند راه یافت. باین جهت اختلاط این دو فرهنگ با یکدیگر که در عین‌حال با فرهنگ غرب هم بهم آمیخته است در اینجا بیش از هر جای دیگر نمایانست. در این ناحیه

۱- در سالهای اخیر پس از استقلال مجسمهٔ بزرگی از شیواجی را در بهترین محل شهر بمبئی مقابل ساختمان مشهور «دروازهٔ هند» بنا کرده‌اند - مترجم.

تمایلات و تعصبات محلی و ایالتی از هر جای دیگر هند کمتر است . روزگاری دراز اهالی این ناحیه خود را قلب و مرکز هند می‌شمرده‌اند و دیگران هم آنها را بهمین عنوان شناخته‌اند . در زبـان عامیانه اغلب از همین نـاحیه بعنوان «هندوستان» یاد می‌شود .

باید در نظر داشت که این اختلافات جنبهٔ جغرافیائی دارند نه مذهبی. یك مسلمان بنگالی خیلی به‌یك هندوی بنگالی نزدیکتراست تا به‌یك مسلمان پنجابی و بهمین قرار است وضع مردم در نواحی دیگر . اگر تعدادی از مسلمان‌ها و هندوهای بنگالی اتفاقاً درجائی چه در هند و چه در خارج با هم مواجه شوند بلافاصله گرد هم جمع می‌آیند و محیطی خانوادگی و مأنوس بایکدیگر تشکیل می‌دهند. پنجابی‌ها هم چه مسلمان باشند وچه هندو و چه سیك بهمین شکل رفتار می‌کنند. مسلمانان ایالت بمبئی (خوجاها ، ممون‌ها وبوهره‌ها) بسیاری ازرسوم هندو را حفظ کرده‌اند و عمل می‌کنند .

مسلمانان متعصب شمال هند **خوجاها** (که پیروان آقاخـان می‌باشند) و **بوهره‌ها** را مسلمانان واقعی نمی‌شمارند .

مسلمانان روی‌هم‌رفته مخصوصاً دربنگال ونواحی شمالی هند ، نه فقط از آموزش انگلیسی تامدتی دراز اجتناب می‌کردند بلکه در رشد صنعتی هم شرکت نمی‌جستند . این امر از یکسو بخاطر طرز فکر فئودالی ایشان و از سوی دیگر نتیجهٔ ممنوعیت رباخواری و سودجوئی بود که اسلام (مانند مسیحیت کاتولیك رومی) آنرا منع کرده است . با اینهمه شگفت‌انگیز است که از معروفترین وام دهندگان و صرافان یکی از قبایل مسلمان **پاتان** هستند که از نزدیکی مرز شمال غربی می‌آیند .

بدینقرارمسلمانان هند درنیمهٔ قرن نوزدهم ازلحاظ آموزش انگلیسی عقب مانده بودند و بهمین جهت از لحاظ تماس با افکار غربی و خدمات دولتی و صنایع هم از سایر مردم هند عقب‌تر بودند .

رشد صنایع در هند هر چند که بسیار کند بود و با مشکلات مواجه می‌گشت اما نشانی ازترقی را باخود داشت وتوجه را بخود جلب می‌کرد. بااینهمه در مسئلهٔ اصلی فقر توده‌ها و بار سنگینی که بعلت کثرت دهقانان برای کشاورزی و زمین وجود داشت اثری نمی‌بخشید . چند صد هزار کارگری که در صنایع جدید مشغول کار می‌شدند در ارتش چند میلیونی بیکاران باکسانی که کارنیمه

وقت و غیر کافی داشتند تفاوت محسوسی بوجود نمی‌آورد .

این تغییر و بکار رفتن کارگران در صنایع آنقدر ناچیز بود که در حرکت مداوم روستائی شدن کشور و هجوم بیکاران به دهکده‌ها هم اثری نداشت. بیکاری وسیع و فشاری که برزمین وارد می‌شد موجب می‌گشت که کارگران و مزدوران به میزان زیاد به کشورهای خارجی مهاجرت کنند در حالیکه اغلب با مشکلات و تحقیرهای بسیار مواجه می‌گشتند.. بدینگونه بود که میلیونها نفر هندی به آفریقای جنوبی ، جزایر **فی‌جی** ، **ترینیداد** ، **جامائیکا** ، **گیانا** ، **موریسیوس** و **سیلان** ، **برمه** و **مالایا** مهاجرت کردند .

وضع گروههای کوچك یا افرادی که تحت حکومت خارجی امکاناتی برای رشد و بهبود زندگی خود پیدا می‌کردند با زندگی توده های مردم که زندگیشان بطور مداوم بدتر و سخت‌تر می‌شد تفاوت داشت و ازایشان جدا بود. مقداری سرمایه در دست این افراد یا گروهها گردآمد و موجب گشت که شرایط مساعدی برای رشد بیشتر و بعدی بوجود آید امـا مسائل اصلی فقر و بیکاری توده‌های مردم همچنان دست‌نخورده باقی ماند.

۱۰ اصلاحات مذهبی و نهضت های دیگر میان هندوان و مسلمانان

تأثیرواقعی غرب از راه تغییرات فنی و عواقب ونتایج پر تحرك آن درقرن نوزدهم درهندظهور کرد. درزمینهٔ اندیشه وتفکرنیز تکان وتغییری پیداشد وافق‌های فکری که تا این زمان به حدود بسته وتنگنای درونی صدف هند محدود مانده بود وسعت وگسترش یافت .

نخستین‌عکس‌العمل هندیان که به‌طبقهٔ کوچك تربیت‌یافتگان انگلیسی‌محدود میشد، احساس‌ستایش‌وتحسین‌وقبول‌هرچیزغربی‌بود. بسیاری ازهندوان که ازبعضی آداب ورسوم واعمال مذهبی هندو متنفرشده بودند مجذوب مسیحیت که ازغرب آمده بود ،گشتند وچندمورد معروف تغییر مذهب دربنگال پیش‌آمد .

به‌این‌جهت‌بود که **راجارام‌موهن روی** کوشید مذهب‌هندو را بامحیط ومقتضیات جدید منطبق سازد و به‌این ترتیب‌آئین **براهموساماج** را بنیان‌نهاد که کمابیش براصول عقلی و براساس اصلاحات اجتماعی متکی بود . جانشین او

کشاب‌چندرسن مقدار بیشتری‌از نظریه‌های مسیحی را به‌آئین **براهمو ساماج** وارد کرد .

آئین **براهمو ساماج** درطبقات متوسط بنگال که درحال رشد بودند نفوذ فراوان بخشید امابه‌صورت مذهب به‌گروهی معدود محدود ماند معهذا تعدادی از شخصیت‌ها وخانواده‌های ممتازمعروف (ازجمله خاندان تاگور ـ مترجم) جزءاین گروه معدود بودند . امـا حتی همین خانـواده‌ها هم هرچند شدیداً به اصلاحات اجتماعی ومذهبی علاقمند بودند بیشتر به‌سوی گذشته و به آرمانهای فلسفی هند و فلسفه‌های **ودانتا** متوجه می‌گشتند .

درجاهای دیگرهند نیز چنین تمایلاتی دست‌اندرکار بود و نا رضائی نسبت به‌صورتهای جامد وخشك‌اجتماعی وخصوصیات‌بی‌ثبات مذهب هندو به‌آن‌صورت که عملی می‌شد اظهارمی‌گشت .

یکی از معروفترین نهضت های اصلاحی ، در نیمهٔ دوم قـرن نوزدهم به وسیله‌یك‌نفر **گجراتی** به‌نام **سوامی دایا نندا سراسواتی** آغازگشت اما در میان هندوان پنجاب ریشه‌گرفت . این نهضت **آریاساماج** نام داشت وشعار آن، «بازگشت به وداها» بود . این‌شعار درواقع بمعنی‌آن بودکه تمام تکامل وتحول فکری اعتقادات آریائی‌که اززمان **وداها** به‌بعد حاصل شده بودکنارگذارده‌شود وبدینگونه‌چیزهای مثبتی مانند فلسفهٔ **ودانتا** که‌بعدها تکامل‌یافت واعتقاد اساسی بوجودخدای واحد، ونظریه‌های وحدت وجودی‌یاچیزهای‌نامناسبی مانندااعتقادات خرافی‌عامیانه‌که رواج یافته بود همه‌یکسره وبه یك‌شکل محکوم می‌گشت .حتی **وداها** به‌شکلی خاص تعبیر وتفسیر می‌شد .

آریاساماج عکس‌العملی بود درمقابل‌نفوذ اسلام ومسیحیت ومخصوصاً نفوذ اسلام . این نهضت‌کـوشش ومبارزه‌ای بود برای اصلاح ازدرون و درعین حال تلاشی بودبرای بوجودآوردن‌یك‌سازمان دفاعی درمقابل‌حملات وهجومهای خارجی. آریا ساماج تبلیغ هندوئیسم ووارد‌ساختن دیگران را به مذهب هندوبکار بست ودرنتیجه بـا مذاهب دیگری ازاین نوع‌که دیگران را به‌قبول مذهب خود می‌کشاندند (مانند اسلام ومسیحیت) تصادم پیدامی‌کرد .

آریا ساماج که‌برای مقابله بااسلام‌بوجودآمده بودمی‌کوشید‌که‌ازهرچیزی که هندوبود دفاع‌کند وآن را ازنفوذهائی‌که تصورمی‌شد ازمـذاهب وعقاید دیگر حاصل شده است پاك وپیراسته نگاهدارد .

جالب توجه است که این آئین بیشتر درمیان‌طبقات متوسط هندو درپنجاب و ولایات متحده (شمال‌هند) گسترش یافت . زمانی بود که مقامات دولت‌انگلیسی هند این آئین‌را یك‌نهضت انقلابی سیاسی تصورمی‌کردند اما ازآنجاکـه تعداد زیادی ازخدمتگزاران ومأموران دولتی به‌آن گرویدند نهضتی بدون خطر ومورد احترام شناخته شد. این نهضت درزمینهٔ آموزش و پرورش درمیان‌پسران ودختران ودرمورد بهبود وضع زنان و بالابردن موقعیت طبقات محروم خدمات با ارزشی انجام داد .

درحدود همان دوران **سوامی دایانندا** شخصی ازنوعی دیگردربنگال زندگی می‌کرد که حیاتش در بسیاری ازطبقات جدیدی که‌آموزش انگلیسی یافته بودند اثری‌فراوان داشت. این‌شخص **شری راماکریشنا پاراماهنسا** مردی ساده بودکه ازمحققان ودانشمندان بشمارنمی‌رفت اما ایمان واعتقادی عظیم‌داشت ومستقیماً هم بـه اصلاحات اجتماعی توجهی نشان نمی‌داد . اوکه اصولاً مردی مذهبی بود ذهنی‌گشاده داشت ودرجستجوی کشف‌حقیقت برای خودحتی به‌سراغ صوفیان مسلمان ومسیحی‌هم رفت وسالها باآنهاگذراند ودستورات ایشان را دقیقاً پیروی کرد .

اودر **کالیگهات** درکلکته مستقرگشت و شخصیت وخصال فوق‌العاده‌اش تدریجاً توجه‌مردم رابسوی اوجلب کرد. مردم برای دیدنش‌می‌رفتند وحتی کسانی که می‌خواستند این مـرد ساده دل و با ایمان را مسخره کنند بشدت تحت تأثیر نفوذش واقع می‌شدند وبسیارکسان که کاملاً تمایلات غربی پیداکرده بودند پس ازدیدن او احساس می‌کردندکه در واقع در اینجاهم چیزهائی بوده است که‌ازآن غافل مانده‌اند .

راماکریشنا با تأکید برروی اصول ایمان مذهبی جهات مختلف مذهب وفلسفهٔ هندورا باهم پیوند می‌داد وچنین به‌نظرمی‌آمدکه وجود خود اومظهرتمام آنهاست.درواقع‌اوپیروان‌مذاهب دیگررا نیزمجذوب خویش‌می‌ساخت. باهرنوع تمایلات جدائی طلبانه فرقوی و مذهبی‌مخالفت می‌ورزید وتأکید داشت که تمام راهها به حقیقت منتهی می‌شود. اوازنوع مقدسانی بودکه خوانده‌ایم درروزگاران گذشته درآسیا ودراروپا وجودداشته اند.

به‌دشواری‌ممکن بودوجود اورا درزمینهٔ زندگی وتمدن جدید درك کرد، در

عین حال او به خوبی می‌توانست در درون زندگی پرتنوع ورنگارنگ هند برای خود جائی داشته باشد و بسیاری از مـــردم اورا به عنوان مردی که اثری از آتش خدائی دروجود اوجلوه‌گراست می‌پذیرفتند وبه اواحترام می‌گزاردند. شخصیت او درتمام کسانی که اورا دیده بودنداثرمی‌گذاشت. حتی کسان بسیاری‌هم که هرگز او را ندیده بودند تحت تأثیرداستان زنـــدگی اوقرارمی‌گرفتند . یکی‌ازاین قبیل اشخاص **رومن رولان** فـرانسوی است کـه سرگذشت زندگی او وهمچنین داستان زندگی شاگرد اصلی وممتازش سوامی**ویوه‌کاناندا** رانوشته است.

ویوه‌کاناندا همراه با شاگردان و مریدان دیگر **راماکریشنا** مؤسسه خدمات **راماکریشنامیشن** را تأسیس کردندکه جنبهٔ غیرمذهبی دارد .

ویوه‌کاناندا که ازتمدن باستانی‌هند ریشه می‌گرفت وبه حیثیت واعتبار تاریخی‌هند فخر می‌کرد دربرخورد بامسائل زندگی بسیار متجدد بود . درواقع پلی بود میان گذشته و حال هند . او سخنرانی بسیار بلیغ در زبان بنگالـــی و انگلیسی بود و نویسنده‌ای ظریف و لطیف بودکـــه نوشته‌ها و اشعاری دلکش بزبان بنگالی داشت. مردی بود زیبا، خوش‌اندام ، با وقار وشایستگی، که‌بخود و مأموریت خود اطمینان داشت و در عین‌حال نیروئی فعال و آتشین در او بود که مشتاقانه می‌خواست هندرا به پیش براند . او برای ذهن و اندیشهٔ هندوکـــه دچار ضعف و یأس و حرمان زدگی شده بود داروئی نیروبخش بشمار می‌رفت و موجب‌گشت که فکر هندی درسوابق خود ریشه‌هائی بدواند و بخویشتن متکی گردد .

ویوه‌کاناندا در « پارلمان مذاهب » که در سال ۱۸۹۳ در شیکاگو تشکیل شد شرکت کرد و مدت یکسال در ایالات متحدهٔ آمریکا ماند . سپس در سراسر اروپا سفرکرد و تا آتن وقسطنطنیه رفت و ازمصر وچین و ژاپن‌هم دیدن کرد. به هرجا می‌رفت نه‌فقط به‌علت خصوصیات شخصی‌اش بلکه با حرفهائی که می‌زد و چگونگی بیان حرفهایش هیجاناتی برمی‌انگیخت . کسی که یکبار این هندوی مقدس را می‌دید بدشواری می‌توانست خوداو یا پیام او را از خاطر ببرد .

درآمریکا به‌او «هندوی طوفانی» لقب داده بودند . خود او هم تحت‌تأثیر سفرهائی که درغرب انجام داد قرارگرفت . انگلیسی‌ها را بخاطر روح مقاومت و پشتکارشان تحسین می‌کرد و آمریکائیها را بخاطر سرزندگی و فعالیت و روح

برابریشان می‌ستود . به‌یکی‌از دوستانش در هند نوشت «آمریکا بهترین سرزمین جهان است که بتوان هرفکری را در آنجا پیش‌برد .» . اما مظاهر مذهبی‌غرب در او اثری‌نبخشید و اعتقادش به‌زمینه‌ها و سوابق فلسفی و روحانی هند استوارتر شد. هند با وجود انحطاط‌های‌گوناگونش هنوزهم برای او مظهر نور و روشنی بود .

ویوه‌کانندا دربارهٔ خدای یگانه به صورتی که در فلسفهٔ **آدوایتای ودانتا** مطرح‌می‌باشد موعظه می کرد ومعتقدبود که تنهااین‌اعتقاد می‌تواندمذهب آیندهٔ‌بشرمتفکر باشد. چون **ودانتا** نه‌فقط‌جنبهٔ روحانی‌بلکه جنبهٔ عقلی‌هم داردوبا تحقیقات علمی در طبیعت خارجی نیز هماهنگ است . زیرا می‌گوید «این عالم بوسیلهٔ خدائی مافوق وجود خلق نشده است ، وکار یك روح خارجی هم نیست . بلکه نتیجهٔ یك وجود بی‌پایان است که **برهما** می‌باشد و بخودی خود آفریده می‌شود ، متلاشی می‌شود و ظهور وبروز دارد .»

آرمان **ودانتا** همبستگی انسان باطبیعت الهی درونی و ذاتی اوست. دیدن خداوند دروجود انسان دیدار واقعی خداست . انسان عالیترین موجودات است. **ویوه‌کانندا** می‌گفت: « **ودانتای** جوهری وانتزاعی باید درزندگی روزانه صورت زنده و شاعرانه خود را پیدا کند . از اساطیر غامض و پیچیده **ودائی** باید صورتهای مشخص اخلاقی بیرون آید وازآئین پیروی از دستورات‌گیج‌کننده **یوگی** باید علمی‌ترین تمرین‌های روانی را استخراج کرد .»

ویوه‌کانندا معتقد بودکه هند ازآن جهت سقوط کرده است که گرفتار تنگناو محدودیت‌های فکری شده و بدرون صدف خویش خزیده وتماسهایش‌را با ملت‌های دیگر ازدست داده است و بدینگونه به یك حالت «مومیائی شده» و تمدن جامد و متبلور گرفتار شده است . سیستم **کاست** که بصورت‌های ابتدائی خود لازم و مفیدبود و موجب تکامل خصوصیات و آزادیهای فردی مـی‌گشت اکنون شکل انحطاطی هولناك را بخود گرفته‌که درست مخالف منظوری است که برای آن درنظر بوده است و توده‌های مردم را درفشار قرار داده و سرکوب کرده است. کاست نوعی سازمان اجتماعی بودکه از مذهب جدا بـوده است و میبایست‌هم جدا بوده باشد. سازمان اجتماعی باید با تغییرات زمان تغییر پذیرد.

ویوه‌کانندا با شور و شدت فراوان مباحثات بی‌معنی و مافوق طبیعی دربارهٔ تشریفات مذهبی و مخصوصاً اعتقادات پوچ کاست‌های بالائی راکه بر-

اساس «به‌من دست نزن» بود محکوم می‌ساخت و می‌گفت مذهب ما فقط در مطبخ رعایت می‌شود . خدای ما ظرف خوراك‌پزی ماست و اساس اعتقاد مذهبی ما اینست که «به‌من دست نزن ، من مقدس هستم ...»

او خود را از سیاست دور نگه می‌داشت و با سیاستمداران زمان خود موافقتی نداشت . اما بارها و بارها ضرورت آزادی و برابری و بالابردن‌زندگی توده‌ها را مورد تأکید قرار می‌داد ومی‌گفت : «آزادی اندیشه و رفتار تنهاشرط زندگی و رشد و رفاه آنست. درجائی که آزادی وجود نداشته باشد ، فردانسان، نژادآدمی وملت‌همه بایدنابود شود.» . «تنها مایهٔ امیدهند توده‌های مردم هستند . طبقات بالائی آن، چه‌ازلحاظ جسمی وچه‌ازلحاظ اخلاقی و روحی مرده هستند .»

او می‌خواست که پیشرفتهای غرب را با زمینه‌های روحانی و معنوی هند درهم‌آمیزد و می‌گفت: «یك جامعهٔ اروپائی بامذهب هندی بسازید.».

«فردی باشیدکه ازلحاظ روح برابری ، آزادی ، کارکردن ، ونیرومندی مثل غربیها عمل‌کنید و درعین‌حال هندو باشیدکه ستون فقرات شما را فرهنگ مذهبی و غرایز هندو تشکیل دهد.»

ویوه‌کانندا تدریجاً نظریه‌های انترناسیونال و بین‌المللی پیدامی‌کرد و می‌گفت: «حتی در سیاست و جامعه‌شناسی مسائلی‌که بیست سال پیش‌فقط جنبهٔ ملی داشت دیگر نمی‌تواند فقط در زمینه‌های ملی حل‌و فصل شود . این مسائل اکنون تناسبات عظیم و طرحهای غول‌آسا بخود می‌گیرند . و فقط وقتی می‌توانند حل شوند که در زمینهٔ جهانی و بین‌المللی به‌آنها پرداخته‌شود . سازمانهای بین‌المللی، ترکیبات بین‌المللی وقوانین بین‌المللی چیزهائیست که امروز موردنیاز می‌باشند. اینها نشانه‌های همبستگی هستند . درعلوم هرروزنتایج مشابه‌و وسیع‌تری در همه‌جا بدست می‌آید. »

درجای دیگرمی‌گوید : «هیچگونه پیشرفتی نمی‌تواند تحقق پذیرد بدون آنکه تمامی جهان آنرا دنبال‌کنند و بکار بندند . هرروز روشن‌تر می‌شودکه هرگز نمی‌توان هیچ موضوعی را براساس نظریه‌های نژادی یاملی یا کوته نظریهای دیگر مطرح ساخت و حل‌کرد . هرفکر باید آنقدر وسعت پذیردکه تمامی‌جهان را دربر گیرد. و هرآرزو وتمایل باید آنقدر بزرگ شودکه تمامی جامعهٔ‌بشری را شامل شود بلکه تمامی زندگی‌را در قلمرو خویش آورد .»

تمام این چیزها با نظریه‌ای کـه **ویوه‌کانندا** از فلسفهٔ **ودانتا** داشت

جور می‌آمد واین عقاید را در سراسر هند موعظه میکرد ومی‌گفت : «من معتقدم که هیچ فرد یاملتی نمی‌تواند باجدا نگاهداشتن خود از دیگران زندگی کند،و هروقت در هرجا به بهانه‌های پوچ افکار بی معنی عظمت ، سیاست یا تقدس چنین روشهائی اتخاذ شده همواره برای کسی‌که به آن عمل‌کرده و خود را از دیگران جدا ساخته نتایجی ناگوار و حرمان‌آمیز بوجود آورده است.».

«این واقعیت‌که ما خود را از ملل دیگر جهان جدا نگاهداشته‌ایم علت اصلی انحطاط ماست و تنها راه علاج اینست‌که به جریانهای سایر نواحی جهان باز گردیم. حرکت مظهر و نشانهٔ زندگیست .»

یکبار نوشت: «من یك سوسیالیست هستم نه به‌آن دلیل‌که فکر می‌کنم سوسیالیسم یك سیستم کامل است بلکه نیمی از یك تکه نان بهتر از نداشتن نان است. سیستم‌های دیگر آزمایش شده‌اند و نواقصشان معلوم می‌باشد. حالا باید این یکی‌هم آزمایش شود واگراز هیچ‌جهت دیگر نباشد لااقل ازجهت تازگی‌که دارد لازمست موردآزمایش قرار گیرد.»

ویوه‌کاننده در بارهٔ بسیاری چیزها سخن می‌گفت اما ترجیع بند و بازگشت تمام نطق‌ها و نوشته‌هایش «ابهای» بود یعنی نترس و نیرومند باش . درنظر اوانسان موجودی تیره روز و گناهکار نبود بلکه بخشی‌از الوهیت بشمار می‌رفت وبدینقرار چرا می‌بایست ازچیزی بیمناك باشد وبترسد ؟ می‌گفت : «اگر گناهی‌درجهان هست‌ضعف‌است، ازضعف‌باید‌پرهیز واجتناب‌داشت. ضعف‌گناهست ضعف‌مرگ است.» این‌درس‌بزرگی‌بودکه **اوپانیشادها** تعلیم داده‌بود. ترس‌است که بدی و گریه و شیون را می‌پروراند . به‌اندازهٔ‌کافی ترس و زاری وجودداشته است دیگر ترس وزبونی‌کافیست . «آنچه اکنون وطن‌ما بدان نیاز دارد عضلات آهنین و اعصاب پولادین واراده‌های نیرومند و غول‌آسائی است‌که هیچ چیز در برابر آن یارای مقاومت نداشته باشد و بتواند دراسرار وامور پنهانی عالم‌وجود نفوذکند ، و برای انجام منظورخود به هراقدام دشواری بپردازد ، حتی اگر لازم باشدکه به‌اعماق اقیانوسها برود وبامرگ رو در رو شود.»

او «رمز و جادوگری و صوفیگری و . . . . اینقبیل چیزی‌های وحشتناك» را مردود می‌شمرد و محکوم می‌کرد و می‌گفت « ممکن است در این چیزها حقایقی‌هم‌وجود داشته‌باشد اما اینهاتقریباً موجب نابودی ما شده‌اند . .. آزمایش حقیقت اینست‌ــ هرچیز‌که شما را ازنظر جسمی ، فکری و روحی ضعیف سازد

آنرا سم بشمارید و دور بیفکنید . در آن زندگی وجود ندارد و نمی‌تواند درست وحق باشد. حقیقت نیرومندی‌است. حقیقت پاکی‌است. حقیقت علم کامل است. . .. این‌صوفی‌منشی‌ها باوجودی که مقدار ناچیزی از حقیقت‌را درخود دارند بطور کلی موجب‌ضعف‌می‌باشند .... به **او پانیشادهای‌**خود بازگردید که فلسفه‌ای درخشان، نیروبخش وروشن می‌باشد واز تمام این چیزهای مرموز، تمام این‌چیزهای‌ضعیف کننده صرفنظر کنید. به‌این فلسفه بپردازید که بزرگترین حقیقت‌ها ساده‌ترین چیز-های دنیا هستند . همچنانکه وجود خودشما ساده است .» از خرافات برحذر باشید . «من ترجیح می‌دهم که همه شما را درصف لامذهبان ببینم تا اینکه در ردیف خرافاتیان ابله قرارگیرید . زیرا لامذهبی که به خدا عقیده نداشته باشدزنده است و می‌تواند از او چیزی بسازد . اما وقتی که خرافات نفوذ کنند مغز فاسد می‌شود ، مغز نابود می‌گردد وانحطاط زندگی را درخود می‌گیرد ... پرداختن به چیزهای مرموز و خرافات همیشه علائم ضعف هستند. »[1]

۱ــ بیشتر این‌مطالب از مجموعهٔ نطق‌ها و نامه‌های ویوه‌کانندا انتخاب شده است. در میان آنها نامه بسیار قابل‌توجهی هست که ویوه‌کانندا به یکی از دوستان مسلمان خود نوشته است و ازجمله در آن می‌گوید :

«چه آن را ودانتیسم‌بنامیم وچه‌هر «ایسم» دیگر، حقیقت اینست که فلسفه و نظریهٔ «آدویتا» که در ودانتا هست آخرین حرف مذهب و اندیشه میباشد و تنها موقعیت و وضعی است که می‌توان از آنجا به‌تمام مذاهب و فرقه‌ها بامحبت و علاقه نگریست. ما معتقدیم که این اعتقاد، مذهب آیندهٔ بشریت روشن بین خواهد بود ؛ هندوها ممکن است این امتیاز را داشته باشند که پیش‌از نژاد-های دیگر به‌این حقیقت رسیده‌اند . زیرا ازنظر نژادی هم از یهودیان وهم از عربها قدیمی‌ترند. معهذا جنبه‌های عملی فلسفهٔ «آدویتا» که تمامی‌جامعهٔ بشری‌را همچون تنی واحد می‌شمارد باید در میان عموم هندوها توسعه پذیرد . . .»

«برای سرزمین‌مادری ما که ملتقای دوسیستم بزرگ مذهب هندو ومذهب اسلام می‌باشد تنها مایهٔ امید آنست که مغز ودانتا و جسم اسلام با هم ترکیب شوند .»

«من بادیدگان اندیشهٔ خود می‌بینم که هند آینده بصورتی کامل از میان این آشفتگی‌ها وستیزه‌ها برخواهد خاست وبشکلی افتخارآمیز و شکست‌ناپذیر مغز ودانتا وجسم اسلام راخواهد داشت.» (این‌نامه در ۱۰ جون ۱۸۹۸ درآلمورا نوشته شده است). مؤلف

بدینگونه **ویوه کاناندا** همچون رعد و صاعقه‌ای از دماغهٔ **کومورن** درانتهای جنوبی هند تا **هیمالایا** سخن می‌گفت ودر این جریان نیروی سلامت خود را ازدست می‌داد بطوری‌که درسال ۱۹۰۲ ودر موقعی‌که فقط سی‌ونه‌سال داشت درگذشت .

یکی‌از معاصران **ویوه کاناندا** که در عین‌حال بیشتر به‌نسل بعدی تعلق دارد **رابیندرانات تاگور** بود .خاندان تاگور درنهضت‌های اصلاح حکیمانه متعددقرن نوزدهم دربنگال نقشی پراهمیت داشته‌اند . درمیان ایشان مردان‌روحانی ممتاز و نویسندگان و هنرمندان ظریف و عالیقدر وجود داشته است اما **رابیندرانات** از همهٔ آنها برتر بود. درواقع تدریجاً او در سراسر هند برای خود موقعیت عالی و رقابت ناپذیر کسب‌کرد . عمر درازش‌که در فعالیت‌های مثبت و آفریننده صرف می‌شد دونسل کاملی را دربر گرفت و تقریباً چنین بنظر می‌رسیدکه به‌زمان حاضر تعلق داشت .

تاگور سیاستمدار نبود اما نسبت به آزادی مردم هند حساس‌تر از آن بودکه همواره دربرج عاج شعروسرود خودباقی‌بماند، بارها وبارهادرمواقعی‌که نمی‌توانست‌بعضی‌جریانات راکه دربرابرش اتفاق می‌افتاد تحمل‌کند از این‌برج عاج قدم بیرون می‌نهاد وبا لحنی پیامبرانه به‌حکومت بریتانیا و به مردم وطن خودش هشدار می‌داد . هنگام نهضت «سوادشی» که درنخستین دههٔ قرن بیستم سراسر بنگال را دربرگرفت اونقشی حساس بعهده داشت . همچنین وقتی‌که در زمان‌کشتار **امریتسر**، عنوان ونشان اشرافیتی راکه انگلستان به او اهداء کرده بود پس‌فرستاد این اقدامش اهمیتی بسیار پیداکرد .

فعالیتش در زمینهٔ آموزش و پرورش به آرامی آغـاز گشت و **شانتی نیکیتان** را بصورت یکی از کانونهای فرهنگ هندی در آورد . نفوذ او در ذهن و اندیشهٔ هند و مخصوصاً در اذهان نسل‌های پشت‌سرهمی‌که رشد می‌یافتند فوق‌العاده بوده است .

نه‌فقط زبان بنگالی‌که او اشعار و نوشته‌هایش را در آن زبان می‌نوشت بلکه تمام زبانهای جدید هند تا اندازه‌ای براثر نوشته‌های او شکل و استحکام یافتند . او بیش از هرهندی دیگر برای هماهنگ ساختن آرمانها و ایدآلهای شرق و غرب کمك‌کرد و مبانی ناسیونالیسم هندرا وسعت بخشید . او یکـی از عالیترین انترناسیونالیست‌ها بودکه به همکاری بین‌المللی اعتقاد داشت و دراین‌راه

می کوشید. پیام هندرا به کشورهای دیگر می رساند و پیام آنهارا برای مردم وطن خود می آورد . معهذا با تمام اعتقادات بین المللیش همیشه پاهایش به شکلی استوار در خاك هند بود وذهن واندیشه‌اش ازخردمندی **او پانیشادها** سیراب می شد.

او برخلاف جریان عادی رشد ، هرچه پیرتر می شد نظریه‌های انقلابی تر و اصلاحی تر پیدا می کرد . در عین حال که بشدت هوادار آزادی فردی بود یکی از ستایشگران انقلاب روسیه شد و کامیابیهای این انقلاب‌را مخصوصاً درگسترش آموزش و فرهنگ وبهداشت و روح برابری می ستود .

ناسیونالیسم مدعائی کوته نظرانه ومحدود است و موقعی که ناسیونالیسم با یك امپریالیسم حاکم و مسلط تصادم پیدا کند انواع حرمانها و عقده‌های روحی را بوجود می آورد. خدمت بزرگ **تاگور** به‌هند آن بود که مردم راتا اندازه‌ای از تنگنای کوره‌راههای فکری بیرون کشید و آنهارا به مسائل وسیع تری که در حیات جامعهٔ بشری اثر می گذاشت متوجه ساخت و این همان کاری بود که **گاندی** در زمینهٔ دیگری انجام داد . **تاگور** بشردوست وهومانیست بزرگ هند بود.

بدون تردید **تاگور و گاندی** دوچهرهٔ ممتاز و نمایان هند در نیمهٔ اول قرن بیستم بوده‌اند. مقایسه وسنجش آنها با یکدیگر بسیار آموزنده است . هیچ دونفری را نمی توان یافت که تااین اندازه ازلحاظ ساختمان فکری و طبایع بـا یکدیگر متفاوت باشند . **تاگور** هنرمندی اشرافی بود که تمایلات دموکرات‌منشانه پیداکرد وبه پرولتاریا علاقمند شد و اصولاً مظهر سنت‌های فرهنگی هند است؛ سنت‌هائی که زندگی رابه‌کامل ترین صورتش می پذیرند وازاین جهت بـا سرود و رقص بـه آن می پردازند . **گاندی** بیشتر مرد مردم و توده‌ها بـود و تقریباً خود مظهر مجسم دهقان‌هندی بشمار می رفت و در عین حال منعکس کنندهٔ جلوهٔ دیگری ازسنن باستانی هند یعنی اعراض از زندگی وریاضت کشی بود.

تاگور بیشتر مرداندیشه بود و **گاندی** مردفعالیت متمرکز ولاینقطع . هردوی آنها هرکدام ازجهتی دید جهانی داشتند و هردو درعین‌حال کاملاً هندی بودند. بنظرمی رسد که آنها بایکدیگر بسیارمتفاوتند امادرواقع جلوه‌های هماهنگ هند بودند که هرکدام مکمل دیگری بشمار می آمد.

تاگور و گاندی مارا بزمان حال رساندند . درحالیکه ماهنوز سرگرم

مطالعهٔ زمانهای پیش از آن بودیم و تأثیراتی راکه از تعلیمات و تأکیدات **ویوه‌کاناندا** و دیگران دربارهٔ عظمت گذشتهٔ هند درذهن و فکر مردم پدیدار می‌گشت و آنهارا به‌فخر و مباهات می‌کشاند ملاحظه می‌کردیم .

ویوه‌کاناندا خودش سعی ومراقبت بسیار داشت که مردم را زیادی و بیش‌از اندازه متوجه گذشته نسازد بلکه آنهارا وادارد که بیشتر به‌آینده بنگرند . درجائی نوشت «خداوندا ! وطن ما چه وقت از زندگی ابدی در گذشته آزاد خواهد شد؟» بااینحال خود او و دیگران برای احیای نیکی‌های **گذشته** ناچار به احیای آن و افتخاراتی که درآن بود می‌پرداختند و نمی‌توانستند خود را از آن جدا و دورسازند .

این نگریستن به‌عقب وجستجوی مایه‌های دلخوشی رضایت‌انگیز درآنجا با مطالعه وتحقیق و تجدیدنظر در ادبیات وتاریخ گذشته و بعدهم با آشنائی‌به تاریخ مهاجرنشین‌های هندی در دریاهای شرقی که بتدریج روشن می‌شد تقویت می‌گشت .

خانم آنی بسانت درمورد افزایش اعتماد طبقات متوسط هند به میراث روحانی وملی گذشته‌شان نفوذی فراوان داشت. دراین نگریستن‌های به‌عقب یك عامل روحانی و مذهبی وجود داشت اما درعین‌حال زمینه‌های نیرومند سیاسی‌نیز دراین کشش مؤثر بود .

طبقات متوسط که درحال رشد بودندبیشتر تمایلات سیاسی داشتند وکمتر در جستجوی مذهب بودند. اما می‌خواستند نوعی ریشه‌های فرهنگی برای خود باز یابندکه بتوانند بـه آن بیاویزند ، می‌خواستند چیزی پیدا کنند کـه بتواند آنهارا به ارزش خودشان مطمئن سازد؛ چیزی‌که بتواند اثر نـاراحت کننـدهٔ حرمان‌زدگی و توهینی راکه پیروزی و حکومت خارجی بوجود آورده بـود از میان ببرد.

در هرکشوری‌که ناسیونالیسم و تمایلات ملی در حال رشد باشد چنین جستجوئی جدا ازمذهب برای رجوع به‌گذشته پیدا می‌شود. **ایران** بدون‌آنکه بهیچوجه در اعتقادات مذهبیش ضعف وسستی روی نموده باشد عمداً به سـوی گذشته و دورانهای عظمت پیش‌از اسلام متوجه شده‌است و ازآن برای تقـویت ناسیونالیسم امروزیش استفاده می‌کند. در کشورهای دیگر نیز همین‌طور است.

گذشتهٔ هند باتمام تنوع و عظمت فرهنگیش میراث مشترکی برای تمـام

هندیان چه هندو ، چه مسلمان ، چه مسیحی و چه دیگران بشمار می‌رفت و اجداد تمام آنها بوده‌اند که این گذشتهٔ پرعظمت وافتخار انگیز را ساخته‌اند. این واقعیت که بعضی ازآنها بعدها مذهب خودرا تغییر داده‌اند و به‌مذاهب دیگر گرویده‌اند آنها را ازاین میراث عظیم محروم نمی‌سازد. همچنانکه یونانیها پس از آنکه به مسیحیت پیوستند از افتخاراتی که نتیجهٔ تمدن بزرگ پدرانشان بود دست نکشیدند . یا ایتالیائیهای مسیحی خاطرات دوران جمهوری رم و نخستین ایام امپراطوری را ازیاد نبرده‌اند و بدان مباهات می‌کنند .

اگر تمام مردم‌هند هم به‌دین اسلام یامسیحی در می‌آمدند بازهم میراث فرهنگی قدیم برای ایشان باقی می‌ماند و موجب الهام و افتخار ایشان می‌شد غرور و افتخاری که داشتن تمدنی عظیم و بزرگ باتمام کشاکش‌های فکری آن در مقابله بازندگی ، برای هرملت بوجود می‌آورد .

اگر ماملتی مستقل می‌بودیم ، همهٔ ماکسانی که در این کشور بخاطر آینده‌ای مشترك با یکدیگر کار می‌کنیم بدون شك به گذشتهٔ مشترك خود نیز با غرور و افتخاری یکسان می‌نگریستیم . درواقع در دوران سلطنت مغولان هند ، امپراطوران و نزدیکان اصلی و عمدهٔ ایشان هرچند که در هند تازه وارد بودند می‌خواستند خودشان را بااین گذشتهٔ هند پیوند دهند و با دیگران در این میراث عظیم سهیم شوند .

اما حوادث و جریانهای تاریخی که با سیاست‌ها و ضعف‌های بشری هم همراه می‌شود بشکلی دیگر عمل می‌کنند و تغییراتی که پیش آمد مانع آن شد که تحولات راه تکامل طبیعی خود را دنبال کنند . انتظار می‌رفت که طبقات متوسط تازه چه هندو وچه مسلمان که محصولی از تماس باغرب ونفوذتغییرات صنعتی و فنی واقتصادی بودند برای خود سابقه و زمینه‌های فرهنگی مشترك و یکسانی داشته باشند . تا اندازه‌ای‌هم چنین بود معهذا اختلافاتی هم پیدا شدکه‌به چشم نمی‌آمد . درواقع این تفاوت‌ها و اختلافات در میان طبقات فئودال و نیمه فئودال ودر میان توده‌ها کمتر نمایان بود. توده‌های هندو و مسلمان زیاد از هم مشخص و متمایز نبودند . اشرافیت قدیمی هم چه هندو وچه مسلمان روشهای مشترك و زندگی کمابیش مشترکی داشتند . همه توده‌ها و همه اشراف طبقهٔ بالا فرهنگی مشترك و آداب و رسوم مشترك وجشن‌ها و اعیاد مشترك داشتند. اختلاف و تفاوت از لحاظ روانی بود و میان طبقات متوسط پیدا شد و بعد به زمینه‌های

دیگرهم کشید .

در ابتدای کار در میان مسلمانان تقریباً طبقات متوسط وجود نداشتند . دوری جستن آنها از آموزش غربی ، و اجتناب از پرداختن به بازرگانی و صنعت و پیوستگی آنها بەروشهای فئودالی موجب گشت که هندوها زودتر به این امور بپردازند و ازاین چیزها سود ببرند و آنها را بخود اختصاص دهند . سیاست انگلستان هم بیشتر متمایل به هندوها و مخالف بامسلمان‌ها بود البته جز در پنجاب که درآنجا مسلمانان خیلی آسانتر از جاهای دیگر به آموزش غربی پرداختند . اما هندوها خیلی پیش‌ازآنکه انگلیسی‌ها پنجاب رانیز متصرف شوند به آموزش غربی متوجه شده بودند . حتی درپنجاب هرچند که شرایط برای هندوها و مسلمانان یکسان بود، هندوها از لحاظ اقتصادی در وضع و موقعیت بهتری قرار داشتند . احساسات ضد خارجی در میان اشراف وتوده‌های مسلمان‌و هندو شبیه‌هم و یکسان بود. در شورش سال ۱۸۵۷ هم هردو فرقه شرکت‌داشتند اما هنگام سرکوب شدن و شکست آن مسلمانان ناراحتی بیشتری ابرازداشتند تا اندازه‌ای هم حق داشتند زیرا آنها آسیب ورنج بیشتر دیدند .

این شورش درضمن موجب گشت‌که به رؤیا وخیالات احیای امپراطوری دهلی بطورقطع پایان داده‌شود[1] . این امپراطوری عملاً مدتها‌پیش وحتی پیش‌از آنکه انگلیسی‌ها برروی صحنهٔ هند ظاهر شوند تحلیل رفته بود .

ماراتاها آنرا درهم کوبیده بودند و حتی برخود دهلی مسلط شده بودند. **رانجیت‌سینگ** برپنجاب حکومت می‌کرد.

حکومت مغولان هند درشمال هند بدون دخالت انگلیسی‌ها پایان یافته بود و جنوب هندهم تجزیه و مجزا شده‌بود . با اینهمه امپراطور همچون شبحی در کاخهای دهلی نشسته بود و هرچندکه دست نشانده و حقوق‌بگیر ماراتاها و بعد

---

۱ ـ تاسال۱۸۵۷ نوادگان مغولان هند در دهلی‌بظاهرسلطنت می‌کردند و اسماً امپراطور هند بودند. در دوران شورش‌هم بهادر شاه ظفر آخرین پادشاه مغولان هند باصطلاح رهبری را بعهده داشت اما پس از سرکوب شدن شورش فرزندان بهادر شاه دربرابر خود او به قتل رسیدند و خودش به رانگون تبعید شد و بااین‌ترتیب سلطنت مغولان (گورکانیان) در هند منقرض گشت وحکومت هند رسماً تحت حکومت انگلستان قرارگرفت و پادشاه انگلستان امپراطور هند لقب یافت ــ مترجم.

هم انگلیسی‌ها شده بود هنوز سمبول و مظهری از یك خاندان سلطنتی بزرگ و مشهور بشمار می‌رفت.

طبعاً در دوران شورش کوشش به‌عمل می‌آمد که باوجود ضعف فوق‌العاده و بی‌میلی خود پادشاه از وجود او به عنوان سمبول امپراطوری و استقلال استفاده شود و پایان‌یافتن شورش و شکست‌آن ناگزیر به‌معنی زوال و نابودشدن این سمبول نیز بود.

موقعیکه مردم کم‌کم از وحشت دوران شورش و عواقب‌آن بخود آمدند در ذهنشان خلائی بوجود آمد و درپی چیزی بودند که این خلاء‌را پر کنند. بعلت ضرورت، حکومت انگلستان ناچار می‌بایست پذیرفته شود اما قطع‌ارتباط باگذشته طبعاً چیزهائی بیش از یك‌حکومت تازه را همراه داشت. این امر شك وابهام و از دست‌رفتن اعتقاد بخویش را همراه آورد.

این قطع‌ارتباط با گذشته حتی مدتی‌قبل از شورش وقیام ۱۸۵۷ پیش آمده بود وموجب پیدایش نهضت‌های فکری دربنگال و جاهای دیگر شده بود که قبلاً به‌آنها اشاره کردم. اما در آن زمان مسلمانان بطورکلی خیلی بیش‌از هندوان بدرون صدف‌های خودخزیده بودند و از آموزش‌غرب دوری می‌کردند و درتصورات واهی احیای نظام قدیمی بسر می‌بردند. اما اکنون که دیگر این رؤیاها نمی‌توانست وجود داشته باشد ناگزیر می‌بایست چیزی باشدکه بتوانند خود را به‌آن بیاویزند.

مسلمان‌ها هنوز هم از آموزش جدید اجتناب داشتند. اما تدریجاً وپس‌از مباحثات و مشکلات فراوان **سرسید احمدخان** اذهان را به آموزش انگلیسی متوجه ساخت و «کالج علیگره» را بنیان‌نهاد. تنها راهی که به‌خدمات دولتی‌منتهی می‌گشت همین بود وجذبه وکشش این خدمات هم آنقدر نیرومند بودکه بر خشم‌ها وتنفرها و تعصب‌های قدیمی چیره‌شود. این واقعیت که هندوها در کسب آموزش غربی ودر بدست آوردن خدمات دولتی خیلی پیش‌افتاده بودند برای مسلمان‌ها خیلی مطبوع نبود و خود دلیلی نیرومند بودکه آنها نیز بهمین شکل عمل‌کنند پارسی‌ها وهندوها در راه‌صنعت نیزپیش رفته بودند اما توجه مسلمان‌ها تنها به‌خدمات دولتی معطوف بود.

لیکن حتی این‌جهت یابی جدید در فعالیت‌های مسلمانان‌که در واقع به گروه نسبتاً معدودی محدودمی‌شدنمی‌توانست مسئلهٔ شك وابهام وسرگشتگی‌فکری

آنهارا حل کند . هندوها ، که آنها نیز به همین مضیقهٔ فکری افتاده بودند، به‌عقب می‌نگریستند و در تمدن باستانی و روزگاران قدیم خود برای خویش مایهٔ تسلی جستجو می‌کردند . فلسفه وادبیات وهنر وتاریخ قدیم تااندازه‌ای موجب آرامش وتسلی ایشان می‌شد . **رام موهن روی** ، **دایانندا** ، **و یوه کانندا** ودیگران برهمین اساس نهضت‌های فکری تازه‌ای را آغاز کردند . اینها درحالیکه از جریانهای ادبیات انگلیسی می‌نوشیدند و بهره‌مند می‌شدند اندیشه‌هاشان از خردمندان و قهرمانان باستانی هند وافکار و اعمال ایشان و افسانه‌ها و اساطیر و سنت‌هائی که از زمان کودکی با آن پرورش می‌یافتند پربود .

توده‌های مسلمان در بسیاری ازاین چیزها با هندوها اشتراك داشتند زیرا آنها نیز بااین سنت‌ها بخوبی آشنا بودند. اما مخصوصاً مسلمانان طبقات بالا کم‌کم احساس کردند برای ایشان مناسب نیست که با سنت‌هائی همراه شوندکه جنبهٔ نیمه‌مذهبی دارد وفکر می‌کردندکه هرگونه تشویق از این سنن مخالف روح اسلام می‌باشد .ازین‌رو ریشه‌های ملی خودرا در جاهای دیگر جستجو می‌کردند. تا اندازه‌ای ریشه‌ها و افتخارات خودرا در دوران‌های تسلط افغانها و مغولان در هند باز می‌یافتند اما اینها کافی نبودکه بتواند خلاء روحی ایشان را پرکند زیرا این دورانها برای هندوها و مسلمان‌ها بیك‌اندازه مشترك بود ودر ذهن هندوهااین احساس زائل شده بودکه این حکمرانان مشهور دراصل خارجی بودند.

حکمرانان مغول هند معمولاً حکمرانان ملی‌هند شمرده می‌شدند هر چند هم‌که در مورد **اورنگ‌زیب** نظرهای مختلف وجود داشت . بسیار پرمعنی است‌که **اکبر** پادشاه بزرگ مسلمان که مورد احترام و ستایش هندوان می‌باشد درسالهای اخیر ازطرف بعضی‌مسلمانان مورد تأیید قرار نمی‌گیرد . سال گذشته چهارصدمین سال تولد **اکبرشاه** درهند جشن گرفته‌شد . تمام طبقات مردم از جمله بسیاری از مسلمانان دراین مراسم شرکت جستند و به‌آن پیوستند اما «مسلم لیگ» خود را کنار نگاه داشت زیرا **اکبر** مظهر وحدت و یگانگی هندبود .

این‌جستجو برای‌یافتن ریشه‌های فرهنگی مسلمانان هند (بعضی‌از مسلمانان راکه از طبقات متوسط بودند) به‌تاریخ اسلام وبه دورانهای مجد وعظمتی‌متوجه ساخت‌که اسلام در بغداد، اسپانیا ، قسطنطنیه ، آسیای مرکزی و جاهای دیگر صورت نیروئی فاتح و ممتاز را داشت . بدیهیست علاقه و توجه به تاریخ این دوران اسلام و برقراری تماسهائی باکشورهای اسلامی همسایه همواره در هند

وجودداشت. همچنین شرکت درمراسم سالیانه حج موجب می‌گشت که مسلمانان کشورهای مختلف با یکدیگر تماس پیداکنند . اما تمام این‌قبیل تماسها محدود و سطحی بود و درنظریهٔ مسلمانان هندی که به‌خود هند محدود می‌گشت اثرواقعی نمی‌گذاشت .

پادشاهان افغان دهلی مخصوصاً **محمدتغلق** خلیفه قاهره را برسمیت می‌شناختند . سپس امپراطوران ترك قسطنطنیه خلیفه شدند اما درهند ایشان‌را به‌این عنوان برسمیت نمی‌شناختند . پادشاهان مغول‌هند هیچ خلیفه یارئیس روحانی و مذهبی خارج از هند را قبول نداشتند. فقط پس‌از انقراض کامل قدرت مغولان و در اوایل قرن نوزدهم بود که نام سلطان عثمانی بعنوان خلیفه درمساجد هند ضمن خطبه‌ها ذکر می‌شد ومخصوصاً این عمل پس‌از شکست شورش هند بیشتر مورد تأیید قرارگرفت .

بدینقرار مسلمانان هند در پی‌آن بودند که باتوجه به‌عظمت گذشته اسلام که بیشتر درکشورهای دیگر بود وبا این واقعیت که حکومت عثمانی بعنوان یك دولت مسلمان، و عملاً تنها دولت مسلمان، وجود و دوام داشت برای خود رضایت روحی فراهم سازند .

این احساس با ناسیونالیسم هند مخالفتی نداشت و تصادمی پیدا نمی‌کرد ، درواقع بسیاری از هندوان هم بخوبی با تاریخ اسلام آشنائی داشتند و آنرا تحسین می‌کردند . هندوان حتی برای ترکها احساس محبت و همدردی هم داشتند زیراآنهاراآسیائیانی می‌شمردندکه قربانی‌تجاوزات اروپائی شده بودند. معهذا تأکیدی‌که دراین مورد پیش می‌آمد متفاوت بود زیرا برای ایشان آن ضرورت روانی و روحی که برای مسلمانان وجود داشت مطرح نبود.

مسلمانان هند ، پس‌ازشورش مدتی درتردید و سرگشتگی بودند ونمی‌دانستند به کدام سو روی آورند. حکومت انگلستان تعمداً ایشان را تحت‌فشار قرار داد. حتی این‌فشار بیش‌از آن بود که بر هندوها وارد می‌شد و مخصوصاً این وضع دربخشی‌از مسلمانان اثرمی‌گذاشت که طبقات‌جدید متوسط وبورژوازی ممکن بود ازآن برخیزد. آنها این‌فشار را در همه‌جا و در هرمورد احساس می‌کردند و شدیداً ضد انگلیسی و درعین‌حال محافظه‌کار بودند.

اما سیاست انگلستان نسبت به آنها تدریجاً در سالهای ۷۰ قرن نوزدهم تغییر پذیرفت وموافق‌تر شد. این تغییر اصولاً براثر سیاست حفظ تعادل وقرار-

دادن عناصر مختلف در برابر یکدیگر بود که حکومت انگلیسی بطورمداوم دنبال می کرد .

دراین جریان **سر سید احمدخان** نیز نقشی مهم بازی کرد . او معتقد بود که فقط ازراه همکاری با مقامات انگلیسی می تواند وضع مسلمانان را بهتر سازد و بالاتر ببرد . می‌خواست و می کوشید که مسلمانان آموزش انگلیسی را بپذیرند و به‌این ترتیب آنهارا از صدف‌های خودشان بیرون کشید . او بشدت تحت‌تأثیر آنچه از تمدن اروپائی دیده بود قرار گرفت. دربعضی از نامه‌ها که از اروپا می‌فرستاد متذکر می‌شد که از آنچه دیده است چنان گیج شده که تعادل خودرا از دست داده است .

سر سید احمد خان از اصلاح طلبان پرشور بود و می‌خواست اندیشه‌های علمی جدید را با اسلام سازش دهد . بدیهی است این‌کار نمی‌بایست از راه حمله بردن به اعتقادات اصولی مسلمانان صورت پذیرد بلکه باید متون مقدس به‌شکلی تازه وعقلی تعبیر و تفسیر می‌شد. او متذکر می گشت که میان اسلام و مسیحیت شباهت‌های اصولی وجود دارد . باهرگونه بیعت و پیروی از خلافت ترکها مخالف بود و مافوق همه اصرار می‌ورزید که آموزش تازه‌ای را رواج دهد.

آغاز نهضت ملی درهند سرسید احمدخان را نگران ساخت و ازاین‌نهضت دوری جست زیرافکرمی کرد که هرگونه مخالفتی بامقامات انگلیسی‌اورا از کمك ومساعدتهای ایشان برای پیشرفت برنامه‌های آموزشی که طرح کرده بود محروم خواهد ساخت . بنظر او دریافت این کمك اهمیت اساسی داشت و به این جهت می کوشید احساسات ضد انگلیسی را درمیان مسلمانان آرام سازد و آنها را از نهضت ملی که در آن زمان تازه داشت شکل‌می گرفت دور سازد.

یکی‌از هدفهای علنی «کالج‌علیگره» که‌او بنیان‌گذارد، آن‌بود که «مسلمانان هندرا اتباع شایسته ومفیدی برای سلطنت انگلستان تهیه‌کند .» . او از آن‌جهت بانهضت ملی‌مخالف‌نبود که در آن‌سازمان‌هندوها اولویت وتسلط داشتند بلکه‌به‌آن جهت با آن‌مخالفت می کرد که‌آنرا از لحاظ‌سیاسی‌خیلی‌تندتشخیص می‌داد (هرچند که در آن دوران نهضت‌ملی هند بسیارملایم بود) . واو درپی آن بود که کمك‌و همکاری انگلیسی‌ها را بدست‌آورد .

سر سیداحمدخان می کوشیدنشان‌دهد که تمام‌مسلمانان درشورش ۱۸۵۷

شرکت نداشته‌اند و بسیاری ازایشان به‌قدرت انگلستان وفادار مانده‌اند. او بهیچوجه ضد هندو نبود واحساسات فرقوی تجزیه‌طلبانه نداشت. بارها تأکید می‌کرد که اختلافات و تفاوتهای مذهبی نباید معنی و مفهوم سیاسی یا ملی داشته باشد. و می‌گفت «آیا همهٔ‌شما دریك سرزمین سکونت ندارید. بخاطر بیاورید که کلمات **هندو** و **مسلمان** فقط برای تشخیص مذهبی می‌باشد وگرنه **همهٔ هندی‌ها** چه‌هندو وچه مسلمان وحتی‌مسیحیانی که در این کشور سکونت دارند ازاین لحاظ به‌یك ملت واحد متعلق هستند.»

نفوذ سرسیداحمدخان به بعضی قشرهای طبقات بالای مسلمانان محدود می‌ماند و در توده‌های شهری و روستائی اثری نداشت. توده‌های مسلمان بکلی‌از طبقات بالائی خود جدا بودند و خیلی بیشتر به توده‌های هندو نزدیکی داشتند. زیرا اگرچه بعضی ازافراد و خانواده‌های طبقات بالائی مسلمان اعقاب و وابستگان گروههای حاکمه دوران مغولان بودندتوده‌های مردم چنین زمینه و سوابقی نداشتند بیشتر آنها مردمی بودند از پائین ترین قشرهای اجتماعی‌جامعهٔ هندوکه مسلمان شده بودند وموقعیتی بسیار سخت داشتند واز جمله فقیرترین و محروم ترین استثمار شدگان بشمار می‌رفتند.

سرسید احمدخان تعدادی همکاران لایق و ممتاز داشت. روش عقلی او مورد تأیید عده‌ای از مسلمانان ممتاز از جمله **سیدشیرك‌علی** و **نواب ـ محسن‌الملك** قرار گرفت. فعالیت‌های آموزشی او موجب شدکه اشخاصی مانند **منشی کرامت‌علی** و منشی **ذکاءالله‌دهلوی**، **دکتر نذیراحمد**، **مولاناشبلی‌نعمانی** و **حالی** شاعرکه یکی از نمایان‌ترین چهره‌های ادبیات **اردو** است گرداو جمع آیند. سیداحمدخان موفق شدکه‌آموزش انگلیسی را در میان مسلمانان آغازکند و ذهن ایشان‌را از توجه به‌نهضت سیاسی منحرف سازد. یك کنفرانس آموزش اسلامی آغاز گردید واین امر طبقهٔ متوسط مسلمان را که درحال رشد بود به‌مشاغل اجتماعی و خدمات اداری جلب‌کرد.

بااینهمه بسیاری از مسلمانان ممتاز به نهضت «کنگرهٔ ملی» هند پیوستند. سیاست انگلیس به‌شکلی مشخص به‌جانبداری از مسلمانان یا بعبارت صحیح‌تر به هواداری ازمسلمانانی‌که بانهضت‌ملی مخالفت می‌کردند پرداخت.

اما دراوایل قرن بیستم تمایل بسوی ناسیونالیسم و فعالیت سیاسی در میان نسل جوانتر مسلمانان ظاهر گردید. برای اینکه این جریان هم منحرف شود

و در راه مطمئنی سوق یابد، درسال ۱۹۰۶ با الهام حکومت انگلستان و رهبری **آقاخان** که یکی‌ازمهمترین هواداران آن بود نهضت «مسلم‌لیگ» بنیان نهاده شد . **مسلم‌لیگ** دو منظور عمده داشت: وفاداری به‌حکومت انگلستان و حفظ و تأمین منافع مسلمانان .

قابل ذکر است که در دوران پس‌از شورش تمام رهبران ممتاز مسلمانان و ازجمله سرسید احمدخان ، اصولاً محصول و پرورش یافتهٔ آموزش مرسوم قدیمی بودند منتهی بعضی‌از ایشان بعدها مختصری آموزش انگلیسی‌هم دریافت داشتند و تحت نفوذ افکار جدید قرار گرفتند اما آموزش جدید انگلیسی هیچ چهرهٔ درخشانی در میان مسلمانان بوجود نیاورد . شاعر بزرگ اردو که یکی از چهره‌های نمایان ادبی هند در آن قرن بشمار می‌رود **غالب** بود که او نیز در سالهای پیش‌از شورش پرورش یافته بود.

درنخستین‌سالهای قرن‌بیستم درمیان روشنفکران مسلمان هند دوجریان‌وجود داشت : یکی که بیشتر درمیان عناصر جوانتر بود به‌سوی ناسیونالیسم هند می‌رفت و دیگری روگرداندن ازگذشته وحتی‌حال هند واظهارعلاقهٔ بیشتر به‌کشورهای اسلامی مخصوصاً ترکیه بود که مقرخلافت رسمی اسلامی بشمار می‌رفت .

نهضت‌پان اسلامیسم (وحدت اسلامی) که ازطرف **سلطان‌عبدالحمید عثمانی** تشویق می‌شد درمیان بعضی‌از قشرهای بالائی مسلمانان هند هوادارانی پیدا کرد اما **سرسیداحمدخان** با آن مخالفت می‌کرد و بر ضد هندیانی‌که به خلافت وسلطنت عثمانی علاقه نشان می‌دادند مقالات ومطالب مخالفت‌آمیزی می‌نوشت .

نهضت اصلاحی «ترکهای جوان» که درعثمانی ظهور کرد عکس‌العملهای مختلفی رابرانگیخت. بسیاری از مسلمانان هند درآغاز نسبت به‌آن بدیده تردید می‌نگریستند و نسبت به سلطان‌عثمانی هواداری نشان می‌دادندکه تصور می‌شد در مقابل دسیسه‌های دولت‌های اروپائی درترکیه سد ومانعی بشمار می‌رود . اما گروه دیگری از مسلمانان که **ابوالکلام آزاد** هم ازجملهٔ ایشان بود باشور و شوق فراوان ازنهضت ترکهای جوان و مواعیدی‌که برای برقرار ساختن حکومت مشروطه و اصلاحات اجتماعی باخود داشت استقبال کردند .

وقتی‌که درسال ۱۹۱۱ ایتالیا به‌شکلی ناگهانی درجنگ **طرابلس** به عثمانی حمله برد وبعد در دوران جنگهای بالکان درسالهای ۱۹۱۲ و ۱۹۱۳

موج عظیم هواداری و همدردی نسبت به ترکیه عثمانی در میان مسلمانان هند برخاست. در واقع دراین مورد تمام مردم هند این هواداری و همدردی را ابراز می‌داشتند اما مسلمانان در این امر شور بیشتری نشان می‌دادند و موضوع برای ایشان تقریباً جنبهٔ شخصی پیدا می‌کرد . زیرا آخرین دولت مستقل مسلمان که باقی مانده بود مورد تهدید وزوال قرار گرفته بود و باین‌ترتیب لنگرگاه اعتقاد و ایمان ایشان به‌آینده نیز نابود می‌گشت. **دکتر انصاری** یك هیئت پزشکی بزرگ را به‌ترکیه برد وحتی فقیرترین مردم کمك‌ها واعاناتی پرداختند. برای این منظور باچنان سرعتی پول جمع‌آوری شدکه حتی هرگز برای پیشنهاد بهبودی وضع مسلمانان درخود هند چنین پولی جمع نمی‌شد.

وقتی جنگ جهانی اول آغاز گشت برای مسلمانان لحظهٔ دشواری پیش آمد زیراعثمانی درصف دیگر ودرمقابل انگلستان قرار داشت . درنتیجه مسلمانان نمی‌دانستند چه بکنند وباید کدام طرف را بگیرند . وقتی‌که جنگ پایان یافت احساسات درهم فشرده مسلمانان به‌صورت «نهضت خلافت» منفجرگشت .

سال ۱۹۱۲ ازلحاظ تکامل فکری مسلمانان هند نیز اهمیت دارد زیرا در این‌سال دوهفته‌نامه‌یکی بزبان **اردو** وبه‌نام «الهلال» ودیگری بزبان انگلیسی بنام «کامراد» (رفیق) درمیان ایشان نشریافت.

الهلال بوسیلهٔ ابوالکلام آزاد (رئیس کنونی حزب کنگره) آغازگشت که جوانی ممتاز به‌سن بیست وچهار بود . او تحصیلات مقدماتی خود را در دانشگاه **الازهر** قاهره به‌پایان رسانده بود و درموقعیکه هنوز به بیست سالگی نرسیده بود در زبانهای عربی وفارسی دانشمندی معروف شده بود و معلومات فراوان داشت . علاوه براینها دربارهٔ جهان اسلامی خارج ازهند و نهضت‌های اصلاح‌طلبی که درآن بوجود آمده‌بود و همچنین دربارهٔ تحولات اروپائی اطلاعات وسیعی داشت .

ابوالکلام در عین‌حال‌که نظریه‌های عقلی داشت باعلوم و تاریخ اسلامی بخوبی‌آشنا بود . قرآن و متون مقدس را با نظرهای عقلی تفسیر می‌کرد. اوکه پروردهٔ سنت‌های اسلامی بود با بسیاری ازرهبران ممتاز و اصلاح طلبان مسلمان درمصر و ترکیه ، سوریه ،فلسطین ، عراق وایران تماسهای شخصی داشت و به شدت تحت‌تأثیر تحولات فرهنگی‌این‌کشورها قرارگرفته‌بود. وبخاطر نوشته‌هایش

شاید بیش‌از هرمسلمان دیگر هندی درجهان اسلام شهرت داشت.

جنگ جهانی که ترکیهٔ عثمانی هم در آن شرکت یافت علاقه و توجه و همدردی او را به‌شدت برانگیخت معهذا طرز برخورد او بارهبران پیرتـــر مسلمان تفاوت داشت. او نظری گشاده‌تر وعقلی‌تر داشت که اورا از رهبران پیرتر کـــه گرفتار کوته نظریهای فئودالی و مذهبی بودند و تمایلات تجزیه‌طلبانه داشـــتند جدا می‌ساخت و خواه ناخواه اورا یکی‌از ناسیونالیست‌های هند می‌ساخت.

او خود رشد ناسیونالیسم را درترکیهٔ عثمانی و کشورهای اسلامی دیگر دیده بود و معلومات خودرا با هند منطبق می‌ساخت و نهضت ملی هند را نیـــز چیزی ازهمان نوع تشخیص می‌داد.

مسلمانان دیگرهند ازاین نهضت‌های جاهای دیگر اطلاعی نداشتند وچون درمحیط فئودالی خودبسته ومحدود مانده بودند نمی‌توانستند آنچه‌را در آنجاها روی می‌داد بدرستی ارزیابی کنند. آنهافقط براساس مذهبی می‌اندیشیدند واگر با ترکیهٔ عثمانی همدردی نشان می‌دادند بیشتر بعلت پیوندهـــای مذهبی بود. علیرغم این علاقمندی و همدردی فراوان بهیچوجه با نهضت‌های ملی ترکیه کـــه بیشتر جنبهٔ غیرمذهبی داشت آشنا نبودند.

ابوالکلام آزاد در هفته‌نامهٔ **الهلال** خود بزبانی تازه باایشان سخـــن می‌گفت. این زبان نه‌فقط از لحاظ اندیشه و برداشت مطالب تازگی داشت‌بلکه حتی از لحاظ بافت وترکیب هم متفاوت بود زیرا سبك **آزاد** سبکی آزاد و متین وپخته و مردانه بود منتهی گاهی‌اوقات بعلت زمینه‌های فارسی کـــه داشت کمی‌مغلق ودشوار می‌شد. برای‌افکارتازه جملاتی‌تازه‌بکار می‌برد ودرشکل‌بخشیدن به‌زبان اردو بصورتی که امروز رایج است نفوذ و تأثیر فراوان داشت.

رهبران‌پیرتر ومحافظه‌کار مسلمان‌نسبت به‌روش وعقاید **آزاد** عکس‌العملی موافق نشان نمی‌دادند و اورا انتقاد می‌کردند. اما دانشمندترین ایشان‌هم نمی‌تـــوانست در مباحثه و استدلال حتی براساس متون‌مقدس و سنن اسلامـــی با ابوالکلام مقابله کند، زیرا درتمام این زمینه‌هاهم معلومات او ازایشان بیشتر بود. او مخلوطی شگفت انگیز از محققان و دانشمندان قرون وسطائی باحکمای عقلی قرن هجدهم و نظریه‌های مدرن وجدید بود.

درمیان نسل پیرتر افراد معدودی بودندکه نوشته‌های آزاد را تأیید می‌کردندکه ازجمله آنها **شبلی نعمانی** بودکه خود از ترکیه عثمانی دیدن کرده

بودودر«کالج علیگره»هم با **سرسید احمد خان** همکاری داشت .

سنت‌های کالج علیگره چه ازلحاظ سیاسی وچه ازلحاظ اجتماعی متفاوت ومحافظه‌کارانه بود . هیئت امنای آن ازمیان‌امرا ومالکان وزمینداران بزرگ‌بودند که مظاهر کامل ومشخص نظام فئودالی بشمار می‌رفتند . مدیران و رؤسای این کالج همواره وپشت سرهم‌ازانگلیسیانی بودندکه بامحافل دولتی تماس وپیوند نزدیك داشتند وبراثر نفوذ آنها تمایلات تجزیه طلبانه واحساسات ضد ملی وضد کنگرهٔ ملی هند دراین کالج گسترش می‌یافت . مهمترین هدفی که دربرابر دانشجویان این‌کالج قرار داده می‌شد این‌بودکه بصورت‌کارمندان تابع رؤسای انگلیسی وارد خدمات‌دولتی شوند. برای این‌منظور هم اتخاذ روش موافق حکومت واجتناب از نهضت ملی وتمایلات باصطلاح آشوب طلبانه ضرورت داشت .

گروه فارغ‌التحصیلان کالج علیگره رهبران طبقهٔ روشنفکران جدید مسلمان شدند وعملاً تقریباً درتمام‌نهضت‌های مسلمانان نفوذ داشتند منتهی این نفوذگاهی اوقات علنی ونمایان ودربیشتر موارد پنهانی وازپشت صحنه بود. نهضت «مسلم‌ـ لیگ» هم تا اندازهٔ زیادی براثر مساعی ایشان بوجود آمد .

ابوالکلام آزاد این کانون و تکیه‌گاه محافظه‌کاری وتمایلات ضد ملی را مورد حمله قرار می‌داد منتهی این حمله بطور مستقیم نبود بلکه ازطریق انتشار افکار و نظریه‌هائی بودکه اساس سنت‌های علیگره را واژگون ونابود می‌ساخت.

این‌نویسنده وروزنامه‌نویس جوان وپرشور به‌تنهائی درمحافل روشنفکران مسلمان‌هیجانهائی برمی‌انگیخت وهرچندنسل پیرتر به‌اوروی خوش نشان‌نمی‌دادند، اما کلام او دراذهان نسل جوانتر عامل و مایهٔ تغییر و تحولی رابوجود می‌آورد. این دگرگونی قبلاً‌هم بعلت حوادث ترکیه ومصر وایران وهمچنین بخاطر توسعهٔ نهضت ملی هند آغاز شده بود . **آزاد** نشان می‌دادکه میان اسلام وعلاقمندی به کشورهای اسلامی با ناسیونالیسم هند تضادی وجود نـدارد وازاین راه‌بجریان تحول ودگرگونی افکار نسل جوانتر روشنفکران مسلمان شکل می‌بخشید .

این طرزفکر موجب‌گشت‌که «مسلم‌لیگ» به «کنگرهٔ ملی» نزدیکتر شود. خود **آزاد** هم درموقعی کـه هنوز خیلی جوان بـود درنخستین اجتماع **مسلم لیگ** که درسال ۱۹۰۶ تشکیل شد به آن پیوست ودرآن شرکت‌کرد .

نمایندگان حکومت انگلستان نوشته‌های **الهلال** را تأیید نمی‌کردند و برای اینکه آنرا درفشار بگذارند ابتدا طبق قانون مطبوعاتی که خود وضع کرده بودند سپرده و وجه‌الضمانی گزاف مطالبه‌کردند و سرانجام هم درسال ۱۹۱۴ چاپخانهٔ آنرا ضبط کردند واین هفته نامه تعطیل شد.

ابوالکلام دراین موقع به نشر هفته نامهٔ دیگری بنام **البلاغ** پرداخت اما این نشریه نیز در سال ۱۹۱۶ توقیف شد و خود **ابوالکلام** هم از طرف حکومت بریتانیا زندانی گردید. **آزاد** مدت چهار سال درزندان بود وموقعی که سرانجام از زندان بیرون‌آمد بلافاصله مقام خود را درمیان رهبران کنگرهٔ ملی هند احرازکرد. واز همان زمان همواره درعالیترین دستگاه اجرائی کنگره ملی، او را بااینکه ازلحاظ عمر جوان بود در ردیف افراد مسن وپیر کنگرهٔ شناخته‌اند و در زمینه‌های ملی و امور سیاسی و همچنین درمورد مسائل مربوط به فرقه‌های مذهبی واقلیت‌ها همیشه نظر وراهنمائیش موردکمال احترام بوده است.

هفته نامهٔ دیگری که در سال ۱۹۱۲ چند ماه پیش از **الهلال** منتشر شد «کامراد» (رفیق) بود. این هفته نامه‌که بزبان انگلیسی چاپ می‌شد بیشتر نسل جوانتر مسلمانان راکه پرورش انگلیسی یافته بودند تحت تأثیر قرار می‌داد. این هفته نامه را **مولانا محمد علی** منتشر می‌کردکه او نیز اختلاطی عجیب از سنت‌های اسلامی وآموزش انگلیسی اکسفورد بود. او در ابتدای‌کار از سنت‌های علیگره هواداری می‌کرد وباسیاست‌های تند وحاد مخالفت می‌کرد. اما شخصیت او خیلی شایسته‌تر وپر حرکت‌تر ازآن بودکه بتواند درآن چهار چوب خشك و جامد باقی بماند و زبانش‌همواره لحنی‌نیرومند وجدی و مؤثر داشت.

لغو تقسیم بنگال درسال ۱۹۱۱ برای او ضربتی روحی بود واعتقادش را به حسن نیت حکومت انگلستان متزلزل ساخت. جنگهای بالکان نیز او را به هیجان آورد ومقالات آتشینی به هواداری ترکیه عثمانی و سنت‌های اسلامی‌که ترکیه مظهر آن بشمارمی‌رفت می‌نوشت. کم‌کم وتدریجاً احساسات ضد انگلیسی در او رشد یافت و موقعی‌که ترکیه درصف مقابل انگلستان به‌جنگ جهانی(اول) واردشد این احساسات او به‌اوج کمال رسید. یك مقالهٔ عظیم و مفصل و طولانی او (معمولاً نطق‌ها و نوشته‌هایش بسیار طولانی بود و هرگز به مختصر نوشتن نمی‌اندیشید) که تحت‌عنوان«انتخاب ترك‌ها»در **کامراد** منتشرشد موجب‌گشت که

هفته‌نامهٔ «کامراد» از طرف دولت توقیف شد. کمی بعدخوداو و برادرش **شوکت علی** نیز توقیف‌شدندودر تمام طول جنگ ویکسال پس‌ازآن هم در زندان بودند.

این دو برادر درآخر سال ۱۹۱۹ از زندان آزادگشتند وبلافاصله هردو به کنگرهٔ ملی‌هندپیوستند. **برادران علی** درهیجانات **خلافت** ودرسیاست کنگرهٔ ملی درنخستین سالهای ۲۰ سهم نمایانی اجراکردند وباین جهت بازهم بزندان رفتند. **محمد علی** دریکی از مجامع عمومی سالیانهٔ کنگرهٔ ملی مقام ریاست را احرازکرد و چندین سال هم عضو عالیترین دستگاه اجرائی آن یعنی «کمیتهٔ عامله» بود. او درسال ۱۹۳۰ درگذشت.

تغییری‌که در افکار وروش **محمد علی** پیش آمد مظهر و نمونهٔ تغییرات روحی است‌که در مسلمانان هند پیدا می‌شد. حتی خود «مسلم لیگ» که اصولاً برای جدا نگاهداشتن مسلمانان از جریانهای ملی بنیان نهاده شده بود و کاملاً تحت‌کنترل عناصر ارتجاعی و نیمه فئودال قرار داشت ناچارگشت‌که فشارهای نسل جوانتر را قبول و پیروی‌کند و برخلاف میل گردانندگان آن ناگزیر شدکه بهنگام اوج‌گرفتن ناسیونالیسم به «کنگرهٔ ملی» نزدیکتر شود. بطوریکه درسال ۱۹۱۳ هدف وفاداری به حکومت انگلستان‌که دراساسنامهٔ آن بود به درخواست حکومت خودمختار برای‌هند مبدل‌گشت. مولانا **ابوالکلام آزاد** درنوشته‌های پرقدرتش‌که در **الهلال** منتشر می‌شد خواستار ومدافع چنین تغییری بود.

۱۱ کمال پاشا. ناسیونالیسم در آسیا. اقبال

کمال پاشا طبعاًدرهند چه درمیان مسلمانان وچه درمیان هندوها محبوبیت داشت. او نه فقط ترکیه را از تجزیــه واز تسلط خارجی نجات داده بود بلکه دسیسه‌ها و توطئه‌های قدرت‌های امپریالیستی اروپائی ومخصوصاً انگلستان رانیز خنثی‌کرده بود. اما وقتی سیاست **آتاتورك** آشکارتر شد اقدامات وتصمیماتی از نوع عدم توجه به مذهب، الغای سلطنت و خلافت عثمانی، بوجودآوردن یك دولت غیر مذهبی، و منحل ساختن نظامهای مذهبی، همه موجب می‌شدکه محبوبیت او درنظر مسلمانان متعصب‌تر ومؤمن‌تر بتدریج‌کم شود وحتی نوعی

خشم و نارضائی خاموش نسبت بـه سیاست‌ها و اقدامات تجدد طلبانهٔ او درمیان ایشان پدیدار شود. اما خود این سیاست درمیان نسل‌های جوانتر هند چه هندوها وچه مسلمان‌ها برمحبوبیت او می‌افزود .

آتاتورك و اقدامات او تا اندازه‌ای موجب فروریختن بنای رؤیائی و فکری که تدریجاً از زمان شورش بزرگ به بعد ، در ذهن مسلمانان هند بوجود آمده بودگردید. بازهم یکبار دیگر خلائی ذهنی برای ایشان پیش‌آمد . بسیاری ازمسلمانان‌این‌خلاء فکری‌رابا پیوستن‌به‌نهضت ملی هندپر کردند . درواقع‌بسیاری ازمسلمانان قبلاً به‌این‌نهضت پیوسته بودند. اما گروهی‌هم خودرا جدانگاهداشتند ومشکوك و مردد بودند .

دراین جریان تضاد وتصادم واقعی‌میان روشهای فکری فئودالی باتمایلات جدید بود. رهبری فئودالی مسلمانان در دوران نهضت **خلافت** عملاً برکنـــار شده بود اما خود این نهضت هم هیچگونه بنیانی استوار نداشت و به شرایط اقتصادی و نیازهای توده‌های مردم توجهی نمی‌کرد . مرکز این نهضت درجای دیگر و درخارج ازهند قرارداشت و موقعی که هستهٔ اصلی آن‌که موضوع‌خلافت درعثمانی بود بوسیلهٔ آتاتورك نابود شد تمام این بنای فکری در هم ریخت و توده‌های مسلمان دچار سرگشتگی شدند و نسبت به‌هر فعالیت سیاسی بی‌میل و گریزان بودند .

رهبران فئودال قدیمی که سقوط کرده و بی‌قدر شده بودند باکمك‌سیاست انگلستان که همواره از ایشان پشتیبانی می‌کرد از نوروی کار آمدند . اما نمی‌توانستند مانند سابق رهبری‌بلارقیب رابخود اختصاص دهند زیرا اکنون اوضاع وشرایط تغییر یافته بود . مسلمانان نیز هرچند دیر شده‌بود و عقب مانده بودند اما طبقهٔ متوسطی بوجود آوردند و بعلاوه آزمایش نهضت سیاسی توده‌ای که زیر رهبری کنگرهٔ ملی انجام گرفته بود تفاوتهای اساسی بوجود می‌آورد.

هرچندکه روحیات توده‌های مسلمان وطبقات متوسط ایشان‌که درحال‌رشد بودند اصولاً براثر تحولات طبیعی حوادث شکل می‌گرفت اما **سر محمد اقبال** هم نقشی مهم اجرا می‌کرد ومخصوصاً در اذهان نسل جوانتر تأثیر زیاد داشت. ولی‌توده‌های مردم کمتر تحت‌تأثیر اوقرار می‌گرفتند.

اقبال درآغاز کار منظومه‌ها و اشعارملی نیرومند و مؤثری بزبان **اردو**

میسرودکه خیلی معروف شد . دردوران جنگهای بالکان او به موضوعهای اسلامی پرداخت . درآن زمان تحت‌تأثیر موقعیت زمان و احساسات عمومی که در میان مسلمانان پیداشده بود قرارگرفت و وجودخود اوهم بروسعت دامنهٔ این‌احساسات می‌افزود. اما هرگز نمی‌توانست رهبر توده‌ها باشد . اوشاعری بود باخصوصیات یك روشنفکر و فیلسوف و علائقی داشت که او را به نظام قدیمی فئودالی پیوند می‌داد . اصلاً از خانواده‌های برهمن کشمیری بود . اشعار زیبائی به زبانهای فارسی و اردو سرودکه زمینه‌ای فلسفی برای طبقهٔ روشنفکران مسلمان بوجود آورد و بدینقرار ذهن آنهارا بسوی تمایلات جدائی‌طلبی کشاند .

مسلماً محبوبیت او بخاطر زیبائی اشعارش بود اما بیشتر بخاطر آن بودکه توانست در موقعی که ذهن مسلمانان در جستجوی لنگری بودکه خود را به آن بیاویزد این نیاز را بصورتی تأمین کند.

درآن زمان ایده‌آل قدیمی وحدت اسلامی دیگر معنی ومفهومی نداشت، خلافت اسلامی ازمیان رفته بود و درهر یك از کشورهای مسلمان و بیش‌از همه درخود ترکیه نهضت‌های ناسیونالیستی اوج‌گرفته بودکه برای مسلمانان‌کشور-های دیگر اهمیتی ناچیز قائل بودند . درواقع درآن زمان ناسیونالیسم نیروی عمده و مسلط در سراسر آسیا و در جاهای دیگر بود . در هند هم نهضت ناسیونالیستی و ملی رشدفراوان یافته بود وبارها حکومت انگلستان را به‌مخاطره افکنده بود .

این ناسیونالیسم برای ذهن مسلمانان هندهم کششی ایجاد می‌کرد وتعداد زیادی از مسلمانان درمبارزه بخاطر استقلال نقشی نمایان اجرا می‌کردند . بااینهمه ناسیونالیسم هند بیشتر زیر نفوذ هندوها بود و نظریه‌های هندوئی داشت . به‌این جهت درذهن مسلمانان تضادی بوجود می‌آمد ، بسیاری از آنها این ناسیونالیسم را پذیرفتند و می‌کوشیدندکه درآن اثر بگذارند و آنرا در جهت دلخواه خود سوق دهند اما بسیاری دیگرهم کم‌کم ازآن منحرف‌گشتند ودرجهت تمایلات جدائی طلبانه رفتندکه نظریه‌ها و طرز برخورد شاعرانه وفلسفی **اقبال** زمینهٔ آنهارا فراهم ساخته بود .

بگمان من ، این سابقه و زمینه‌ای است برای درخواست تجزیهٔ هندکه در سالهای اخیر گاه بگاه مطرح می‌شود . دراین جریان دلایل بسیار وعوامل کمك

دهنده و اشتباهات و خطاهای متعدد از هـرطرف و مخصوصاً سیاست خـاص نفاق‌افکنی و دامن‌زدن به‌تمایلات، تجزیه طلبانه‌ازهرطرف حکومت انگلستان نیز موثر بوده است. اما درماورای تمام این چیزها این سوابق و زمینهٔ روانی هـم وجود داشته است‌که خود آن صرفنظر از بعضی علل خاص و مشخص تاریخی بعلت تأخیری بودکه درپیدایش و رشد یك طبقهٔ متوسط در میان مسلمانان هند پیش آمد.

اصولاً درهند علاوه برمبارزهٔ ملی برضد تسلط خارجی یك مبارزه وتصادم داخلی‌هم میان بقایای نظام فئودالی باهواداران افکار و تأسیسات جدید امـروزی وجود دارد. این برخورد و تصادم‌هم در سطح ملی وجود دارد و هـم در درون گروه‌های بزرگ هندو، مسلمان و دیگران.

نهضت ملی هندکه «کنگرهٔ ملی» مظهر آن بشمار می‌رود بدون تـردید نمایندهٔ جریان تاریخی رشد وحرکت بسوی این افکار وتأسیسات جدید می‌باشد منتهی می‌کوشد آنهارا با بعضی ازبنیانهای قدیمی منطبق سازد. بااین‌جهت است که دردامان خود همه‌نوع مردم را گرد آورده است‌که درمیان خودشان اختلاف‌نظرهای فراوان و گوناگون دارند.

برای هندوها سیستم خشك واختصاصی نظام اجتماعی (کاست) مانع‌رشد وپیشرفت افکار جدید بوده‌است و گروههای دیگر راهم بوحشت می‌افکنده‌است. اما این نظم اجتماعی‌هم خود بخود متزلزل گشته و بسرعت خشکی‌وجمود خود را ازدست می‌دهد و در هرصورت آنقدر نیرو نداردکه بتواند رشد نهضت‌ملی‌را درمفهوم وسیع سیاسی و اجتماعیش متوقف سازد. زیرا نهضت ملی آنقدرنیرو و تحرك یافته است‌که علیرغم تمام موانع ومشکلات، پیش خواهدرفت.

درمورد مسلمانان این واقعیت وجود داردکه همان رشد و تـکامل طبقات متوسط هندو و مسلمان به‌اندازهٔ یك نسل یابیشتر فـاصله هست و این فـاصله و اختلاف اثرات خودرا درجهات مختلف سیاسی، اقتصادی وغیره ظاهرمی‌سازد. همین کندی و عقب افتادگـی است‌که نوعی ترس روانی میان مسلمانان بوجود می‌آورد.

بوجود آمدن **پاکستان** که پیشنهاد می‌شود ازتقسیم هند بوجود آیـد، هرچندهم‌که ازلحاظ احساسی برای‌بعضی‌ها کشش وجذبه داشته باشد نمی‌تواند

این عقب افتادگی را جبران و حل کند و به اغلب احتمال موجب خواهد شد که موقعیت عناصر وعوامل فئودال را برای مدتی بیشتر تحکیم کند و پیشرفت اقتصادی مسلمانان را به تأخیر اندازد . **اقبال** یکی از نخستین مدافعان فکر **پاکستان** است و درعین‌حال چنین بنظر می‌رسد که خود اوهم خطر ذاتی و بی‌معنی بودن این فکررا دریافته است .

ادوارد تامپسون می‌نویسد که **اقبال** ضمن گفتگوئی بااو گفته است که او ازفکر **پاکستان** از آن‌جهت دفاع کرده است که خود او ریاست مجمع‌عمومی مسلم‌لیگ‌را عهده‌دار بوده است اما اطمینان دارد که تحقق این‌فکر برای تمام هند و مخصوصاً برای خود مسلمانان زیان‌آور خواهد بود .

احتمال دارد که **اقبال** بعدها دراین‌باره بیشتر اندیشیده و نظرش راتغییر داده است یااینکه قبلاً موقعی‌که این موضوع را مطرح می‌ساخت برای آن اهمیت زیاد قائل نمی‌شد . نظریهٔ او دربارهٔ زندگی بطورکلی باتحولات بعدی که فکر بوجودآمدن پاکستان و تقسیم هند پیدا کرد سازشی‌ندارد .

اقبال درسالهای آخرعمرش بیش‌ازپیش به‌سوسیالیسم گرائید . پیشرفتهای عظیم روسیهٔ شوروی او را مجذوب می‌ساخت . حتی اشعارش گرایش دیگری پیدا کرد .

چندماه پیش‌از مرگش ، موقعیکه در بستربیماری بود بسراغ من فرستادو من باکمال میل احضار اورا اطاعت کردم . موقعی‌که با او دربارهٔ همه‌چیز و از هردری سخن می‌گفتیم احساس کردم‌که باوجود اختلافاتی‌که میان ما هست تا چه‌اندازه چیزهای مشترك هم داریم و با چه آسانی می‌توان بـا او کنار آمد و بتوافق رسید .

او خاطره‌های گذشته را بیاد می‌آورد و از موضوعی به موضوع دیگر می‌پرداخت و من خود کمتر حرف می‌زدم وبیشتر به‌او گوش می‌دادم . من خود او واشعارش را تحسین می‌کردم و بسیار خوشحال شدم‌که احساس کردم او نیز ازمن خوشش می‌آمد و دربارهٔ من نظر خوبی داشت . کمی پیش‌از آنکه از او جدا شوم بمن گفت: «اما چه‌چیز مشترکی میان **جیناه** وشما وجود دارد؟ او یك سیاستمدار است و شما یك وطن‌پرست .»

امیدوارم میان‌آقای **جیناه** ومن هنوزهم چیزهای‌مشترك زیادباشد. درمورد

اینکه من یك وطن‌پرست هستم گمان نمی‌کنم‌که در این ایام و لااقل در مفهوم محدود کلمه این صفتی خاص برای من باشد . زیرا هرچندکه من به‌هند علاقه و دلبستگی بسیار دارم از مدتها قبل احساس کرده‌ام‌که چیزی بیش از دلبستگی و علاقهٔ ملی‌لازم است تابتوانیم حتی مسائل خودرا حل‌کنیم و علاوه‌بر آن به‌مسائل جهان بطورکلی بپردازیم . اما **اقبال** مسلماً حق داشت‌که بگوید من زیاد سیاستمدار نیستم. هرچندهم‌که سیاست‌ها مرا در خود گرفته‌اند و قربانی‌خویش ساخته‌اند .

۱۲ صنایع سنگین آغازمی‌شوند . «نیلك» و«گوکله». انتخابات جداگانه.

از آنجاکه میل دارم سابقه وزمینهٔ مسائل هندومسلمان و آنچه‌را درماورای درخواست تازه برای تشکیل **پاکستان** وتجزیهٔ هند قرار دارد مورد بررسی و تحلیل قرار دهم ناچار نیم‌قرن به‌جلو جستم . در این دوران تغییرات بسیار روی نمود. این‌تغییرات بیشتر درروحیات مردم بود تادرشکل خارجی دستگاه‌دولتی. بعضی تغییرات و تأسیسات قانونی و قانونگزاری ناچیز و جزئی حاصل‌شد اما هیچگونه تفاوتی در روش استبدادی وحکومت مطلقه و همه‌جانبهٔ انگلستان در هند بوجود نیاورد همچنین در مسائل فقر و بیکاری عمومی توده‌های مردم‌اثری نداشت .

در سال ۱۹۱۱ **جمشیدجی تاتا** کارخانه‌های ذوب‌آهن و فولاد را در محلی‌که بعداً بنام **جمشیدپور** معروف‌گشت شروع کرد و باین ترتیب صنایع سنگین در هند بنیان نهاده شد . حکومت انگلیسی هند به این اقدام و تلاشهای دیگری‌که برای شروع صنایع صورت می‌گرفت با نارضائی می‌نگریست و هیچگونه تشویق و حمایتی از این اقدامات نمی‌کرد . این صنایع فولاد بیشتر باکمك کارشناسان آمریکائی آغاز شدند . آغاز و دوران کودکی این صنایع با دشواریهای‌مخاطره‌آمیز همراه بود اما جنگ ۱۸ــ۱۹۱۴ به کمك آنها آمد. در این موقع هم باز این صنایع بخطرافتادند و نزدیك بودکه تمامی‌آنها بدست وام دهندگان انگلیسی که سهام آنرا در اختیار خود گرفته بودند بیفتد اما فشار ملی آنرا نجات داد .

در هند یك پرولتاریای صنعتی رشد می‌کرد اما سازمان نایافته و ناتوان بود و سطح بسیار پائین زندگی دهقانان که پرولتاریای صنعتی از میان آن بیرون می‌آمد مانع آن می‌شد که مزدها افزایش پیدا کند و بهبودی در وضع ایشان حاصل گردد. زیرا میلیونها نفر بیکار وجود داشتند که هرچه کارگر غیرماهر که لازم می‌بود، می‌شد ازمیان‌ایشان استخدام کرد و درچنین‌شرایطی‌هیچگونه اعتصاب هم به نتیجه نمی‌رسید.

نخستین «کنگرهٔ اتحادیه کارگران» در حدود سال ۱۹۲۰ تشکیل‌شد تعداد این پرولتاریای تازه آنقدر نبود که در صحنهٔ سیاسی هند تغییری بوجود آورد. مجموع آنها همچون سطل آبی در برابر دریای دهقانان و کارگرانی بود که بر روی زمین کار می‌کردند. در سالهای ۲۰ کم‌کم صدای کارگـران هم انعکاسی می‌یافت اما هنوز هم‌ضعیف بود. این‌صدا بخودی خود ممکن بود ناشنیده‌بماند اما این واقعیت که انقلاب روسیه مردم را به اهمیت کارگران صنعتی متوجه‌ساخته بود تفاوتی بوجود می‌آورد. چند اعتصاب بزرگ که بخوبی هم سازمان یافته بود موجب می‌گشت که به موقعیت کارگران صنعتی توجه شود.

دهقان هندی با اینکه در همه‌جا بود و مسئلهٔ زندگی او مهمترین مسئلهٔ هند بشمار می‌رفت خیلی‌خاموش تر بسر می‌برد و رهبران سیاسی ومقامات‌دولتی هر دو به یکسان او را از یاد برده بودند.

نخستین مراحل نهضت سیاسی تحت نفوذضرورتهای ایدئولوژیك‌قشر-های بالائی طبقات متوسط قرار داشت و مخصوصاً طبقاتی که در پی مشاغل گوناگون بودند ومی‌خواستند در دستگاه اداری جائی برای خود داشته باشنددر آن مؤثر بودند.

«کنگرهٔ ملی» که در سال ۱۸۸۵ تشکیل شد دورانی تازه را بوجودآورد و رهبرانی تازه پیدا شدند که‌گستاخ‌تر و جسورتر بودند و مظهر تعداد بیشتری از قشرهای پائین‌تر طبقات متوسط و دانشجویان وجوانان بشمار می‌رفتند.

تظاهرات دامنه‌دار وهیجانات نیرومندی که‌به مخالفت با تقسیم بنگال‌پیش آمد تعدادی‌رهبران‌گستاخ و شایسته‌ازاین نوع را پیش انداخت. اما مظهرواقعی این عهد **بال گنگادار تیلك** از مردم **مهاراشترا** بود. رهبری سابق هم‌بیشتر در دست **مارانابا** بود که مردی شایسته وجوان بنام **گوپال کریشنا گوکله**

نمایندهٔ آن بشمار می‌رفت. شعارهای انقلابی در فضا انعکاس می‌یافت، احساسات ملی اوج می‌گرفت و تصادمات اجتناب ناپذیر می‌شد . برای جلوگیری از ایـن برخوردها و تصادمات رهبر وسرپـرست پیر وقـدیمی کنگره یعنی **دادابهای ناوروجی** که مورد احترام عمومی بود و پدر کشور بشمار می‌رفت از بازنشستگی بیرون کشیده شد وبروی صحنه آمد . اما این فرجه بسیار کوتاه بود ودر ۱۹۰۷ تصادم صورت پذیرفت و نتیجهٔ ظاهریش پیروزی جناح اعتدالی و میانه رو قدیمی بود . اما این پیروزی بعلت شکل سازمانی و حق رأی محـدود اعضای کنگره بود .

جای تردید نبود که در هند اکثریت عظیم کسانی که افکار سیاسی دارند هوادار **تیلك** وگروه او هستند . باین جهت کنگره مقدار زیـادی از اهمیت خود را گم کرد وعلاقه به سوی فعالیت‌های دیگر سوق یافت . در این زمـان بود که فعالیت‌تروریستی در بنگال آغاز شدوسرمشق‌های انقلابیون روسی‌وایرلندی مورد تقلید قرارگرفت .

جوانان مسلمان نیز تحت تأثیر این افکار انقلابی قرار می‌گرفتند .« کالج علیگره» همواره می‌کوشیدکه از این قبیل تمایلات جلوگیری‌کند ودر این زمان **آقاخان** و دیگران با الهام دولت نهضت **مسلم‌لیگ** را شروع کردند تا برای مسلمانان یك زمینهٔ فعالیت سیاسی فراهـم سازند و از نهضت «کنگره» دور و جدا بمانند .

اقدام مهمتری که در این‌زمان صورت‌گرفت وبرای تکامل آیندهٔ هنداهمیت حیاتی‌پیدا می‌کرد این بود که تصمیم‌گرفته‌شد که مسلمانان‌در انتخابات جداگانه‌ای شرکت‌کنند . طبق این تصمیم مسلمانان فقط می‌توانستند از طرف مسلمان‌ها نامزد شوند ومی‌بایست رأی‌دهندگان مسلمان هم ایشان را انتخاب کنند . بدین‌ترتیب یك حصار سیاسی در اطراف ایشان بوجود می‌آمد که آنها را از دیگر هندیان‌جدا می‌ساخت . این تصمیم و اقدام درست در عکس جریان پیوند واتحاد و اختلاط و آمیزشی بودکه طی قرون متمادی در هند وجود داشت و با پیشرفتهای فنی و صنعتی جدید ناگزیر تسریع هم می‌شد . این حصار در ابتدای کار نـاچیز وکم اهمیت بود زیرا رأی‌دهندگان بسیارکم ومحدود بودند اما هربارکه دامنهٔ رأی ــ دهندگان و تعداد ایشان وسعت می‌یافت این سد وحصار هم اهمیت بیشتری پیدا

می‌کرد و در نمای ساختمان زندگی عمومی و اجتماعی اثر می‌گذاشت. در واقع این وضع همچون بیماری قانقاریائی بود که نمای سیستم زندگی هند را تباه و فاسد می‌ساخت.

این طرز انتخابات جداگانه درانتخابات شهرداری‌ها ومقامات وحکومت‌های محلی اثر می‌گذاشت و سرانجام به تقسیم‌ها و جدائی‌های حیرت‌انگیز منتهی‌گشت. حتی این موضوع سبب شدکه (مدتها بعد) اتحادیه های کارگری جداگانه و سازمانهای دانشجوئی جداگانه و اطاقهای بازرگانی جداگانه برای مسلمانان بوجود آید. از آنجاکه مسلمانها در تمام این فعالیت‌ها وزمینه‌هاعقب افتاده‌تر بودند این سازمانها هم شکل سازمانی واقعی نداشتندکه از پائین رشد کرده باشند بلکه‌بصورتی مصنوعی وازبالا بوجود می‌آمدند ورهبری آنهامعمولاً دردست اشخاصی از نوع نیمه فئودال‌های قدیمی قرار می‌گرفت.

بدینگونه تاحدودی طبقات متوسط مسلمان وحتی توده‌های مسلمان از جریانهای رشد و تکاملی که درسراسر هند اثر می‌گذاشت جدا می‌ماندند. واقعیت اینست که انگلیسی‌ها انواع صاحبان منافع مستقر را در هند بوجود آورده بودند و حفظ می‌کردند و اینك با این انتخابات جداگانه مسلمانان منافع مستقر تازه و پراهمیتی را بر آنچه بود می‌افزودند.

این موضوع گرفتاری و عیبی نبودکه‌بتواند با توسعه وتکامل فهم‌سیاسی از میان برود. بلکه چون سیاست رسمی دولت آنرا دائماً پرورش می‌داد و تقویت می‌کرد روزبروز رشد و گسترش بیشتر می‌یافت و عملاً مسائل واقعی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی راکه در برابر کشور قرار داشت تحت‌الشعاع قرار می‌داد و به تاریکی می‌کشاند. همین روش موجب‌گشت‌که جدائی‌ها و تفرقه‌ها وبدگمانی‌هائی بوجود آیدکه سابقاً هرگز وجود نداشته است. و عملاً موجب ضعف‌گروهی می‌شدکه مورد حمایت و لطف قرار می‌گرفت زیرا درآنها این تمایل افزایش می‌یافت‌که به پشتیبانی‌های مصنوعی متکی باشند و نتوانند بر اساس اتکاء به خویش بیندیشند.

سیاست ظاهری در پرداختن جداگانه به‌گروهها و اقلیت‌هائی که از لحاظ آموزشی و اقتصادی عقب‌مانده‌تر بودند باصطلاح آن بودکه به ایشان کمك‌داده شود تا مخصوصاً با استفاده ازآموزشی پیشرو عقب‌افتادگی خود را جبران کنند.

اما حقیقت اینست که برای مسلمانان یا اقلیت‌های عقب‌ماندهٔ دیگر یا طبقات محرومی که به این کمك‌ها نیاز فراوان داشتند ، هیچ کاری از این نوع صورت نگرفت. تمام گفتگوها و استدلالها بر سر انتصابات حقیر ، آن هم در خدمات تابعی و دست دوم عمومی متمرکز می‌گشت و به جای بالا بردن سطح فهم و شایستگی درهمه‌جا اغلب عملاً شایستگی‌ها قربانی می‌شدند .

بدینگونه انتخابات جداگانه گروههائی را که قبلاً هم ضعیف و عقب مانده بودند ضعیف‌تر ساخت، تمایلات جدائی‌طلبانه را مورد تشویق قرار داد و مانع رشد طبیعی وحدت ملی گردید . این نوع انتخابات نفی دموکراسی بود ، منافع مستقر جدیدی از ارتجاعی‌ترین انواع آن بوجود می‌آورد ، سطح فهم و فکر را تنزل می‌داد، و توجه عمومی را از پرداختن به مسائل واقعی اقتصادی که برای تمام کشور مشترك بود باز می‌داشت .

این انتخابات جداگانه ابتدا در میان مسلمانان آغاز گشت و بعد به سایر اقلیت‌ها و گروه‌ها هم کشید تا بجائی که هند بصورت ترکیب مختلطی از ایــن دستگاههای مجزا از هم در آمد . شاید این روش در بعضی موارد و برای مدتی کوتاه منافعی هم داشته است که من نمی‌توانم آنرا بخوبی تشخیص دهم اما در هرحال بدون تردید زیانی که برای تمام شئون و مظاهر زندگی هند داشته فوق‌العاده بوده است . از همین موضوع بود که انواع تمایلات تجزیه‌طلبانه سرچشمه گرفته وسرانجام هم تقاضای تقسیم هند مطرح شده است .

هنگامی که حکومت انگلستان درمورد این انتخابات جداگانه در هند تصمیم می‌گرفت **لرد مورلی** وزیر امور هند در کابینهٔ انگلستان بود . او با این طرح و تصویب آن مخالفت می‌کرد اما عاقبت بر اثر فشار نایب‌السلطنه تسلیم شد و موافقت کرد . او در یادداشت‌های خود خطراتی را که چنین روشی در بردارد متذکر شده است و یادآوری می‌کند که این روش ناگزیر تکامل تأسیساتی را که باید بر اساس انتخابات آزاد و عمومی بوجود آیند به تأخیر می‌افکند .احتمالاً منظور نایب‌السلطنه وهمکارانش هم درست همین بوده است .

در «گزارش **مونتاگ ـ چلمسفورد** دربارهٔ اصلاحات قانون‌اساسی هند» (سال ۱۹۱۸) خطرات این انتخابات جداگانه و مذهبی دوباره بدین‌صورت مورد تأکید قرار گرفته است که : «تقسیم مردم براساس معتقدات مذهبی و طبقات

بمعنی آن خواهد بود که اردوگاههای سیاسی در مقابل یکدیگر ترتیب داده شود و به مردم تعلیم خواهد داد که براساس هواداری از منافع خاصی فکر کنند و نه به صورت افراد تابع یک کشور واحد ... باین جهت ما هر نوع انتخابات جداگانه فرقوی و مذهبی را مانعی بسیار جدی در راه توسعه و تکامل اصل حکومت خودمختار تلقی می کنیم. »

فصل
هشتم

آخرین مرحله (۲)

ناسیونالیسم دربرابر امپریالیسم



ناتوانی طبقات متوسط.
گاندی ظهور می‌کند.

جنگ (اول)جهانی فرارسید. جریانها و فعالیت‌های سیاسی بحداقل فرو افتاد علت عمدهٔ آن شکافی بودکه میان دوجناح «کنگره» پیش‌آمدکه یک دسته باصطلاح افراطیها و دستهٔ دیگر اعتدالیها نامیده می‌شدند بعلاوه محدودیت‌ها و مقررات خاص زمان جنگ نیز فعالیت‌های سیاسی را محدود می‌ساخت. معهذا یك تمایل بخوبی نمایان بود. بدین معنی که طبقهٔ متوسط مسلمانان که درحال رشد بود بیشتر ذهنش به‌ناسیونالیسم متوجه می‌گشت و «مسلم لیگ» را بسوی «کنگره» می‌راند. حتی این دو سازمان دست بیکدیگر دادند و به همکاری پرداختند.

دردوران جنگ صنایع رشد وتکامل یافت و سودهای فراوان به‌میزان ۱۰۰ تا ۲۰۰ درصد درکارخانه‌های کنف **بنگال** و پنبهٔ **بمبئی** و **احمدآباد** و جاهای دیگر بوجود آورد. مقداری ازاین سودها به‌جیب صاحبان سرمایه‌های خارجی در**دندی** و **لندن** رفت ومقداری دیگر موجب افزایش ثروت میلیونر-های هندی شد. معهذاکارگرانی که این سودها را بوجود آورده بودند درپست-ترین سطح زندگی و بصورتی باورنکردنی زندگی می‌کردند و در «بیغوله‌های کثیف و متعفن پرازبیماری» که نه‌پنجره‌ای داشت‌نه‌بخاری هواکشی، نه نور و

نه آب و نه وسائل بهداشتی بسر می‌بردند.

این وضع و این بیغوله‌ها در نزدیکی کلکته بود که باصطلاح شهر کاخ‌ها بشمار می‌رفت و در آن سرمایه‌های انگلیسی تسلط داشت! در بمبئی که بیشتر قلمرو سرمایه‌های هندی بود یک کمیسیون تحقیق گزارش داد که در یک اطاق تقریباً پنج متر در چهارمتر شش خانواده که مجموعاً سی نفر بزرگ و کوچک بودند با هم زندگی می‌کردند. سه نفر از زنان این خانواده‌ها آبستن بودند که می‌بایست بزودی بزایند و هرخانواده درهمان اطاق برای خود اجاقی جداگانه داشت. طبعاً ایـن وضع در موردی خاص بود اما برروی هم خیلی هم استثنائی نبود. آنچه گفته شده توصیفی ازوضع کارگران در سالهای ۲۰ و ۳ این قرن می‌باشد که باصطلاح پیشرفتها و بهبودهائی درزندگی ایشان حاصل‌شده‌بود، بدینقرار وضعی که پیش‌از این پیشرفتها بوده است درواقع تخیل آدمی راهم گیج و مبهوت می‌سازد.[1]

بخاطر دارم که من خود بعضی ازاین کلبه‌ها و بیغوله‌های کارگران‌صنعتی را بازدید کردم که در آنها نفسم به‌تنگی افتاد و گیج و منگ از وحشت و خـشم بیرون آمدم. همچنین بیاد دارم که به‌اعماق معدنی در **جهاریا** فرورفتم و به‌چشم خود دیدم که زنهای کارگرما در آنجا باچه شرایط دشواری کارمی کردند. هرگز آن تصویر و آن ناراحتی را فراموش نمی‌کنم که می‌دیدم موجودات بشری باید در چه شرایط واوضاع واحوالی کارکنند. بعدها کارکردن زنان دراعماق زیرزمین ممنوع گشت اما اکنون[2] این منع ازمیان رفته و دوباره آنهارا به اعماق معادن فرستاده‌اند و به ما می‌گویند که ضرورتهای جنگی به کارگران بیشتر نیازمند است اما درهمین‌حال میلیونها مردگرسنگی می‌کشند و بیکار هستند. مردان کارگر کـم نیستند اما مزدها بقدری ناچیز و شرایط کار به‌اندازه‌ای بد است که هیچ‌کس را بخود جلب نمی‌کند.

درسال ۱۹۲۸ یك هیئت نمایندگی از طرف کنگرهٔ اتحادیه‌ها و سندیکا- های انگلستان ازهند دیدن کرد. آنها درگزارش خود نوشتند «در مزارع چای

---

۱ ــ آنچه در این مورد نقل شده از کتاب «کارگـران صنعتی در هـند» اثر، ب شیوارائو چاپ لندن ۱۹۳۹ اقتباس گشته است. دراین کتاب مسائل و شرایط زندگی کارگران هندمطرح می‌باشد ــ مؤلف

۲ــ درموقع نوشته‌شدن کتاب که زمان جنگ دوم جهانی بود ــ مترجم.

آسام هرسال عرق و گرسنگی و ناامیدی یك میلیون هندی استثمار می‌شود .» .
رئیس ادارهٔ بهداشت عمومی دربنگال درگزارش خود بـرای سال ۲۸– ۱۹۲۷ می‌گوید که دهقانان این ایالت «بقدری میزان غذاشان ناچیز است که حتی موشهای صحرائی نمی‌توانند بااین غذا بیش از پنج هفته زنده بمانند.»

بالاخره جنگ جهانی اول پایان یافت اما صلح بجای آنکه بـرای مـا آسایش وپیشرفت بیاورد تضییقات قانونی تازه و برقراری حکومت نظامی در پنجاب را همراه آورد . احساس تلخ توهین و تحقیر وخشمی آتشین روح مردم را پر کرد .

درموقعی که مردانگی کشور ما سرکوب می‌گشت و استثماری مـداوم و بیرحمانه فقر مارا عمیق‌تر می‌ساخت و نیروی حیاتی مارا نابود می‌کرد تـمام گفتگوهای بی‌پایان برای انجام اصلاحات قانونی درهند و واگذاری خدمات و امور اداری به‌هندیان صورت شوخی ومسخرگی توهین‌آمیزی را بخودمی‌گرفت. ما ملتی متروك و بی‌پناه شده بودیم .

درعین‌حال این سؤال همواره در برابرمان مطرح می‌شدکه چه می‌توانیم کرد ؟ وچگونه می‌توان این وضع ناگوار را تغییر داد ؟

گوئی ما درچنگ غولی عظیم و فوق‌العاده نیرومند گرفتار شده بودیم، که اعضای ما فلج شده‌بود و ذهن ما ازکار افتاده بود . دهقانان دراسارت بسرمی‌ـ بردند و ترس بر آنها چیره شده‌بود . وضع کارگران صنعتی‌هم ازآنها بهتر نبود. طبقات متوسط و روشنفکرانی که‌ممکن بود دراین‌ظلمت خفقان‌انگیز چراغ‌راهنما باشند خودشان درتیرگی همه‌جاگیر غرق شده بودند . ازبعضی جهات وضع آنها حتی‌از وضع‌دهقانان هم رقت انگیزتر بود . تعداد بسیاری ازایشان روشنفکران آواره‌ای بودندکه از طبقات دیگر بیرون آمده‌بودندو چون از یك‌سو ارتباطشان بازمین قطع شده بود واز سوی دیگر قادر نبودندکه به‌هیچگونه کاردستی یافنی بپردازند ناچار به‌ارتش انبوه و عظیم بیکاران می‌پیوستند وناتوان و ناامید بیشتر درباتلاقی که درآن افتاده بودند فرو می‌رفتند. چندنفراستثنائی ازوکیلان‌دادگستری یا پزشکان ، یا مهندسان یا کارگران که برای‌خود موقعیتی بدست آورده‌بودند در وضع توده‌های مردم و روشنفکران تفاوت مهمی بوجود نمی‌آورد.

دهقان گرسنگی می‌کشید اما قرنها مبارزهٔ نامتساوی بـامحیط سخـت و

ناملایم تحمل و مقاومت را به‌او آموخته بود وحتی درمیان فقر وگرسنگی برای خودنوعی شایستگی وغرور خاموشی داشت و تصور می‌کردکه ناچار سرنوشت مقدر خودرا باید بپذیرد. اما وضع طبقات متوسط و مخصوصاً خرده بورژوازی تازه چنین نبود زیرا چنین سابقه و زمینه‌ای را پشت‌سر خودنداشت. این طبقه‌که رشد و تکامل کافی نیافته بود و در عین حال بـا حرمانزدگی دست بگریبان بود نمی‌دانست به‌کجا روآورد زیرا وضع قدیم و جدید هیچکدام برای‌اوامیدی بوجود نمی‌آورد. هیچ نوع انطباق باهدفها ومنظورهای اجتماعی وجودنداشت. بنظر نمی‌رسید که بتوان‌کاری انجام دادکه هرچند با رنج ودشواری همراه باشد رضایتی برانگیزد.

این‌طبقه هرچند درمیان عادات وسنن قدیمی متولد شده بودند اما خودشان از فرهنگ قدیمی بی‌نصیب بودند. اندیشه‌های جدید و مدرن آنها را مجذوب می‌ساخت، اما محتوی‌آنها یعنی توجه وفهم جدید اجتماعی وعلمی برای ایشان وجود نداشت.

بعضی‌ها می‌کوشیدند بـه شدت به شکل‌های مردهٔ قدیمی بچسبند و در تیره‌روزیهای حال از آنها برای خود تسلی و دلخوشی بیافرینند. اما ازاین راه نمی‌توانست تسکین و آسودگی فراهم شود. همچنانکه **تاگور** گفته است ما نباید در وجود خود آنچه را مرده است بپرورانیم زیرا مرده با مرگ سروکار دارد.

بعضی دیگر به تقلید بی رنگ و بیجان از غرب می‌پرداختند. بدین قرار همچون‌آوارگان بی‌پناه ورها شده دیوانه‌وار می‌کوشیدند جای‌پای مطمئنی برای جسم وروح خود پیداکنند وهیچ چیز نمی‌یافتند ودرنتیجه درآبهای تیره وتاریك زندگی هند بدون هیچ هدفی مواج وسرگردان بودند.

چه می‌توانیم کرد؟ چگونه می‌توانیم هند را از این مرداب تیرهٔ فقر و ضعف که او را بدرون خود فرو می‌برد بیرون کشیم؟ مردم ما نه فقط در مدت چند سال پراز رنج و هیجان و بی‌تکلیفی بلکه طی نسلهای متعدد «خون و رنج واشك وعرق» خود را تقدیم داشته بود. واین جریان دراعماق جسم و جان هند اثرگذاشته بود و تمام مظاهر وجود و زندگی او را مسموم کرده بود. همچون آن بیماری مهیب، و مهلك که‌نسوج ریه‌ها را نابود می‌سازد و تدریجاً اما مسلماً

شخص را از پا درمی‌آورد .

گاهی اوقات فکر می‌کردیم که اگر جریان مرگ‌آور سریع‌تری پیش می‌آمد مثلاً وبای همه‌گیر یا بیماری مسری دیگری فرامی‌رسید ویکباره مارا نابود می‌ساخت بهتر می‌بود اما این هم فکری نادرست و گذران بود زیرا این‌گونه ماجراجوئی ومخاطره طلبی به هیچ‌جا منتهی نمی‌شد، ومعالجه سرسری وعجولانه وسطحی برای بیماری مزمن و ریشه‌دار ثمری ببار نمی‌آورد .

ودراین موقع بود که **گاندی** ظهورکرد. او همچون جریانی از هوای آزاد وتازه بود که مارا بحال آورد واجازه دادکه نفسی عمیق بکشیم. او همچون شعاعی از نور بودکه تاریکی را از هم می‌درید و پرده‌ها را از برابر دیدگان ما برمی‌داشت . همچون گردبادی بود که بسیاری چیزها را واژگون می‌ساخت اما بیش‌از همه اذهان مردم را تکان داد .

او از طبقات بالا نیامده بود . بنظر می‌رسید که او از میان میلیونها مردم هند بیرون آمده است که بزبان آنها سخن می‌گوید وبطور مداوم توجه رابسوی ایشان وزندگی مهیب ورقت بارشان جلب می‌کند . او به ماگفت ، شماکه همه از حاصل استثمار دهقانان و کارگران زندگی می‌کنید باری راکه برپشت ایشان فشار می‌آورد بردارید . سیستمی‌که این فقر وتیره روزی را تولید می‌کند نابود سازید .

دراین موقع آزادی سیاسی شکلی تازه‌گرفت وحدودی تازه پیداکرد . ما فقط قسمتی ناچیز از آنچه را او می‌گفت می‌پذیرفتیم وگاهی اوقات اصلاً هیچ حرف او را نمی‌پذیرفتیم . اما این حرف‌های او همه جنبۀ ثانوی داشت . اساس تعلیماتش بیباکی و حقیقت و اقدام همراه بااین خصوصیات بودکه درعین حال همواره رفاه وآسایش توده‌ها را هم درنظر داشته باشد .

درکتابهای قدیمی ماگفته شده بودکه بزرگترین موهبت برای یك فرد یا یك ملت «ابهیا» (نترسی وبیباکی) است نه فقط باید جسارت و شهامت جسمی داشت بلکه باید ذهن از هرگونه ترس و بیم پاك باشد . **جاناکا** و **یا جناوالکا** در اوان تاریخ ما گفته بودندکه وظیفۀ رهبران مردم آنست‌که ایشان را نترس و بیباك بار آورند . اما در دوران تسلط حکومت بریتانیا مهمترین عامل و محرك درهند نیروی ترس بود . ترسی مسری و سرایت‌کننده و خفقان انگیز ، ترس از

ارتش، پلیس و پلیسهای مخفی که درهمه جا پراکنده بودند، ترس از طبقات مأموران رسمی، ترس از قوانین که برای سرکوبی وزندانی ساختن وضع شده بود، ترس از نماینده وعامل مالك، ترس ازصراف وام دهنده، ترس از بیکاری وگرسنگی که همیشه درآستانهٔ منازل بچشم می‌خورد.

درمقابل این ترس همه‌جاگیر بود که صدای آرام ومطمئن ومصمم **گاندی** بلند شدکه می‌گفت: ترس نداشته باش. آیا مطلب به همین سادگی بود؟ البته نه. اما ترس خود اشباحی مهیب‌ومخوف می‌سازدکه بیش‌ازخود واقعیت ترس‌آور هستند و واقعیت موقعی که به آرامی تجزیه و تحلیل شد و عواقب آن با رضای خاطر قبول گردید بسیاری از هیبت ترس‌آور خود را از دست می‌دهد.

بدینگونه، ناگهان بار سنگین و سیاه ترس از دوشهای مردم برداشته شد البته نه بکلی وکامل اما تا اندازه‌ای زیاد وحیرت‌انگیز.

ازآنجاکه ترس رفیق نزدیك وهمراه دروغ است، بدنبال نترسی حقیقت‌گوئی وراستی هم فرا رسید. بدیهی است مردم هند یکباره راستگوتر وحقیقت‌جوتر ازآنچه بودند نشدند و یك روزه تغییر کلی درطبیعت ایشان بوجود نیامد اما وقتی نیاز بدروغ وجعلیات وعملیات پنهانی و مخفی کمتر شد تغییرات وسیعی هم پیش آمد. این تغییرات بیشتر جنبهٔ روانی وروحی داشت گوئی یك‌کارشناس روشهای روانکاوی اعماق گذشته‌های بیمار را از هم شکافته و ریشه‌های عقده‌های روحی او راکشف‌کرده و آنها را دربرابر دیدگانش قرار داده و بدینگونه باری سنگین راکه برروح او فشار می‌آورد از میان‌برداشته است.

همچنین عکس‌العمل‌روانی دیگری نیزبرای ما پیش‌آمد وآن‌احساس شرم ازتابعیت ممتد به یك حکومت خارجی بودکه ما را دستخوش انحطاط و تحقیر ساخته بود وطبعاً این میل درما انگیخته می‌شدکه دیگر به‌این تابعیت تن درندهیم هرچند هم که عواقبی دشوار همراه داشته باشد.

شاید ما حقیقت‌جوتر وراستگوترازآنچه‌بودیم نشدیم اماهمواره **گاندی** بصورت مظهری از حقیقت سازش ناپذیر درکنار ما بود تا ما را بالا بکشد و شرمزده بسوی حقیقت براند.

حقیقت چیست؟ من این مطلب را بطور مشخص وقاطع نمی‌دانم. وشاید حقیقت هم برای ما نسبی است و حقیقت مطلق در دسترس ما نیست. اشخاص

مختلف ممکن‌است دربارهٔ حقیقت‌نظرهای متفاوت داشته‌باشند وهرکس تحت‌تأثیر نیرومند سوابق و پرورش و انگیزه‌های خود حقیقت را بشکلی دیگر درك کند. در مورد **گاندی** نیز چنین بود. اما حقیقت لااقل برای هر فرد معنی ومفهومی روشن دارد و آن چیزی است که هرشخص احساس می‌کند و عقیده دارد که درست است.

اگر این توصیف را بپذیریم هیچ‌کس را نمی‌شناسیم که‌به اندازهٔ **گاندی** به حقیقت پایبند باشد. برای یك سیاستمدار این‌خصلت خیلی خطرناك است زیرا هرچیز راکه می‌اندیشد می‌گوید حتی به عموم مردم اجازه می‌دهد که مراحل تغییر و تحول آنرا ببینند.

گاندی درمیلیونها نفر مردم هندبه میزانهای متفاوتی اثرگذاشت. بعضی‌ها بکلی طرح و شکل زندگیشان را تغییر دادند، بعضی‌ها فقط از برخی جهات تحت تأثیر واقع می‌شدند یا تأثیری که درایشان بوجود می‌آمد بزودی از میان می‌رفت. اما هرگز این تأثیر یکسره وبکلی نابود نمی‌شد زیرا بعضی اثرات آن نمی‌توانست بکلی از میان برود ونابود شود.

اشخاص مختلف در برابر او عکس‌العمل‌های مختلفی نشان می‌دادند و هرکس دربارهٔ این مسئله پاسخ ونظر خاص خود را دارد.

اما بعضی‌ها ممکن است دربارهٔ **گاندی** هم گفته‌های **آلسی بیادس**[1] را تقریباً عیناً بکار برند که چنین می‌گفت:

«بعلاوه، ما هروقت به حرفهای شخص دیگری گوش می‌دهیم، هرقدرهم که فصیح باشد در واقع هیچ اهمیتی نمی‌دهیم که او چه می‌گوید. اما وقتی به حرفهای تو یا به کسی که گفته‌های‌تورا تکرار می‌کند گوش فرا می‌داریم هرچند هم‌که آنها را بشکل خوب وزیبائی نقل نکنند وشنونده هرکس باشد، چه مرد، چه زن وچه کودك، همهٔ ما گیج و افسون می‌شویم. و اما آقایان، اگر بخواهم از خودم بگویم، اگر نمی‌ترسیدم که مراکاملاً ابله بشمارید سوگند می‌خوردم که کلمات او تأثیری فوق‌العاده درمن داشته است وهروقت هم‌که باز آنها را بشنوم همین‌گونه خواهد بود. زیرا لحظه‌ای که حرف‌زدن او را می‌شنوم نوعی شور

۱ـ نویسندهٔ باستانی یونان‌قدیم که شاگرد سقراط بود و آنچه‌نهرو دراینجا نقل کرده مطالبی است که دربارهٔ سقراط گفته است ـ مترجم.

و شوق مقدس‌مرا درخود می‌گیرد که از هرنوع جذبه‌ای شدیدتر است ، و قلبم بدرون دهانم می‌جهد و اشك از دیدگانم سرازیر می‌گردد ــ و نه فقط من ، بلکه بسیاری مردان دیگر نیز بهمین‌حال درمی‌آیند .

«آری ، من نطق‌های **پریکلس** وتمام سخنرانان بلیغ دیگر را شنیده‌امو فکر کرده‌ام که آنها بسیار فصیح وبلیغ هستند ، اما آنها هرگز چنین تأثیری درمن نداشته‌اند. آنهاهرگز تمامی روح مرا واژگون نساخته‌اند و این تأثیر را درمن بوجود نیاورده‌اند که خود راحقیرترین حقیران بشمارم . اما روز گذشته**ماریاس** دراینجا چنان حالت روحی درمن بوجود آورد که احساس می کردم دیگر نمی‌توانم زندگیم را بشکلی که داشت دنبال کنم ...

« وچیزی هست که‌من هرگزدر برخورد با اشخاص دیگر احساس‌نکرده‌ام وحتی خود من‌هم چنین تأثیری رابوجود نمی‌آورم‌و آن نوعی‌احساس شرمساری وخجلت‌زدگی است . **سقراط** در تمام عالم تنها مردی است که می‌تواند درمن احساس شرمساری رابرانگیزد . زیرا گریزی نیست و می‌دانم که هرچه را او بمن می‌گوید بایدانجام دهم معهذا همینکه از دیدگاه‌او دور می‌شوم‌دیگر اهمیتی‌نمی‌دهم که چگونه باید بامردم رفتار کنم . باین‌جهت همچون غلامی گریزپای تا آنجاکه می‌توانم از سرراه او می‌گریزم . و موقعیکه باردیگر اورا می‌بینم بخاطر می‌آورم که چه کارهائی می‌بایست کرده باشم و نکردم و طبعاً از این احساس شرمنده می‌شوم ...

«درد من چیزی خیلی خطرناك‌تر از مار گزیده است . درواقع گزیدگی من‌دردناك‌ترین نوع دردهاست زیرامن درقلبم‌یا درذهنم‌گزیده شده‌ام وشماهرطور می‌خواهید آنرا بنامید».[1]

۲ کنگره زیررهبری گاندی سازمانی پرتحرك می‌شود.

برای نخستین‌بار **گاندی** وارد سازمان **کنگره** شد وبلافاصله دراساسنامهٔ آن تغییراتی کلی‌داد. او **کنگره** را بصورت سازمانی دموکراتیك و توده‌ای درآورد . طبعاً این سازمان قبلاً هم دموکراتیك بود اما تااین زمان تعداد آراء

۱ــ نقل‌از پنج گفتکوی افلاطون ــ مؤلف

درآن بسیار محدود بود و به طبقات بالا منحصر می‌شد.

دراین‌موقع‌دهقانان‌هم درآن وارد شدند و **کنگره** درشکل تازهٔ‌خود تدریجاً صورت یك سازمان وسیع دهقانی را بخود گرفت که طبقات متوسط هم در آن نیروی قابل‌توجهی را بوجود می‌آوردند. این خصلت دهقانی **کنگره** دائماً افزایش می‌یافت. کارگران صنعتی‌هم در **کنگره** راه‌یافتند اما اینها بصورت افراد به‌آن می‌پیوستند و نه بصورت سازمانهای جداگانهٔ کارگری که به‌آن ملحق شدند.

هدف‌اساسی **کنگره** اکنون فعالیت‌واقدام بود. اقدامی متکی برروشهای مسالمت‌آمیز. تا این‌زمان فعالیت‌ها یا شامل حرف‌زدن‌ها و تصویب قطعنامه‌ها می‌شد و یا عملیات تروریستی بود. اکنون این هردو نوع فعالیت کنار گذارده می‌شد و مخصوصاً تروریسم محکوم می‌گشت و مخالف سیاست اصلی‌و اساسی **کنگره** شناخته می‌شد.

نوعی عمل واقدام تازه تکامل یافت که هرچند کاملاً مسالمت‌آمیز بود شامل آن می‌گشت که مطلقاً از آنچه نادرست باشد اطاعت و تابعیت نشود و طبعاً نتیجه آن می‌شد که فشار ورنجی که باین مناسبت پیش‌می‌آمد داوطلبانه واز روی میل ورغبت قبول گردد.

گاندی نوعی صلح جوی عجیب و شگفت‌انگیز بود زیرا درعین مسالمت‌جوئی فعالیت بسیار داشت واز نیروی محرك و فعال سرشار بود. او بهیچوجه حاضر نبود به مقدّرات و آنچه نادرست می انگاشت تسلیم شود. او سرشار از مقاومت بود هر چند که مقاومتش صورتی مسالمت آمیز و مؤدبانه داشت.

اقدامی که او پیشنهاد می‌کرد دوجنبه داشت. بدیهی است نخستین جنبه اقدام برای مقابله باحکومت خارجی و برانداختن تسلط بیگانگان بود اما جنبهٔ دیگر آن مارا به‌مبارزه بامفاسد اجتماعی خودمان می‌کشاند.

صرفنظر از آزادی هند که هدف اساسی کنگره بود و روشهای مسالمت‌آمیز اقدام که برای این منظور اتخاذ می‌شد یکی از مهم‌ترین منظورهای کنگره تأمین وحدت‌هند بود که بنابرآن طبعاً‌می‌بایست مسائل اقلیت حاصل‌شود وزندگی طبقات محروم‌ارتقا پذیرد و وضع ملعون و ناپسند نجس شمردن گروهی ازمردم

پایان یابد.

گاندی که می‌دانست پایه‌ها و تکیه‌گاههای حکومت بریتانیا ترس، حیثیت و همکاری ارادی یاغیر ارادی مردم و بعضی طبقات خاص است که منافعشان با حکومت بریتانیا بستگی دارد این پایه‌ها را موردحمله قرار داد. بتوصیهٔ او از القاب و عناوینی که انگلستان داده بود صرفنظر می‌شد و هرچندکه صاحبان این القاب به‌این دعوت **گاندی** به‌میزانی ناچیز پاسخ مثبت دادند اما احترام مردم برای‌این القاب انگلیسی ازمیان رفت وحتی این القاب خود نشان پستی و بندگی تلقی می‌شد.

ارزشها و معیارهای تازه بوجود آمد. شکوه و جلال دربار نایب‌السلطنه وامرای هندکه‌معمولاً درمردم‌تأثیری فراوان می‌گذاشت یکباره صورتی‌فوق‌العاده مضحك ومبتذل بخود گرفت وحتی باتوجه به‌فقر و تیره‌روزی مردم‌که آنها را احاطه کرده بود شرم‌آور می‌نمود. ثروتمندان دیگر درپی آن نبودندکه ثروت خود را نمایش دهند و دست‌کم بسیاری ازایشان در ظاهر روشی خیلی ساده‌تر اتخاذ کردند و درلباس پوشیدن تقریباً با ساده‌ترین مردم تفاوتی نداشتند.

رهبران قدیمی‌تر کنگره‌که با سنت‌های متفاوت و بی‌سر وصداتری عادت کرده بودند این روش‌های تازه‌را به‌آسانی نمی‌پذیرفتند واز بالا آمدن توده‌های مردم دچار آشفتگی می‌گشتند. معهذا امواج احساسات مردم بقدری نیرومند بود وچنان سراسر کشور را می‌پوشاندکه خواه ناخواه درآنها هم اثری می‌گذاشت.

چندتن معدود ازاین رهبران از کنگره کناره گرفتندکه از جملهٔ آنها آقای **محمدعلی جیناه** بود. جداشدن او ازکنگره بهیچوجه بخاطر اختلاف نظر دربارهٔ مسئلهٔ **هندو** و **مسلمان** نبود بلکه بخاطر آن بودکه نمی‌توانست‌خودرا با ایدئولوژی مترقیانه‌تری که اتخاذ شده بود تطبیق دهد وحتی بیش از آن‌به این‌علت بودکه توده‌های مردم ژنده‌پوشی راکه به‌زبان هندوستانی حرف می‌زدند (بجای‌زبان انگلیسی ــ مترجم) وصفوف کنگره‌را پرمی‌کردند دوست نمی‌داشت. نظر او دربارهٔ سیاست نوع عالیتر آن بودکه معمولاً درمجالس قانونگذاری و اطاقهای کمیته‌و کنفرانس مطرح می‌شود. نتیجه آن شدکه تا چند سالی بکلی از صحنهٔ هند بیرون رفت و حتی تصمیم گرفت که بکلی از هند خارج‌شود به این منظور در انگلستان مستقرگشت وچند سال‌هم درآنجا زندگی کرد.

بگمان‌من‌درست است‌که می‌گویند ذهن‌هندی اصولاً باسکون وبی‌حرکتی

خوگرفته و عادت دارد . شاید تمام نژادهای کهنه در زندگی خود چنین روشی دارند. وجود سنت‌های ممتد فلسفی نیز چنین وضعی‌را پیش می‌آورد.

معهذا **گاندی** که خودمحصول کامل ونمونه‌ای از هند بود درست‌خلاف این نظریهٔ سکون و بی‌حرکتی را به ثبوت می‌رساند . او مظهرنیرو و اقدام بوده است‌که دیگران رانیز باقدرتی غول‌آسا بحرکت می‌آورده است و نه‌فقط خود را رهبری می‌کرده و به‌پیش می‌برده بلکه‌دیگران را نیز با خود به‌پیش میرانده است . او بیش‌از تمام کسانی‌که من می‌شناسم برای تغییر سکون و بی حرکتی مردم هند کوشیده و مبارزه کرده‌است .

اومارا به دهکده‌ها فرستاد و روستاهای کشور ازصدای فعالیت پیام‌رسانان بیشماری پرشدکه انجیل جدید اقدام وعمل را موعظه می‌کردند . دهقان هند به تکان آمد وکم‌کم ازصدف سکون و بی‌حرکتی خویش بیرون آمد .

تأثیراین امر درما بشکلی دیگر بود اما بهمین اندازه اهمیت‌داشت .زیرا ما برای نخستین بار روستائیان را چنانکه بودند در درون کلبه‌های حقیرشان و در زیر سایهٔ گرسنگی‌که همیشه بدنبال ایشان بود می‌دیدیم . ما ازاین ملاقاتها خیلی بیشتر بااقتصادیات‌هند آشنا می‌شدیم تا ازراه کتابها وسخنرانیهای‌عالمانه. آزمایش‌های احساساتی وعاطفی‌که قبلاً بدست آورده بودیم بااین تماسها مورد تأکید و تأییدقرار می‌گرفت وپس‌ازآن هرقدر وبهرصورت‌هم که نظرهامان تغییر می‌پذیرفت دیگر نمی‌توانستیم به‌زندگی سابق خود وبه معیارهای‌قدیمی خویش بازگردیم .

گاندی دربارهٔ امور اقتصادی و اجتماعی و چیزهای دیگر نظریه‌های غریبی داشت اما هرگز نمی‌کوشید نظرهای خودرا بر **کنگره** تحمیل کند ، هرچند هم‌که بطور مداوم در نظرهایش تکاملی حاصل می‌گشت و گاهی‌اوقات در نوشته‌هایش تغییر نظرهای‌خودرا منعکس می‌ساخت بااینهمه سعی‌داشت‌که بعضی نظرها را به **کنگره** هم تلقین‌کند . دراین موارد خیلی باملایمت و احتیاط‌عمل می‌کرد زیرا می‌خواست‌که مردم را باخود همراه ببرد . گاهی‌اوقات آنقدرپیش می‌رفت که برای **کنگره** زیادی بنظر می‌آمد و ناچار می‌شد کمی بعقب بازگردد .

همه نمی‌توانستند تمام نظرهای اورا یکسره بپذیرند و بعضی‌ها بانظریه‌

های‌اساسی اوهم موافقت نداشتند . اما بسیاری اشخاص‌هم نظرهای اورا بصورتی که تعدیل می‌یافت وبه **کنگره** می‌آمد و با موقعیت و محیط موجود آن زمان سازش‌می‌داشت قبول می‌کردند .

در دومورد زمینهٔ اندیشه‌های او مبهم بود اما تأثیر و نفوذی فوق‌العاده داشت . یکی‌اینکه ملاك آزمایش و ارزش اساسی برای هرچیز این بودکه تا چه اندازه توده‌های مردم از آن بهره‌مند می‌شدند . دیگراینکه وسایل رسیدن به منظور همواره اهمیت دارندو هرچند هم‌که هدف درست وصحیح باشد نمی‌توان وسایل را نادیده گرفت و به‌آن‌بی‌اعتنابود زیرا وسایل درهدف‌هااثر می‌گذارند و آنـرا دگرگون می‌سازند .

گاندی اصولاً مردی مذهبی ودر اعماق وجودش هندو بود معهذا درك و تصور او ازمذهب بهیچوجه باقالب‌ها ودستورهای جامد ومراسم و آداب‌عادی مذهب هندو کاری نداشت[1].

مذهب او اصولاً بااعتقاد استوارش به قانون اخلاق پیوند داشت‌که خود اوآنرا قانون حقیقت یامحبت می‌نامد . درنظر او حقیقت وعدم خشونت‌یك‌چیز واحد یاجلوه‌های مختلف‌یك‌چیزواحدمی‌باشند و اومعمولاً این کلمات‌را بصورت مترادف یکدیگر بکار می‌برد . چون مدعی است‌که روح مذهب‌هندو را در یافته است تمام متن‌های مقدس یااعمالی راکه باتعبیر ایدآلی‌او از مذهب‌جور نمی‌آید مردود می‌شمارد و آنهارا بدعت‌ها و اضافات بعدی می‌داند .

۱ـ گاندی در فدراسیون دوستی بین‌المللی درسال ۱۹۲۸ گفت : «پس از مطالعات و تجربیات طولانی،من به‌این نتیجه رسیده‌ام‌که : ۱ـ تمام مذاهب بر حق هستند . ۲ـ تمام مذاهب‌نارسایی‌هائی درخود دارند . ۳ـ تمام مذاهب‌تقریباً به‌اندازهٔ مذهب‌هندو که مذهب‌شخصی من‌است برایم عزیزهستند.احترام‌من‌نسبت به مذاهب دیگر بهمان‌اندازهٔ احترامیست‌که برای مذهب خود دارم . درنتیجه فکر تغییر دادن مذهب برای‌من غیرممکن است ...

دعای ما دربارهٔ دیگران نباید این باشدکه «خدایا ! نوری راکه برمـن نمایاندی برایشان نیز بنمای !» بلکه باید این باشدکه «خدایا تمام روشنی و حقیقتی راکه نیاز دارند به ایشان عطاکن تابه عالیترین حد تکامل خویش نایل شوند . » **مؤلف**

گاندی گفته است : «من نمی‌خواهم و نمی‌توانم برده وغلامی بـرای سنت‌ها یا مراسمی باشم که نمی‌توانم آنها را بفهمم‌وقبول داشته باشم یااز لحاظ اخلاقی‌ازآنها دفاع کنم.» بدین‌قرار درعمل اوخود را کاملاً آزاد می‌داند که راه دلخواه خودرا دنبال کند وخودرا تغییردهد وباآنچه می‌پذیرد منطبق‌سازد، وفلسفهٔ زندگی و اقدام خود را تکامل بخشد وهمهٔ اینها با این‌شرط که باقانون اخلاق که برای او ازهرچیز برتراست وبه‌آن صورت که خود اومی‌انگاردسازش داشته باشد.

این موضوع که آیااین فلسفه درست است یا نادرست جای حرف وبحث دارد اما او در هرحال اصرار دارد که همان معیار اصلی اخلاق‌را برای همه‌چیز و مخصوصاً برای خویشتن بکاربرد و هرچیز وهر اقدام را باآن بسنجد.

درامور سیاسی مانندسایر مظاهر زندگی این نوع فکروعمل برای‌اشخاص متوسط مشکلاتی بوجود می‌آورد و اغلب موجب سوء تفاهماتی می‌شود . امـا هیچ نوع مشکلی اورا از راه مستقیمی که برای خود برگزیده منحرف نمی‌سازد منتهی او در درون حدودی معین دائماً خودرا با مقتضیات متغیر تطبیق می‌دهد . هر اصلاحی که پیشنهاد می‌کند و هر توصیه و مشورتی که بدیگران می‌دهد آنرا ابتدا و مستقیماً خودش بکار می‌بندد و با خودش منطبق می‌سازد . او همواره از خودش آغاز می‌کند و حرفها و اقداماتش با هر شخص دیگر همچون‌دستکشی که به‌اندازهٔ دستی باشد جور می‌آید . و بدینقرار هرچه‌هم اتفاق افتد او کمال خودرا گم نمی‌کند وهمواره زندگی وکارش صورت کمالی خودرا دارد. حتی وقتی‌که بظاهر دچار شکست‌هائی می‌شود چنین‌بنظر می‌آید که ارزش وموقعیتش بالاتر می‌رود .

اکنون ببینیم تصور او از هندی که می‌خواست آنرا بصورت دلخـواه و آرزوئی خودش درآورد چه بود ؟

خود او می‌گوید «من بخاطر هندی کار خواهم کرد که در آن فقیرترین مردمان هم احساس کنند وطن ایشان است و درساختمان آن نظرشان مؤثر می‌ـ باشد ، هندی که درآن مردمان‌طبقات بالا و طبقات پائین وجود نداشته بـاشند ، هندی‌که درآن پیروان تمام مذاهب و فرقه‌ها درهماهنگی کامل باهم زندگی کنند. ... درچنین هندی برای‌گناه نجس‌شمردن گروهی‌از مردم و برای مشروبات الکلی‌و مواد مخدر جائی وجود نخواهد داشت ... زنان ازحقوق برابر بامردان بهره‌مند

خواهند بود .. اینست تصویری از هند رؤیائی من .»

گاندی که به میراث هندوئی خویش مباهات می کرد می کوشید که برای مذهب هندو جامه‌ای جهانی تهیه کند و تمام مذاهب را دردامان حقیقت گرد آورد. بهیچوجه حاضر نبود که میراث فرهنگیش را محدود سازد. و می نوشت «فرهنگ هند، نه‌هندوست و نه اسلامی و نه کاملاً وابسته به‌مذهب و فرقهٔ دیگـر.» و در جای‌دیگر می نویسد «من میل‌دارم که نسیمی‌ازفرهنگ تمام کشورهاهرچه آزادانه‌تر درخانهٔ‌من بوزد اما نمی‌گذارم و نمی‌خواهم که هیچ کدام پای مرا ازجای بر کند. من نمی‌خواهم که همچون یك فضول یا یك گدا یا یك برده در خانهٔ دیگـران زندگی کنم.»

گاندی هرچند تحت‌تأثیر جریانهای فکری جدید بودهرگز از ریشه‌های خود جدا نمی‌شد و باکمال شدت وسختی به‌آنها چسبیده بود.

و بدینگونه **گاندی** به‌اقدام پرداخت تا وحدت‌روحی مردم را تأمین کند و سدی راکه میان گروه کوچك غرب‌ی‌شدگان بالای اجتماع و توده‌ها وجود ـ داشت درهم بشکند. عناصر زنده‌ای راکه در سنت‌های قدیمی بود کشف کند و براساس آنها زندگی تازه‌ای را بسازد. توده‌های مردم را از رخوت و گیجی و زندگی بی‌تحرکی که گرفتار آن بودند برانگیزد و آنها را به حرکت آورد و پیش‌براند.

درطبع مستقیم و درعین‌حال چندجانبهٔ **گاندی** برجسته‌ترین اثری که برای شخص بوجود می‌آمد همین پیوستگی کامل او باتوده‌ها بود که با آنـها اشتراك روحی داشت وبشکلی حیرت‌انگیز خودرا باطبقات محروم و فقیر مردم نه‌فقط‌در هند بلکه درسراسر جهان پیوسته و متحد می‌دانست.

برای **گاندی** حتی مذهب‌هم مانند هرچیز دیگر، درمقابل شور وشوقی که برای بالا کشیدن این مردم مصیبت زده داشت جنبهٔ ثانوی پیدا می‌کرد و می‌گفت:

«یك‌ملت نیمه‌گرسنه هرگز نمی‌تواند مذهب یاهنر یاسازمانی داشته‌باشد.» «هرچه‌برای‌میلیونها گرسنه مفیدباشد درنظرمن‌زیباست. بگذارید امروز ضرورتـ های حیاتی زندگی رابرای مردم‌فراهم‌سازیم تمام‌مظاهر لطیف وزینت‌های زندگی خودبخود بدنبال آن خواهند آمد ... من هنر و ادبیاتی را می‌خواهم که بتوانند

بامیلیونها مردم سخن بگویند.» وجود این میلیونها مردم همواره ذهن اورا بخود مشغول می‌داشت وهمه‌چیز برای او در اطراف این موضوع اصلی دور مـــی‌زد. زیرا معتقد بودکه برای میلیونها تودهٔ مردم انگیزه و جذبه‌ای که وجود دارد همین فکر زندگی وتأمین نیازهای ضروری آنست.

گاندی می‌گفت منتهای آرزوی‌او اینست‌که «هر اشکی را ازهر چشمی پاك کند وبخشکاند.»

تعجب‌انگیز نیست‌که این مرد با نیروی حیاتی حیرت‌آور خود و سرشار از اعتماد بنفس وقدرتی نامأنوس، توده‌های مردم هند را مجذوب سازد وهمچون آهن‌ربا بخود بکشاند. او خواستار برابری وآزادی برای هرفرد بود وهمه چیز را در معیار فقیرترین مردم می‌سنجید. درنظر آنها او گذشته را به آینده مربوط می‌ساخت وزندگی دشوار وملالت‌بارکنونی رافقط‌بصورت جای‌پائی درمی‌آورد که‌از روی‌آن بسوی‌آینده وامید بگذرند. ونه‌فقط توده‌های مردم بلکه روشنفکران و دیگران نیز تحت تأثیر او قرار می‌گرفتند و مجذوب او می‌شدند هرچند هم‌که ذهن ایشان اغلب آشفته می‌شد وبه ابهام می‌افتاد و تغییر دادن عاداتی‌که یك عمر به‌آن خو گرفته بودند برای ایشان خیلی دشوارتر می‌بود.

بدینگونه او نه فقط درپیروان خود بلکه حتی درمخالفان خود ودرعناصر بیطرفی‌که نمی‌توانستند ذهن خودرا مصمم سازندکه چگونه بیندیشند وچه بکنند نیز تأثیری عظیم بوجود می‌آورد.

کنگرهٔ ملی، زیر تسلط **گاندی** بـــود درعین حال این تسلط شکلی خاص داشت زیرا **کنگره** سازمانی بود فعال وشورشی بافعالیت‌های همه جانبه وپر از عقاید گوناگون‌که به آسانی ممکن نبود اورا به این‌سو یا آن‌سو کشاند.

اغلب **گاندی** ناگزیرمی‌شدکه روش خودرا ملایمتر وتعدیل‌کند تابتواند باتمایلات دیگران همراه‌باشد وحتی گاهی اوقات تصمیم مخالف نظر خودرا هم می‌پذیرفت. دربعضی مسائل مهم و حیاتی او سرسخت و سازش ناپذیر بـود و چندین بار میان او و **کنگره** کار به جدائی‌کشید اما او همواره مظهر استقلال و ناسیونالیسم مبارز هند و مخالف سرسخت تمام کسانی‌که می‌خواستند هند را به بردگی بکشانند بشمار می‌رفت وبعنوان چنین مظهری بودکه مردم گرد او جمع می‌آمدند و رهبری او را می‌پذیرفتند هرچند هم‌که در بعضی موارد با او موافقت نداشتند. معمولاً وقتی مبارزه صورت فعال و حادی نداشت مردم رهبری اورا زیاد

نمی‌پذیرفتند اما وقتی که مبارزه اجتناب ناپذیر می‌شد این مظهر عظیم، اهمیت فوق العادهٔ خود را نمایان می‌ساخت و هر چیز دیگر جنبهٔ ثانوی و بی اهمیت‌تر پیدا می کرد .

بدینسان درسال ۱۹۲۰ **کنگرهٔ ملی** و تا اندازهٔ زیاد تمامی کشور به این راه تازه و نا آشنا سوق یافت و بارها با قدرت انگلستان تصادم پیدا کرد. این تصادم هم درطبع این روش‌ها و هم در اوضاع و مقتضیاتی که پیش می آمد نهان بود اما در پشت همهٔ این تلاشها منظور بازیها و مانورهای سیاسی نبود بلکه هدف اصلی نیرو بخشیدن و تقویت مردم هند بود زیرا با بدست آوردن نیرو و قدرت بود که می توانستند استقلال را بدست آورند و آنرا حفظ کنند .

مبارزات **نافرمانی عمومی** که **گاندی** رهبری می کرد یکی بدنبال دیگری می آمدند و رنجهای بیشمار بوجود می آوردند اما این رنجها با میل و رغبت خواسته و قبول شده بود و با این جهت نیروبخش بود و از آن نوع ناخواسته نبود که شخص را از پا می‌افکند و به ناکامی و حرمان زدگی و ضعف منتهی می گردد.

در این میان کسانی هم بودند که ناخواسته در شبکهٔ تضییقات وحشیانه و خشونت آمیز حکومت گرفتار می‌شدند و رنج می کشیدند یا کسان دیگری بودند که هر چند داوطلبانه و بخواست خودشان بسوی قبول رنج می‌رفتند اما گاهی اوقات یارای مقاومت نداشتند و از پا می‌افتادند اما بسیاری هم وفادار و ثابت قدم باقی می‌ماندند و با هر آزمایش دشواری که برای ایشان پیش می آمد سخت‌تر می‌شدند و مقاومتشان بیشتر می‌شد .

کنگره هرگز، حتی درزمانی که دروضعی بسیار دشوار قرار داشت در برابر قدرت عظیم و فوق‌العاده و تسلط خارجی تسلیم نشد و همواره مظهر اشتیاق پرشور هند برای استقلال و ارادهٔ استوارش برای ایستادگی در برابر تسلط خارجی بشمار می‌رفت. بهمین جهت بود که تعداد بسیار زیادی ازمردم هند از این سازمان هواداری می کردند و برای رهبری بــه آن می نگریستند هرچند هم که بسیاری از ایشان یا آنقدر ضعیف و ناتوان و یا دروضعی بودند که خودشان نمی توانستند کاری انجام دهند .

کنگرهٔ ملی ازجهاتی یك حزب بود و درعین‌حال میدان مشترکی برای چندین حزب مختلف بـود اما اصولاً چیزی بیش‌از همهٔ اینها بــود زیرا مظهر آرزوی درونی گروههای بیشمار مردم ما بشمار می آمد . تعداد کسانی که رسماً

عضویت آنرا پذیرفتند هرچند زیاد بود اما انعکاسی از گسترش وسیع و نفوذ فوق‌العادهٔ آن بود زیرا عضویت سازمان تنها به الحاق مردم بستگی نداشت بلکه به امکانات و توانائی ما برای رسیدن به دهکده‌های دورافتاده‌ای که مردم آن هوادار **کنگره** بودند نیزمربوط می‌شد بعلاوه‌اغلب (بطوریکه من‌خودمی‌دانم) سازمان ما ممنوع وغیر مجاز بوده وازنظر قانونی وجود نداشته است وکتابها واوراق و نشریات ما از طرف پلیس ضبط می‌شده است.

حتی موقعی که مبارزهٔ **نافرمانی عمومی** جریان نداشت و رسماً دنبال نمی‌شد روش کلی و عمومی عدم همکاری بادستگاه حکومت بریتانیا درهند ادامه می‌یافت منتهی جنبهٔ شدید وتجاوز آمیزش را ازدست می‌داد. بدیهی است مفهوم این امر آن نبودکه باافراد انگلیسی هم همکاری صورت نمی‌گرفت. موقعی که دربسیاری ایالات حکومت‌های ایالتی ازطرف سازمان **کنگره** بروی‌کار آمدند خواه‌ناخواه همکاریهای فراوان وگوناگون درکارهای رسمی ودولتی پیش‌می‌آمد. اما حتی دراین زمان هم زمینهٔ روحی تغییر زیاد یافت وتعلیماتی صادر می‌شدکه طرز رفتار اعضای‌کنگره را درغیراز مدار و وظایف رسمی مشخص می‌ساخت.

طبعاً میان ناسیونالیسم هند و یك امپریالیسم خارجی نمی‌توانست صلح پایدار ونهائی برقرارشود هرچند هم که گاهی‌اوقات سازش‌ها وانطباق‌های موقتی اجتناب‌ناپذیر می‌نمود. تنهایك هندآزاد می‌توانست باانگلستان براساس شرایطی متساوی همکاری داشته باشد.

۳ حکومت‌های حزب‌کنگره در ایالات.

پس‌ازچندسال‌گفتگوومباحثه وتشکیل‌کمیسیون‌ها وکمیته‌ها بالاخره پارلمان انگلستان درسال ۱۹۳۵ «قانون حکومت هند» را تصویب‌کرد. طبق این قانون نوعی حکومت‌های خودمختار درایالاتی که‌تحت حکومت انگلستان‌بودند همراه با نوعی سازمان فدرال بوجود می‌آمد اما محدودیت‌ها و کنترل‌ها و نظارت‌های سیاسی واقتصادی‌فراوان وگوناگونی درآن‌وجود داشت‌که همه دردست حکومت بریتانیا متمرکز می‌شد.

درواقع این قانون از جهاتی تأیید وتقویت قدرت اجرائی دستگاهی بود که فقط دربرابر حکومت انگلستان مسئولیت داشت. سازمان فدرال هند بصورتی پیش‌بینی شده بود کـه هرگونه پیشرفت واقعی را غیرممکن می‌ساخت و بـرای نمایندگان مردم هندکه باصطلاح قراربود حکومت‌های ایالتی را تشکیل دهـند هیچگونه راهی وجود نداشت‌که بتوانند سیستم‌حکومتی راکه تحت تسلط‌اداری بریتانیا بود تعدیل کنند یا درآن دخالتی بعمل آورند . هرنوع تغییر یا تسهیلی در این تسلط و در این حکومت می‌بایست از طریق پارلمان انگلستان صورت پذیرد .

بدینقرار دراین سازمان ارتجاعی حتی هیچگونه بذری هم نبودکه بتواند بعدها رشد یابد مگراینکه نوعی اقدام انقلابی انجام پذیرد .

این قانون‌که برای هند تهیه شده‌بود اتحاد میان حکومت انگلستان را با امرای هند و بامالکان بزرگ وسایر عناصر وعوامل ارتجاعی‌تحکیم می‌کرد.

انتخابات جداگانه را برای پیروان مذاهب مختلف توسعه می‌داد واز این راه تمایلات تجزیه‌طلبانه وجدائی جویانه را زیادتر می‌کرد . موقعیت ممـتاز و مسلط انگلستان را دربازرگانی و صنایع و امور بانکداری ودریانوردی مستحکم می‌ساخت و برای هرنوع دخالتی در ایـن موقعیت ممتاز که خودشان آنـرا باصطلاح «تبعیض» می‌نامیدند ، ممنوعیت‌های شدید قانونی وضع می‌کرد .این قانون کارهای اقتصادی و نظامی و امور خارجی هند را بطور کامل در دست انگلستان می‌گذاشت و به نایب‌السلطنه حتی قدرت و اختیاراتـی بیش از پیش می‌داد .

درمحیط محدود خودمختاری ایالتی انتقال قدرت بـه‌هندیان خیلی بیشتر بود یا بیشتر بنظرمی‌رسید. بااین وصف وضع حکومتی‌که ازطرف مردم‌انتخاب می‌شد فوق‌العاده و عجیب بود زیرا انواع کنترل‌ها و نظارت‌های قدرت نایبـ السلطنه و مقامات غیرمسئول حکومت مرکزی وجود داشت . حتی حکمرانـان انگلیسی ایالات هم مانند نایب‌السلطنه می‌توانستند در تمام امور دخالت کنند ، تصمیمات حکومت ایالتی‌را باوتوی خود خنثی سازند ، باقدرت شخصی خـود قانون وضع کنند وتقریباً هرکارکه می‌خواستند انجام دهند حتی اگـر با نـظر وزیران منتخب حکومت‌های ایالتی ومجالس‌قانونگذاری ایالات مخالفت مستقیم

می‌داشت.

قسمت عمده‌ای از درآمد ایالات بسود صاحبان منافع مستقر گرو گرفته‌ می‌شد ونمی‌توانست به‌مصرف برسد. خدمات عالی‌اداری و پلیس تحت حمایت بودند و وزیران ایالتی کمتر می‌توانستند درکار ایشان دخالت کنند. اینها همه برای خود قدرتی مطلقه قائل بودند ومانند گذشته بـرای هرگونه راهنمائـی و دستوری به حکمران رجوع می‌کردند ونه به وزیران.و در عین‌حال وزیران می‌بایست کارها را بوسیلهٔ همین دستگاه اداری انجام دهند. تمامی دستگاه‌حکومتی از حکمران گرفته تا مأموران کوچك و افراد پلیس همه بصورت قدیمی خود باقی بود فقط دراین میان چندوزیر اضافه شده بودکه دربرابر شوراهای منتخب قانون‌گزاری مسئول‌بودند ومی‌بایست کارها را به‌بهترین صورتی‌که می‌توانستند پیش‌ببرند.

اگر حکمران (که نمایندهٔ قدرت انگلستان بود) و دستگاههای تابـع او همکاری کاملی باوزیران می‌داشتند ممکن بودکه دستگاه حکومت به آرامی کار کند. درغیر این‌صورت ناچار تصادمات و برخوردهای دائمی پیش می‌آمد. و بیشترهم چنین‌بود زیرا سیاست و روشهای حکومت‌انتخابی مردم‌بکلی باروشهای کهنهٔ استبدادی وحکومت‌های پلیسی تفاوت داشت.

حتی وقتی‌که حکمران یا دستگاههای اداری بظاهـر نسبت بـه سیاست حکومت منتخب مردم مخالفتی نشان نمی‌دادند درعمل می‌توانستند اقدامات این حکومت یا آنچه‌را می‌خواست‌انجام‌دهد، به‌تأخیراندازند، خنثی‌کنندو یامنحرف و دگرگون سازند.

درقوانین هیچ چیز وجود نداشت‌که بتواند حکمران و نایب‌السلطنه را از انجام هرچه دلش بخواهد حتی‌اگر مخالف‌نظر وزیران حکومت ایالتی یامجلس قانونگزاری ایالتی می‌بود بازدارد. تنها چیزی‌که تااندازه‌ای می‌توانست واقعاً جلو آنهارا بگیرد ترس از تصادم بود. زیرا ممکن بودکه وزیران ایالتی استعفا بدهند وهیچ‌کس دیگرهـم اکثریتی نداشت‌که بتواند بجای آنها بیاید و بدنبال این استعفاها ممکن بود قیامهای عمومی پیش‌آید.

درواقع این همان تصادم قدیمی میان پارلمانها و مجالس منتخب مردم با پادشاهان مستبد بودکه اغلب درجاهای دیگرهم پیش آمده بود و می‌آمد و بـه

انقلابات و پایان یافتن حکومت پادشاه منتهی می‌گشت . در اینجا پادشاه یک قدرت خارجی بود که ازطرف قدرت نظامی واقتصادی خارجی وصاحبان منافع مستقرودست پرورد‌گان ریزه‌خواری‌هم که درکشور پرورانده بودحمایت وتقویت می‌شد .

درحدود همین زمان ها **برمه** نیز از هند جدا شد . در **برمه** میان منافع اقتصادی و بازرگانی‌انگلیسی وهندی‌تااندازه‌ای‌هم چینی‌تضادها وتصادماتی وجود داشت . باین‌جهت سیاست انگلستان آن بودکه احساسات ضدهندی و ضد چینی مردم **برمه** را تحریك کند ودامن بزند . این سیاست تامدتی مفید بود اما وقتی که آزادی مردم خود **برمه** نفی‌گردید طبعاً احساسات شدید ضدانگلیسی را بر-انگیخت وبه صورت نهضت‌های هواداری از ژاپن درآمدکه بهنگام حملهٔ‌ژاپن‌به برمه درسال ۱۹۴۲ جلوه‌گر و علنی شد .

قانون ۱۹۳۵ بامخالفت شدید افکارعمومی تمام مردم هند مواجه‌گردید . هرچند قسمت‌های مربوط به‌خود مختاری ایالات بعلت محدودیت‌های فراوان و اختیارات زیادکه به حکمرانان و نایب السلطنه داده شده بود بشدت مورد حمله واقع می‌شد قسمت‌های مربوط به تشکیل اتحاد فدرالی خیلی بیشترخشم را بر-می‌انگیخت .

اصولاً خود موضوع فدراسیون ایرادی نداشت زیرا بطورکلی قبول-شده‌بودکه تشکیل فدراسیون برای‌هند مناسب می‌باشد امافدراسیون به‌آن‌صورتی که دراین قانون پیش‌بینی می‌شد فقط موجب تحکیم و تثبیت حکومت انگلستان و منافع مستقری‌که درهند بوجود آمده‌بود می‌گشت . باین‌جهت فقط قسمت‌های مربوط به خود مختاری ایالات این قانون اجرا وعملی گشت و **کنگرهٔ ملی** تصمیم گرفت‌که درانتخابات شرکت کند . اما این مسئله‌که آیا **کنگره** باید مسئولیت تشکیل دولت های ایالتی را هم طبق این قانون بپذیرد یا نه مباحثات بسیار شدید و دامنه‌داری را درداخل **کنگره** پیش‌آورد .

پیروزی و موفقیت **کنگره** درانتخابات دربیشتر ایالات فوق‌العاده بود. اما هنوزهم تردید وجود داشت‌که تاوقتی تکلیف عدم دخالت حکمران یانایب-السلطنه‌روشن نشودنبایدتشکیل حکومت‌های ایالتی راپذیرفت. بالاخره پس‌ازچند ماه اطمینان‌های مبهمی دراین مورد داده شد و در ژوئیه ۱۹۳۷ دولت‌های ایالتی

کنگره تشکیل گردید . این قبیل حکومت‌ها در بیشتر ایالت از یازده ایالت هند بوجود آمد وفقط در هرسه ایالت سند ، بنگال و پنجاب حکومت‌های کنگره تشکیل نشد.

سند ایالتی کوچك بود که بتازگی تأسیس شده بود و تقریباً وضع ثابتی نداشت .

در **بنگال** کنگره بزرگترین حزب‌را درشورای قانونگذاری تشکیل می‌داد اما چون اکثریت را نداشت درحکومت ایالتی شرکت نکرد .

این تذکر در اینجا لازمست که بنگال (یا بعبارت صحیح‌تر کلکته) چون مقرستاد عمدهٔ سرمایه‌های انگلیسی در هند می‌باشد برای نمایندگان عناصر بازرگانی اروپائی تعداد حیرت‌انگیزی نماینده در مجلس قانونگذاری پیش‌بینی شده بود . تعداد این‌قبیل عوامل و مؤسسات بازرگانی‌زیادنیست (ازچند هزارنفر تجاوز نمی‌کند) معهذا برای آنها بیست‌وپنج کرسی پیش‌بینی شده در حالیکه مجموع کرسی‌هائی‌که برای تمام غیرمسلمانان‌که تعدادشان درسراسر ایالت به ۱۷میلیون‌نفرمی‌رسید (غیراز طبقات محروم‌وکاست‌های نجس‌ها وغیره) مجموعاً فقط پنجاه‌کرسی درنظر گرفته شده بود . بدینگونه گروه نمایندگان انگلیسی در مجمع قانونگذاری و درسیاست بنگال و در روی‌کار آوردن یاسقوط دولت‌های ایالتی نقش بسیارمهمی اجرا می‌کند .

احتمالاً **کنگره** نمی‌توانست قانون ۱۹۳۵ را حتی بعنوان راه‌حل موقتی برای مسئلهٔ هند بپذیرد. کنگره خواستار استقلال هندبود و بااین قانون مبارزه می‌کرد . معهذا اکثریت کنگره تصمیم گرفت که‌درعین‌حال‌درحکومت‌های خودمختار ایالتی شرکت کند .

بدینقرار کنگره سیاستی دوجانبه داشت : از یکسو باید مبارزه به خاطر استقلال را دنبال می‌کرد و ازسوی دیگر می‌کوشید از راه شرکت در تشکیل حکومت‌های ایالتی و مجالس قانونگذاری اقدامات مثبت و سازنده‌ای در راه اصلاحات انجام دهد . مخصوصاً که مسائل دهقانان توجه فوری را ایجاب می‌کرد .

درضمن‌مسئلهٔ الحاق **کنگره** با گروههای دیگر به‌منظور تشکیل‌حکومت‌های ائتلافی نیز مطرح بود . ازنظر اصولی چنین ائتلافی لازم نبود زیرا کنگره در

مجالس قانونگزاری هشت ایالت اکثریت مطلق وکامل‌را دارابود اما درعین‌حال بعید بنظر می‌رسیدکه درکارهای حکومت تعداد هرچه بیشتری ازمردم شرکت داده شوند . دربوجود آوردن چنین حکومت‌های ائتلافی هیچ عیب اصولی و ذاتی وجود نداشت و در عمل هم با نوعی ائتلاف بـرای «ایالت مرزی» و «آسام» موافقت شد .

حقیقت اینست که سازمان کنگره خود نوعی ائتلاف ویا جبههٔ واحدی بود که در آن گروههای مختلف بخاطر ضرورت اصلی و ممتاز تحصیل استقلال هند به یکدیگر پیوند یافته بودند. باوجوداین گوناگونی که در درون صفوف کنگره وجود داشت توانسته بود انضباط و نظریهٔ اجتماعی و قدرت جنگیدن از طریق مبارزات مسالمت‌آمیز خاص خودرا توسعه دهد و به ثبوت رساند. اکنون ائتلاف وسیع‌تری بـه مفهوم آن می‌بودکه باکسانی همراه شودکـه نظرهای سیاسی و اجتماعیشان بکلی باکنگره متفاوت‌بود وبیشتردرپی بدست‌آوردن مقامهای وزارتی بودند .

در آن موقعیت تصادم وتضادهای فراوان وجود داشت ، تضاد بانمایندگان منافع انگلستان یعنی نایب‌السلطنه ، حکمرانـان و مقامات عالیرتبه دستگاههای اداری حکومت وهمچنین تضادی که برسروضع دهقانان وکارگران‌باصاحبان منافع مستقر درزمین ودرصنایع پیش می‌آمد.

عناصری‌کـه درکنگره نبودند معمولاً از نظر سیاسی و اجتماعی بسیار محافظه‌کار بودند وبعضی ازآنها فقط فرصت طلبانی بودندکه می‌خواستند مقامی بدست آورند. اگر چنین عناصری وارد حکومت می‌شدند ممکن‌بود تمام برنامهٔ اجتماعی ما را ضعیف و ملایم سازند ویا در هرحال می‌توانستند آنرا فلج‌کنند وبه تأخیر اندازند .

همچنین ممکن‌بود ازبالای‌سر وزیران‌کنگره وبدون اطلاع آنها باحکمرانان همدست شوند وبه توطئه و دسیسه بپردازند . درحالیکه لازم بود دربرابر قدرت انگلیسی‌ها جبههٔ واحد ومتحدی وجود داشته باشد وهرگونه ضعف وفتوری در آن به هدفهای ما زیان می‌رساند . میان اعضای‌کنگره و وزیران منفردکه عضوکنگره نبودند هیچ نوع عامل پیوند دهنده ، یا وفادارای مشترك، یا هدف واحدی وجود نداشت ودرنتیجه چنین وزیرانی به جهات متفاوتی می‌نگریستند ومی‌رفتند .

درحیات عمومی ما طبعاً اشخاص بسیاری هستند که آنها را فقط می‌توان «سیاست باز» نامید و نه چیزی دیگر . اینها مقام طلبانی هستند که جهات مثبت و منفی این کلمه را درخود دارند . درمیان آنها مـردان و زنان شایسته و پرشور و وطن پرست هست همچنانکه فرصت طلبانی هم هستند که فقط درپی کسب مقام می‌باشند ، این قبیل اشخاص هم در کنگره هستند و هم در سازمانهای دیگر ، اما کنگره حتی از سال ۱۹۲۰ سازمانی خیلی بیش‌از یك حزب سیاسی قانونی بوده است. نفس اقدام انقلابی، چه درعمل وچه درآینده،درآن دمیده شده بود که اغلب کنگره‌را ازحدودقوانین بیرون می‌راند و آنرا بصورت غیرقانونی درمی‌آورد.

این واقعیت که فعالیت کنگره از خشونت وتحریکات مخفیانه وتوطئه‌چینی و دسیسه‌هائی که معمولاً با فعالیت‌های انقلابی همراهست بـدور بود درماهیت انقلابی آن تفاوتی بوجود نمی‌آورد وارزش انقلابی آنراکم نمی‌کرد .

این مطلب که آیا این روش درست بوده یا نادرست وثمربخش بوده یانه ممکن است جای بحث داشته باشد اما مسلم و نمایان است که شهامت و دلیری همراه باخونسردی ومقاومت وپایداری فوق‌العاده لازمهٔ این نوع مبارزه می‌باشد. شاید خیلی آسانتر است که به فورانهای خشونت‌آمیز وناگهانی شهامت توسل جست که حتی به مرگ‌منتهی شود تااینکه از روی میل واختیار خود تقریباً ازتمام نعمات زندگی دست‌کشید واین وضع را روزها و ماهها و سالهای متمادی دنبال کرد. این آزمایشی‌دشوار است که کسانی معدود می‌توانند ازآن سالم بیرون‌آیند و حیرت‌انگیز است که درهند افراد واشخاص بسیار فراوان باموفقیت وسرفرازی دراین راه ایستادگی کردند .

گروههای عضو کنگره درمجالس قانونگذاری جدیت داشتندکـه هرچه زودتر وپیش‌ازآنکه بحران فرا رسد مصوبات قانونی بسود دهقانان و کارگران بگذرانند. همواره دورنمای تهدیدکنندهٔ این‌بحران دربرابر ایشان بود وفرارسیدن چنین بحرانی درطبع زمان وموقعیت بود .

تقریباًدرتمام ایالات یك مجلس دوم (نظیرمجلس سنا ـ مترجم) هم‌بوجود آمدکه‌براساس انتخابات خیلی محدودتر تشکیل می‌شد وبدینقرار نمایندهٔ صاحبان منافع مستقر در زمین ودر صنایع بود . این مجلس‌ها طبعاً جلو قوانین مترقیانه مجامع قانونگذاری را می‌گرفت. عوامل دیگری هم‌برای جلوگیری ازمصوبات

مترقیانه وجود داشت. درچنین اوضاعی تشکیل حکومتهای ائتلافی‌هم برمشکلات می‌افزود وباین جهت تصمیم گرفته شدکه این قبیل حکومت‌ها جز در «آسام» و «ایالت مرزی» تشکیل نشود.

این تصمیم اصولاً بهیچوجه نهائی نبود و احتمال تغییر آن هم در نظر گرفته شده بود اما تحول سریع موقعیت هرگونه تغییری را دشوار می‌ساخت و حکومت‌های کنگره در ایالات گرفتار مسائل فراوان وگوناگونی شدندکه ایجاب می‌کرد به سرعت حل شوند.

در سالهای بعد دربارهٔ بجابودن این تصمیم گفتگوهای بسیار پیش آمده‌و نظرهای گوناگون و متفاوت اظهار گشته است. خیلی آسان است که پس از یك واقعه دربارهٔ آن نظرهای عاقلانه اظهار شود اما من هنوز هم فکر می‌کنم که از نظر سیاسی ودر موقعیتی که ما آن روز داشتیم اتخاذ چنین تصمیمی برای ما بجا ودرست بود. معهذااست است که عواقب آن در مسئله فرقه‌های مذهبی ناگوار بود و به رواج نوعی احساس نارضائی و کنارگذاردگی میان مسلمانان منتهی گشت و به دست عناصر ارتجاعی حربه‌ای شدکه آنرا برای تحکیم موقعیت خویش‌در میان بعضی گروهها بکار بردند.

از نظر سیاسی وصورت قانونی، قانون اساسی تازهٔ سال ۱۹۳۵ وتشکیل شدن حکومت‌های کنگره در ایالات تفاوت اساسی و حیاتی در ساختمان حکومت انگلیسی هند بوجود نیاورد، قدرت واقعی در دست همان مقاماتی باقی ماندکه تاکنون هم بود. اما تغییرات روانی وروحی بسیار عظیم بود، گوئی یك جریان نیرومند برق در روستاها بحرکت آمده بود.

این تغییرات در روستاها بیش ازشهرها نمایان بود. البته در مناطق‌صنعتی کارگران نیز عکس‌العمل‌هائی‌مانندد هقانان نشان‌می‌دادند. نوعی احساس آسایش عظیم در همه پیداشده بود انگار باری سنگین که مردم را در فشار می‌داشت از دوششان برداشته شده است. نیروهای توده‌ها که مدتی دراز تحت فشار بود ناگهان آزاد شد و این رهائی در همه‌جا بچشم می‌آمد. ترس از پلیس وعوامل پلیس مخفی لااقل برای مدتی کوتاه از میان رفت وحتی فقیرترین‌دهقان هم‌نوعی احساس احترام و اعتماد نسبت به خود پیداکرده بودکه هر روز زیادتر می‌شد زیرا برای نخستین‌بار حس می‌کردکه وجودش بحساب می‌آید و نمی‌تواند نادیده انگاشته شود. دیگر حکومت برایش غولی ناشناس ولمس ناپذیر نبود

که با حصارهای بیشمار رسمی از او جدا باشد ونتواند به‌آسانی با آن تماس بگیرد وهرگز در آن نفوذ واثری نداشته باشد و بعلاوه فقط برای بیرون‌کشیدن هرچه بیشتر محصول کار ورنج او بوجود آمده باشد .

اکنون کسانی برکرسیهای قدرت وعظمت نشسته بودندکه او اغلب آنها را دیده بود وحرفهاشان را شنیده بود وگاهی اوقات با خود او در زندان‌بوده‌اند ونوعی احساسات رفاقت میان ایشان وجود داشت .

در ادارات مرکزی حکومت‌های ایالتی‌که حصاراصلی قدرت اداری‌سابق بود صحنه‌ها و مناظری بسیار پرمعنی بچشم می‌خورد . این ساختمانهاکه بنام «سکرتاریا» معروف هستند وجائی بودکه تمام مأموران عالیرتبه درآن‌گرد می‌آمدند مقدس‌ترین‌قسمت معبد عظیم اداری بود وازآنجا بودکه دستورهای‌مرموز صادر می‌گشت‌که هیچ‌کس هم یارای مخالفت باآنها را نداشت . پلیس‌ها و امربران سرخ‌پوش‌که خنجرهای درخشانی برکمرهای خود حمایل داشتند دروازه‌های مرموز و متبرك را نگهبانی می‌کردند و فقط مردمانی خوشبخت یا بسیار پرجرأت‌که‌کیسه‌های پول سنگین و بزرگ داشتند می‌توانستند ازدربندهای آن بگذرند .

اکنون ناگهان دسته‌های مردم از شهرها وروستاها ، به این محوطه‌های مقدس وارد می‌شدند وبه‌میل خود در همه‌جای آن‌می‌گشتند . اینها به همه‌چیز علاقه نشان می‌دادند . به تالارهای اجتماع ومجالس قانونگذاری می‌رفتند که درآنجا معمولاً جلسات عمومی تشکیل‌می‌شدوحتی بدرون اطاقهای وزیران‌سرمی‌کشیدند. بسیار دشوار بودکه بتوان آنها را در جائی متوقف ساخت زیرا دیگر خود را بیگانه و خارجی احساس نمی‌کردند .

این حس در آنها پیدا شده بودکه تمام این چیزها هرچندکه بنظر غامض می‌آیند و فهمشان دشواراست اما به‌خودشان تعلق دارد . پلیس‌ها و خدمتگزاران سرخ‌پوش دیگر فلج شده بودند . معیارها و موازین سابق از میان رفته بود . لباسهای اروپائی‌که مظهر موقعیت وقدرت شمرده می‌شد دیگر اعتباری نداشت دیگر بدشواری می‌شد اعضای مجالس قانونگذاری را از دهقانان یا مردم‌عادی شهرها‌که به تعداد بسیار زیاد به این‌جاها می‌آمدندتمیز وتشخیص‌داد. آنها اغلب لباسشان‌کمابیش یکسان و بیشتر از پارچه‌های دست‌باف بودکه‌کلاه معروف به

کلاه گاندی را هم برسر داشتند[1].

در **پنجاب و بنگال** که دولت‌های ایالتی (بدون‌شرکت کنگره) چندین ماه زودتر تشکیل شدند وضع متفاوت بود. در آنجاها وضع بـه‌بن‌بست‌نکشید و انتقال امور به حکومت ایالتی به‌آهستگی و بدون‌آنکه ظاهراً آشفتگی‌هـائی در زندگی پیش آید صورت‌گرفت. مخصوصاً در بنگال نظام قـدیمی همچنان ادامه یافت و اغلب وزیران افرادی‌تازه‌نبودند. اینها قبلاًهم از مأموران‌عالیرتبه بشمار می‌رفتند و اکنون‌هم در همان مقام‌های خود باقی بودند. میان‌آنهـا یـا دستگاه اداری حکومت بریتانیا تصادمی یاکشمکشی وجود نداشت زیرا از نظر سیاسی حکومت بریتانیا همچنان در مقام اعلی قرار داشت.

تفاوتی‌که میان وضع ایالات تحت حکومت کنگره بـا بنگال و پنجاب بوجود آمد بلافاصله در مورد آزادیهای مدنی وزندانیان سیاسی جلوه‌گر شد. در بنگال و پنجاب قدرت پلیس مخفی از میان نرفت و زنـدانیان سیاسی آزاد نشدند. در بنگال‌که وضع وزیران حکومت‌ایالتی بیشتر با آراء اروپائیان بستگی می‌یافت علاوه بر محکومان سیاسی هزاران توقیفی هم در زندان بودنـد و اینها مردان و زنانی بودندکه بدون هیچگونه‌محاکمه و برای مدتی نامعلوم‌ونامحدود همچنان در بازداشت بسر می‌بردند.

در ایالاتی که‌زیر حکومت کنگره بودند نخستین اقدام آزادی زندانیان سیاسی بود. درآزادی بعضی‌از زندانیان سیاسی که‌بخاطر فعالیت‌های‌خشونت - آمیز و تـروریستی محکوم شده بودنـد بعلت مخالفت حکمرانـان تأخیری روی داد.

در سال ۱۹۳۸ بر سر این موضوع دردو ایالت (ولایات متحده و بیهار) کار بجائی‌کشیدکه وزیران حکومت ایالتی‌تهدیدبه استعفاکردند و در این‌موقع بودکه حکمرانان ناچار دست از مخالفت‌کشیدند و این قبیل زنـدانیان سیاسی

---

۱ ــ تمام اعضای سازمان کنگره برای مبارزه با منسوجـات انگلیسی وتهیه کار برای بیکاران بتوصیه‌های گاندی از پارچه‌های دستباف لباس درست می‌کردند. پس‌از استقلال‌هم پرچم‌های رسمی هند از پارچهٔ دستباف تهیه می ــ شود. کـلاه‌گانـدی همان کلاه پـارچه‌ای سفید ساده‌ای است‌کـه نهرو بر سر می‌گذاشت. مترجم

هم آزاد شدند .

۴ تحرك هند در برابر محافظه‌کاری انگلستان در هند.

در مجالس قانونگذاری ایالتی تعداد نمایندگان نواحی روستائی خیلی بیشتر بودند و در نتیجه طبعاً تقاضای اصلاحات ارضی را مطرح می‌ساختند .در **بنگال** بعلت وجود استقرار دائمی در اراضی و به دلایل دیگر وضع دهقانان اجاره‌دار از همه بدتر بود . پس از آن ایالات بزرگی که مالکیت‌های عمده و زمینداری داشتند قرار می‌گرفتند که مخصوصاً ایالات **بیهار** و **ولایات متحده** ازاین جمله بودند ، در مرحلهٔ بعد ایالاتی بودند که در آنها نوعی مالکیت برای دهقانان کوچك وجودداشت (مانند **مدرس** ، **بمبئی** ، **پنجاب** وغیره) امادر عین حال املاك وسیع و بزرگ هم در آنها رشد یافته بود .

در **بنگال** سیستم استقرار دائمی دراراضی مانع آن می‌شد که اصلاحات ارضی بشکلی مؤثر انجام شود . تقریباً همه کس عقیده دارد که این سیستم باید تغییر پذیرد . حتی یك کمیسیون رسمی این تغییر وضع را توصیه کرده است با اینهمه صاحبان منافع مستقر هنوز هم توانسته‌اند جلو اینکار را بگیرند و تغییر وضع را به تأخیر اندازند . **پنجاب** این خوشبختی را داشت که مقداری اراضی تازه در اختیار خود داشت که به دهقانان واگذارد .

برای **کنگره** مسئلهٔ اصلاحات ارضی مهمترین مسائل اجتماعی بود ومدتها وقت برای مطالعهٔ این موضوع و تهیهٔ سیاستی در این زمینه صرف شده بود . این موضوع در ایالات مختلف تفاوت پیدا می‌کرد زیرا وضع ایالات با هم متفاوت بود بعلاوه ترکیب طبقاتی سازمانهای **کنگره** هم بهمین نسبت در ایالات مختلف باهم تفاوت داشت . طبعاً یك سیاست کلی ارضی برای سراسر هند از طرف سازمان مرکزی تهیه شده بود و هر ایالت بنا بر مقتضیات خاص خود جزئیات آنرا برای خویش تکمیل می‌کرد .

از این لحاظ سازمان **کنگره** در **ولایات متحده** از همه مترقی‌تر بود و به این نتیجه رسیده بود که سیستم زمینداری و مالکیت‌های بزرگ باید بکلی لغو شود . صرفنظر از اختیارات خاص نایب‌السلطنه و حکمران و مجلس دوم (سنا) که بیشتر شامل طبقهٔ مالکان بود اصولا طبق قانون حکومت هند سال

۱۹۳۵ چنین اقدامی غیرممکن بود . به‌این جهت می‌بایست تغییرات در حدود چهارچوب وسیع‌تر سیستم موجود صورت پذیرد . مگر آنکه درجریان عمل یك قیام وحرکت انقلابی اصولاً سیستم موجود را پایان می‌داد . بایـن‌جهت کار اصلاحات با دشواریهای فراوان مواجه گشت و خیلی بیش‌از آنچه انتظار می‌رفت طول کشید .

معهذا اصلاحات ارضی محسوسی‌انجام پذیرفت ومسئلهٔ وامهای روستائی نیز مورد توجه قرارگرفت . بهمین‌قرار شرایط زندگی کارگران کارخانه‌ها و موضوع بهداشت و مراقبت‌های بهداری ، خودمختاریهای محلی، آموزش چه‌در مراحل پائین و چه در دانشگاهها ، مبارزه با بیسوادی ، صنایع ، توسعهٔ روستاها و بسیاری مسائل دیگر همه موردتوجه واقع شد .

تمام این مسائل اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی ازطرف دولت‌های قبلی مورد بی‌اعتنائی قرار گرفته‌بود و نادیده تلقی شده بود . نقش آن دولت‌ها این بودکه فقط پلیس وادارات جمع‌آوری درآمد وظایف خود را بشکلی مؤثر و ثمربخش انجام دهند وبقیهٔ کارها به‌جریانهای عادی وطبیعی خود واگذارشود . گاهی اتفاق می‌افتادکه کوششهای مختصری در این زمینه‌ها صورت مـی‌گرفت. کمیسیونها و کمیته‌های تحقیقی تعیین می‌شدندکـه پس‌از چنـدسال کار و سفر گزارشهای مفصلی‌تهیه می‌کردند اما بعداً این‌گزارش‌ها درکشوهای میزها مدفون می‌گشت وعملاً کاری درموردآنها انجام‌نمی‌گرفت .

حتی باوجود تقاضاهای مبرم و مداوم عمومی آمارکامل و منظمی هم تهیه نشده بود . این نبودن آمارها و بررسی‌ها و اطلاعات لازم مانعی جدی در راه‌ هرگونه ترقی وپیشرفت بود . باین‌جهت حکومت‌های ایالتی تازه صرفنظر از کارهای عادی اداری ناگزیر بودند با کوهی از کارهای مختلف‌که نتیجهٔ سالها غفلت بود مقابله‌کنند و از هرطرف بامسائل فوری مواجه بودند . آنها ناگزیـر بودند حکومت پلیسی قبلی‌را به حکومتی مبدل سازندکه تحت رهبری اجتماعی باشد .

این‌کار همواره ودر همه‌جا دشوار است و برای حکومت‌هـای **کنگره** خیلی دشوارتر بود زیرا محدودیت قدرت واختیارات ، فقر مردم ، و اختلاف‌نظر میان حکومت‌های ایالتی بامقامات حکومت مرکزی‌که حکومتی کاملاً مستبد و

خودرأی بود وزیر تسلط نایب‌السلطنه قرارداشت برمشکلات می‌افزود.

ما تمام این محدودیت‌ها و موانع را می‌دانستیم . ما در قلوب خود درك می‌کردیم که وقتی شرایط بصورتی اساسی وقاطع تغییر نپذیرد نخواهیم‌توانست کاری مؤثر انجام دهیم و بهمین‌جهت خواستار استقلال کامل هند بودیم .معهذا اشتیاق به‌پیشرفت روح مارا سرشار ساخته بود ومی‌خواستیم با کشورهائی که از جهات مختلف بسیار پیش‌رفته بودند برابری کنیم .

مابه ایالات متحدهٔ آمریکا وحتی به‌بعضی کشورهای شرقی می‌اندیشیدیم که به‌جلو می‌تاختند . اما بیش‌از همه سرمشق اتحاد شوروی در برابرمان بود که در دوران کوتاه دودهه باوجود گرفتاری جنگها و کشمکش‌ها و درمقابل آنچه مشکلات غلبه‌ناپذیر بنظر می‌آمد به‌پیشرفتهای عظیم و شگرف نایل شده بـود . بعضی‌ها مجذوب کمونیسم شده‌بودند، بعضی دیگر به‌کمونیسم توجهی نداشتند اما پیشرفتهای سریع اتحادشوروی درآموزش و فرهنگ و مراقبت‌های پزشکی‌و سلامتی جسمی ودر حل مسئلهٔ ملیت‌ها و کوشش فوق‌العاده‌ای‌که برای بوجـود آوردن دنیائی نو از بقایای کهنه مبذول می‌داشت آنهارا به تحسین و ستایـش وامی‌داشت .

حتی **رابیندرانات تاگور** که فوق‌العاده هواخواه آزادی فردی بود و بعضی حنبه هـای سیستم کمونیست را نمی پسندید از ستایشگران این تمدن جدید و تازه شده بود و تضاد آنرا با اوضاع موجود در وطن خودش مقایسه می‌کرد .

درآخرین پیام مفصلی‌که **تاگور** ازبستر مرگش انتشار داد اشاره‌می‌کرد که «روسیه با نیروهای بیدریغ کوشیده است با بیماری و بیسوادی مبارزه‌کند و توانسته است جهل و فقر را یکسره نابود سازد و داغ تحقیر ازچهره قـاره‌ای پهناور بزداید . تمدن شوروی از تبعیض میان یـك طبقه با طبقهٔ دیگر و میان یك فرقه بافرقهٔ دیگر آزاد است . پیشرفتهای سریع و حیرت‌انگیز کـه نصیب روسیهٔ شوروی شده مرا درعین‌حال شادمان می‌سازد وبه رشك می‌آورد ... وقتی که می‌بینم در جای دیگر ۲۰۰ ملیت مختلف‌که تاهمین چندسال پیش در مراحل بسیار متفاوتی از تکامل بودند بادوستی و ترقی‌جوئی صلح‌آمیز به‌پیش می‌روند و موقعی‌که به‌وطن خویش می‌نگرم و می‌بینم‌که مردمی بسیار تکامل یافته و بـا

معنویت، به بی‌نظمی و وحشیگری کشانده شده‌اند نمی‌توانم از مقایسهٔ تضاد نمایانی که میان دو سیستم حکومتی وجود دارد خودداری کنم که یکی بر اساس همکاری متکی است و دیگری براستثماری که چنین شرایط متضاد و متفاوت را ممکن و مقدور ساخته است.»

اگر دیگران می‌توانستند به‌چنین کارهائی بپردازند چرا ما نتوانیم؟ ما به استعداد و لیاقت خود، به‌ذکاوت و هوشمندی خود، به‌ارادهٔ خود برای مقاومت و پایداری و پیروزشدن خود ایمان داشتیم. مامشکلات خود را می‌دانستیم، فقر و عقب‌ماندگی ما، گروهها و طبقات ارتجاعی‌ما، تفرقه و تجزیهٔما، همه‌مشکلات و موانع ما بود معهذا می‌خواستیم که با اینها به مقابله بپردازیم و چیره شویم. مامی‌دانستیم که می‌بایست هزینهٔ سنگینی بپردازیم اما آماده بودیم که آنرا تأدیه کنیم زیرا هیچ‌قیمتی گزاف‌تر از آنچه ما هر روز درشرایط زندگی حال خود می‌پرداختیم نمی‌بود. اما تاوقتی که مسئلهٔ تسلط حکومت خارجی انگلستان و اشغال کشورما دربرابرمان بود ودر هراقدام تلاشهای مارا بلااثر می‌ساخت چگونه می‌توانستیم به‌حل مسائل داخلی خویش بپردازیم؟

معهذا چون فرصتی هرقدر محدود و ناچیز برای‌ما پیش آمده بود که از طریق این حکومت‌های ایالتی اقدامی بعمل‌آوریم می‌خواستیم از این فرصت حداکثر استفاده را ببریم. اما برای وزیران ما وظیفه‌ای بسیار دشوار ویأس‌انگیز بود که اگرچه بارتمام دشواریها و مسئوایت‌ها را به دوش‌می‌گرفتند متأسفانه ــ نمی‌توانستند ازهمکاری دستگاه ثابت اداری بهره‌مند باشند زیرا اعضای سازمان اداری باآنها هماهنگی نداشتند و میان آنها با وزیران ایالتی نظرهای مشترکی وجود نداشت. بعلاوه تعداد چنین وزیرانی نیز بسیارکم بودند. ازآنها انتظار می‌رفت که خودشان سرمشقی برای زندگی ساده و صرفه‌جوئی در هزینه‌های عمومی باشند. حقوقشان بسیارکم وناچیز بود. نمونه‌های حیرت‌انگیزی‌وجود داشت که مثلاً یك مدیرکل‌یا مأمور دولتی درجهٔ دوم‌از نوع اوکه عضو سازمان خدمات‌اداری بود بعضی اوقات چهار یاپنج برابر وزیری‌که بااو کار می‌کرد حقوق و کمك هزینه دریافت می‌داشت. ومـا حق‌نداشتیم در حقوقهای اعضای سازمـان‌خدمات اداری تغییری بدهیم.

همچنین وزیران عضو کنگره باقطارهای درجه دو و حتی گاهی درجه‌سه

سفر می‌کردند درحالیکه بعضی کارمندان اداری تابع ایشان با اطاقهای درجهٔ یك یا درجهٔ لوکس همان قطارها به‌سفر می‌رفتند .

اغلب گفته می‌شود که **کمیتهٔ عاملهٔ** مرکزی **کنگره** بطورمداوم درکار این حکومت‌های ایالتی دخالت داشته ودائماً برای آنها ازبالادستوراتی صادرمی‌کرده است . این امر به آن صورت که گفته می‌شود بکلی نادرست مـی‌باشد . و **کمیتهٔ عاملهٔ کنگره** بهیچوجه درامور داخلی اداری دخالتی نداشته است . آنچه کمیتهٔ عامله می‌خواست آن بود که درمورد تمام امور سیاسی که جنبهٔ اساسی داشتند ازطرف حکومت‌های ایالتی سیاست مشترکی دنبال شود وبرنامهٔ **کنگره** به آن صورت که در اعلامیه‌های انتخاباتی ما مطرح شده بود حتی‌المقدور دنبال گردد . مخصوصاً سیاست ما در برابر حکمرانان ایالتی و دستـگاه حکومـت انگلیسی هند (حکومت مرکزی) می‌بایست یکسان و یکنواخت بوده باشد .

بوجود آوردن حکومت‌های خودمختار ایالتی بدون هیچگونه تغییر درشکل حکومت مرکزی که همچنان بشکلی غیرمسئول و مستبدانه بکار خود ادامه می‌داد درواقع تمایلات رقابت آمیز میان ایالات واختلافات را رشد می‌داد و بدینگونه احساس و مفهوم وحدت هندرا ضعیف می‌ساخت .

احتمال دارد که حکومت انگلستان به پیروی از سیاست دائمی خود مبنی بر تشویق عناصر و تمایلات تفرقه‌جو دراین موردهم مخصوصاً چنین طرحی را تهیه کرده بود . حکومت انگلیسی هند ، که می‌شد آنرا تغییر داد و درعین حال هیچگونه مسئولیت وپاسخگوئی در برابر مردم هند نداشت و هنوزهم مظهـر سنت‌های قدیمی امپریالیسم بریتانیا بود ، همچون صخره‌ای استوار برسرپا بود و طبعاً درمورد تمام حکومت‌های ایالتی سیاستی یکسان‌را دنبال می‌کرد.

حکمرانان ایالات که همه انگلیسی بودند طبق تعلیمات صادره از **دهلی‌نو** یا **سیملا** (پایتخت زمستانی یا تابستانی حکومت هند ــ مترجم) یکسان عمل می‌کردند . اگر حکومت‌های ایالتی **کنگره** عکس‌العمل‌های متفاوتی در این موارد نشان می‌دادند وهرکدام بشکلی متفاوت عمل می‌کردند حکومت مرکزی می‌توانست به‌آسانی هریك ازآنهارا بطورجداگانه واژگون سازد. ازین‌رو ضرورت داشت که حکومت‌های ایالتی ماهم بایکدیگر پیوسته و مربوط باشند و دربرابر حکومت هند جبهه‌ای واحد را تشکیل دهند . از سوی دیگر حکومت (مرکزی)

هند می‌کوشید که از چنین همکاری میان حکومتهای ایالتی جلوگیری کند و ترجیح می‌داد که باهر حکومت بشکلی جداگانه و بدون هیچگونه اشاره به‌مسائل مشابه در ایالات دیگر تماس بگیرد.

درماه اوت ۱۹۳۷ کمی پس‌از تشکیل حکومت‌های ایالتی کنگره کمیتهٔ عامله قطعنامهٔ زیررا تصویب کرد:

«**کمیتهٔ عامله** به‌وزیران **کنگره** توصیه‌می‌کند که کمیته‌ای از کارشناسان تشکیل دهند تامسائل فوری و حیاتی راکه حل آنها برای طرحهای تجدید ساختمان ملی و برنامه‌ریزی اجتماعی لازمست مورد رسیدگی قرار دهند. چنین راه‌حل‌هائی باید براساس مطالعات وسیع و دامنه‌دار و جمع‌آوری اطلاعات و هدفهای روشن و مشخص اجتماعی تهیه‌شود. بسیاری از این طرحها اگر فقط از لحاظ یك‌ایالت مطرح شوند نمی‌توانند بشکلی مؤثر ومثبت حل‌شوند زیرا منافع ایالات همسایه‌هم با آنها پیوند دارد. مطالعه و بررسی کامل رودهای کشور لازمست تابرای جلوگیری ازطغیانهای مصیبت‌بار واستفاده ازآبها برای مصارف آبیاری ومسئلهٔ فرسایش خاك، و ریشه‌کن ساختن مالاریا و توسعهٔ تأسیسات هیدروالکتریك (برق‌آبی) و سایر طرحها سیاست‌های مشخص تنظیم گردد. باین منظور باید تمامی دره هر رودخانه نقشه برداری شود و موردتحقیق قرار گیرد و به یك سازمان برنامه‌ریزی وسیع رجوع شود. توسعه و نظارت برصنایع نیز مستلزم اقدام‌هماهنگ ازطرف چند ایالت می‌باشد. باین‌جهت کمیتهٔ عامله‌توصیه می‌کند که در ابتدای کار یك‌کمیتهٔ مشترك کارشناسان ایالات مختلف تشکیل‌گردد تا چگونگی کلی مسائل راکه باید به‌آنها پرداخت معلوم سازد و پیشنهاداتی بدهدکه چگونه و باچه‌ترتیبی باید این مسائل را مطرح ساخت و حل کرد.]این کمیته کارشناسان ممکن است تشکیل کمیته‌ها یاهیئت‌های خاصی‌را برای‌رسیدگی به‌هر مسئله جداگانه پیشنهاد کندکه این کمیته‌های اختصاصی به حکومتهای ایالتی‌مربوط راهنمائیهای لازم رابدهندکه چگونه ممکن است برای هرموضوع اقدامات مشترك صورت پذیرد.»

این قطعنامه نوع توصیه‌هائی راکه گاه بگاه به‌حکومت‌های ایالتی داده می‌شد نشان می‌دهد، همچنین نشان می‌دهدکه کمیتهٔ عاملهٔ کنگره تا چه‌اندازه اشتیاق داشت که همکاری میان حکومت‌های ایالتی را در زمینه‌های اقتصادی و

صنعتی تشویق کند. نه‌فقط لازم بود که همکاری میان حکومت‌های ایالتی بوجود آید و برقرار گردد بلکه لازم بود که توصیه‌ها و راهنمائیهائی‌هم به‌ایشان داده شود. تهیهٔ طرح کامل برای درهٔ یك‌رود بزرگ طبعاً ازحدود یك ایالت تجاوز می‌کرد. بررسی کامل درهٔ رود **گنگ** و تشکیل دادن یك «کمیسیون رود گنگ» (کاری که‌اهمیت‌فوق‌العاده زیاد دارد وهنوز هم‌درانتظار تحقق‌است) ممکن است فقط‌ازراه همکاری‌سه‌حکومت ایالتی **ولایات متحده، بیهار وبنگال** انجام شود.

این قطعنامه همچنین نشان دادکه کنگره برای تشکیل یك کمیسیون وسیع برنامه‌ریزی چه‌اهمیتی قائل است. تاوقتیکه حکومت مرکزی تحت‌کنترل و نظارت مردم هند درنمی‌آمد و زنجیرهائی‌که بردست و پای حکومت‌های ایالتی نهاده شده‌بود برداشته نمی‌شد چنین برنامه‌ریزی وسیع و همه‌جانبه‌ای غیر ممکن میبود. معهذا ما امیدوار بودیم‌که مقداری کارهای مقدماتی و ضروری دراین‌ــ زمینه‌ها انجام شود وبنیانی برای برنامه‌ریزیهای آینده فراهم گردد.

متأسفانه حکومت‌های ایالتی به‌اندازه‌ای گرفتار مسائل خاص خویش بودندکه انجام توصیه‌های این قطعنامه مدتی به‌تأخیر افتاد. بالاخره دراواخر سال ۱۹۳۸ «کمیتهٔ برنامه ریزی ملی» تشکیل شدکه ریاست آنهم به عهدهٔ من واگذار گردید.

من اغلب کار آن حکومت‌های ایالتی را مورد انتقاد قرارداده‌ام واز کندی پیشرفت‌های آنها ناراضی بوده‌ام امااکنون‌که به‌عقب‌می‌نگرم از میزان‌موفقیت‌ـ هائی‌که درمدت کوتاه دوسال و سه‌ماه و باوجود مشکلات بیشمار برای آنها حاصل شد متعجب می‌شوم.

متأسفانه بعضی‌از اقدامات مهم آنها به‌نتیجه نرسید زیرا درموقع تکمیل‌ـ شدن آنها بودکه حکومت‌های ایالتی ما استعفا دادند وبعداً جانشینان ایشان‌یعنی حکمرانان انگلیسی، ثمرهٔ کار آنهارا چیدند. در دوران این حکومت‌ها دهقانان و کارگران صنعتی، هردو قدرت بیشتر یافتند.

یکی‌از کامیابیهای مهم و پرنتیجه‌که بدست آمد آغازشدن سیستم آموزش توده‌ای و عمومی‌بودکه بنام «آموزش اساسی» نامیده می‌شود. این آموزش‌نه‌ـ فقط براساس تازه‌ترین نظریه‌های آموزشی متکی‌بود بلکه مخصوصاً باشرایطو مقتضیات هند بسیار تناسب داشت.

تمام صاحبان منافع مستقر هند مانعی در راه تغییرات مترقیانه بوجود می‌آوردند. مثلاً حکومت ایالتی در **ولایات متحده** کمیته‌ای برای تحقیق وضع وشرایط کار کارگران در صنایع بافندگی شهر **کانپور** تعیین کرد اما کارفرمایان این صنایع (که بیشتر اروپائی و چند نفر هم هندی بودند) با اعضای این کمیته بشکلی بسیار بی‌ادبانه رفتار کردند و از اظهار بسیاری از واقعیات و ارقامی که سؤال می‌شد خودداری می کردند.

کارگران همیشه با مخالفت سازمان یافتهٔ کارفرمایان و حکومت مواجه بوده‌اند و پلیس همیشه آماده بود که در خدمت کارفرمایان قرار گیرد. با این جهت تغییری که از طرف حکومت‌های کنگره در این مورد بوجود آمد خشم کارفرمایان را برمی‌انگیخت.

آقای **ب. شیوا رائو** که در زمینهٔ نهضت کارگری هند تجارب بسیار دارد و خود او از جناح اعتدالی این نهضت است دربارهٔ تاکتیک‌ها و روش‌های کارفرمایان در هند می‌نویسد: «میزان تدارکات و تدابیر و بیباکی‌هائی که ازطرف کارفرمایان در این قبیل موارد (اعتصابات و نظایر آن) با همکاری پلیس نمایش داده می‌شد برای کسی که با اوضاع و شرایط هند آشنائی نداشته باشد تصور ناپذیر است.» معمولاً حکومت بیشتر کشورهای جهان به آن صورت که در حال حاضر هستند به کارفرمایان تمایل دارند. آقای **شیوا رائو** متذکر می‌گردد که در هند برای این تمایل دلایل اضافی هم وجود دارد. زیرا «صرفنظر از کینه‌ها وعداوتهای شخصی، مأموران رسمی ودولتی هند جز در موارد بسیار استثنائی معمولا دستخوش این وحشت هستند که اگر به اتحادیه‌های کارگری اجازهٔ توسعه داده شود این امر موجب پرورش فهم توده‌ها خواهد شد و با مبارزات سیاسی هند که تدریجاً با نهضت هائی مانند **عدم همکاری و نافرمانی عمومی** اوج هم می‌گیرد این مأموران رسمی احساس می کنند نباید با کمک به توسعهٔ اتحادیه‌ها خطر سازمان یافتن توده‌ها را تشدید کنند.» [1]

معمولاً حکومت‌هاروش سیاسی‌را تعیین می کنندودستگاههای قانونگذاری برای اجرای این‌سیاست‌ها قوانینی وضع می‌کنند اما عملا اجرای این‌سیاست‌ها

---

۱ ـ نقل از کتاب کارگران صنعتی در هند ـ اثر شیوا رائو چاپ لندن ۱۹۳۹ ـ مؤلف

وانطباق قوانین با دستگاه اداری و اشخاصی که در آن‌کار می‌کنند بستگی دارد. حکومت‌های ایالتی ما هم ناگزیر بودند با دستگاه ثابت و سابق اداری و مخصوصاً باسازمان خدمات هند و پلیس قبلی هند کار کنند. اما اعضای این سازمانها که باسنت‌های استبدادی وحکومت‌مطلقه پرورش یافته بودند از محیط تازه، ازاظهار وجود مردم، از کم‌شدن اهمیت قبلی خودشان و از زیردست قرارگرفتن نسبت به‌کسانی که عادت کرده‌بودند قبلاً آنها را بازداشت وزندانی کنند هیچ خوششان نمی‌آمد. اینها در ابتدای کار تا مدتی نگران بودند که چه اتفاقاتی روی‌خواهد داد، اما در عمل اتفاقات‌شدید انقلابی روی نداد و آنها هم کم‌کم به وضع‌سابق خود بازگشتند.

وزیران **کنگره** نمی‌توانستند به آسانی کسانی راکه برسرکارها بودند تغییر دهند و فقط در موارد خیلی معین ونادر ممکن بود چنین‌کاری بکنند. دستگاه اداری مجموعاًهمچون سازمان و اتحادیه‌ای بهم‌پیوسته بود واگر شخصی را از کاری برکنار می‌ساختند احتمالاً جانشینش هم مثل خود او رفتار و عمل می‌کرد.

محال بود که بتوان یکباره وناگهانی روحیهٔ ارتجاعی و استبدادی‌قدیمی را در دستگاه اداری دگرگون ساخت. ممکن بود بعضی افراد معدود تغییر روش دهند، بعضی‌ها هم‌ممکن‌بود کوشش کنند که خود را باشرایط و مقتضیات جدید منطبق سازند اما اکثریت عظیم، آنها که بشکلی‌دیگر می اندیشیدند و بصورتی متفاوت عمل می‌کردند، چگونه ممکن بود که یکباره تغییر پذیرند وبصورت مجاهدان نظم نو درآیند؟

حداکثر کاری که ممکن بود انجام دهند این‌بود که نوعی وفاداری بی‌خاصیت وکم‌اثر نسبت به‌حکومت وسیاست تازه ابراز دارند و گرنه بنابرطبع ذاتی کار، آنها نمی‌توانستند اشتیاق آتشینی نسبت به جریانهای تازه داشته باشند زیرا از یکسو به آن اعتقاد نداشتند و از سوی دیگر این روش ها و جریانهای تازه منافع خود آنها را بخطر می‌افکند. اما متأسفانه در اکثریت عظیم مأموران دستگاه دولتی اغلب همین وفاداری کم‌اثر وبی خاصیت نیز وجود نداشت.

درمیان مأموران عالیرتبهٔ **سازمان خدمات اداری** که ازمدتی دراز با روش‌های مستبدانه وتسلط بدون کنترل خوگرفته بودند نوعی احساس بوجود

آمده بود که این وزیران و قانونگذاران تازه مزاحمانی هستند که در قلمرو مخصوص و مقدس ایشان وارد شده‌اند.

مخصوصاً در عناصر انگلیسی عالیرتبه که اعضای دائمی این خدمات بودند این تصور قدیمی وجود داشت که خود را مظهر واقعی هند می‌شمردند و دیگران در نظر آنها فقط ضمائمی بدون اهمیت بودند و این تصور ممکن نبود که به آسانی تغییر پذیرد. تحمل آدمهای تازه برای آنها هیچ آسان نبود و دشوارتر از آن این بود که دستورات آنها را اجرا کنند. این مأموران عالیرتبهٔ انگلیسی همچون هندوان متعصبی بودند که نجس‌ها درراه ورود ایشان به معابد مقدس واختصاصی‌شان قرار گیرند. بنای حیثیت و امتیاز و برتری نژادی که انگلیسیان باکار و زحمت فراوان برای خویش ساخته بودند و تقریباً صورت مذهبی رابرای ایشان پیدا کرده بود اکنون متزلزل می‌گشت و شکست برمی‌داشت.

گفته می‌شود که چینی‌ها برای «حیثیت» اهمیت فراوان قائل‌هستند اما تردید دارم که هیچ‌یك از ایشان به‌اندازهٔ انگلیسی‌هائی که در هند هستند به موضوع «حیثیت» اهمیت بدهند. برای انگلیسی‌ها «حیثیت» فقط جنبهٔ فردی یا نژادی یا آبروی ملی را ندارد بلکه با وجودحکومت و حفظ‌منافع‌مستقرشان بستگی پیدا می‌کند.

معهذا مأموران انگلیسی ناگزیر بودند که مزاحمان تازه را تحمل کنند منتهی بهمان نسبت که احساس خطرو نگرانی فرومی‌نشست این تحمل هم کمتر می‌شد. این‌روش در تمام قسمت‌های **سازمان اداری** مشهود بود منتهی‌درمراکز ادارات، دربخش‌ها و درامورى که باصطلاح با قانون ونظم ارتباط پیدا می‌کرد خیلی شدیدتر مینمود زیرا این امور را در قلمرو خاص فرمانداران و پلیس می‌دانستند.

تأکید حکومت‌های ایالتی **کنگره** درمورد تأمین‌درآزادیهای مدنی برای مأموران محلی انگلیسی و دستگاههای پلیس بهانه‌ای بوجود آورد که اجازه دهند حوادثی روی دهد که معمولاً هیچ حکومتی نمی‌تواند آنهارا مجاز بشمارد. در واقع من معتقدم که در بعضی موارد حتی ابتکار این قبیل اتفاقات ناپسند وناگوار ازطرف خود مأموران محلی یاپلیس مطرح می‌گشت.

بسیاری از شورشها و تصادمات فرقوی ومذهبی که روی داد دلایل متعدد و

متفاوت داشت اما فرمانداران ومأموران پلیس هم مسلماً دراین موارد بی تقصیر نبودند. تجربه نشان داده است که دراین قبیل موارد اقدامات سریع و مؤثر می تواند از جریان‌های ناگوار جلوگیری کند وشورش های ناپسندرا متوقف سازد . اما آنچه ما معمولاً می‌دیدیم اهمالی حیرت‌انگیز وگریزعمدی ازانجام وظیفه بود. خوب پیدا بود که با این روش‌ها می‌خواستند حکومت‌های کنگره را بی‌اعتبار سازند .

درایالت **ولایات متحده** در شهر صنعتی **کانپور** حوادثی پیش آمد که نمونهٔ کامل بی لیاقتی وسوء ادارهٔ مأموران محلی بود وفقط می توانست عمدی باشد . تصادمات فرقوی و مذهبی که گاهی‌اوقات به شورشها و آشوبهای محلی منتهی می گشت درآخرین سالهای دههٔدوم ونخستین سالهای دهۀ سوم خیلی بیشتر پیش‌می‌آمد. وپس‌از روی‌کار آمدن حکومت‌های **کنگره** خیلی کمترشد . این شورشها دراین زمان طبع خودرا تغییر داد و بیشتر جنبهٔ سیاسی بخود گرفت و عمداً مورد تشویق قرار می گرفت وسازمان می‌یافت .

سازمان خدمات اداری شهرتی حاصل کرده بود که بشکلی مؤثر امور را انجام می‌دهد. این‌شهرت بیشتر بخاطر تبلیغات خودشان بود . امادرعمل بخوبی معلوم گشت که خارج ازحدود تنگ و محیط کار خودشان که به‌آن‌عادت داشتند بکلی ناتوان و نالایق بودند.آنها برای کارکردن بصورتی دموکراتیك پرورش نیافته بودند و نمی‌توانستند حسن‌نظر و همکاری مردم رابخود جلب کنند زیراهم از ایشان می‌ترسیدند وهم آنها را حقیر و ناچیز می‌شمردند . آنها از طرحهای بزرگ وسریع‌الحرکت برای پیشرفتهای اجتماعی تصوری‌هم نداشتند. آنها فقط می‌توانستند باهمان فورمالیته‌ها و قالب‌های خشك اداری کار کنند و هیچگونه تخیلی نداشتند.

صرفنظر ازبعضی افراد معدود این‌خصوصیات تقریباً دربارهٔ تمام مأموران عالیرتبهٔ خدمات اداری چه‌انگلیسی وچه هندی مصداق داشت. واقعاً حیرت‌انگیز است که اینها تاچه‌اندازه برای انجام وظایف تازه که دربرابرشان قرارمی‌گرفت ناشایسته بودند .

بدیهی‌است که درمأموران کنگره هم ناشایستگی‌ها وبی‌لیاقتی‌های‌گوناگون مشهود بود . اما درعوض نیرو و شوق فراوان و تماس نزدیك با توده‌ها برای ایشان‌وجودداشت وهمیشه می‌خواستند ومی‌توانستند ازاشتباهات‌خودتجربه‌ودرس

بیاموزند . درآنها سرزندگی و نیروی حیاتی جوشان و خروشان ، احساس شور وهیجان و میل شدید برای انجام کارهای مثبت وجود داشت که همه با بی‌علاقگی و محافظه کـاری طبقهٔ حاکمهٔ انگلیسی و هواداران ایشان تضادی نمـایان پیدا می‌کرد .

بدینقرار هندکه خود سرزمین سنت‌ها بود تصویری شگفت انگیز از یك جریان‌معکوس بوجود می‌آورد. انگلیسی‌ها که بعنوان مظاهر ونمایندگان جامعه‌ای پرتحرك و پیشرو به‌هند آمده بودند اکنون خودشان محافظان سنت‌های ثابت و بی‌حرکت و تغییرناپذیر شده بودند . درحالیکه درمیان هندیان بسیاری اشخاص بودندکه نمایندگان نظم پرتحرك و تازه‌ای بشمار می‌رفتند و باکمال شوروشوق می‌خواستند تغییراتی نـه فقط درزمینه‌های سیاسی بلکه درشرایـط اجتماعـی و اقتصادی انجام شود ، بدیهی است درپشت سراین قبیل هندیان نیروهای عظیم و تازه‌ای دست اندرکار بودکه شاید خودشان هم به‌آن توجه نداشتند.

این‌معکوس شدن نقش‌ها نشانهٔ آن بودکه هرچندهم انگلیسی‌ها درگذشتهٔ هند نقشی مثبت ومترقی داشته‌اند اکنون ازمدتها پیش نقش آنـها بپایـان رسیده است وخود مزاحم دست و پاگیری شده بودند که مانعی برای هرگونه پیشرفت بشمار می‌رفتند .

میزان سرعت حرکت درزندگی رسمی ایشان بسیارکم وکند بود و ایـن مقدارسرعت نمی‌توانست هیچ‌یك ازمسائل حیاتی راکه دربرابر هند وجودداشت حل‌کند . حتی‌لحن سخن گفتن ایشان‌که درخود روشنی و قدرتی داشت اکنون قلنبه‌و نارسا و خالی ازمفاهیم واقعی شده بود .

مقامات انگلیسی همواره این افسانه‌را رواج داده‌اندکه حکومت انگلستان بوسیلهٔ مأموران عالیرتبهٔ خود درهند مارا برای انجام عهده‌دارشدن وظیفهٔ دشوارو غامض حکومت خودمختار پرورش می‌دهد و آماده می‌سازد . درحالیکه درطی چندهزارسال پیش ازآنکه انگلیسی‌ها به اینجا بیایند ولطفاً این هنررا بمابیاموزند ما توانسته بودیم مستقلاً زندگی وحکومت کنیم و این‌حکومت موفقیت‌هـای درخشان هم داشته است .

بدون‌تردید ماخیلی‌صفات خوب راکم داریم وحتی‌بعضی مردمان‌گمراه(!) حتی معتقدند که در دوران تسلط انگلیسی‌ها نقص‌ها و معایب ما افزایش هم

یافته است . اما درهرحال ما هرقدرهم که نقص‌وعیب داشته‌ایم برای ما واضح و روشن است که سازمان اداری دائمی کـه برای هند بوجود آمده‌است ، بهیچوجه نمی‌تواند هندرا در راه مترقیانه‌ای سوق دهد . خود صفات و خصوصیات آنها مانع چنین منظوری است زیرا صفاتی که برای یك حکومت پلیسی لازمست بـا آنچه برای یك جامعهٔ دموکراتیك ومترقی ضرورت دارد بکلی متـفاوت است . آنها بیش‌از آنکه به‌پرورش وتعلیم دیگران بپردازند باید پرورش وتعلیم خود را تغییر دهند ودر آبهای مقدسی که فراموشی می‌آورد غسل کنند تا آنهارا از آنچه هستند دگرگون سازد .

حکومت‌های منتخب مردم درایالات درعین‌حال تابع یك‌حکومت مرکزی مستبد و خود رأی مرکزی بودند واین وضع غریب و نامعهود تضادهای شگفت انگیزی را نمایان ساخت .

حکومت‌های ایالتی کنگره مشتاق بودکه آزادیهای مـدنی را محفوظ نگاه‌دارند و می‌کوشیدندکه فعالیت‌های گستاخانه و دامنه‌دار پلیس‌مخفی را در ایالات تحت نظارت قرار دهند . سازمان پلیس‌مخفی (سی . آی . دی) بهتریـن کارش تعقیب و مراقبت سیاستمداران و تمام کسانی بودکه به‌فعالیت‌های ضـد دولتی مظنون بودند.

درحالی‌که‌درایالات این‌قبیل فعالیت‌های پلیس‌مخفی تحت‌نظارت و کنترل قرار می‌گرفت و از آنان جلوگیری می‌شد سازمان مرکزی پلیس مخفی کـه بـا حکومت مرکزی مربوط بود کار خودرا همچنان مثل سابق و شایدهم بانیروی بیشتر و شدیدتر ادامه می‌داد . نه‌فقط نامه‌های رهبران کنگره سانسور می‌شد بلکه نامه‌های وزیرانهم گاهی دستخوش سانسور قرار می‌گرفت منتهی این‌سانسورها بدون سروصدا صورت می‌گرفت و هرگز وجود آنرا رسماً قبول نمی‌کردند .

درطول مدتی بیش‌از ربع قرن‌گذشته هرنامه‌ای‌که درهند برای یك‌هندی‌یا خارجی به‌پست، داده‌ام توجه داشته‌ام‌که مأموران سانسور مخفی آنرا دیده‌اند یا احتمالاً از آن رونوشت برداشته‌اند . همچنین هر وقت کـه با تلفن صحبت کرده‌ام بخاطر داشته‌ام‌که گفتگوی من شنیده واحتمالاً ضبط هم شده‌است . نامه‌ـ هائی هم‌که به‌من می‌رسیده است ازدست سانسور می‌گذشته . مفهوم این حـرف آن نیست‌که تمام نامه ها بدون استثنا همیشه سانسور می‌شده است بلکه گاه‌بگاه

بعضی نامه‌ها و دربعضی مواقع نامه‌های منتخبی را سانسور می‌کرده‌اند. واین سانسور بهیچوجه با سانسور زمان جنگ که رسمی بوده‌است ارتباطی ندارد. درواقع درزمان جنگ سانسور مضاعفی برقرار شده‌است.

خوشبختانه فعالیت وکارما علنی وآشکار بوده است ودر فعالیت‌های‌سیاسی خود هیچ‌چیز نداشتیم‌که پنهان سازیم. بـا اینهمه احساس اینکه دائماً تحت‌ـ مراقبت و سانسور هستیم وتعقیب می‌شویم و حرف‌های ما شنیده و ضبط می‌شود خود ناراحت‌کننده و نامطبوع بوده‌است. این احساس خشم آور و خفقان‌انگیز است وحتی‌درروابط شخص بادیگران هم اثر می‌گذارد. وقتی می‌دانیدکه دیدگان اشخاصی‌ناشناس که مأمور سانسور هستند از بالای سرشما به‌نامه‌های شمامی‌نگرند نوشتن کاری آسان نیست.

وزیران **کنگره** خیلی زیاد کار می‌کردند و بسیاری ازایشان درزیرفشار کار ازپا افتادند. سلامتی‌شان‌آسیب دید. و شادابی و نیروشان از دست رفت و خسته وفرسوده گشتند. اما احساس‌اینکه کار مثبتی و بخاطر هدفی انجام می‌دهند آنهارا همچنان پیش می‌راند. آنها مأموران دولت عضو سازمان خدمات اداری و کارمندان دیگررا نیز به‌کار سخت وادار می‌ساختند. در اطاقهای کـار ایشان چراغها تاساعات دیرشب روشن بود.

وقتی‌که حکومت‌های **کنگره** دراوایل نوامبر ۱۹۳۹ همه استعفا دادنـد نوعی احساس‌راحتی در همه‌جا و همه‌کس مشهودگشت. ازآنپس ادارات‌دولتی درست درساعت چهار بعدازظهر (که پایان وقت عادی اداری بود ـ مترجم) بسته می‌شد وباز همان صورت سابق اطاقهای دربسته را گرفت‌که آرامش وسکوت‌در آنها حکمفرما بود ومردم عادی دیگر درآنهاراه نمی‌یافتند.

زندگی بهمان‌شکل عادی و کندرو سابقش بازگشت، عصرها و سرشب‌ها وقت‌ها برای شرکت در بازی های چوگان و تنیس و بریج وزندگی وتفریحات کلوب‌ها و باشگاهها آزاد شد.رؤیای وحشتناك و کابوس‌انگیزی‌که برای‌ماموران اداری پیش آمده‌بود ازمیان رفت واکنون می‌توانستند مثل‌سابق کار و تفریحات خودرا دنبال کنند.

راست است‌که یك جنگ‌جهانی جدید مشتعل شده بود اما صحنه‌های آن خیلی دوربود. **لهستان** درزیر چکمه ارتش‌های **هیتلر** کوبیده شده‌بود امـا

تمام این چیزها بسیار بدور بود و بهر صورت در نظر اینها جنگی شوخی وقلابی بود . درحالیکه سربازان وظایف خود را انجام می‌دادند و می‌جنگیدند و کشته می‌شدند در اینجا می‌بایست کارها و وظایف خاص ایشان بدرستی انجام شود واین‌وظیفه هم آن‌بودکه بار مرد سفیدپوست (انگلیسی‌ها واروپائیها) باشایستگی‌و درستی حمل گردد و تحمل شود.

در دوران کوتاهی که حکومت‌های **کنگره** درایالات کار می‌کردند این عقیده برای ما به‌ثبوت رسیدکه مهمترین‌مانع پیشرفت درهند ساختمان سیاسی و اقتصادی بودکه انگلستان برهند تحمیل می‌کرد . کاملاً صحیح است‌که بسیاری از عادات و سنت‌های مرسوم و شکل‌های اجتماعی و اعمال ورفتار خود ما هم درراه پیشرفت سدهائی استوار می‌باشندکه باید ازمیان بروند معهذا اقتصاد هند بنابر طبیعت خود و بخاطر تمایل ذاتی خویش روبتوسعه می‌رفت و این عادات ورسوم نمی‌توانست به‌اندازه تسلط خفقان‌انگیز سیاسی واقتصادی انگلستان مانع رشد آن باشد.

اگر این چهارچوب پولادین تسلط انگلستان نمی‌بود توسعهٔ اقتصادی هند ناگزیر می‌شد و تغییرات اجتماعی بسیاری را باخود همراه می‌آورد و به عادات و رسوم کهنه وپوسیده و بی‌ارزش پایان می‌داد . باین‌جهت برای ما لازم بودکه توجه خودرا برای درهم شکستن آن قالب وچهار چوب متمرکز سازیم زیرا صرف نیرو در راههای دیگر نتایجی ناچیز ببار می‌آورد و اغلب مانند شخم‌زدن ریگزارها بود . این‌قالب وچهارچوب نیز برسازمان نیمه فئودالی و مالکیت‌های بزرگ زمین و بسیاری از بقایای پوسیدهٔ قدیم متکی بود وازطرف این‌قبیل‌عناصر حمایت می‌شد .

درهند هیچ نوع دموکراسی باسازمان سیاسی واقتصادی حکومت‌انگلستان جور نمی‌آمد و تضاد و تصادم میان آن‌دو اجتناب‌ناپذیر می‌بود . بهمین‌جهت هم بودکه مقامات رسمی انگلیسی می‌گفتندکه دموکراسی در هند نمی‌تواند موفقیت داشته باشد زیرا بنظر آنها وقتی دموکراسی موفقیت می‌داشت‌که بتواند سازمان‌ها و ارزشها ومنافع مستقری راکه آنها بوجود آورده بودند حفظ‌کند . چون آن نوع دموکراسی رام و فرمانبرداری‌که دلخواه ایشان و مورد تأیید ایشان باشد نمی‌توانست بوجود آید و دموکراسی هند ناچار می‌بایست تغییرات بسیار و

فراوانی را انجام دهد تنها راهی که باقی می‌ماند آن بود که انگلستان درهند روش بکلی مستبدانه وحکومت مطلقه را در پیش‌گیرد و به هر گونه تصور و سودای دموکراسی پایان دهد.

میان توسعه وتکامل این نظریه با تولد و رشد **فاشیسم** دراروپا شباهت فراوانی وجود دارد. حتی برقرارساختن حکومت قانون درهندکه انگلیسی‌ها به آن مباهات داشته‌اند جای خود را به چیزی ازنوع حکومت نیروهای اشغالگر، وقدرت فرمانها واوامر صادره ازطرف چنین حکومتی سپرده است.

۵ مسئلهٔ اقلیت‌ها. مسلم‌لیگ. آقای محمد علی جیناه

توسعه و رشد **مسلم لیگ** درهفت سال‌گذشته یکی ازعناصر شگفت‌انگیز وغیر عادی بوده‌است. این سازمان درسال ۱۹۰۶ به‌تشویق انگلستان بوجودآمد تا نسل‌تازهٔ مسلمان‌ها را ازکنگرهٔ ملی دورنگاهدارد اما تامدتها بصورت سازمانی کوچك مرکب ازطبقات بالا باقی ماندکه تحت‌کنترل وتسلط عوامل فئودالی بود و بهیچوجه درتوده های مسلمانان نفوذی نداشت وحتی توده‌های مسلمان از آن اطلاعی نداشتند وآنرا نمی‌شناختند.

اصولا اساسنامهٔ **مسلم لیگ** بطوری بودکه به گروهی کوچك محدود می‌ماندو رهبری آن هم در دست تعدادی قرار داشت که‌همواره مقامشان را تمدید می‌کردند وبصورت دائمی درمی‌آمدند. با اینهمه جریان حوادث و رشد يك‌طبقهٔ متوسط در میان مسلمانان **مسلم لیگ** را بسوی **کنگرهٔ ملی** راند.

جنگ جهانی اول وسرنوشت **خلافت** عثمانی واماکن مقدس مسلمانان درمسلمانان هند تأثیری‌نیرومند بوجودآورد وآنها را بشدت ضدانگلیسی ساخت. **مسلم لیگ** به‌آن صورتی‌که داشت نمی‌توانست برای این توده‌های بیدارشده و به هیجان آمده هیچ‌گونه رهبری داشته باشد. در واقع **مسلم لیگ** ازيك بیماری درونی رنج می‌برد وعملاً ازمیدان بیرون رفته بود. درآن موقع يك سازمان اسلامی تازه بنام **کمیتهٔ خلافت** بوجودآمد و رشد یافت‌که با**کنگره** هم‌همکاری نزدیك داشت. بسیاری ازمسلمانان نیز به**کنگره** پیوستند و درصفوف

آن به فعالیت پرداختند .

پس ازنخستین نهضت **عدم همکاری** درسالهای ۲۳ـ۱۹۲۰ **کمیتهٔ خلافت** نیز ازمیان رفت زیرا علت وجودی آن‌که مسئلهٔ خلافت اسلامی بود منتفی شده بود . دراین موقع توده‌های مسلمانان ازفعالیت سیاسی تقریباً کناره گرفتند همچنانکه توده‌های هندو نیز ازفعالیت وعلاقهٔ سیاسی‌شان کاسته شد . اما عدهٔ قابل ملاحظه‌ای ازمسلمانان ومخصوصاً ازطبقات متوسط به فعالیت خود در کنگره ادامه دادند .

دراین دوران تعدادی سازمانهای کوچك مسلمانان هم به تناوب به‌فعالیت‌هائی پرداختندکه اغلب هم با یکدیگر تصادم پیدا می‌کردند . اینها هیچکدام با توده‌های مسلمان مربوط نبودند وازنظر سیاسی هم هیچگونه اهمیتی نداشتند مگر وقتی‌که حکومت انگلستان بشکلی مصنوعی برای ایشان ارزش واهمیتی بوجود می‌آورد .

مهمترین‌کار آنها این‌بودکه‌تقاضاهائی برای‌کمیتهٔ امتیازات خاص وحمایت ازمسلمانان درمجالس قانونگذاری و درسازمانهای اداری مطرح سازند و ازاین لحاظ مظهر ونماینده نظرخاص مسلمانان بودند چون در مسلمانان یك زمینه و سابقه نارضائی وترس وجود داشت‌که نتیجهٔ برتری موقعیت هندوان ازلحاظ آموزش وسوابق اداری وصنایع وهمچنین نتیجهٔ اکثریت عددی هندوان بود . **آقای محمد علی جیناه** ازسیاست هندکنارگرفته بود و درانگلستان مستقر شده بود .

در دوران دومین **نهضت نافرمانی عمومی** در سال ۱۹۳۰ هرچند شرکت مسلمانان به اندازهٔ سالهای ۲۳ـ۱۹۲۰ نبود اما بازهم بشکلی قابل ملاحظه دراین نهضت شرکت‌کردند . درمیان‌کسانی‌که بعلت این نهضت بزندان رفتند دست‌کم ۱۰٫۰۰۰ نفر ازمسلمانان بودند . ایالت شمال غربی ،که تقریباً همه مسلمان هستند (۹۵ درصدآنها مسلمانند) در این نهضت نقشی ممتاز ونمایان اجراکرد . این امر تا اندازهٔ زیاد بخاطرکار وشخصیت **خان عبدالغفارخان** رهبر محبوب وبلامنازع **پاتان**ها دراین ایالت بود .

ازتمام اتفاقات نمایان وفوق‌العاده‌ای‌که در دوران اخیر درهند روی داده هیچ چیز این اندازه حیرت‌انگیز نیست‌که **عبدالغفارخان** چگونه توانست

مردم کم حوصله وجنگجوی این ناحیه را وادار سازدکه روشهای مسالمت‌آمیز را درفعالیت‌های سیاسی بکارببندند درحالی‌که این نوع مبارزه با تحمل رنج‌ها و مصائب فراوان همراه بود. در واقع این مصائب بسیار شدید بود و خاطراتی بسیار تلخ بجاگذارده است. معهذا انضباط وتسلط برنفس درمردم این ناحیه بقدری بود که **پاتان‌ها** حتی به یك اقدام خشونت‌آمیز برضد قوای حکومت یا سایرمخالفان خود نپرداختند. اگربخاطر آوریم که یك **پاتان** تفنگش را بیش ازبرادرش دوست می‌دارد و به‌آسانی بخشم می‌آید وهمیشه شهرت داشت‌که با کمترین تحریکی به‌کشتن حریف خودمی‌پردازد این انضباط وخویشتن‌داری‌که ازایشان دیده‌شده بود به‌چیزی ازنوع معجزه شباهت پیدا می‌کند.

ایالت مرزی، برهبری **عبدالغفارخان** بشکلی استوار درصف **کنگرهٔ ملی** قرارگرفت وبهمین قرارتعدادزیادی ازافراد طبقات متوسط مسلمانان نواحی دیگر که فهم وشعور سیاسی پیداکرده بودند به صفوف **کنگره** می‌پیوستند.

نفوذکنگره درمیان دهقانان وکارگران هم قابل ملاحظه بود مخصوصاً در ایالاتی چون «ولایات متحده» که برای دهقانان وکارگران برنامه‌ای مترقیانه طرح شده بود. معهذا این‌حرف هم درست است که توده‌های مسلمان رویهمرفته بشکلی مبهم به رهبران فئودال قدیمی خود رجوع می‌کردندکه معمولا نقاب مدافعان منافع مسلمانان در مقابل هندوان و دیگران را برچهرهٔ خویش می‌نهادند.

آنچه بنام مسئلهٔ فرقه‌ها واختلافات مذهبی نامیده می‌شد این بودکه دعاوی اقلیت‌ها را مطرح سازند وبرای حمایت آنها درمقابل فعالیت اکثریت تضمین کافی بدست آورند.

باید بخاطر داشت‌که درهند مسئلهٔ اقلیت‌ها مانند اروپا جنبهٔ نژادی یا ملی ندارد. درهند اقلیت‌ها صورت مذهبی دارند. هند ازلحاظ نژادی همچون مرقعی است‌که ازاختلاطی شگفت انگیز تشکیل شده‌است اما هرگز مسائل نژادی درهند مطرح نشده ونمی‌تواند مطرح باشد. نژادها بشکلی باهم مخلوط شده‌اندکه اغلب تشخیص آنها ازیکدیگر بسیار دشوار است. بجای اختلافات نژادی درهند اختلافات مذهبی وجود دارد، اما سدهای مذهبی هم‌که مردم را ازیکدیگر جدا می‌سازند زیاد استوار نیستند زیرا اشخاصی‌ممکن است ازمذهبی به مذهب دیگر درآیند وکسی‌که مذهب خود را تغییر داد ضرورتاً زمینهٔ نژادی یامیراث فرهنگ

و زبانش تغییر نمی‌پذیرد و ازدست نمی‌رود .

در واقع هم در دورانهای اخیر مذهب بـه مفهوم واقعی کلمه در تصادمات سیاسی هند نقش مهمی نـداشته است منتهی اغلب از این کلمه سوء استفاده و بهره برداری شده‌است . اختلافات مذهبی دراین موارد نمی‌تواند مانع واقعی باشند زیـرا پیروان مذاهب مختلف همواره نسبت به یکدیگر بردباری ومدارای متقابل داشته‌اند .

درامورسیاسی بجای مذهب چیزی رواج یافته که بنام «کمونالیسم» شهرت پیداکرده است وآن طرزفکر کوته نظرانه‌گـروههائیست که خود را بـر تمایلات مذهبی متکی می‌سازند اما در واقع درپی آن هستند که قدرت سیاسی بدست آورند ومنافع اشخاص وگروههای مورد نظر خود را محفوظ نگاهدارند .

کنگرهٔ ملی وسایر سازمانها بارها کوشش کـرده است که این مسائل فرقوی را با موافقت گروههای مختلفی که با آنها ارتباط پیدا می‌کرده‌اند حل کند و اغلب توفیق‌های نسبی هم حاصل می‌شده‌است . اما همواره یك مشکل عمده دراین راه وجود داشته‌است و آن دخالت و حضور سیاست انگلستان بوده‌است .

طبیعی است که انگلستان باهیچگونه حل واقعی این مسئله موافقت نداشت وندارد زیرا حل این‌مسئله موجب تقویت نهضت‌های‌سیاسی مخالف آنهامی گردد که اکنون رشد یافته‌اند و به سطح توده‌ها توسعه یافته‌اند .

بـرای حل این مسئله همیشه یك مثلث شامل طـرفین اختلاف وحکومت انگلستان بوجود می‌آمد که دراین میان نقش انگلستان آن بوده که با هر دوطرف بازی کند و با دادن‌امتیازات خاصی همواره یك‌طرف را برضد طرف دیگر تحریك کند . اگر دوطرف اختلاف به اندازهٔ کافی عاقل می‌بودند به آسانی می‌توانستند این مانع را از سرراه خود بردارنـد اما متأسفانه هر دوطرف فاقـد عقل و دور اندیشی کافی بوده‌اند . نتیجه آنکه هروقت توافقی نـزدیك می‌شد وتقریباً تحقق یافتنی بنظر می‌رسید حکومت (انگلستان) اقدامی می‌کرد که تعادل را برهم می‌زد .

درهند هیچگونه اشکالی وجود نداشت که برای اقلیت‌ها تضمین‌های عادی را به‌آن صورت که ازطرف «جامعه ملل» مشخص وتصریح گشته است تأمین کند. در بارهٔ تمام این‌قبیل تضمین‌ها وحتی خیلی بیش ازآنها موافقت حاصل‌شده بود.

از راه پیش بینی‌های قانونی در یك قانون اساسی که‌بشکلی‌متساوی با همه منطبق گردد می‌شد برای آزادی مذهب وفرهنگ و زبان وتأمین حقوق اساسی افراد و گروهها تضمین‌کافی فراهم ساخت .

بعلاوه تمام تاریخ هند شاهد آنست که همواره نسبت به‌اقلیت‌های مذهبی و گروههای نژادی بردباری ومدارا وحتی تشویق وجود داشته است . درتاریخ هند هیچ چیزوجودندارد که بتواند باکینه‌ها و تعصبات وتضییقات وکشتارهای مذهبی که دراروپا بوده‌است مقایسه شود . بدینقرار برای ما لازم نبودکه اندیشهٔ بردباری مذهبی وفرهنگی را ازخارجیان بیاموزیم . این بردباری در زندگی هند فطری وطبیعی بوده وهست .

ازلحاظ حقوق فردی وسیاسی وآزادیهای مدنی هم ما زیرنفوذ افکار و اندیشه‌های انقلابات فرانسه وآمریکا وتاریخ تحولات پارلمان انگلستان قرار داشتیم . افکار سوسیالیستی و نفوذ انقلاب شوروی بعدها پیدا شد وجنبه های اقتصادی اندیشه ما را تقویت کرد .

علاوه برحمایت وتضمین‌کامل تمام این حقوق فردی وجمعی زمینه‌های مشترکی وجود داشت که می‌بایست تمام مساعی ازطرف دولت و دستگاههای خصوصی بکار رود تا تبعیضات اجتماعی وسدهای عرف وعادات که در راه توسعهٔ کامل افراد وگروهها قرار دارد از میان برود وبه طبقاتی که ازلحاظ آموزش و اقتصاد عقب مانده هستندکمك شود تا هرچه زودتر وضع خود را جبران کنند . این امرمخصوصاً برای طبقات محروم (مانند نجس‌ها) مورد نظر بود . همچنین پیش‌بینی‌شده بودکه زنان باید ازلحاظ حقوق وامتیازات اجتماعی با مردان برابر شوند تا اتباع متساوی‌الحقوق کشور باشند .

بنابراین چه‌چیز باقی می‌ماند ؟ فقط ترس ازاینکه تعداد بیشتر یك گروه ازلحاظ سیاسی اقلیتی را تحت‌تسلط درآورد . درحال عادی تعداد بیشتر به‌مفهوم دهقانان و کارگران و توده‌های پیروان مذاهب مختلف می‌شدکه همهٔ آنها از مدتهای دراز نه‌فقط مورد استثمار حکومت خارجی بوده‌اند بلکه از طرف‌طبقات بالائی کشور خودشان استثمار می‌شده‌اند.

وقتی که ازلحاظ مذهبی و فرهنگی وغیره همهٔ تضمین‌های لازم تأمین می‌گشت مهمترین مسائلی که پیش می‌آمد ناچار مسائل اقتصادی می‌بودکه هیچ

ارتباطی بامذهب اشخاص ندارند. بهاغلب احتمال ممکن بود مبارزهٔ طبقاتی پیش‌آید نه‌مبارزهٔ مذهبی مگر درمواردی‌که مذهب صورت منافع مستقر و ثـابتی را بخود گرفته باشد. بااینهمه مردم عادت کرده بودندکه بجای این‌واقعیات بیشتر به جدائی‌ها واختلافات مذهبی بیندیشند و دائماًهم ازطرف سازمان‌های فرقوی‌و جدائی‌طلبان مذهبی و مقامات حکومت انگلیسی ترس از جامعهٔ مذهبی اکـثریت یعنی هندوها تشویق می‌گشت و دامن‌زده می‌شد و درنتیجه این تصـور درذهـن بسیاری ازمسلمانان ریشه می‌دوانیدکه اکثریت هندوها پیروان مذاهب دیگـر را بخفقان خواهد افکند وازمیان خواهد برد. درحالیکه هیچ‌معلوم و روشن نبودکه اکثریت هندو چگونه می‌توانست به منافع اقلیت عظیمی مانند مسلمانهاکه بیشتر درنواحی خاصی ازکشور متمرکز بودند و طبعاً برای خود حکومت‌های خودمختار می‌داشتند زیان و آسیب برساند. اما ترس منطق وعقل نمی‌شناسد.

انتخابات جداگانه برای‌مسلمانها (وبعدهم برای گروههای کوچکتردیگر) پیش‌بینی شد و بعدهم مقرر گشت‌که در مجالس قانونگزاری تعدادی کرسی‌که به‌نسبت جمعیت زیادتر می‌بود به‌ایشان داده شود. اماحتی افزایش تعدادنمایندگان درمجامع قانونگزاری نمی‌توانست اقلیتی را به‌اکثریت مبدل سازد. در واقـع ترتیب‌دادن انتخابات جداگانه اوضاع را ازنظر گروهی‌که مورد حمایت قرارمی‌گرفت بدترهم می‌ساخت زیرا نمایندگان اکثریت دیگر علاقه‌ای به‌وضع و به‌رأی اقلیت‌ها نشان نمی‌دادند. اگر انتخابات مشترك می‌بود هرکاندیدا ناچار می‌بایست برنامهٔ خودرا بشکلی طرح و تعدیل کندکه بتواند پیروان تمام گـروهها را باخود همراه سازد وخود این‌امر نوعی سازش و انطباق بوجود می‌آورد.

کنگرهٔملی حتی ازاین‌هم پیشتر رفت و برای تأمین و تضمین منافـع اقلیت‌ها اعلان کردکه اگر برسر هرموضوعی‌که با منافع اقلیتی ارتباط پیداکند اختلافاتی میان اکثریت واقلیت مذهبی پیش‌آید دراین موضوع رأی اکـثریت ملاك‌عمل نخواهد بود بلکه باید آنرا به یك مرجع قضائی بیطرف یا حتی یك دادگاه بین‌المللی رجوع کردکه رأی و نظرش قطعی و نهائی خواهدبود.

نمی‌توان تصور کردکه در هیچ سیستم دموکراتیك بتوان برای حفـظو تأمین منافع گروهها و اقلیت‌های مذهبی بیش‌ازاین تضمین بوجود آورد و پیش‌بینی کرد. همچنین بایدبخاطر آوردکه دربعضی ایالات مسلمان‌ها عملاً اکثریت

داشتند وچون برای ایالات حکومت‌های خودمختار پیش‌بینی شده بود اکثریت مسلمان کمابیش آزادمی‌بودکه بارعایت مصالح کلی وعمومی تمام هند درامور مربوط به ایالت خود کمابیش بدلخواه و اختیار خود اقدام کند. در حکومت مرکزی نیز ناگزیر مسلمانان سهمی عمده می‌داشتند.

درایالتی‌که اکثریت بامسلمانان بود وضع معکوس می‌شد زیرا دراینجاها اقلیت های مذهبی دیگر (مانند هندوها و سیك‌ها) خواستار تضمین‌هائی برای حفظ حقوق خودشان دربرابر اکثریت مسلمان بودند. بدینگونه بودکه در **پنجاب** مثلث (مسلمان ــ هندو ــ سیك) بوجود می‌آمد. وقتی‌که برای مسلمانها انتخابات جداگانه مطرح می‌گشت طبعاً پیروان مذاهب دیگرهم تضمین‌ها و تأمین‌های خاصی‌را ادعا می‌کردند و بدینقرار وقتی‌که انتخابات جداگانه قبول می‌شد شقوق و انشعابات متعدد و مشکلات بی‌پایان پیش می‌آمد.

روشن است‌که افزودن تعداد و نسبت نمایندگان برای یك‌گروه موجب کم‌شدن و محدودترشدن تعداد نمایندگان گروههای دیگر می‌شد که تعداد نمایندگانشان به‌نسبت رقم‌جمعیتشان پائین می‌آمد. این‌موضوع نتایج فوق‌العاده وشگفت‌انگیز ببارمی‌آورد مخصوصاً در **بنگال** که درآنجا بعلت تعداد زیادی کرسی‌که برای نمایندگان اروپائی اختصاص داده شده‌بود تعداد کرسی‌هائی‌که برای انتخاب‌کنندگان واقعی باقی می‌ماند بسیارکم بود. بدینقرار طبقهٔ متوسط و روشنفکران **بنگال** که در سیاست و درمبارزات آزادی هند سهمی بسیارنمایان انجام داده‌بود ناگهان احساس می‌کردکه در مجمع قانونگزاری ایالتی وضعی بسیار ضعیف خواهد داشت‌که بوسیلهٔ مقررات و قوانین خاصی برایش محدود و تثبیت گشته‌است.

مسلماً **کنگرهٔ ملی** مرتکب‌اشتباهات متعدد شده‌است امااینها بیشتر به‌مسائل کم‌اهمیت تاکتیکی وطرز برخورد بامسائل مربوط بوده‌است. بسیار روشن‌بود که حتی به‌ملاحظات کاملاً سیاسی‌هم که می‌بودکنگره می‌خواست مسئلهٔ اختلافات و رقابت‌های فرقوی ومذهبی را حل کند و بدین‌ترتیب مشکلات و موانعی راکه در راه پیشرفت وجود داشت ازمیان بردارد. اما سازمان‌های مذهبی و فرقوی‌چنین تمایلی نداشتند زیرا اصولاً علت وجودی ایشان تأکید برروی تقاضاهای خاص گروههای مربوطه‌شان بود وهمین‌امر موجب می‌شدکه اشخاص منفعت و مصلحت

خود را در حفظ وضع موجود بدانند . درحالیکه کنگرهٔ ملی‌هرچند از نظرعددی اعضایش بیشتر هندوبود اما تعداد بسیار زیادی ازمسلمانان وپیروان مذاهب دیگر مانند سیك‌ها ومسیحیان و غیره هم درآن عضویت داشتند . بدینقرار ناچاربود که مسائل را با دیــد ملی وعمومی مطرح سازد و درنظر بگیرد .

برای **کنگره** مسئلهٔ استقلال ملی‌وبوجودآوردن‌یك دولت‌مستقل‌ودموکراتیك مهمترین‌موضوع‌ها بود . **کنگره** توجه داشت‌که درکشوری پهناور وگوناگون چون هند بوجودآوردن یك دموکراسی‌ساده‌که تمام‌اختیارات وقدرت را دردست اکثریتی بگذاردکه بتواند درتمام اموراقلیت را درتحت حکومت خود قراردهد حتی اگرهم شدنی باشد صحیح و رضایت‌انگیز نخواهد بود .

بدیهی است‌که **کنگره** خواستاروحدت بود ومی‌خواست آنرا تأمین‌کند اما دلیلی نمی‌دیدکه غنا وگوناگونی فرهنگــی هند را از میان ببرد و همه را از روی طرح واحد و ثابتی دسته بندی‌کند . بهمین جهت بودکه با مقادیر زیادی خودمختاریهای گوناگون موافقت کرده بود و انواع تضمین‌ها و تأمین‌ها برای رشد فرهنگی و آزادیهای فردی و جمعی پیش‌بینی شده بود .

اما **کنگره** درمورد دوموضوع اساسی به‌سختی ایستادگی می‌کرد: یکی وحدت ملی و دیگری دموکراسی . اینها بنیان‌هائی بودکه **کنگره** برآنها بنا ــ شده بود وطی نیم قرن مبارزه نیز همواره مورد تأکید قرارگرفته بود .

سازمان **کنگره** مسلماً یکی‌ازدموکراتیك‌ترین سازمانهائی‌است‌که درسراسر جهان وجوددارد واین مطلب چه ازلحاظ نظری وچه ازلحاظ عملی مصداق دارد. **کنگره** به‌وسیلهٔ دهها هزارکمیتهٔ محلی‌که درسراسرکشورگسترده هستند مردم را در راههای دموکراتیك پرورش داده و دراین منظور موفقیت های نمایان حاصل کرده‌است.

این واقعیت‌که شخصیت ممتاز ومحبوبی چون **گاندی** باآن مربوط شده بودبهیچوجه دموکراسی اصولی واصلی **کنگره** راکمتر نمی‌کرد. در دورانهای بحران ومبارزه ناگزیرمثل هرکشور دیگرمی‌بایست از رهبر راهنمائی خواست و چنین بحرانها هم زیاد پیش می‌آمد . هیچ چیز بی معنی‌تر و نادرست‌تر ازاین نیست‌که **کنگره** را سازمانی استبدادی‌بنامند وجالب‌اینست‌که نمایندگان عالی‌ــ

مقام قدرت انگلستان که خود مظهر وچکیدهٔ استبداد وحکومت مطلقه درهند هستند چنین اتهاماتی را به کنگره نسبت می‌دهند .

حکومت انگلستان هم درگذشته لااقل ازلحاظ نظری خواستار وحدت و دموکراسی درهند بوده‌است. انگلستان همواره‌مباهات کرده‌است که براثرحکومت وتسلط او وحدت سیاسی هند تأمین شده‌است هرچند هم‌که این وحدت به مفهوم اسارت وتابعیت مشترك بوده باشد . همچنین انگلستان بماگفته است که ما را با روشها و جریانهای دموکراسی پرورش می‌دهد . اما شگفت‌انگیز اینست که سیاست انگلستان مستقیماً به‌نفی وحدت و دموکراسی در هند منتهی شده است .

درماه اوت ۱۹۴۰ کمیتهٔ اجرائیه **کنگره** ناچار شد اعلام کندکه سیاست انگلستان در هند « تشویق مستقیم عوامل تجزیه و ستیزه می‌باشد . » سخنگویان مسئول حکومت انگلستان اکنون علناً بما می‌گویندکه شاید لازم باشد وحدت هند در راه بوجودآوردن ترتیبات تازه فدا شود وهمچنین می‌گویند که دموکراسی برای هند مناسب نیست . این تنها پاسخی است‌که آنها در برابر تقاضای هند برای استقلال و بوجود آوردن یك دولت دموکراتیك مطرح می‌سازند .

اتفاقاً خود این پاسخ بیان‌کنندهٔ این مطلب است‌که حکومت انگلستان در تحقق دومنظور عمده‌که برای هند داشته یعنی وحدت و دموکراسی ، باشکست مواجه گشته است . منتهی یك قرن ونیم طول‌کشیده است تا آنها این مطلب را بفهمند .

ما نتوانستیم برای مسائل فرقوی راه حلی بیابیم‌که مورد قبول همه باشد ومسلماً باید ازاین جهت خود را سرزنش‌کنیم زیرا سرانجام خود ماباید عواقب ناگوار این شکست را هم بر دوش بگیریم وتحمل‌کنیم .

اما درعمل چگونه ممکن است‌که درمورد یك پیشنهاد یا تغییرمهم موافقت هر فرد وهمه‌کس را جلب‌کرد ؟ همیشه عوامل فئودالی و ارتجاعی هستندکه با هرنوع تغییرمخالفت می‌کنند و درمقابل‌کسانی هم هستندکه خواستار تغییرات سیاسی و اقتصادی و اجتماعی می‌باشند و در میان دو دسته گروههای دیگر با تمایلات متفاوت وجود دارند . اگریك گروه‌کوچك هم حق داشته باشدکه با

«وتو» و رأی مخالف خود از تغییرات جلوگیری کند مسلماً هرگز هیچ تغییری تحقق نخواهد یافت .

وقتی که سیاست قدرت حاکمه اینست که چنین گروههائی بوجود آورد و آنها را هرچند هم که مظهر دسته‌های بسیار معدودی ازمردم باشند مورد تشویق قرار دهد فقط از راه یك انقلاب ممکن است تغییرات صورت پذیرد .

روشن است که درهند تعداد زیادی گروههای فئودالی و ارتجاعی هستند که بعضی محلی می باشند و دراین سرزمین سابقه دارند و بعضی دیگر بوسیلهٔ انگلستان پرورش یافته‌اند . اینها هرچند ازلحاظ تعداد کوچك وناچیز هستند اما پشتیبانی قدرت انگلستان را برای خود دارند .

درمیان مسلمانان غیرازمسلم لیگ سازمانهای دیگری هم رشد یافت. یکی ازقدیمی ترین ومهمترین آنها **جمعیت‌العلما** بود که شامل روحانیان ومحققان و دانشمندان سبك قدیم مسلمان ازسراسرهند می‌شد .

این جمعیت هرچند بطورکلی پیرو سنن قدیمی و محافظه‌کار بود و بیشتر جنبهٔ مذهبی داشت اما ازلحاظ سیاسی مترقی وضد امپریالیست بود. در زمینه‌های سیاسی اغلب با **کنگره** همکاری می کرد وهمچنین بسیاری ازاعضای آن در **کنگره** نیز عضویت داشتند و درسازمانهای آن فعالیت می کردند .

سازمان **احرار** بعدها تشکیل شد و در **پنجاب** ازهمه‌جا نیرومندتر بود. این سازمان بیشتر شامل قشرهای پائینی طبقات متوسط مسلمانان بود و دربعضی مناطق خاص در توده های مسلمان هم نفوذ فراوان داشت .

سازمان **مؤمن ها** (که بیشتر ازطبقات بافندگان تشکیل می‌شد) هرچند از لحاظ تعداد ازهمه بیشتر بودند اما ازفقیرترین‌وعقب مانده‌ترین مسلمانان محسوب می‌شدند و ازلحاظ سازمان بسیار ضعیف بودند. اینها با **کنگره** روابط دوستانه داشتند وبا **مسلم لیگ** مخالف بودند. ازآنجاکه خیلی ضعیف بودند از فعالیت‌های سیاسی دوری می کردند .

در **بنگال** هم سازمان **کریشاك سابها** (مجمع دهقانان) وجود داشت .

جمعیت‌العلما وسازمان **احرار** اغلب با **کنگره** درفعالیت‌های عادی و درمبارزات شدیدتر ضدحکومت انگلیسی همکاری می کردند وصدمات ورنج‌هائی

متحمل شدند .

مهمترین سازمان اسلامی که هرگز جز ازراه گفتگوهای زبانی با مقامات انگلیسی اختلاف و تصادمی پیدا نمی‌کرد و به مبارزه‌ای نمی‌پرداخت. **مسلم‌لیگ** بودکه باوجودتمام تغییرات و تحولات بعدی که درآن روی نمود حتی وقتی که تعداد زیادی عضو پیدا کرد رهبری طبقات بالای فئودالی در آن هرگز از میان نرفت .

همچنین مسلمانان **شیعه** نیز بودندکه سازمانی جداگانه داشتندکه هرچند وضعشان مبهم بود درخواستهای سیاسی مطرح می‌ساختند .

دراوایل اسلام درعربستان برسر جانشینی وخلافت پیغمبر اختلافاتی پیش آمدکه به پیدایش مذهب شیعه منتهی شد . به‌این ترتیب دردین اسلام دوفرقه و گروه بزرگ پیدا شدند یکی سنی‌ها و دیگری شیعه‌ها . میان آنها اختلافات و منازعات مداومی پیش‌آمدکه هنوز هم آنهارا از یکدیگر جدا می‌دارد منتهی مذهب شیعه تدریجاً شکل سیاسی خودرا از دست داد.

در هندهم مانند سراسر جهان اسلامی سنی‌ها اکثریت دارند. فقط درایران شیعیان در اکثریت هستند . میان شیعیان و سنیان گاهی اوقات تصادمات و اختلافاتی پیش می‌آمد.

سازمان شیعه‌ها در هند نیز با **مسلم‌لیگ** اختلاف‌نظر داشت و خود را از آن دور نگاه می‌داشت . این سازمان هوادار انتخابات مشترك با همهٔ مردم هند بودند . اما افراد معروفی از شیعیان در مسلم‌لیگ عضویت داشتند.

تمام این سازمانهای اسلامی وبعضی سازمانهای دیگر (که هرگز مسلم لیگ جزء آنها نبود) با هم متحد شدند و «کنفرانس مسلمانان آزاد» را بوجود آوردند که نوعی از جبههٔ مشترك مخالف **مسلم لیگ** بود . این کنفرانس نخستین مجمع عمومی خود را با شرکت تعداد زیادی نمایندگان مسلمان درسال ۱۹۴۰ دردهلی تشکیل داد .

مهمترین سازمان هندو که براساس تمایلات فرقوی و مذهبی تشکیل شد سازمان**هندو مهاسابها** بودکه تقریباً معادل **مسلم‌لیگ** بشمارمی‌رفت امااهمیت کمتری داشت. این‌سازمان‌هم مانند **مسلم‌لیگ** تمایلات متجاوزانهٔ فرقوی دارد اما می‌کوشدکه کوته‌نظریهای فوق‌العادهٔ خودرا با بکاربردن نوعی کلمات و

اصطلاحات ملی پنهان دارد . نظرهای این فرقه بیشتر شامل احیای رسوم و سنن قدیمی هندو می‌شود ومترقیانه نیست .

شگفت‌آور و تأسف‌انگیز است که بعضی رهبران این فرقه هم مانند بعضی ار سران **مسلم‌لیگ** به‌انتقادات شدید و خشونت‌آمیزی از دیگران می‌پردازند که ازعقل‌سلیم ومنطق بدوراست . این‌جنگ لفظی که از هردوطرف صورت می‌گیرد نوعی تحریك دائمی را برمی‌انگیزد وجای اقدام صحیح‌را می‌گیرد .

روش **مسلم‌لیگ** و تمایلات فرقوی آن درگذشته اغلب دشوار و غیر منطقی بوده‌است اما روش **هندومهاسابها** هم ازآنها بهترنبوده‌است .

اقلیت‌های هندو در **پنجاب وسند** وگروههای مسلط **سیك‌ها** درپنجاب اغلب با رفتار غیرمعقول خود مانع برقراری توافق می‌شده‌اند . درواقع سیاست انگلستان آن بوده است که همواره اختلافات راموردتأکید قراردهد وتشویق کند و برای سازمانهای فرقوی بمنظور مقابله با **کنگره** اهمیتی بوجود آورد .

انتخابات همیشه آزمایشی است ازاهمیت یك گروه یا حزب و از میزان نفوذی‌که درمردم دارد. در دوران انتخابات عمومی سال ۱۹۳۷ سازمان هندو-مهاسابها باشکست‌کامل‌مواجه شد ودرهیچ‌جا نتوانست موفقیتی بدست‌آورد .

ازاین لحاظ وضع **مسلم‌لیگ** بهتربود اما رویهمرفته موقعیت لیگ هم مخصوصاًدرایالاتی که‌تعداد مسلمانان‌بیشتراست ضعیف بود. **مسلم‌لیگ** درپنجاب وسندشکست‌کامل‌یافت ودربنگال توفیقش‌ناچیز ونسبی‌بود. در ایالت **شمال‌غربی** کمی دیرتراز جاهای دیگر حکومت ایالتی‌ازطرف کنگره تشکیل‌شد. رویهمرفته در ایالاتی‌که مسلمانان‌دراقلیت‌بودند **مسلم‌لیگ** موفقیت نسبی‌بیشترکسب‌کرد. اما مسلمانانی‌هم بودندکه یا بعنوان‌کاندیدای مستقل ویا بعنوان اعضای **کنگره** انتخاب شدند .

سپس دوران‌تبلیغات شدید**مسلم‌لیگ** برضد حکومت‌های ایالتی **کنگره** و برضد خود کنگره آغاز گشت . هرروزاین اتهام تکرار می‌شدکه‌کنگره نسبت به مسلمانان مرتکب «اعمال‌بیرحمانه» شده‌است. جالب اینست‌که در حکومت-های ایالتی‌کنگره تعدادی هم وزیران مسلمان بودند اما اینها عضو**مسلم‌لیگ** نبودند. هرگزگفته نمی‌شدکه این «اعمال بیرحمانه» چه هستند و در کجا اتفاق

افتاده‌اند و یا اینکه بعضی اتفاقات بی‌اهمیت که بهیچوجه باحکومت‌های کنگره ارتباطی نداشت قلب ماهیت داده می‌شد و بزرگ می‌گشت. بعضی خطاهای کوچك بعضی‌ادارات که بزودی هم اصلاح وجبران می‌شد بنام «اعمال بیرحمانه» خوانده می‌شد.

بعضی‌اوقات اتهامات بکلی جعلی و بی‌اساس به **کنگره** وحکومت‌های کنگره نسبت داده می‌شد. حتی گزارشی انتشار یافت که محتویات آن حیرت‌انگیز و سراپا دروغ بود وهیچگونه واقعیتی در آن وجود نداشت. حکومت‌های کنگره ازکسانی که چنین اتهاماتی وارد می‌ساختند دعوت می‌کردند که موارد خاص آنرا معرفی کنند تا درمورد آنها تحقیق بعمل آید یابامشارکت خود ایشان وهمکاری مأموران دولت درهرموردتحقیق شود اما هرگزهیچ‌کس به‌این‌دعوت‌ها پاسخ مساعد نداد. درحالیکه تبلیغات و اتهامات همچنان بدون هیچگونه ملاحظه وحدی ادامه می‌یافت.

دراوایل سال ۱۹۴۰ کمی پس‌از استعفای حکومت‌هـای ایالتی کنـگره **دکتر راجندراپراساد** که درآن‌موقع رئیس کنگره بود نامه‌ای به آقـای **محمدعلی‌جیناه** نوشت وعلناً هم اعلامیه‌ای منتشر ساخت که درهردوی آنهـا از **مسلم‌لیگ** دعوت کرد هرگونه اتهام و شکایتی که از حکومت‌های کنـگره دارند دربرابر دادگاه فدرال حکومت مرکزی مطرح سازند تااین دادگاههادربارهٔ آنها تحقیق کند وتصمیم بگیرد. آقای **جیناه** این پیشنهاد را نیز رد کرد و به امکان تشکیل یك «کمیسیون پادشاهی» برای این منظوراشاره کرد. درحالیکه اصولاً تشکیل چنین کمیسیونی بهیچوجه مطرح نبود و فقط حکومت انگلستان می‌توانست چنین‌کاری بکند.

بعضی‌از حکمرانان انگلیسی‌که در دوران حکومت‌های **کنگره** هم در مقامهای خود بودند علناً اعلام داشتند که دراعمال و روش حکومت‌های **کنگره** هیچگونه اقدام قابل‌اعتراضی‌نسبت به‌اقلیت‌ها وجود نـداشته است. درحالیـکه طبق قانون اساسی ۱۹۳۵ حکمرانان اختیارات کامل داشتند که هرجا لازم بدانند برای حمایت ازاقلیت‌ها به دخالت بپردازند.

از وقتی‌که **هیتلر** قدرت را بدست‌آورد من روشهای تبلیغاتی **نازی** را

مورد مطالعهٔ دقیق قرار دادم وحیرت می کردم که گاهی اوقات می‌دیدم چیزهائی کاملاً نظیر آن درهند اتفاق می‌افتد.

یکسال بعد در سال ۱۹۳۸ موقعی که چکوسلواکی با بحران **سودت‌ها** مواجه گشت روشهائی که **نازی** ها بکار می بردند از طرف **مسلم لیگ** و سخنگویان **مسلم لیگ** مورد مطالعه و اشاره قرار می گرفت و تأیید می‌شد. عجب آنست که وضع **آلمانهای سودت** چکوسلواکی را با مسلمانان هند مقایسه می کردند. خشونت و تحریکات درسخنرانی‌هاودرمقالات بعضی روزنامه‌ها علنی ونمایان گشت. یکی ازوزیران مسلمان عضو کنگره مورد حمله وسوء قصد واقع شد وهیچ یك ازرهبران مسلم‌لیگ این نوع فعالیت‌ها و اقدامات را تقبیح ومحکوم نکرد. بلکه برعکس همهٔ آنها نادیده گرفته می‌شد. مظاهر ونمونه‌های دیگر اعمال خشونت‌آمیز نیز اغلب پیش می آمد.

من‌شخصاً ازتوسعهٔ این قبیل حوادث وازانحطاط وسقوط سطح اخلاق در زندگی عمومی سخت متأسف ومتأثر بودم. خشونت، ابتذال ودشنام‌گوئی و عدم مسئولیت درهمه‌جا افزایش می یافت وچنین بنظرمی‌رسید که ازطرف رهبران **مسلم لیگ** هم تأیید می‌شد. من‌نامه‌هایی برای بعضی ازاین‌رهبران نوشتم و از ایشان خواهش کردم که ازاین قبیل فعالیت‌ها وتمایلات جلوگیری کنند اما متأسفانه نتیجه‌ای نگرفتم.

تا آنجا که به‌حکومت‌های **کنگره** مربوط می‌شد روشن بود که منفعت و مصلحت ایشان درآن است که تمام اقلیت‌ها وگروههای دیگررا با خود همراه سازند وبرای این‌منظورسخت می کوشیدند. اما یك مورد خاص رنجش‌ونارضائی یا هیچگونه موضوع منطقی مطرح نبود که بتوان آنرا علاج کرد بلکه تبلیغات منظم ودامنه داری ازطرف اعضا و هواداران **مسلم لیگ** دنبال می‌شد تا به توده های مسلمان بقبولانند که وضعی هولناك پیش خواهد آمد و مسئول آن هم **کنگره** است. اما هیچ کس نمی‌دانست ونمی گفت که آن چیزهولناك که قراربود پیش‌آید چیست.

مسلم است که درپشت تمام این فریادها ودشنام ها چیزی وجود داشت که اگر درهند نبود درجای دیگر بود، دردوران انتخابات فرعی فریاد «اسلام درخطر است» بلند شد و رأی دهندگان را به‌کتاب مقدس **قرآن** سوگند می‌دادند که

به نامزدهای **مسلم لیگ** رأی بدهند .

بدون تردید تمام این چیزها در توده‌های مسلمان هم اثرمی‌گذاشت . وبا اینهمه حیرت انگیز است که تعداد بسیارزیادی از ایشان درمقابل این تبلیغات و اقدامات مقاومت می کردند . درانتخابات فرعی **مسلم لیگ** در بسیاری جاها پیروزگشت ودربعضی جاها شکست یافت اما حتی درجاهایی هم که پیروز شده بود اقلیت‌های قابل ملاحظه‌ای از رأی دهندگان که بیشتر تحت تأثیر برنامه‌های اصلاحات ارضی **کنگره** بودند به‌مخالفت با **مسلم لیگ** رأی دادند . با این همه برای نخستین‌بار **مسلم لیگ** پشتیبانی قسمتی ازتوده‌ها را هم بدست‌آورد وصورت یك سازمان وسیع توده‌ای پیدا کرد .

بدینقرار بسیاری از آنچه در مورد **مسلم لیگ** تأسف‌آور بود جبران می‌شد .

من ازاین جریان ازآن لحاظ خوشوقت بودم که فکرمی کردم ممکن است عاقبت در دستگاه رهبری فئودالی مسلم‌لیگ تغییری پیدا شود و عناصر مترقی‌تر درآن روی‌کارآیند. زیرا تااین زمان اشکال کار همواره درعقب ماندگی فوق‌العادهٔ مسلمانان درزمینه‌های سیاسی واجتماعی بودکه موجب می‌گشت رهبران ارتجاعی آنها را مورد استثمار قرار دهند .

آقای **محمدعلی جیناه** خودش از بیشتر همکارانش در مسلم لیگ مترقی‌تر بود . درواقع اویك سروگردن ازهمهٔ‌آنها برتر بود وبهمین جهت رهبر حتمی وضروری این سازمان شده بود. درمحافل ومجامع عمومی‌اعتراف می کرد که از فرصت طلبی‌ها و حتی گاهی ضعف های بدتر همکارانش سخت ناراضی است. بخوبی می‌دانست که قسمت عمدهٔ مسلمانان مترقی و فداکار و با شهامت به‌**کنگره** ملحق شده‌اند ودراین سازمان فعالیت می کنند . معهذا سرنوشت مقدر یا جریان حوادث تاریخی او را به‌میان مردمی رانده بودکه برای ایشان احترامی نداشت . آقای **جیناه** رهبرآنها شده بود اما فقط ازاین راه می‌توانست‌آنها را بهم پیوسته وبا هم نگاهداردکه خوداوگرفتار واسیر ایدئولوژی وافکار ارتجاعی آنها شود.

درعین حال می‌توان‌گفت‌که ازنظر ایدئولوژی این اسارت اوزیاد هم برخلاف میل خودش نبود زیرا برخلاف ظاهر متجددش او به‌نسلی کهنه‌تر تعلق

داشت که ازاندیشه‌ها و تحولات سیاسی جدید اطلاع زیادی نداشت . در مورد اقتصادیات که امروز بر تمام مسائل‌جهانی سایه افکنده‌است ظاهراً بکلی بی‌اطلاع بود. اتفاقات فوق‌العاده که اززمان‌جنگ جهانی‌اول درسراسرجهان روی داده بود در او اثری بوجود نیاورده بود .

آقای جیناه موقعی‌از **کنگره** جدا شده بودکه این سازمان یك جهش سیاسی به جلو انجام داده بود. به‌نسبتی‌که در **کنگره** نظریه‌های اقتصادی و توده‌ای تکامل پیدا می‌کرد فاصلهٔ او و **کنگره** بیشتر می‌شد . بنظر می‌رسیدکه **آقای جیناه** ازنظر ایدئولوژی همواره درهمان‌جاکه یك نسل پیش بود باقی مانده است وحتی مقداری هم عقب‌تر رفته است زیرا اکنون هم وحدت هند وهم دموکراسی را مردود می‌شمرد ومحکوم می‌کرد ومی‌گفت : «آنها هرگزدرسیستم حکومتی‌که براساس تصورات بی‌معنی دموکراسی غرب متکی باشد زندگی نخواهندکرد .» مدتی درازطول‌کشید تا توانست متوجه شودکه‌آنچه خود اودر عمری طولانی ازآن دفاع می‌کرده بی‌معنی بوده است .

آقای جیناه حتی در **مسلم لیگ** چهره‌ای تنها ومنفرد می‌باشد که خود را از همکاران نزدیکش هم دور نگاه می‌دارد . آنها برای او احترام زیاد قائل هستند اما از اوخیلی دورند وبیش ازآنکه اورا دوست بدارند ازاو می‌ترسند وحساب می‌برند . در لیاقت و شایستگی او به عنوان یك سیاستمدار جای هیچ شك نیست اما این لیاقت هم تا اندازهٔ زیاد با شرایط خاص حکومت انگلستان در هند امروز بستگی دارد .

بعنوان یك وکیل دعاوی وسیاستمدارشخصیتی درخشان داردکه می‌تواند تاکتیك‌ها وروش‌های مناسبی برای مقاصد خود بکاربندد و فکرمی‌کندکه همواره می‌تواند میان هند ناسیونالیست وقدرت انگلستان تعادلی را به وجودآورد .

اگرشرایط واوضاع متفاوت می‌بود واوناگزیرمی‌شد بامسائل واقعی سیاسی واقتصادی روبرو شود بدشواری می‌توان‌گفت‌که شایستگی اوتا چه‌اندازه مؤثر و مفید واقع می‌شد . هرچند اوبه‌خود خیلی مطمئن است اما شاید دراین موارد خودش هم دچارتردید باشد. ممکن است‌که بهمین جهات هم بدون‌آنکه خودش متوجه باشد با تغییرات مخالفت دارد ومایل است امور به‌همان صورت‌که هستند جریان یابند وازمباحثه وگفتگوی‌آرام وبررسی مسائل با اشخاصی‌که‌کاملا با او

هم عقیده نیستند دوری می‌جوید.

اوخود با شکل و طرح کنونی زندگی سازگاراست و جور می‌آید. اما نمی‌توان گفت که خود او یا هیچ کس دیگر با طرح نوینی که اومطرح می‌سازد جورخواهدآمد. هیچ معلوم نیست که چه شور و شوقی انگیزهٔ اوست و درراه چه هدفی درتلاش‌است. گوئی دراوهیچ‌اشتیاق وهدف نمایان وممتازی وجود ندارد. وفقط بازیگری است که از بازیهای سیاسی لذت می‌برد همچون شطرنج بازی که به‌خود بازی دلبسته است وازاین لذت می‌برد که دائماً حریف را به مخاطره اندازد و به‌او «کیش» بگوید.

بنظر می‌رسد که از **کنگره** نفرتی داردکه طی سالهای اخیر افزایش هم یافته است. بیزاری وتنفر اوبخوبی نمایان است اما معلوم نیست که چه چیز را دوست می‌دارد. بـا تمام قدرت و سرسختی که دراوهست بشکلی شگفت انگیز مردی منفی است که مظهرمناسب وشایستهٔ اوکلمهٔ «نه» می‌باشد. بهمین جهت تمام تلاشها برای فهم جهات مثبت او به‌ناکامی می‌انجامد وشخص هرگز نمی‌توانـد این موضوع را بدرستی درك کند.

ازوقتیکه حکومت انگلستان به‌هند راه یافت درمیان مسلمانان شخصیت‌های ممتاز ازنوع جدید خیلی کم‌پیدا شدند. درمیان ایشان مردان‌نامداری بوجودآمدند اما بطورکلی‌همه دنباله روهای فرهنگ وسنن‌قدیمی بودند و به‌آسانی باتحولات جدید جور نمی‌آمدند.

این ناتوانی‌برای حرکت باتغییرات زمان وانطباق فرهنگی وغیره بامحیط جدید مسلماً از ضعف ذاتی و فطری نبود. بلکه ازبعضی علل تـاریخی ناشی می‌شد تأخیر درتکامل یك طبقهٔ متوسط صنعتی و وجود زمینه‌های شدید فئودالی درمیان مسلمانان که راههای توسعه را مسدود می‌ساخت و مانع آزاد شدن و نمایان گشتن استعدادهای تازه بود از مهمترین دلایل این وضع بشمارمی‌رفت.

در **بنگال** عقب ماندگی‌مسلمانان بیشترنمایان‌بود واین امر بیشتر ازدوجهت بود یکی‌اینکه درنخستین دوران‌تسلط انگلیسی‌ها طبقات بالائی مسلمانان درآنجا ازمیان رفتند. دیگراینکه اکثریت عمدهٔ مسلمانان ازطبقات بسیار پائین **هندو** بودندکه **مسلمان** شدند و اینها هرگـز امکانی برای رشد و تکامل خود نیـافته

بودند .

درشمال هند طبقات بالائی وبا فرهنگ مسلمان بـا سنت‌های قدیمی خود وبا سیستم مالکیت زمین پیوند داشتند. درسالهای اخیر تغییرات نمایانی درایشان حاصل شده ویك طبقهٔ متوسط ازهندیان مسلمان با سرعت زیاد تکامل یافته است اما هنوزهم ازلحاظ علوم وصنایع نسبت به‌هندوان عقب ماندگی‌محسوسی‌دارند .

هندوان نیز عقب مانده هستند وگاهی اوقات حتی ازمسلمانان هم کوته‌ـ فکرتر هستند وبیش از ایشان به سنن و مراسم واندیشه های متروك وکهنه بستگی دارند معهذا درمیان ایشان دررشته‌های‌مختلف علوم وصنایع وزمینه‌های دیگرمردانی بسیارممتاز پیدا شدند.

جامعهٔ‌کوچك **پارسیان** هند نیز رهبران شایسته و درخشانی در رشته‌های صنایع جدید بوجود آورده است .

ضمناً جالب توجه است یادآوری شودکه خانوادهٔ **آقای جیناه** خود اصولا **هندو** بودند .

ازمیان‌هندوان ومسلمانان تعدادزیادی افراد با استعداد ولیاقت درگذشته به خدمات دولتی پیوسته‌اند زیرا این جذاب‌ترین‌راه‌گشاده در مقابل‌ایشان بوده‌است. با رشد نهضت سیاسی برای‌کسب آزادی این جذبه تدریجاً کمترشدو افراد لایق وپرشور وبا شهامت به‌عضویت‌کنگره درآمدند وبهمین ترتیب بودکه بسیاری از بهترین وشایسته ترین افراد مسلمان هم به‌کنگره پیوستند. همچنین درسالهای‌اخیر گروهی ازجوانان مسلمان به عضویت احزاب سوسیالیست وکمونیست درآمدند. ازاین افراد پرشور و مترقی‌که بگـذریم مسلمانان ازحیث خصال عالی رهبری فقیر بودند و بیشترفقط متوجه خدمات دولتی می‌گشتند وآنرا تنها راه‌پیشرفت برای خود می‌دانستند .

آقای جیناه از نوع دیگربود . اومردی لایق وسرسخت بود وخدمات اداری‌که برای دیگران خیلی مهم می‌نمود برای او جذبه وکششی نداشت . باین جهت وضع اودر**مسلم لیگ** منحصر بفردبود ومی‌توانست احترامی راکه برای بسیاری ازشخصیت‌های نمایان **مسلم لیگ** وجود نداشت بـرای خود بوجود آورد وجلب‌کند . متأسفانه سرسختی ولجاجت او مانع آن می‌شدکه ذهنش به روی افکارتازه بازباشد وتسلط بلامنازع اوبرسازمانش اوراکه هم برای کسانی‌که

در داخل سازمانش با اوموافق نبودند وهم برای سازمانهای دیگر بصورتی تحمل‌ـ ناپذیر درآورده بود . او خود به تنهائی «مسلم لیگ» شده بود . اما تدریجاً مسئله‌ای پیش آمد . چون تدریجاً **مسلم لیگ** صورت یك سازمان توده‌ای پیدا می‌کرد ومعلوم نبود که این رهبری فئودالی باافکار کهنه ومتروك تا چند وقت می‌ـ نوانست دوام یابد ؟

وقتی که من رئیس **کنگره** بودم درچند مورد مختلف نامه هائی برای آقای **جیناه** نوشتم وخواهش کردم که به‌درستی بما بگوید که ازمامی‌خواهد چه بکنیم ؟ ازاو پرسیدم که **مسلم لیگ** چه می‌خواهد وهدف مشخص و نهائیش چیست. همچنین می‌خواستم بدانم که **مسلم‌لیگ** ازحکومت‌های ایالتی کنگره چه شکایات ونارضائی‌هائی دارد . منظور ما این بود که شاید بتوانیم از راه این مکاتبات نکات مهمی‌را که مطرح می‌شد مشخص و روشن سازیم وبعد دراین موارد به مذاکرات شخصی بپردازیم . **آقای جیناه** پاسخ های مفصلی برایم فرستاد اماهرگز هیچ‌چیز روشن کننده درآنها نبود. واقعاً حیرت‌انگیز بود که چگونه ازاظهار اینکه چه می‌خواهد یا **مسلم لیگ** چه شکایاتی دارد طفره می‌رفت و حاضر نمی‌شد دراین موارد به من یا به هیچ کس دیگرمطلبی بگوید.

ما بارها نامه‌هائی مبادله کردیم معهذا همواره همان ابهام وپیچیدگی بی‌ثمر باقی ماند ومن هرگز نتوانستم چیز مشخصی بفهمم . این وضع مرا به حیرت می‌افکند وحتی نوعی احساس ناتوانی و حرمان زدگی درمن بوجود می‌آورد . چنین به نظرمی‌رسید که **آقای جیناه** بهیچوجه نمی‌خواهد هیچگونه مسئولیتی را بعهده بگیرد و به هیچوجه میل ندارد توافقی حاصل شود .

بعداً هم **گاندی جی** وبعضی دیگر ازما چندبار با **آقای جیناه** ملاقات کردند. وهرکدام ساعت‌ها به‌مذاکره پرداختند اما هرگز ازمراحل مقدماتی پیشتر نرفتند. پیشنهاد ما آن بود که نمایندگان **کنگره** و **مسلم لیگ** با یکدیگر ملاقات کنند و دربارهٔ مسائل متقابل خود به مذاکره بپردازند . **آقای جیناه** می‌گفت این کار فقط وقتی ممکن خواهد بود که ما علناً و رسماً قبول کنیم که **مسلم لیگ** تنها سازمان نمایندهٔ مسلمانان هند است .

این حرف مشکلات نمایانی بوجود می‌آورد. ما البته قبول داشتیم که **مسلم‌لیگ** سازمان مهمی است و بهمین‌جهت هم با آن تماس گرفته بودیم اما چگونه ممکن بود که سازمانهای دیگر مسلمانان درهند راکه بعضی ازایشان با ما همکاری نزدیك داشتند نادیده بگیریم. همچنین تعداد زیادی از مسلمانان در سازمان کنگره وحتی درعالیترین مقامات اجرائی‌ما شرکت داشتند.

پذیرفتن ادعای **آقای جیناه** عملاً به‌معنی آن بودکه تمام همکاران مسلمان خودرا از کنگره بیرون برانیم واعلان کنیم‌که کنگره برای فعالیت‌ایشان جائی ندارد وبروی آنها بسته است. مفهوم این امر آن می‌بودکه خصلت اصلی **کنگره** را تغییر دهیم وآنرا از صورت یك سازمان ملی‌که به‌روی همه گشاده است به‌یك سازمان فرقوی مبدل سازیم وچنین چیزی برای‌ما تصورناپذیر بود. حتی اگر **کنگره** هم وجود نمی‌داشت وما می‌خواستیم یك سازمان‌ملی تازه را بناکنیم طبعاً آنرا بصورتی می‌ساختیم‌که به روی هرفرد هندی بازباشد.

ما نمی‌توانستیم اصرار لجاجت‌آمیز **آقای جیناه** و ردکردن مذاکره دربارهٔ هرموضوع دیگر را بفهمیم. و باز هم مافقط چنین نتیجه می‌گرفتیم که او نمی‌خواهد به‌هیچ نوع توافقی برسد و همچنین مایل نیست هیچ تعهدی را بپذیرد. او راضی بودکه مسائل را به‌جریان حوادث بسپارد و انتظار داشت‌که ازاین راه بتواند امتیازات بیشتری ازحکومت انگلستان بدست آورد.

تقاضای آقای **جیناه** براساس این نظریهٔ جدید بودکه بتازگی مطرح ساخته بود مبنی براینکه هند شامل دو ملت است یکی هندو و دیگری مسلمان. من نمی‌دانم چرا فقط دوملت مطرح شده بود زیرا اگر مذهب اساس ملیت بود درهند ملت‌های متعدد وجود می‌داشت.

از دوبرادر ممکن است یکی هندو و دیگری مسلمان باشد آیا آنها به دو ملت متفاوت تعلق پیدا می‌کردند. جالب اینست‌که این دوملت با نسبت‌های متفاوت دربیشتر دهکده‌های هندهم وجود می‌داشت. این ملت‌ها به‌این صورت‌که گفته می‌شد هیچگونه مرز مشخصی نداشتند و درهمه‌جا بهم آمیخته بودند.

یك‌هندوی بنگالی‌بایك مسلمان بنگالی باهم زندگی می‌کردند به یك‌زبان سخن می‌گفتند وتقریباً سنت‌ها و آداب مشترکی داشتند اما طبق این نظریه می‌بایست به دوملت متفاوت تعلق پیداکنند. فهم تمام این‌چیزها بسیار دشوار بود و

بصورت بازگشت به‌بعضی نظریه‌های قرون وسطائی جلوه می‌کرد.

دشوار است که بگوئیم یك ملت چیست؟ شاید احساس تعلق داشتن به یکدیگر و باهم در برابر سایر بشریت قرارگرفتن خصوصیت اصلی وجدان ملی بشمار رود.

این مطلب که آیا تا چه‌اندازه چنین احساس و وجدانی درهند وجود دارد موضوع قابل بحثی است. حتی می‌توان گفت که هند درگذشته کشوری چند ملیتی بوده و تدریجاً وجدان ملی واحدی پیدا کرده است. اما همه این چیزها مباحث انتزاعی و نظری است که باما ارتباطی پیدا نمی‌کند. امروز نیرومندترین دولت‌ها و کشورهای جهان مانند ایالات متحدهٔ آمریکا یا اتحاد شوروی از ملیت‌های گوناگون تشکیل می‌شوند در عین حال وجدان ملی واحدی را نیز می‌پرورانند.

ازاین نظریه **آقای جیناه** مبنی بروجود دوملت متفاوت موضوع تشکیل **پاکستان** یا تقسیم هند مطرح می‌گشت. البته این تقسیم هم نمی‌توانست مسئلهٔ «دوملت» را حل کند زیرا این دوملت درهمه‌جا باهم آمیخته بودند اما درهرحال چنین تقسیمی یك نوع تصور مافوق طبیعی‌را تحقق می‌بخشید. درعین‌حال خود این فکر موجب پیدایش عکس‌العمل‌های شدید درمیان کسانی می‌شد که هوادار وحدت هند بودند.

معمولاً چون وحدت ملی امری مسلم شمرده می‌شود که مردم به‌آن توجه نمی‌کنند فقط وقتی که این‌وحدت تهدید شود یا مورد حمله قرارگیرد ویا کوشش بعمل آید که درهم شکسته شود موضوع وحدت واقعاً موردتوجه و علاقه قرار می‌گیرد و عکس‌العمل‌های مثبت برای حفظ آن به‌ظهور می‌رسد. بدینقرار گاهی اوقات کوشش برای از هم‌گسستن وحدت ملی خود موجب تحکیم و تقویت آن وحدت می‌شود.

میان نظر **کنگره** وسازمانهای فرقه‌ای (مذهبی) یك تفاوت اساسی وجود داشت. از مهمترین سازمانهای فرقه‌ای **مسلم لیگ** در میان مسلمانان ومعادل آن **هندومهاسابها** در میان هندوان بود. این سازمانهای فرقه‌ای که از لحاظ نظری هوادار استقلال هندهم هستند بیش از هرچیز درپی‌آن هستند که‌برای گروههای مربوطهٔ خویش حمایت وامتیازات خاصی بدست‌آورند وبدینقرار برای

بدست آوردن حقوق و امتیازات بیشتر به حکومت انگلستان می‌نگرند و بهمین‌جهت هرگز به‌مبارزه و تصادم باانگلستان نمی‌پردازند.

نظر **کنگره** چنان باآزادی هند بعنوان یك‌ملت واحدپیوند داشت که‌هر‌چیز دیگر درمقایسه باآن جنبهٔ ثانوی پیدا می‌کرد وخود این موضوع به‌مبارزه و تصادم دائمی باقدرت انگلستان منتهی می‌گشت. ناسیونالیسم هندکه **کنگره** مظهر آن بود دربرابر امپریالیسم بـریتانیا قرار می‌گرفت.

بعلاوه کنگره برنامه‌های وسیع اصلاحات ارضی و اقتصادی و اجتماعی را نیزمطرح می‌ساخت. درحالیکه «مسلم‌لیگ» یا «هندومهاسابها» هرگزبه چنین مسائلی نمی‌پرداختند و سعی نداشتند دراین موارد برنامه‌هائی تهیه کننـد. البته سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها به‌این امور بسیار علاقمند بـودند و برنامه‌هـای مشخصی برای‌خویش داشتندکه می‌کوشیدند آنها را ازطریق کنگره ویا ازخارج پیش‌ببرند.

یك‌تفاوت نمایان دیگرهم میان سیاست و کار کنگره با سیاست و فعالیت سازمانهای فرقه‌ای مذهبی وجود داشت وآن این بودکه صرفنظر از فعالیت‌هـای تبلیغاتی یاهیجانهای‌سیاسی و فعالیت‌های قانونگذاری درمواقعی‌که چنین‌فرصت‌هائی پیش‌می‌آمد کنگره دربارهٔ یك‌رشته فعالیت‌های مثبت وسازنده درمیان‌توده‌ها نیز توجه وتأکید بسیار داشت.

این فعالیت‌ها شامل سازمان دادن وتوسعهٔ صنایع روستائی، بالابردن‌وضع زندگی و موقعیت طبقات محروم و بعدهاهم شامل گسترش آموزش اساسی می‌گشت. کار دردهکده‌ها شامل اقدامات بهداشتی وبعضی مراقبت‌های سادهٔ پزشکی می‌شد.

کنگره برای این فعالیت‌ها سازمانهای جداگانه تشکیل داده بودکه جـدا از زمینه‌های سیاسی کار می‌کردند و درآنها هزاران نفر افراد تمام وقت خـدمت می‌کردند وتعداد خیلی‌بیشتری افراد قسمتی ازوقت خودرا به‌آنهاکمك می‌دادند.

این فعالیت‌های سازنده وغیرسیاسی حتی درمواقعی‌که فعالیت‌های سیاسی به‌حداقل بود بازهم ادامه می‌یافت اما هروقت‌که تصادمات علنی میان **کنگره** و حکومت پیش‌می‌آمد حکومت حتی از این قبیل‌اقدامات کنگره هم جلوگیری

می‌کرد .

بعضی اشخاص درارزش اقتصادی این فعالیت‌ها حرف داشتند اما جای تردید نیست که ارزش اجتماعی آنها بسیار بود . بخاطر این فعالیت‌ها تعداد زیادی افراد تمام‌وقت درکنگره کار می‌کردند وپرورش می‌یافتند که با توده‌های مردم تماس نزدیك داشتند و درنتیجه این کارها روح کمك به‌خویش و اعتماد بنفس درمیان مردم بوجود می‌آمد وگسترش می‌یافت .

همچنین اعضای کنگره چه‌مردان وچه زنان در اتحادیه‌های کارگری و سازمانهای دهقانی نقشی پراهمیت اجرا می‌کردند وعملاً بسیاری ازاین قبیل اتحادیه‌ها را بوجود آوردند . بزرگترین اتحادیهٔ کارگری که سازمانی بسیارعالی داشت و از طرف کارگران صنایع ریسندگی **احمد آباد** بوجود آمده بود بوسیلهٔ اعضای کنگره بنیان نهاده‌شدوبا همکاری نزدیك آنها توسعه‌یافت.

تمام این فعالیت‌ها زمینهٔ استواری برای‌کار **کنگره** بوجود می‌آورد که سازمانهای فرقه‌ای مذهبی بکلی فاقدآن بودند . اینها فقط به اقدامات هیجان انگیز می‌پرداختند که گاه‌بگاه بطور غیرمنظم ویا درمواقع انتخابات صورت‌می‌گرفت . همچنین برای آنها احساس دائمی مواجهه با خطر شخصی ازطرف حکومت که اعضای **کنگره** همیشه با آن روبرو بودند وجود نداشت. بااین‌جهت عناصرمقام جوی فرصت‌طلب خیلی بیشتر به‌این سازمانها رو می‌آوردند .

اما دوسازمان مسلمان «احرار» و «جمعیت‌العلما» به آن جهت که از نظر سیاسی‌ازخط مشی **کنگره** پیروی می‌کردند براثر تضییقات حکومتی تحت‌فشارهای سخت قرارگرفتند و صدمات بسیار دیدند .

کنگرهٔ ملی هند نه‌فقط مظهرتمایلات ملی‌هند بود که بارشد بورژوازی و طبقات متوسط رشد یافته‌بود بلکه‌تااندازهٔ زیاد مظهر تمایلات پرولتاریائی‌برای تغییرات اجتماعی نیزبود . این تمایلات گاهی موجب می‌شد که درداخل کنگره نیز برخوردها و تصادماتی پیش آید و طبقهٔ مالکان وصاحبان صنایع بزرگ هرچند هم که اغلب‌تمایلات ملی وناسیونالیستی داشتند خودرا ازآن دورنگاهدارند. سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها در درون کنگره برای خود جایی می‌یافتند ومی‌توانستند درسیاست کنگره اثر بگذارند.

سازمانهای فرقه‌ای چه هندو، چه مسلمان ، با عناصر فئودال و محافظه کار

مربوط بودند وبا هرگونه تغییراجتماعی انقلابی مخالفت می‌کردند . بدینقرار اختلاف و تصادم واقعی هرچند که ماسك مذهبی را برخود می‌نهاد جنبهٔ مذهبی نداشت و درحقیقت میان کسانی بودکه خواستار یك سیاست‌ملی دموکراتیك و از لحاظ اجتماعی انقلابی بودند با کسانی‌که برای حفظ بقایای رژیم فئودالی تلاش می‌کردند .

بهنگام فرارسیدن بحران این دسته‌های اخیر خواه ناخواه به‌قدرت وهواداری خارجی متوسل می‌شدند زیرا قدرت خارجی هم به حفظ وضع موجود علاقمند بود .

آغازجنگ دوم جهانی یك بحران داخلی پیش آوردکه به استعفای حکومت‌های **کنگره** درایالات منتهی شد . اما قبل ازآنکه‌این استعفا پیش آید **کنگره** یکبار دیگرهم کوشید با **آقای جیناه و مسلم‌لیگ** تماس بگیرد . از **آقای جیناه** دعوت شدکه درنخستین جلسهٔ کمیتهٔ اجرائیهٔ کنگره‌که پس‌از شروع جنگ تشکیل می‌شد حضور یابد . اما نتوانست به‌این جلسه بیاید. ما بعداً با او ملاقات کردیم وکوشیدیم سیاست مشترکی درمورد بحران جهانی طرح کنیم . در این زمینه توفیق زیادی حاصل نشد معهذا تصمیم گرفتیم‌که مذاکرات خود را ادامه دهیم.

دراین ضمن حکومت‌های کنگره برسر مسائل سیاسی‌که بهیچوجه با**مسلم لیگ** ومسائل فرقه‌ای ارتباطی نداشت استعفا دادند . دراین‌موقع **آقای جیناه** فرصت را برای حملهٔ بسیار شدیدی به کنگره مناسب دانست و از **مسلم لیگ** دعوت کردکه مراسمی به‌مناسبت «روز رهائی» از حکومت کنگره در ایالات برگزار کنند . بدنبال این اقدام به اتهامات و حملات زشت و ناپسندی نسبت به مسلمانان ناسیونالیست عضو کنگره ومخصوصاً به **مولونا ابوالکلام آزاد** که ریاست کنگره را بعهده داشت پرداخت و درحالیکه **مولانا آزاد** مورد احترام فراوان و یکسان هندوان ومسلمانان بود .

مراسم «روز رهائی» موفقیتی نیافت و ازطرف مسلمانان در سراسر هند تظاهرات متقابلی صورت گرفت . اما این دعوت و اقدام **آقای جیناه** مسلم ساخت‌که **مسلم‌لیگ** تحت رهبری او بهیچوجه نمی‌خواهد با **کنگره** توافقی حاصل کند وهدف آزادی هند را پیش‌ببرد بلکه ترجیح می‌دهدکه وضع موجود

و تسلط بریتانیا همچنان ادامه یابد.[1]

۶ کمیتهٔ برنامه‌ریزی ملی

دراواخر سال ۱۹۳۸ بنابه اصرار **کنگره** کمیتهٔ برنامه‌ریزی ملی تشکیل گردید. این کمیته شامل پانزده‌نفر عضو بود باضافهٔ نمایندگان حکومت‌های ایالتی و آن دسته از دولت‌های امرای هندکه آماده شدند باما همکاری کنند.

درمیان اعضای آن صاحبان معروف صنایع و مؤسسات مالی ، اقتصاددانان، استادان ، دانشمندان و همچنین نمایندگان کنگرهٔ اتحادیه‌های کارگران و اتحادیهٔ صنایع روستائی وجود داشتند .

ایالاتی که حکومت ایالتی ایشان ازکنگره نبود (یعنی بنگال ، پنجاب و سند) وهمچنین بعضی‌از دولت‌های محلی‌عمده (مانند حیدرآباد ، میسور، باردوا، تراوانکور ، بهوپال) نیز با این‌کمیته همکاری داشتند .

ازجهتی این کمیته‌تقریباً نمایندهٔ تمام هندبود زیرا برتر از مرزهای‌سیاسی و سدهائی که میان مقامات رسمی و غیر رسمی هند وجود دارد تشکیل شده بود. تنها حکومت انگلیسی هند بودکه دراین کمیته شرکت نداشت و روشی نامساعد نسبت به‌آن اتخاذ کرد وهیچگونه همکاری بعمل نمی‌آورد .

دراین‌کمیته صاحبان صنایع استفاده‌جو وکسانی‌که ایدآلیست و صاحب‌

۱ـ پس‌از آنکه نوشتن این‌کتاب را بپایان رساندم کتاب جالبی خواندم که اثر «ویلفرید کانتول اسمیت» محقق و دانشمند کانادائی است و نام آن «تجزیه وتحلیل اجتماعی از اسلام امروزی درهند» می‌باشد و درسال **۱۹۴۳** در لاهور چاپ شده‌است .

دراین کتاب وضع مسلمانان هند اززمان شورش سال **۱۸۵۷** موردمطالعه و بررسی دقیق قرار گرفته است و دربارهٔ تمام نهضت‌های مترقی و ارتجاعی مسلمانان از زمان سرسید احمدخان به بعد و همچنین مراحل مختلف حیات و فعالیت مسلم‌لیگ بحث شده‌است ـ مؤلف

نظر شناخته می‌شدند و سوسیالیست‌ها و عناصر نزدیك به‌کمونیست‌ها همه با هم شرکت‌داشتند .کارشناسان ومدیران صنایع ازطرف حکومت‌های ایالتی وازطرف دولت‌های محلی در آن شرکت می کردند .

درواقع‌اجتماعی شگفت‌انگیزازانواع مختلف مردم تشکیل شده‌بود ومعلوم نبود که چنین اختلاط عجیبی چگونه می‌تواند کارکند . من با تردید و دو دلی ریاست این‌کمیته‌را پذیرفتم زیرا درواقع‌کاری بود که من‌قلباً به‌آن علاقمند بودم و نمی‌توانستم ازآن جدا بمانم .

درهر مورد و برای هرموضوع با مشکلات و دشواریها مواجه می‌شدم . اطلاعات کافی برای‌آنکه بتوان برنامه‌های واقعی طرح کرد وهمچنین آمارهای دقیق ولازم وجود نداشت. حکومت هند کمکی‌نمی‌داد. حتی‌حکومت‌های ایالتی هرچند روشی دوستانه داشتند و مایل به همکاری بودند بنظر می‌رسید که به طرح برنامه‌های وسیع ملی برای سراسر هند علاقهٔ زیاد ندارند و فقط از دور به کارها اظهار علاقه می کردند .

آنها چنان با مسائل و مشکلات خویش گرفتار بودند که مجال نداشتند چنانکه باید به‌ما بپردازند . بااینکه این‌کمیته به سرپرستی **کنگره** بوجودآمده بود بعضی عناصرمهم ومعروف **کنگره** ، این‌کمیته را همچون فرزندی‌ناخواسته تلقی می کردند که نمی دانستند به چه صورتی رشد خواهدکرد وحتی نسبت به فعالیت‌های آیندهٔ آن مشکوك بودند .

صاحبان صنایع بزرگ مسلماًبااین کمیته موافقت نداشتند و ازآن‌خوششان نمی‌آمد و احتمالاً ازآن جهت به‌کمیته پیوستند که احساس می کردند از درون کمیته بیشتر و بهتر می‌توانند مراقب حفظ منافع خود باشند تا از بیرون آن .

همچنین نمایان بودکه هرگونه برنامه‌ریزی واقعی فقط وقتی ممکن است که‌یك حکومت‌آزاد ملی‌بوجودآید وبه اندازهٔ‌کافی قدرت و محبوبیت هم داشته باشد که‌بتواند درساختمان اقتصادی‌واجتماعی هند تغییرات اساسی بدهد. بدینقرار تحقق آزادی ملی و از میان بردن تسلط و نظارت خارجی شرط اصلی و قبلی برنامه‌ریزی می‌بود .

موانع دیگری‌هم وجود داشت ازجمله عقب ماندگی اجتماعی و آداب و

رسوم قدیمی و نظریه‌های متروك خود ماوغیره اما بهرحال می‌بایست با این‌مسائل روبرو شد و آنهارا حل کرد .

بدینقرار مسئلهٔ برنامه‌ریزی زیاد بازمان حاضر مربوط نمی شد بلکه بـا آینده‌ای نامعلوم و نامطمئن ارتباط پیدا می کرد و باین‌جهت نوعی حالت غیر- واقعی دراین‌کار بنظر می‌رسید . اما درعین‌حال هرگونه برنامه می‌بایست براساس وضع حاضر و واقعیات آن طرح شود وما امیدوار بودیم آینده‌ای که برنامه‌هادر آن باید عملی شود خیلی دور نباشد .

اگر ما می‌توانستیم مواد و مصالح موردنظر را جمع‌آوری کنیم و آنهارا باهم هماهنگ سازیم وطرح مقدماتی را فراهم آوریم طبعاً زمینه را برای برنامه- ریزی واقعی ومؤثر آینده فراهم می‌ساختیم ودرضمن می‌توانستیم به‌حکومت‌های ایالتی ودولت‌های محلی هم‌توصیه‌هائی بکنیم و به‌ایشان نشان‌بدهیم که برای‌توسعهٔ منابع خود چه‌راه و روشی‌را باید درپیش بگیرند .

کوشش برای طرح برنامه ودرنظر گرفتن فعالیت‌های گوناگون ملی درزمینه- های اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی که با یکدیگر تناسب داشته باشند و با هم جور آیند برای خود ما و برای تمام مردم نیز آموزنده می‌بود . چنین برنامه‌ای موجب می‌گشت کـه مردم از تنگنای کوره راههای فکر وکار خود بیرون آیند و مسائل را باارتباطی که به یکدیگر پیدا می کنند درنظر بگیرند و دست‌کم ازلحاظ فکری برای همکاری بیشتر بایکدیگر آماده شوند.

فکر اصلی ازایجاد «کمیتهٔ برنامه‌ریزی» صنعتی شدن بیشترهند بود. زیرا «مسائل فقر و بیکاری ، دفاع‌ملی و احیای اقتصادی بطورکلی نمـی‌تواند بـدون صنعتی شدن کشورحل شود. بعنوان قدمی در راه چنین صنعتی شدن بایـد طرح قابل قبولی‌برای یك برنامهٔ‌ملی تهیه گردد . این طرح باید توسعهٔ صنایع‌سنگین اصلی وهمچنین صنایع روستائی را درنظر بگیرد ...»

اما طبیعی است که هیچگونه برنامه‌ریزی نمی‌توانست کشاورزی‌رانادیده بگیرد که کار و اشتغال اصلی و عمده مردم بود . همچنین خدمات اجتماعی نـیز بهمین‌اندازه اهمیت داشت .

بدینقرار هرموضوع به موضوع دیگری منتهی می‌گشت و غیر ممکن بود که بتوان یك موضوع را از دیگر چیزها جداکرد یا دریك جهت پیش رفت

بدون آنکه پیشرفتی درجهات دیگر حاصل شود. هرچه بیشتر به موضوع برنامه‌ریزی می‌اندیشیدیم دامنهٔ آن وسعت بیشتر پیدامی کرد تا بجائیکه تقریباً تمام فعالیت‌هارا در برمی گرفت .

معنی این حرف آن نیست که ما می‌خواستیم برای هرموضوع وهرچیز نظم و شکل خاص بوجود آوریم بلکه لازم بود برای اتخاذ تصمیم درمورد هرقسمت خاصی از برنامه چیزها وعوامل دیگر را هم درنظر گرفت .

این کار مــرا هرروز بیشتر مجذوب خویش می‌ساخت وگمان می کنم در سایراعضای کمیته نیزچنین بود . اما درعین حال نوعی ابهام و غیرمشخص بودن نیزکارهای ما را درخود می گرفت بجای آنکه ماتوجه خود را دربعضی جنبه‌های عمدهٔ برنامه متمرکزسازیم اغلب دچارگیجی می‌شدیم . همین وضع خودموجب تأخیرهائی درکاربیشتر کمیته‌های فرعی می گشت زیرااحساس‌فوریت برای رسیدن به هدفی مشخص درموقعی معین وجود نداشت .

با آن شکلی که ما داشتیم آسان نبودکه بتوانیم دربارهٔ سیاست اجتماعی اساسی یا اصولی که می‌بایست درسازمان اجتماعی رعایت شود توافق کنیم. هر-گونه کوشش برای بحث‌کردن دربارهٔ این مسائل حتی بصورت انتزاعی ونظری هم به طرز برخوردهای مختلف منتهی می گشت کــه احتمالاً ممکن بود موجب تجزیه وتقسیم کمیته‌شود. نداشتن چنین سیاست مشخصی‌هم‌نوعی شکست می‌بود که طبعاً به بیحاصلی‌کار ما منتهی می گشت و درعین حال‌کاری هم نمی‌شدکرد .

ما تصمیم‌گرفتیم کــه مسئلهٔ کلی برنامه ریزی و همچنین هــریك ازمسائل جداگانه را بطورمشخص مورد رسیدگی قرار دهیم وازمباحث‌کلی ونظری خود-داری‌کنیم تا درنتیجه ازخود این بررسی و رسیدگی‌ها اصولی استخراج‌گردد و بدست آید .

بطورکلی دونظریـهٔ مختلف وجود داشت : یکی نظریهٔ سوسیالیستی کــه هدفش ازمیان بردن انگیزه‌های سودجویانه وتأکید دربارهٔ تقسیم عادلانهٔ ثروت و محصولات بود دیگری نظریهٔ صاحبان صنایع ومؤسسات بزرگ که خواستاراصل آزادی وسودجوئی هرچه بیشتر بودندکه درنتیجه به تولید بیشترمنتهی می گشت و در واقع برروی افزایش تولید تأکید داشتند .

همچنین اختلاف‌نظر دیگری هم میان دوگروه وجودداشت که یکی هوادار

رشد سریع صنایع سنگین واساسی بود و دیگری می‌خواست که به صنایع کوچك و روستائی توجه بیشتر مبذول گردد تا تعداد بیشتری از بیکاران وکارگران نیمه‌وقت را بکار مشغول سازد.

بدینگونه درنتیجه‌گیریهای نهائی طبعاً تفاوت‌هائی بوجود می‌آمد. البته اگر دوگزارش یا بیشتر هم تهیه می‌شد اهمیتی نمی‌داشت بشرط آنکه تمام واقعیت‌ها واطلاعات مقدور جمع‌آوری شود وهماهنگ گردد و زمینهٔ مشترك طرح برنامه وشعب فرعی آن روشن ومشخص شده باشد.

وقتی که این برنامه می‌بایست اجرا شود طبعاً حکومت دموکراتیکی که در آن موقع وجود می‌داشت می‌توانست سیاست مناسب وعملی‌را اتخاذ کند. فعلاً ما می‌توانستیم باکارخود مقدار زیادی ازتدارکات اصلی را فراهم سازیم وجنبه‌های مختلف مسئله را دربرابرافکارعمومی وهمچنین دربرابرحکومت های ایالتی و حکومت‌های دولت‌های محلی قراردهیم.

روشن است که ما بدون داشتن یك هدف مشخص اجتماعی نمی‌توانستیم هیچگونه مسئله وطبعاً هیچ برنامه‌ای را مورد رسیدگی قراردهیم. برای این‌منظور اعلان شد که هدف نهائی آنست که برای توده های مردم سطح زندگی مناسبی بوجود آید، بعبارت دیگر فقر مخوف مردم ازمیان برود.

علمای اقتصاد ما هدف حداقل درآمد و زندگی سرانه را به حساب پولی رقم ۱۵ تا ۲۵ روپیه درهرماه برآوردکرده بودند (این رقم مربوط به سالهای پیش ازجنگ جهانی دوم است) درمقایسه با سطح زندگی درکشورهای غربی این رقم واین هدف خیلی پائین وناچیز بود اما نسبت به‌سطح زندگی موجود در هند افزایش عظیم محسوب می‌گشت زیرا بطور متوسط درآمد سرانهٔ هند ۶۵ روپیه درسال برآورد می‌شد. طبعاً این رقم درآمد سرانهٔ ثروتمندان و فقیران، شهرنشینان و روستائیان همه را روی هم رفته شامل می‌گشت. اگرفاصلهٔ عظیم‌میان ثروتمندان وفقیران وهمچنین تمرکز ثروت دردست عده‌ای معدود درنظرگرفته شود درآمد سرانهٔ روستائیان شاید از رقم ۳۰ روپیه درسال هم تجاوز نمی‌کرد. این رقم فقر وحشتناك وشرایط دشوار زندگی توده ها را روشن می‌سازد. برای آنها خوراك، لباس، مسکن و سایر ضروریات ابتدائی زندگی انسانی هم وجود نداشت.

برای اینکه این فقر و کمبود از میان برود وحداقل زندگی برای هرفرد فراهم شود می بایست درآمد ملی به‌مقدار خیلی زیاد افزایش یابد وعلاوه براین افزایش تولید و توزیع ثروت هم به صورتی شایسته‌تر و عادلانه تر صورت پذیرد .

ما حساب می کردیم که برای رسیدن به یك سطح زندگی واقعاً مترقی لازم است که درآمد ملی ۵۰۰ تا ۶۰۰ درصد افزایش حاصل کند. واین جهشی بسیار بزرگ می‌بود بنابراین ما هدف خود را درحدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ درصد افزایش درمدت ده‌سال تعیین کردیم .

ما برای برنامه یك مدت دهساله را پیش‌بینی کردیم که ارقام مربوط به ــ هربخش از زندگی اقتصادی در دورانهــای معین و مشخص نیز مورد رسیدگی و سنجش قرارگیرد . همچنین بعضی هدفهــای آزمایشی نیز پیشنهاد گــردید بدین شرح :

۱ــ بهبود وضع تغذیه برای بوجود آوردن یك برنامهٔ غذائی متعادل کــه برای هرکارگر بالغ ۲۴۰۰ تا ۲۸۰۰ واحدکالری تأمین کند .

۲ــ بهبود وضع لباسی که میزان اختصاصی برای هرفرد را ازحدود ۱۵ متر که درآن وقت بود به حداقل ۳۰ متر درسال برساند .

۳ــ افزایش خانه سازی بطوری‌که برای هرفرد حداقل ۱۰۰ پای مربع (درحدود ۱۰ مترمربع) مسکن فراهم شود .

بعلاوه فهــرستی ازشاخص‌های پیشرفت نیز می‌بایست درنظرگرفته شود بدینقرار :

۱ــ افزایش تولیدکشاورزی
۲ــ افزایش تولید صنعتی
۳ــ کم شدن بیکاری
۴ــ افزایش درآمد سرانه
۵ــ انحلال بیسوادی
۶ــ افزایش خدمات عمومی
۷ــ تهیهٔ وسایل کمك‌های پزشکی براساس یك واحدبرای هریك هزارنفر.
۸ــ افزایش طول متوسط عمر .

هدف نهائی برای کشور بطورکلی هم این بود که حتی‌المقدور بی‌نیازی ملی حاصل شود. مسلماً بازرگانی بین‌المللی را از نظر دور نمی‌داشتیم اما می‌خواستیم مراقب باشیم که به‌گرداب امپریالیسم اقتصادی کشیده نشویم. ما نه می‌خواستیم که قربانی مقاصد هیچ‌قدرت اقتصادی شویم و نه چنین سیاستی را خودمان در پیش بگیریم که دیگران را قربانی منافع خویش سازیم.

نخستین هدف تولیدات کشور می‌بایست آن باشد که نیازهای داخلی کشور را از لحاظ خواربار، مواد خام، و کالاهای ساخته شده تأمین سازد. مازاد تولیدات نمی‌بایست برای تحمیل به‌بازارهای خارجی صرف شود بلکه می‌بایست برای مبادله با کالاهای مورد نیاز خود ما به مصرف برسد. متکی ساختن اقتصاد ملی براساس صادرات به بازارهای خارجی ممکن بود به‌تصادم‌هائی با ملل دیگر منتهی‌شود و همچنین ممکن بود که اگر آن بازارها بشکلی ناگهانی بسته شود تمام زندگی‌اقتصادی مارا واژگون سازد.

بدینقرار هرچند ما با نظریه‌های کاملاً مشخص اجتماعی شروع به‌کار نکردیم اما توانستیم هدفهای روشن اجتماعی برای خود پیدا کنیم که بتواند اساس مشترکی برای برنامه ریزی فراهم سازد. روح اصلی این برنامه ریزی بوجود آوردن مقدار زیاد ترتیبات و هماهنگی ها بود. بدینقرار درحالی که فعالیت های آزاد اقتصادی بکلی ازمیان نمی‌رفت دامنهٔ آن بشکلی معین و جدی محدود می‌شد.

درمورد صنایع دفاعی تصمیم گرفته شد که این قبیل صنایع باید درمالکیت دولتی و زیر نظارت دولت باشد. درمورد سایرصنایع اصلی نیز نظر اکثریت آن بود که این قبیل صنایع نیز باید درمالکیت دولت باشد اما یك اقلیت کوچك از اعضای کمیته عقیده داشت که دراین موارد فقط نظارت و کنترل دولت کافی خواهد بود. منتهی کنترل و نظارت براین رشته از صنایع باید خیلی سخت و جدی باشد.

همچنین تصمیم گرفته شد که امور خدمات عمومی باید دراختیار نوعی سازمان وابسته به دولت مرکزی یا دولت‌های ایالتی، یاسازمانهای محلی واگذار شود. دراین موردپیشنهاد می‌شد که چیزی ازنوع «هیئت حمل ونقل لندن» بوجود آید وکارهای خدمات عمومی را اداره کند. درموردسایرصنایع مهم وحیاتی قاعدهٔ

خاصی وضع نگشت اما روشن بود که خود مسئلهٔ برنامه ریزی و وجود برنامه طبعاً مقداری نظارت و کنترل را ایجاب می کند که درمورد هرصنعت خاصی ممکن است متفاوت باشد .

درمورد چگونگی ادارهٔ صنایع متعلق به‌دولت پیشنهاد شد که بعنوان قانون کلی وعمومی، مناسب آنست که هیئت امنای خودمختاری برای‌این منظوربوجود آید . چنین هیئت امنائی مالکیت عمومی و دولتی را تأمین می کند و درعین‌حال دشواریها و کندروی‌هائی را که‌گاهی اوقات بهنگام‌کنترل مستقیم دموکراتیك پیش می آید دربر نخواهد داشت . همچنین مالکیت‌ها و ادارهٔ تعاونی برای صنایع نیز پیشنهاد شد .

هرنوع برنامه ریزی درصنایع ناچارمتضمن رسیدگی دقیق توسعهٔ صنعتی درتمام رشته ها وبررسی منظم توسعه‌های حاصله خواهد بود. درعین حال پرورش کادر لازم‌کارمندان وکارکنان فنی را برای توسعهٔ بعدی صنایع ایجاب خواهدکرد وباین‌جهت ممکن است دولت‌ازصاحبان ومدیران‌صنایع بخواهدکه برای پرورش چنین‌کادری اقدام‌کنند .

درمورد زمین سیاست کلی به‌این صورت درنظر گرفته شدکه «زمین‌های کشاورزی، معادن، معادن سنگ، رودها وجنگل‌ها ثروت ملی می باشندکه مالکیت آنها باید متعلق به تمام مردم‌هند بصورت جمعی باشد .» برای بهره‌برداری از زمین باید اصل تعاون بکار بسته‌شود و روستاهای تعاونی توسعه پذیرد . بااینهمه امکان مالکیت‌های کوچك هم برای دهقانان مخصوصاً درآغاز کار در نظر گرفته می‌شد . اما هیچ‌نوع واسطه ازنوع تعلقه‌داران و زمینداران و غیره نمی‌بایست پس‌از گذشتن دوران انتقال و تحول باقی بماند. [1]

حقوق و عناوینی‌که این طبقات بدست آورده‌اند باید بصورت تدریجی از آنها خریداری شود. مزارع وکشاورزی دسته جمعی باید بلافاصله از طرف دولت در اراضی‌که تاکنون‌زیرکشت نرفته‌اند آغاز شود.

---

۱ ــ درهند مالکیت زمین متعلق به دولت بوده است وبطوری‌که درفصول گذشته هم دیده شد کسانی با عنوان تعلقه دار و زمیندارکه معادل تیول داران ایران‌بودند واسطهٔ جمع‌آوری درآمدارضی دولت بودندکه‌بعدها خودشان مالك زمین‌ها شدند وطبقهٔ مالکان بزرگ را بوجود آوردند . (مترجم)

کشاورزی تعاونی ممکن‌است هم بصورت‌مالکیت‌های فردی وهم باشکل مالکیت جمعی توسعه پذیرد . برای توسعهٔ انواع مختلف کشاورزی می‌بایست تسهیلاتی درنظر گرفته شود تا با تجربهٔ بیشتر معلوم گردد چه‌نوع و چه شکل سازمانی ممکن است مفیدتر از دیگران باشد و باید مورد تشویق قرار گیرد .

ما ، یا درهرصورت بعضی ازما ، امیدوار بودیم که برای امور مالی‌هم‌یك سیستم سوسیالیستی تکامل پذیرد . اگر بانك‌ها ومؤسسات بیمه ونظایر آن ملی نمی‌شدند دست کم می‌بایست تحت کنترل و نظارت دولت قرار گیرند تا دولت بتواند سیستم سرمایه و اعتبارات را بصورتی منظم و تحت نظارت درآورد .

همچنین لازم می‌بود که دولت برامور صادرات و واردات نیز نظارت‌داشته باشد .

بااین وسایل گوناگون مقدار زیادی تسلط ونظارت دولت درمورد زمین‌و صنایع بطورکلی بوجود می‌آمدکه درموارد خاص تفاوتهائی پیدا می‌کرد و به ابتکارات خصوصی وشخصی هم اجازه می‌دادکه درمحیطهای محدودی کارخود را دنبال کنند.

بدینقرار از راه رسیدگی به مسائل خاص ما تدریجاً به هدفهای اجتماعی و سیاست اجتماعی رسیدیم . طبعاً میان این‌هدفها و مسائل فواصلی وجود داشت و دربعضی موارد ابهامات یا تضادهائی پیش می‌آمد و بهرصورت آنچه مامی‌کردیم نمی‌توانست بطورکامل بانظریه و تئوری خاصی منطبق شود . اما من شخصاً بسیار خوشحال بودم که می‌دیدم باوجود عوامل نامساعدی‌که در کمیتهٔ ما بود بطورکلی اتفاق نظری حاصل می‌شد . صاحبان صنایع و مؤسسات بزرگ بزرگترین گروه واحد را تشکیل می‌دادند و نظریهٔ آنها در بسیاری از موارد مخصوصاً درامور مالی و بازرگانی بطورمشخص محافظه کارانه بود . درعین‌حال ضرورت پیشرفت سریع به اندازه‌ای محسوس بود و اعتقاد به لزوم حل مسائل فقر و بیکاری که گرفتار آن بودیم بقدری زیاد بودکه همهٔ ما ناگزیر بودیم کوره راههای فکری خودرا رهاکنیم و ناگزیر می‌گشتیم‌که در جهتی تازه بیندیشیم .

ماازمباحث نظری اجتناب می‌ورزیدیم و می‌کوشیدیم هرمسئله را بادرنظر

گرفتن ارتباطات وسیع‌ترش مورد رسیدگی قراردهیم و خود این امر مارا طبعاً درجهتی خاص قرار می‌داد. روح همکاری که میان اعضای کمیتهٔ برنامه ریزی وجود داشت برای من مسرت‌انگیز و رضایت‌بخش بود زیرا با تصادمات و اختلاف نظرهای پرسروصدا که در زمینه‌های سیاسی داشتیم تضادی نمایان‌داشت. دراینجا ما به‌اختلاف نظرهای خود واقف بودیم معهذامی کوشیدیم واغلب موفق هم می‌شدیم که پس‌از بحث درbارهٔ هرنظری به‌یك نتیجه‌گیری منطقی برسیم که‌مورد قبول همه یا لااقل اکثرما باشد.

با شکلی که ما نه‌فقط درکمیته بلکه درمیدان وسیع و پهناورتر هندداشتیم نمی‌توانستیم برای برقرار ساختن سوسیالیسم یاچیزی ازاین قبیل برنامه طرح کنیم. با اینوصف برایم روشن بودکه برنامهٔما بصورتی که تکامل یافته بود خواه ناخواه بسوی برقراری نوعی اصول ساختمان سوسیالیستی منتهی می‌شود. این برنامه آن عوامل جامعه را که فقط سود جوئی انگیزهٔ فعالیتشان بود محدود می‌ساخت، بسیاری ازموانع رشد وتکامل را ازمیان برمی‌داشت و بدین‌ترتیب به‌یك ساختمان اجتماعی که قابلیت رشد سریع داشته‌باشد منتهی می‌شد.

هدف اساسی کارما طرح‌ریزی برای‌استفادهٔ انسان و بالابردن سطح‌زندگی او به‌میزان زیاد، و فراهم‌ساختن امکانات رشد و تکامل او، و آزادساختن مقادیری هنگفت از استعدادهای نهفته وپنهان بود. وتأمین تمام این هدفها ناگزیر با حصول آزادی دموکراتیك برای کشور و همکاری دامنه‌داری که می‌بایست دست‌کم از طرف بعضی گروهها که معمولاً با نظریه‌های سوسیالیستی مخالفت دارند صورت پذیرد. بنظرمن این همکاری باارزش می‌بود هرچند هم‌که بخاطر آن لازم می‌شدکه از سرعت پیشرفت برنامه‌دربعضی جهات کاسته شود.

شاید من خیلی خوشبین بودم، اما درهرحال از آنجاکه قدمی بزرگ در راهی درست برداشته شده بود من احساس می‌کردم‌که خود نیروی محرکه‌ای‌که درجریان تغییرات بوجود می‌آید انطباق برنامه و پیشرفت آنرا تسهیل خواهد کرد. اگر برخورد و تصادم اجتناب ناپذیر می‌بود ناچار می‌بایست باآن‌مواجه گشت اماوقتی‌که ممکن‌بود ازآن اجتناب‌شود تا ازشدت‌آن کم‌گردد خود پیروزی سودآوری می‌بود.

مخصوصاً که در زمینه‌های سیاسی ما گرفتار برخوردها و تصادمات

زیاد بودیم و احتمال آن وجود داشت که در آینده وضع بی ثباتی پیش آید. بدینقرار توافقی کلی دربارهٔ طرح برنامه ارزش فراوان داشت. البته خیلی آسان می‌بود که طرح‌های مقدماتی براساس تصورات ایدآلیستی تهیه شود اما رسیدن به‌یك توافق عمومی که برای اجرای رضایت بخش هر برنامه ضرورت قطعی داشت مسلماً خیلی دشوارتر بود.

برنامه‌ریزی هرچند موجب می‌گشت که خواه ناخواه مقدار زیادی نظارت و هماهنگی و دخالت‌هائی در آزادیهای فردی را پیش‌آورد اما واقعیت آن‌بود که در مقیاس وسیع هند با شرایط امروزی به افزایش آزادی منتهی می‌گشت. ما امروز در هند تقریباً هیچگونه آزادی نداریم که از دست بدهیم. ما باید آزادی را بدست آوریم. اگرما می‌توانستیم ساختمان یك دولت دموکراتیك را تحقق بخشیم و فعالیت‌های تعاونی را تشویق کنیم ازبسیاری خطرات تمرکز قدرت و بکار گماردن‌های اجباری ونظایر آن اجتناب می‌شد.

درنخستین اجلاسیهٔ خود پرسشنامهٔ بسیار مفصلی تهیه کردیم که آنرابرای تمام‌حکومت‌های ایالتی و سازمانهای عمومی ودانشگاهها و اطاقهای بازرگانی، واتحادیه‌های کارگری و انستیتوهای تحقیقی ونظایرآن فرستادیم. همچنین بیست ونه کمیتهٔ فرعی برای تحقیقات و تهیهٔگزارش دربارهٔ موضوعهای خاص‌ومختلف تعیین‌کردیم. هشت کمیتهٔ فرعی‌برای مسائل مختلف کشاورزی، چندکمیتهٔ فرعی برای صنایع، پنج کمیته برای بازرگانی و امورمالی، دوکمیته برای حمل ونقل، دوکمیته برای‌آموزش، دوکمیته برای اقتصاد عمومی ازروی نقشه.

مجموعاً ۳۵۰ نفر دراین کمیته‌های فرعی عضو بودندکه بعضی از آنها دربیش از یك کمیته عضویت‌داشتند. بیشترآنها متخصصان‌یا کارشناسان رشتهٔ خود بودند مانند بازرگانان و صاحبان صنایع، کارشناسان امور حکومت و دولت و شهرداری‌ها، استادان و دانشیاران دانشگاه، کارکنان فنی، دانشمندان، رهبران سندیکاهای کارگری، رؤسای پلیس.

به‌این‌ترتیب ما بسیاری از صاحبان استعداد کشور را گرد آوردیم. تنها کسانی‌که حتی اگر خودشان هم مایل بودند اجازه نیافتند باما همکاری کنند مأموران رسمی حکومت انگلیسی هند بودند.

شرکت دادن اینهمه کارشناسان مختلف درکارهای کمیتهٔ برنامه‌ریزی از

جهات مختلف کمك مؤثری بود. ما می توانستیم از تخصص‌ها و تجربه‌های آنها استفاده کنیم و آنها نیز متوجه می گشتند که در رشتهٔ خاص و تخصصی خود باید با درنظر گرفتن ارتباطش بامسائل دیگر به کار بپردازند.

همچنین کار ما موجب شد که علاقهٔ بیشتری برای برنامه ریزی در سراسر کشور بوجود آید. اما این تعداد زیاد جهات منفی هم داشت زیرا خواه ناخواه درموارد متعدد موجب تأخیر کارها می شد.

این افرادهمه درسراسر کشور پراکنده بودند و به کارهای خود اشتغال داشتند و درعین حال ناگزیر بودند بارها گردهم جمع آیند و به کاردسته جمعی ومشترك بپردازند که آسان نبود.

موجب دلگرمی من می گشت که بااینهمه اشخاص شایسته و لایق که باشور وشوق دررشته‌های مختلف فعالیت‌های ملی کارمی کردند آشنا می‌شدم واین تماسها برای آموزش شخص من نیز خیلی مؤثر بود.

روش کار ما آن بود که برای هر کمیتهٔ فرعی ابتدا یك گزارش موقتی و مقدماتی تهیه می‌شد که کمیتهٔ اصلی برنامه آنرا ملاحظه می کرد ومورد تأیید قرار می‌داد یا انتقادات خود را متذکر می گشت وآنرا با تذکرات خود به کمیتهٔفرعی پس می‌فرستاد. سپس براساس این گزارش موقتی مطالعات وکارهای بیشتر انجام می گرفت وگزارش نهائی تهیه می‌شد که براساس آن تصمیم‌های نهائی دربارهٔ هرموضوع اتخاذ می گشت.

دائماً کوشش می‌شد که تصمیم دربارهٔ هرموضوع با تصمیماتی که دربارهٔ موضوعهای دیگر گرفته شده بود یا می‌شد سازش داده شود و هماهنگ گردد. وقتی تمام گزارشهای نهائی کمیته‌های فرعی به این ترتیب مورد ملاحظه قرار می گرفت کمیتهٔ اصلی برنامه ریزی هرمسئله را یکجا درمیزان وسیع و باصورت غامض آن رسیدگی می کرد و برنامهٔ اصلی خود را بوجود آورد که گزارش‌های نهائی کمیتهٔ فرعی‌هم بعنوان ضمیمه به‌آن ملحق می گشت. در واقع این برنامه نهائی تدریجاً و درجریان ملاحظه و رسیدگی به گزارشهای کمیته‌های فرعی، شکل می گرفت.

درکار ما تأخیرهای ناراحت کننده پیش آمد. علت عمده آن بود که بعضی

از کمیته‌های فرعی نتوانستند گزارش خودرا در موعد مقرر و پیش بینی شده آماده سازند. اما رویهمرفته پیشرفت ما خوب بود و مقادیر هنگفتی کار انجام دادیم.

درمورد آموزش دوتصمیم جالب اتخاذ شد. ما پیشنهاد کردیم که برای هرمرحله ازآموزش پسرانودختران میزان ومقیاسهای معین برای سنجش شایستگی جسمی ایشان تعیین گردد. همچنین پیشنهاد کردیم که یك سیستم کار یا خدمات اجتماعی اجباری برای جوانان برقرار گردد بطوریکه هرمرد و زن جوان یکسان ازعمر خود را درسالهای میان ۱۸ و ۲۲ سالگی برای خدمات ملی شامل کشاورزی، صنایع، فواید عامه، وانواع خدمات اجتماعی صرف کند. هیچگونه معافیتی برای انجام این خدمات نمی بایست وجود داشته باشد جز دربارهٔ کسانی که ازلحاظ جسمی یا روانی نقصی یا نارسائی‌هائی داشتند.

وقتی جنگ دوم جهانی در سپتامبر ۱۹۳۹ آغاز گشت پیشنهاد شد که کمیته برنامه‌ریزی ملی کارهای خود را متوقف سازد. درنوامبر آن‌سال‌حکومت‌های کنگره درایالات استعفا دادند و خود این وضع‌هم برمشکلات افزود زیرا در ایالات حکمرانان ایالتی زمام امور حکومت را بشکل مطلق در دست خود گرفتند و هیچگونه علاقه‌ای به‌کار برنامه‌ریزی مانشان نمی‌دادند. صاحبان‌صنایع و مؤسسات بزرگ هم بیشتر به کارهای خود مشغول شدند تا ازراه تهیه مایحتاج جنگی درآمدهای بیشتر بدست آورند و بدینقرار به‌کار برنامه‌ریزی توجهی‌مبذول نمی‌داشتند. اوضاع عمومی‌هم روزبروز تغییر می‌یافت.

بااینهمه تصمیم گرفتیم کار خودرا دنبال کنیم وبه نتیجه برسانیم. حتی پیش‌آمدن جنگ ضرورت این کار رابیشتر می‌کرد. زیرا جنگ ناگزیر به‌صنعتی شدن بیشتر کشور منتهی می‌گشت و کارهائی که ما تا آنزمان انجام داده بودیم‌و یا سرگرم انجام آن بودیم می‌توانست دراین مورد کمکی بسیار مؤثر باشد. ما درآنزمان گزارشهای کمیته‌های فرعی را دربارهٔ امور مهندسی، صنایع، حمل و نقل، صنایع شیمیائی، صنایع ماشین‌سازی وآنچه ازنظرجنگ اهمیت فوق‌العاده داشت رسیدگی کرده‌بودیم. اما حکومت هند به‌کارما علاقه‌ای ابراز نمی‌داشت. وعملاً با بی‌میلی و بیزاری به‌آن می‌نگریست.

درنخستین ماههای جنگ ـ که باصطلاح دوران جنگ «قلابی» نامیده

می‌شد ـ سیاست حکومت هند آن بود که توسعهٔ صنایع را درهند بـه هیچوجه تشویق نکند. پس ازآن فشارحوادث حکومت انگلستان را مجبور ساخت کـه بسیاری ازاحتیاجات خود را درهند خریداری کند با اینوصف بازهم بـا شروع صنایع سنگین درهند مخالفت می کـردند. این عـدم موافقت به معنی منع و ممنوعیت جدی بود. زیرا بدون موافقت وتصویب حکومت هیچگونـه ماشینی را نمی‌شد به هند وارد کرد.

کمیتهٔ برنامه ریزی کار خود را دنبال کرد وتقریباً رسیدگی به‌گزارشهـای کمیته‌های فرعی را بپایان رساند. فقط لازم بود که کارهای مختصری را که دراین زمینه‌ها باقی بود تمام کنیم وگزارش نهائی وکلی خود را آماده سازیم. اما در اکتبر ۱۹۴۰ من بازداشت شدم ومرا به زندان دراز مدتی محکوم کردند. بعضی ازاعضای دیگر کمیتهٔ برنامه‌ریزی وکمیته‌های فرعی نیز بازداشت شدند و به زندان رفتند. من نگران بودم که کمیتهٔ برنامه ریـزی کار خود را بازهم ادامه دهد و از همکاران خود که درخارج از زندان بودند خواهش کردم که دنبال کار را بگیرند اما آنها میل نداشتند که درغیبت من در کمیته کار کنند.

سعی کردم گزارش‌ها و اوراق مربوط به‌کار کمیته برنامه ریزی را درزندان دریافت دارم تا بتوانم آنها را مطالعه کنم و درهمانجا پیش نویس وطرح برنامهٔ نهائی را آماده سازم. اما حکومت هند دخالت کرد ومانع این‌کار هم شد. اجازه داده نشد که چنین نامه‌ها و اوراقی به من برسد وهیچگونه ملاقات ومذاکره‌ای در این زمینه با کسی انجام دهم.

بدینگونه کمیتهٔ برنامه ریزی ملی در دورانی که من در زندان بودم تحلیل رفت.

تمام کارهائی که ماانجام داده بودیم وهرچندهم که کامل نشده بودنمی توانست بـرای منظورهای جنگ مفید واقع شود همه درکشوهای میزهای ادارات ما باقی ماند.

درماه دسامبر ۱۹۴۱ اززندان آزاد شدم وچند ماهی بیرون از زندان بودم. اما این فرصت کوتاه هم برای من وبرای دیگران دورانی پرهیجان بود. حوادث وماجراهای گوناگون روی داده بود. جنگ اقیانوس آرام آغازشده بود وجریان

داشت. هند درخطر حمله وهجوم مستقیم قرار گرفته بود و دیگرممکن نبود سر-
رشته‌های گم‌شده را ازنو پیدا کرد وکارهای ناتمام کمیتهٔ برنامه را بدون آنکه اوضاع
سیاسی روشن شود دنبال گرفت .

وبعد هم دوباره من به زندان بازگشتم .

۷ کنگره و صنایع .

صنایع بزرگ درمقابل صنایع روستائی

کنگره زیررهبری **گاندی جی** مدتی دراز قهرمان احیای صنایع روستائی مخصوصاً ریسندگی وبافندگی دستی بوده‌است . با اینوصف **کنگره** هرگز با توسعهٔ صنایع بزرگ مخالفتی نداشته است وهرموقع که مجال و فرصت مناسبی درمجالس قانونگذاری یا جاهای دیگر بدستش افتاده توسعهٔ صنایع بـزرگ را تشویق کرده است . حکومت‌های ایالتی **کنگره** با اشتیاق فراوان دراین موارد اقدام می کردند. درسالهای ۲۰ وقتی که صنایع فولاد وآهن **تاتا** با دشواریهائی مواجه گشت بخاطر کوششهای گروه **کنگره** درمجلس قانونگذاری مرکزی بود که حکومت حاضر شد به این صنایع کمك بدهد تـا بتواند آن دوران بسیار حساس را بگذراند .

توسعهٔ صنایع کشتی‌سازی وخطوط کشتی رانی مدتی دراز ازموارد اختلاف شدید وتصادمات عقایـد ناسیونالیست‌های هند با حکومت بوده‌است . **کنگره** مانند تمام صاحبان‌عقاید مختلف‌علاقمند بود که برای بوجود آمدن وتوسعهٔ خطوط کشتی‌رانی هند هرگونه کمك لازم تأمین گردد . حکومت هم بهمین‌اندازه علاقمند بود که ازمنافع مستقر وکمپانی‌های‌بزرگ کشتی رانی انگلیسی حمایت کند. باین جهت کشتی‌رانی هند هرچندکه به اندازهٔ کافی سرمایه وکارکنان فنی ولیاقت‌اداری برای ایجاد وتوسعهٔ کشتی رانی هند وجود داشت عملاً باتبعیضات ومخالفـهای رسمی‌حکومت ازرشدآن‌جلوگیری می‌شد. معمولاً این‌قبیل‌تبعیضات درتمام‌موارد مشابه دیگر وهرجا که‌پای منافع صنعتی وبازرگانی ومالی انگلیس بمیان می‌آمد عملی می‌شد .

صنایع عظیم وبهم پیوستهٔ «امپریال کمیکال ایندوستری» (صنایع شیمیائی امپراطوری) بارها تسهیلات و امتیازات تبعیض آمیز به نفع خود و برضرر صنایع هندی بدست آورده است .

چند سال پیش بهره برداری ازمعادن وغیره درپنجاب طبق یك اجازهٔ طویل المدت به‌این کمپانی عظیم انگلیسی واگذار شد اما شرایط واگذاری این امتیاز واجازه تا آنجاکه من می‌دانم انتشار نیافت به‌این بهانه که بنظر می‌رسد « به مصلحت عمومی نیست» که این شرایط منتشرشود .

حکومت‌های ایالتی کنگره علاقمند بودندکه صنایع الکل صنعتی را برای مصارف سوخت توسعه دهند . این امر ازجهات مختلف مورد نظر بود اما در **ولایات متحده** و **بیهار** مخصوصاً دلایل اضافی‌هم وجود داشت. زیرا دراین دوایالت‌کارخانه های بزرگ شکرسازی به عنوان محصولات فرعی مقادیر زیادی ملاس وتفالهٔ نیشکر تهیه می کردندکه معمولا به عنوان مواد بی‌حاصل تلقی می‌گشت . پیشنهاد شده بودکه این مواد برای تهیهٔ الکل صنعتی بکار رود و مورد استفاده واقع شود .

این پیشنهاد بسیارساده بود وهیچگونه اشکالاتی دربرنداشت جزاینکه توسعهٔ صنایع الکل صنعتی برای مصارف سوخت وحرارت با منافع کمپانی عظیم نفتی **برما-شل** منافات داشت. حکومت هند هم قهرمان دفاع ازچنین‌منافعی‌بود و با اجازهٔ تهیهٔ الکل‌صنعتی برای سوخت‌موافقت نمی کرد . فقط درسومین‌سال‌جنگ جاری (جهانی دوم» وپس ازآنکه **برمه** بدست ژاپنی‌ها افتاد وجریان نفت قطع شد حکومت انگلیسی هند متوجه‌گشت که لازمست الکل صنعتی درهندتهیه شود . دراین مورد هم **کمیتهٔ آمریکائی گریدی** درسال ۱۹۴۲ ضرورت جدی آنرا متذکر گردید.

بدینقرار **کنگره** همواره موافق صنعتی شدن هند بود اما درعین حال دربارهٔ توسعهٔ صنایع دستی روستائی هم تأکید داشت و دراین باره می کوشید. ببینیم آیا میان این دوطرز برخورد تضادی وجود دارد ؟

برای رسیدن به پاسخ این سؤال باید بعضی عوامل انسانی و اقتصادی خاصی راکه قبلاً درهند وجود داشته است درك کرد تا چگونگی تأکید بیشتری که دریك مورد وجود داشت معلوم‌گردد .

صاحبان صنایع و سیاستمدارانی که از ایشان هواداری می‌کـردند بیشتر براساس طرزفکر قرن نوزدهم وچگونگی توسعهٔ صنایع سرمایه‌داری در اروپا می‌اندیشیدند و بسیاری ازنتایج ناگواری راکه درقرن بیستم ببارآمد نادیده می‌-گرفتند . ازآنجا که درهند جریان عادی پیشرفت وتکامل درمدت یکصدسال قطع شده بود به احتمال زیاد این عـواقب با شدت بیشتر و نتایج وخیم‌تر ظهور می‌کرد .

آن نوع صنایع متوسط که درهند شروع شده‌بود (مانند صنایع بافندگی‌و نظایرآن ــ مترجم) درشرایط موجود هند نمی‌توانست بیکاران را درخود تحلیل ببرد بلکه خود موجب افزایش بیکاری می‌شد .

درشرایط هند درحالیکه ثروت دریك طرف افزایش می‌یافت ومتراکم‌می‌-گشت درطرف دیگر فقر و بیکاری زیادتر می‌شد . اگر سیستم دیگری حکومت می‌کرد طبعاً توسعهٔ صنایع‌بزرگ موجب تقلیل‌بیکاری می‌گشت وبا توسعه ازروی نقشه و برنامه ممکن بود از افزایش فقر وبیکاری جلوگیری کرد .

همین واقعیت فقر توده‌های مردم بشدت در **گاندی** اثر گذاشت . بعلاوه گمان می‌کنم این‌حرف هم صحیح است‌که میان نظریهٔ او دربارهٔ زندگی بطورـ کلی وآنچه می‌توان نظریه‌های جدید نامید اختلاف اساسی وجود داشت .

گاندی خواهان آن نیست‌که سطح زندگی بطورمداوم بـالا برود . از زندگی ملایم ومرفه هواداری نمی‌کند . درنظر او راه مستقیم راه تحمل زندگی دشوار است وعلاقه به‌تجمل و آسایش به‌نادرستی وکـژ رفتاری واز دست‌رفتن تقوی و پرهیزکاری منتهی می‌شود .

بعلاوه فاصلهٔ عمیق میان ثروتمندان و فقیران وچگونگی زندگی ایشان و تفاوتی‌که ازلحاظ امکانات رشد وترقی دارند اورا بشدت ناراحت می‌سازد .او برای تسکین روانی‌خود شخصاً به‌آن طرف شکاف رفته وبه گروه فقیران پیوسته و روش زندگی آنهارا انتخاب کرده است وفقط همان چیزهائی را برای‌زندگی خویش حفظ کرده است‌که فقیران می‌توانند داشته‌باشند . ازلحاظ لباس یا بی‌-لباسی‌هم مانند ایشان شده‌است .

این فاصلهٔ بسیار زیاد میان زندگی معدودی ثروتمندان باتوده‌های فقیران مصیبت کش بنظراو دو دلیل عمده دارد : یکی حکومت خارجی و استثماری‌که

بهمراه دارد و دیگری تمدن صنعتی سرمایه‌داری غرب که صنایع بزرگ مظهر آن هستند. **گاندی** نسبت به‌این هردو عامل عکس‌العمل نشان می‌داد.

گاندی با حسرت و آرزو به‌عقب‌می‌نگریست. به‌دوران جامعه‌های خودـ مختار روستائی که کمابیش ازلحاظ اقتصادی متکی بخویش و مستقل بودند؛ که درآنها نوعی تعادل خودبخود و اتوماتیك میان تولید و توزیـع و مصرف وجود داشت؛ که‌درآنها قدرت سیاسی درمیان عموم مردم گسترش داشت ومثل امروز متمرکز نبود؛ که‌درآنها نوعی دموکراسی ساده حکومت می‌کرد؛ که‌ـ در آنها مفاسد شهرهای بزرگ وجود نداشت ومردم درتماس باخاك حیات بخش زندگی می‌کردند ودرفضاهای‌باز وگسترده هوای پاك و آزاد را تنفس می‌کردند.

این تفاوت اساسی میان نظریهٔ او بادیگران و عقیده‌ای که اصـولاً نسبت به‌معنی و مفهوم زندگی داشت به‌گفتار وکردار او رنگی خاص می‌بخشید کـه با دیگران متفاوت می‌نمود.

گفتار او که اغلب زنده و نیرومند بود از تعلیمات مذهبی و اخلاقی قرون گذشته الهام می‌گرفت. این الهام اصولاً ازهند بود اما کشورهای دیگرهم درآن مؤثر بودند. **گاندی** عقیده پیدا کرد که ارزشهای اخلاقی باید پایدار بمانند و هدف‌های درست هرگز نمی‌تواند بکاربردن وسایل نادرست را توجیه کند و اگر جزاین باشد هم فرد وهم نژاد و نوع انسان منقرض و نابود خواهد شد.

در عین‌حال **گاندی** مردی رؤیائی و خیالباف نبود که فقط با تصورات واهی خویش زندگی‌کند و از زندگی واقعی و مسائل آن جدا مانده بـاشد. او خود از **گجرات** بود که موطن کاسب‌کاران و معامله گران سرسخت مـی‌باشد و بیش‌از هرکس دیگر باروستاهای هند و شرایط زندگی که درآنجا وجود داشت آشنابود. بعلت همین آزمایش‌ها وتجارب‌شخصی بود که برنامهٔ چرخ‌ریسندگی دستی وصنایع روستائی را تهیه وپیشنهاد کرد.

بعقیدهٔ **گاندی** می‌بایست به‌گروههای بیشمار بیکاران یا نیمه‌کاران کمکی فوری داده شود، اگر تباهی و فسادی‌که در سراسر کشور گسترش مـی‌یافت و توده‌ها را فلج می‌ساخت می‌بایست متوقف گردد، اگر سطح زندگی دهقانـان می‌بایست ولو به مقدار مختصر اما برای همهٔ توده‌ها بالا رود، اگر بجای آنکه

توده‌های مردم همچون رها شدگان بی‌پناه و ناتوان درانتظار کمك و مساعدت دیگران بمانند می‌بایست بخودشان متکی شوند ، اگر تمام این کارها می‌بایست بدون سرمایهٔ زیاد انجام پذیرد ظاهراً راهی دیگر بنظر نمی‌رسید.

صرفنظر از مفاسدی که ذاتی حکومت خارجی و استثمار می‌باشد وگذشته از فقدان آزادی برای شروع و پیش‌برد طرحهای اصلاحی بزرگ، مسئلهٔ عمده درهند مسئلهٔ کمبود سرمایه و فراوانی کارگر است . مسئله اینست که چگونه می‌توان کارگران بیکار راکه وقتشان بیهوده‌می‌گذرد واین نیروی هنگفت کار را که کاری انجام نمی‌دهد بکاربرد ومورد استفاده قرارداد .

گاهی مقایسه‌هائی میان نیروی کارانسانی ونیروی ماشین صورت می‌گیرد که ابلهانه است . بدیهی است یك‌ماشین بزرگ می‌تواند کار ده‌هزار نفر کارگر را انجام دهد . اما اگر قرار شودکه این ده هزارنفر بیکار بنشینند و گرسنگی بکشند بکاربستن ماشین نمی‌تواند فایدهٔ اجتماعی ببارآورد مگر درآینده‌ای دورو از آنجهت که بالقوه موجب‌تغییرات‌اجتماعی خواهد شد. وقتی که اصولا ماشین‌های بزرگ وجود ندارند هرگونه مقایسه میان نیروی‌کار ماشین و نیروی کار انسان بی‌معنی و بی‌جا می‌باشد .

دروضع خاص هند ازنظر فردی واز نظر ملی استفاده از نیروی‌کار انسانی برای تولید ، خود یك کامیابی پرسود می‌باشد . اصولاً میان این برنامه با بوجود آوردن صنایع بزرگ و وسیع تضادی وجود ندارد بشرط آنکه صنایع بیش ازهرچیز برای جذب بیکاران بکار روند و نه اینکه خود موجب افزایش بیکاری شوند .

مقایسه میان هند باکشورهای کوچك و صنعتی‌شدهٔ اروپای غربی یا با کشورهای بزرگ مانند اتحادشوروی یا ایالات متحدهٔ آمریکا که بطور نسبی جمعیتی‌کم و پراکنده دارند موجب گمراهی می‌شود .

دراروپای غربی جریان صنعتی‌شدن در مدت یکصدسال انجام شده است‌و جمعیت تدریجاً خودرا با آن سازش داده و منطبق کرده است ، در آن کشورها جمعیت بسرعت افزایش یافت وبعد تثبیت گردید و اکنون روبه تقلیل می‌رود . در آمریکا و شوروی با آنکه جمعیت رو به افزایش است نواحی پهناور وکم جمعیتی وجود دارد . در آنجا تراکتور برای بهره‌برداری کشاورزی از

زمین ضرورت دارد اما درجلگهٔ پرجمعیت رود گنگ درهند تاوقتی که گروههای کثیری ازمردم برای زندگی خودبه‌کار در روی زمین بستگی دارند معلوم‌نیست که تراکتور به‌همان اندازه مفید واقع شود .

مسائل دیگری‌هم پیش می‌آید که حتی در آمریکا نیز پیش آمده است.در هند طی‌هزاران سال گذشته کشاورزی ادامه داشته و خاک‌را به حداکثر موردبهره‌کشی قرار داده‌است. آیا شخم‌زدن عمیق این خاك بوسیلهٔ تراکتورها موجب فقر خاك و فرسایش آن نخواهد شد ؟ وقتی که درهند راههای آهن ساخته شد و برای این منظور خاکریزهای بلند ومحکم بوجود آمد هیچ‌کس درفکر زهکشی طبیعی زمین‌ها نبود . این خاکریزهای مستحکم درسیستم زهکشی‌طبیعی زمین اثر گذاشت و در نتیجهٔ آن بارها طغیانهای آب و فرسایش خاك پیش آمده است که موجب گسترش مالاریا هم شده است .

من با تراکتورهاوماشین‌های‌بزرگ موافق هستم وعقیده دارم که صنعتی‌شدن سریع هند برای سبک‌کردن بار زمین و مبارزه بافقر و بالابردن سطح زندگی و برای منظورهای دفاعی و بسیاری چیزهای دیگر ضرورت حتمی دارد . اما درعین حال معتقدم که لازمست دقت و مراقبت کافی برای طرح نقشه‌و برنامه برای صنعتی‌شدن و انطباق آن بامقتضیات صورت پذیرد تا حداکثر استفاده بدست‌آید و از پیش آمد خطرات احتمالی جلوگیری شود . امروز برای کشورهائی مانند چین وهند که رشدشان متوقف شده وسنت‌های نیرومندی هم پشت‌سر خود دارند برنامه ریزی امری لازم می‌باشد.

درچین مشاهدهٔ نهضت کئوپراتیوهای صنعتی که بنام نهضت «ایندوسکو» معروف شده است برایم بسیار جالب بود و بنظر می‌رسد که چنین سازمانها و نهضت‌هائی برای‌هند هم‌بسیارمناسب خواهدبود . چنین تأسیسات وسازمانهائی باسوابق هند جور می‌آید و سازش دارد و برای صنایع کوچك هم مبانی دموکراتیك بوجود می‌آورد و مردم را به‌کارهای تعاونی و کئوپراتیو عادت می‌دهد . چنین سازمانهائی می‌تواند مکمل صنایع‌بزرگ باشد.

باید بخاطر داشت که هرقدر هم که صنایع سنگین درهند رشد سریعی پیدا کنندبازهم زمینه‌های‌وسیعی برای توسعه و رشد صنایع کوچك و صنایع‌روستائی باز خواهد بود . حتی در روسیهٔ شوروی کئوپراتیوهای تولید کننده مالکان

شخصی در رشد صنعتی نقش عمده داشته‌اند .

استفادهٔ روزافزون ازنیروی برق رشد صنایع کوچك را تسهیل کرده‌است وبرای آنها این امکان رابوجود آورده است که ازنظر اقتصادی بتوانند باصنایع بزرگ رقابت کنند . همچنین عقیدهٔ تازه دربارهٔ عدم تمرکز صنایع هــواداران روزافزونی پیدا می کند حتی **هانری‌فورد** هم هوادار این نظر می‌باشد.

دانشمندان خطرات روانی وزیست‌شناسی راکه براثر از دست‌دادن تماس و ارتباط با خاك درشهرهای بزرگ صنعتی‌پیش می‌آید متذکر شده‌اند . بعضی‌ها عقیده دارندکه حتی بقای نوع انسان مستلزم بــازگشت به‌سوی خاك و زندگــی روستائی است . خوشبختانه امروز علم این امکان‌را بوجود آورده است‌که مردم بصورت پراکنده و نزدیك به‌زمین زندگی کنند و درعین‌حال ازتمام مواهب‌تمدن و فرهنگ جدیدهم بهره‌مند باشند .

بهر صورت‌که باشد مسئله‌ای‌که در دهه‌های اخیر دربرابر هند قرار داشته اینست‌که در مقتضیات کنونی وبا محدودیت‌هائی‌که حکومت خارجی وصاحبان منافع مستقر وابسته به‌آن بوجود آورده‌اند چگونــه می‌توانیم بار فقر توده‌ها را سبك کنیم و اعتماد بنفس را در ایشان برانگیزیم .

همیشه استدلالها و گفتگوهای زیاد به‌موافقت با توسعهٔ صنایع روستائی و کوچك‌وجود داشته است اما مخصوصاًبرای ما وبا وضعی‌که داشتیم مسلماًتوسل به‌این امر عملی‌ترین کاری بودکه می‌توانستیم انجام دهیم . شاید روشهائی کــه اتخاذ کرده‌ایم بهترین و مناسب‌ترین روش نبوده است . اما این مسئله بسیار ــ وسیع و دشوار وپیچیده بوده است و اغلب هم ناگزیر بوده‌ایم‌که با تضییقاتیــ که دولت بوجود می‌آورده مقابله کنیم . ما مجبور بودیم‌که درجریان عــمل و تدریجاً از خطاها و اشتباهات خود تجربه و درس بیاموزیم .

فکر می کنم‌که ما می‌بایست ازهمان‌آغاز کار به‌تشویق سازمانهای تعاونی‌و کئوپراتیو می‌پرداختیم و برای توسعهٔ ماشین‌های کوچك‌که برای استفاده در ــ صنایع روستائی قابل استفاده باشد باید به‌کارشناسان‌فنی و اطلاعات علمی‌متوسل می‌شدیم . اکنون اصول تعاونی‌هم در این سازمانها راه یافته‌اند .

ج . د . ه . کل عالم اقتصاد گفته است‌که «تبلیغات **گاندی** بــرای توسعهٔ صنایع پارچهٔ دست باف نوعی اشتیاق خیال‌آمیز بمنظــور احیای گذشته

نمی‌باشد بلکه تلاشی عملی برای کم‌کردن فـقر و بالابردن سطـح زندگـی روستاهاست.» مسلماً این حرف صحیح است و منظورهای بیشتری‌هم وجودداشته است . این‌تبلیغات هند را واداشت‌که به دهقانان فقیر بصورت موجوداتانسانی بیندیشند و متوجه شدندکه درپشت درخشش چند شهر بزرگ این مرداب وسیع فقر و تیره‌روزی هم وجود دارد . و به‌این واقعیت اساسی پی‌ببرندکه نشانهٔواقعی پیشرفت و آزادی هند بوجود آمدن تعدادی میلیونر یا وکیل دادگستری مرفه و نظایر ایشان و همچنین بوجود آمدن شوراها و مجامع قانونگذاری و غیره‌نمی‌باشد بلکه ترقی و آزادی واقعی در تغییر وضع و شرایط زندگی دهقانان هـند خواهد بود .

انگلیسی‌ها درهند یك کاست وطبقهٔ تازه بوجود آوردند و آن طبقهٔتحصیل کردگان‌انگلیسی بودندکه‌در دنیای خاص خودشان‌زندگی می‌کردند و باتوده‌های مردم تماس و ارتباطی نداشتند وهمیشه حتی‌وقتی‌که از وضع خود ناراضی‌بودند و اعتراض می‌کردند به‌حکمرانان خویش می‌نگریستند . **گاندی** تا اندازه‌ای بر روی این فاصله‌ای‌که میان ایشان و توده‌ها بود پلـی زد و آن طبقه را ناگزیـر ساخت‌که سرخود را بچرخاند وبسوی مردم وطن خود بنگرد .

طرزفکر ونظر **گاندی‌جی** در مورد استفاده از ماشین هاهم ظاهراً تغییر تدریجی پیدا کرد . خود او می‌گوید «آنچه با آن مخالف هستم جنون پیروی از ماشین و صنعتی شدن است نه‌خود ماشین و صنایع .» «اگـر ما می‌تـوانستیم نیروی برق را در هرخانهٔ روستائی داشته باشیم‌هیچ‌مخالفتی نداشتم‌که روستائیان دستگاهها و ابزارهای کار خود را با نیروی برق به‌کار اندازند .»

به‌نظر **گاندی** توسعهٔ ماشین‌ها و صنایع بزرگ خواه ناخواه و دست‌کم در اوضاع و احوال کنونی ما به تمرکز قدرت و ثروت منتهی‌می‌شود. خوداو می‌گوید «بکاربردن ماشین و صنایع را بمنظور تمرکز قدرت وثـروت در دست عده‌ای معدود ، گناه و بی عـدالتی می‌دانم . امروز ماشین‌ها در این راه بکار می‌روند .» .

گاندی حتی ضرورت بسیاری انواع صنایع سنگین و صنایـع اساسی مادر و کلید و امور عام‌المنفعه را قبول داشت بشرط‌آنکه همه در مالکیت دولتی باشند و بعلاوه در راه رشد نوعی صنایع روستائی که بنظر او ضرورت حتمی

داشت مانعی بوجود نیاورند . دربارهٔ پیشنهادهای خودش ، می‌گفت «اگر برنامهٔ من نتواند بنیانی استوار برای برابری اقتصادی فراهم سازد تمامی آن همچون ساختمانی برروی شن بی‌ثبات خواهد بود .» .

بدینقرار حتی هواداران جدی و پرشور صنایع روستائی وصنایع کوچك هم قبول داشتندکه صنایع بزرگ تا اندازهٔ معینی لازم و اجتناب‌ناپذیر می‌باشند منتهی آنها مایلند دامنهٔ وسعت این قبیل صنایع را تا آنجاکه مقدور باشد محدود سازند . بنابر این بطور سطحی مسئله فقط بصورت تأکید بیشتر در بارهٔ نوع صنایع وانطباق‌دادن دونوع تولید واقتصاد وابسته به‌آن مطرح می‌شود .

هیچ کسی‌نمی‌تواند منکر شودکه در مقتضیات دنیای جدید هیچ‌کشوری نمی‌تواند از لحاظ سیاسی و اقتصادی ، حتی در حدود وابستگی‌های متقابل بین‌المللی ، مستقل باشد مگر آنکه از لحاظ صنعتی بسیار پیش‌برود ومنابع‌تولید نیروی خود را بحداکثر گسترش دهد . همچنین هیچ کشوری نمی‌تواند سطح زندگی مردم خود را بالابرد و فقر را ازمیان بردارد بدون‌آنکه تقریباً در تمام مظاهر زندگی از تکنیك وفنون جدیدکمك بگیرد .

یك‌کشور که ازلحاظ‌صنعتی‌عقب‌مانده باشد دائماً تعادل جهانی‌را متزلزل می‌سازد و تمایلات‌تجاوزکارانهٔ‌کشورهای‌پیشرفته‌تر را برمی‌انگیزد. چنین‌کشوری حتی اگر استقلال سیاسی‌هم بدست آورد جنبهٔ اسمی و ظاهری خواهد داشت و زمام امور اقتصادیش عملاً در اختیار دیگران قرار خواهد گرفت . این تسلط اقتصادی‌خارجی‌اقتصاد این‌کشور راکه‌متکی برصنایع‌کوچك باشد وخواسته‌باشد آنرا طبق سنن و نظرهای خاص خودش دربارهٔ زندگی حفظ کرده باشد خواه ناخواه واژگون خواهدساخت .

بدینقرار کوشش برای اینکه اقتصاد یك‌کشور بیشتر بر صنایع کوچك وصنایع روستائی متکی گرددمحکوم به‌شکست میباشد. چنین اقتصادی نمی‌تواند مسائل اساسی‌کشور را حمل کند وآزادی را محفوظ نگاهدارد وبعلاوه درچهار- چوب‌اوضاع‌کنونی‌جهان هم نمی‌تواند جز به‌صورت یك‌ضمیمهٔ استعماری جایی برای خود داشته‌باشد .

بایددیدکه آیا اصولاً می‌توان دریك کشور دو نوع اقتصاد بکلی‌متفاوت داشت‌که یکی‌متکی برماشین‌های بزرگ و صنایع عظیم ودیگری متکی برصنایع

کوچك و روستائی باشد؟ چنین وضعی بکلی تصورناپذیر است زیرا مسلماً یکی از این دونوع اقتصاد باید بردیگری اولویت داشته باشد وجای تردید هم نیست که ماشین‌های بزرگ صنعتی دراین مبارزه پیروز خواهند شد مگر آنکه بشکلی مصنوعی واجباری ازپیشرفت آنها جلوگیری شود .

پس اصولاً موضوع سازش دادن این اقتصاد وتولید با یکدیگر نمی‌تواند مطرح باشد . مسلماً یکی باید اولویت داشته باشد واساس قرارگیرد و دیگری هم مکمل آن باشد و درجاهائی که مقدور وممکن باشد حفظ شود . وبدیهی‌است که اقتصاد متکی به‌آخرین وتازه ترین کامیابیها واکتشافات علمی وفنی‌لزوماً باید برترباشد واساس قرارگیرد .

اگرمقتضای علوم وفنون ، به‌آنصورت که امروز می‌بینیم ایجاب می‌کندکه ماشین‌های بزرگ به‌مقیاس وسیع مورد استفاده واقع شوند ناگزیرباید صنایع جدیدوماشین‌های بزرگ را باتمام‌عواقب‌ونتایجش قبول‌کرد وپذیرفت. امامناسب خواهد بودکه هرجا ممکن باشدباتوجه به مقتضیات همین علوم وفنون برای عدم تمرکزصنایع هم اقدام شود. منتهی درهرحال ناگزیرباید تازه‌ترین روشهای فنی را دنبال‌کرد. بکاربستن وپیروی‌کردن ازروشهای اقتصادی‌کهنه ومنسوخ جز بعنوان تدابیر موقتی موجب توقف وتأخیر در رشد وترقی خواهدگشت .

امروزکه دنیا و واقعیات مسلط برحوادثی‌که دنیا باآن مواجه می‌گردد همه بطور قطع برتری صنایع بزرگ وجدید را تأیید می‌کند بحث وگفتگو دربارهٔ ارزشهای نسبی صنایع کوچك و روستائی ومقایسهٔ آنها با صنایع بزرگ اصولاً بیمورد می‌باشد .

حتی درهند نیز جریان حوادث به‌اتخاذ تصمیم قاطع دراین زمینه منتهی شده‌است وهیچ‌کس‌تردید نداردکه هند درآینده‌ای نزدیك بسرعت صنعتی خواهد شد . حتی هم‌اکنون دراین راه به میزان نمایانی پیش رفته است .

امروز عواقب ناگوار توسعهٔ صنعتی نامحدود وبدون برنامه برهمه روشن است. البته این موضوع قابل بحث است‌که آیا این عواقب ومفاسد جزء لوازم ضروری واجتناب‌ناپذیرصنایع‌بزرگ‌هستند یاازساختمان‌اجتماعی واقتصادی‌که در ماورای آن قرار دارد ناشی می‌شود . اگرساختمان اجتماعی واقتصادی مسئول عمدهٔ این ناگواریها ونابسامانیها باشد پس بجای‌آنکه توسعهٔ فنی وصنعتی راکه

اجتناب ناپذیرمی‌باشد دشنام دهیم ومحکوم سازیم‌باید برای تغییر وضع وشرایط ساختمان اجتماعی اقدام‌کنیم .

مسئلهٔ واقعی‌این نیست‌که تاچه اندازه می‌توان عوامل ناسازگار وگوناگون را دراقتصاد وتولید با یکدیگرسازش داد بلکه مسئله اینست‌که چگونه می‌توان وضع موجود را به‌وضعی تازه ومتفاوت مبدل ساخت‌که ازآن خودبخود نتایج اجتماعی‌گوناگون وبهتری ناشی شود .

بدیهی است جنبه‌های اقتصادی وسیاسی این تغییرات بسیار مهم هستند اما جنبه‌های اجتماعی و روانی آن نیز به همین‌اندازه‌اهمیت دارنـد . مخصوصاً در هندکه ما ازروزگاری دراز باشکل‌ها و روشهای‌کهنهٔ اندیشه وعمل پیوند داشته‌ایم ضرورت بسیار داردکه به‌آزمایشهای تازه‌و جریانهای تازه بپردازیم‌که‌به افکارتازه وافق‌های تــازه‌منتهی گردد .

ازاین راه ما می‌توانیم خصلت بی‌حرکتی وسکون زندگی خود را تغییر دهیم وآنرا بصورتی پرتحرك و زنده درآوریم وافکار واندیشه‌های ما نیزصورت فعال و زنده‌ای پیدا خواهندکرد و به ماجراهــای بزرگ متوجه خواهند شد . اوضاع واحوال تازه به تجارب تازه منتهی می‌شوند زیرا ذهن آدمی ناگزیراست که با مقتضیات تــازه روبرو شودوخود را با محیط تغییریافته و دگرگون شده منطبق سازد .

اکنون همه قبول دارندکه آموزش‌کودك باید بــا نوعی حرفه وکاردستی همراه بــاشد . به این وسیله ذهن نیرو وتحرك می‌گیرد ومیان فعالیت‌های ذهن و دست‌ها هماهنگی حاصل می‌شود. به همین قرار ذهن دختران وپسران جوان هم از کارکردن با ماشین‌ها تحرك ونیرو می‌گیرد و درتماس با ماشین تکامل می‌پذیــرد (بدیهی است درشرایط مناسب و نه بصورت کارگــران جوان تیره روزکه در کارخانه ها مورد استعمار واقع می‌شوند .) و افق های تــازه به روی ایشان می‌گشاید .

آزمایشهای سادهٔ علمی ومشاهدات میکـروسکوپی وتوضیح دربارهٔ عناصر عادی طبیعت موجب هیجان جوانان وفهم بعضی ازمسائل زندگی می‌گردد واین میل را برمی‌انگیزدکه بجای اتکاء به روایات وآیات خشك وجامد قدیمی خود به‌آزمایش وتحقیق بپردازند وحقایقی راکشف‌کنند . به‌این ترتیب اعتماد بنفس

و روح تعاون وهمکاری رشد می کند و حرمانزدگی هائی که نتیجهٔ پوسیدگی‌های کهنه وقدیمی می باشد کمتر می‌شود .

تمدنی که برفنون ماشینی دائم‌التغییر و پیشرو متکی باشد چنین نتایجی را همراه می آورد . چنین تمدن خود مستلزم یك تغییر نمایان خواهد بود و تقریباً جهشی از زندگی قدیمی به زندگی جدید می‌باشد که با صنایع جدید ارتباط و پیوند نزدیك دارد . بدیهی است چنین تغییری مسائل و دشواری‌هائی هم همراه خواهد داشت اما راه حل آنها را نیز نشان خواهد داد .

من خود نسبت به جنبه‌های ادبی آموزش علاقهٔ خاصی دارم و مخصوصاً به نویسندگان کلاسیك قدیم علاقمندم اما اطمینان دارم که مقداری پرورش علمی و آموزش مقدمات علوم فیزیك وشیمی ومخصوصاً زیست شناسی وهمچنین انطباق علوم با زندگی برای دختران و پسران جوان اهمیت فراوان دارد . تنها از این راه است که خواهندتوانست دنیای جدیدرا بفهمند و با آن سازش پیدا کنند و تااندازه‌ای روحیهٔ علمی درایشان بوجود خواهد آمد .

دربارهٔ کامیابی‌های علوم وفنون جدید مطالب بسیار جالب وهیجان انگیز وجود دارد . (که مسلماً در آیندهٔ نزدیك بیشتر وبهترهم خواهد شد) ازمعجزات حیرت‌انگیز دستگاههای علمی، ازماشین‌های دقیق که کارهای‌فوق‌العاده ومعجزه‌آسا انجام می‌دهند ، ازتمام‌آنچه از روح ماجراجوی تحقیقات علمی وانطباق آن با زندگی ناشی می‌شود ، ازمشاهدهٔ کارگاه حیرت‌انگیز طبیعت وجریانات آن و از تحولات سریع و زودگذرعلوم ومیلیونها کسانی که با اندیشه وکارخود درآن اثر می‌گذارند ومافوق همه ازاین واقعیت که همهٔ این چیزها از ذهن انسان ناشی می‌شود می‌توان نمونه‌های جذاب وشوق‌انگیز برای آموزش جوانان ارائه داد .

۸ حکومت از رشد صنعتی جلوگیری می کند . تولید جنگی، انحرافی از تولید عادی می باشد

مظهرصنایع‌سنگین هندکارخانه‌های ذوب آهن‌وفولاد **تاتا** در**جمشیدپور** بود . هیچ چیز دیگر ازاین نوع وجود نداشت وکارگاههای مهندسی و ماشینی

دیگر همه ازنوع مراکز کوچك کار و کسب بود . حتی توسعهٔ مرکزصنعتی **تاتا** بعلت سیاست خاص حکومت خیلی بکندی انجام‌گرفت .

در دوران جنگ جهانی اول که از لحاظ لوکوموتیو و واگن‌های حمل و نقل راه‌آهن کمبودی پیش آمد **تاتا** تصمیم‌گرفت که درهند لوکوموتیو هم‌بسازد حتی‌گمان می‌کنم ماشین‌های لازم برای این منظور راهم فراهم کـرد اما وقتی‌که جنگ به پایان رسید حکومت انگلیسی هند وهیئت راه‌آهن (که خود قسمتی از حکومت مرکزی بود) تصمیم‌گرفتند که مثل‌سابق لوکوموتیوهای ساخت‌انگلستان را بکارببرند. بدیهی است‌که چون تمامی‌راه‌آهن تحت‌کنترل‌ونظارت حکومت‌هند بود مشتری دیگری نمی‌توانست برای لوکوموتیوهای ساخت هند وجود داشته باشد و **تاتا** ناگزیرشد ازساختن لوکوموتیو صرفنظرکند.

اگر بنا باشدکـه هند از لحاظ صنعتی و جهات دیگر ترقی و تکامل پیدا کند سه نیازمندی عمده واساسی‌داردکه عبارتند ازصنایع سنگین و ماشین سازی ، انستیتوهای تحقیقات علمی، ونیروی بـرق ، این سه چیزاساس وبنیان هـرنوع برنامه ریزی می‌بـاشد وکمیتهٔ برنامه ریزی ملی هم درمورد این سه چیز تـأکید خاص‌کرد . ما فاقد این هرسه بودیم و به این جهت در راه توسعهٔ صنعتی همیشه تنگناهائی پیش می‌آمد.اگرسیاست مترقیانه‌ای‌برای پیشرفت وجودمی‌داشت،می‌ـ توانست‌این‌تنگناها رابسرعت ازمیان‌بردارد اماسیاست‌حکومت هندمخالف‌پیشرفت بودوبشکلی نمایان می‌خواست ازتوسعهٔ صنایع سنگین درهندجلوگیری‌کند.حتی وقتی‌که جنگ دوم‌جهانی آغازگشت اجازه داده نمی‌شدکه ماشین‌های لازم به هند داده شود وبعد نیزمشکلات کشتی‌رانی بهانهٔ آن شد .

درهند،هم‌سرمایهٔ کافی‌وجودداشت‌وهم اشخاص ماهر وکاردان. فقطماشین‌ـ های لازم نبود و صاحبان صنایع خواستار این ماشین‌ها بودند .

اگر امکان واجازه داده می‌شدکه ماشین‌های مورد نیاز وارد شود نـه فقط وضع اقتصادی هند بمراتب بهتر می‌شد بلکه ممکن بود وضع جنگ در شرق ـ دور بکلی صورت‌دیگر پیداکند . بسیاری از مواد لازم و ضروری‌کـه ناگزیـر بودند آنها را اغلب از راه‌هوا وبا صرف هزینه‌های سنگین و مقابله بادشواریهای فراوان به‌اینجا بیاورند ممکن بود درخود هند ساخته شود .

هند درواقع می‌توانست زرادخانه‌ای برای چین و شرق باشد و پیشرفت صنعتی هند می‌توانست با کانادا یا استرالیا برابری کند. اما هرچند احتیاجات زمان جنگ اهمیت فراوان داشت اما انگلستان نیازهای آیندهٔ صنایع انگلیس را هم در نظر می‌گرفت و بهمین جهت نمی‌خواست درهند هیچگونه توسعهٔ صنعتی پیش‌آید که در دوران پس‌از جنگ بتواند با صنایع انگلستان برقابت پردازد. این سیاست بهیچوجه مخفی و پنهان نبود. روزنامه‌های انگلیسی این مطالب را علناً اظهار می‌داشتند و درهند هم بطورمداوم به‌این مطالب و اظهارات اشاره می‌شد و نسبت به‌آنها اعتراضاتی بعمل می‌آمد.

جمشید جی تاتا بنیان‌گذار دوراندیش‌صنایع فولاد **تاتا** آنقدر روشن‌بینی داشت که انستیتوی علوم هند راهم در **بنگالور** بنیان نهاد. این مؤسسهٔ تحقیقاتی یکی‌از انستیتوهای‌بسیار معدود ازنوع‌خود درهند بود. انستیتوهای دیگر همه دولتی بودند و هدفهای محدودی داشتند.

میدان وسیع تحقیقاتی علمی و صنعتی که در ایالات متحدهٔ آمریکا و اتحاد شوروی هزاران انستیتو و آکادمی ومراکز خاص علمی و تحقیقاتی را بوجود آورده است درهند تقریباً بکلی‌مورد غفلت‌قرارگرفت‌فقط‌انستیتوی علمی **بنگالور** و بعضی دانشگاهها کارهائی انجام می‌دادند. پس‌از شروع جنگ دوم کوشش بعمل آمدکه تحقیقات علمی مورد تشویق قرارگیرد و هرچند دامنهٔ آن محدود بود نتایج خوبی ببارآورد.

درحالیکه کشتی سازی و لوکوموتیو سازی هند با مخالفت مواجه می‌گشت و ازآنها جلوگیری می‌شدکوشش برای‌بوجود آوردن صنایع اتوموبیل‌سازی هم بجائی نمی‌رسید و به مخالفت شدید حکومت هند برخورد می‌کرد. چندسال پیش از شروع جنگ تدارکاتی به‌این منظور فراهم گشت و با همکاری یکی‌از مؤسسات معروف اتوموبیل سازی آمریکا همه‌چیز آماده شد.

درهند تعدادی کارخانه‌های سوارکردن ماشین‌ها ازمدتی قبل کار می‌کردند. اکنون پیشنهاد می‌شدکه تمام قطعات ولوازم اتوموبیل‌ها در داخل هند با سرمایه و مدیریت و کارگران هندی ساخته شود. از راه ترتیبات و توافقهائی که با مؤسسهٔ آمریکائی حاصل شده‌بود ممکن بودکه از طرح‌ها و امتیازهای خاص‌آنها

استفاده کرد و برای مراحل اول اقدام هم راهنمائی و نظارت فنی ایشان می توانست دراختیار ما قرار گیرد. حکومت ایالتی بمبئی هم که از **کنگره** بود وعده داد که از راههای گوناگون برای این منظور کمك کند.

کمیتهٔ برنامه‌ریزی مخصوصاً به این طرح علاقهٔ بسیار داشت. درواقع همهٔ ترتیبات و تدارکات لازم فراهم گشت و فقط می بایست ماشین‌های ضروری وارد شود اما وزیر امور هند درحکومت انگلستان این طرح را تصویب نکرد و به مخالفت با ورود ماشین‌ها رأی داد. بنظراو «هرگونه کوشش برای بوجود- آوردن این صنایع درحال حاضر موجب منحرف گشتن کارگران و ماشین‌ها از منظور مهم و ضروری نیازهای جنگ می‌شد.»

این موضوع درنخستین ماههای جنگ و در زمانی که باصطلاح دوران جنگ شوخی وقلابی نامیده می‌شد اتفاق افتاد. تذکر داده شد که تعداد فراوانی کارگران و حتی کارگران ماهر وجود دارند و آمادهٔ کار هستند و درواقع اکنون بیکار هستند. بعلاوه نیازهای جنگی نیز دلیلی عجیب وشگفت‌انگیز است زیرا مخصوصاً در دوران جنگ ضرورت حمل ونقل موتوری بیشتر است اما وزیر امور هند که درلندن نشسته بود تحت تأثیر این استدلالها قرار نگرفت و همه‌چیز هم به رأی نهائی او بستگی داشت.

همچنین گفته می‌شد که یك مؤسسهٔ بزرگ و نیرومند اتوموبیل‌سازی آمریکائی که با مؤسسه‌ای که حاضر به همکاری باهند شده بود رقابت داشت نمی‌خواست که درهند صنایع اتوموبیل سازی با سرپرستی و همکاری کمپانی رقیبش بوجود آید و این نیز یك دلیل اضافه بوده است.

در زمان جنگ موضوع حمل ونقل یکی از دشوارترین مسائل هند شد. کامیون، بنزین، لوکوموتیو و واگن‌های راه‌آهن و حتی زغال سنگ کم بود.

اگر با پیشنهادهای هند درسالهای پیش ازجنگ مخالفت نشده بود تقریباً تمام این مشکلات خیلی آسانتر حل می‌شد. درآنصورت ممکن بود لوکوموتیوها، اطاقهای راه‌آهن، کامیون و اتوموبیل، حتی موتورهای زره‌پوش در خود هند ساخته شود. تهیهٔ الکل صنعتی برای سوخت به‌آسانی می‌توانست مشکلی را که براثر کمبود نفت پیش‌آمد جبران کند.

زغال سنگ درهند کم نبود. بااینهمه تولید زغال سنگ باوجود افزایش

تقاضا در زمان جنگ عملاً کمتر هم شد. وضع کار در معادن زغال سنگ بقدری بد و مزدها به‌اندازه‌ای ناچیز بود که کارگران را بخود جلب نمی‌کرد. سرانجام منع کار زنان درمعادن زیرزمینی لغو گردید چون زنان حاضر می‌شدند بـا آن مزدکم کار کنند، هیچ کوششی بعمل نمی‌آمد که وضع معادن زغال مورد رسیدگی واقع شود و در شرایط کار و میزان دستمزدها بهبودی حاصل گردد که کارگران بیشتر به‌آن جلب شوند و تولید زغال افزایش یابد.

براثر کمبود زغال سنگ توسعهٔ صنایع‌هم با مشکلات بزرگ مواجه‌شد و حتی بعضی کارخانه‌های موجود ناگزیر شدندکار خود را تعطیل و متوقف‌کنند.

چندصد لوکوموتیو و چندین‌هزار واگن راه آهن با کشتی از هنـد به خاورمیانه فرستاده شد و باین ترتیب مشکلات حمل و نقل افزایش بیشتر یافت. حتی خطوط اصلی راه‌آهن را دربعضی جاها از زمین کندند و بجاهـای دیگـر منتقل ساختند.

این تدابیر موقتی که بدون هیچگونه توجه به‌عواقب ناگـوار آینده در موارد مختلف اتخاذ می‌شد واقعاً حیرت‌انگیز بود. هیچگونه برنامـه ریزی و دوراندیشی وجود نداشت و درنتیجه حل نسبی هر مسئله، بلافاصله مسائل خیلـی سخت‌تر و مشکل‌تر را بوجود می‌آورد.

دراواخر سال ۱۹۳۹ یا اوایل سال ۱۹۴۰ کوششی بعمل آمدکه صنایع هواپیما سازی درهند بوجود آید. دراین موردهم تمام تدارکات باهمکاری یك مؤسسهٔ آمریکائی فراهم گشت. تلگراف‌های فوری برای کسب اجازه‌وموافقت حکومت هند و ستاد ارتش هند مخابره‌شد. اماهیچ پاسخی نمی‌رسید. بالاخره پس‌از تذکرات مکرر و تلگرافهای متعدد پاسخی‌که آمد مبنی برعدم موافقت با این طرح بود. وگفته شد درحالیکه می‌توان از انگلستان و آمریکا هواپیماخرید چرا باید آنهارا درهند تهیه کرد؟

در سالهای‌پیش‌از جنگ تعداد زیاد داروهای گوناگون و انواع واکسن‌ها از آلمان به‌هند وارد می‌شد. پس‌از شروع جنگ آمدن آنها متوقـف گشت. بلافاصله پیشنهاد شدکه این قبیل داروها در خود هند تـهیه شود. بعضـی از انستیتوهای دولتی می‌توانستند به‌آسانی آنها را تهیه کنند. اما بازهم حکومت

هند موافقت نکرد ومتذکر گشت که هرچه لازم باشد می‌توان از «صنایع شیمیائی امپراطوری» (کمپانی عظیم انگلیسی) بدست آورد. وقتی که تذکر داده شد که همان داروها و مواد را می‌توان درهند با قیمتی خیلی ارزانتر تولید کرد و بدون هیچگونه استفادهٔ خصوصی و شخصی آنهارا برای مصارف نظامی و بیمارستانهای عمومی بکاربرد، مقامات عالیرتبهٔ دولتی باآزردگی خاطر ازاینکه چنین ملاحظات پست و حقیری درامور دولتی مطرح می‌شود گفتند که «حکومت و دولت یك مؤسسهٔ بازرگانی نیست!»

حکومت یك مؤسسهٔ بازرگانی نیست؟ این عبارت قلمبه تسهیلات فراوانی برای کمپانی شیمیائی انگلیسی بوجود می‌آورد. حتی بدون این تسهیلات هم این کمپانی چنان منافع و ذخایر مالی دراختیار خود داشت که هیچ مؤسسهٔ هندی، جز تا اندازه‌ای مؤسسات **تاتا**، نمی‌توانست با آن رقابتی داشته باشد. بعلاوه مقامات عالیرتبه درهند و درانگلستان هم ازآن هواداری می‌کردند. بسیار پرمعنی است که **لردلین‌لیتگو** که درهند نایب‌السلطنه بود چندماه پس‌از پایان مأموریتش بعنوان نایب‌السلطنه، دوباره باعنوان مدیر کمپانی شیمیائی امپریال انگلیسی به‌هند بازگشت.

در دسامبر ۱۹۴۲ همین **لردلین‌لیتگو** بعنوان نایب‌السلطنهٔ هند اعلان داشت که «ما در زمینهٔ تهیهٔ تدارکات جنگی کارهای‌مهمی انجام داده‌ایم. هند سهم عظیمی در این راه پرداخته است که ازلحاظ ارزش فوق‌العاده است... درنخستین ششماههٔ جنگ قراردادهائی که درهند منعقد ساخته‌ایم به ارزش ۲۹۰ میلیون روپیه بوده است. درششماهه بعد از آوریل تا اکتبر ۱۹۴۲ این رقم به ۱۳۷۰ میلیون روپیه‌رسید ودرتمام دورانی که‌بااکتبر ۱۹۴۲ منتهی می‌شود مجموع ارقام‌سفارشات وقراردادها از ۴۲۸۰ میلیون‌روپیه کمتر نبوده‌است‌و این ارقام‌شامل ارزش کارهائی که‌درکارخانه‌های‌نظامی‌انجام گرفته نمی‌شود در حالیکه‌خود آنهاهم‌ارقام‌بسیارقابل ملاحظه‌ای می‌باشند.» این اظهارات کاملاً راست است و سهم هند در مساعی جنگی پس‌از این اظهارات هم خیلی بیشتر شده و بالاتر رفته است. بااین‌ترتیب شخص‌طبعاً تصور می‌کند که فعالیت‌های‌صنعتی درهندخیلی‌افزایش یافته‌و رقم‌نسبی تولید خیلی بالاتر رفته است. در حالیکه با کمال تعجب ملاحظه می‌شود که در این مواردتغییری محسوس حاصل نشده است.

رقم اندکس فعالیت صنعتی درسال ۳۹– ۱۹۳۸ برابر ۱/ ۱۱۱ بوده است (فعالیت صنعتی سال ۱۹۳۵ معادل ۱۰۰ درنظر گرفته شده‌است) .درسال ۴۰–۱۹۳۹ این‌رقم به ۰/ ۱۱۴ رسیدودر ۴۱–۱۹۴۰ میان ۱/ ۱۱۲ و ۰/ ۱۲۷ متغیر بود . در مارس ۱۹۴۲ رقم اندکس ۹/ ۱۱۸ بود ودر ماه بعد (آوریـل ۱۹۴۲) به ۲/ ۱۰۹ سقوط کرد و بعد باز تدریجاً تا سه ماه به رقم ۲/ ۱۱۶ (در ژوئیه ۱۹۴۲) بالا رفت . این ارقام کامل نیستند زیرا شامل‌مهمات نظامی وصنایع شیمیائی‌نمی‌شدند . معهذا بسیار مهم و پرمعنی هستند .

واقعیت حیرت‌انگیز اینست‌کـه مجموع فعالیت صنعتی هند در ماه ژوئیه ۱۹۴۲ صرفنظر ازمهمات‌جنگی و غیره به‌مقدار خیلی‌کمی بیش از دوران قبل از جنگ بوده است .

دردسامبر ۱۹۴۱ یك‌دوره فوران‌وافزایش‌کوتاه پیش‌آمده‌که رقم اندکس را به ۱۲۷ رسانده است اما بزودی باز فروکش وسقوط کـرده است . با اینهمه رقم سفارشات وقراردادهای دولتی‌که باصنایع منعقد شده دائماً افزایش یافته‌است. درمدت شش مـاه ازاکتبر تا مارس درسالهای ۴۰–۱۹۳۹ این قراردادها ۲۹۰ میلیون روپیه بود وبنا به‌اظهارات **لرد لین‌لیتگو** درشش ماههٔ آوریل تا اکتبر ۱۹۴۲ این سفارش‌ها به ۱۳۷۰ میلیون روپیه رسیده است .

بدینقرار تمام سفارش‌هـای عظیم جنگی نمودار افزایش مجموع فعالیت صنعتی‌هندنیستندبلکه بمعنی‌انحراف‌تولیدات عادی ومعمولی‌برای تولیدات خاص جنگی می‌باشند . اکنون صنایع به‌تهیهٔ سفارش‌های مورد نیاز جنگ می‌پردازنـد اما این‌کار به‌قیمت پائین‌آمدن مهیب تولید نیازهای عمومی وغیرنظامی تمام شده است .

این وضع طبعاً عواقب ناگوار پراهمیتی به‌همراه داشته است . درحـالیکه ارقام مطالبات هند به‌حساب استرلینگ درلندن افزایش می‌یافت و در سوی دیگر درهند پول دردست اشخاص معدودی متراکم می‌گشت ، کشور مجموعاً در نیاز شدید مایحتاج ضروری بسر می‌برد ، مبالغ هنگفتی اسکناس اضافی به‌جریـان گذاشته می‌شد وقیمت‌ها بالا می‌رفت وگاهی به‌ارقام سرسام انگیزمی‌رسید .

در اواسط سال ۱۹۴۲ بحران مواد غذایی نمایـان بود . درپائیز ۱۹۴۳ قحطی میلیونها نفر را در **بنگال** و جاهای دیگرهندکشت . بارجنگ وسیاست

رسمی که بخاطر آن دنبال می‌شد بردوش میلیونها نفرهندی افتادکه طاقت تحمل آنرا نداشتند وتعداد زیادی مردم را ازپا درآوردکه با مرگ تدریجی ازگرسنگی که بیرحمانه‌ترین صورت مرگ است نابود شدند.

ارقامی که دراینجا ذکرکردم با سال ۱۹۴۲ پایان می‌پذیرد. ارقام مربوط به‌زمانهای بعد را ندارم . شاید ازآن پس تغییرات زیادی روی داده باشد وچه‌بسا رقم اندکس مربوط به‌فعالیت صنعتی هند اکنون بالاتررفته باشد[1] . اماتصاویری که به‌وجود می‌آورند ازبسیاری جهات اساساً تغییرنکرده‌اند . همان جریان‌ها در کار هستند ، همان بحران ها یکی پس ازدیگری فرا می‌رسند ، همان سرهم بندیها وعلاجهای موقتی بکار بسته می‌شود ، همـــان فقدان برنامه و نظریات سنجیده در همه‌جا و همه چیزنمایانست، همان جانبداری ازمنافع حال وآیندهٔ صنایع انگلیس حکمفرماست ودراین گیرودارها مردم هند همچنان ازنـــداشتن آذوقه وازبیماریهای واگیر می‌میرند .

راست است که بعضی ازصنایع موجود مخصوصاً بافندگی ، صنایع آهن وفولاد، وصنایع کنف رونق وسود فراوان یافته‌اند . درمیان‌صاحبان عمدهٔ صنایع، مقاطعه‌کاران جنگی ، محتکران وسودجویان ، تعداد میلیونرها افزایش یافته است

۱ــ ارقام بعدی نشان داد که بازهم این‌فعالیت‌هاافزایش‌نیافته‌اند روزنامهٔ «کاپیتال» چاپ کلکته در شمارهٔ ۹ مارس ۱۹۴۴ ارقام اندکس زیر را منتشر کرده است : (میزان سنجش رقم ۱۰۰ برای سال ۳۶ــ۱۹۳۵ است) .

۱۹۳۸ــ۳۹	۱۱۱/۱
۳۹ــ۴۰	۱۰۴/۰
۴۰ــ۴۱	۱۱۷/۳
۴۱ــ۴۲	۱۲۷/۷
۴۲ــ۴۳	۱۰۸/۸
۴۳ــ۴۴	۱۰۸/۰ (تقریبی)
ژانویهٔ ۱۹۴۴	۱۱۱/۷

این ارقام شامل مهمات جنگی نیست . بدینقرارملاحظه می‌شود که پس از چهارسال که ازجنگ می‌گذرد فعالیت‌های صنعتی هند عملاازدوران پیش ازجنگ هم پائین‌ترآمده است ــ مؤلف .

و با وجود مالیاتهای سنگین مبالغ هنگفتی ثروت دردست گروهی کوچك ازافراد قشرهای بالائی مردم هند متراکم شده است. اما کارگران بطور کلی از آن بهره‌ای نبرده‌اند.

آقای **ن. م. جوشی** رهبر کارگران درمجمع مرکزی اعلان داشت که وضع کارگران هند در دوران جنگ خیلی بدترشده است.

صاحبان زمین و دهقانان متوسط مخصوصاً در پنجاب وسند در این دوران وضع مرفهی داشتند وسود بردند اما اکثریت عمدهٔ مردمی که به‌کار کشاورزی اشتغال دارند بشدت تحت‌تأثیرشرایط جنگ قرارگرفته‌اند ورنج فراوان برده‌اند. بطور کلی مصرف کنندگان وضعشان روز به‌روز بدتر شده است زیرا بر اثر تورم پولی، قیمت‌ها منظماً بالاتررفته وزندگی سخت‌تر شده است.

دراواسط سال ۱۹۴۲ یك هیئت فنی آمریکائی بنام «کمیتهٔ‌گریدی» به‌هند آمد تا وضع صنایع موجود را بازدید کند و برای افزایش تولید پیشنهادهائی بدهد. طبعاً آنها فقط به‌تولیداتی که برای منظورهای جنگی اهمیت داشت توجه داشتند.

گزارش بررسی‌های این کمیته هرگز انتشار نیافت زیرا حکومت هند با انتشار آن مخالفت می‌کرد. فقط بعضی از توصیه‌های آنها اعلان گردید. ازجمله پیشنهاد کرده بودند که تولید الکل صنعتی برای سوخت و توسعهٔ صنایع فولاد، و تهیهٔ مقدار بیشتری نیروی برق و تولید بیشتر آلومینیوم وسولفور تصفیه‌شده واستفادهٔ بهتر ومنطقی‌تر ازصنایع گوناگون مورد نظر قرارگیرد. همچنین توصیه کردند که دستگاه مقتدر و مؤثری جدا ازدستگاههای دولتی برای نظارت بر تولیدات، طبق مدل آمریکا بوجود آید.

مسلم است که **کمیتهٔ گریدی**، نمی‌توانست تنبلی وروشهای اتفاقی و بی‌خاصیت حکومت هند راکه حتی جنگ همه جانبه هم در آن اثری نگذاشته بود تحسین کند. معهذا تحت تأثیر لیاقت و شایستگی دستگاه صنایع آهن و فولادقرارگرفت که تمامی سازمان آن دردست هندیان است. همچنین در گزارشهای مقدماتی **کمیتهٔ گریدی** اعلان شده بود که «اعضای این هیئت از مشاهدهٔ صفات عالی واستعداد ولیاقت فراوان کارگران هند تحت تأثیر واقع شدند. کارگر هندی برای کار با دستهای خود مهارت فراوان دارد واگرشرایط مساعد و رضایت‌بخشی برای کاراوو امنیت استخدامیش فراهم شود کارگری شایسته وقابل اعتماد وزحمتکش

و پر کار می باشد.» [1]

در دو یا سه سال گذشته صنایع شیمیائی درهند رشد یافته است، کشتی‌سازی نیز پیشرفت کرده است. صنعت هواپیما سازی هم بصورت ابتدائی و کودکانه آغاز شده است. تمام صنایع جنگی ازجمله کارخانه‌های بافندگی وصنایع کنف با وجود مالیاتهای سنگین سودهای هنگفت بدست‌آورده‌اند ومقادیرزیادی سرمایه متراکم شده است اما حکومت هند سرمایه‌گذاری جدید برای منظورهای صنعتی را ممنوع ساخته است.

اخیراً دراین مورد تسهیلاتی بوجود آمد. با اینکه تا پایان جنگ به‌هیچ‌اقدام اساسی ومهمی نمی‌توان پرداخت. اما حتی همین تسهیلات مختصرموجب‌گشت که نیروهای صاحبان سرمایه بشکلی شبیه به انفجاربجریان افتد وطرحهای بزرگ صنعتی شکل گیرد.

هرچند تاکنون از رشد صنعتی هند جلوگیری شده است اما بنظر می‌رسد که اکنون‌هند درآستانهٔ دوران صنایع بزرگ رسیده است ودرآینده خواه ناخواه صنعتی خواهد شد.

۱ــ روزنامهٔ بازرگانی(کومرس) چاپ بمبئی ضمن تفسیری دربارهٔ گزارش کمیتهٔ گریدی، در ۲۸ نوامبر ۱۹۴۲ نوشت: «این واقعیت همچنان بجای خود باقیست که صاحبان نیرومند بعضی منافع خاص درخارجه می‌کوشند که صنعتی‌شدن هند را بخفقان اندازند تا پس ازجنگ، شرق نتوانـد برقابت‌های خطرناك با غرب بپردازد» ــ مؤلف.

فصل نهم

آخرین مرحله

(۳)

جنگ جهانی دوم

۱ کنگره، سیاست خارجی خاصی تدوین می‌کند

کنگرهٔ ملی مانند تمام سازمانهای سیاسی دیگر درهند تا مدتی دراز فقط متوجه مسائل سیاست داخلی بود و به‌حوادث و تحولات خارجی توجه زیاد نداشت. درسالهای پس از ۱۹۲۰ کم‌کم به‌امور خارجی هم علاقه پیدا کرد. هیچ سازمان‌سیاسی دیگرجزگروههای کوچك سوسیالیست‌ها وکمونیست‌ها چنین توجهی نداشتند. سازمانهای مسلمان فقط به موضوع فلسطین علاقمند بودند و گاه به‌گاه قطعنامه‌هائی مبنی‌برهمدردی وهواداری نسبت به‌اعراب مسلمان درآنجا می‌گذراندند. تحولات وسیع ناسیونالیستی در ترکیه ومصر وایران را دنبال می‌کردند امااز آنجهت که این‌تحولات بیشترجنبهٔ غیرمذهبی داشت و به‌اصلاحاتی منتهی می‌گشت که با تصورات آنها از سنن اسلامی جور نمی‌آمد نسبت به‌این نهضت‌ها موافقتی نداشتند.

کنگرهٔ ملی تدریجاً یك سیاست خارجی برای خود تدوین کردکه مبنی بود بر ازمیان رفتن امپریالیسم سیاسی واقتصادی درهمه‌جاوهمکاری ملل آزاد. این سیاست‌که با تقاضای استقلال هند هم سازگاری داشت. حتی درسال ۱۹۲۰ **کنگره** قطعنامه‌ای در بارهٔ سیاست خارجی بتصویب رساندکه درآن دربارهٔ میل ما برای همکاری با ملل دیگر ومخصوصاً توسعهٔ روابط دوستانه با کشورهای

همسایه تأکید شده بود. بعدها احتمال پیش‌آمدن یك‌جنگ دیگر نیزموردملاحظه قرارگرفت ودرسال ۱۹۲۷ یعنی دوازده سال پیش ازآنکـه جنگ دوم جهانـی آغاز شود**کنگرهٔ ملی** برای نخستین‌بار سیاست خود را نسبت به چنین جنگی اعلان‌کرد.

این سیاست پنج یا شش سال پیش از روی کارآمدن **هیتلر** و پیش از شروع تجاوز **ژاپن** در **منچوری** اتخاذ گردید. **موسولینی** درآن زمـان موقعیت خود را درایتالیا مستحکم می‌کرد اما هنوز بصورت خطری برای صلح جهانی در نیامده بود. ایتالیای فاشیست با انگلستان روابط دوستانه داشت و سیاستمداران انگلیسی تحسین خود را نسبت به «دوچه» اظهار می‌داشتند. تعدادی دیکتاتورهای‌کوچك دراروپا بودندکه‌آنها نیزمعمولاً با انگلستان روابط بسیار دوستانه داشتند. اما روابط انگلستان با روسیهٔ شوروی درحالت قهرکامل بود. حملهٔ «آرکوس» اتفاق افتاده بود وبه‌بازگرداندن نمایندگان سیاسی متقابـل دو کشور منتهی شده بود.

درجامعهٔ ملل ودر دفتر بین‌المللی کار سیاست انگلستان و فرانسه هردوجنبهٔ کاملاً محافظه‌کارانه داشت. درمذاکرات بی‌انتهائی‌که درمورد خلع‌سلاح‌صورت می‌گرفت درحالیکه تمام کشورهائی‌که در جامعهٔ ملل عضویت داشتند و ازجمله ایالات متحدهٔ آمریکا موافق منع کامل بمبارانهای هوائـی بـودندانگلستان از قبول این امر خودداری می‌کرد.

حکومت انگلستان طی سالیان‌دراز هواپیماها را باصطلاح برای «منظور- های پلیسی» دربمباران شهرها و روستاهای عراق و ایالت مرز شمال غربی هند بکارمی‌برد. انگلستان‌اصرارمی‌ورزیدکه این حق‌را برای خود محفوظ‌نگاهدارد و بدینگونه مانع حصول یك توافق کلی دربارهٔ این موضوع درجامعهٔ ملل وبعدهم درکنفرانس خلع‌سلاح می‌گشت.

در **آلمان**، جمهوری **ویمار** بعضویت کامل جامعهٔ ملل پذیرفته شده بود کنفرانس **لوکارنو** بعنوان بنیان صلح‌ابدی دراروپا و مظهر پیروزی سیاست انگلستان مورد تجلیل قرار می‌گرفت. یك‌نظر دیگر درپشت تمام این تحولات‌و جریانها آن بودکه **روسیهٔ شوروی** را از کشورهای دیگر جدا سازند وبر- ضدش جبههٔ مشترکی در اروپا بوجود آورند. **روسیه** در همان‌موقع دهمین

سال انقلاب خودرا جشن گرفته بود و با کشورهای مختلف شرقی مانند ترکیه و ایران و افغانستان و مغولستان روابط دوستانه برقرار ساخته بود.

انقلاب **چین** نیز با قدمهای بلند پیش رفته بود و ارتش ملی نیمی از سرزمین چین را تحت تسلط خود آورده بود ودر بنادر و داخلهٔ چین با منافع خارجی و مخصوصاً انگلیسی وارد مبارزه می‌شد. بعداً آشفتگی‌هائی در داخلهٔ چین پیش آمدکه به جدائی **کومین تانگ** از گروه رقیبش (کمونیست‌ها) منتهی گشت.

بنظر می‌رسیدکه اوضاع جهانی بسوی یك تصادم وجنگ بزرگ می‌رودکه انگلستان و فرانسه در رأس گروه ملل اروپائی درمقابل روسیهٔ شوروی و اتحاد چند کشور شرقی قرار خواهند گرفت. ایالات‌متحدهٔ آمریکا خود را ازاین هردو گروه دور و جدا نگاه‌می‌داشت. بیزاری شدید آنها از کمونیسم آنها را ازروسیه دور می‌داشت وعدم اعتمادشان به‌سیاست انگلستان و رقابتشان‌با سرمایه‌ها وصنایع انگلیسی از پیوستن ایشان به گروه کشورهای وابسته به انگلستان مانع می‌شد. بالاتر وبرتر ازتمام این‌ملاحظات احساسات کناره‌جوئی آمریکا وترس ازآلوده شدن به منازعات اروپائی قرار داشت.

دراین صف‌بندی افکار عمومی هند طبعاً از روسیهٔ شوروی و کشورهای شرقی جانبداری‌می‌کرد. هرچند مردم‌بشکلی روزافزون مجذوب افکارسوسیالیستی می‌شدند اما جانبداری هندیان از روسیهٔ شوروی بهیچوجه به معنی هواداری دامنه‌دار از کمونیسم نبود.

پیروزی انقلاب چین درهند با شور وشوق بسیار تجلیل می‌شد و بیشتر نزدیکی آزادی هند و نابودی تجاوز اروپائیان درآسیا تلقی می‌گشت. ما به نهضت‌های ناسیونالیستی‌که در هند شرقی هلند (اندونزی امروزی–مترجم) و در هند و چین و همچنین درکشورهای آسیای غربی ومصر رشد می‌یافت باعلاقمندی می‌نگریستیم.

بنظر می‌رسیدکه تبدیل **سنگاپور** به یك پایگاه بزرگ دریائی و توسعهٔ بندرگاه **ترینکومالی** در **سیلان** قسمت‌هائی از تدارکات برای جنگ آینده است‌که درآن انگلستان سعی‌خواهد داشت موقعیت امپریالیستی خودرا مستحکم سازد وروسیهٔ شوروی و نهضت‌های ملی شرق راکه درحال رشد بودند سرکوب

و نابود کند .

بااین زمینه بود که **کنگرهٔ ملی** درسال ۱۹۲۷ به‌تدوین سیاست‌خارجی خویش پرداخت . **کنگره** اعلان کرد که هند بهیچوجه نمی‌تواند در یک جنگ امپریالیستی شرکت جوید و هرگز نباید پای هند را بدون جلب موافقت مردمش به هیچگونه‌جنگی کشاند. درسالهای بعد این نظر و اعلامیه بارها تکرار شد و تبلیغات دامنه‌داری برای رواج دادن آن صورت گرفت. این نظر یکی از پایه‌های سیاست **کنگره** شد و بطورکلی بعنوان سیاست هندی مورد قبول‌قرار گرفت . هیچ فرد یا هیچ سازمانی درهند بااین سیاست مخالفت نداشت .

دراین ضمن در اروپا تغییرات روی می‌نمود و **هیتلر** و **نازیها** بروی کار می‌آمدند **کنگره** بلافاصله نسبت به‌این تغییرات عکس‌العمل نشان داد و آنهارا مردود شمرد زیرا **هیتلر** و ادعاهایش مظهر کامل توسعهٔ امپریالیسم در امپالیسم (تمایلات نژادی) بنظر می‌آمدند که **کنگره** باآن مبارزه می‌کرد.

تجاوز **ژاپن** در **منچوری** عکس‌العمل‌شدیدتری‌را برانگیخت زیرا نسبت به **چین** احساسات همدردی و دوستی بیشتری وجود داشت . جنگهای حبشه و اسپانیا و جنگهای چین وژاپن حوادث چکوسلواکی و ماجرای مونیخ به این احساس ناراحتی ونزدیکی جنگ می‌افزود .

اما این جنگی که درپیش بود باآنچه پیش‌از روی کار آمدن **هیتلر** بنظر می‌رسید تفاوت داشت . معهذا سیاست انگلستان تقریباً بطورمداوم از فاشیسم و نازیسم هواداری می‌کرد و بدشواری می‌شد باور کرد که این سیاست یکباره و درظرف یك روز حالت قهرمان مدافع آزادی و دموکراسی را بخود خواهد گرفت و در عین‌حال نظریه‌های امپریالیستی و تمایل به‌حفظ امپراطوری نیز علیرغم این تحولات ادامه خواهد یافت و همچنین مخالفت اساسی با روسیهٔ شوروی و آنچه شوروی مظهر آنست نیز مداومت خواهد داشت .

معهذا بشکلی روزافزون روشن می‌شد که **هیتلر** بصورت قدرت مسلط بر اروپا درمی‌آید که تعادل قدیمی‌رابکلی واژگون‌می‌کند ومنافع حیاتی امپراطوری بریتانیا را بخطرمی‌اندازد. کم کم احتمال جنگ میان‌انگلستان‌وآلمان‌بنظرمی‌رسید وبرای ما این سؤال پیش می‌آمد که اگر چنین جنگی درگیرد سیاست ما چه باید باشد؟ ما چگونه‌می‌توانیم دوتمایل‌عمدهٔ سیاست خودمبنی برمخالفت با امپریالیسم

انگلستان و مخالفت با فاشیسم و نازیسم را باهم سازش دهیم ؟ آیا چگونه می‌توانیم تمایلات ملی خودرا با تمایلات بین‌المللی خویش جور کنیم ؟

اینها برای ما در موقعیت و مقتضیات موجود مسائل و سؤالاتی دشوار بود اما اگرحکومت انگلستان قدمی مثبت برمی‌داشت ونشان می‌داد که ازسیاست امپریالیستی خود درهند دست می‌کشد ومیل دارد که به حسن‌نیت مردم متکی‌شود دراینصورت برای حل این مسائل مشکلی باقی نمی‌ماند .

درمقابله میان تمایلات ناسیونالیستی و انترناسیونالیستی ماطبعاً احساسات ناسیونالیستی پیروز می‌شد. چنین‌وضعی‌در تمام کشورها و درموقع تمام بحران‌ها پیش آمده‌بود و درکشوری‌که زیر تسلط خارجی قرار داشت و خاطرهٔ تلخ آن را درنظر داشت و عملاً مبارزه‌ای مداوم را دنبال می‌کرد و رنج می‌کشید طبعاً چنین وضعی اجتناب ناپذیر می‌بود.

انگلستان و فرانسه به جمهوری خواهان اسپانیا نارو زده بودند و به چکوسلواکی خیانت کردند و بدینگونه انترناسیونالیسم را در راه آنچه خیال می‌کردند منافع ملی خودشانست فدا کردند که جریان حوادث نادرستی آنرا ثابت کرد .

ایالات متحدهٔ آمریکا باوجود علاقمندی نمایانی‌که نسبت به انگلستان و فرانسه و چین داشت و بیزاری‌که نسبت به نازیسم و میلیتاریسم ژاپن و تجاوز نشان می‌داد همچنان بەسیاست دوری‌خویش چسبیده بود . واقعهٔ **پرل هاربور** بود که آنها را به‌عرصهٔ جنگ کشانید .

روسیهٔ شوروی‌که خود پرچمدار انترناسیونالیسم بود یك سیاست کاملاً ملی را دنبال می‌کرد و بسیاری ازدوستانو هوادارانش را دچار ابهام می‌ساخت. حملهٔ ناگهانی و بدون اعلان قبلی ارتشهای آلمان بود که اتحاد شوروی را وارد جنگ ساخت .

کشورهای اسکاندیناوی و هلند وبلژیك کوشیدند که خودرا از جنگ و تصادم برحذر نگاهدارند و بیهوده امیدوار بودند که خودرا حفظ کنند معهذاجنگ برسر آنها نیز فرود آمد .

ترکیه مدت پنج‌سال باکمال مراقبت دربند یك بیطرفی متزلزل باقی‌مانده است واین سیاست را فقط بخاطر ملاحظات و مصالح ملی خویش اتخاذ کرده

است.مصر که‌باوجود استقلال ظاهری کشوری نیمه‌مستعمره است یکی‌ازمیدانهای عمدهٔ جنگ شده و به‌وضعی عجیب و غیرعادی درآمده است . این کشور عملاً درجرگهٔ کشورهای داخل در جنگ است وتحت اشغال و تسلط نیروهای متفقین می‌باشد معهذا بظاهر و رسماً داخل درجنگ نیست .

برای تمام این سیاست‌های مختلف که از طرف حکومت‌ها و کشورهای مختلف اتخاذ شده بهانه‌ها و دلایل توجیه کننده وجود دارد . یك حکومت دموکراسی نمی‌تواند بدون آماده ساختن مردم و جلب همکاری ایشان بشکلی ناگهانی بجنگ بپردازد حتی کشوری که حکومت‌مطلقه دارد بایدزمینهٔ جنگ را فراهم سازد . اما به هر دلیل ومنطقی هم که باشد روشن است که وقتی بحرانی پیش‌می‌آید، ملاحظات ملی یا آنچه مصالح وملاحظات ملی‌بنظر می‌رسد بر تمام چیزهای دیگر اولویت پیدامی کند وهرچه‌با آن سازش‌پیدا نکند وجور نیایدناچار کنار گذارده می‌شود .

حیرت‌انگیز است که چگونه در دوران **بحران مونیخ** صدها سازمان بین‌المللی وجمعیت‌های ضد فاشیست ونظایر آنها دراروپا همه لال وناتوان وبی‌خاصیت گشتند و به‌اقدامی‌نپرداختند ممکن‌است‌افرادی معدود یاگروههای کوچکی ازمردم تمایلات انترناسیونالیستی نیرومندی پیداکنند وآماده باشندکه منافع شخصی یا منافع فوری ملی خود را در راه هدفهای عالیتر فدا کنند اما ملت ها رویهم رفته چنین‌کاری نمی‌کنند. فقط وقتی که بنظر آید منافع ومصالح بین‌المللی با منافع ملی دریك جهت قرارمی‌گیرند شور وشوق فراوانی را برمی‌انگیزند .

چندماه پیش‌روزنامهٔ اکونومیست چاپ‌لندن ضمن بحث‌ازسیاست خارجی انگلستان نوشت «تنها سیاست خارجی که‌امید مداومت آن وجوددارد سیاستی‌است که در آن منافع ملی بشکلی نمایان حفظ‌گردد .هیچ ملتی نیست که منافع جامعهٔ بین‌المللی را برمنافع ملی خویش مقدم‌بشمارد . فقط وقتی که بنظر آید این دو سیاست با هم سازگار هستند امکان رشد انترناسیونالیسم بوجود می‌آید .»

مسلماً انترناسیونالیسم وتمایلات بین‌المللی فقط درکشوری آزاد رشد و تکامل‌می‌پذیرد زیرا اندیشه ونیروی یك کشور اسیر و دست نشانده همواره متوجه بدست‌آوردن آزادی و استقلال خویش می‌باشد .

اوضاع و احوال اسارت و تابعیت همچون رشد بیماری سرطان در بدن می‌باشد که نه فقط تمام اعضای بدن را ازسلامت‌بودن باز می‌دارد بلکه برای ذهن واندیشه یك حالت تحریك دائمی بوجود می‌آورد ودرتمام افکار و اعمال شخص رنگ واثر آن نمودار می‌گردد . درچنین کشوری تصادم ومبارزه ذاتی و طبیعی می‌باشد وهمواره ذهن وفکر را بخود متمرکزمی‌سازد وازملاحظه وتوجه به‌مسائل وامور وسیع‌تر بازمی‌دارد . تاریخ تصادمات ومبارزات مداوم و رنجهای گذشته مصاحب جدائی‌ناپذیر برای اندیشهٔ فردی واندیشهٔ ملی می‌شود . وکم‌کم حالت نوعی‌مالیخولیا وتصور غالب و مسلط را پیدا می‌کند که جز با ازمیان بردن علل و ریشه‌های آن نمی‌توان آنرا مرتفع ساخت . وبعد هم وقتی که احساس‌قابلیت واسارت ازمیان رفت شفای‌کامل بسیار طولانی خواهد بود زیرا زخمها وجراحات ذهنی و روحی خیلی دیرتر از زخمهای جسمی وبدنی شفا می‌پذیرند .

ما تمام این زمینه‌ها و سوابق را از روزگاری دراز درهند داشته‌ایم معهذا **گاندی** توانست نهضت ملی را در راه جدیدی سوق دهد که احساس تلخی و حرمانزدگی ماکمترشود. آن‌احساسات طبیعی همچنان ادامه یافت اما هیچ نهضت ملی دیگری‌را نمی‌شناسیم که مانند نهضت ما ازاحساس‌کینه و نفرت آزاد ومبری باشد .

گاندی ناسیونالیست بزرگی بود . درعین حال مردی بودکه احساس می‌کرد پیامی دارد که فقط برای هند نیست بلکه برای تمام جهانست و شدیداً هوادار صلح جهانی بود . به‌این جهت ناسیونالیسم اونوعی دید جهانی درخود داشت وبکلی ازمنظورهای تجاوزآمیز آزاد بود. اوکه استقلال هندرا می‌خواست معتقد شده بودکه بوجود آمدن اتحادیه وفدراسیونی ازکشورهای وابسته بهم درسراسرجهان می‌تواند تنها هدف صحیح باشد هرچند هم‌که چنین هدفی خیلی دور بوده باشد .

گاندی گفته است «تصورمن ازناسیونالیسم اینست که وطن من بایدآزاد شود تا اگرلازم باشد تمامی‌کشور و وطن من بمیرد تانژاد بشری زنده بماند. در اینجا برای‌کینه‌های نژادی جائی نیست . و امیدم اینست که ناسیونالیسم ماچنین باشد .» وباز درجای دیگر گفته است : «من می‌خواهم براساس تمام جهان فکر کنم . وطن دوستی من مصلحت جامعهٔ بشری بطورکلی را نیز دربردارد . به‌این

جهت خدمت کردن من به هند شامل خدمت به جامعهٔ بشری می‌شود . . . استقلال منفرد ومجزا هدف دولت‌های جهان نیست. بلکه هدف پیوستگی وهمبستگی داوطلبانهٔ دولت‌های جهان است. بهترین اندیشه‌های جهان امروز خواستار دولت‌های مطلقاً آزاد نیستند بلکه خواستار فدراسیونی از دولت‌های دوست هستند که در عین گوناگونی بایکدیگر همبسته وپیوسته باشند . تحقق این واقعه ممکن است خیلی دور باشد. من نمی‌خواهم برای وطن و کشورخودمان ادعاهای بزرگ داشته باشم اما اگر ما بیش از استقلال خواستار و آماده برای پیوستگی وهمبستگی جهانی باشیم ادعائی بزرگ یا غیرممکن نیست. من می‌خواهم امکان وجوداستقلال کامل را داشته باشم بدون آنکه استقلال خود را اظهار کنم .»

به نسبتی که نهضت ملی رشد وقدرت می‌یافت و به خویشتن متکی می‌گشت کم کم بسیاری اشخاص دربارهٔ آیندهٔ هند آزاد به‌فکر افتادند و باخود می‌اندیشیدند که هند مستقل و آزاد چه شکلی خواهد داشت ؟ چه خواهد کرد ؟ و روابطش با کشورهای دیگر به چه صورتی خواهد بود ؟

وسعت و عظمت و قدرت بالقوه و منابع عظیم کشور آنهارا وامی‌داشت که به اندیشه‌های بزرگ بپردازند. هند نمی‌توانست زائده‌ای وابسته به‌یك کشور یا گروهی از ملت‌ها باشد. آزادی ورشد هند درآسیا تفاوتی حیاتی بوجودمی‌آورد و بدینقرار درجهان هم اثر می‌گذاشت . طبعاً این طرزفکر به‌تصوراستقلال کامل و قطع ارتباطات با انگلستان و امپراطوری انگلیس منتهی می‌گشت .

تصور اینکه هند وضع دومینیونی داشته باشد [1] هرچندکه این وضع به استقلال بسیار نزدیك می‌بود اما طبعاً محدودیتی بی‌معنی بنظر می‌آمد که مانع رشد کامل می‌شد.

فکر وضع دومینیونی به‌این صورت است که یك کشور مادر وجوددارد که با کشورهای دیگری که فرزندان اوبشمار می‌روند روابط بسیار نزدیك‌خواهد داشت اما این کشورها همه زمینه وسابقهٔ فرهنگی مشترکی دارند بدینقرارچنین تصوری برای ارتباط هند با انگلستان بکلی انطباق ناپذیر می‌نمود . چنین‌وضعی به‌مفهوم وجود یك محیط وسیع‌تر همکاری بین‌المللی می‌بود و از این لحاظ رضایت‌انگیز می‌نمود اما درعین‌حال موجب می‌گشت که با کشورهای خارج از

۱ــ شبیه وضع استرالیا و زلاندنو و کانادا و آفریقای جنوبی ــ مترجم

امپراطوری یا گروه مشترك‌المنافع، ارتباطات کمتری وجود داشته باشد. بدین قرار این تصور بصورت عامل محدود کننده‌درمی‌آمد و با فکر ماکه برای آینده وعده‌های بسیار بخود می‌دادیم و می‌خواستیم از چنین مرزهای محدودی تجـاوز کنیم و همکاری وسیع‌تر بین‌المللی داشته باشیم جور نمی‌آمد.

ما درفکر آن بودیم‌که مخصوصاً با کشورهای همسایهٔ خود در شرق و غرب یعنی با چین‌وافغانستان، ایران و اتحادشوروی روابط بسیار نزدیك‌داشته باشیم. حتی می‌خواستیم با آمریکا که کشوری دور دست بود روابط نزدیکتر برقرار سازیم زیرا ما می‌توانستیم از آمریکـا و همچنین از اتـحاد شوروی چیزهای بسیار بیاموزیم. این‌احساس درما بوجود آمده بودکه دیگر نمی‌توانیم از انگلستان چیز زیادی یاد بگیریم و بهرحال فقط وقتی می‌توانیم ازتماس با انگلستان سودببریم که رشته‌هـای غیر سالم ارتباطـی‌که ما را بهم پیونـد داده بوداز هم بگسلدو بتوانیم با شرایط متساوی با هم رابطه داشته باشیم.

تبعیضات نژادی ورفتارناشایست نسبت به‌هندیان دربعضی‌ازدومینیون‌ها و مستعمرات انگلستان نیزعاملی نیرومند بودکه ما را به‌جدائی وگسیختن ازآن‌گروه مصمم می‌ساخت. مخصوصاً وضع‌آفریقای جنوبی (که صورت دومینیون داشت ــ مترجم) وآفریقای شرقـی و کنیا که مستقیماً تحت تسلط قـدرت استعماری انگلستان بود برای ما بسیار ناراحت‌کننده بود. اما جالب و عجیب بودکه مـا می‌توانستیم باکانادائی‌ها، استرالیائیها و زلاندنوی‌ها بصورت انفرادی وجدا از انگلستان بخوبی‌کنارآئیم زیراآنها نماینده ومظهرسنن جدیدی بشمار می‌رفتند و ازبسیاری تعصبات بی‌جا وتمایلات تنفرآمیز ومحافظه‌کاریهای اجتماعی انگلستان مبری بودند.

وقتی ما ازاستقلال هند سخن می‌گفتیم‌آنرا به‌مفهوم‌جدایی ازدیگران بنظر نمی‌آوردیم شاید ما بیش‌ازبسیاری‌کشورهای دیگرتوجه داشتیم‌که استقلال کامل ومطلق به‌معنی ومفهوم قدیمی دیگر محکوم به‌زوال است وباید عصری جدید از همکاری بین‌المللی به‌وجودآید. بـه‌این جهت ما بارها روشن ساختیم‌که ما بـا کمال میل‌آماده هستیم‌که استقلال خود را همراه با سایرملل جهان درداخل نوعی چهارچوب بین‌المللی محدود سازیم. اماچنین چهارچوبی می‌بایست تمامی‌جهان یا حتی‌المقدورهرچه بیشترجهان را دربرگیرد یا بصورت منطقه‌ای باشد. کامنولث

بریتانیا (جامعهٔ کشورهای مشترك‌المنافع بریتانیا) هرچند ممکن بود چهارچوبی وسیع‌تر وبزرگتر بشمارآید اما با هیچ یك ازدو تصورما جور نمی‌آمد.

واقعاً حیرت انگیزاست که چگونه علیرغم تمایلات شدید ملی‌وناسیونالیسم پر نیروی ما افکار واندیشه‌های بین‌المللی هم درما رشد می‌یافت. هیچ نهضت ملی دیگر درهیچ‌کشور استعمارزده ازاین لحاظ حتی به‌ما نزدیك هم نشده است ودراین قبیل کشورها تمایل‌عمومی آن بودکه خود راازهرگونه تعهدات بین‌المللی دور نگاهدارند.

درهند نیز کسانی بودندکه با همدردی وهواداری ما از جمهوریخواهان اسپانیا وچین وحبشه وچکوسلواکی مخالفت داشتند. اینها می‌گفتند چرا بایست دشمنی کشورهای مقتدری چون ایتالیا وآلمان وژاپن رابرانگیخت، بلکه باید هر کشور دشمن انگلستان را دوست خود شمرد، در سیاست برای ایدآلیسم وافکار عالی جائی وجود ندارد زیرا سیاست با قدرت و استفادهٔ مناسب ازآن سر و کار دارد.

اما اینگونه مخالفان دربرابر احساسات توده‌ای که **کنگره** پرورانده و بوجودآورده بود ناچیز بودند و به‌ندرت نظرهای خود را در برابرعموم اظهار می‌داشتند. **مسلم لیگ** در تمام این دورانها با کمال مراقبت ساکت می‌ماند و هرگز درمورد هیچ موضوع بین‌المللی اظهارنظر وتعهدی‌نمی‌کرد.

درسال ۱۹۳۸ **کنگره** یك‌واحد پزشکی شامل‌تعدادی پزشك وتجهیزات ومواد لازم به **چین** فرستاد. این واحد طی چند سال خدمات با ارزشی درآنجا انجام داد. درموقعی‌که این تصمیم اتخاذ شد **سوباس چندرابوس**[1] رئیس **کنگره** بود. او هیچ اقدام کنگره را که جنبهٔ ضد ژاپنی، یا ضدآلمانی، یا ضد ایتالیائی داشته باشد تأیید نمی‌کرد. معهذا احساسات عمومی در**کنگره** ودرسراسر کشور بصورتی بودکه اوناچاربااین‌اقدام وبابسیاری ازتظاهرات دیگر

۱ـ وطن‌پرست معروف هندی که اهل بنگال بود و به روشهای جدی و خشونت‌آمیز اعتقاد داشت ودر زمان جنگ به‌آلمان و ژاپن پیوست وارتش هند آزاد را به‌وجودآورد ودراواخرجنگ بشکلی مرموزدریك پرواز هوایی ناپدید گشت. امروز خاطرهٔ او به عنوان یك وطن پرست بزرگ در هند مورد تجلیل می‌باشد ـ مترجم.

همدردی کنگره با چین وقربانیان دیگر فاشیسم و نازیسم مخالفتی ابراز نداشت.

ما قطعنامه‌های متعددی بتصویب رساندیم و تظاهرات گوناگونی ترتیب دادیم که او دردوران ریاست خود بر کنگره باآنها موافق نبود اما بدون اظهار اعتراض آنها را می‌پذیرفت زیرا نیروی احساسات عمومی راکه در ماورای آن بود درك می‌کرد.

میان او وسایر اعضای کمیتهٔ اجرائیهٔ کنگره چه از لحاظ سیاست داخلی و چه ازلحاظ سیاست خارجی اختلاف نظرهای شدید وجود داشت وسرانجام به‌جدائی او ازکنگره دراوایل سال ۱۹۳۹ منتهی گشت. ازآن پس او علناً سیاست کنگره را مورد حمله قرار می‌داد ودراوایل ماه اوت ۱۹۳۹ کمیتهٔ اجرائیهٔ کنگره ناگزیرشدکه به‌اقدامات انضباطی شدیدی برضد او بپردازد درحالیکه‌خود او یکی‌از رؤسای سابق کنگره بود.

۲ روش کنگره نسبت به جنگ

بدینقرار **کنگره** یك سیاست دوگانه نسبت به‌جنگ تدوین کرد که آنرا بارها هم اعلان داشت.

ازیکسو با فاشیسم ایتالیا و نازیسم آلمان و میلیتاریسم ژاپن چه از لحاظ سیاست داخلیشان وچه بخاطر تجاوزهایشان برکشورهای دیگر مخالف بود و با قربانیهای این‌تجاوزها شدیداً همدردی می‌کرد ومایل بودکه درهرجنگ یااقدامی که موجب متوقف‌گشتن این تجاوزهاگردد شرکت جوید.

ازسوی دیگر مؤکداً خواستارآزادی هند بود ونه فقط ازآنجهت که این هدف اساسی ما بود بلکه مخصوصاً از جهت ارتباط این موضوع با یك جنگ احتمالی بطورمداوم دراین راه تلاش می‌کرد. زیرا ما تصریح کرده بودیم که فقط یك هند آزاد و مستقل بشکلی شایسته درچنین جنگی شرکت خواهد جست، تنها بابدست‌آوردن استقلال ممکن بودکه خاطرات تلخ ارتباط گذشته با انگلستان نادیده‌گرفته شده وشور وشوقی بوجودآید و منابع عظیم کشوربرای پیروزی در جنگ تجهیز گردد.

بدون حصول چنین آزادی این جنگ هم برای ما جنگی از نوع جنگهای قدیمی و رقابتی میان قدرت هـای امپریالیستی و کوششی برای دفاع و ابدی ساختن امپراطوری انگلستان می‌بود . برای ما بی‌معنی و غیرممکن بود که برای دفاع از همان امپریالیسمی که از روزگار دراز با آن مبارزه می‌کردیم به‌صفوف جنگ بپیوندیم .

حتی وقتی که بعضی از ما به ملاحظهٔ منظورهای عالی‌تـر و با ملاحظـهٔ مضار کمتر تسلط انگلستان شرکت در جنگ را می‌پذیرفتند برای ما بکلی غیر ممکن بود که مردم را در این راه بـا خود همراه سازیـم . تنها استقلال و آزادی می‌توانست نیروی توده‌ها راآزاد سازد و تلخی روابط گذشته را به‌شور و شوق تلاش برای یك منظور عالی مبدل سازد . وگرنه هیچ راه دیگر وجود نداشت .

کنگره بشکلی مشخص تقاضا کرده بود که هند نبایدبدون موافقت مردم هند یانمایندگان ایشان به‌هیچ جنگی واردشود و به هیچوجه واحدهای هندی نباید بدون چنین‌موافقتی برای خدمت‌درخارجه اعزام شوند.مجمع‌قانونگذاری‌مرکزی که ازگروهها واحزاب‌گوناگون‌تشکیل می‌شد نیزهمین نظر اخیر را تأییدمی‌کرد.

مردم هند از روزگاری دراز ازاین امر ناراضی بودندکـه نیروهای مسلح هندی برای‌منظورهای امپریالیستی به‌خارجه فرستاده می‌شدند واغلب برای شکست یا سرکوبی مردمی بکار می‌رفتندکه ماهیچگونه دعوائی با ایشان نداشتیم ونسبت به‌تلاشهای‌ایشان برای‌بدست‌آوردن‌آزادی واستقلال همدردی می‌کردیم. واحدهای هندی برای چنین منظورهایی بصورت سربازان مزدور در برمه ، چین ، ایران ، خاورمیانه وقسمتهائی ازآفریقا بکار رفته بودند . این نیروها درتمام این‌کشورها مظهر امپریالیسم انگلستان شمرده می‌شدند ودشمنی مردم را نسبت به هند برمی ــ انگیختند . بخاطر دارم‌که یك مصری با تلخکامی بمن می‌گفت : «شما نـه فقط آزادی خود را از دست داده‌اید بلکه به‌انگلستان هم برای برده ساختن دیگران کمك‌می‌دهید.»

بدیهی است‌که دوجنبهٔ این سیاست دوگانه خود بخود نمی‌توانست باهم سازشی پیدا کند ویك عنصر تضاد درآن وجود داشت. اما این تضاد را ما بوجود نیاورده بودیم . این تضاد ذاتی وفطری موقعیت خاص ما بود وناگزیر در تمام سیاست‌هایی‌که از این وضع وموقعیت ناشی می‌شدانعکاس پیدا می‌کرد .

ما بارها متذکر می‌شدیم که نمی‌توان فاشیسم و نازیسم را محکوم کرد و درعین حال تسلط امپریالیستی را محفوظ نگاهداشت. راست است که اولی‌ها به جنایات هولناکی می‌پرداختند درحالیکه امپریالیسم در هند و جاهای دیگر استقرار یافته بود ودیگر به‌اعمالی از آن گونه نمی‌پرداخت. اما در این مورد اختلاف برسراندازه و زمان‌جنایات بودنه نوع آن. درعوض اولی‌ها از ما دور بودند وفقط اخبار مربوط به‌اعمال ناشایست آنهارا می‌شنیدیم و می‌خواندیم درحالیکه امپریالیسم انگلستان همواره بالای سرما ایستاده بود و مارا ازهرجهت درمحاصره گرفته بود و تمامی محیط وفضای زندگی ما را پرمی‌کرد. ما مؤکداً بی‌معنی بودن این موضوع را متذکر می‌شدیم که در جاهای دیگر پرچم آزادی‌و دموکراسی را دراهتزاز وبلند نگهدارند و درهند آنرا ازما مضایقه کنند.

هر چند میان این سیاست دوگانه‌ناسازگاری وجود داشت و مارا از اقدام باز می‌داشت نظریهٔ‌عدم‌خشونت که بنابر تعلیمات **گاندی** ازطرف **کنگره** اتخاذ شده‌بودمانعی در راه مبارزهٔ مسلحانه بخاطر دفاع‌یا برای مقابله با تجاوز بوجود نمی‌آورد.

درتابستان ۱۹۳۸ من درانگلستان و کشورهای قارهٔ اروپا سفر می‌کردم‌و درنطق‌ها، نوشته‌ها، ومذاکرات خصوصی خود این سیاست راکه اتخاذ کرده بودیم توضیح می‌دادم و متذکر می‌گشتم که این موضوعها را بحال خود رها کردن خطرات فراوان دربردارد.

در اوج بحران **سودت‌لند** دوستان **چك** بانگرانی از من می‌پرسیدند که درصورت‌شروع جنگ هند چه‌راهی‌را درپیش خواهد گرفت. برای آنهاخطر نزدیکتر از آن بود که بتوانند نکات اصلی تذکرات من و آزردگی‌های قدیمی ما از انگلستان را چنانکه باید درك کنند معهذا آنچه را می‌گفتم تأیید می‌کردند وبا منطقی که درآن بود موافقت نشان می‌دادند.

درحدود اواسط سال ۱۹۳۹ اطلاع حاصل شدکه واحدهای نظامی هندی به سرزمین‌های خارج وماورای دریاها، احتمالاً به سنگاپور وخاورمیانه فرستاده شده‌اند. بلافاصله فریاد اعتراض از هرسو برخاست زیرا این اقدام بدون مراجعه به نمایندگان منتخب‌مردم صورت گرفته بود. البته همه قبول داشتندکه نقل و انتقال نیروهای نظامی در دوران بحران‌ها اغلب مخفیانه و محرمانه انجام

می‌گیرد . معهذا راههای متعددی برای مراجعهٔ محرمانه به نمایندگان منتخب مردم هم وجود داشت . رهبران احزاب در مجمع مرکزی عضویت داشتند ودرایالات حکومت‌های منتخب مردم برسر کار بودند . درحال عادی حکـومت مرکزی می‌بایست دربسیاری از موارد با حکومت‌های ایالتی مشورت می‌کرد . اما در این مورد حتی ملاحظات و احترامات رسمی و اسمی‌هم‌نسبت به‌نمایندگان مردم‌و اراده ومیل اعلان شدهٔ ملت رعایت نشد.

همچنین‌اقداماتی ازطریق پارلمان انگلستان انجام‌گرفت‌که قانون‌حکومت هند مصوب سال ۱۹۳۵ راکه طبق آن حکومت‌هـای ایالتی کار مـی‌کردند تغییر دهند بطوری‌که در صورت پیش‌آمدن جنگ تمامی قدرت دردست‌حکومت مرکزی متمرکز شود .

درحال عادی و دریك کشور دموکراتیك چنین اقدامی‌اگر باجلب موافقت مردمی‌که به آنها ارتباط پیدا می‌کرد صورت می‌گرفت امـری بسیار طبیعی می‌بود. همه بخوبی می‌دانندکه دولت‌هائی‌که بصورت فدراسیونی از ایالات و ولایات و واحدهای مختلف و خودمختار تشکیل می‌شوند اعضای فدراسیون بـا کمال علاقه و جسورانه به‌حقوق خود علاقمند هستند و به آسانی با از دست دادن آن و واگذاری آن به‌حکومت‌های مرکزی حتی در دورانهای بحرانی ودر اوضاع فوق‌العاده موافقت نمی‌کنند . این کشمکش درایالات متحدهٔ آمریکاادامه دارد .

هم‌اکنون‌که این‌مطالب را می‌نویسم دراسترالیا رفراندومی شده است که طی آن مردم‌پیشنهاد افزایش قدرت حکومت مرکزی و مشترك را به‌ضرر دولت‌های عضو حتی بمنظور جنگ ودر دوران جنگ ردکرده‌اند .

باید درنظر داشت که‌هم درآمریکا وهم در استرالیا حکومت‌های مرکزی و مجالس قانونگذاری‌مرکزی باانتخابات عمومی از طرف مردم انتخاب‌شده‌اند و نمایندگان دولت‌ها و ایالات تشکیل دهندهٔ فدراسیون می‌باشند . در صورتیکه درهند حکومت مرکزی حکومتی غیرمسئول و صاحب قدرت مطلقه و استبدادی بودکه از طرف مردم انتخاب نشده بود ومعمولاً خود را درمقابل مردم یاایالات مسئول نمی‌دانست . این حکومت بصورت عامل مستقیم حکومت انگلستان‌کار می‌کرد . افزودن به‌قدرت این حکومت به زیان حکومت‌های ایالتی و مجالس

قانونگذاری بمعنی تضعیف بیشتر این حکومت‌های ایالتی و متـزلزل ساختن اساس و بنیان خودمختاری ایالات بود. بهمین‌جهت با مخالفت و عکس‌العمل عمیق مواجه گشت.

احساس می‌شدکه این اقدام مخالف اطمـینانهائیست کـه براساس آن حکومت‌های کنگره در ایالات تشکیل گردید ونشان می‌دادکه بازهم مانند سابق جنگ برهند تحمیل خواهد گشت بدون آنکه به نمایندگان منتخب آن مراجعه شود.

کمیتهٔ عاملهٔ **کنگره** مخالفت شدید خودرا با این سیاست اعلان کـرد و آنرا اهانت و استهزای عمدی نسبت به **کنگره** و مجمع قانونگذاری مرکزی شمرد. کمیتهٔ عامله اعلان کردکه باید در مقابل هر نوع تحمیل از این گونه ایستادگی کرد وبا هیچ نوع تعهدی از جانب هند برای سیاستهائی که نتایج دامنه‌داری خواهد داشت بدون جلب موافقت مردم موافق نخواهد بود.

همچنین (در اوایل اوت ۱۹۳۹) اعلان کرد که «در این بحران جهانی **کمیتهٔ عامله** با مردمی‌که بدفاع از آزادی و دموکراسی برخاسته‌اند همدردی کامل دارد و **کنگره** بارها تجاوز فاشیستی در اروپا، آفریقا، و شرق دور آسیا و همچنین خیانت امپریالیسم انگلستان را نسبت به **چکوسلواکی** و **اسپانیا** محکوم و مردود شمرده است.» واضافه‌کرده بودکه‌آیا «سیاست گذشتهٔ حکومت **بریتانیا** و حوادث اخیر بخوبی نشان داده‌اندکه این حکومت مدافع آزادی‌و دموکراسی نیست و در هر لحظه ممکن‌است به‌این آرمان‌ها خیانت کند. **هند** نمی‌تواند با چنین حکومتی همراهی کند یا نمی‌توان ازهند خواست‌که منابعش را در راه آزادی دموکراتیك بدهد در حالیکه این آزادی به‌خود هند داده نمی‌شود وبه اغلب احتمال به‌آن خیانت خواهد شد.»

بعنوان نخستین اعتراض نسبت به این سیاست از تمـام اعضای **کنگره** در مجمع قانونگذاری خواسته شدکه از شرکت در دوران اجلاسیه آیندهٔ این مجمع خودداری کنند.

این قطعنامهٔ اخیر درست سه‌هفته پیش‌از آنکه جنگ در اروپا شروع شود بتصویب رسید. چنین بنظر می‌رسیدکه‌حکومت **هند** یعنی حکومت**انگلستان** که پشت‌سر آن قرار داشت افکار عمومی هند را نه‌فقط دربارهٔ مسائل مهمی کـه

بعلت بحران جنگ پیش می آمد بلکه در بارهٔ بسیاری مسائل کوچکترهم نادیده می‌گیرد . این سیاست از طرزکار و روش حکمرانان ایالات (که همه انگلیسی بودند) و سازمان خدمات اداری که بیش‌از پیش نسبت به حکومت‌های **کنگره** عدم همکاری نشان می‌داد بخوبی نمایان بود .

وضع این حکومت‌های‌ایالتی **کنگره** بشکلی روزافزون دشوارتر می‌شد و قسمت عمده‌ای از افکار عمومی به‌هیجان آمده بود و به مخالفت می‌پرداخت افکار عمومی نگران آن بود که حکومت انگلستان این بارهم مانند یکربع قرن پیش وزمان جنگ ۱۹۱۴ عمل کند و جنگ را بدون اعتنا به‌حکومت‌های ایالتی و افکارعمومی و آنچه دراین دوران بیست و پنجساله روی داده برهند تحمیل کند و آن را بهانه‌ای برای درهم کوفتن و محدود ساختن آزادی های محدودی که هند بدست آورده است قراردهد واز منابع هند بدون هیچگونه ملاحظه‌ای برای منظورهای جنگی خویش بهره‌برداری کند .

اما طی این ربع قرن حوادث فراوانی روی داده بود واکنون روحیهٔ‌مردم با آن زمان تفاوت بسیار داشت . فکراینکه با کشوری بزرگ چون هند بصورت یك کالا رفتار شود ومردم آن بکلی نادیده گرفته شوند خشم عمومی را بشدت برمی‌انگیخت .

آیا تمام مبارزات و رنج‌های بیست‌سالهٔ گذشته هیچ ارزشی نداشت و بحساب نمی‌آمد ؟ آیا مردم هند می‌بایست با قبول تابعیت خاموش و آرام‌نسبت به این تحقیر و رسوائی موجب شرمساری سرزمینی شوندکه از آن برخاسته‌اند؟ بسیاری از مردم‌آموخته بودندکه درمقابل آنچه بد و نادرست می‌شمارند ایستادگی کنند و موقعی که چنین تابعیتی شرم انگیز و ننگ‌آور باشد به آن تن در ندهند . آنها نتایج ناگوار چنین سرکشی‌ها را داوطلبانه می‌پذیرفتند .

بعلاوه عناصر دیگری هم بودندکه اثری‌داشتند. نسل جوانی پیداشده‌بود که از مبارزات ملی و جریانهای مربوط به‌آن تجربهٔ شخصی نداشت و برای‌آنها نهضت‌های نافرمانی عمومی طی سالهای ۲۰ و سالهای اوایل ۳۰ چیزی جزء تاریخ شمرده می‌شد و نه بیش . آنها آتش آزمایش و رنج را نچشیده بودند و بسیاری چیزهارا بهمان صورتی که جلوه می کرد می‌پنداشتند .

این جوانان از نسل پیرتر خود انتقاد می کردند و این نسل را ضعیف و

سازشکار می‌انگاشتند و تصور می‌کردند سخنان آتشین و تند وسیلهٔ خوب و مناسبی برای اقدام می‌باشد. اینها درمیان خود برسر مسائل رهبری شخصی یا مسائل عمدهٔ سیاسی یا نظریه‌های اقتصادی به مجادله می‌پرداختند بدون اینکه درباره مسائل جهانی اطلاعات زیاد داشته باشند دراین‌موارد مباحثه می‌کردند. اینها خام‌بودند و تعادل فکری نداشتند.

درمیان ایشان افراد بسیار خوب و حساس وجود داشت که از شور و شوق برای‌منظورهای عالی سرشار بودند اما رویهمرفته تأثیری مأیوس کننده و دلسرد-کننده بوجود می‌آوردند شاید این مرحله‌ای موقتی بود که در آینده آنرا پشت-سر می‌گذاشتند واز آن بیرون می‌آمدند همچنانکه اکنون پس‌از آزمایش‌های تلخی که حاصل کرده‌اند دیگر آن‌صورت پیشین را ندارند.

هرچندهم گروههای مختلف که در صفوف نهضت‌ملی جای داشتند درمورد مسائل دیگر باهم اختلاف‌نظر داشتند اما نسبت به‌سیاست انگلستان دربارهٔ هند و در زمان بحران عکس‌العملی‌مشابه یکدیگر ابراز می‌داشتند. اینها همه ازسیاست بریتانیا بخشم آمده بودند و از **کنگره** می‌خواستند که درمقابل آن ایستادگی کند. یك‌ناسیونالیسم حساس و سرفراز بهیچوجه‌نمی‌خواهد و نمی‌تواند چنین توهینی را بپذیرد. تمام ملاحظات دیگر در چنین‌موقعی جنبهٔ ثانوی‌پیدا می‌کند.

در اروپا جنگ اعلان شد و بلافاصله نایب‌السلطنهٔ هند اعلان کرد که هند نیز درحال جنگ است. تنها یك نفرکه‌خود خارجی و نمایندهٔ یك سیستم منفور بود می‌توانست‌چهارصد میلیون نفوس بشری را یکباره وحتی بدون کوچکترین مراجعه به‌ایشان درگرداب جنگ اندازد.

بدیهی‌است درسیستمی‌که بتوان دربارهٔ سرنوشت این صدها میلیون به‌این صورت تصمیم گرفت چیزی نادرست و فاسد وجود داشت. در دومینیون‌های انگلستان این تصمیم ازطرف نمایندگان‌منتخب مردم و پس‌از مباحثات کامل وبا ملاحظهٔ جهات و نظرهای مختلف اتخاذ شد اما در هند چنین نبود و همین‌وضع خشم انگیز بود.

۳ عکس‌العمل نسبت به جنگ

وقتی جنگ در اروپا شروع شد من در **چونکینگ** بودم. رئیس **کنگره** تلگرافی از من خواست که فوراً بازگردم و من هم باعجله بازگشتم. وقتی به هند رسیدم اجلاسیه‌ای از کمیتهٔ عاملهٔ کنگره تشکیل شده بود. از آقای **محمد علی جیناه** هم دعوت شده بود که در این جلسه شرکت کند اما او عذر خواسته بود.

نایب‌السلطنه نه فقط هندرا رسماً وارد جنگ کرده بود بلکه تعدادی فرمان‌ها و امریه‌های خاص هم صادر کرده بود که ملاك عمل بود. پارلمان انگلستان هم اصلاحیه‌ای برای قانون حکومت سال ۱۹۳۵ تصویب کرده بود. تمام این اقدامات فعالیت‌های حکومت‌های ایالتی را تحت‌الشعاع قرار می‌داد و محدود می‌ساخت وخشم و نارضائی را برمی‌انگیخت مخصوصاً که بهیچوجه سعی نمی‌شد نمایندگان مردم هند مورد مشورت قرار گیرند. درواقع تمایلات و آرزوهاو اعلامیه‌های آنها که بارها هم تکرار شده بود بکلی نادیده گرفته‌شد.

در ۱۴ سپتامبر ۱۹۳۹ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره پس‌از مطالعات و گفتگوهای طولانی اعلامیهٔ مفصلی دربارهٔ بحران جنگ انتشار داد. دراین اعلامیه اقداماتی که نایب‌السلطنه کرده بود و فرمانها و دستورات تازه‌ای که صادر کرده بود مورد اشاره قرارگرفته بود و بعد گفته می‌شد «کمیتهٔ عامله باید این امور را بسیارجدی تلقی کند.» سپس فاشیسم و نازیسم و مخصوصاً «تجاوز اخیر حکومت نازی آلمان برضد لهستان» محکوم شده بود ونسبت به‌تمام کسانی که در برابر این تجاوز واین حکومت ایستادگی می‌کردند اظهار همدردی وهواداری می‌شد.

دراعلامیهٔ ما درضمن آنکه پیشنهاد همکاری مطرح‌شده‌بود اضافه‌می‌شد که «با هرنوع تصمیم تحمیلی ... ضرورتا مخالفت خواهدشد. اگر همکاری درراه هدفهای باارزش و شایسته خواسته می‌شود نمی‌تواند از راه اجبار و تحمیل بدست آید و کمیته نمی‌تواند موافقت کند که مردم هند اوامر و دستورهائی راکه مقامات خارجی صادر می‌کنند انجام دهند. همکاری باید میان طرفین متساوی وبا توافق متقابل و در راه هدفی مشترك باشد که هر دو طرف آنرا باارزش قبول داشته‌باشند. مردم هند در گذشته‌های نزدیك با مخاطرات عظیم روبرو شده‌اند و داوطلبانه فداکاریهای بزرگ کرده‌اند تا آزادی خود را بدست آورند و یك حکومت دموکراتیك آزاد درهند مستقر سازند و بهمین‌جهت هواداری وهمدردی ایشان کاملاً

متوجه دموکراسی و آزادی است. اما هند نمی‌تواند خودرا در جنگی وارد سازد که گفته می‌شود بخاطر آزادی دموکراتیك می‌باشد درحالیکه ایـن آزادی از خود او دریغ می‌گردد و حتی آزادیهای بسیار محدودی هم که بـدست آورده است از او گرفته می‌شود.»

«کمیته اطلاع دارد که حکومت‌های بریتانیای کبیر و فرانسه اعلان کرده‌اند که بخاطر دموکراسی و آزادی و برای پایان دادن به تجاوز می‌جنگند. اما تاریخ گذشته‌های نزدیك پراز شواهدی است که نشان می‌دهد همواره میان اظهارات و ایدآلهای اعلان شده با هدفـها و محركهای واقعی تفاوت بسیار وجود دارد.»

سپس اعلامیهٔ کمیته به بعضی حوادث که در دوران جنگ جهانی اول و پس از آن روی داده بود اشاره می‌کرد و بعد می‌گفت: «تاریخ بعدی هم ازنو نشان داده است که چگونه بدنبال اعلامیه‌ای که بظاهر از احساسات و عواطف و اعتقادات پرشور سرشار است بشکلی ناشایست از انجام آن گریخته‌اند... اکنون یکبار دیگر اظهار می‌شود که دموکراسی در خطر است و باید از آن دفاع کرد و کمیته هم با این اظهار کاملاً موافقت دارد. کمیته معتقد است که مردم غرب با چنین آرمانها و هدفهائی زندگی می‌کنند و آماده‌اند که در راه آنها فداکاری کنند. امـا ایـن آرمانها و عواطف درمردم و کسانی که خود را در راه مبارزه برای این آرمانها قربانی کرده‌اند بارها و بارها نادیده گرفته شده است و نسبت به آنچه اظهارمی‌شده است اعتقادی وجود نداشته است.»

«اگر جنگ برای دفاع ازوضع موجود و مالکیت امپریالیستی ومستعمره‌داری وحفظ منافع وامتیازات مستقر می‌باشد هندبهیچوجه نمی‌تواند با آن ارتباطی داشته باشد. اما اگر هدف دموکراسی و برقرار ساختن یك نظام جهانی مبتنی بر دموکراسی باشد هند باعلاقهٔ بسیار به آن می‌پردازد. کمیته معتقد است که منافع دموکراسی هند با منافع دموکراسی بریتانیا یادموکراسی جهانی تضادی ندارد اما میان‌دموکراسی که برای‌هند وجاهای‌دیگر می‌خواهند و امپریالیسم‌وفاشیسم‌تضادی ذاتی‌وزوال ناپذیروجود دارد. اگر بریتانیای کبیر بخاطر حفظ وگسترش‌دموکراسی می‌جنگد لزوماً باید در مستملکات خود به امپریالیسم پایان دهد ... هند آزاد و دموکراتیك با کمال میل بمنظور دفاع مشترك درمقابل تجاوز و بخاطرهمکاریهای

اقتصادی درصف سایر ملل آزاد قرار خواهدگرفت.

دراین صورت هند باتمام نیروی خود بخاطر برقراری یك نظام جهانی واقعی که بر آزادی و دموکراسی متکی باشد و دانش ومنابع جهان‌را درراه پیشرفت و ترقی جامعهٔ بشری بکاربرد، خواهد کوشید.»

کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هرچند تمایلات ناسیونالیستی داشت اما دراین‌مورد نظری بین‌المللی اتخاذ کرده بود وجنگ‌را بعنوان چیزی‌بیش‌از تصادمات نیروهای مسلح تلقی می‌کرد و در اعلامیهٔ خود می‌گفت:«بحرانی که‌اروپا را در خود گرفته فقط به‌اروپامربوط نیست بلکه با جامعهٔ بشری ارتباط دارد ومانند بحرانها وجنگ‌های دیگر نخواهدبود که ساختمان اساسی‌جهان امروزی را دست‌نخورده بجای بگذارد. باغلب احتمال دنیا را بصورتی تازه درخواهد آورد که ازلحاظ سیاسی و اجتماعی واقتصادی ممکن است بهتر یا بدتر باشد. این‌بحران نتیجهٔ اجتناب ناپذیر تصادمات اجتماعی و اقتصادی وتضادهائی است که پس از جنگ بزرگ اخیر (اول) بشکلی تهدیدکننده توسعه و رشد یافته است و تا وقتی‌هم که این تضادها از میان نرود و تعادلی تازه برقرار نگردد این بحرانها هم بشکل نهائی حل نخواهد شد. این تعادل فقط می‌تواند براساس پایان یافتن تسلط و استثمار یك‌کشور برکشور دیگر و براساس تجدید سازمان در روابط اقتصادی براساس عادلانه‌تر وخیر و نفع مشترك همه، برقرار گردد. هند محوراصلی‌این مسئله می‌باشد زیرا هند بزرگترین نمونهٔ امپریالیسم جدید می‌باشد و هیچگونه تغییر شکل جهان که این مسئلهٔ حیاتی را نادیده بگیرد نمی‌تواند موفقیت داشته باشد. هند بامنافع وسیع خود باید درهرگونه طرح تجدید سازمان جهان نقشی مهم بعهده بگیرد. اما هند فقط بصورت یك‌ملت آزاد می‌تواند به انجام چنین نقشی بپردازد. ملتی که نیروهایش درراه‌تلاش بخاطر این هدف بزرگ آزادشده باشد. امروز آزادی تقسیم‌ناپذیر است و هرگونه کوشش برای حفظ تسلط امپریالیستی در قسمتی‌از جهان طبعاً به‌مصائب تازه منتهی خواهد گشت.

کمیتهسپس به‌پیشنهادهای‌هواداری‌امرای‌هند برای‌مبارزه درراه‌دموکراسی در اروپا اشاره می‌کرد و می‌گفت بسیار مناسب‌تر است که آنها دموکراسی را در قلمرو دولت‌های محلی خویش برقرار سازند که درآنها استبدادی شدید و نامحدود حکومت می‌کند.

کمیته یکبار دیگرهم اشتیاق خودرا برای کمك همه‌جانبه به انگلستان اظهار می‌داشت اما مخالفت خودرا با روش سیاست انگلستان درگذشته وحال‌نیز یادآور می‌شد زیرا این سیاست نتوانسته است «راهی بیابدکه بسوی منظورهای دموکراسی و خودمختاری منتهی گردد یا دلیل مسلمی باشدکه جنگ کنونـی و اعلامیه‌های حکومت انگلستان موردعمل قرار می‌گیرند یا خواهند گرفت.»

کمیته اضافه می‌کردکه معهذا با درنظر گرفتن «وخامت اوضاع وتوجه به‌این واقعیت‌که سرعت جریان حوادث در روزهای گـذشته دائمـاً سریعتر از اندیشه‌ها و تصورات بشری بوده است مایل است‌که دراین مرحله و تا زمانیکه موضوعی مطرح است و هدفهائی‌که موردنظر می‌باشد و موقعیت هند درحال و آینده ، کاملاً روشن شود هیچگونه تصمیم قطعی و نهائی نگیرد .» با این ـ جهت **کمیته** دعوت می‌کرد که «حکومت انگلستان‌بصورتی بدون‌ابهام وصریح اعلام داردکه هدفش دراین جنگ دربارهٔ دموکراسی و امپریالیسم ونظم تازه‌ای که درنظر داردچیست ومخصوصاًاین هدفهارا چگونه می‌خواهد باهند انطباق دهد و درحال حاضر چه‌تأثیری درهند خواهد داشت . آیا درنظر دارندکه امپریالیسم را درهند ازمیان ببرند وبا هند بعنوان ملتی آزاد رفتار کنندکه سیاستش موافـق تمـایلات مردمش رهبری شود . ؟ . . . آزمایش واقعی از هرنوع اعلامیـه‌ای چگونگی انطباق آن باوضع حـال خواهد بود زیرا حال است که برمسائل و جریانات امروزی حکومت دارد و به‌آینده‌هم‌شکل می‌بخشد ... مصیبتی بی‌پایان خواهد بود اگر حتی این جنـگ مهیب هم با روح امپریالیستی دنبال شود و هدفش حفظ ساختمانی‌باشد که‌خود دلیل اصلی جنگ‌وانحطاط بشری‌می‌باشد.».

این اعلامیه پس‌ازمشورتها و سنجش‌های فراوان انتشار یافت وکوششی بود تاموانعی که میان هند وانگلستان بوجودآمده‌بود و روابط آنهاراطی‌یك قرن و نیم مسموم ساخته بود ازمیان برداشته شود و برای سازش میان اشتیاق ما برای شرکت ما بهمراهی توده‌های پرشوری که پشت‌سرمان قرار داشتند در این مبارزهٔ جهانی،وتمایل شورانگیز ما برای آزادی راهی پیدا شود.

بیان تقاضای حق‌آزادی برای هند مطلبی تازه نبود و در نتیجه جنگ یـا بحران بین‌المللی مطرح نشده بود . ازمدتهای دراز این مطلب بنیان واساسی‌بوده

است که اندیشه‌ها و فعالیت‌های ما طی چند نسل بر آن تکیه داشته است.

هیچ اشکالی وجود نداشت که اعلامیهٔ روشنی دربارهٔ آزادی‌هند انتشاریابد و بعدهم با درنظر گرفتن نیازهای جنگ با موقعیت کنونی انطباق داده شود. درواقع خود ضرورت جنگ چنین اقدامی را ایجاب می کرد. اگر انگلستان میل می‌داشت و می‌خواست آزادی هند را برسمیت بشناسد هرنوع اشکال عمده از میان می‌رفت و اشکالاتی که باقی می‌ماند می‌توانست با موافقت مقامات ذینفع حل شود وبا شرایط جدید انطباق پذیرد.

عملا حکومت‌های ایالتی در ایالات مشغول کار بودند. بسیار آسان بود که برای حکومت مرکزی‌هم دستگاه مناسبی که موردحمایت مردم‌باشد بوجودآورد که دردوران جنگ‌کار کند ومساعی جنگی‌را بشکلی مؤثر وبا پشتیبانی‌عمومی دنبال‌گیرد وبا نیروهای مسلح همکاری کامل داشته باشد و خود رشتهٔ ارتباطی میان مردم و حکومت‌های ایالتی از یکسو وبا حکومت انگلستان از سوی دیگر باشد.

سایر مسائل مربوط به‌تهیهٔ قانون اساسی ونظایر آن هرچندکه بهتر بود زودتر حل شود اما ممکن بود برای دوران بعداز جنگ باقی بماند. پس از جنگ نمایندگان منتخب مردم‌می‌توانستند یك قانون اساسی دائمی بوجودآورند و با انگلستان دربارهٔ منافع مشترك قراردادهائی بگذارند.

درموقعی که مردم کشور ما درباره آنچه به‌مسائل بین‌المللی مربوط می‌شد چیز زیادی دستگیرشان نمی‌شد و مخصوصاً نسبت به سیاست اخیر انگلستان خشمگین و ناراضی بودندبرای کمیتهٔ‌عامله انتشاردادن چنین اعلامیه‌ای آسان‌نبود. ما می‌دانستیم که بی‌اعتمادیها و بدگمانیهای ممتد و پرسابقهٔ دوطرف نمی‌تواند با چند کلمهٔ تمسخرآمیز ازمیان برود. درعین حال امیدوار بودیم که ضرورت‌زمان‌و حوادث رهبران انگلستان راوادار خواهد ساخت که ازکوره راههای امپریالیستی بیرون آیند ونظرهای وسیع‌تر پیدا کنند و پیشنهاد مارا بپذیرند و به‌این‌ترتیب خصومت ممتد و طولانی میان انگلستان وهند پایان یابد وشور و شوق ومنابع‌هند برای جنگ آزاد شود و مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

اما گوئی مقدرچنین نبود وپاسخ انگلستان ردکردن تمام چیزهائی بودکه ما خواسته بودیم. برای ما روشن شدکه آنها مارا بصورت دوستان و همکاران خود نمی‌خواهند بلکه بعنوان مردمی بنده و برده و مطیع اوامر خودشان لازم

دارند .

هردو طرف کلمهٔ «همکاری» را بکار می‌بردیم اما هرکدام معنی و مفهوم دیگری برای آن قائل بودیم. درنظر ما همکاری چیزی بودکه میان دوستان متساوی‌ـ الحقوق بوجود می‌آمد. درنظر آنها همکاری به‌معنی فرمان دادن آنها و اطاعت بی‌چون و چرای ما بود . درحالیکه برای ما قبول چنین وضعی به مفهوم دست کشیدن و خیانت کردن بتمام چیزهائی بودکه خواستار آن بودیم و به زندگی ما معنی و ارزش می‌بخشید . وحتی اگرهم بعضی‌از ما می‌خواستیم چنین عمل کنیم محال بود بتوانیم مردم را باخود همراه داشته باشیم . دراین صورت ما ناگزیر به‌گل می‌نشستیم وجدا می‌ماندیم و ارتباطمان با جریانهای زندهٔ ناسیونالیسم و همچنین با انترناسیونالیسمی که مورد نظرمان بود قطع می‌شد .

وضع حکومت‌های ایالتی ماهم بسیار دشوار شد آنها یا می‌بایست در ـ مقابل دخالت‌ها ودستورهای حکمرانان‌ایالتی ونایب‌السلطنه تسلیم شوند واطاعت کنند ویا با آنها تصادم پیدا می‌کردند . مأموران عالیرتبهٔ اداری همه جانب حکمرانان را می‌گرفتند و وزیران ایالتی ومجالس قانونگذاری را حتی بیش از پیش‌نسبت به‌خود مزاحم ومتجاوز می‌شمردند .

یکبار دیگر ماجرای قدیمی تصادم میان پادشاهی مستبد یا نمایندگان او با پارلمان ونمایندگان مردم تکرار می‌شد بااین تفاوت که دراینجا قدرت‌پادشاهی و استبداد در دست خارجیانی بودکه به نیروهای مسلح متکی بودند .

تصمیم گرفته شدکه حکومت‌های **کنگره** که در هشت ایالت از یازده ایالت (درتمام ایالات جز بنگال وپنجاب و سند) برسرکار بودند بعنوان اعتراض استعفا بدهند . بعضی‌ها عقیده داشتند که بهتراست بجای استعفا دادن به کار خود ادامه دهند تا حکمرانان ایالات ناگزیر آنها را ازکار برکنارسازند. روشن بودکه بعلت تضاد و تصادم ذاتی وطبیعی که هرروز هم بیشتر نمایان می‌شد میان آنها و حکمرانان برخوردهای اجتناب ناپذیر پیش خواهد آمد و اگر خودشان استعفا نمی‌دادند ناچار ازکار برکنار می‌گشتند.

دراین موقع روشی که کاملاً موافق اصول و موازین قانون و حکومت دموکراسی بود اتخاذ گردید یعنی این حکومت‌ها استعفا دادند وبه این قرار ـ

می‌بایست مجالس قانونگذاری منحل شود و از نو انتخابات انجام گیرد. زیرا چون درمجالس قانونگذاری موجوداکثریت با **کنگره** بود وپشت‌سرحکومت های ایالتی قرار داشت طبعاً هیچ‌دولت‌ایالتی‌دیگری‌نمی‌توانست‌تشکیل‌شودمعهذا- حکمرانان می‌خواستند ازانتخابات جدید اجتناب کنند زیرا بخوبی می‌دانستندکه چنین انتخاباتی هم به‌پیروزی قاطع ومسلم کنگره منتهی خواهدشد. آنهامجالس قانونگذاری را منحل نکردند بلکه فقط کار آنها را متوقف و تعطیل ساختند و خودشان تمام امور حکومت ایالتی و مجالس قانونگذاری را در دست‌گرفتند.

باین ترتیب حکمرانان ایالات زمامداران مطلق ومستبد ایالات شدند که خودشان قوانینی وضع می‌کردند فرمانها وامریه‌هائی صادر مـی‌کردند و هرچه دلشان می‌خواست‌می‌کردندبدون‌آنکه به‌سازمان‌منتخب‌مردم‌یاافکار عمومی کمترین مراجعه یا اعتنائی کنند.

سخنگویان انگلیسی‌اغلب اظهار داشته‌اندکه کمیتهٔ عاملهٔ کنگره در دعوت از حکومت‌های ایالتی برای استعفا بشکلی مستبدانه رفتار کرده‌است. این تهمت عجیب و شگفت‌انگیز از جانب کسانی صورت‌می‌گیردکه در خـارج از دنیای کشورهای فاشیست و نازی خودشان از هرکس دیگر مستبدانه‌تر عمل کرده‌اند و می‌کنند.

واقعیت اینست که اصولاً بنیان‌سیاست‌کنگره‌که براساس‌آن اعضای‌مجالس قانونگذاری انتخاب شدند و بعدهم حکومت‌های ایالتی پس‌از اطمینان دادن نایب‌السلطنه تشکیل شد آزادی‌عمل درمحیط ایالتی و عدم مداخلهٔ حکمران یا نایب‌السلطنه بوده است. این مداخلات اکنون بسیار زیـاد شده بود و حتی اختیارات قانونی حکومتهای ایالتی‌که طبق قانون اساسی هند سال ۱۹۳۵ تضمین شده بود تاحد بسیار زیاد محدود می‌گشت. اکنون این اختیارات‌قانونی بوسیلهٔ اصلاحیهٔ پارلمان انگلستان و بمنظورهای جنگی محدود می‌گشت. اختیار مداخله درامور ایالات در هرجاو درهرموقع که‌صلاح بوده باشد یکجا به‌حکومت هند یعنی به نایب‌السلطنه واگذار شد وهیچگونه ضمانت قانونی داده نشده بود که‌از قدرت واختیارات‌حکومت‌های‌ایالتی حمایت‌کند واینهافقط با اظهار رضایت ضمنی‌وتسلیم وسکوت دربرابر نایب‌السلطنه می‌توانستند درمقام خودباقی بمانند.

نایب‌السلطنه و حکمران کل باهمکاری شورای اجرائیش‌که اعضای آن همه انتصابی و درنتیجه مطیع و فرمانبردار بودند در زیر عنوان مقتضیات جنگ می‌توانست هرگونه تصمیم حکومت‌های ایالتی یا مجالس قانونگذاری را بلااثر کند. درچنین اوضاع و احوال‌هیچ نوع کابینهٔ مسئولی نمی‌توانست به‌کار خود ادامه دهد. زیرا یا می‌بایست باحکمران دستگاه اداری او تصادم پیداکند و یا بامجلس قانونگذاری ورأی دهندگانی‌که این حکومت منتخب ومسئول را به‌روی کار آورده بودند.

تمام مجالس قانونگذاری‌که در آنها **کنگره** اکثریت داشت تقاضای کنگره راکه پس از جنگ مطرح شده بود تصویب و تأیید کردند و موقعی‌که نایب‌السلطنه آنرا نپذیرفت و ردکرد خود این‌امر به‌معنی تصادم واختلاف نظری بودکه به‌استعفا منتهی‌می‌گشت. احساسات عمومی درمیان اعضا و صفوف کنگره و افکارعمومی آن بودکه باید مبارزه‌ای جدی باقدرت انگلستان‌آغاز شود. معهذا **کمیتهٔ** عاملهٔ کنگره می‌خواست‌که حتی‌المقدور از چنین مبارزه‌ای اجتناب کند و راه ملایم‌تری پیش‌گیرد. حکومت انگلستان خیلی آسان می‌توانست از راه انجام انتخابات عمومی احساسات عمومی مردم ونظر رأی دهندگان را آزمایش کند. اما ازچنین آزمایشی اجتناب داشت زیرا مطمئن بودکه نتیجهٔ آن پیروزی فوق‌العاده وعظیم **کنگره** خواهد بود.

در دو ایالت بزرگ **بنگال** و **پنجاب** ودر ایالت‌کوچك **سند** حکومت‌های ایالتی استعفا ندادند. دربنگال وپنجاب عملاً قبلاً هم حکمرانها ومأموران عالیرتبهٔ اداری نقش مسلط را داشتند و درنتیجه تضاد و تصادمی نمی‌توانست پیش‌آید. بااین‌وصف مدتی بعددربنگال هم چون حکمران از نخست‌وزیرایالتی و اعضای‌کابینه‌اش خوشش نمی‌آمد آنهارا وادار کردکه استعفا بدهند. درسند نیز مدتی بعد نخست‌وزیر ایالتی نامه‌ای برای نایب‌السلطنه فرستاد وضمن انتقاد از سیاست حکومت انگلستان وبعنوان اعتراض از نشان افتخاری‌که این‌حکومت به‌او بخشیده بود صرفنظر کرد اما استعفا نداد معهذا نایب‌السلطنه او را بعلت همین نامه ازکار برکنار کرد ومستعفی ساخت زیرا این نامه را مناسب و شایستهٔ شأن و مقام نایب‌السلطنگی نمی‌دانست.

اکنون نزدیك پنج‌سال است‌که حکومت‌های ایالتی کنگره استعفاداده‌اند.

درتمام این دوران حکومت فردی حکمرانان در ایالات برقرار بوده است و به بهانهٔ جنگ وتیرگیهای جنگ ما بدوران استبداد مطلق وخشك نیمهٔ قرن نوزدهم بازگشته‌ایم . سازمان خدمات اداری وپلیس قدرت‌های مسلط را دردست دارند و اگر یکی‌ازافراد آنها چه‌انگلیسی وچه هندی کوچکترین عدم تمایلی برای‌انجام و پیروی از سیاست بیرحمانهٔ حکومت انگلستان ابراز دارند با شدیدترین نتایج ناگوار مواجه خواهند شد .

بسیاری از کارهائی که حکومت های کنگره انجام داده‌اند خنثی وبلااثر شده‌است وطرحهای آنها ملغی گشته‌است . خوشبختانه بعضی قوانین مربوط‌به دهقانان اجاره‌دار باقی مانده است اما همین قوانین‌هم اغلب برخلاف منافع این دهقانان تعبیر وتفسیر می‌شود .

طی دوسال اخیر درسه ایالت کوچك **آسام** ، **اوریسا** ، **مرز شمال غربی**، حکومت‌های ایالتی از نو احیا شده‌اند منتهی با این نیرنگ ساده که تعداد زیادی از نمایندگان منتخب کنگره در مجالس قانونگذاری را زندانی کرده‌اند و باین ترتیب اکثریت **کنگره** در این مجالس به‌اقلیت مبدل شده است و اقلیت قبلی صورت اکثریت را بخود گرفته و دولت ایالتی را تشکیل داده است .

دربنگال وضع کابینهٔ ایالتی با هواداری گروه بزرگ نمایندگان اروپائی درمجلس ایالتی بستگی دارند . حکومت ایالتی **اوریسا** هم مدت درازی دوام نکرد واین ایالت هم زیر حکومت فردی حکمران قرارگرفت .

درایالت مرزی یك حکومت ایالتی برسرکار است اما هیچگونه اکثریتی درمجلس قانونگذاری ایالتی برای هواداری خود ندارد و بهمین جهت جلسات مجلس قانونگذاری را تعطیل کرده‌اند .

درپنجاب و سند در مورد آن دسته از نمایندگان عضو کنگره که هنوز خارج از زندان هستند دستورها و ابلاغیه‌های خاصی صادر شده که شرکت در جلسات‌مجمع قانونگذاری‌یاهرگونه فعالیت‌اجتماعی رابرای ایشان ممنوع‌ساخته است .[1]

---

۱ ـ دراوایل‌سال ۱۹۴۵ بالاخره مجلس قانونگذاری ایالت مرزی‌بخاطر بودجه اجلاسیه‌ای تشکیل‌داد. دراین اجلاسیه حکومت‌ایالتی با رأی عدم اعتماد مواجه‌گشت و ناگزیر‌مستعفی‌گردید . ویك حکومت ایالتی عضو کنگره به نخست وزیری دکترخان صاحب بروی کار آمده است . ـ مؤلف

۴ حکومت انگلستان یك پیشنهاد دیگر کنگره راهم ردمی کند آقای وینستون چرچیل

تغییر حکومت به‌صورت استبدادی و قدرت مطلقه و حکومت فـردی یك شخص در هشت ایالت تنها یك‌تغییر و جانشینی اشخاصی‌که در بالا ورأس امور قرار داشتند نبود . یك‌چنین تغییر وتبدیل‌ها اغلب ممکن‌است در کابینه‌ها وهیئت‌های وزیران پیش آید . این وضع‌که پیش‌آمد یك تغییر اساسی وکلی بودکه‌در تمامی دستگاه و روح وروش‌های سازمان حکومتی اثر می‌گذاشت . نظارت‌های دستگاه قانونگذاری و کنترل‌هائی‌که معمولاً ازطرف مردم برای دستگاه‌اجرائی و سازمانهای دائمی حکومتی وجود دارد بکلی از میان رفت و روش دستگاه اداری از حکمرانان ایالت گرفته تا مأموران زیردست او و همچنین طرز رفتار مقامات مختلف پلیس بامردم بکلی تفاوت پیدا کرد . این تغییر وضع بازگشتی‌به دوران پیش و زمانی‌که هنوز حکومت‌های کنگره روی کار نیامده بودنـد نبود بلکه تغییر خیلی بدتری بود.

ازلحاظ باصطلاح قانونی بـازگشتی بود به دوران حکومت مطلقه و استبدادی قرن‌نوزدهم، درعمل ازآن‌هم بدتربود. زیرا دیگراعتمادآن زمان وروش سرپرستی که‌انگلیسی‌هابرای‌خود داشتند ازمیان رفته بود وتمام‌ترسهاوشهوات‌کور صاحبان منافع مستقری‌که در این دوران بوجود آمده بودو با حکومت کنگره به مخاطره افتاده بود اکنون بردستگاه اداری انگلیسی مسلط گشته بود .

مدت دو سال و سه‌ماه حکومت دولت‌های ایالتی کنگره برای این قبیل عناصر بسیار سخت و تحمل ناپذیر بود پیروی ازسیاست و دستورهای کسانی‌که همواره هروقت مزاحم بنظر می‌آمدند ممکن بود آنهارا به زندان فرستاد خیلی مطبوع نبود . حالاکه حکومت این‌قبیل عناصر پایان یافته بود ، دستگاه قدیمی نه فقط میل داشت قدرت قدیمی خودرا از نواحیا و برقرار سازد بلکه‌می‌خواست این آشوبگران مزاحم را سرجای خودشان بنشاند .

اکنون تمام کسانی‌که از روی کارآمدن حکومت‌های مردم شور و شوقی اظهار داشته بودند از دهقانان مزارع وکارگران کارخانه‌ها و پیشه‌وران وصنعتگران

و دکانداران کوچك گرفته تا صاحبان صنایع ومشاغل آزاد و جوانانو دختران و پسران دانشجوی کالجها وخدمتگزاران دستگاههای اداری و حتی هندیانی که در مقامات عالی تر قرار داشتند می بایست کاملاً درك کنند که حکومت انگلستان هنوز قدرت دارد و بر سرکار است و باید این قدرت وحکومت برسمیت شناخته شود. باید همه بفهمند که تنها حکومت است که سرنوشت آیندهٔ هرفرد وامکان ترقی و پیشرفت او را تعیین می کند نه جمعی مزاحمان خارجی که موقتاً در کارها دخالت-های بیجا می کنند.

کسانی که بعنوان منشیان وزیران ایالتی کار می کردند اکنون خودشان رئیس شمرده می‌شدند که زیرفرمان و دستور مستقیم حکمرانان ایالت قرارداشتند و باز باهمان لحن عالیجنابانه سخن می گفتند. فرمانداران و بخشداران باز درمناطق خود فرمانروایان مطلق گشتند وپلیس‌هم خودرا برای دنبال کردن روشهای قدیمی آزادتر احساس می کرد زیرا بخوبی می‌دانست که در تمام اعمال ورفتار ناروای خود ازطرف مقامات بالاتر حمایت خواهد شد. مه تیرهٔ جنگ پوششی بود که می توانست همه‌چیز را بپوشاند وهراقدام ناروا را توجیه کند.

حتی بسیاری کسان که قبلاً از حکومت‌های ایالتی کنگره انتقادمی کردند از این جریانها به‌وحشت می‌افتادند. اینها اکنون بسیاری از نیکی‌ها وجهات‌مثبت آن حکومت‌هارا بیاد می آوردند واز استعفای آنها بشدت اظهار تأسف‌می کردند. بنظر اینها حکومت‌های کنگره می‌بایست درهر صورت به‌کارخود ادامه می‌دادند و آنچه موجب تعجب می‌شد این بود که حتی اعضای **مسلم لیگ** نیز با این جریانها مخالف بودند.

وقتی که عکس العمل کسانی که‌عضو **کنگره** نبودند وقبلاً ازحکومت‌های کنگره انتقاد می کردند بـه این صورت بود می‌توان تصور کرد که عکس‌العمل اعضای کنگره وهواداران آن وکسانی که درمجالس قانونگذاری ایالتی‌عضویت داشتند چگونه بوده است.

وزیران حکومت‌های ایالتی **کنگره** از مقامهای وزارت خود استعفادادند اما از نمایندگی و عضویت مجالس ایالتی استعفا نداده بودند. همچنین رؤسای این مجالس‌واعضای آنها که اکثریت مطلقشان عضو **کنگره** بودند استعفانداده بودند. معهذا عملاً دستگاه حکومت آنهارا به‌کناری رانده بود ونادیده می-

گرفت وانتخابات تازه‌هم انجام نمی‌شد .

حتی اگر فقط از نظر مقررات قانونی‌هم می‌بود چنین وضعی‌غیرقابل‌قبول می‌نمود و درهر کشوردیگری‌که می‌بود به‌بحران منتهی می‌گشت . طبعاً‌سازمانی نیرومند و نیمه‌انقلابی چون **کنگره** که مظهر احساسات ملی کشور بشمارمی‌ـ رفت و سابقه ممتدی از مبارزات آزادیخواهانه پشت‌سر داشت نمی‌توانست در برابر این‌نوع قدرت فردی آرام بماند واین وضع را بپذیرد .

کنگره نمی‌توانست فقط تماشاگر حوادث باشد مخصوصاً کــه تمام اقدامات برضدکنگره صورت‌می‌گرفت . بهمین جهت تقاضاهای مکرر ومؤکدی برای اقدام مثبت ومقابله با نادیده گرفتن دستگاههای قانونگذاری و فعالیتهای عمومی و بطورکلی سیاست حکومت انگلستان دربارۀ هند مطرح می‌گشت .

وقتی‌که حکومت انگلستان حاضرنشد هدفهای خودرا ازجنگ رسماً‌اعلان کند وبه هند هیچگونه امتیازی بدهد **کمیتۀعاملۀ کنگره** اعلام داشت کــه «پاسخ به‌این تقاضا(ی کنگره) بهیچوجه رضایت بخش‌نیست وحکومت‌انگلستان کوشیده است سوءِتفاهمی بوجود آورد ومسئلۀ اصلی وجنبۀ اخلاقی‌آنرا تیره و پنهان سازد... کمیته این خودداری حکومت انگلستان از اعلام هدف‌های جنگ درمورد آزادی هند به‌عناوین‌نامربوط را فقط تمایلی برای حفظ‌تسلط استعماری و امپریالیستی برهند از راه اتفاق واتحاد باعناصر ارتجاعی کشور تلقی می‌کند . **کنگره** بحران جنگ ومسائلی راکه برانگیخته اصولاً از دیدگاه اخلاقی مورد توجه قرارداده است وبهیچوجه درنظر نداشته است‌که ازاین فرصت به‌سودجوئی و معامله‌گری بپردازد . بهمین‌جهت پیش‌از آنکه هرگونه مسئلۀ فرعی مطرح‌شود باید جنبۀ اخلاقی و پراهمیت موضوع و هدفهای جنگ و آزادی هند بشکلی رضایت بخش حل شود. کنگره هرگز و به هیچ صورت نمی‌تواند مسئولیت حکومت را حتی برای دوران موقتی وانتقالی بپذیرد مگرآنکه قدرت واقعی به نمایندگان منتخب مردم واگذار شود» .

کمیته دراظهارات خود اضافه می‌کردکــه بعلت اعلامیه‌ای‌که از طرف حکومت انگلستان انتشار یافت ناگزیر شده است‌که از سیاست انگلستان دوری جوید وبعنوان نخستین قدم درراه عدم همکاری حکومت‌های ایالتی کنگره استعفا می‌دهند . سیاست کلی عدم همکاری کنگره همچنان ادامه دارد و خواهــد داشت

مگر آنکه انگلستان درسیاست خود تجدید نظر کند. «درعین‌حال کمیتهٔ عامله به‌تمام اعضای کنگره یادآور می‌شود که لازمهٔ هر نوع مبارزه ساتیاگراها و عدم خشونت آنست که از هیچگونه تلاش برای تحقق یك موافقت شرافتمندانه با حریف مخالف کوتاهی نشود ... بهمین جهت کمیتهٔ عامله به‌مساعی خود برای یافتن راههای یك توافق شرافتمندانه ادامه خواهد داد هرچند هم که حکومت انگلستان در را بشدت بروی کنگره بسته باشد.»

با ملاحظه هیجاناتی که در کشور وجود داشت و امکاناتی که برای اعمال شدید وخشونت آمیز جوانان بنظر می‌رسید کمیته سیاست اصلی عدم خشونت‌را به سراسر کشور یادآوری کرد و متذکر شدکه بهیچوجه نباید از مقررات آن تجاوز شود و حتی اگر مقاومت عمومی پیش‌آید باید کاملاً مسالمت‌آمیز باشد. بعلاوه خاطرنشان ساخت که «ساتیاگراها بمعنی حسن‌نیت نسبت به‌همه مخصوصاً نسبت به‌مخالفان می‌باشد». بدیهی است که‌این اشاره به‌عدم خشونت‌به هیچ روی باجنگ ودفاع از کشور درمقابل تجاوز به هند ارتباطی پیدا نمی‌کرد بلکه‌فقط در مورد اقداماتی بودکه احتمالاً درجریان مبارزه باتسلط انگلستان و بخاطر آزادی هند پیش می‌آمد.

آن زمان ماههائی‌بودکه جنگ دراروپا پس‌از درهم شکستن لهستان‌بحالت سکون درآمده بود. باصطلاح‌دوران جنگ «شوخی» بود ومخصوصاً برای‌مردم معمولی‌که در هند بودند و بیش‌از آنها برای انگلیسی‌هائی‌که درهند بسر می‌بردند جنگ خیلی دوربنظر می‌رسید وبرای آنها فقط موضوع تهیه وارسال‌لوازم مادی جنگ مطرح بود.

حزب کمونیست هند درآن موقع و تا ژوئن ۱۹۴۱ که آلمان به‌روسیه حمله برد باهرگونه همکاری برای مساعی جنگی انگلستان بکلی مخالف بود. سازمان آنها ممنوع و غیرقانونی اعلان شده بود. و نفوذشان‌هم جز در میان بعضی گروههای جوانان قابل ملاحظه نبود. اماچون احساسات موجود در کشور را با لحنی تند بیان می‌داشتند نوعی گروه پر حرارت و فعال بنظر می‌آمدند.

دراین زمان‌به‌آسانی ممکن‌بودکه هم درایالات‌وهم برای مجمع‌قانونگذاری مرکزی انتخابات عمومی انجام‌گیرد. مسلماً جنگ نمی‌توانست دراین راه‌مانعی

بشمار آید . چنین انتخاباتی محیط را روشن می‌ساخت و واقعیت اوضاع کشور را نمایان می‌کرد . اما مقامات انگلیسی از همین واقعیت می‌ترسیدند زیرا به بسیاری استدلالهای غیر واقعی که آنها دائماً دربارهٔ نفوذ گروههای گوناگون و مختلف یادآور می‌شدند پایان می‌بخشید.

بدینقرار ازهرگونه انتخابات اجتناب می‌شد . ایالات همچنان زیرحکومت فردی حکمرانان قرار داشت‌ومجمع مرکزی که باانتخابات بسیار محدودی‌برای مدت سه سال انتخاب شده‌بود اکنون ده‌سال بودکه همچنان ادامه داشت . حتی وقتی‌که درسال ۱۹۳۹ جنگ آغاز شد این مجمع کهنه بود و دوسال از مدت قانونی مقرر آن گذشته بود . هر سال مدت آن تمدید می‌گشت و اعضای آن قدیمی‌تر و پیرتر ومحترم‌تر می‌شدند و گاهی‌اوقات هم می‌مردند . دیگر حتی خاطرهٔ انتخابات‌هم ازمیان رفته و فراموش شده بود.

حکومت انگلستان انتخابات را دوست نمی‌داشت زیرا زندگی عادی و آرام را مغشوش می‌ساخت وتصویری از هند بااحزاب و دعاوی پرشور رانشان می‌داد . بدون انتخابات خیلی آسان‌تر می‌شدبه‌افراد یا گروههای موردنظراهمیت و اعتبار بخشید وآنها را مهم جلوه‌داد.

وضع عمومی کشور ، مخصوصاً در بسیاری‌از ایالات که‌اکنون تحت حکومت مطلقهٔفردی قرارگرفته بودند تدریجاً وخیم‌تر و بحرانی‌تر می‌شد.افراد عضو **کنگره** بخاطر فعالیت‌های عادی ومعمولی‌شان‌به زندان فرستاده می‌شدند. از سراسر کشور فریاد دهقانان بلند شده بودکه در مقابل تجدید فشار مأموران کوچك دولتی و پلیس کمك می‌خواستند زیرا اینها از رؤسای خود اجازه یافته بودندکه بنام جنگ هرچه می‌توانند ازآنها بیرون بکشند .

تقاضای اقدامی برای مقابله بااین اوضاع ناگوار از هرسو شدیدتر می‌شد و **کنگره** در مجمع‌عمومی سالیانه‌اش‌که در ماه مارس ۱۹۴۰ در شهر **رامگره** در ایالت **بیهار** بریاست **مولانا ابوالکلام آزاد** تشکیل شد تصمیم گرفت‌که توسل به‌نافرمانی عمومی تنها راهی است‌که باقی مانده است . اما حتی در این موردهم از اتخاذ هرگونه تصمیم مثبت خودداری شد و فقط به مردم تذکر داده شدکه خودرا برای چنین مبارزهٔ احتمالی آماده سازند .

نوعی احساس توسعهٔ بحران داخلی در همه‌جا محسوس بود و بنظر

می‌رسید که تصادم اجتناب ناپذیر خواهد بود . «قانون دفاع ازهند» کـه بعنوان تصمیم احتیاطی جنگی درانگلستان به تصویب رسیده بود به حداکثر عمل می‌شد وبهانه‌ای شده بود که هر نوع فعالیت عادی نامطبوع را ممنوع سازنـد ومردم را حتی بدون محاکمه بازداشت کنند .

تغییر ناگهانی که بعلت حملهٔ آلمان به **دانمارك ونروژ** در وضع جنگ **اروپا** پیش‌آمد و کمی بعد سقوط حیرت‌انگیز **فرانسه** درهند تأثیری عمیق به‌وجود آورد . طبعاً عکس‌العمل‌های مردم متفاوت بود اما رویهمرفته نسبت به‌ فرانسه وبعد هم به هنگام عقب نشینی **دونکرك** وحملات هوائی به انگلستان، نسبت به این کشور احساس همدردی شدیدی بوجود آمد . **کنگره** که تقریبا در آستانهٔ اعلان‌نافرمانی عمومی بود، هنگامی که حتی موجودیت‌انگلستان به مخاطره افتاده بود نمی‌توانست به چنین نهضتی بپردازد . بدیهی است مردمان ساده دلی وجود داشتند که فکرمی کردند مشکلات ومخاطراتی که برای انگلستان پیش‌آمده خود امکانات مساعدی برای هند بوجود می‌آورد اما رهبران کنگره مسلمـاً همه مخالف آن بودند که ازموقعیت مخاطره‌آمیزی که برای انگلستان پیش‌آمده سود بجویند وحتی این نظر خود را علناً اظهار می‌داشتند. باین جهت هرگونه صحبت دربارهٔ نافرمانی عمومی موقتاً کنارگذاشته شد .

کنگره کوشش دیگری بعمل‌آورد که باحکومت انگلستان بـه توافقی برسد. اگر درمساعی قبل‌تقاضاهای دامنه داری درباره تعیین هدفهای جنگ وتغییر وضع هند مطرح شده بود اکنون دامنهٔ تقاضاها خیلی محدودگشت وفقط به هند منحصرشد. **کنگره** تقاضا کرد که آزادی هند برسمیت شناخته‌شود ویك حکومت ملی با همکاری تمام احزاب در مرکز بروی‌کار آیـد . خواسته نمی‌شد که در آن موقعیت پارلمان انگلستان قانون تازه‌ای وضع کند بلکـه کنگره پیشنهاد می کرد که در چهارچوب قوانین موجود یك حکومت ملی ازطرف نایب‌السلطنه‌تشکیل شود. هرچندکه این تغییرات مهم بود اما ممکن بود از راه توافقها وقراردادهای ساده عملی‌شود. طبعاً تغییرات قانونی واساسی بعداً صورت‌می‌پذیرفت اما ممکن بود برای چنین تغییراتی تا موقع مناسب‌تر صبر کرد و مذاکرات مفصل‌تر انجام داد بشرط آنکه ادعای هند برای آزادی‌کامل‌مورد قبول‌واقع می‌شد. بااین شرایط **کنگره** حاضر بود که همکاری‌کامل‌خود را برای مساعی جنگ مبذول دارد .

این پیشنهادها که از طرف **راجاگوپالاچاری** مطرح گشت تقاضاهای همیشگی کنگره را خیلی ملایمتر می کرد وخیلی کمتر از آن بود که ما ازمدتها پیش تقاضا می کردیم. این تقاضاها را می‌شد فوراً و بلافاصله بدون هیچگونه مشکلات قانونی عملی کرد . دراین تقاضاها دعاوی سایر گروهها و احزاب مهم هم درنظر گرفته شده بود زیرا حکومت ملی که پیشنهاد شده بود طبعاً ازترکیب احزاب و گروههای مختلف تشکیل می‌شد .

دراین پیشنهادها حتی وضع خاص حکومت انگلستان درهند هم موردتوجه واقع شده بود، زیرا نایب‌السلطنه‌همچنان‌درمقام خودباقی می‌ماند وهرچند تصور می‌شدکه در وضع جدید حق نخواهد داشت تصمیمات دولت ملی را «وتو» کند اما عملاً کارخود را ادامه می‌داد و وجود اوبعنوان رئیس حکومت بمعنی تماسهای نزدیك با حکومت انگلستان می‌بود . همچنین تمام سازمان و دستگاه جنگ زیر فرمان فرماندهٔ کل که‌انگلیسی بودباقی می‌ماند وتمام دستگاه اداری نیز که ساخته وپرداختهٔ انگلیسی‌ها بود همچنان بجای خود می‌ماند .

در واقع اثراصلی تغییرات پیشنهادی ما آن می‌بودکه روحی تازه دردستگاه اداری دمیده می‌شد ونظریه‌ای تازه وثمربخشی بیشتر برایش حاصل می‌گشت و مردم به‌میزان خیلی بیشتربرای منظورها ومساعی جنگ وحل مشکلاتی که دربرابر کشور قرارداشت باآن همکاری می‌کردند. این تغییرات همراه با اطمینان مشخص و روشن دربارهٔ آنکه هند پس ازجنگ به‌استقلال می‌رسید زمینهٔ روانی تازه‌ای در هند بوجود می‌آورد که به همکاری کامل درجنگ منتهی می‌گشت .

برای **کنگره** پس ازاعلامیه‌های متعدد و تجارب گوناگونی که درگذشته داشت خیلی آسان نبود که چنین پیشنهادهائی را مطرح سازد . احساس می‌شدکه حکومت ملی وقتی بااین شکل وخصوصیت و درچنین مقتضیاتی تشکیل شود نیرو واثری نخواهد داشت وناتوان خواهد بود . درمحافل **کنگره** نسبت به این پیشنهادهای تازه مخالفت‌های فراوان اظهار می‌گشت حتی خود من پس ازاندیشه وتفکر بسیارتوانستم خودرا باآن موافق سازم. من بیشتربخاطرملاحظات وسیع‌تر بین‌المللی بااین‌پیشنهاد موافقت کردم‌زیرا میل داشتم که‌اگربتوان بشکلی‌شرافتمندانه این مسئله‌را حل کرد بشکلی کامل درمبارزه برضدفاشیسم ونازیسم سهیم‌شویم . . .

اما یك مشکل خیلی بزرگتر دربرابرما قرار داشت وآن مخالفت **گاندی**

جی بود. این مخالفت تقریباً بطورکلی با صلح دوستی ومسالمت جوئی او بستگی داشت. او با پیشنهادهای قبلی ما برای کمک درمساعی جنگی هرچندکه مسلماً خیلی موافقت نداشت اما مخالفت هم نکرده بود. درست درآغازجنگ به نایب‌السلطنه گفته بود که کنگره فقط می‌تواند کمک اخلاقی خود را برای جنگ تقدیم دارد درحالی که روش **کنگره** از آن‌پس وبطوری که بارها اعلان شد چنین نبود. اکنون **گاندی‌جی** نسبت به موافقت کنگره برای قبول هرگونه مسئولیت درمساعی واقعی جنگ خشونت‌آمیز بشکلی قاطع مخالفت می‌کرد. او دراین مورد چنان احساسات شدیدی داشت که حتی ارتباط خود را با همکارانش وبا سازمان **کنگره** قطع کرد.

برای تمام کسانی که با **گاندی‌جی** ارتباط وهمکاری داشتند این واقعه مشکلی دردآور بود زیرا **کنگره** بصورت امروزی خود درواقع مخلوق اوبود. معهذا سازمان **کنگره** نمی‌توانست انطباق نظریهٔ عدم خشونت گاندی جی را با موقعیت جنگ بپذیرد وچون مشتاق بودکه با حکومت انگلستان به توافقی برسد تامرحله‌ای پیش رفت که حتی به جدائی از رهبر بسیارمحبوبش منتهی می‌گشت.

دراین موقع اوضاع کشورازجهات مختلف رو به‌وخامت می‌رفت مشکلات و دشواریهای سیاسی کاملاً نمایان بود. ازلحاظ اقتصادی هم‌هرچند وضع بعضی از دهقانان و کارگران بخاطر شرایط واوضاع جنگ بهبود نسبی و مختصری پیداکرده بود اما عملاً توده‌های مردم تحت فشار بیشتر قرارگرفتند.

کسانی که واقعاً درآن موقعیت راحت ومرفه بودند سوداگران جنگ، مقاطعه‌کاران، وگروهی مأموران رسمی بودندکه اکثرشان هم‌انگلیسی‌بودند وبرای کارهای جنگ حقوقهای بسیارگزاف به‌ایشان پرداخت می‌شد. ظاهراً فکرحکومت این بودکه وقتی سودهای فوق‌العاده برای مساعی‌جنگی پرداخت‌شود همه‌کس با شوروشوق بیشتر به‌آن خواهد پرداخت وپیشرفتهای بیشترحاصل خواهد شد.

فساد و رشوه خواری و رفیق بازی و دسته بندی بشکلی وسیع‌گسترش می‌یافت وهیچگونه نظارت وکنترل و رسیدگی هم ازطرف مردم وجود نداشت. انتقادات عمومی ازطرف مردم بعنوان مخالفت با مساعی جنگی تلقی می‌گشت و به این جهت به استناد قانون دفاع ازهندکه همه چیز را دربرمی‌گرفت فوراً خاموش می‌شد. اوضاعی واقعاً ناراحت‌کننده ویأس‌انگیز بوجود آمده بود.

همه این عوامل ما را وادارمی‌کرد که **یك** بار دیگر حداکثر کوشش خود‌ـ
را بکاربریم تا با حکومت انگلستان به توافقی برسیم. اما چگونه چنین احتمالی
وجود داشت؟ اوضاع بهیچوجه مساعد بنظر نمی‌آمد. تمامی دستگاه دولتی و
سازمان خدمات‌اداری ازچنان‌آزادی عملی‌بهره‌مند شده بودند که هیچگونه انتقاد
ودخالتی درکارشان نبود ومسلماً از دونسل پیش‌تاکنون هرگزچنین‌آزادی بی‌دردسر
وبدون مزاحمتی‌را بخود ندیده بودند. آنهامی‌توانستندهرکس راکه‌نمی‌پسندیدند
با محاکمه یابدون محاکمه بزندان بفرستند. حکومت درایالات‌وسیع کشورقدرت
و اختیارات نامحدودی بدست آورده بود. اگر ضرورت واجباری پیش نمی‌آمد
دلیلی‌نداشت‌که ازاین‌قدرت واختیارات دست بردارد.

دررأس این دستگاه وساختمان امپراطوری **لردلینلیتگو** بعنوان نایب‌ـ
السلطنه قرارداشت‌که ازحداکثرتشریفات پرشکوه وجلالی‌که برای این مقام‌عالی
پیش‌بینی شده بود استفاده می‌کرد. اوبا بدنی سنگین وذهنی‌کندهمچون صخره‌ای
سخت و تقریباً بابی‌خبری **یك** صخرهٔ سنگی وبا صفات مثبت ومنفی خاص‌اشراف
قدیمی انگلستان بـا حسن نیت و درستی می‌خواست‌که راهی بـرای خروج از
مشکلات پیداکند. اما نارسائی‌های خیلی زیاد داشت. ذهن او به‌کوره راه‌های
قدیمی عادت‌کرده بود واز هرتازگی بوحشت می‌افتاد.

دید اودرحدود همان سنت‌های طبقهٔ حاکمه‌ای‌که خود ازمیان‌آن بیرون‌آمده
بود محدود می‌گشت. او در واقع باگوش وچشم مأموران دستگاه خدمات اداری
وکسان دیگری‌که اورا احاطه‌کرده بودندمی‌شنید ومی‌دید، به مردمی‌که ازتغییرات
اساسی در زمینه‌های سیاسی و اجتماعی سخن می‌گفتند اعتماد نداشت، وازکسانی
که برای مأموریت عالی‌امپراطوری انگلستان ونمایندهٔ عالی‌آن درهند قدرشناسی
وتحسین نداشتند خوششش نمی‌آمد.

درانگلستان در دوران روزهای تیره «جنگ برق‌آسای» آلمان برضداروپای
غربی تغییراتی روی داد. آقای **نویل چمبرلن** ازحکومت بـرکنار رفت و
از جهات بسیار این تغییر وضع مفید بود. **«مارکی زتلاند»** که زینت‌بخش
دستگاه حکومت **چمبرلن** بود نیز ازمقام «ادارهٔ هند» برکنارشد بدون آنکه از
رفتنش اشکی سرازیرشود. بجای اوآقای **آمری** این مقام را احرازکردکه کسی
درباره‌اش اطلاع زیادی نداشت اما همان اطلاعات مختصری هم‌که از او دردست

بود بسیار پرمعنی بود. او درمجلس عوام ازتجاوز ژاپن نسبت به‌چین بشدت دفاع کرده بود و استدلالش هم این بودکه اگر آنچه ژاپن درچین کرده است محکوم شود ناگزیر بـایـد آنچـه انگلستان در هنـد و مصر کرده است نیز محکوم گردد.[1] این استدلالی درست بودکه برای منظوری نادرست بکار می‌رفت.

اماشخصی که واقعاً اهمیت داشت وبحساب می‌آمد **وینستون چرچیل** نخست‌وزیر جدید بود. نظر آقای **چرچیل** دربارهٔ آزادی هند روشن ومشخص بود و بارهاهم تکرار شده بود. او بعنوان یک‌مخالف سازش ناپذیر و سرسخت باآزادی هند معروف بود. درژانویه ۱۹۳۰ گفته بودکه «دیر یا زود شمابايد گاندی وکنگره وتمام آنچه‌را آنها خواستار آنند سرکوب ونابود کنید.» در دسامبر همان سال گفته بود: «ملت انگلیس قصد نداردکه به‌هیچ عنوان از تسلط و نظارت برزندگی هندوپیشرفت هنددست بردارد . . . ما قصدنداریم از ایـن جواهر واقعاً درخشان وگرانبهاکه برتاج پادشاهی انگلستان وجود دارد وبیش‌از هر دومینیون و مستملکهٔ دیگر موجب افتخار و قـدرت امپراطوری بریتانیاست صرفنظر کنیم.»

کمی بعدتوضیح داده بودکه منظورازکلمات سحرآسای «وضع دومینیونی» که اغلب به‌رخ ما کشیده می‌شد درمورد انطباق باهند چیست. درژانویهٔ ۱۹۳۱ گفته بود: «ماهمیشه این (وضع دومینیونی) را هدف نهائی برای‌هند می‌شماریم، اما ازجنبهٔ کاملاً تشریفاتی شرکت نمایندگان هند درکنفرانس‌های زمان جنگ‌که بگذریم هیچ‌کس تصورهم نمی‌کندکه اساس سیاست ما درهند جزاین باشد که درهر موقع‌وبه هرصورت‌که برای مامفید ومنطقی باشد طرح و اجرا گردد.» و باز در دسامبر ۱۹۳۱ گفته بود: «بسیاری ازمردان سیاسی‌ما که خودمن هم یکی‌از آنهابوده‌ام دربارهٔ وضع‌دومینیونی برای‌هند سخن‌گفته‌اند ومسلماً من‌خودنیزدراین مورد حرف زده‌ام اما هرگز در نظر نداشته‌ام‌که هند در دورانهائی‌که ما می‌توانیم پیش‌بینی کنیم حقوق اساسی نظیرکانادا را بدست‌آورد... انگلستان اگرامپراطوری خود درهند را از دست بدهد دیگر هرگز دولت وقدرتی بزرگ نخواهد بود.».

درواقع مسئلهٔ اصلی همین‌بود. هند بودکه اساس امپراطـوری بریتانیا بشمارمی‌رفت‌وتملک واستثمارهند موجب عظمت ونیروی انگلستان‌شده‌بود وآنرا

۱ـ بیانات آقای آمری درمجلس عوام در۲۷ فوریه ۱۹۳۳.

بصورت یك قدرت بزرگ درآورده بود. آقای **چرچیل** نمی‌توانست انگلستان را جز مالك و صاحب یك امپراطوری بزرگ تصور کند و بنظر آورد و بهمین قرار هم نمی‌توانست تصور کند که هند آزاد باشد.

با این توضیحات معلوم می‌شد که وضع دومینیونی که مدتی دراز بعنوان چیزی در دسترس ما به‌ما وعده داده می‌شد فقط جنبهٔ اسمی و تشریفاتی دارد واز آزادی وقدرت واقعی برای مردم هند بکلی دور است. در حالی که ما وضع دومینیونی را حتی‌اگر بمعنی کامل کلمه‌هم می‌بود قبول نداشتیم و رد کرده‌بودیم و خواستار استقلال هند بودیم. درواقع شکاف و فاصله میان **آقای چرچیل** وما بسیار زیاد بود.

ما حرفهای **آقای چرچیل** را بخاطر داشتیم و می‌دانستیم که او شخصی سرسخت و سازش ناپذیر است. ما نمی‌توانستیم به‌انگلستانی که زیر رهبری او قرار گرفته بود امیدزیاد داشته باشیم. **آقای چرچیل** باوجود شهامت فراوان و خصال عالی رهبری که داشت مظهر انگلستان امپریالیست و محافظه‌کار قرن نوزدهم بود و بنظر می‌رسید که نمی‌تواند دنیای تازه را بامسائل غامض و نیروهای مختلف آن درك کند و خیلی کمتر می‌توانست دنیای آینده‌ای را که شکل می‌گرفت بفهمد. درعین‌حال او مردی بزرگ بود که می‌توانست قدمهای بلند بردارد. پیشنهاد او برای اتحاد بافرانسه هرچند که در زمانی تیره و تاریك مطرح می‌گشت، نشان دوراندیشی او وانطباقش با موقعیت‌های زمان بود ودرهند تأثیر فراوان گذاشت.

شاید مقام تازه‌ای که احراز کرده بود و مسئولیت‌های وسیعی که بعهده گرفته بود موجب وسعت‌نظر او شده‌بود و تصورات و عقاید کهنه و قدیمی او را تغییر داده بود. شاید خود ضروریات و احتیاجات زمان جنگ که برای او اهمیت فوق‌العاده داشت او را ناگزیر می‌ساخت که بفهمد آزادی هند نه فقط اجتناب ناپذیر است بلکه حتی ازنظر منافع و مصالح جنگ هم‌لازم‌می‌باشد.

بخاطر می‌آوردم که درماه اوت ۱۹۳۹ که به‌چین می‌رفتم آقای**چرچیل** بوسیلهٔ یکی‌از دوستان مشترکمان برایم پیامی فرستاد که طی آن برای دیدار من ازاین کشور جنگ زده آرزوی موفقیت کرده بود.

باین جهات ما پیشنهاد تازهٔ خودرا بامقداری امیدواری مطرح کردیم منتهی امید زیاد نداشتیم. اما پاسخ حکومت انگلستان خیلی‌زود فرارسید. این پاسخ‌رد کامل پیشنهادهای ما بود و بعلاوه با عباراتی بیان می‌شد که برما مسلم می‌ساخت انگلستان بهیچوجه قصد نداردکه ازقدرت خود در هند دست بکشد و می کوشد تجزیه و تفرقه را درهند دامن بزند و تمام عوامل قرون وسطائی و ارتجاعی را موردتشویق قراردهد. بنظر می‌رسیدکه انگلستان ترجیح می‌دهدکه هند دستخوش جنگ داخلی و ویرانی گردد تااینکه آنها ازتسلط ونظارت خود دست‌بردارند.

هرچند ما بااین‌رفتار وروش‌عادت کرده بودیم اما بازهم این پاسخ‌موجب حیرت ما شدوبراحساس ناراحتی وحرمان زدگی ما افزود. بخاطر دارم‌که درآن موقع مقاله‌ای نوشتم‌که عنوان آن چنین بود «راهها از هم جدا می‌شوند.»

من از مدتها پیش خواستار استقلال هند بودم ومعتقد بودم‌که ما ازهیچ راه دیگر نمی‌توانیم پیشرفت وترقی داشته باشیم ویا با انگلستان روابط دوستانه و همکاری برقرار سازیم. همیشه باامیدواری‌به چنین‌روابط دوستانه‌ای می‌نگریستم. و اکنون ناگهان احساس می‌کردم‌که جز با تغییر اساسی انگلستان برای ما راه مشترکی‌وجود نخواهد داشت. ما می‌بایست راههای متفاوتی را دنبال‌کنیم.

۵ نافرمانی انفرادی

بدینگونه بجای آنکه ما از اندیشهٔ آزادی‌که به‌ما نیرو می‌بخشید و ما را همراه با شوروشوق تمامی ملت به‌میدان مبارزهٔ جهانی می‌کشاند سرمست‌شویم‌با تلخکامی محرومیت وحرمان‌نفی آزادی مواجه گشتیم. واین نفی آزادی بازبانی تکبر آمیز و خود ستائی از حکومت وسیاست انگلستان بیان می‌شد وبا شرایط بسیار همراه بودکه‌گفته می‌شد هند لازمست آنهارا بدست آورد تابتواندخواستار آزادی باشد. شرایطی‌که تحقق بعضی‌ازآنها غیرممکن می‌نمود.

روشن شدکه تمام این‌گفتگوها ومباحثات پارلمانی‌که در انگلستان دربارهٔ هند صورت می‌گرفت و کلمات و عبارات پرطنین‌که گفته می‌شد همه نیرنگهای سیاسی است‌که فقط برای مخفی ساختن منظور اصلی بکار می‌رفت و هدف‌ثابت

و مسلم آن بود که تسلط بر هند به صورت یك مستملکه و مستعمرهٔ امپراطوری برای مدتی هرچه درازتر ادامه یابد . چنگالهای امپریالیسم هرچه عمیق‌تر جسم هند را در هم خواهد فشرد و این خود میزانی بود برای سنجش نظام بین‌المللی و آزادی و دموکراسی که انگلستان مدعی بود بخاطر آن می‌جنگد .

یك نشانهٔ پر معنای دیگر هم وجود داشت : **برمه** تقاضا کرده بود که فقط اطمینان داده شود که پس ازجنگ به آن کشور وضع دومینیونی داده‌خواهد شد. این تقاضا مدتها پیش از آنکه جنگ اقیانوس آرام آغاز شود مطرح شده بود و به هر صورت بهیچوجه در جریان جنگ اثری نمی‌بخشید زیرا تقاضاشده بودکه پس از پایان مخاصمات تحقق پذیرد . بعلاوه **برمه** فقط خواستار وضع دومینیونی شده بود نه استقلال کامل .

در مورد **برمه** خود انگلیسی‌ها بارها گفته بودند که مانند **هند** هدف سیاست انگلستان آنست‌که در آنجا هم وضع دومینیونی بوجود آید . در **برمه** برخلاف هند مردم‌خیلی یکدست‌تر بودند و بنابراین مخالفت‌های واقعی یاخیالی که در مورد **هند** مطرح می‌گشت با وضع **برمه** انطباق پیدا نمی‌کرد . معهذا این تقاضا که تمام مردم **برمه** با اتفاق نظر مطرح کرده بودند نیز رد شد و هیچگونه اطمینانی برای بوجودآوردن وضع دومینیونی پس از جنگ داده نشد.

وضع دومینیونی وعده‌ای بود برای آینده‌های خیلی دور ، تصوری مبهم و غیر واقعی و مافوق طبیعی بود که با دنیای دیگری انطباق پیدا می‌کردکه از زمان و دنیای ما دور بود . در واقع همان طور که آقای چرچیل هم گفته بود ، وضع دومینیونی عبارت پردازی خالی از مفهومی بود که جنبهٔ تشریفاتی داشت و با زمان ما یا آینده‌های نزدیك ارتباطی پیدا نمی‌کرد .

بهمین قرار مخالفت‌هائی که نسبت به استقلال هند اظهار می‌گشت وشرایط بی معنی که برای آن تعیین می‌شد عبارت پردازیهای خالی از مفهومی بود که همه‌کس می‌دانست معنی و واقعیتی درخود ندارد .

تنها واقعیت این بود که انگلستان مصممانه قصد داشت به هر قیمت‌که باشد تسلط خود را بر هند حفظ کند و هند هم مصمم بود که این تسلط را درهم بشکند. تنها آینده می‌توانست نتیجهٔ تصادم‌وبرخورد این دو تصمیم سازش‌ناپذیر را نشان دهد .

آینده خیلی زود نتایج سیاست انگلستان در **برمه** را به ما نشان داد. در **هند** نیز آن آینده کم‌کم چهرهٔ خود را نمایان ساخت و مبارزه و تصادم و تلخکامی و رنج را با خود همراه آورد.

اکنون دیگر وضعی پیش آمده بود که پس از رد شدن توهین‌آمیز پیشنهاد ما از طرف حکومت انگلستان غیر ممکن بود که نسبت به آنچه‌درهند اتفاق می‌افتاد بصورت یك تماشاگر بیکاره باقی ماند. اگر در بحبوحهٔ جنگی خطرناك و در زمانی که میلیونها نفر مردم در سراسر جهان به آزادی عقیده داشتند وبخاطر آن قربانی های عظیم می‌دادند سیاست انگلستان چنین بود پس موقعی که جنگ پایان می‌یافت و فشار افکار عمومی کم می‌شد چه صورتی پیدا می‌کرد؟

در این ضمن افراد **کنگره** در سراسر هند منظماً بازداشت می‌شدند و بزندانها اعزام می‌گشتند. در فعالیت‌های عادی مـا هم دخالت می‌شد و از آنها جلوگیری بعمل می‌آمد. زیرا باید بخاطر داشت که حکومت انگلستان در هند همیشه با نهضت‌های ملی و کارگری هند درحال جنگ است و منتظر آن نمی‌ماند که نهضت نافرمانی عمومی آغاز شود و آنوقت دست به اقدام ببرد. این‌جنگ گاهی شدت می‌پذیرد و در تمام جبهه‌ها حمله صورت می‌گیرد و بعضی اوقات کمی ملایم‌تر می‌شود اما همواره حالت جنگ ادامه دارد.[1]

در دوران کوتاه حکومت های ایالتی **کنگره** در ایالات این جنگ‌صورت ملایم و آرامی پیدا کرده بود اما پس از استعفای این حکومت هـا باز شدت

۱ـ بسیاری افراد حتی از زمان پیش از شروع جنگ اروپا در زندان بودند. بعضی از دوستان جوان من مدت پانزده سال‌است که در زندان بسرمی‌برند. هنوز هم در زندان هستند. اینها وقتی به زندان افتادند جوانان نورسی بودند و اکنون مردانی میانه سال می‌باشند که موهای سرشان خاکستری شده است. در دورانهای مکرر زندانی شدن خود در زندانهای ایالت ولایات‌متحده با این دوستان برخورده‌ام. من مدتی در زندان‌مانده‌امو مرخص‌شده‌ام اما آنها همچنان در زندان مانده‌اند. هرچند که آنها از مردم ولایات متحده هستند و در زندانهای این ایالت زندانی می‌باشند امـا آنها را طبق قوانین ایـالت پنجاب محکوم کرده‌اند و بـه این جهت اختیار آزادی ایشان هم بـا حکومت ایالتی پنجاب می‌باشد. وقتی که حکومت ایالتی کنکره در ولایات‌متحده روی کار آمد توصیه کرد که این زندانیان آزاد شوند اما حکومت ایالتی پنجاب که از کنکره نبود با آزادی آنها موافقت نکرد — (مؤلف)

گرفت و مأموران ثابت دولت مخصوصاً از ایــن امر که دستور زندانی ساختن اعضای معروف کنگره و اعضای مجالس قانونگزاری را صادر کنند لذت خاصی می‌بردند .

طبعاً وضع **هند** بجائی رسیده بود که توسل به‌اقدام مثبتی اجتناب‌ناپذیر شد زیرا گاهی اوقات نپرداختن به اقدام خودبزرگترین شکست وضعف می‌باشد. در عین حال اقدامی که صورت می‌گرفت می‌بایست موافق سیاست همیشگی‌ما و از نوع نافرمانی عمومی و مدنی باشد .

معهذا کوشش می‌شد که اقدام ما صورت قیام عمومی را بخود نگیرد و فقط افراد منتخب و محدودی بــه نافرمانی بپردازند . این همان چیزیست کــه بعنوان نافرمانی فردی معروف شده است و در مقابل نافرمانی عمومی و توده‌ای می‌باشد . در واقع این مبارزه نوعی اعتراض اخلاقی دامنه دار بود .

از نظر یك سیاستمدار عجیب می‌نمود که ما تعمداً ازواژگون‌ساختن وایجاد مزاحمت برای دستگاه اداری خود داری می‌کردیم و عملاً به آنها امکان می‌دادیم که خیلی آسانتر باصطلاح آشوبگران را بزندان بفرستند . در هیچ‌جای دنیا فعالیت سیاسی مثبت و انقلابی به این صورت نبوده است . معهذا این روش خاص **گاندی** بود که سیاست های انقلابی‌را با اصول اخلاقی ترکیب می‌کرد و هر وقت کــه چنین نهضت هائی پیش می‌آمد همیشه او رهبر اجتناب ناپذیر می‌بود . این روش او بود که نشان می‌داد هرچند تــابعیت سیاست انگلستان را نمی‌پذیرفتیم و از راه قبول داوطلبانه زندان ورنج مخالفت خود و تصمیم‌خویش را اظهار می‌کردیم‌اما در عین حال هدفمان آن نبود که برای حریف خود دردسر فراهم آوریم .

این نهضت نافرمانی فردی بشکلی بسیار محدود آغاز گشت. هر مرد یا زنی که داوطلب شرکت در این مبارزه می‌شد می‌بایست قبلاً نوعی آزمایش را بگذراند تا اجازه نافرمانی به او داده شود . کسانی که انتخاب می‌شدند تا از دستورات‌رسمی سرپیچی کنند طبعاً فوراً بازداشت می‌گشتند و محکوم به‌زندان می‌شدند .

همان طورکه رسم مــا بود ابتدا اشخاص معروف برای منظور انتخاب می‌شدند مانند اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره ، وزیران سابق حکومت‌های ایالتی ،

اعضای مجالس قانونگذاری ایالتی واعضاهای کمیته‌های ایالتی کنگره . تدریجاً تعداد داوطلبان افزایش یافت بطوریکه بیست وپنج تا سی‌هزارنفر ازمردان وزنان عضو کنگره زندانی شدنــد . این عده شامل رؤسا واعضای مجالس قانونگذاری ایالتی نیزمی گشت که‌کار آنها ازطرف حکومت انگلیسی هند متوقف شده بود .

بدین‌گونه مانشان می‌دادیم که وقتی به نمایندگان منتخب ما برای مجالس قانونگذاری اجازهٔ کار وفعالیت داده نشود آنها تسلیم حکومت فردی واستبدادی نخواهند شد و زندان را برنمایندگی مجلس ترجیح می‌دهند .

غیر ازکسانی که برای نافرمانی داوطلب ومأمورمی‌شدند وبزندان می‌رفتند چندین هزارنفر هم بخاطرسخنرانی‌ها یا فعالیت‌های دیگر زندانی شدند یا بدون هیچگونه‌اتهام ومحاکمه‌ای بزندان می‌افتادند. من خود درنخستین مراحل بازداشت شدم وبخاطریك سخنرانی به چهارسال زندان محکوم‌گشتم .

ازاکتبر ۱۹۴۰ تامدتی بیش ازیکسال تمام این اشخاص در زندانها بسر بردند . ما در زندان می‌کوشیدیم بـا هروسیله که می‌توانستیم ازتحولات جنگ وحوادثی که درهند و درجهان روی می‌داد مطلع شویم ، ما دربارهٔ چهار آزادی اصلی که **پرزیدنت روزولت** اعلان کرده بود مطالبی خواندیم و از **منشور اقیانوس اطلس** که ازطرف **روزولت وچرچیل** صادر شد چیزهائی‌شنیدیم وبزودی هم‌مطلع شدیم که آقای **چرچیل** اعلان کرده‌است که این منشور با**هند** انطباق نخواهد داشت .

درماه ژوئن ۱۹۴۱ خبرحملهٔ ناگهانی **هیتلر** به روسیه ما را به هیجان آورد و با علاقهٔ اضطراب‌آمیزی تغییرات وضع جنگ را دنبال می‌کردیم .

در ۴ دسامبر ۱۹۴۱ بسیاری ازما را از زندان مرخص کردند . سه روز بعد حملهٔ ژاپن به **پرل هاربور** صورت گرفت و جنگ اقیانوس آرام آغاز گشت .

۶ پس از پرل‌هاربور . گاندی وعدم خشونت

وقتی که ما از زندان بیرون آمدیم وضع وموقعیت ملی ما یعنی مسئلهٔ هند

دربرابر انگلستان بهیچوجه تغییر نیافته بود .

زندان دراشخاص مختلف اثــرات متفاوتی بوجود می‌آورد . بعضی‌ها مقاومتشان درهم می‌شکند وضعیف می‌شوند . بعضی دیگرسخت‌تر می‌شوند و در اعتقاداتشان استوارترمی‌گردند ومعمولاً این دستهٔ اخیرهستندکه درتوده‌های مردم اثرمی‌گذارند .

اما هرچند ما ازنظرملی به همان صورت‌که داشتیم باقی‌مانده بودیم واقعهٔ **پرل‌هاربور** وحوادثی‌که بدنبال آن روی داد ناگهان وضع بحرانی تــازه و دورنمائی تازه بوجود آورد .

کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بلافاصله اجلاسیه‌ای تشکیل داد وبحران تازه و محیط تازه را مورد رسیدگی قرار داد. **ژاپنی** ها تا آنوقت پیشرفت‌های عمده حاصل نکرده بودند اما مصائب حیرت‌انگیزی روی نموده بود . دیگــر جنگ منظره‌ای دوردست نبود بلکه خیلی به هند نزدیك شده بود و تأثیر مستقیمی درآن بوجود می‌آورد . درمیان اعضای **کنگره** میل شدیــدی پیدا شده بودکه دراین تحولات خطرناك نقشی عمده ومؤثرانجام دهند .

درموقعیت جدید دیگر موضوع رفتن داوطلبانه به زندانها بی‌معنی بنظر می‌رسید . اما اگر دری برای همکاری شرافتمندانه گشوده می‌شدکه مردم بتوانند بصورتی برای اقدام مثبت ومؤثر الهامی داشته باشند چه می‌شدکرد ؟ تنها ترس از اوضاع خطرناك وتهدیدکننده‌کافی نبود .

با وجود تاریخ‌گذشته وتمــام آنچه اتفاق افتاده بود ما مشتاق بودیم کــه همکاری خودرا درمساعی جنگی مخصوصاً برای دفاع ازهند تقدیم داریم اماالبته لازم بودکه یك دولت ملی بوجودآیدکه بتواند با تمام عناصر وعوامل مختلف درکشور همکاری‌کند ومردم هم احساس‌کنندکه واقعاً مساعی ملی برای دفاع از هند بکارمی‌رود وآنچه صورت می‌گیرد ازطرف خارجیانی‌که ما را برده و اسیر ساخته‌اند تحمیل نمی‌شود .

درمورد این‌خط مشی‌کلی درمیان اعضای **کنگره** وبسیاری‌ازعوامل دیگر اختلاف نظری وجود نداشت اما یك اختلاف اصولی به شکلی غیرمنتظره ظهور کرد .

گاندی‌جی نمی‌توانست ازاصل اساسی عدم خشونت خود حتی درمورد

جنگ خارجی دست بردارد. حتی خودنزدیک‌شدن خطرجنگ وتهدید آن‌فرصتی برای آزمایش اعتقادات اوپیش می‌آورد . اگر دراین لحظهٔ حساس ازنظرخود عدول می‌کرد مفهومش این می‌بودکه یانظریهٔ عدم‌خشونت اوبطوری که خودش عقیده داشت درتمام موارد درست نمی‌باشد وقابل انطباق نیست ویا در غیراین‌ـ صورت عمل او درست نبوده‌که بشکلی سازش‌ناپذیر به‌آن چسبیده است . طبعاً **گاندی‌جی** نمی‌توانست ازچیزی‌که درتمام طول حیات خودبه‌آن اعتقاد داشت و اساس تمام فعالیت‌های اوبود دست بردارد واحساس می‌کردکه عواقب ونتایج این عدم خشونت را هرقدر هم دشوار وغامض می‌بود می‌بایست بپذیرد .

یك چنین دشواری و تضاد فکری نخستین‌بـار در زمان بحران مونیخ در سال ۱۹۳۸ که خطر شروع جنگ بسیار محسوس شده بود پیش‌آمد . در آن موقع من دراروپا بودم و درمباحثاتی‌که به‌این مناسبت درهند پیش‌آمـد شرکت نداشتم اما بـا رد شدن بحران وعقب افتادن جنگ آن مشکلات هم موقتاً ازمیان رفته بود .

وقتی‌که درسپتامبر ۱۹۳۹ جنگ عملاً آغازشد دیگر این مسئله مطرح نگشت ومورد مباحثه قرارنگرفت فقط در اواخرتابستان ۱۹۴۰ بودکه **گاندی‌جی** دوباره این موضوع را متذکرگشت وروشن ساخت‌که نمی‌تواند درمساعی خشونت‌آمیزجنگ شرکت جوید ومیل داشت‌که **کنگره** هم رسما همین روش ونظریه را درمورد جنگ اتخاذکند . اوموافق بودکـه هرنوع کمك اخلاقی و هواداری دیگرکه لازم باشد داده شود اما نمی‌بایست عملاً درعملیات مسلحانه و خشونت‌آمیز جنگ بهیچوجه شرکت وهمکاری شود . **گاندی‌جی** می‌خواست که **کنگره** پیوستگی خود را به طور مطلق به اصل عدم خشونت حتی برای‌هند آزاد ومستقل اعلام دارد .

البته **گاندی‌جی** می‌دانست‌که درکشور وحتی در درون **کنگره** عناصر بسیاری هستندکـه به اصل و نظریهٔ عدم خشونت اعتقاد ندارند . می‌فهمیدکه حکومتی‌کـه برای هند آزاد بوجود آید ناگزیـر اصل عـدم خشونت را در مورد مسائل دفاعی‌کشور معتبرنخواهد شمرد و به‌تشکیل‌نیروهای نظامی‌زمینی و دریائی و هوائی خواهد پرداخت اما میل داشت‌که لااقل **کنگره** پرچم عدم خشونت را بلند و دراهتزاز نگاهدارد ومردم را وادار سازدکه بر اساس اقدامات

مسالمت‌آمیز بیندیشند .

او از تصور اینکه هند دارای قدرت نظامی باشد بوحشت می‌افتاد . در رؤیاهای خود می‌خواست هند آزاد مظهر و نمونهٔ عدم خشونت باشد وبا نمونهٔ هند، سایر کشورهای جهان هم از جنگ و روشهای خشونت آمیز دست بکشند . **گاندی جی** می‌خواست که اگر تمام هند هم این نظر را نمی‌پذیرند موقعی که زمان آزمایش فرا می‌رسد دست کم **کنگره** این نظریه را بی‌اعتبار نسازد .

کنگره از مدتها پیش اصل عدم خشونت و انطباق آنرا با مبارزه در راه آزادی هند و بوجود آوردن وحدت ملت پذیرفته بود و عمل می‌کرد اما هرگز از این حد دورتر نرفته بود و هرگز این اصل را در مورد دفاع درمقابل تجاوز خارجی یا درمورد آشفتگی‌ها و آشوب های داخلی نپذیرفته بود .

درواقع کنگره حتی به‌توسعه و تکامل ارتش هند علاقهٔ فراوان اظهارمی‌داشت و بارها تقاضا کرده بود که افسران این ارتش‌هم باید **همه هندی** باشند . نمایندگان کنگره درمجمع قانونگذاری مرکزی اغلب قطعنامه‌هائی دراین زمینه مطرح کرده‌بودند و درمباحثات‌مربوط به‌آن شرکت می‌کردند. پدرم بعنوان‌رهبر گروه پارلمانی کنگره درسالهای بیست عضویت **کمیتهٔ اسکین** را قبول کرده بود که بمنظور هندی‌ساختن‌افسران و تجدید سازمان ارتش هند تشکیل گردید. او بعداً از عضویت این کمیته استعفاداد اما این‌استعفا بعلل سیاسی بود و بهیچوجه‌با نظریهٔ عدم خشونت ارتباط نداشت .

در ۳۸ـ۱۹۳۷ گروه نمایندگان کنگره درمجمع مرکزی ، پس‌ازمشورت باتمام حکومت‌های ایالتی کنگره طرحی را مطرح ساخت که پیشنهاد می‌کرد ارتش هند توسعه‌وتکامل پذیرد و تجهیزات آن مکانیکی شود ونیروهای دریائی و هوائی ازصورت بسیار حقیر وتقریباً بی‌معنی بصورت نیروهای واقعی و مؤثر درآید و تدریجاً بجای واحدهای انگلیسی ارتش واحدهای ارتش هند درنواحی مختلف مستقر گردند. ازآنجاکه هزینهٔ هرواحد انگلیسی درهند چهاربرابر واحد هندی بودازراه جایگزین ساختن واحدهای هندی بجای واحدهای انگلیسی‌مقدور می‌بود که حتی بدون صرف هزینه‌های اضافی تجهیزات مکانیکی برای ارتش هند

فراهم ساخت .

همچنین در دوران **بحران مونیخ** اهمیت و توسعهٔ نیروی هوائی مورد تأکید قرار گرفت اما حکومت هند می‌گفت که نظر کارشناسان با چنین توسعه‌ای موافق نیست. درسال ۱۹۴۰ گروه نمایندگان پارلمانی کنگره مخصوصاً درمجمع مرکزی شرکت کردند ودر آنجا تمام این تذکرات را مکرراً یادآور شدند و متذکر گشتند که چگونه حکومت هند وقسمت نظامی آن در تدارکات دفاعی هند ناتوانی وسهل انگاری نشان می‌دهند .

تا آنجاکه من‌می‌دانم درهیچ زمانی نظریهٔ عدم‌خشونت درمورد نیروهای ارتش زمینی ودریائی و هوائی یا نیروهای پلیس مطرح نبوده است. همیشه برای همهٔ ما مورد قبول بوده است که انطباق عدم خشونت در مبارزه بخاطر آزادی و استقلال محدود می‌شده است . اما بدیهی است که قبول این اصل در اذهان ما از راههای مختلف اثری نیرومند بوجود می‌آورد و کنگره را جداً هوادار خلع ـ سلاح عمومی جهان وراه حلهای مسالمت‌آمیز درتمام اختلافات بین‌المللی وملی می‌ساخت .

وقتی که حکومت‌های ایالتی **کنگره** درایالات برسرکار آمدند بسیاری ازآنها نوعی پرورش وتمرین‌های نظامی رادر دانشگاهها و کالج‌ها موردتشویق قرار دادند . دراین موارد حکومت مرکزی هند بودکه موافقت نداشت و مانع چنین تمرین‌ها وتعلیماتی می‌شد.

مسلماً **گاندی‌جی** بااین تمایلات موافق نبود اما دخالتی هم نمی‌کرد. حتی دوست نداشت که‌نیروهای پلیس بصورت مسلحانه برای آرام‌ساختن آشوبها و بلواهای داخلی بکار روند ونارضائی خود را دراین موارد اظهار می‌داشت.اما رویهمرفته این اقدام را بعنوان ضرر کمتر می‌پذیرفت و امیدوار بودکه تعلیمات او تدریجاً در ذهن تمام مردم هند اثر خواهد گذاشت . همین عدم‌موافقت او بااین قبیل تمایلات **کنگره** بودکه دراوایل سالهای‌سی‌اورا به‌قطع ارتباط با**کنگره** کشاند و هرچندکه‌رهبر بلامنازع **کنگره** ومشاور وراهنمای آن بود ازعضویت رسمی آن کناره‌گرفت . طبعاً درآن موقع برای همهٔ ما وضعی غیرعادی وناگوار پیش‌آمد اما شاید خوداواحساس‌می‌کردکه به‌این ترتیب در تصمیمات‌گوناگونی که **کنگره** گاه بگاه می‌گرفت‌وکاملاً بااصول اعتقادات او سازگار نبودشخصاً

مسئولیتی نداشت .

این تضاد درونی همیشه برای **گاندی** وجود داشت . و در سیاست ملی ماهم میان **گاندی** بعنوان یك رهبرملی و **گاندی** بعنوان مـردی کـه همچون پیامبران پیامی داشت که به‌هند منحصر نمی‌بود و به تمامی جامعهٔ بشری و جهان تعلق می‌گرفت همین تضاد وجود داشته است.

درمقتضیات وضروریات زندگی ومخصوصاً زندگی‌سیاسی به‌آسانی نمی‌-توان هوادار مطلق ودقیق **حقیقت** بصورتی که بنظر می‌آید باقی ماند. معمولاً مردم به این مسئله اهمیت زیاد نمی‌دهند و اگر اصولاً به حقیقتی هم قائل باشند آنرا درگوشه‌ای از ذهن خود نگاه می‌دارند و درعمل از مقتضیات مصلحت‌آمیز پیروی می‌کنند .

درسیاست تقریباً قاعدهٔ‌کلی و عمومی در همه‌جا چنین است و ایـن امـر متأسفانه ازآن جهت نیست‌که سیاستمداران مردمی از نوع خاص و فرصت طلب می‌باشندبلکه بیشتراز آنجهت است‌که نمی‌توانند‌در‌اقدامات خود تمایلات‌شخصی را ملاك‌عمل قرار دهند . آنها ناگزیرند‌که دیگران را به‌اقدام وادار سازند وباین جهت باید محدودیت‌ها و چگونگی فهم آنها از **حقیقت** و میزان دلبستگی و امکان‌عمل‌کردن به **حقیقت** را درآنها نیز درنظر بگیرند . و بهمین جهت است که باید در مورد حقیقت به صورتی‌که خودشان درك می‌کنند با آنچه شرایط و مقتضیات ایجاب می‌کند سازشی بوجود آورند وآنرا بامقتضیات ومصالح‌محیط منطبق سازند . این انطباق اجتناب‌ناپذیر می‌شود و درعین‌حال همواره مخاطراتی هم وجود دارد زیرا تمایل عادی اینست‌که راه حقیقت رهاشود و مصلحت‌جوئی و رعایت مقتضیات تنها انگیزهٔ اقدام وعمل قرارگیرد .

گاندی هم هرچند همچون صخره‌ای استوار بود‌که به‌بعضی اصول‌مورد اعتقاد خویش بستگی تزلزل ناپذیر داشت درعین‌حال استعدادی فوق‌العاده‌برای انطباق خویش بادیگران وبا موقعیت‌های متغیر نشان می‌داد وهمیشه قـدرتها و ضعف‌های دیگران و مخصوصاً توده‌های مردم را درنظر می‌گرفت و می‌سنجید‌که آنها تا چه اندازه و تا‌کی می‌توانند از **حقیقت** بصورتی‌که او آنرا مـی‌بیند پیروی کنند . اما گاه به گاه او خوددرا بالا می‌کشید و گوئی مـی‌ترسید‌که در راه سازش بادیگران خیلی پیش رفته باشد و به‌این جهت به تکیه گاههای فکری

خویش باز می‌گشت .

بنظر می‌رسد که **گاندی** در بحبوحهٔ اقدام باافکار و اذهان توده‌های‌مردم هماهنگ می‌شود وهم طراز استعداد وظرفیت ایشان می‌گردد وخود را تااندازه‌ای با این مقتضیات منطبق می‌سازد اما درسایر مواقع بیشتر به نظرهای خود می‌چسبد و ظاهراً جنبهٔ انطباق پذیریش کمتر می‌شود . همین تفاوت و اختلاف را می‌توان دراقدامات او و درنوشته‌هایش نیز ملاحظه کرد . این وضع موجب ابهام وگیجی اطرافیانش می‌شود وکسانی راکه از زمینه‌ها وسوابق خاص هند بی‌اطلاع می‌باشند خیلی بیشتر گیج ومبهوت می‌کند .

بدشواری می‌توان گفت که یك فرد واحد تاچه اندازه می‌تواند دراندیشه و ایدئولوژی مردم اثر بگذارد . در تاریخ دیده می‌شود که بعضی اشخاص در مردم نفوذهای فوق‌العاده نیرومند داشته‌اند معهذا شایدهم بتوان گفت که این‌قبیل اشخاص چیزهائی راکه قبلاً درذهن مردم وجود داشته بیرون کشیده‌اند و مورد تأکید قرار داده‌اند یا اینکه توانسته‌اند افکار واندیشه‌هائی راکه بصورتی‌مبهم‌در عهد ایشان احساس می‌شده بصورتی روشن بیان‌کنند .

نفوذ **گاندی‌جی** در ذهن واندیشهٔ هند درزمان حاضر فوق‌العاده بوده است . اما فقط آینده نشان خواهد دادکه این‌نفوذ تاچه مدت و تاچه اندازه دوام خواهد داشت . نفود او تنها محدود به‌کسانی نیست که بااو موافق هستند و او را بعنوان یك‌رهبر و پیشوای ملی قبول دارند بلکه این‌نفوذ در کسانی هم‌که با او موافق نیستند واز او انتقاد می‌کنند گسترش دارد . درهند تعداد کسانی که نظریهٔ عدم خشونت یا نظریه‌های اقتصادی اورا کاملاً قبول داشته باشند بسیار معدودند معهذا تعداد بسیار زیادی ازمردم به‌صورتی یا ازجهتی تحت تأثیر نفوذ او قرارگرفته‌اند .

دراصطلاح عادی و باعبارت مذهبی او همواره تأکید داشته است که‌اصول **اخلاق** درمسائل سیاسی و درامور زندگی روزانه رعایت گردد . برای‌کسانی که زمینه‌های مساعد مذهبی داشته‌اند جنبه‌های مذهبی این تأکید مؤثر واقع شده است اما جنبه‌های اخلاقی نظروتعلیم اوهم درديگران اثرگذاشته است. براثرنفوذ او بسیاری اشخاص اعمال خودرا به سطح اخلاقی خیلی بالاتری ارتقا داده‌اند اما افراد خیلی بیشتری ناگزیر شده‌اند لااقل موافق اصول اخلاقی بیندیشند و

همین تغییر اندیشه و طرزفکر تا اندازه‌ای دراعمال و رفتار ایشان هم اثـر داشته است. اکنون دیگر سیاست به‌آن صورت که در همه‌جاهست فقط یك مصلحت‌جوئی فرصت‌طلبانه نمی‌باشد بلکه دراندیشه واقدامات سیاسی همواره ملاحظات اخلاقی‌هم درنظر گرفته می‌شود . مصلحت‌جوئی و رعایت مقتضیات و ملاحظهٔ آنچه مقدور یاصلاح بنظر می‌آید نادیده گرفته نمی‌شود اما ملاحظات دیگر و رعایت عواقبی که بعدها ناشی خواهد شد اقدامات مصلحت‌آمیز وفوری‌راتعدیل می‌کند.

نفوذ **گاندی** دراین‌جهات مختلف درهندبسیار مؤثر بود واثری‌محسوس بجا گذارده‌است . اما بخاطر نظریهٔ عدم خشونت یانظریه‌های اقتصادیش نیست که او ممتازترین و پرنفوذترین رهبران‌هند شده‌است . درنظر اکثریت عظیم‌مردم هند او مظهر عزم راسخ و تصمیم قاطع هند برای آزادبـودن است. او مظهـر ناسیونالیسم مبارز هند ومظهر نفی بی‌حرمتی و بی‌آبروئی ملی می‌باشد.

هرچندکه بسیاری از مردم هند ممکن است در صدها مورد با او مـوافق نباشند هرچند ممکن است از او انتقاد کنند و حتی در بعضی موارد خاص ازراه او جدا شوند امـا بهنگام اقدام ومبارزه و موقعی‌که موضوع آزادی هند مطرح می‌شود همه به او روی می‌آورنـد و او را رهبر اجتناب نـاپذیر خـویش می‌شمارند.

وقتی‌که در سال ۱۹۴۰ **گاندی جی** مسئلهٔ عدم خشونت را در مورد جنگ و آیندهٔ هند آزاد مطرح ساخت **کمیتهٔ عاملهٔ کنگره** ناگزیر شدکه با این‌موضوع بشکلی‌جدی مواجه‌شود. درهمان موقع **کمیته** برای **گاندی‌جی** روشن ساخت که در این مورد نمی‌تواند تا آنجا که او میل دارد پیش برود و احتمالاً هند یـا کنگره نخواهند توانست این اصل را در زمینه‌های خارجی هم بپذیرند و منطبق سازند . همین موضوع موجب گشت که او بشکلی مشخص و علنی بر سر این امر از کنگره جدا شود .

دو ماه بعد مذاکرات بیشتری دراین زمینه صورت گرفت وفورمولی‌مورد موافقت قرارگرفت‌که بعنوان قسمتی از قطعنامهٔ کمیتهٔ سراسر هندکنگره به‌تصویب رسید. این فورمول نظر **گاندی‌جی** را کاملاً منعکس‌نمی‌ساخت بلکه فقط آنچه راکه شاید هم برخلاف میل خودش موافقت‌کرده‌بودکه کنگره دراین‌موردبگوید

منعکس می کرد . در آن موقع حکومت انگلستان آخرین پیشنهاد کنگره را برای همکاری زمان جنگ بر اساس تشکیل یك حکومت ملی رد کرده بود . نوعی تصادم و بر خورد با حکومت نزدیك می‌شد و اجتناب ناپذیر می‌نمود و باین مناسبت **گاندی جی** و کنگره بسوی یکدیگر می‌نگریستند و ناگزیر میل‌داشتند برای خروج از بن‌بستی که در روابط ایشان پیش آمده بود راهی پیدا کنند .

فورمولی که در آن وقت مورد موافقت قرار گرفت به جنگ اشاره‌ای نمی‌کرد زیرا اصولاً پیشنهاد ما برای همکاری‌جنگی بدون هیچگونه ملاحظه‌ای علناً رد شده بود . به این جهت فورمول ما فقط سیاست کلی کنگره را درمورد عدم خشونت منعکس می‌ساخت و برای نخستین بار اظهار می‌داشت که بعقیدهٔ کنگره هند آزاد آینده می‌بایست عدم خشونت را به چه صورتی در روابط خارجیش منطبق سازد. آن قسمت قطعنامهٔ مصوب ما بدین صورت بود:

کمیتهٔ سراسری هند کنگره « به سیاست و عمل کردن عدم خشونت نه فقط در مبارزه بخاطرسواراج (آزادی) جداً معتقد می‌باشد بلکه عقیده دارد تاآنجا که مقدور باشد باید آنرا با روش‌های هند آزاد هم انطباق دهد . کمیته معتقد است که حوادث اخیر جهان ثابت کرده است که اگر دنیا نخواهد خودرا نابود سازد و به عهد توحش بازگردد لازمست که به خلع سلاح جهانی بپردازد و نظام سیاسی و اقتصادی تازه وعادلانه‌تری را برقرار سازد. باین جهت هندآزاد باید با تمام نیروی خود از خلع سلاح جهانی هواداری کند و خود نیز دراین مورد برای جهان نمونه وپیشقدم باشد. چنین اقدامی ازطرف هند ناگزیر باعوامل خارجی وشرایط داخلی بستگی خواهد داشت اما دولت هند آزاد حداکثرمساعی خودرا درراه سیاست خلع سلاح بکارخواهد بست. خلع سلاح مؤثر وبرقراری صلح جهانی از راه پایان بخشیدن به جنگهای ملی سرانجام با از میان رفتن‌علل جنگ و اختلافات و تصادمات ملی بستگی خواهد داشت . این علل را باید از طریق ریشه‌کن ساختن تسلط یك کشور بر کشور دیگر و استثمار دسته‌ای از مردم از طرف دیگران‌نابود ساخت . هند برای چنین منظوری به فعالیت‌مسالمت آمیز خواهد پرداخت و با چنین هدفی است که مردم هند میل دارند وضع یك ملت آزاد و مستقل را برای خود بدست آورند . این آزادی مقدمه‌ای خواهد بود برای ارتباط نزدیك با کشورهای دیگر درچهار چوب جامعه‌ای از ملل آزاد و بخاطر صلح و پیشرفت سراسر جهان . »

چنانکه ملاحظه می‌شود در این اعلامیه در عین حال که آرزوی **کنگره** برای فعالیت مسالمت آمیز و خلع سلاح تأیید شده است تعدادی شرایط و محدودیت‌های خاصی هم برای این منظور مورد تأکید قرار گرفته است .

بحران داخلی که در سال ۱۹۴۰ برای کنگره پیش آمده بود حل شد و بعد بسیاری از ما مدت یك سال در زندان گذراندیم . اما در دسامبر ۱۹۴۱ موقعی که **گاندی جی** دربارهٔ قبول عدم خشونت کامل در تمام موارد اصرار ورزید باز همین بحران پیش آمد . باز هم اختلاف عقیدهٔ علنی و عدم موافقت ظهور کرد و **مولانا ابوالکلام آزاد** رئیس کنگره و دیگران نمی‌توانستند نظر **گاندی جی** را بپذیرند . روشن شده بود که کنگره مجموعاً و حتی بعضی از هواداران وفادار **گاندی جی** در این مورد با او موافقت ندارند . موقعیت خاصی که پیش آمده بود وجریان سریع تحولات و حوادث ناگواری که روی می‌داد در همهٔ ما و از جمله در خود **گاندی جی** اثر می‌گذاشت و درنتیجه هرچند نظر کنگره را قبول نمی‌کرد اما از اصرار برای قبول نظر خودش ازطرف کنگره هم صرفنظر کرد .

در هیچ موقع دیگر این موضوع به این صورت از طرف **گاندی جی** در کنگره مطرح نشده بود . بعداً هم که **سراستافورد کریپس** با پیشنهادهایش به هند آمد مسئلهٔ عدم خشونت پیش نیامد و پیشنهادهای او فقط ازلحاظ سیاسی مورد بحث و رسیدگی قرار گرفت . در ماههائی که به اوت ۱۹۴۲ منتهی گشت تمایلات ناسیونالیستی **گاندی جی** و میل شدید او برای کسب آزادی هند او را وادار ساخت که باشرکت کنگره در جنگ بشرط آنکه هند بتواند بصورت کشوری آزاد عمل کند موافقت داشته باشد .

در مورد **گاندی جی** این تغییر نظر فوق‌العاده و حیرت‌انگیز می‌نمود و مسلماً با مقادیر زیادی رنج روحی و فکری همراه بود . در کشاکش و تضاد میان اصل عدم خشونت که جانمایه و مفهوم وجود او شده بود با آزادی هند که آرزوی شورانگیز و برتر حیات او بود ترازوی سنجش بسوی این آرزوی اخیر مایل گشت . البته این بدان مفهوم نبود که اعتقادش به عدم خشونت سست شده بود بلکه به معنی آن بود که موافقت کرد کنگره این اصل را در مورد این جنگ منطبق نسازد . در این مورد جنبهٔ عملی شخصیت سیاسی او برجنبهٔ

پیامبری سازش ناپذیرش برتری یافت.

موقعی که این کشمکش‌ها ومبارزات فکری **گاندی جی** راکه اغلب سرشار از تضادهای گوناگون بنظر می‌آید و معمولاً در من و فعالیت‌های من هم اثری بسیار داشته مورد دقت و اندیشه قرار می‌دهم این مطلب را که دریکی ازکتابهای **لیدل هارت** خوانده‌ام بیاد می‌آورم:

« موضوع تأثیر اندیشه و ذهن آدمی در اذهان دیگر که یکی از بانفوذ-ترین عوامل تاریخ بشری است با تماسهای غیر مستقیم مربوط می‌شود. اما در عین‌حال مطلب دیگری هم‌دراین مورد اهمیت فراوان دارد و آن اینست که نتیجه-گیری صحیح و درست همواره از راه دنبال‌کردن حقیقت بدون توجه به اینکه‌این حقیقت درکجا قرار دارد حاصل می‌شود.

« تاریخ شاهد آنست که « پیامبران » در پیشرفت بشری نقشی عظیم داشته‌اند و این خود نتیجهٔ آن بوده است که آنها بدون هیچ پروائی به بیان حقیقت بصورتی که درك می‌کرده‌اند می‌پرداخته‌اند. در عین حال روشن است که قبول و گسترش تصورات و نظرهای آنها با وجود طبقه دیگری از مردم که «رهبران» می‌باشند نیز بستگی داشته است زیرا این قبیل رهبران که در واقع طرحریزان فلسفی هستند همواره میان « حقیقت »و قدرت پذیرش این حقیقت از طرف مردم سازش بوجود آورده‌اند. و تأثیر آنها اغلب با محدودیت‌های خودشان برای درك حقیقت بصورتی که عملاً قابل بیان باشد بستگی پیدا می‌کرده است. »

« پیامبران معمولاً مورد بی‌احترامی مردم زمان خود قرار می‌گیرند. این سرنوشت آنها و میزانی برای سنجش توفیق آنهاست، اما اگر رهبری مورد بی احترامی واقع شود نشان آنست که در انجام وظیفه رهبری خود شکست خورده است و خردمندی لازم را نداشته است و یا اینکه نقش رهبری خود را بخاطر حقیقت و نقش پیامبریش فدا ساخته است. فقط زمانه می‌تواند نشان دهد که آیا تأثیر چنین فداکاری خواهد توانست شکست ظاهری را که پیش می‌آید جبران سازد یا نه. زیرا رهبری که به‌چنین روشی می‌پردازد در واقع با قبول شکست‌خود به دفاع از حقیقت می‌پردازد و حاضر نمی‌شود که حقیقت را در راه مصلحت و مقتضیات فدا سازد. چون می‌داندهر کس که حقیقت رابخاطر مقتضیات مصلحت آمیز فدا سازد شکل اصلی اندیشه خود را خراب خواهد کرد.

«اکنون باید دید آیا راهی عملی وجود داردکه بتوان هم به‌حقیقت دست یافت و ازآن انحراف حاصل نکرد و هم آنرا بدیگران قبولاند ؟ شاید راه حل مقدور این‌مسئله‌به نوع طرح کردن‌امر مربوط شود یعنی اهمیت‌مطلب دراینست‌که باید از یکسوحقیقت‌همواره موردنظر باشد وازسوی دیگر راهی‌پیدا شود که‌بتواند بامقتضیات انطباق پذیرد. بدیهی است‌که مردم نسبت به‌حقیقت مخالفت خواهند کرد مخصوصاً اگرصورتی تازه داشته‌باشد اماچگونگی اقدام ونحوهٔ عمل می‌تواند ازمیزان این مخالفت ومقاومت دربرابر حقیقت بکاهد . برای این‌منظورباید از مقابلهٔ مستقیم بامخالفت‌ها اجتناب ورزید و کوشیدکه راهی برای دور زدن و گذشتن ازکنار آنها پیداکرد بطوری‌که قسمت‌هائی از حقیقت‌که بیشتر قابل‌نفوذ وقبول است نمایان‌تر شود . اما درچنین مواردی باید مراقب بود که بهر صورت انحراف‌اصلی ازحقیقت پیش نیاید . زیرا هیچ‌چیز شوم‌تر و خطرناك‌تر ازآن نیست‌که درراه اقدام بخاطر حقیقت به‌روشهائی‌که خلاف آن حقیقت است توسل جسته شود ... وقتی به‌گذشته و به‌مراحل مختلفی‌که افکار تازه برای قبول عمومی طی کرده‌اند می‌نگریم می‌بینیم‌که هرموقع این حقایق تازه بشکلی بیان و مطرح شده‌اندکه تازه بنظر نمی‌آمده‌اند قبول آنها خیلی آسانتر شده است . دراین موارد حقیقت تازه بصورت بیانی تازه ازحقایق قدیمی‌که همواره مورد احترام بوده‌اند مطرح گشته است.

اتخاذ چنین روشی‌مستلزم فریب‌دادن نیست بلکه باید مراقب بودکه رشته ارتباط با گذشته را پیدا کرد زیرا «در زیر خورشید هیچ چیز تازه وجود ندارد .»[1]

۷ | بحران و هیجان

درآن نخستین ماههای سال ۱۹۴۲ بحران وهیجان در هند اوج می‌گرفت صحنه‌های عملیات جنگی نزدیك‌تر می‌شد و احتمال حملات هوائی بشهرهای هند بنظر می‌رسید . سؤالات زیادی در برابرمان مطرح می‌گشت . آیا در آن

۱ ـ ازمقدمه کتاب «روش برخورد غیرمستقیم» اثر لیدل هارد ـ چاپ ۱۹۴۱ ـ مؤلف

کشورهای شرقی که دستخوش جنگ می‌شدند چه‌حوادثی روی می‌نمود ؟ آیا روابط هند وانگلستان چه‌شکل تازه‌ای پیدا خواهدکرد ؟ آیا ما بازهم می‌بایست همان راههای قدیمی را دنبال کنیم که غضب‌آلوده و خیره بیکدیگر بنگریم و بعلت خاطره‌های تلخ تاریخ گذشته ازیکدیگر جدا بمانیم و قربانی سرنوشتی دردناك شویم که هیچ کس نمی‌توانست از آن گریزی داشته باشد ؟ یا آیا فرارسیدن خطرهای مشترك می‌بایست موجب شودکه برروی این شکاف پلی بسته شود ؟

حتی بازارها هم از رخوت عادی خود برانگیخته شده بودند . موجی از هیجان آنها راهم در خود گرفته بود و هرروز انواع شایعات رواج پیدامی‌کرد . طبقات پول‌دار از آینده‌ای که بسرعت بسوی ایشان می‌آمد بوحشت افتاده بودند . زیرا این آینده بهرصورت هم که می‌بود احتمالاً وضع ساختمان اجتماعی راکه به‌آن عادت کرده بودند واژگون می‌ساخت و منافع و موقعیت خاص ایشان‌را به مخاطره می‌انداخت . دهقانان و کارگران چنین ترسی نداشتند زیرا آنها چیزی نداشتندکه ازدست بدهند و هرنوع حادثه‌ای که وضع دشوار و رقت‌بار ایشان را تغییر دهد برای ایشان امیدانگیز می‌بود .

در**هند** همواره احساس همدردی فراوانی نسبت به**چین** وجود داشت و درنتیجه نوعی حس بیزاری ونفرت نسبت به **ژاپن** محسوس بود . وقتی‌جنگ اقیانوس آرام آغاز شد ابتدا بنظر می‌رسیدکه برای چین کمکی خواهد بود . مدت چهارسال ونیم بودکه چین دست تنها برضد ژاپن می‌جنگید . اکنون متفقان نیرومندی برای چین پیدا می‌شدندکه مطمئناً می‌بایست بار چین‌را سبك سازدواز خطری‌که او را بسختی تهدید می‌کرد بکاهد . اما این متفقان پشت‌سرهم ضربت می‌خوردند و امپراطوری استعماری بریتانیا در مقابل پیشرفت ارتشهای ژاپن با سرعتی حیرت‌انگیز درهم می‌شکست وفرو می‌ریخت .

آیا واقعاً این بنای غرورآمیز جز یك‌خانهٔ مقوائی بی‌بنیان و بدون‌قدرت داخلی چیزی نبود ؟ طبعاً هرکس این شکست‌های سریع انگلستان را بامقاومت طولانی چین مقایسه می‌کردکه باوجود آنکه تقریباً فاقد تمام چیزهائی بودکه برای جنگهای جدید لازمست بازهم بشدت در برابر تجاوز ژاپن ایستادگی می‌کرد، درنتیجه احترام مردم نسبت به چین خیلی افزایش می‌یافت .

ازسوی دیگر هرچند مردم از ژاپن خوششان نمی‌آمد اما از اینکه قدرت استعماری کهنسال اروپائی در برابر نیروهای مسلح یك کشور آسیائی در هم می‌شکست نوعی احساس رضایت بوجود می‌آمد. این احساس حقارت نژادی‌در برابر قدرت شرقی‌وآسیائی از جانب انگلیسی‌ها نیز نمایان بود شکست وناکامی برای ایشان بسیارتلخ وناگوار بود اما این واقعیت‌که یك قدرت شرقی وآسیائی بر ایشان پیروز می‌شد برتلخکامی وتحقیرشان می‌افزود .

یك انگلیسی عالی مقام می‌گفت ترجیح می‌داد که ناوهای عظیم جنگی «پرنس‌آف‌ولز» و «ریپولس» بوسیلهٔ آلمانیها غرق‌می‌شدند تابدست ژاپنی های زردپوست .

دیدار رهبران چینی ژنرالیسم **چیانك‌کای‌چك** و همسرش از هند واقعه‌ای عظیم بود . مقررات رسمی وتمایل حکومت هند مانع آن می‌شدکه آنها بامردم هند آمیزشی پیدا کنند اما خود حضورشان در هند درآن موقعیت حساس وعلاقمندی نمایانی‌که نسبت به‌آزادی هند ابراز می‌داشتند به‌هندیان‌کمك می‌داد‌که ازصدف تنگ ناسیونالیستی خودبیرون آیند و نسبت به‌مسائل بین‌المللی که مطرح بود آگاهی بیشتری حاصل کنند . رشته‌هائی‌که هندرا باچین پیوندمی‌دهد استوارترگشت وبهمین قرار این میل‌هم درمردم هند افزایش یافت‌که درصف چین و سایر ملت‌های متفق درمقابل حریف مشترك قرارگیرند . خطری‌که متوجه هند شده‌بود کمك می‌کرد تا ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم بیکدیگر نزدیکتر شوند . درواقع تنها عاملی‌که میان این دوتمایل جدائی بوجود می‌آوردسیاست حکومت انگلستان بود .

بدون هیچ تردید حکومت انگلیسی هند به نزدیك شدن مخاطرات توجه داشت مسلماً درذهن انگلیسی‌ها نگرانی واضطراب واحساس فوریت بوجودآمده بود . اما آنها با چنان وضعی درهند خوگرفته بودند و چنان در کوره راههای قدیمی افتاده بودند وچنان با تشریفات‌بی‌معنی و بی‌پایان اداری پیوند یافته‌بودند که دراین موقع‌هم هیچگونه تغییر محسوسی درنظر یا فعالیت ایشان پیدانشد . بهیچوجه احساس شتاب وسرعت یا بحران و هیجانی‌که موجب انجام‌کاری مثبت شود درآنها وجود نداشت.

سیستمی که انگلیسی‌های مقیم هند مظهر آن بودند برای دورانی دیگر

با هدفهائی دیگر مناسب بود . چه درارتش آنها وچه در دستگاه خدمات اداری، ایشان هدف موردنظر اشغال هند و سرکوب ساختن هرنوع تلاش و کوشش مردم هند برای آزاد ساختن خودشان بود . این ارتش واین دستگاه اداری برای چنین منظوری کفایت می‌کرد اما جنگ جدید برضد حریفی نیرومند و بیرحم موضوعی کاملاً متفاوت بود و برای آنها بسیار دشوار بودکه خود را با آن منطبق سازند . آنها نه فقط از لحاظ روحی و فکری شایستهٔ چنین جنگی نبودند بلکه قسمت عمده‌ای از نیروی خود را هم برای سرکوب ساختن و آرام نگاهداشتن ناسیونالیسم هند بکار می‌بردند .

سقوط دستگاه اداری انگلیسی‌ها در **برمه** ودر **مالایا** در برابر مسائل جدید خود بسیار پرمعنی و عبرت آموز بود اما هیچگونه درسی به ایشان نیاموخت . **برمه** تحت حکومت دستگاه اداری شبیه‌هند قرار داشت . درواقع تا چند سال‌پیش حکومت **برمه** قسمتی از دستگاه حکومت هند بود . روش‌های حکومت در **برمه** درست مانند هند بود وسقوط برمه نشان دادکه این سیستم تا چه‌اندازه ناتوان ومردنی است . اما بازهم همان سیستم درهند ادامه یافت ونایب‌السلطنه بازهم بادستیاری مأموران عالیرتبه‌اش به‌همان روش قدیمی حکومت‌می‌کرد . حتی بسیاری ازمأموران عالیرتبه‌که ناتوانی خود را در **برمه** عملاً به ثبوت رساندند وبه هند گریختند نیز براطرافیان نایب‌السلطنه افزوده شدند.

شهر ییلاقی وکوهستانی **سیملا** محل جدیدی برای اقامت این قبیل عالیجنابان شد . همچنانکه حکومت‌های مهاجری درلندن اقامت گزیده بودند ما نیز این افتخار و امتیاز را یافتیم‌که مأموران مهاجر و فراری مستعمرات‌انگلستان در هند مستقر گشتند و با کمال راحتی در ساختمان حکومت انگلیسی هند جا می‌افتادند .

این مأموران عالیرتبه همچون اشباحی‌که برروی صحنه رفت و آمد کنند روشهای قدیمی خود را ادامه می‌دادند و می‌کوشیدندکه باتشریفات امپراطوری‌و مراسم پرشکوه ، باجلسات بارعام و القاب و نشانهای خود ، با تشکیل دادن رژه‌ها ، و باشب نشینی‌ها و لباسهای شب ، وبا ظاهر پرتجمل خود درما تأثیری بوجود آورند و مارا خیره سازند .

کاخ نایب‌السلطنه در دهلی‌نو همچون معبد اصلی بودکه کاهن اعظم درآن

جای داشت اما معابد وکاهنان دیگرهم فراوان بودند.

تمام این تشریفات ونمایش شوکت و شکوه امپراطوری بمنظور آن‌بود که مارا تحت تأثیر قراردهند و عملاً هم درگذشته درمردم هند اثر می‌گذاشتندزیرا هندیان نیز به‌تشریفات پای‌بند هستند . اما اکنون معیارهای تازه‌ای پیدا شده بود و ارزشهای تازه بوجود آمده بود وحالا این نمایشهای پرتشریفات فقط موجب طعنه و تمسخر می‌گشت .

گفته می‌شود که هندیان‌مردمی کند وکم حرکت هستندکه هرگز هیچگونه شتاب وعجله نشان نمی‌دهند اما تمایل عمومی برای آنکه کار مثبتی انجام شود به‌اندازه‌ای بودکه حتی درکار ایشان‌هم سرعت و حرکت محسوسی‌پیدا شده‌بود. حکومت‌های ایالتی کنگره هرضعف ونقصی هم‌که داشتند می‌کوشیدندکه‌کارشان نتایجی ببار آورد و بدون‌اعتنا به‌بسیاری از مقررات مرسوم باکمال شدت دائماً کار می‌کردند . واکنون مشاهدهٔ کندی و بی‌علاقگی دستگاههای حکومت هند و عوامل مختلف آن درمقابل بحران وخطر عظیمی‌که وجود داشت دائماً ناراحت کننده و خشم‌انگیز بود .

وبعد آمریکائیها به هند آمدند. آنها بسیار شتاب‌زده بودند و با بی‌خبری از روشها و تشریفات حکومت هند و بدون آنکه علاقه‌ای برای آموختن ایـن تشریفات داشته باشند عجله داشتندکه هرچه زودتر کارهای خود را انجام دهند. آنهاکه کندی و تأخیر را تحمل نمی‌کردند بدون اعتنا به‌مخالفت‌ها و تشریفات و روش‌های اداری حتی رویهٔ زندگی دهلی‌نو راهم واژگون ساختند . آنها حتی به‌پوشیدن لباسهای مخصوص برای مواقع و موارد خاص توجه نمی‌کردند و به این‌جهت تشریفات و مقررات سخت وخشك مرسوم را موردتجاوز قرار می‌دادند که موجب رنجش‌ها و کدورتهائی می‌شد .

هرچند مقامات حکومت و دولت‌هند از کمکهائی که‌امریکائیان می‌دادنـد استقبال می‌کردنداما درمحافل عالی‌ورسمی آنها را دوست نمی‌داشتند وروابطشان باآنها خوب نبود .

هندی‌ها روبهمرفته از امریکائیها خوششان می‌آمد . نیرو واشتیاق ایشان برای انجام کارهائی‌که بادست انجام می‌شد بدیگران هم سرایت می‌کرد وبـا بی‌میلی محافل رسمی انگلیسی‌درهند برای این قبیل کارها تضادی نمایان‌بوجود

می‌آورد . صراحت لهجه و آزادی آنها از قیود بیجا مورد تحسین و تمجید قرار می‌گرفت . ومردم از برخوردها و تصادماتی که میان این تازه‌واردان بـا طبقات رسمی انگلیسی‌روی می‌نمود پنهانی وخاموش لذت می‌بردند وداستانها وحکایات فراوان واقعی یا خیالی دراین باره درهمه‌جا نقل می‌شد .

نزدیك‌شدن جنگ به‌هند **گاندی‌جی** را سخت آشفته ساخت. برایش آسان نبود که سیاست و برنامهٔ عدم خشونتش را بااوضاع جدید سازش دهد .

پیدا بود که‌نافرمانی‌عمومی‌دربرابر ارتش‌مهاجم‌یا درمورد دو ارتشی که در مقابل‌هم قرار می‌گرفتند نمی‌توانست مطرح‌وعملی باشد . دست روی‌هم گذاردن و بیکار ماندن و پذیرفتن هجوم‌ژاپن نیز نمی‌توانست مورد قبول قرار گیرد . پس چه می‌بایست کرد ؟ همکارانش و کنگره بطورکلی عدم خشونت را درچنین موردی بجای مقاومت مسلحانه در برابر هجوم خارجی مردود شمرده بودند و خوداوهم عاقبت موافقت کرده‌بود که آنها حق دارند به‌چنین مقاومت مسلحانه‌ای بپردازند . معهذا روحاً آرام نبود و شخصاً بعنوان یك فرد حاضر نبود که به‌هیچ اقدام خشونت آمیز متوسل شود .اما او درواقع یك فرد نبود . در نهضت ملی هند چه‌مقامی رسمی راعهده‌دار می‌بود وچه‌نمی‌بود بهرصورت موقعیت استثنائی و ممتازی داشت و کلامش درجماعات کثیری اثر می‌گذاشت .

گاندی‌جی چنان هند ومخصوصاً توده‌های مردم هند را می‌شناخت که هرگز هیچ‌کس درگذشته یا حال مانند او باآنها آشنائی نداشته است . نه فقط به‌مقدار زیاد درسراسر هند سفر کرده بود وبا میلیونها نفوس هند تماس مستقیم پیدا کرده بود بلکه در او چیزی دیگر وجود داشت که نوعی تماس احساساتی میان او و توده‌های مردم برقرار می‌کرد . او می‌توانست با توده‌های مردم درهم آمیزدوهمراه آنها حس‌کند وچون آنهاهم این را می‌دانستند وفاداری وصمیمیت خودرا به‌او تقدیم می‌داشتند .

در عین حال نظر او دربارهٔ هند تـا تا اندازه‌ای رنگ همان‌نظریاتی را داشت کـه در عنفوان زندگیش در **گجرات** پیدا کـرده بود . گجراتی ـ ها اصولاً مردمی مسالمت جو هستندکه به امور داد وستد وبازرگانی می‌پردازند ونظریه‌های عدم خشونت آئین « جین » درآنها نفوذ فراوان دارد . سایر نواحی هند خیلی کمتر زیر این نفوذ هستند و بعضی قسمتها هم اصولاً از چنین‌نفوذی

دور می‌باشند. مسلماً طبقهٔ وسیع «کشاتریا» که در اصل طبقهٔ جنگجویان و فرمانروایان بوده‌اند اجازه نمی‌دادند که چنین نفوذهائی در زندگی ایشان که با جنگ یا شکار حیوانات وحشی آمیخته بود اثری داشته باشد. سایر طبقات مردم و از جمله برهمن‌ها هم بطور کلی خیلی کم تحت تأثیر این نظریه بودند. اما **گاندی جی** برای خود نظریهٔ در هم آمیخته‌ای از تکامل و تحول اندیشه و تاریخ هند پیدا کرده بود و عقیده داشت که عدم خشونت اصل اساسی فکر و تاریخ هند می‌باشد هرچند هم که در مواردی انحرافاتی از آن پیش آمده باشد. این نظریه به این قاطعیت خیلی مستبعد بنظر می‌آمد و بسیاری از متفکران و تاریخ نویسان با آن موافقت نداشتند. بدیهی است این امر با ارزش‌های عدم خشونت در مرحلهٔ کنونی زندگی بشر ارتباطی نداشت و آنرا نفی نمی‌کرد اما خود نشانی از یک‌نوع تعصب و شکل‌خاص تاریخی در ذهن و اندیشهٔ **گاندی‌جی** بود.

عوامل جغرافیائی در شکل بخشیدن به‌خصال ملی و تاریخ اثری فوق‌العاده و نیرومند دارند. این واقعیت که هند به‌وسیلهٔ سد عظیم کوهستان **هیمالایا** و بوسیلهٔ دریاها از سایر نواحی جهان جدا شده است نوعی احساس وحدت در این سرزمین پهناور بوجود آورده است و در عین حال نوعی احساس جداومشخص بودن از دیگران را نیز پرورش داده است. در این منطقهٔ وسیع تمدنی خاص و ممتاز و در عین حال یکدست و به هم پیوسته رشد یافت که زمینه‌های فراوانی برای توسعه وگسترش خود داشت و موجب‌گردید که احساس یگانگی و پیوند فرهنگی مداومت پیدا کند و محفوظ بماند. در عین حال عوامل جغرافیائی در درون این وحدت فرهنگی تنوع وگوناگونیهائی هم بوجود آورده است. دشت‌های وسیع و پهناور شمالی و مرکزی با نواحی کوهستانی ورنگارنگ **دکن** تفاوتی محسوس دارند و مردمی که در نواحی مختلف زندگی می‌کردند خصالی متفاوت می‌یافتند.

همچنین تاریخ در نواحی شمالی و جنوبی جریانهای متفاوتی داشت، هرچند که این نواحی اغلب با هم مربوط می‌شدند و دست بدست هم می‌دادند. گستردگی سرزمین‌ها و گشادگی دشت‌های پهناور در شمال ایجاب می‌کرد که در این نواحی مانند دشت‌های باز و پهناور روسیه حکومت‌های نیرومند مرکزی

بوجود آیدکه بتواند درمقابل دشمنان خارجی ازمردم حمایت کند .

هرچند درجنوب هند نیز امپراطوریهای متعددی مانند شمال بوجود آمد و رونق یافت اما در واقع شمال هند مرکز امپراطوریهای بزرگ بوده است که اغلب برجنوب هم مسلط بوده‌اند . طبعاً حکومت مرکزی مقتدر و نیرومند در روزگاران سابق به معنی حکومت مطلقه واستبدادی بوده‌است .

فقط بعلت تصادف تاریخی نبود که قدرت امپراطوری مغولان هند علاوه بر دلایل دیگر بوسیلهٔ **ماراتاها** درهم‌شکست. ماراتاها ازنواحی کوهستانی فلات **دکن** بودند و تا اندازه‌ای روحیهٔ استقلال طلبی خود را حفظ کرده بودند در حالیکه اکثریت عظیم ساکنان دشت های گستردهٔ شمالی به تابعیت و قبول حکومت‌ها تن داده بودند وعادت کرده بودند. انگلیسی‌ها هم به‌آسانی دربنگال پیروز شدند ومردم دشت‌های حاصلخیز آنجا باسرعت ونرمی فوق‌العاده‌ای تابعیت آنها را پذیرفتند . وپس از آنکه دراین ناحیه مستقرگشتند توانستند تدریجاً در نواحی دیگر هم‌گسترش پیدا کنند .

عوامل جغرافیائی هنوز هم بحساب می‌آیند و درآینده نیز مؤثر خواهند بود اما اکنون عوامل دیگری هم هستندکه اهمیت دارند . اکنون دیگر کوهها و دریاها سد ومانعی بشمار نمی‌روند اما هنوز هم درمشخص ساختن خصال مردم و در وضع سیاسی واقتصادی کشورها اثرمی‌گذارند. بهنگام تقسیم بندی‌ها وتجزیه‌ها این عوامل را نمی‌توان نادیده گرفت مگر اینکه برای سراسر جهان یکباره نقشه وطرحی جهانی تنظیم شود .

اطلاعات **گاندی جی** دربارهٔ هند ومردم هند خیلی عمیق است . هرچند که او به‌تاریخ بطورکلی علاقهٔ زیاد ندارد وشاید فاقد آن احساس تاریخی‌است که بعضی ازمردم دارا هستند اما به ریشه‌های تاریخی مردم هند آشنائی و توجه کامل دارد. او دربارهٔ جریانهای کنونی اطلاعات فراوان دارد وباکمال دقت این جریانها را دنبال می‌کند منتهی توجه خود را بیشتر برروی مسائل امروزی هند متمرکز می‌سازد . اواستعداد فوق‌العاده‌ای داردکه درهرمورد روح و نکات مهم مسئله را بگیرد و ازآنچه اهمیت‌اساسی ندارد اجتناب ورزد. درعین حال که هر-چیز را از جنبه‌های اخلاقیش می‌سنجد وقضاوت می‌کند بشکلی خاص به‌آن می-پردازد و دورنماهای آینده‌اش را نیز درنظر می‌گیرد .

برنارد شاو گفته است که هرچند ممکن است **گاندی** از لحاظ تاکتیکی خطاهای فراوان مرتکب شود خط مشی اصلی وطرح کلی او صحیح است . اما بسیاری ازمردم به جریان کلی و نتایج دور دست آینده توجه زیاد ندارند وخیلی بیشتر به طرحهای تاکتیکی و نتایجی که در هر لحظه ببارمی آورد علاقمند هستند.

۸ | سر استافورد کریپس به هند می آید

بر اثر سقوط **پانانگ** و **سیگاپور** و به نسبت پیشرفت ژاپنی‌ها در **مالایا** سیلی ازمهاجران وفراریان هندی ودیگران بسوی هند سرازیر گشت. آنها ناچار شده بودند بشکلی بسیار ناگهانی همه چیز را رهاکنند وفقط با لباسهائی که به تن داشتند راه بیفتند . بعد نوبت مهاجران و فراریان **برمه** رسید ۰ صدها هزارنفر ازایشان که بیشترشان هندی بودند به هندآمدند. داستانهای این که چگونه مأموران ومقامات رسمی ایشان را به حال خود رهاکرده وگریخته بودند درسراسر هند شیوع می یافت. آنها ناگزیر شده بودند صدها کیلومتر راههای ناهموار را ازمیان کوهستان‌ها واز درون جنگل‌های انبوه طی کنند درحالیکه دشمنان گوناگون آنها را درمحاصره داشتند . بسیاری ازایشان در راه خود به ضرب خنجر یا بعلت بیماری وگرسنگی از پا می‌افتادند .

راست است که این وضع ازنتایج هولناك جنگ بود و می بایست آنـــرا پذیرفت اماجنگ دلیلی نبود که میان فراریان وپناهندگان هندی وانگلیسی تبعیض‌ـ هائی بوجود آید .

درمورد انگلیسی‌هاحتی‌المقدور اتوموبیل فراهم می‌شد وترتیبات لازم برای مسافرت وکمك به ایشان تدارك می گشت . ازیك نقطهٔ واحد در **برمه** که در آنجا تعداد زیادی مهاجران وپناهندگان گردآمده بودند دو راه بسوی هند وجود داشت راه بهتر به پناهندگان انگلیسی واروپائی اختصاص داشت و بهمین جهت به راه سفیدها معروف شد .

داستانهای هول‌انگیزی ازتبعیضات و رنج‌های نژادی بگوش می‌رسید وبه نسبتی که زنده ماندگان گرسنگی کشیده ومصیبت دیده درسراسرهند پخش می‌شدند

این داستانها هم همراه آنها درهمه جا نقل می‌شد و در ذهن هندیان تأثیری فوق‌العاده بوجود می‌آورد.

درست درچنین موقعی **سر استافورد کریپس** با پیشنهادهائی ازطرف کابینهٔ جنگی انگلستان به هندآمد. درمدت دوسال ونیم اخیر دربارهٔ این پیشنهادها خیلی بحث وگفتگو شده‌است واکنون‌دیگر جزئی از تاریخ‌گذشته شده‌اند. برای کسی که خود درمذاکراتی که به‌این‌مناسبت پیش‌آمد شرکت‌داشته کمی‌دشوار است که‌به جزئیاتی بپردازدکه شاید بهتر باشد تا مدتهاگفته نشود. اما واقعیت این‌است که تمام موضوعها ومطالبی‌که دراین مورد پیش آمـد و به‌آن مربوط می‌گشت تاکنون انتشار یافته است.

بیاد دارم‌که وقتی این پیشنهادها را برای نخستین‌بار خواندم عمیقاً مأیوس ومتأسف شدم واین یـأس وتأسف ازآنجهت بودکه ازآمدن **سر استافورد ـ کریپس** و ازموقعیت بسیار وخیم وحساسی‌که پیش‌آمده بود انتظار طرحها و پیشنهادهای خیلی مثبت‌تری داشتم. هرچه بیشتر این پیشنهادها را می‌خواندم وجهات مختلف آنرا بیشتر می‌سنجیدم احساس یأس وتأسفم بیشتر‌می‌شد.

می‌توانستم بفهمم‌که اگرکسی با امور هند آشنائی نمی‌داشت خیال می‌کردکه دراین پیشنهادها برای قبول تقاضاهای ما خیلی پیشرفت حاصل شده‌است. اما وقتی آنها را تجزیه وتحلیل می‌کردیم آنقدر محدودیت برای آنها بوجود آمده بودکه حتی قبول اصل خودمختاری هم به شرایطی مقید شده بودکه آیندهٔ ما را به مخاطره می‌افکند.

این‌پیشنهادها اصولاً باآینده وپس ازقطع مخاصمات جنگ ارتباط داشت منتهی درپایان‌آن ماده‌ای بودکه بشکلی مبهم همکاری در زمان حال‌را نیز مطرح می‌ساخت. درآن آینده هرچند اصل خودمختاری تأیید شده بود اما بـه ایالات هند حق داده می‌شدکه ازاتحادیهٔ هند جدا بمانند و دولت‌های مستقل جداگانه‌ای بوجود آورند. بعلاوه همین حق عدم الحاق به اتحادیهٔ هند به دولت‌های نیمه مستقل امیرنشین هند نیز داده شده بود. دراین مورد باید بخاطرآوردکه نزدیک ۶۰۰ دولت ازاین‌قبیل درهند هست‌که‌بعضی‌ازآنها بزرگ وپهناورهستند واکثریت عمده آنها قلمروهای بسیارکوچك ومحدود دارند.

این دولت های امیرنشین و ایالات مختلف همه‌حق داشتند و می‌توانستند

که درمجمع مؤسسان شرکت کنند و قانون اساسی هند را بوجود آورند و بعد خودشان از قبول این قانون معاف شوند و ازاتحادیه هند خارج گردند . زمینهٔ اساسی وکلی این پیشنهادها فکر تجزیه وتقسیم هند بود ومسائل واقعی کشور چه ازلحاظ اقتصادی و چه ازلحاظ سیاسی‌در درجهٔ دوم قرار می‌گرفت. طرحهاشکلی داشت که عوامل و عناصر ارتجاعی که ازجهات مختلف با یکدیگر تفاوت داشتند می‌توانستند باهم متفق شوند برای اینکه تکامل وپیشرفت یك دولت ملی واحد و نیرومند ومترقی را با ناکامی مواجه سازند.

با تهدید جدا شدن ایالات و دولت‌های محلی وعوامل مختلف که درمجمع مؤسسان شرکت می‌کردند طبعاً پیش بینی‌های بسیار نـامناسبی موافق نظر این قبیل عناصر درقانون اساسی گنجانیده می‌شد. بطوری که دولت مرکزی احتمالاً بسیار ضعیف و ناتوان می‌گشت و تازه این ایالات و دولت ها هم می‌توانستند پس از قطعی شدن قـانون اساسی از هند جدا شوند درحالی که بـرای قسمت‌هائی از هند که باقی می‌ماند امکان تغییر دادن قانون اساسی و اصلاح آن وجود نمی‌داشت .

انتخاباتی که در ایالات مختلف برای انتخاب نمایندگان مجلس مؤسسان صورت می‌گرفت‌می‌بایست طبق موازین سیستم تحمیلی موجود باشد یعنی‌پیروان هرمذهب در انتخابات جداگانه شرکت کنند . این وضع تأسف آور می‌بود زیرا روح تجزیه‌طلبی سابق را طبعاً بهمراه می‌داشت ودرعین حال درشرایط و اوضاع و احوال کنونی چنین انتخاباتی‌هم اجتناب‌ناپذیـر می‌بود . اما در دولت‌هـای امیرنشین حتی‌حق‌انتخاب کردن‌هم برای مردم پیش‌بینی نشده‌بود واین نود میلیون نفر مردم‌هند بکلی نادیده گرفته شده بودند.

دراین امیرنشین‌ها به‌امیران و فرمانروایان نیمه فئودال حق داده شده بود که به‌میل خودشان وبه نسبت جمعیت قلمروشان کسانی را بعنـوان نماینده بـه مجمع مؤسسان اعزام دارند . ممکن بودکه احتمالاً در میان این مأمـوران یـا نمایندگان اعزامی دولت‌های محلی بعضی افراد یاوزیران محلی لایق و شایسته‌هم پیدا می‌شدند اما رویهمرفته بشکلی اجتناب ناپذیر اینها نمایندگان مردم این دولت‌ها نمی‌بودند بلکه نمایندگان امیران فئودال ومستبد محلی بشمارمی‌رفتند . این قبیل نمایندگان تقریباً یك‌چهارم مجموع نمایندگان‌مجمع مؤسسان راتشکیل

می‌دادند و به‌آسانی می‌توانستند به‌علت تعداد خود و با تمایلات و سوابق عقب‌مانده اجتماعی خود ومخصوصاً با تهدید به‌جداشدن بعدی از اتحادیهٔ هند دراین مجمع مؤسسان تأثیر فراوان داشته باشند .

این مجمع مؤسسان یا دستگاه تهیهٔ قانون اساسی اختلاطی شگفت انگیز ازعناصر انتخاب‌شده و انتخاب‌ناشده می‌بود که‌دستهٔ‌اول بوسیلهٔ انتخابات‌جداگانهٔ مذهبی و صاحبان منافع مستقر برگزیده می‌شدند و دستهٔ دوم از طرف امیران و فرمانروایان دولت‌های محلی مأمور می‌گشتند . به‌تمام این عوامل نامساعد این واقعیت‌هم افزوده می‌شد که هیچگونه‌اجباری برای قبول‌نظر و تصمیم نهایی‌وجود نداشت تصمیمات نهائی که معمولاً بدنبال مذاکرات و تحولات صورت کامل می‌گیرند نوعی حس واقعیت درخود دارند که در این مورد نمی‌توانست وجود داشته باشد . بسیاری از اعضای این مجلس طبعاً درشرایطی کار می‌کردند که هیچگونه مسئولیتی برای خود قائل نبودند زیرا حس می‌کردند که همواره‌می‌توانند از قبول مسئولیت وپذیرفتن تصمیمات خودداری کنند و یا سرانجام از اتحادیهٔ هند خارج شوند .

تصور هرنوع‌پیشنهاد برای تجزیهٔ قسمتی‌از هند بناچار دردآور وناراحت کننده بود . زیرا برخلاف احساسات بسیارعمیق و اعتقاداتی بودکه مردم را تا این‌اندازه به تحرك آورده بود . تمام نهضت ملی هند اصولاً بر وحدت هند بنا شده بود اما این احساس خیلی قدیمی‌تر و عمیق‌تر ازمرحلهٔ کنونی ناسیونالیسم هند بود زیرا سابقهٔ آن تا گذشته‌های بسیار دور تاریخ هند می‌رسید . این احساس قدیمی وباستانی با تمایلات جدید هم تکامل یافتند بطوریکه برای بسیاری از مردم صورت اعتقادی تزلزل ناپذیر و تهدید ناشدنی را پیدا کرده است .

مسلم لیگ تااندازه‌ای این وحدت را تهدید می‌کرد و بخطر می‌افکند اما تعداد معدودی بودند که این موضوع‌را جدی تلقی کنند بعلاوه مسلماً بسیاری از مسلمانان‌هند بانظر **مسلم‌لیگ** موافقت نداشتند .**مسلم‌لیگ**هرچند گاه‌بگاه بشکلی مبهم‌موضوع تقسیم هند را بمیان می‌کشید درواقع این تهدید جنبهٔ‌تجزیهٔ ارضی نداشت . اساس این تهدید نوعی تصورات قرون وسطائی براساس وجود ملیت برمبنای مذهب بود واگر چنین‌می‌بوددرهر دهکدهٔ هند دو و یاچند ملت‌وجود

می‌داشت .

موضوع واقعی این است که حتی تقسیم ارضی هند هم نمی‌توانست مسئله تقسیم و جدائی مذهبی را حل کند . زیرا هرگونه تقسیم ارضی هند عملاً مشکلاتی تازه بوجود می‌آورد و حتی خود مسئله‌ای را که باصطلاح می‌خواهد حل کند شدیدتر خواهد ساخت .

علاوه برجنبه‌های احساسی دلایل استوار دیگری هم برضد تجزیه و تقسیم هند وجود داشت . مسائل اجتماعی و اقتصادی هند مخصوصاً بعلت سیاست حکومت انگلستان به‌مرحله‌ای چنان بحرانی رسیده بود که اگر بنامی بود از پیش‌آمدن حوادث بسیار وخیم و تأسف‌انگیز جلوگیری شود ناچار می‌بایست ترتیبات و پیشرفت‌های همه‌جانبه و سریعی در هند انجام شود. چنین ترقی و پیشرفتی هم جز از راه برنامه‌ریزی برای تمام هند غیرممکن می‌بود زیرا قسمت‌های مختلف هند می‌توانستند مکمل یکدیگر باشند و نواقص یکدیگر را مرتفع سازند.

بطورکلی هند رویهمرفته و تااندازهٔ زیاد می‌توانست یك واحد بزرگ و نیرومند مستقل ومتکی بخودش باشد . اما هرقسمت آن بصورت مجزا وجداگانه طبعاً ضعیف و وابسته بدیگران می‌بود.

اگر این استدلال در گذشته در مورد هند همیشه درست بوده و مصداق داشته است باتحولات سیاسی واقتصادی جدید جهان درستی و اهمیت آن مضاعف می‌گردد. در همه‌جای جهان تدریجاً دولت‌های کوچك بعنوان واحد های مستقل ازمیان می‌روند و ازلحاظ اقتصادی ضمیمه یا وابسته‌ای به‌دولت‌های بزرگ می‌شوند . در همه‌جا تمایلات وسیع برای بوجود آوردن فدراسیون‌های بزرگ یا مجموعه‌ای از دولت‌های متعدد که با یکدیگر هماهنگ کار کنند و یکسان رشد داشته‌باشند مشهود است. حتی تصور دولت ملی تدریجاً جای‌خود را به‌دولت‌های چند ملتی می‌دهد و دورنمای یك اتحادیهٔ جهانی ازهمهٔ دولت‌های جهان‌درآینده‌ای دور هم که باشد بنظر می‌رسد . بدینقرار فکر تقسیم هند در مرحلهٔ کنونی برخلاف تمام جریان تکامل تاریخی و اجتماعی دنیای جدید می‌باشد. چنین طرح و پیشنهادی برای‌هند فوق‌العاده و عجیب می‌نمود.

ومعهذا براثر فشار ضروریاتی شوم وناگوار یا فاجعه‌های اجتناب ناپذیر ممکن است شخصی ناگزیر شود که بسیاری چیزهای ناگوار وناپسند راهم بر ــ

خلاف میل خویش بپذیرد. ممکن است موقعیت‌ها وضرورت‌ها در مورد چیزی که منطقاً نباید تقسیم وتجزیه شود تقسیمی را بوجود آورد اما پیشنهادهائی که ازطرف حکومت انگلستان عرضه می‌گشت هیچگونه تقسیم مشخص وخاصی را هم درهند مطرح نمی‌کرد بلکه راههارا برای تعدادی نامشخص‌ازتقسیمات متعدد واحتمالی ایالات و دولت‌های محلی هند می‌گشود.

این پیشنهاد تمام گروههای ارتجاعی وفئودالی و ازلحاظ اجتماعی عقب‌مانده را تشویق می‌کردکه درخواست تقسیم وتجزیه را برای خودمطرح سازند. احتمال داردکه هیچ‌کدام ازآنها وقتی درخواست تجزیه را مطرح می‌کردند جداً خواستار چنین چیزی نبودند زیرا در واقع نمی‌توانستند به تنهائی روی پای خویش بایستند و دوام بیاورند اما عملاً می‌توانستند با طرح این درخواست در راه تشکیل وبوجود آمدن یك هند مستقل وآزاد مشکلات و دردسرها و موانع و تأخیرهای بسیار فراهم سازند. واگر سیاست انگلستان ازآنها پشتیبانی می‌کرد که احتمالاً هم چنین می‌بود مفهوم عملی آن چنین می‌شدکه تا مدتی خیلی دراز آزادی هند تحقق می‌پذیرفت.

تجربهٔ ما ازاین سیاست بسیارتلخ بوده‌است وعملاً دیده‌ایم‌که درهرمرحله به تشویق تمایلات تفرقه جویانه می‌پرداخته است. چه تضمینی‌وجود داشت‌که درآینده چنین نمی‌بود ویا بعداً ادعا نمی‌کردندکه بعلت نبودن شرایط مساعد نمی‌توان تعهدات و وعده‌ها را انجام داد. در واقع آنچه احتمال بیشتر داشت این بودکه همین سیاست قدیمی بازهم ادامه یابد.

بدینقرارا ین پیشنهادها تنها مبنی برقبول فکر **پاکستان** یایك تقسیم خاص ومشخص نبود. زیرا چنین پیشنهاد مشخصی‌هرچند هم بد می‌بود دست‌کم چیز روشنی می‌بود اما اکنون وضع خیلی بدتربود چون دری‌گشوده می‌شدکه احتمال تعداد نامعینی تقسیمات را بوجود می‌آورد. این‌وضع‌تهدیدی دائمی برای‌آزادی هندو سدی استوار برای انجام وعده‌هائی‌که داده می‌شد بوجود می‌آورد.

تصمیم دربارهٔ آینده دولت های محلی هند به‌آراء مردم این دولت‌ها یا نمایندگان منتخب آنها واگذار نشده بود بلکه به رأی امیران وفرمانروایان مستبد آنها مربوط می‌شد. اگر ما این اصل‌را قبول می‌کردیم نفی سیاست مداوم و همیشگی ما می‌بودکه بارها آنرا اعلام داشته بودیم وخیانتی نسبت به مردم این

دولت‌ها بشمار می‌رفت که محکوم می‌شدند مدتی خیلی درازتر زیرحکومت مطلقهٔ امیران مستبد خود باقی بمانند.

ما آماده بودیم که با امیران وفرمانروایان این دولت‌ها با حداکثر مدارا و ملایمت رفتار کنیم تا برای تغییر وضع ایالات به دموکراسی با ما همکاری داشته باشند. ومسلم است که اگرمیان ما عامل سومی چون قدرت بریتانیا نمی‌بود بدون تردید می‌توانستیم دراین منظور موفق شویم. اما با بودن حکومت بریتانیا که مدافع استبداد در این ایالات بود این امیران احتمالاً ازاتحادیهٔ هند بیرون می‌رفتند وبرای حمایت ازخود درمقابل مردم خودشان ناچار به‌قدرت نظامی بریتانیا تکیه می‌زدند.

درواقع علنا به ماگفته می‌شد که اگرچنین وضعی پیش آید نیروهای نظامی خارجی دراین دولت‌ها باقی خواهد ماند. ازآنجا که این دولت‌ها اغلب همچون جزیره‌های منفردی در درون اتحادیهٔ هند می‌بودند طبعاً این مسئله پیش می‌آمد که نیروهای خارجی چگونه و از چه راهی می‌توانستند به این دولت‌ها برسند و با نیروهای دیگری که در دولت‌های مشابه آنها باشند ارتباط برقرار نمایند. این وضع ایجاب می‌کرد که برای حرکت ورفت وآمد نیروهای خارجی درسرزمین‌های قلمرو هند حقوقی بوجود آید.

گاندی‌جی بارها اعلام‌کرده است که با امیران و پرنس‌های هند دشمنی ندارد. در واقع هرچند هم که اغلب از روش حکومت آنها و ازنفی ابتدائی‌ترین حقوق برای قلمرو خودشان انتقاد کرده‌است اما رفتارش نسبت به آنها همواره دوستانه بوده‌است. تا چندین سال **گاندی‌جی** کنگره را ازمداخلهٔ مستقیم درامور این دولت‌های محلی باز می‌داشت زیرا عقیده داشت که مردم این دولت‌ها باید خودشان‌در راه هراقدامی پیشقدم‌شوند وابتکار عمل را بدست‌بگیرند تا ازاین راه اعتمادبنفس وقدرت ایشان‌تکامل پذیرد. بسیاری ازما با این روش اوموافق نبودیم. اما در ماورای این روش اعتقاد اساسی خاصی وجود داشت که خودش آنرا چنین بیان می‌کرد:

«یکی ازعناصر اصلی واساسی روش من آناست که هرگز هوادار فروش حق مردم دولت‌های محلی نیستم (حتی) بخاطر آزادی مردمی که درنواحی هند بریتانیا می‌باشند.»

پروفسور بریدال کیت صاحبنظر معروف دربارهٔ کشورهای مشترک‌ـ المنافع بریتانیا و قانون اساسی هند نیز ازنظر **گاندی‌جی** (که نظر کنگره هم بوده‌است) درمورد دولت‌های محلی هواداری می‌کرد. **کیت** نوشته بود: «برای مشاوران سلطنتی غیرممکن است موافقت کنند که مردم دولت‌های محلی هند از حقوق هندیانی که در ایالات دیگر هستند محروم شوند و وظیفهٔ روشن ومشخص آنها این‌است که به اعلیحضرت‌امپراطور توصیه کنند که قدرت خود را بکاربرند تا امیران و پرنس‌های هند به‌اصلاحات قانونی هند بپیوندند ونتیجه‌اش آن شود که درتاریخ معین ونزدیکی دراین دولت‌ها حکومت های مسئول برسرکار آیند. نمی‌توان تصور کرد که فدراسیونی درهند تشکیل شود وصلاح هند باشدکه درآن نمایندگان منتخب ایالات ناگزیر باشند با نمایندگان مأمور ازطرف امیران و فرمانروایان غیرمسئول این دولت‌ها درکنار یکدیگر بنشینند. درواقع به‌این ادعا وتقاضای آقای **گاندی** پاسخی نمی‌توان دادکه می‌گوید امیران این ایالات هم باید از روش پادشاه انگلستان پیروی کنند که قدرت را به مردم منتقل ساخته است.»

پروفسور **کیت** این عقیده را دربارهٔ یك پیشنهاد قبلی که ازطرف حکومت بریتانیا دربارهٔ تشکیل فدراسیونی درهند مطرح شده بود اظهار داشته بود اما در واقع عقیدهٔ او باپیشنهادهائی که **سر استافورد کریپس** همراه‌آورده بود خیلی بیشتر قابل انطباق است.

هرچه بیشتر دربارهٔ این پیشنهادها فکر کنیم شگفتی آنها بیشتر نمایان می‌ـ شود. با این طرح‌ها هند بصورت صفحهٔ شطرنجی درمی‌آمد که شامل تعدادزیادی دولت‌های اسماً مستقل یا نیمه مستقل می‌گشت که بسیاری از آنها برای حمایت ازحکومت مستبدانهٔ خویش به قدرت نظامی انگلستان متکی می‌شدند. بدینقرار نه وحدت سیاسی هند تحقق می‌پذیرفت و نه وحدت اقتصادی. وانگلستان می‌ـ توانست بوسیلهٔ تعدادی دولت‌های کوچك که زیرنظارتش بودند چه ازلحاظ سیاسی وچه ازلحاظ اقتصادی تسلط وقدرت خود را همچنان ادامه دهند.[1]

۱ــ وابستگی کامل‌دولت‌های محلی هند به‌انگلستان وحمایت انگلستان درکتاب «دولت‌های هند وفدراسیون‌هند» اثر سرجهری دومونت مورنسی چاپ ۱۹۴۲ نیز مورد تأکید قرار گرفته است. ومی‌گوید: «دولت های محلی هند

بقیه درصفحهٔ بعد

آنچه را کابینهٔ جنگی انگلستان برای آینده درنظر دارد من نمی‌دانم . من فکرمی کنم که **سر استافورد کریپس** نسبت به‌هند نظری خیر اندیشانه داشت وامیدوار بود که هند را آزاد ومتحد و یکپارچه ببیند . اما این مسئله با نظرهای شخصی واعتقادات وحسن نیت افراد بستگی وارتباط نداشت . ما می‌بایست یك سند دولتی را مورد بررسی قراردهیم که با وجود ابهام‌های تعمدی باکمال‌دقت طرح شده بود وبما هم‌گفته بودند که یا باید آنرا مجموعاً وبرروی هم بپذیریم یا ردکنیم . و درماورای آن هم سیاست مداوم ویکصد سالهٔ حکومت انگلستان قرارداشت که می کوشید درهند تفرقه و تجزیه بوجود آورد و هرعاملی را کــه بتواند در راه رشد ملی و آزادی هند قرارگیرد مورد تشویق قراردهد . هرقدمی هم که درگذشته به پیش برداشته می‌شد همواره با چنان قیود و شرایطی محدود می‌شده‌است که هرچند درآغازکاملاً بی‌ضرر بنظر می آمد اما درعمل معلوم می‌شد که مانعی عظیم ومتوقف‌کننده بوده است .

چه بسا کــه محتملاً تمام عواقب شوم و وخیمی کــه بنظرمی‌رسید از این پیشنهادها ناشی می‌شود ضرورتاً پیش نمی‌آمد. خردمندی و وطن دوستی وتوجه بیشتر به‌آنچه برای هند وبرای جهان خیر ومصلحت می بود بدون‌تردید دربسیاری از مردم هند و ازجمله درامیران وفرمانروایان و وزیران دولت های محلی هم اثر می‌گذاشت. اگر ما را بحال خودمان وامی‌گذاشتند می‌توانستیم با اعتماد درمقابل یکدیگر قرارگیریم وتمام مسائل ومشکلاتی راکـه برای هرگروه وجود داشت مورد ملاحظه قراردهیم وپس ازگفتگو وتبادل نظرکامل و تعدیل‌های لازم راه حل کاملی پیداکنیم . اما اصل مسئله این بود که باوجود اینکه‌گفته می‌شد به ما خود ـ مختاری خواهند داد ما را بحال خود رها نمی کردند .

حکومت انگلستان همچنان درهند وجود داشت ومراکز حساس را اشغال کرده بود و دروضعی بود که عملاً می‌توانست ازجهات مختلف درهرکار دخالت

بقیهٔ ازصفحهٔ قبل

هنوز بقدری زیاد هستند که در راه تحول هند معمائی بزرگ را بوجود می‌ـ آورند که برای‌آن راه حلی هم بنظر نمی‌رسد . . اگر قدرت انگلستان برهند مسلط نباشد زوال و الحاق این دولت‌ها مسلم واجتناب ناپذیر خواهد بود . .»

یادداشت مؤلف .

کند وازهرچیز جلوگیری نماید. انگلستان نه فقط تمام دستگاه حکومتی وسازمان اداری وغیره را درهند تحت تسلط ونظارت داشت بلکه در دولت‌های محلی هم بوسیله رزیدنت‌ها ونمایندگان سیاسی خود در وضعی مسلط قرارداشت . درواقع امیران وپرنس‌ها هرچند نسبت به مردم واتباع قلمرو خودقدرت مطلقه واستبدادی داشتند اما خودشان کاملاً تابع وتحت نظارت ادارهٔ سیاسی بودندکه این اداره هم زیرنظر مستقیم نایب‌السلطنه بود . بسیاری از وزیران اصلی این دولت‌های محلی برآنها تحمیل شده بودند واعضای سازمان اداری انگلیسی بودند .

حتی اگرمی‌توانستیم از بسیاری عواقب احتمالی پیشنهادهای انگلستان بگریزیم ومصون بمانیم بازهم چیزهای فراوانی می‌ماندکه استقلال هند را متزلزل سازد وپیشرفت را به تأخیر اندازد ومسائل تازه وخطرناکی پیش‌آوردکه موجب بوجودآمدن مشکلاتی عظیم شود .

مرسوم ساختن انتخابات جداگانه برای مذاهب مختلف که ازمدتی بیش‌از یك نسل پیش‌برهند تحمیل شده بود خودنقش زیان‌انگیز بزرگ ومؤثری داشت. اکنون درها بازشده بودکه تمام گروههای تیره فکر وارتجاعی بتوانند دردسر و مزاحمتی‌ایجادکنند وترس ازتقسیم وتجزیه مداوم هندبرای هرکس پیش می‌آمد. بطوریکه نه فقط **کنگره ملی** بلکه بیشترعناصر و سیاستمداران اعتدالی هم که همواره با حکومت انگلستان همکاری می‌کردند اکنون‌با این پیشنهادها ناتوانی خود را برای ادامهٔ همکاری اظهارمی‌داشتند.

معهذا **کنگره** با تمام علاقهٔ شدیدی‌که‌به‌وحدت هند داشت‌ازآنجاکه‌مایل بود نظرمساعد اقلیت و سایرگروهها را جلب‌کند حتی اعلان‌کرده بودکه‌هیچ یك از واحدهای‌ارضی هند نمی‌تواند برخلاف میل علنی واظهار شدهٔ مردمش ضمیمهٔ اتحادیه هند شود. حتی‌تقسیم هند را اگراجتناب ناپذیر می‌بود قبول‌کرده بود اما بهیچوجه نمی‌خواست‌که چنین‌تمایلی را تشویق‌کند .

کمیتهٔ عاملهٔ کنگره طی قطعنامه‌ای‌که دربارهٔ پیشنهادهای **کریپس** صادرکرد می‌گفت : «کنگره جداً هوادار آزادی و وحدت هند است وهرگونه شکست وجدائی دراین وحدت مخصوصاً در دنیای جدیدکه افکار مردم همواره به اتحادیه‌های وسیع‌تر وبزرگتر می‌اندیشد برای همه زیان‌آور خواهد بود وتصور آن بشدت رنج‌آور می‌باشد . معهذاکنگره درفکر آن نیست‌که مردم هیچ یك از نواحی هندرا مجبور سازدکه برخلاف میل اظهارشده ومسلم مردم آن دراتحادیهٔ

هندباقی بمانند. درحالیکه کنگره این اصل را بهرسمیت می‌شناسد، احساس می کند تمام مساعی باید بکاررود تاشرایطی مساعد بوجود آید بصورتی که بهتمام واحدهای مختلف کمك دهد که بتوانند حیات ملی مشترك ومبنی برهمکاری را بوجود آورند وتکامل بخشند . پذیرش این اصل ناگزیر شامل آن می‌شود که هیچگونه تغییری که موجب بوجود آمدن مسائل تازه شود نباید صورت پذیرد و هیچ گروهی در داخل این‌مناطق نباید بهیچ شکل تحت فشار قرارگیرد. هرواحد ارضی ومنطقه‌ای هند باید بتواند در داخل اتحادیهٔ هند ازحداکثر خود مختاری که بایك دولت نیرومند ملی سازگاری داشته باشد بهره‌مند گردد . پیشنهادهائی که اکنون ازطرف کابینهٔ زمان جنگ انگلستان مطرح شده‌است جدائی و تفرقه را تشویق می کند و تجزیه را درهمان آغاز اتحاد موجب می‌شود و بدینقرار در موقعی که حداکثر همکاری وحسن‌نیت مورد نیاز می‌باشد به‌کشمکش واصطکاك منتهی می گردد. این پیشنهادها احتمالاً برای آن تهیه شده که تقاضاهای فرقوی را ارضا کند اما عواقب دیگری را بوجود خواهدآورد وموجب خواهد شد که عناصرارتجاعی وتیره‌فکر سیاسی درفرقه‌های مختلف مذهبی آشفتگی‌ها ومزاحمت‌هائی فراهم‌سازند که توجه عمومی را ازمسائل اساسی وحیاتی که دربرابر کشور قرار دارد منحرف کنند .»

کمیته درقطعنامهٔ خود چنین ادامه می‌داد که « دربحران وخیم امروزی مسائل جاری وحال اهمیت دارند وحتی پیشنهادهای مربوط به‌آینده هم ازجهت تأثیری که درامور حال می گذارند اهمیت خواهند داشت .»

کمیته اظهارمی‌داشت که هرچند نمی‌تواند با پیشنهادهائی که برای آینده مطرح‌شده موافقت داشته باشد اما بسیار مایل است که به توافقی برسد بطوریکه همچنانکه‌قبلاً هم گفته است هند بتواند بشکلی‌شایسته وظیفهٔ سنگین دفاع ازخود را عهده دارگردد . موضوع نظریهٔ عدم خشونت بهیچوجه مطرح نبود و درهیچ مرحله هم مطرح نشد . در واقع یکی ازمسائلی که درمذاکرات مطرح گشت این بود که باید یك وزیر دفاع هندی تعیین گردد تا بتوان جنگ را بصورتی مؤثر دنبال کرد .

وضع **کنگره** دراین موقع آن بود که با توجه به خطر شدید جنگ که هند را تهدید می کرد **کنگره** حاضر بود که مباحث مربوط به‌آینده راکنار بگذارد وتوجه خود را به تشکیل یك حکومت ملی معطوف دارد که بتواند برای امور

جنگ همکاری کامل ومؤثر داشته باشد. **کنگره** نمی‌توانست با پیشنهادهای خاص انگلستان برای آینده موافقت کند زیرا چنین موافقتی انواع تعهدات خطرناك را شامل می‌گشت . بنظر **کنگره** این پیشنهادها ممکن بود پس گرفته شود یا بعنوان نشانه و نمونه‌ای ازمقاصد انگلستان تلقی گردد وضمناً تصریح شود که کنگره آنها را قبول ندارد . اما بهرصورت این وضع واختلاف نظرها نباید مانع شود که راهی برای روشهای همکاری درحال حاضر پیدا شود .

درمورد امور حال پیشنهادهای کابینهٔ جنگی انگلستان مبهم ونارسا بود جز اینکه بصراحت و روشنی اظهار می‌داشتند که دفاع ازهند باید منحصراً به عهدهٔ حکومت انگلستان باشد . ازاظهارات مکرر **سر استافورد کریپس** چنین بر‌می‌آمد که انگلستان آماده است جز موضوع دفاع تمام امور دیگر را به نظارت کامل هندیان واگذارد .

حتی اشاره‌ای شده بود که نایب‌السلطنه بصورت یك رئیس کشور قانونی ومانند پادشاه انگلستان عمل خواهد کرد . بهمین جهت ما فکرمی‌کردیم تنها موضوعی که باید حل شود همین موضوع دفاع می‌باشد. وضع ونظر ما این بود که امردفاع درزمان جنگ ممکن است بیشترفعالیت‌ها واقدامات دولتی را در بر بگیرد وعملا هم دربرمی‌گرفت. اگر امر دفاع ازاختیار حکومت ملی هند بیرون می‌ماند عملا چیز زیادی برایش باقی نمی‌ماند.

کنگره موافقت کرده بود که فرماندهٔ کل انگلیسی همچنان فرماندهی بر تمام نیروهای مسلح وعملیات نظامی را عهده دار باشد. همچنین موافقت شده بود که نقشهٔ کلی استراتژی وامور جنگی زیر نظرشورای امپراطوری باشد. اما غیراز این مواردتقاضا شده بود که یك وزیر دفاع هم درکابینهٔ حکومت ملی هند باشد .

پس ازمقداری مباحثه وگفتگو **سر استافورد** موافقت کرد که ممکن است یك ادارهٔ دفاع زیرریاست یك فرد هندی هم بوجود آید اما اموری که این اداره عهده دارمی‌شد به قرار زیرمی‌بود : روابط عمومی . نفت وبنزین ، انبارها ، لوازم‌التحریر و امور چاپی ، ترتیبات اجتماعی برای هیئت‌های خارجی ، تأمین وسایل رفاه‌وسرگرمی برای واحدهای ارتش وازاین‌قبیل. این فهرست واقعا تماشائی وخنده‌آور بود وموقعیت وزیر دفاع هندی را به صورتی مضحك درمی‌آورد .

پس از مذاکرات بیشتر طرحهای متفاوتی مطرح گشت . هنوزهم فاصلهٔ

زیادی میان نظریات طرفین نمایان بود اما چنین بنظرمی‌رسید که کم کم بسوی یکدیگر پیش می‌رویم. برای نخستین‌بار من و دیگران احساس کردیم که احتمال دارد به توافقی برسیم. بحران جنگ که هرروز وخیم‌تر می‌شد فشار مداومی به همهٔ ما وارد می‌ساخت که هرطور هست به توافقی برسیم.

خطرجنگ وهجوم بسیارزیاد بود و بهرصورت می‌بایست با آن روبروشد. معهذا برای مقابله باآن راههای متفاوتی وجود داشت یا بعبارت صحیح‌تر تنها یك راه واقعاً مؤثر برای مقابله با این خطر وجود داشت وبسیاری چیزهای دیگر به‌آینده موکول می‌شد. ما احساس می‌کردیم که لحظات حساس روانی ممکن است بگذرد و نه فقط خطرات بزرگی را بهمراه آورد بلکه مخاطرات بزرگی برای‌آینده ایجاد کند. لازم بود که سلاحهای تازه علاوه‌بر سلاحهای قدیمی فراهم شود و راههای تازه برای بکار بردن آموخته شود. لازم بود که شور و شوقی تازه و افق‌های تازه واعتقاد به آینده‌ای که با گذشته وحال متفاوت باشد بوجود آید و تغییرات کنونی مسلم بودن این آینده را به ثبوت برساند. شاید اشتیاق ما موجب خوشبینی زیادی ما می‌شد بطوری که برای لحظه‌ای فاصلهٔ عظیمی راکه میان ما وحکمرانان انگلیسی وجود داشت از یاد می‌بردیم یا وسعت وعمق آنرا ناچیز می‌گرفتیم.

به آسانی نمی‌شد تصادماتی راکه قرنی سابقه داشت حتی درمقابل خطر شکست وفاجعه حل کرد. هرگـز بآسانی نمی‌توان تسلط چنگال امپراطوری و استعماری را بـر متصرفات تحت سلطه‌اش سست و رها کرد مگر آنکه قـدرت امپراطوری به چنین رهاکردنی مجبور شود. اما آیا موقعیت چنان فشاری را بوجودآورده بود وچنین اعتقادی برای‌انگلستان حاصل شده بود؟ ما این موضوع را بدرستی نمی‌دانستیم، اما امیدوار بودیم که چنین بوده باشد.

ودرست درموقعی که من بیش ازهمیشه امیدواربودم انواع چیزهای غریب وشگفت‌انگیز روی نمود. **لردهالیفاکس** ضمن نطقی که جائی درایالات متحدهٔ آمریکا ایراد می‌کرد **کنگرهٔ ملی** هند را بشدت مورد حمله قرار داد. روشن نبود که چرا او درسرزمین دوردست آمریکا به‌این نطق می‌پرداخت اما مخصوصاً این مطلب جالب بود که درست درموقعی که مذاکرات انگلستان باکنگره ادامه داشت اونمی‌بایست به چنین نطقی بپردازد مگر آنکه مظهرنظرهای خاص حکومت

انگلستان بوده باشد. در **دهلی** همه می‌دانستند که نایب‌السلطنه **لردلینلیتگو** ومأموران عالیرتبهٔ خدمات‌اداری بشدت مخالف آن بودند که توافقی حاصل‌شود و ازقدرت آنها بکاهد. حوادث بسیاری اتفاق می‌افتاد که فقط اطلاعات مبهمی‌از آن انتشار می‌یافت.

وقتی که باردیگر با **سراستافوردکریپس** ملاقات کردیم که دربارهٔ آخرین فورمول مربوط به وظایف وکارهای وزیر دفاع به‌گفتگو بپردازیم معلوم‌شد که‌تمام مذاکرات قبلی ما بکلی‌بیمورد بوده‌است زیرا تصمیم‌گرفته‌شده بودکه به هیچوجه وزیر دفاع هندی با هیچگونه قدرت و اختیاراتی وجود نداشته باشد شورای اجرائی نایب‌السلطنه بهمان صورت موجود خود ادامه می‌یافت و تنها تغییری که درنظربود این بودکه چند نفرهندی که نمایندگان‌احزاب مختلف‌سیاسی هند باشند به‌این شورا اضافه شوند.

این شورا بهیچوجه صورت‌کابینه و هیئت وزیران را نداشت فقط شامل گروهی ازاشخاصی‌بودکه رؤسای ادارات مختلف یا مأموران عالیرتبهٔ آنها بودند وهمهٔ اختیارات دردست نایب‌السلطنه متمرکز بود.

ما بخوبی می‌دانستیم که تغییرات قانونی زمان لازم دارد وبهمین جهت هم برای چنین تغییراتی‌فشار نمی‌آوردیم اما اصرار داشتیم که لااقل قراردادی بوجود آیدکه نایب‌السلطنه متعهد شود این شورا را بصورت کابینهٔ وزیران تلقی‌کند و تصمیمات آنرا بپذیرد. اکنون بما گفته می‌شدکه چنین چیزی هم ممکن نیست و اختیارات نایب‌السلطنه نه فقط ازلحاظ نظری بلکه درعمل هم‌باید بهمان‌صورت که بوده باقی بماند وادامه یابد. آنچه می‌شنیدیم ومی‌دیدیم تحول حیرت‌انگیزی بودکه به‌آسانی نمی‌توانستیم باور کنیم زیرا مذاکرات قبلی ما براساس کاملاً متفاوتی جریان یافته بود.

ما دربارهٔ این موضوع بحث‌کرده بودیم که چگونه می‌توانیم به قدرت مقاومت‌هند دربرابر تجاوز بیفزائیم. ما می‌خواستیم «ارتش هند» احساس‌کندکه یك ارتش ملی‌است وبدینقرار باروحیهٔ وطن پرستانه‌ای به جنگ بپردازد. همچنین می‌خواستیم باکمال سرعت واحدهای تازهٔ نظامی، نیروهای پارتیزانی، وگاردهای ملی بوجودآوریم که درصورت هجوم ژاپن بتوانند ازهند دفاع‌کنند. درعین‌حال قبول‌کرده بودیم که تمام این نیروها زیرفرمان فرماندهٔ‌کل انگلیسی قرارگیرند

اما اکنون بما می‌گفتند که نمی‌توانیم به چنین اقداماتی بپردازیم. «ارتش هند» درواقع بخشی وقسمتی از ارتش بریتانیا بود و نمی‌شد آنرا یك ارتش ملی تلقی کرد و حتی نامید. بعلاوه جای تردید بود که به‌ما اجازه داده شود که به تشکیل نیروهای جداگانه‌ای بصورت سربازان چریك یا گاردهای ملی بپردازیم.

بدینقرار همه‌چیز به‌اینجا منتهی می‌شد که ساختمان حکومتی درست بهمان صورت سابق ادامه می‌یافت، اختیارات فوق‌العاده و مستبدانهٔ نایب‌السلطنه باقی می‌ماند و فقط به چند نفری از ما اجازه داده می‌شد که بصورت خدمتگزاران دستگاه او درآییم و به امور انبارهای آذوقه و تدارکاتی ازاین قبیل بپردازیم. درواقع میان آنچه اکنون گفته می‌شد با آنچه **آقای امری** هیجده ماه قبل پیشنهاد کرده بود ودرهمان موقع ما آنرا توهینی شرم‌آور برای هند تلقی کردیم یك ذره‌هم تفاوت وجود نداشت.

راست است که پس‌از تمام آنچه دراین مدت روی داده بود یك تغییر روانی پیش‌آمده بودو شخصیت‌افراد تفاوت محسوسی بوجود می‌آورد و مردان‌نیرومند و لایق می‌توانستند بصورتی غیر از آنچه خدمتگزاران و اطرافیان معمولی نایب‌السلطنه عمل می‌کردند به‌اقدام بپردازند. اما برای‌ما تصور ناپذیر و قبول ناکردنی بود که چنین وضعی را درهیچ موقعی و مخصوصاً درآن موقع بپذیریم. حتی اگرهم‌می‌خواستیم چنین کنیم‌ازطرف مردم خودمان مردود شمرده می‌شدیم و دیگر مورد اطمینان ایشان نمی‌بودیم. در واقع وقتی که بعداً مردم از واقعیات مطلع شدند بخاطر امتیازات زیادی که ما درجریان مذاکرات خود داده بودیم فریادهای اعتراض از هرسو بلند شد.

در تمام دوران مذاکرات ما با **سراستافورد کریپس** موضوع باصطلاح اقلیت یافرقه‌های مذهبی هرگز مطرح نشد و مورد بحث قرار نگرفت. در واقع این موضوع در آن موقع و در آن مرحله از مذاکرات مطرح نشد بدیهی است این امر برای تغییرات آینده و قانونی هند اهمیت فراوان داشت اما پس‌از عکس‌العمل ابتدائی که نسبت به پیشنهادهای انگلستان نشان دادیم این موضوع تعمداً کنار گذاشته شد. اگر اصل اساسی واگذاری مؤثر قدرت به‌یك حکومت ملی مورد موافقت قرار می‌گرفت بعد بدون تردید این موضوع پیش

می‌آمد که گروههای مختلف سیاسی هند می‌بایست به‌چه نسبتی در این حکومت ملی شرکت داشته باشند اما چون هرگز در مورد اصل اساسی به توافقی نرسیدیم مسائل دیگر که جنبهٔ فرعی داشت اصلاً مطرح نگشت و هرگز مورد مذاکره قرار نگرفت.

تا آنجاکه به‌ما مربوط بود ما چنان مشتاق تشکیل یك حکومت ملی مورد اعتماد احزاب بزرگ و اساسی هند بودیم که احساس می‌کردیم مسئلهٔ تناسب تعداد شرکت‌کنندگان دراین حکومت مشکلی بوجودنخواهدآورد. **مولانا ابوالکلام آزاد** رئیس کنگره در نامه‌ای به **سراستافورد کریپس** نوشته بود: «می‌خواهیم به شما متذکر شویم که پیشنهاداتی که مطرح ساخته‌ایم تنها نظرخود ما نیست بلکه می‌توان آنها را تقاضای مورد اتفاق مردم هند دانست. در این موارد هیچگونه اختلاف عقیده میان گروهها و احزاب مختلف وجود ندارد و اختلاف درواقع میان تمامی مردم هند ازیکسو با حکومت بریتانیا درسوی‌دیگر می‌باشد. اختلافاتی که میان مردم هند است دربارهٔ تغییراتی است که در آینده باید درقانون اساسی هند داده‌شود.» ما موافق هستیم که این قبیل موضوعها رابه بعد موکول کنیم تا دربحران کنونی و بخاطر دفاع ازهند حداکثر وحدت‌مقدور حاصل گردد. فاجعه‌ای دردناك خواهد بود که حتی درحالیکه این اتفاق‌نظر در هندوجود دارد حکومت بریتانیا ازتشکیل یك حکومت ملی آزاد برای خدمت به‌هدف بزرگ هند و برای خدمت درراه هدفهای وسیع‌تروعالی‌تری که میلیونها نفر امروز بخاطر آن رنج می‌کشند و می‌میرند جلوگیری بعمل آورد.»

درنامهٔ بعدی که آخرین نامه رئیس کنگره بود. گفته می‌شد: «ماعلاقه‌ای نداریم که برای کنگره قدرتی کسب کنیم بلکه خواستار آنیم که مردم‌هند مجموعاً و روی‌هم رفته آزادی وقدرت را بدست آورند... ما معتقدیم که اگر حکومت انگلستان سیاست تشویق نفاق وتفرقه و جدائی را دنبال نمی‌کرد ما همه می‌توانستیم باهم کنار آئیم و خط‌مشی مشترکی برای اقدام خود پیدا کنیم. اما متأسفانه حتی دراین موقع وخیم و خطرناك‌هم حکومت انگلستان نمی‌تواند از سیاست تفرقه افکنی خود دست بردارد. ما ناچار چنین نتیجه‌گیری می‌کنیم که انگلستان خیلی بیشتر اهمیت می‌دهد که به‌تسلط خودبر هند برای دورانی هرچه

طولانی‌تر ادامه دهد و باین‌منظور تفرقه و جدائی‌طلبی و نفاق را دراینجا تشویق کند تااینکه بشکلی مؤثر بدفاع از هند در مقابل تجاوزی‌که مارا تهدید می‌کند بپردازد. برای ما وبرای تمام هندیان مهمترین مسئله موردنظر دفاع وامنیت هند است و همه‌چیز را بااین مقیاس می‌سنجیم.»

رئیس کنگره درهمین نامه موقعیت مارا درمورد دفاع نیز روشن ساخت و نوشت: «هیچ کس پیشنهاد نمی‌کندکه به‌هیچوجه در اختیارات فرماندهٔ عالی ارتش محدودیتی بوجود آید. درواقع ما خیلی پیش‌تر از این رفته‌ایم و آماده بودیم موافقت کنیم‌که بعنوان وزیر جنگ قدرت واختیارات بیشتری‌هم به‌اوداده شود. اما روشن و نمایانست‌که نظر حکومت بریتانیا و ما درمورد دفاع تفاوت بسیار دارد. بنظرما باید به این‌امر جنبهٔ‌ملی‌داد و ازهرمرد وزن هندی خواست‌که در این‌دفاع شرکت جوید. مفهوم این‌امر آنست‌که به مردم خود اعتماد واطمینان داریم و حداکثر همکاری ایشان را در این تلاش عظیم خواستار می‌شویم. اما چنین‌بنظر می‌رسدکه حکومت انگلستان براساس عدم اطمینان به مردم هند وبیرون نگاهداشتن قدرت واقعی از دست ایشان می‌اندیشد. شما به وظیفه و مسئولیت بزرگ و نمایان حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان درمورد دفاع اشاره می‌کنید، اما این‌وظیفه و مسئولیت را نمی‌توان بشکلی مؤثر انجام داد مگر آنکه مردم هندهم مسئولیت خود را درك واحساس کنند و حوادث گذشته‌های اخیر و نزدیك شاهدی‌برای‌این‌امر است. حکومت هند (حکومت انگلیسی هند ـ مترجم) درك نمی‌کندکه جنگ را فقط براساس مساعی و مشارکت عموم مردم می‌توان دنبال کرد وبه پیروزی رساند.»

تقریباً بلافاصله پس‌از این آخرین نامه رئیس کنگره **سراستافورد کریپس** بوسیلهٔ هواپیما به‌انگلستان بازگشت. اما پیش‌از عزیمت و به هنگام ورود به‌انگلستان بیاناتی را برای عموم ایراد کردکه مخالف واقعیت بود و در هند عکس‌العمل ونارضائی شدیدی را برانگیخت. و باوجود آنکه اشخاص و مقامات مسئول درهند این اظهارات وبیانات‌را تکذیب کردند **سراستافورد** و دیگران بازهم به تکرار آنها پرداختند.

پیشنهادهای انگلستان نه‌فقط ازطرف کنگره بلکه ازطرف هرگروه وحزبی که در هند بود رد شده‌بود. حتی اعتدالی‌ترین سیاستمداران ما عدم موافقت

خود را باآن اعلان داشته بودند . صرفنظر از **مسلم لیگ**، دلایل مخالفت عمومی کمابیش یکسان بود . **مسلم لیگ** چنانکه رسمش بود صبر کرد تا دیگران نظرها و عقایدشان را بیان کنند و آنوقت آنهاهم بدلایل شخصی و خاص خودشان این پیشنهادها را ردکردند .

درپارلمان انگلستان‌وجاهای دیگر گفته می‌شد که دلیل ردشدن این‌پیشنهادها از طرف کنگره روش سازش‌ناپذیر **گاندی‌جی** بوده است . این‌حرف بکلی نادرست است . **گاندی‌جی** مانند بسیاری ازافراد و عناصر دیگر بشدت بااین پیشنهادها مخالفت می‌کرد زیرا شامل تجزیه وتقسیم‌های بیشمار هند بود وبعلاوه به نودمیلیون‌نفر مردمی که‌دردولت‌های محلی‌هند زندگی می‌کردند حق هیچگونه اظهارنظر دربارهٔ آینده‌شان‌داده‌نشده بود . تمام مذاکراتی که بعداً دربارهٔتغییراتی که می‌بایست‌در زمان‌حال و درآینده صورت پذیرد درغیاب او انجام‌گرفت زیرا او ناگزیر گشت بعلت بیماری همسرش به‌سفر برود و بهیچوجه دراین‌مذاکرات شرکت نداشت. **کمیتهٔ عاملهٔ کنگره** درچند مورد قبلی برسر موضوع عدم خشونت بااو اختلاف‌نظر پیدا کرده بود وجداً خواستار آن بودکه دولتی ملی در هند تشکیل شود وبشکلی مؤثر درمساعی جنگ و مخصوصاً در دفاع‌ازهند به همکاری بپردازد .

درآن موقع‌جنگ مهمترین موضوع موردتوجه مردم بود وهجوم وتجاوز به‌هند خیلی نزدیك ومحتمل بنظر می‌رسید . معهذا جنگ نبودکه مانعی در راه حصول توافق بوجود می‌آورد زیرا جنگ ضرورتاً می‌بایست بوسیلهٔ کارشناسان رهبری و دنبال شود نه‌بوسیلهٔ مردم عادی . دربارهٔ چگونگی روش جنگ خیلی آسان می‌شد به توافق رسید . مسئلهٔ اصلی دراین مورد موضوع انتقال قدرت و اختیارات به‌حکومت ملی هند بود.

درواقع یکبار دیگر همان مسئلهٔ قدیمی پیش‌آمدکه ناسیونالیسم هند در برابر امپریالیسم و استعمار مسلط برهند قرار گرفت . و دراین مورد چه جنگ می‌بود و چه نمی‌بود طبقهٔ حاکمه درانگلستان و درهند مصمم بود که به آنچه داشت بچسبد و هیچ چیزرا از دست ندهد . و در پشت سرآنها چهرهٔ نیرومندو فوق‌العادهٔ آقای **وینستون چرچیل** قرارداشت.

۹ حرمان زندگی

پایان‌یافتن خشن مذاکرات **کریپس** وعزیمت ناگهانی **سراستافورد** امری‌حیرت‌انگیز و غیرمنتظره بود. آیاسفر یك‌عضو کابینهٔ زمان جنگ انگلستان به هندبه‌خاطر همین پیشنهادهای حقیر بودکه درمورد حال تکرار همان‌چیزهائی بودکه قبل‌از آن هم بارها گفته شده بود؟ یا همهٔ این اقدامات فقط بخاطر تبلیغاتی عظیم و دامنه‌دار برای مردم ایالات متحدهٔ آمریکا بود؟ بهرصورت عکس‌العمل این واقعه بسیار شدید وتلخ بود. دیگر هیچ امیدی نبودکه بتوان با انگلستان به توافقی رسید. به مردم هند حتی اجازه وامکان داده نمی‌شد که بصورت دلخواه خود ازکشور خویش درمقابل هجوم و تجاوز دفاع کنند.

دراین‌ضمن احتمال این هجوم زیادترمی‌شدوسیل گروههای عظیم‌پناهندگان گرسنهٔ هندی از مرزهای شرقی هند سرازیر شده بود. دربنگال شرقی بخاطر وحشت فکری و پیش‌گیری ازیك هجوم احتمالی، دهها هزار قایق‌ها وکشتی‌های رودخانه‌ها نابود گشت. (بعدها معلوم شدکه این اقدام به‌آن علت صورت گرفت‌که اشتباهی درتعبیر یك دستور رسمی روی داده بود.)

این منطقهٔ وسیع پراز راههای آبی است وتنها وسیلهٔ حمل ونقل ممکن‌در این ناحیه همین قایق‌ها بودند. نابودشدن این دهها‌هزار وسیلهٔ نقلیه جماعات کثیری را ازهم جدا ساخت، و وسیلهٔ زندگی و حمل ونقل ایشان را نابود کرد و خود یکی ازدلایل اضافی قحطی عظیم و مهیبی بودکه دربنگال پیش آمد.

تدارکات فراوانی برای تخلیهٔ وسیع بنگال فراهم شده بود و تکرار آنچه در **رانگون** و **برمهٔ** سفلا پیش آمده‌بود محتمل بنظرمی‌رسید.

درشهر **مدرس** شایعاتی مبهم و ناراحت‌کننده (که بعداً معلوم شددروغ و جعلی بوده است) دربارهٔ نزدیك شدن ناوگان ژاپن انتشار یافت‌که به عزیمت ناگهانی مأموران عالیرتبهٔ حکومت و حتی نابود ساختن نسبی تأسیسات بندری منتهی گشت. چنین بنظر می‌رسیدکه دستگاه اداری غیرنظامی هند از لحاظ‌روحی درهم شکسته است. وفقط برای سرکوبی ناسیونالیسم هند نیرومند می‌باشد.

آیاماچه می‌بایست می‌کردیم؟ ما نمی‌توانستیم تحمل کنیم‌که هیچ‌قسمت هند حتی موقتاً مورد هجوم و اشغال واقع شود. تا آنجاکه به‌مقاومت مسلحانه

مربوط می‌شد این کار به‌عهدهٔ ارتش و نیروی‌هوائی واگذار شده بود. کمك‌های آمریکا سیل آسا به هند سرازیرشده‌بود ومخصوصاً بیشتر به‌شکل هواپیما اهداء می‌شد . این کمك‌ها کم‌کم وضع نظامی‌را تغییرمی‌دادند. بدینقرار تنها راهی که برای کمك‌های ما وجود داشت این بودکه می‌توانستیم محیط جبههٔ داخلـی را دگرگون سازیم‌ودرمردم شور وشوقی برانگیزیم‌ودرآنها این‌میل را دامن‌بزنیم که به‌هر قیمت باشد به مقاومت بپردازند و برای این منظور نیروهای غیـرنظامی و گاردهای ملی ونظایر آنرا بوجود آورند اما سیاست انگلستان این کار رابرای ما بسیار دشوار ساخته بود . حتی درآستانهٔ هجوم به هندهم به‌هیچ هندی خارج ازنیروهای مسلح اعتماد نمی‌کردندکه تفنگی به او بدهند و حتی کوشش‌ما برای سازمان دادن واحدهای غیرمسلح در روستاها باعدم موافقت وگاهی اوقات هم با سرکوبی مواجه می‌گشت .

مقامات‌انگلیسی نه‌فقط سازمانهای‌مقاومت را درمیان توده‌های مردم‌تشویق نمی‌کردند بلکه از چنین چیزی می‌ترسیدند زیرا از روزگاری دراز عادت کرده بودندکه تمام سازمانهائی‌راکه مردم برای دفاع ازخود بوجود می‌آوردندبعنوان آشوبگر و خطرناك برای تسلط انگلستان تلقی کنند . آنها ناگزیر بودند همان سیاست قدیمی‌خود را دنبال کنند زیرا در غیراینصورت می‌بایست یك‌حکومت ملی متکی به‌مردم را بپذیرندو کارسازمان دادن‌مردم برای دفاع‌را به‌آن واگذارند. چنین وضعی بطورقطعی از طرف آنها ردشده بود ودیگر راه میانه وشکل‌وسطی هم نمی‌توانست وجود داشته باشد . بدینقرار بشکلی اجتناب‌ناپذیر بامردم بـه صورت اموال واجناس متعلق به‌خود رفتار می‌کردند که اجازه نداشتندهیچگونه تصمیم و ابتکاری از خود داشته باشند وفقط می‌بایست‌کاملاً موافق‌نظر وتمایلات ایشان بکار روند وبه مصرف برسند ویا کنار گذاشته شوند.

کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند که درآخر آوریل ۱۹۴۲ اجلاسیه‌ای تشکیل داد نارضائی شدید و عمیق خودرا نسبت به‌این سیاست و این طرز رفتار اعلان‌داشت وعلناً می‌گفت‌که هرگزحاضر نیست وضعی‌را بپذیردکه مارابصورت بردگانی در آوردکه می‌بایست به‌میل مقامات خارجی‌کارکنند .

بااین همه ما نمی‌توانستیم خاموش بنشینیم و تماشاگر بیکاره و مجبور فاجعه‌ای باشیم‌که مسلم و قطعی بنظر می‌رسید. ما ناگزیر بودیم به‌عموم افراد و

به توده‌های غیر نظامی مردم هند توصیه و راهنمائی کنیم که در صورت هجوم و تجاوز ژاپن به‌چه اقداماتی بپردازند . ما به‌آنها می‌گفتیم که باوجود نارضائی‌و آزردگی که نسبت به‌سیاست انگلستان داریم‌مردم نمی‌بایست به‌اقداماتی بپردازند که مانع ومزاحم‌نیروهای مسلح بریتانیا یا متفقان شود زیرا چنین اقداماتی کمك غیرمستقیمی برای دشمن متجاوز خواهد بود. بعلاوه تأکید می‌کردیم که بهیچوجه نباید تابعیت مهاجمان را بپذیرند یا بفرمانهای آنها اطاعت کنند ، یا هیچگونه بخشش و کمکی را ازطـرف ایشان قبول‌کنند. اگرنیروهای مهاجـم بخواهند خانه‌ها و مزارع مردم را متصرف شوند باید حتی بقیمت جان و تا پای مـرگ مقاومت کنند.این مقاومت باید مسالمت‌آمیز باشدو دراین مورد باید عدم‌همکاری کامل بادشمن را رعایت کرد.

بسیاری اشخاص باطعن و کنایهٔ فراوان ازاین دستورات و راهنمائی‌های‌ما انتقاد می‌کردند واین روش‌های عدم خشونت وعدم همکاری را برای مقاومت در برابر ارتشی مهاجم عجیب و بی‌معنی می‌شمردند . اما درعین حال‌که این‌روشها بی‌معنی نبود این تنها روش و دلیرانه‌ترین روشی بـود که برای مردم ما باقی مانده بود .

این توصیه‌ها برای نیروهای مسلح نبود و بعلاوه مقاومت مسالمت‌آمیز را بجای مقاومت مسلحانه پیشنهاد نمی‌کردیم . این توصیه‌ها فقط برای اهالی‌غیرـ نظامی وغیرمسلح بودکه‌درهمه‌جا معمولاً وقتی نیروهای مسلح شکست‌می‌خورند یا عقب می‌نشینند درمقابل مهاجم تسلیم می‌شوند .

صرفنظر از نیروهای منظم مسلح می‌توان واحدهای چریك و جنگجویـان ملی را سازمان دادکه دشمن را به‌ستوه آورند . اما چنین کاری برای مـا مقدور نبود زیرا چنین سازمانهائی به‌پرورش افرادو اسلحه ومهمات و همکاری کامـل ارتش منظم نیاز دارد . حتی اگر مقدور بودکه چند واحد چریکی پـرورش و تعلیم دادباز بقیۀاهالی باقی می‌ماندند .معمولاً از مردم عادی و غیرنظامی‌انتظار می‌رودکه به اشغال دشمن‌گردن بنهند. درواقع همه می‌دانستندکه ازطرف مقامات انگلیسی دربعضی نواحی مورد تهدید ومخاطره دستور داده شده بـود که وقتی ارتش و مأموران عالیرتبه عقب‌نشینی کردند ، مردم عادی وحتی مأموران عادی دولتی باید به‌دشمن تسلیم شوند واز دستورهای او پیروی کنند.

ما بخوبی می‌دانستیم که عدم همکاری مسالمت آمیز نمی‌توانـد پیشرفت نیروهای دشمن را متوقف سازد . همچنین می‌دانستیم که برای بیشتر مردم غیر ــ نظامی مقاومت حتی اگرهم می‌خواستند بسیار دشوار می‌بود . معهـذا ما امیدوار بودیم که بعضی شخصیت‌های ممتاز و معروفتر درشهرها و روستاهائی که ازطرف دشمن اشغال می‌شد ازاطاعت فرمانهای دشمن یا کمك به دشمن برای تهیهٔ خواربار یا موارد دیگر خودداری کنند . چنین سرپیچی و خودداری ممکن بود به مفهوم کیفر سخت و سریعی برای آنها باشد وموجب اعدام یا مکافات‌های شدید دیگر شود . ما انتظار داشتیم که این تسلیم ناشدن و مقاومتی که به‌مرگ منتهی مـی‌شد حتی اگر از طرف تعدادی معدود اشخاص صورت می‌گرفت اثری نـیرومند در عموم مردم بوجود آورد و نه تنها درمنطقهٔ خود آنها بلکه درسراسر هند اهالی‌را به‌مقاومت بیشتر و لجوجانه‌تر برانگیزد . ما امیدوار بودیم به‌ایـن ترتیب روح مقاومت ملی پرورش یابد وساخته شود .

ما قبلاً درمدت چندماه به‌سازمان دادن کمیته‌های خواربار وواحدهای دفاع در شهرها و دهکده‌ها پرداخته‌بودیم واین کار اغلب بامخالفت مقامات رسمی مواجه می‌گشت .

مسئلهٔ خواربار مارا نگران می‌ساخت و می‌ترسیدیم کـه بعلت مشکلات حمل ونقل و سایر تحولات و امور مربوط به‌وضع جنگ بحرانی بزرگ پیش آید . حکومت دراین مورد تقریباً هیچ‌کاری نمی‌کرد .

ما کوشیدیم واحدهای دفاع ازخویش را مخصوصاً در مناطق روستائـی سازمان دهیم و درصورتیکه وسایل جدید حمل ونقل ازکار بیفتد یا وجود نداشته باشد مردم را تشویق کنیم که از وسایل حمل ونقل ابتدائی مانند گاری‌هائی که با گاومیش و شتر کشیده می‌شوند استفاده شود.

همچنین احتمال زیاد وجود داشت که گـروههای بزرگی از فـراریان و پناهندگان‌همچنانکه‌درچین‌پیش آمده‌بود درصورت‌هجوم دشمن‌ازشرق بسوی‌غرب به‌حرکت‌آیند. ماهم کوشیدیم خودرا برای پذیرائی‌از آنها آماده‌کنیم وتدارکات لازم را فراهم سازیم . تمام این‌کارها بسیار دشوار بود و درواقع بدون همکاری حکومت غیرممکن می‌نمود با اینهمه ما سعی می‌کردیم هر چه می‌توانیم بکنیم. هدف تشکیل واحدهـای دفاع شخصی آن بودکه برای انجام این وظایف کمك

کنند واز بوجود آمدن وحشت همدیگر جلوگیری نمایند و در مناطق خود نظم را برقرار سازند.

حملات هوائی واخبار هجوم حتی درمناطق دور دست ممکن بود در میان اهالی و مردم غیرنظامی وحشتی عظیم بوجود آورد و جلوگیری ازچنین وحشتی بسیار اهمیت داشت . تدارکات رسمی حکومت دراین مورد بکلی غیرکافی بود و مردم به‌آنها اعتماد نداشتند . درنواحی روستائی سرقت و بی‌نظمی وسوءقصد و آدم‌کشی روبه افزایش می‌رفت .

ما این نقشه‌های وسیع را طرح کردیم و تا اندازه‌ای‌هم تحقق بخشیدیم اما پیدا بودکه برای برخورد بااین مسئلهٔ بسیار بزرگ‌که در برابرمان قرارداشت فقط اقدامات بسیار مختصر وسطحی انجام می‌دادیم . حل واقعی ایــن مسئله تنها ازراه همکاری کامل دستگاههای دولتی‌بامردم مقدور می‌بودکه آن‌هم متأسفانه‌برای ما غیرممکن شده بود .

موقعیت بسیار ناراحت‌کننده و یأس‌انگیز بود زیرا درحالیکه بحران در برابرمان قرار داشت و مارا به اقدام وعمل می‌خواند و مانیز در اشتیاق اقدام‌می‌جوشیدیم امکان هرنوع عمل واقدام مثبت از ما سلب شده بود . مصیبت وفاجعه باگامهای بلند و غول‌آسا بسوی ما می‌آمد درحالیکه هند ناتوان ومجبور، تلخکام و عبوس ، میدانی برای رقابت نیروهای خارجی شده بود.

هرچندکه من از جنگ نفرت داشتم اما دورنمای هجوم ژاپن به هیچوجه مرا بوحشت نمی‌انداخت و حتی دراعماق فکر خود ازجهتی مجــذوب تصور فرارسیدن‌جنگ‌به‌هند بودم هرچندهم که مهیب ومصیبت بارمی‌بود.زیرا می‌خواستم هند بشدت تکان بخورد و میلیونها نفر مردم آن با آزمایشهائی روبرو شوندکه آنهارا ازآرامش گورستانی‌که انگلیسی‌ها برایشان‌تحمیل‌کرده بودندبیرون‌آورد. دلم می‌خواست چیزی اتفاق بیفتدکه آنها را مجبور سازد واقعیات امــروزی را دریابند ، آنها را از چنگ گذشته‌ای‌که به‌این شدت به‌ایشان چسبیده است بیرون بکشد ، و نــاگزیر سازد که به ماورای داد و بیدادهای سیاسی و مبالغه در بزرگ ساختن مسائل موقتی کــه ذهن آنهــا را بخود مشغول ساخته است بیندیشند . آنهــا را بصورتی در آورد که بــا گذشته قطع ارتباط نکنند اما در گذشته هم زندگی نکنند ، زمان حال‌را بدرستی درك کنند و بفهمند و درعین‌حال بــه آینده

بنگرند. سرعت زندگی را تغییر دهند و آنرا با مقتضیات حال و آینده هماهنگ سازند.

هزینهٔ جنگ بسیار سنگین بود وعواقب آن نامعلوم و مشکوك. این جنگ بخاطر ما نبود و ما آنرا نمی‌خواستیم اما اکنون که پیش آمده بود می‌توانست تار وپود وجود مردم را محکم کند وآن تجارب حیاتی را فراهم سازد که از درون آن زندگی شکوفان و تازه‌ای بیرون می‌آید. طبعاً تعداد زیادی مردم‌می‌مردند. چنین ضایعه‌ای اجتناب ناپذیر بود اما خیلی بهتر است که اشخاص در جنگ بمیرند تا از گرسنگی و قحطی، مردن خیلی بهتراز زندگی کردن با تیره روزی و ناتوانی‌است. از درون مرگ حیاتی تازه متولد می‌شود وافراد وملت‌هائی که مردن را بلدنباشند زندگی‌کردن راهم بلد نخواهند بود. «فقط درآنجا که گورها هستند رستاخیزها صورت می‌گیرد.»

اما هرچند جنگ به‌هند آمد آن شور و ارتعاش روحی را برای مانیاورد، و نشدکه نیروهای ما بخاطر تلاش مسرت‌انگیز سرشار و سرریز شود وآن وضع بوجود آیدکه رنج و مرگ فراموش شود وحتی وجود شخص ازیاد برود وتنها هدف بزرگ آزادی بحساب آید و آینده‌ای‌که در ماورای آن قرار دارد در نظر باشد. برای ما فقط رنج واندوه وجود داشت و توجه به‌فاجعهٔ نزدیك و تهدید‌کننده درك مارا تیزترمی‌کرد، درد را سریع‌تر و شدیدتر می‌ساخت وحتی نمی‌توانستیم از آن جلوگیری و اجتناب کنیم. نوعی احساس وقوع فاجعه‌ای اجتناب ناپذیر در ما رشد می‌یافت، فاجعه‌ای‌که هم شخصی بود وهم ملی.

این وضع ما به‌هیچوجه با پیروزی یا شکست درجنگ یا بااینکه چه‌طرف غالب می‌شود و چه‌طرف شکست می‌خورد ارتباطی نداشت.

ما نمی‌خواستیم‌که دولت‌های محور (آلمان وایتالیا) پیروز شوند زیرا چنین پیروزی به فاجعه‌ای مشخص منتهی می‌گشت. ما نمی‌خواستیم‌که ژاپنی‌ها بهیچ قسمت از سرزمین هند وارد شوند وآنرا اشغال کنند. می‌بایست درمقابل چنین امری به‌هر صورت‌که می‌بود مقاومت شود وما بارها به‌مردم دربارهٔ این واقعیت‌تأکید کرده بودیم. اما همهٔ این‌چیزها جنبهٔ منفی داشت. آیا دراین جنگ چه‌چیز مثبتی وجود داشت و چگونه آینده‌ای از درون آن بیرون می‌آمد؟ آیا این هم تکراری از جنون‌ها و فاجعه‌های گذشته ویك بازی نیروهای کور طبیعت

بود که هیچ درك و توجهی به اراده و آرمانهای انسان ندارد ؟ و آیا سرنوشت هند پس‌از این جنگ چه می‌بود ؟

ما به‌آخرین وصیت **رابیندرانات تاگور** و پیامی که یکسال قبل ، از بستر مرگ خود فرستاده بود می‌اندیشیدیم : «.... . عفریت توحش هر نوع ملاحظه و پرده‌پوشی را کنار گذارده و با چنگ و دندان عریان آماده شده‌است که در تمایل دیوانه وارش برای نابودی، انسانیت را از هم بدرد. در سرتاسر جهان دودهای مسموم نفرت فضارا تیره ساخته است. خشونت که شاید در روان غرب بخواب رفته بود عاقبت سر برداشته و روح انسانی را تحقیر و پایمال کرده است .»

«چرخ‌سرنوشت روزی‌انگلستان راناگزیر خواهد ساخت که ازامپراطوری خود درهند دست‌بکشد. اما در آن‌روز چگونه هندی را باچه تیره‌روزی و مصائب سختی بجا خواهد گذاشت؟

وقتی که جریان قرنی اداره و حکومت ایشان سرانجام خشك شود گل و لجنی که بجا خواهد گذارد چه‌قدرمتعفن وبیحاصل خواهد بود.»

«زمانی بودکه عقیده داشتم که چشمه‌های تمدن‌از قلب اروپا بیرون می‌جهد. اما امروزهنگامی که درآستانهٔ عزیمت‌از این جهان هستم این اعتقادم‌یکسره برباد رفته است .»

«هرچه به اطراف می‌نگرم خرابه‌های درهم کوفته و فرو ریختهٔ تمدنی مغرور را می‌بینم که همچون توده‌های وسیع بیهودگیها در همه جا پاشیده است . و بااین همه هرگز مرتکب این‌گناه بزرگ نمی‌شوم که اعتقادم را به انسان از دست بدهم . بلکه در انتظار آنم که وقتی گردباد فرونشست وفضا با روح‌خدمت و فداکاری مصفا گشت فصلی تازه درتاریخ انسان گشوده شود . شاید آن سپیده از این افق بدمدکه خورشیدهم از اینجا طلوع می‌کند . روزی فرا خواهد رسید که انسان شکست نایافته از نو راه غلبه و پیشروی خودرا باز خواهد یافت‌تا با وجود تمام موانع و مشکلات میراث گمشدهٔ انسانی خودرا ازنو بچنگ آورد.»

«امروز ما شاهد مخاطراتی هستیم که گستاخی قدرت بوجود آورده‌است. اما روزی این حقیقت کامل متولد خواهد شدکه خردمندان باستانی گفته‌اند : «انسان از راه نادرستی می‌تواند به‌رفاه برسد و آنچه‌را بظاهر خواستنی‌می‌نماید

بدست آورد و بر دشمن غلبه کند امـا در این صورت ریشه‌های خود را بخطر می‌افکند .»

نه ، شخص نباید اعتقادش را به‌انسان از دست بدهد . ممکن است کـه منکر وجود خدا بشویم اما اگر منکر انسان بشویم و همه چیز را به بیهودگـی بکشانیم چه امیدی برای ما باقی خواهد بود؟ بـا اینهمه دشوار بودکه بـه هیچ چیز عقیده نداشته باشیم یامعتقد شویم‌که پیروزی نادرستی و ناراستی اجتناب ـ ناپذیر می‌باشد .

باجسمی خسته و اندیشه‌ای آشفته خواستم از محیط اطراف خود بگریزم و باین منظور به **کولو** که ازدره‌های داخلی هیمالایاست سفرکردم .

۱۰ مبارزه: قطعنامهٔ ازهند بیرون بروید

هنگامیکه از **کولو** بازگشتم فهمیدم‌که درمدت دو هفته غیبت من اوضاع داخلی هند بسرعت تغییر یافته است . عکس‌العمل شکست آخرین تلاشها برای حصول توافق رشد یافته‌بود و احساسی‌همه‌را گرفته بودکه دیگر از هیچ جهت امیدی نیست . بیانیه‌ها واظهارات مقامات مختلف انگلیسی درپارلمان انگلستان و درجاهای دیگر این نظر را تأیید می‌کرد ومردم را خشمگین می‌ساخت .

سیاست رسمی حکومت درهند بشکلی مشخص در پی سرکوبـی شدید فعالیت‌های‌عادی سیاسی وعمومی بودو فشاری همه‌جانبه ازهرطرف برسازمانهای ما وارد می‌شد . بسیاری از فعالان نهضت ما در تمام دوران مذاکرات **کریپس** در زندان باقی مانده بودند اکنون بعضی‌از نزدیکتریـن و مهمتریـن دوستان و همکاران من هم توقیف شده بودند وطبق قانون دفاع از هند بزندان رفته بودند. **رفیع‌احمدقدوائی** در اوایل ماه‌مه بازداشت شده بود.**شری‌کریشنادات پالیوال** رئیس کمیتهٔ ایالتی کنگره درایالت **ولایات‌متحده** بزودی بدنبال او زندانی شده بود و بهمین‌قرار بسیاری اشخاص دیگر بزندان رفته بودند.بنظر می‌رسیدکه بیشتر افراد ما بهمین شکل دستگیر خواهند شد وازصحـنهٔ فـعالیت برکنار خواهند گشت ونهضت‌ملی ما از فعالیت باز می‌ماند وتدریجاً ازهم می‌ـ پاشید.آیا می‌توانستیم بدون هیچ اقدامی تمام این چیزها را بپذیریم ؟ ما به این شکل پرورش نیافته بودیم و غرور فردی وملی ما هردو نسبت به این طرز رفتار

عصیان می کرد .

اما با توجه به بحران وخیم جنگ و احتمال هجوم به هند چه کاری می‌توانستیم کرد ؟ ازطرفی بیکار نشستن وهیچ اقدامی نکردن هم خدمتی برای این هدف نمی‌بود زیرا طبعاً به رشد و توسعه احساساتی منتهی می‌گشت که پیش بینی می‌کردیم واز آن نگران بودیم. در کشوری پهناور چون هند درچنین زمان بحرانی ناچار در افکار عمومی تمایلات گوناگونی وجود داشت .

احساسات هواداری از **ژاپن** تقریباً هیچ وجود نداشت زیرا هیچ کس نمی‌خواست که اربابان خود را تغییر دهد . عواطف هواداری از **چین** بسیار نیرومند و پردامنه بود . اما گروه کوچکی هم بطور غیرمستقیم هوادار ژاپن بودند . به این معنی که فکر می‌کردند می‌توانند از هجوم ژاپنی‌ها برای آزادی هند استفاده کنند . اینها تحت نفوذ سخنرانیهای رادیوئی بودند که **سوباس چندرا بوس** ایراد می‌کرد . او یکسال قبل پنهانی ازهند گریخته بود .

البته بیشتر مردم بشکلی بی‌حرکت و بی‌تفاوت خاموش و بی‌زبان در انتظار تحولات حوادث بودند . اگر متأسفانه وضع و موقعیت طوری می‌شد که قسمتی ازهند تحت تسلط مهاجمان در می‌آمد بدون تردید همکاران بسیاری برای ایشان پیدا می‌شد مخصوصاً درمیان صاحبان درآمدهای زیاد که مهمترین فکرشان نجات وحفظ خودشان و ثروتشان می‌باشد . این‌طرز فکر و روحیهٔ همکاری با خارجیان و مهاجمان درگذشته از طرف حکومت (انگلیسی) هند و بخاطر منافع خاص خودشان تشویق شده بود . اکنون این‌قبیل عناصر به‌آسانی می‌توانستند خود را باموقعیت تازه وتغییر یافته‌هم منطبق سازند و بدیهی است اینهاهم منفعت خودشان را درنظر می‌گرفتند .

ما ازاین قبیل همکاران و خدمتگزاران خارجی تعداد زیاد حتی درفرانسه و بلژیك و نروژ وبسیاری از کشورهای اشغال شدهٔ اروپا دیده بودیم در حالیکه نهضت‌های مقاومت‌هم دراین کشورها توسعه می‌یافت .

ما دیده بودیم که چگونه مردان **ویشی** (بگفته پرتیناکس) «به مغز خود فشار آوردند تاخجلت و شرمساری را بعنوان افتخار ، ترس و بزدلی را بعنوان شهامت ، بیعرضگی و جهل‌را بعنوان خردمندی ، تحقیر را بعنوان پاکدامنی و قبول‌مخلصانه پیروزی آلمان‌را بعنوان تجدید نیروی اخلاقی بقبولانند .»وقتی که

در فرانسه ، در سرزمین انقلاب و وطن‌پرستی پرشوروضع چنین بود بعید نبود که درطبقهٔ مشابه آنها در هند نیز چنین همکاران وخدمتگزارانی پیدا شوند زیرا دراینجا روحیهٔ این قبیل همکاری درمدتی دراز به سرپرستی انگلستان پرورش یافته و پاداشهای‌گرانبهاهم فراهم ساخته است .

درواقع به اغلب احتمال بهترین کسانی‌که به‌چنین همکاری بامهاجم می‌پرداختند اکثراً همان کسانی می‌بودندکه با حکومت انگلستان‌هم همکاری می‌کردند و وفاداری نسبت به‌این حکومت را علناً بر سر بامها اعلان می‌داشتند . اینها درهنر این قبیل همکاری به کمال رسیده بودند و اشکالی نمی‌دیدند که هرچندهم روبنا وظاهر اوضاع عوض شود خودرا با آن منطبق سازند .واگر بعداًهم یکبار دیگر این روبنا و ظواهر تغییر می‌یافت ، بازهم خودرا با اوضاع تازه منطبق می‌ساختند همچنان‌که نظایر ایشان در اروپا چنین می‌کردند . وقتی‌که ضرورت‌ایجاب می‌کرداینها مسلماً می‌توانستنداز احساسات ضدانگلیسی‌که پس‌از شکست مذاکرات **کریپس** بیش از هرزمان دیگر اوج گرفته بود بهره برداری کنند .

اشخاص دیگری نیزممکن بود چنین کنند و نه‌فقط بخاطر منافع شخصی و مصالح فرصت‌طلبی بلکه بعلل گوناگون ممکن بود هدفهای بزرگتر رااز یاد ببرند و دنباله‌رو حوادث شوند..

این جریانها مارا بوحشت می‌افکند و احساس می‌کردیم‌که رشد تابعیت اجباری و عبوسانهٔ سیاست انگلستان درهند به انواع عواقب ناگوار وخطرناك منتهی خواهد شد و موجب انحطاط کامل مردم خواهدگشت .

احساس همه جاگیری وجود داشت‌که در صورت هجوم به بعضی نواحی شرقی یا اشغال آنها دستگاه اداری غیرنظامی درنواحی وسیع دیگر نیز از هم متلاشی خواهد شد و به اوضاع آشفته و هرج و مرج فوق‌العاده منتهی خواهد گشت .

آنچه در**مالایا** و **برمه** روی داده بود دربرابرمان قرار داشت .هیچ‌کس تصور هم نمی‌کرد که حتی اگر جنگ وضع مساعدی برای دشمن بوجود آورد نواحی پهناوری ازهند تحت اشغال درآید . هند سرزمینی پهناور بود و ما در **چین** دیدیم‌که وسعت کشور عاملیست‌که بحساب می‌آید . اما این وسعت و

گستردگی تنها وقتی اهمیت دارد و بحساب می‌آیدکه عزمی راسخ هـم بـرای استفاده ازاین عامل و برای مقاومت وجود داشته باشد نه‌آنکه برای انقـراض و تسلیم مصمم باشند .

چنانچه بنظر می‌رسید و گزارشهای مـوثق نشان می‌داد نیروهای مسلح متفقان قصد داشتندکه در صورت هجوم دشمن احتمالاً بەخطوط دفاعی داخلی‌تر عقب‌نشینی کنند و نواحی پهناوری را برای اشغال دشمن گشاده بگذارند هرچند هم‌که دشمن بهمان شکل‌که در چین دیده شد عملاً همهٔ آنهارا اشغال نکند . بدینقرار این مسائل پیش می‌آمدکه چگونه باید بااین اوضاع دراین قبیل‌نواحی و همچنین درنواحی دیگری‌که دستگاههای حکـومت درآن دست از کار می‌ـ کشیدند مقابله کرد .

ما می‌کوشیدیم تا آنجاکه می‌توانیم از راه تشویق سازمانهای محلی‌که درچنین اوضاعی بتوانند نظم‌را برقرار سازند ازلحاظ روحی وجهات‌دیگر خودـ را برای مقابله بااوضاع آماده کنیم و در عین‌حال تأکید می‌کردیم‌که باید بهرـ قیمت‌که باشد در برابر دشمن مهاجم مقاومت کرد .

چرا چینی‌ها در مدت چند سال چنین دلیرانه جنگیده بودند ؟ چرا مافوق همه و بیش‌از همه روسها وسایر مردم اتحاد شوروی باچنین شهامت و سرسختی و باتمام وجودشان می‌جنگیدند ؟ در جاهای دیگر نیز مردم دلیرانه جنگ می‌ـ کردند زیرا عشق‌بوطنشان وترس‌ازتجاوز ومیل به حفظ راه وروش زندگیشان آنها را بەچنین جنگ و مقاومتی برمی‌انگیخت . در ضمن بنظر می‌رسیدکه میان شور و سرسختی و مقاومت در مساعی جنگ هم میان روسها و کشورهای دیگرتفاوتی وجود دارد .

دیگران‌نیز درمواردی‌مانند**دونکرك** وپس‌ازآن بسیارعالی‌جنگیده بودند اماوقتی‌که‌بحران فوری دور می‌شد چنین بنظر می‌رسیدکه مساعی آنان‌فاقد بعضی جنبه‌های اخلاقی است . درمورد اینها هرچند هم‌که می‌بایست جنگ به‌هرصورت هست با پیروزی پایان پذیرد اما گوئی نسبت به‌آینده تردیدهائی وجود داشت . اما در اتحاد شوروی تا آنجاکه ممکن بود از اطلاعات موجود قضاوت کـرد چنین شك‌و بحثی‌بنظر نمی‌رسید(هرچند راست‌بودکه درآنجا بحث‌و گفتگو تشویق نمی‌شد) درآنجا چه‌نسبت به‌حال و چه‌نسبت بـه‌آینده اعتماد و اطمینان نمایانی

بچشم می‌خورد .

اما وضع هند چگونه‌بود؟

دراینجا بیزاری عمیقی نسبت به‌حال در همه جا مستقر بود و آینده نیز بهمین اندازه تیره و تاریك بنظر می‌آمد . هیچ‌نوع ضرورت واحساس وطن‌پرستی مردم را بحرکت نمی‌آورد و تنها میل محرکشان این بودکه درمقابل هجوم و سرنوشتی بدتر و وخیم‌تر از خودشان دفاع کنند . عدهٔ معدودی نوعی انگیزه‌ها و ملاحظات انترناسیونالیستی و بین‌المللی داشتند . اما خشم از بردهٔ خارجی بودن و بوسیلهٔ نیروهای یك قدرت امپریالیستی سرکوب استثمارگشتن نیز با تمام این احساسات درهم می‌آمیخت . در سیستمی که همه چیز به امیال و هوسهای گذران یك حکمران مستبد و خود رأی بستگی پیدا می‌کرد اساس و اصول نادرست بود .

آزادی برای همه عزیز است اما برای کسانی‌که از آن محروم شده‌اند یا درخطر از دست‌دادن آن هستند خیلی عزیز تر می‌باشد . در دینای جدید آزادی از جهات گوناگون مشروط و محدود شده است اما کسانی‌که اصلاً فاقد آنند این محدودیت‌ها را درك نمی‌کنند و آنرا بصورت تصوری ایدآل وآرمانی در می‌آورند تا بجائی‌که آرزوئی شورانگیز و تمایلی سوزان و همه جاگیر می‌شود . هرچیزکه با این آرزو و تمنی سازگار نباشد یا مخالف آن بنظر آید ناگزیر آسیب خواهد دید.

آرزو واشتیاق آزادی‌که در هند اینهمه اشخاص بخاطر آن تلاش‌کرده‌اند و رنج برده‌اند نه‌فقط محدود و متوقف شده است بلکه دورنمای آن هم در آینده‌ای تیره ودور عقب رفته است .

بجای آنکه جنگ این شور واشتیاق مردم هندرا به مبارزه‌ای‌که در جهان جریان داشت پیوند زند و ذخایر عظیم نیروی هند را برای هدفهای عالی‌آزادی درهند و درجهان و برای دفاع از هند بیرون بکشد ، برعکس هند را از همه جدا ساخته بود و هیچ‌نوع امیدی را بخاطر هیچ هدفی متمرکز نمی‌ساخت . هرگز عاقلانه نیست‌که هیچ کس و حتی دشمنان را بدون امید رها سازند .

البته در هندهم کسانی بودندکه جنگ را چیزی خیلی بزرگتر و پهناورتر از جاه‌طلبی‌های حقیر سیاستمداران کشورهای مختلفی که در آن شرکت داشتند

می‌شمردند . احساس می کردند که جنگ مفهومی انقلابی خواهد داشت ومی ـ فهمیدند که نتیجهٔ نهائی و عواقبی که از آن ناشی خواهد شد خیلی بیش از پیروزیهای نظامی و قراردادها و اظهارنظرهای سیاستمداران خواهد بود اما تعداد این قبیل افراد طبعاً معدود بود واکثریت عظیم مردم هند هم مانند هر کشوردیگر نظرهای محدود داشتند که آنرا واقع‌بینانه می‌نامیدند و تحت‌تأثیر ملاحظات آنی و مشهود قرار می گرفتند .

بعضی‌ها که تمایلات فرصت طلبانه داشتند خود را با سیاست انگلستان منطبق می‌ساختند و خود را با آن سازگار می کردند همچنانکه هر قدرت وسیاست دیگری هم که می بود با آن به‌همکاری می‌پرداختند . بعضی‌ها نسبت به‌این‌سیاست عکس‌العملی شدید نشان می‌دادند و احساس می کردند که پیروی کردن از آن نه‌فقط برای هدف عالی هند بلکه برای هدف جهانی خیانت خواهد بود. بیشتر مردم هم فقط بصورتی بی‌تکلیف ، درسکون و بی‌تحرکی خود باقی می‌ماندندو دستخوش همان ضعف قدیمی مردم هند می‌گشتند که ما ازمدتها پیش برضد آن مبارزه می کردیم .

درحالیکه این مبارزه و کشمکش درفکر هند جریان داشت و احساس نا ـ امیدی و یأس درهند رشد می‌یافت **گاندی‌جی** تعدادی مقاله نوشت که بشکلی ناگهانی جهتی تازه برای افکار مردم بوجود آورد یا بدانگونه‌که اغلب اتفاق می‌افتد به‌افکار و اندیشه‌های‌مبهم ایشان شکل بخشید . در آن موقعیت حساس اقدام نکردن و پیروی کردن از تمام آنچه روی می‌داد برای او تحمل ناپذیر شده بود .

تنها راه درست مقابله بااین وضع آن بود که آزادی هند برسمیت شناخته شود و هند آزاد باهمکاری ملل متفق به‌مقابله با تجاوز و هجوم ژاپن بپردازد . اگر این برسمیت شناختن آزادی هند تحقق نمی‌یافت‌می‌بایست به‌اقدامی پرداخت که بشکلی جدی باسیستم موجود روبرو گردد و مردم را از رخوتی که آنها را فلج می‌ساخت وبصورت طعمه‌ای آسان برای هرنوع تجاوز در می‌آورد بر ـ انگیزاند و بیرون بکشد.

دراین تقاضا هیچ‌چیز تازه نبود زیرا تکراری بود از آنچه ما همواره‌می‌ـ گفتیم . اما درنوشته‌ها وگفته‌های کنونی او ضرورت و فوریت تازه‌ای وجود

داشت و اشاره و دعوتی برای اقدام هم در آن بود. بدون هیچ تردید او مظهر و نمایندهٔ احساساتی بود که در آن موقع درهند رواج داشت.

در تصادم و کشمکش میان ناسیونالیسم و انترناسیونالیسم تمایلات ملی و ناسیونالیستی پیروز شده بود و نوشته‌های **گاندی‌جی** هیجان و جوششی در سراسرهند بوجود آورد. درعین‌حال این ناسیونالیسم بهیچوجه باانترناسیونالیسم مخالفتی نداشت و در واقع بحداکثر می‌کوشید راهی باز کند که بتواند با هدفهای وسیع‌ترهم سازش داشته باشد وفقط لازم بود امکان داده شود که بشکلی شرافتمندانه و مؤثر دراین راه پیش برود.

میان این ناسیونالیسم با انترناسیونالیسم هیچ‌نوع تضاد و تصادم ضروری وجودنداشت زیرا برخلاف ناسیونالیسم‌های متجاوز اروپا بهیچوجه درپی آن‌نبود که درکار دیگران به مداخله بپردازد بلکه بر عکس می‌خواست که بخاطر منافع مشترك با آنها همکاری داشته باشد.

برای رسیدن به‌یك انترناسیونالیسم واقعی آزادی ملی شرط اساسی ولازم شمرده می‌شد و بهمین‌جهت این تنها راه واقعی بسوی انترناسیونالیسم وهمچنین بنیان واقعی برای همکاری درمبارزه مشترك برضد فاشیسم و نازیسم می‌بود.

دراین ضمن انترناسیونالیسمی هم که از مدتها پیش انگلیسی‌ها دربارهٔ آن برای ما حرف می‌زدند کم‌کم چیزی مشکوك بنظر می‌رسید و همان سیاست قدیمی قدرت‌های امپریالیستی بود که با شکلی تازه وآن هم نه‌خیلی تازه عرضه می‌شد. در واقع این انترناسیونالیسمی که برای ما طرح می‌کردند خود نوعی ناسیونالیسم‌متجاوز بود که می‌خواست‌بنام امپراطوری یاکشورهای مشترك‌المنافع یا سرپرستی و نظایر آن ارادهٔ خودرا بر دیگران‌تحمیل کند.

بعضی ازما ازاین تحول تازهٔ اوضاع که براثر نوشته‌های گاندی پیش‌آمده بود آشفته شدیم زیرا اقدام اگر بصورت مؤثری نمی‌بود اثری نمی‌داشت وبی‌حاصل می‌نمود وهرگونه اقدام مؤثرهم طبعاً مزاحمتی‌در راه مساعی جنگ‌بوجود می‌آورد آنهم در موقعی‌که خود هند درخطر هجوم قرارگرفته‌بود. بعلاوه بنظر می‌رسید که **گاندی‌جی** بطورکلی در روش خود ملاحظات مهم بین‌المللی را نادیده‌گرفته است و براساس نظرهای محدود وکوته بینانهٔ ناسیونالیسم متکی می‌باشد.

درمدت سه سالی که ازجنگ می‌گذشت ما تعمداً ازسیاست عدم مزاحمت پیروی می‌کردیم وفقط به‌اقداماتی می‌پرداختیم که مظهری از اعتراض بود . این اعتراضهاوسعت‌فراوان‌پیدا کردبطوریکه‌درسالهای ۴۱ ــ ۱۹۴۰ بیش‌از ۳۰/۰۰۰ نفر از مردان و زنان ممتاز ما زندانی شدند . اما حتی برای زندانی شدن هم فقط افراد ممتازی اجازهٔ اقدام‌می‌یافتند وازقیام توده‌ای‌یا هرگونه دخالت مستقیم درکار دستگاه حکومتی پرهیز می‌شد . اکنون دیگر نمی‌توانستیم همان اقدامات را تکرار کنیم واگر به‌چنین اقدامات اعتراض آمیزی می‌پرداختیم می‌بایست از نوعی دیگر و درمیزانی مؤثرتر بوده باشد . و دراین صورت آیا اقدام ماخواه ناخواه اشکالی در کار جنگ که به مرزهای هند رسیده بود وارد نمی‌ساخت و تشویقی برای دشمن نمی‌بود ؟

اینها مشکلاتی نمایان بود و در بارهٔ آنها بتفصیل با **گاندی‌جی** بحث کردیم بدون آنکه بتوانیم یکدیگر را متقاعد سازیم . مشکلات وجود داشت و نمایان بود وبه‌نظر می‌رسید که هم توسل به‌اقدام وهم اقدام نکردن هرکدام برای خود مخاطرات و زیانهائی خواهند داشت . مسئله این بود که سود وزیان هریك را بسنجیم و هر راه راکه کم زیان‌تر بود برگزینیم. مباحثات متقابل ما موجب گشت‌که بسیاری از نکات مبهم وتیره روشن شود و **گاندی‌جی** نیز بسیاری از عوامل بین‌المللی راکه توجهش به‌آن معطوف گشت درنظر بگیرد . به‌این‌ترتیب در نوشته‌های بعدی او تغییراتی روی داد وخود او این ملاحظات بین‌المللی را مورد تأکید قرارمی‌داد و به مسئلهٔ هند بادورنمائی وسیع‌تر می‌نگریست . اماروش او اساساً بهمان وضعی‌که داشت باقی ماند یعنی باپیروی بدون اقدام از سیاست مستبدانه و خفقان‌انگیز انگلستان درهند مخالف بود وعلاقهٔ فراوانی نشان می‌داد که برای مواجهه بااین وضع اقدامی صورت پذیرد .

بنظر **گاندی‌جی** پیروی ازاین سیاست مفهوم در هم شکستگی روحی هندرا پیدا می‌کرد و جنگ هرصورتی که بخود می‌گرفت و هدفهای آن هرچه‌هم می‌بود مردم‌هند بشکلی برده‌وارعمل می‌کردند وآزادی ایشان تامدتی درازتحقق نمی‌پذیرفت . همچنین پیروی‌ازاین سیاست موجب‌قبول‌و پیروی ازمهاجم جدید و عدم مقاومت دربرابر اومی‌بود چه‌آمدن این مهاجم براثر شکست موقتی‌نیرو-های نظامی انگلیسی روی می‌داد وچه براثر عقب‌نشینی آنها، این وضع موجب

ازدست رفتن کامل روحیهٔ مردم هند و نابودشدن تمام قدرت ونیروئی می گشت که براثر یك ربع قرن مبارزهٔ مداوم و لاینقطع در راه آزادی درایشان رشد یافته بود . مفهوم این‌امر آن می‌شد که دنیا تقاضای آزادی هند را از یاد می‌برد و موافقت‌نامه‌های بعدازجنگ‌هم باهمان منظورها وجاه‌طلبی‌های قدیمی امپریالیستی بوجود می آمد .

گاندی جی باشور و شوق خواستار آزادی هند بود و هند در نظر او چیزی بیش‌از یك‌وطن محبوب بود . بنظر **گاندی** هند مظهر تمام مردم‌استعمار زده واستثمار شدهٔ جهان بود و میزان و معیاری بودکه سیاست جهان می‌توانست باآن سنجیده شود. اگر هند بصورت‌آزاد نشده واسیر باقی می‌ماند سایر کشورهای مستعمره و نژادهای تابع و استثمارزده هم در وضع اسارت‌بار و بردگی کنونی خویش باقی می‌ماندند و همهٔمساعی جنگ بیهوده می‌گشت . لازم بود که مبانی واساس اخلاقی جنگ‌تغییر پذیرد . ارتش‌های زمینی و نیروهای‌دریائی و هوائی در محیط عمل خود فعالیت می‌کردند و ممکن بود بخاطر برتری روشهای خشونت وقدرت نابود کنندهٔ خود برنیروهای حریف غلبه کنند اما پیروزی ایشان بخاطر چه‌منظور و هدفی می‌بود ؟ حتی وسایل و سلاحهای‌جنگی هم به هواداری نیروی روحی و اخلاقی نیازمند هستند . مگرنه **ناپلئون** گفته است‌که درجنگ «نسبت ارزش روحیه به‌مواد جنگی نسبت سه به یك می‌باشد.»؟

عامل اخلاقی وروحی صدها میلیون مردم استعمار زده و استثمارشده در سراسر جهان‌که می‌فهمیدند و معتقد می‌شدندکه این جنگ براستی برای آزادی ایشان می‌باشد هم‌برای منظورهای محدود خود جنگ اهمیت می‌داشت وهم‌برای صلحی‌که می‌بایست پس از جنگ برقرار شود . مخصوصاً این واقعیت‌که جنگ به مرحله‌ای حساس وبحرانی رسیده بود ایجاب می‌کردکه این میلیونها مردم مشکوك و بدبین به‌هواداران پرشور و شوقی مبدل شوند . اگر ممکن بود چنین معجزه‌ای تحقق‌پذیرد تمام قدرت عظیم نیروهای دول محورهم اهمیتی نمی‌داشت و شکست آنها مسلم وقطعی می‌شد . حتی بسیاری از مردم واهالی خود کشورهای محورهم ممکن بود تحت‌تأثیر این احساسات نیرومند جهانی واقع‌شوند .

درهند بهتر آن بودکه بی‌اعتنائی و اقدام نکردن عبوسانه و قهرآلودمردم به روحیهٔ عدم اطاعت و مقاومت مبدل شود . هرچندکه این عدم اطاعت در آغاز

کار نسبت به‌فرمانها و دستورهای مستبدانهٔ مقامات انگلیسی باشد اما ممکن‌است بــه مقاومت نسبت به مهاجم تازه‌هم مبدل گردد . در حالیکه تابعیت و بندگی نسبت به‌یك قدرت موجب می‌شود که همین روش نسبت به‌دیگری‌هم عمل شود و باین‌ترتیب به‌تحقیر و انحطاط اخلاقی مردم منتهی خواهدگشت .

ما باتمام این استدلالهای **گاندی‌جی** آشنا بودیم به‌آنها اعتقاد داشتیم‌و خودمان هم اغلب همین استدلالها را بکار می‌بردیم . اما فاجعهٔ دردناك دراین‌بود که سیاست حکومت انگلستان مانع آن می‌گشت‌که چنین معجزه‌ای روی دهد . تمام مساعی ما برای اینکه در دوران جنگ ، مسئلهٔ هند را ولو بصورتی موقتی حل کنیم به‌شکست منتهی شده بود و تمام تقاضاهای ما برای اینکه هدف جنگ صریحاً اعلان گردد رد شده بود . مسلم بودکه اکنون هرنوع کوشش دیگری از این نوع هم به ناکامی و شکست منتهی خواهد شد. پس چه می‌بایست‌کرد؟

اگر تصادمی با حکومت انگلستان پیش می‌آمد هرقدر هم کــه از لحاظ اخلاقی و جهات دیگر موجه می‌بود بدون تردید در مساعی جنگی درهند، آنهم درموقعی‌که خطر هجوم ژاپن بسیار زیاد شده بود تأثیر فراوان مــی‌گذاشت . و عجب آنکه همین خطر بودکه این بحران فکری را برای ما بوجود مــی‌آورد زیرا نمی‌توانستیم بصورت تماشاگران بیکارهٔ این وضع خطرناك باقی بمانیم‌و ببینیم که بعلت روش نادرست کسانی که آنها را نالایق مــی‌شمردیم و مطمئن بودیم‌که نمی‌توانند بارسنگین تجهیز و ترتیب دادن مقاومت مردم‌را در موقعی‌که ضرورت ایجاب می‌کند بدوش بگیرند وطنمان دستخوش آشفتگــی و سوء اداره و ویرانی می‌شود . تمام شور و هیجان و نیروی لگدکوب شده و درهــم فشردهٔ ما درپی آن بودکه مفری بدست آورد وراهی برای اقدام پیدا کند.

گاندی‌جی عمرش زیاد شده بود واکنون سالهای هفتاد خود را می‌گذراند یك عمر فعالیت مداوم وناگسسته و تلاشهای سخت جسمی وروحی اورا از لحاظ بدنی ضعیف ساخته بود اما هنوز باندازهٔ کافی نیرو داشت و احساس می‌کردکه اگر در مقابل وضع موجود درآن موقع خاموش بنشیند و تابعیت از سیاست حکومت انگلستان رابپذیرد و برای‌استیفای آنچه بیش‌از هرچیزخواستار آن بود اقدامی بعمل نیاورد تلاشهای سراسر عمرش هدر وبیهوده خواهد بود .

عشق شدیدش به‌آزادی برای هند و برای تمام ملل و مردم استعمار شده حتی بر- پیوند استوار و نیرومندش باعدم خشونت چیره شد. قبلاً هم تا حدی از روی بی‌میلی و اکراه با نظر **کنگره** موافقت کرده بود که سیاست عدم خشونت درمورد دفاع از کشور و اقدامات دولتی در مواقع فوق‌العاده بکار نرود اما در آن موقع خود را از این جریان بر کنار نگاه داشت. بخوبی در می‌یافت که روش نیمه- دلخواه دراین مورد ممکن است برای رسیدن به‌توافقی بـا انگلستان و ملل متفق اشکالاتی بوجود آورد. به‌این جهت خود او دراین راه پیشتر رفت وقطعنامه‌ای را در کنگره مطرح ساخت که اعلام می‌داشت نخستین وظیفه و کار عـمدهٔ حکومت موقتی هند آزاد باید آن باشدکه تمام منابع عظیم خودرا در راه مبارزه بخاطر آزادی و برضد تجاوز و برای همکاری باملل متفق در دفاع ازهند بوسیلهٔ نیرو- های مسلح و تمام نیروهای دیگری که دراختیار خود دارد بکار اندازد.

برای **گاندی** در آن موقع آسان نبود که چنین تعهدی را بپذیرد امابسیار مایل بود که هرطور هست توافقی بوجود آید که هند بتواند بصورت ملتی آزاد به‌مقابله با تجاوز بپردازد و این تمایل بقدری شدید بود که نظر **کنگره** را که برایش همچون کپسولی تلخ بود بااکراه فروبلعید و قبول کرد.

دراین موقع بسیاری از اختلافات نظری و فکری که بعضی‌از مـا را از **گاندی‌جی** جدا می‌ساخت از میان رفت اما هنوزهم‌این شکل اصلی وعمده باقی بودکه هرنوع اقدامی از طرف ما درمساعی جنگی اثری ناگوار مـی‌گذاشت. موجب حیرت ما می‌شد که **گاندی‌جی** هنوزهم به‌این عقیده چسبیده بود که امکان توافقی با حکومت انگلستان وجود دارد و می‌گفت که خودش خواهد کوشیدکه چنین توافقی حاصل شود. به‌این جهت درعین حال که دربارهٔ اقدام سخن‌فراوان می‌گفت بطورمشخص معلوم نمی‌کرد که قصدش چیست و چه می‌خواهد بکند.

هنگامیکه ما با این تردیدها و مباحثه‌ها سرگرم بودیم روحیهٔ کشور تغییر می‌یافت و ازحالت بی‌اعتنائی قهرآلود به‌صورت موجی‌ازهیجان و توقع‌درآمد. حوادث در انتظار تصمیم یا قطعنامه کنگره نمی‌ماندند، بلکه براثـر اقدامات و اظهارات **گاندی‌جی** به جلو رانده شده بودند و اکنون با حرکت جـبری و خودبخودی خود پیش می‌رفتند. روشن بود که **گاندی‌جی** چـه حق داشت و چه نداشت بهرحال روحیه‌ای راکه در میان مردم موجود بود متبلور ساخته بود.

نوعی ناامیدی توأم با ضرورت احساساتی اقدام پیدا شده بود که عقل ومنطق را در درجهٔ دوم قرارمی‌داد ومجالی نمی‌گذاشت که عواقب اقدام با سکون و آرامش مورد رسیدگی واقع شود .

این عواقب نادانسته نبود وهمه می‌دانستند که چه براثراقدام چیزی بدست می‌آمد وچه نمی‌آمد درهرحال قیمتی که بصورت رنج‌های انسانی باید برای آن پرداخت می‌شد بسیار سنگین وگزاف می‌بود. اما قیمتی هم که عملاً هر روز بصورت شکنجه‌های روحی پرداخت می‌شدگزاف وسنگین بود و هیچ امیدی هم برای‌گریز ورهائی ازآن نبود . پس جهیدن بدرون دریای ناشناس اقدام وکاری انجام دادن بهتراز بازیچهٔ رام ومطیع سرنوشتی شوم شدن می‌بود .

این روش سیاستمداران محتاط نبود بلکه روش مردمی بود که نا امیدی آنها به‌حدی رسیده بود که دیگر به‌عواقب اعتنائی نداشتند . درعین حال همواره‌به عقل‌ومنطق رجوع می‌شد و کوشش بعمل می‌آمد که هیجان‌های متضاد صورتی معقول داشته باشند و در بی‌ثباتی های اساسی خصال آدمی مایه‌های ثباتی پیداشود .

نمایان بود که جنگ بسیارطولانی خواهد بودوهنوز چندسال دیگر ادامه خواهد یافت . جنگ تااین زمان فجایع وضایعات هنگفت ببار آورده بود وپیدا بود که خسارات وضایعات بیشتری هم‌پیش خواهدآمد وعلیرغم این تیره‌روزی‌ها تا زمانی که شهواتی که جنگ را برانگیخته بود وخود جنگ هم به‌آنها دامن زده بودرام شوند وفرسوده‌گردند، ادامه خواهد داشت. دراین‌جنگ نمی‌توانست دیگرنیمه پیروزی‌هائی ازنوع‌گذشته که اغلب‌ازشکست هم دردناك‌تر است وجود داشته باشد. جنگ نه‌فقط در زمینهٔ اقدامات نظامی براهی‌نادرست افتاده‌بودبلکه از جهت هدفهای اساسی‌تری هم‌که فرض‌می‌شد جنگ بخاطرآنها درگرفته است در راه نادرستی پیش می‌رفت . شاید اقدامی ازآن نوع که ما در نظرداشتیم می‌توانست اجباراً توجه را به‌این ضعف‌ها جلب سازد وجنگ را درمسیری‌تازه وامید بخش‌تر قرار دهد . وحتی اگرهم درحال حاضر موفقیت و نتیجه‌ای بدست نمی‌داد ممکن بودکه‌درطول زمان نتایج مثبت خود را ظاهر سازد و از این راه هواداری مؤثر ونیرومند مردم را برای آیندهٔ اقدامات نظامی هم تأمین کند .

اگرخشم مردم از وضع موجود افزایش یافته بود خشم حکومت هم زیاد شده بود. هرچندکه برای خشم حکومت دلیل و ضرورتی هم لازم نبود . زیرا روحیهٔ عادی وطرز کار همیشگی حکومت همین بود وهمواره بصورت یك‌قدرت خارجی که کشوری‌اسیر رااشغال کرده‌باشد عمل می کرد. بنظرمی‌رسیدکه‌حکومت هم این‌فرصت را مغتنم می‌شماردکه بعقیدهٔ خودش‌یکبار برای‌همیشه تمام‌عناصری راکه جرأت می کنند درمقابل ارادهٔ اومخالفت نشان دهند سرکوب سازد و برای این‌منظورتدارکات لازم را فراهم ساخته بود.

جریان حوادث‌راه خودرا دنبال می کرد و پیش‌می‌رفت‌ومعهذا شگفت‌انگیز آن‌که **گاندی‌جی** بهیچوجه در بارهٔ نحوهٔ اقدامی‌که در نظر داشت چیزی نمی‌گفت در حالیکه در بارهٔ لزوم اقدام و دفاع‌از شرف وحیثیت هند وتأیید حق آزادی هند برای‌آنکه‌بتواند بصورت ملتی‌آزادحداکثر همکاری را برضدتجاوز بعمل‌آورد بارها سخن‌گفته بود. اواصرار می‌ورزیدکه اقدامات ما باید مسالمت‌آمیز باشد واین امرهم مسلم وضروری بود اما دیگر چه ؟

کم‌کم امکانات حصول توافقی با حکومت انگلستان را بیشترموردتأکید قرارمی‌داد وقصد خود را برای‌تماس دوباره‌اظهار می‌داشت‌ومی‌گفت‌که حداکثر مساعی خود را بکار خواهد برد تا راهی برای این منظور پیدا کند . در آخرین نطقی‌که درجلسهٔ **کمیتهٔ کنگرهٔ سراسرهند** ایرادکرد اشتیاق‌فراوان خود را برای حصول توافقی با حکومت انگلستان وتصمیم خود را برای تماس‌مجدد با نایب‌السلطنه به‌این منظور اظهار داشت . اما چه دراظهارات عمومی خود وچه در گفتگوهای خصوصی در جلسات **کمیتهٔ عاملهٔ کنگره** اشاره‌ای هم به‌اقدامی‌که درنظر داشت نمی‌کرد ، جز دریك مورد خاص . بطور خصوصی پیشنهادکرده بودکه در صورت شکست مذاکرات از مردم دعوت خواهد کرد که به‌عدم همکاری بپردازند و به‌نشان اعتراض یك روز «هرتال» برگذار کنندیعنی درسراسرکشور هند دست از کار بکشند و به‌اقدامی شبیه یك روز اعتصاب بپردازندکه مظهراعتراض عمومی ملت باشد . حتی این پیشنهاد هم صورتی مبهم داشت ودر بارهٔ آن هم اصرار خاصی نمی‌ورزید زیرا نمی‌خواست تا وقتی کوشش خود را برای رسیدن به‌توافقی بکار نبرده نقشه‌هائی برای اقدامات بعدی طرح کند .

بدینقرار **گاندی جی** یا کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هیچ کدام هیچ نوع دستور و راهنمائی بطور علنی یا خصوصی صادر نکردند جزاینکه تأکید می کردند که مردم باید خود را برای هر نوع تحول واتفاقی که پیش آید آماده سازند و بعلاوه در هر حال باید از سیاست همیشگی اقدام مسالمت آمیز و عدم خشونت پیروی نمایند.

هرچند **گاندی جی** هنوز امیدوار بود که راهی برای خروج از بن بست پیدا کند. کسانی که دراین امید با او سهیم بوده باشند بسیار معدود بودند. جریان حوادث وتمام وقایع وتحولاتی که روی داده بود نشان می‌داد که تصادم وبرخورد اجتناب ناپذیر خواهدبود وموقعی که چنین تصادمی پیش می آمد دیگر وضع بینابین مفهوم واهمیت زیاد نمی‌داشت وهرفردباید تصمیم می گرفت که در کدام صف و کدام طرف قرار گیرد.

برای اعضای **کنگره** وبرای اشخاص دیگری که احساس کرده بودند راه چیست دیگر مسئلهٔ انتخاب مطرح نبود. هرگز نمی‌شد تصور کرد که تمامی قدرت عظیم حکومتی نیرومند بکوشد مردم ما را سرکوب سازد و هیچ یك از ما نتوانیم در مبارزه‌ای که آزادی هند در آن مطرح بود بر کنار بمانیم وفقط تماشاگر بی‌اراده و بدون اقدام حوادث باشیم. البته بسیاری اشخاص با وجود علاقه و هواداری که برای **کنگره** و ایدآلهای آن داشتند در این مبارزه بر کنار می‌ماندند اما برای اعضای ممتاز و سرشناس **کنگره** برکنارماندن وخود را از عواقب اقدامات قبلی خود محفوظ نگاهداشتن شرم آور و بیشرمانه می بود. صرفنظر از این حقیقت اصولاً انتخاب هم برای ایشان مطرح نبود. تمامی تاریخ گذشتهٔ هند وهمچنین شکنجه‌های روحی حال و امیدهای آینده آنها را دنبال می کرد و همهٔ این عوامل آنها را به پیش می‌راند و در اقداماتشان اثر می گذاشت.

برگسون در کتاب «تحول آفریننده» خود می گوید: «انباشته شدن گذشته بر روی گذشته‌ها همچنان بطور مداوم ولاینقطع جریان دارد. در واقع گذشته بخودی خود باقی و محفوظ می‌ماند و شاید مجموعهٔ آن در هرلحظه مارا دنبال می کند... بدون تردید ما فقط با کمك قسمت مختصری از گذشتهٔ خود فکر نمی کنیم بلکه امیال و آرزوها و اقداقات ما زیر نفوذ تمام گذشتهٔ ما میباشد که

تمایلات روح ما نیز جزئی از آن است .»

در روزهای ۷ و ۸ ماه اوت ۱۹۴۲ **کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند** در اجلاسیه‌ای که در بمبئی تشکیل داد قطعنامه‌ای را که‌ازآن پس بنام «قطعنامهٔ ازهند بیرون‌بروید» معروف شده است علناً مورد بحث قرارداد. این‌قطعنامه مفصل وکامل بودودرآن با استدلالات منطقی شناسائی فوری آزادی هند وپایان یافتن‌حکومت و تسلط بریتانیا درهند مطرح شده بود «هم‌بخاطرهند و هم بخاطر پیروزی وموفقیت هدفهای ملل متحد ادامهٔ این حکومت و تسلط موجب انحطاط وضعف‌هند می‌گردد وتدریجاً اورا در دفاع از خویش ودر شرکت در هدف بزرگ آزادی جهان ناتوان‌تر می‌سازد .» ــ «مالکیت امپراطوری بجای آنکه بر نیروی قدرت حاکمه‌بیفزاید بصورت بارولعنتی برایش درآمده‌است . هندکه سرزمین کلاسیك وقدیمی استعمار و امپریالیسم جدید می‌باشد اکنون کلید معمای این مسئله شده‌است زیرا آزادی هند معیاری برای قضاوت در بارهٔ انگلستان وملل متحد خواهد بود و مردم آسیا وآفریقا را با امید و اشتیاق سرشار خواهدساخت . »

قطعنامه بدنبال این استدلالها پیشنهاد می‌کردکه‌یك‌حکومت موقتی تشکیل گرددکه حکومتی مختلط ومظهر تمام بخش‌های عمده ومهم مردم باشد «نخستین وظیفه‌اش دفاع از هند ومقاومت دربرابر تجاوز خواهد بودکه بوسیلهٔ تمام نیروهای مسلح وهم‌چنین نیروهای عدم‌خشونت‌که در اختیار دارد و باتفاق دولتهای متحد خود به‌این دفاع خواهد پرداخت .»

این حکومت طرحی برای تشکیل مجمع مؤسسان تهیه خواهدکرد تایك قانون اساسی برای هند بوجودآوردکه مورد قبول تمام گروههای مختلف مردم باشد . این قانون اساسی هند را بصورت اتحادیه‌ای در خواهدآوردکه حداکثر خودمختاری وقدرتهای دیگری‌که واحدهای فدرال‌آن میتوانند داشته باشندبرای ایشان تضمین خواهدکرد.

«آزادی به‌هند امکان خواهد دادکه با اتکاء به‌اراده ونیروی مردمی که در پشت‌سرش متحد خواهندگشت بشکلی مؤثر در برابر تجاوز مقاومت‌کند .»

این آزادی هند می‌بایست مظهر و مقدمه‌ای برای آزادی تمام ملل دیگر آسیائی باشد. بعلاوه پیشنهاد می‌شدکه فدراسیونی جهانی از ملل آزاد تشکیل گرددکه بوجودآمدن سازمان ملل متحد بایدآغازآن باشد .

کمیته اظهار می‌داشت که «بسیار مایل است که بهیچوجه در دفاع ازچین و روسیه که آزادی آنها بسیارعزیز است و باید محفوظ بماند مزاحمتی بوجود نیاید وقدرت دفاعی ملل متحد به‌مخاطره نیفتد .» (در آن موقع چین و روسیه درمعرض شدیدترین خطرات بودند) «اما هم در هند وهم دراین ملل مخاطرات افزایش می‌یابد وعدم اقدام وتسلیم شدن بـه‌ارادهٔ خارجی درچنین مرحلهٔ حساس نه‌فقط موجب انحطاط هند وتقلیل قدرت دفاع اوازخود ومقابله در برابر تجاوز می‌باشد بلکه برای آن مخاطرات هم پاسخی مساعد نیست و خـدمتی بـه‌مردم ملل‌متحد بشمارنمی‌رود . »

کمیته یکباردیگر «بخاطر مصلحت‌آزادی جهان» به‌انگلستان وملل‌متحد رجوع می‌کرد. وبالاخره قسمت جدی و شدید قطعنامه آن بودکـه می‌گفت اما «کمیته دیگر درست نمی‌داند که ملت را ازتلاش برای بیان‌آرزویش بـرضد یك حکومت مستبد وامپریـالیست کـه براو مسلط شده است واورا ازاقـدام‌کـردن به‌سود خودش و بـه سود جـامعهٔ بشری بـازمی‌دارد، منع کند . بـاین جهت کمیته تصویب می‌کند که برای ضمانت اجرای استیفای حق‌غیرقابل انتقال آزادی و استقلال هند مبارزه‌ای براساس روشهای‌عدم خشونت و تحت رهبری غیرقابل بحث واجتناب ناپذیر **گاندی جی** آغاز شود .» این‌مبارزه و این ضمانت اجرا فقط وقتی که **گاندی‌جی** تصمیم‌می‌گرفت به‌مرحلهٔ اجرا درمی‌آمد وآغازمی‌گشت.

سرانجام اعلام می‌شدکه کمیته «قصد نداردکه برای **کنگره** قدرت‌بدست آورد . قدرت‌حکومت وقتی که‌بدست آید به‌تمامی مردم هندتعلق خواهدداشت . »

مـولانا ابوالکـلام آزاد کـه در آن موقع رئیس کنگره بـود و **گاندی جی** در نطق‌های اختتامی جلسات **کمیته** روشن ساختندکه اقدام بعدی تماس با نایب‌السلطنه بعنوان نمایندهٔ‌حکومت انگلستان ومراجعه به‌سران دولت‌های اصلی‌ملل‌متحد بخاطریك توافق شرافتمندانه خواهد بودکه‌آزادی هند رابرسمیت بشناسد ودرعین حال هدفهای‌ملل‌متحد را درمبارزه برضد دولت‌های متجاوزمحور پیش ببرد .

این قطعنامه عاقبت درساعات دیر بعدازنیمه شب ۸ اوت ۱۹۴۲ بتصویب رسید . وچندساعت بعد درآغاز صبح ۹ اوت تعداد زیـادی باز داشت و توقیف دربمبئی وسراسر کشور صورت پذیرفت .

وبدینگونه به دژ **احمد نگر** آمدیم.

فصل دهم

باز در دژ احمد نگر

۱ زنجیر حوادث

احمد نگر، سیزدهم اوت هزارونهصدوچهل وچهار.

اکنون کمی بیش ازدوسال تمام است که ما به‌اینجا آمده‌ایم، دو سال زندگی رؤیائی که در یك نقطه ریشه‌گرفته است، باهمان‌افراد معدود برای دیدن، همان‌محیط محدود، وهمان‌زندگی یکنواخت هرروزی. زمانی، درآینده، ما از این رؤیا بیدارخواهیم شد و بدنیای وسیع‌ترزندگی وفعالیت باز خواهیم گشت وآنرا بصورتی دنیائی دگرگون شده بازخواهیم‌یافت. در اشخاص واشیائی که خواهیم دید نوعی حالت بیگانگی و ناشناسی وجود خواهد داشت. ما دوباره آنها را بخاطر خواهیم‌آورد و خاطره‌های‌گذشته ذهنمان را خواهند انباشت در عین حال آنها بهمان صورت قدیمی نخواهند بود همچنانکه خودما نیز دیگر همان اشخاص سابق نخواهیم بود و چه بسا به‌دشواری‌خواهیم توانست خود را باآنها جور سازیم.

گاهی ممکن است ازخود بپرسیم که آیا این آزمایشهای تازه از زندگی روزانهٔ‌خود یك خواب ویك‌رؤیا نیست که روزی بشکلی ناگهانی ازآن برانگیخته وبیدار خواهیم شد. آیاکدام ازآنها رؤیا وکدام بیداریست؟ آیا ازآنجا که ما واقعیت هردوی آنها راکاملاً احساس می‌کنیم ومی‌گذرانیم هر دو واقعی هستند یا اینکه هردو غیرواقعی‌واز نوع‌رؤیاهای بی‌ثباتی‌می‌باشند که می‌گذرند وخاطره‌های مبهمی بجای می‌گذارند؟

زندان و تنهائی‌ملازم آن وبیکاری و عدم اقدام ناگزیر به تفکر و اندیشه منتهی می‌شود و شخص می‌کوشدکه خلاء زندگی را با خاطرات زندگی‌هـای گذشته، از زندگی شخصی خویش و از سلسلهٔ طویل تاریخ فعالیت‌های بشری پرکند.

بدینقرار طی چهارماه گذشته ودرجریان نوشتن این کتاب من ذهن خود-

را با ماجراها و آزمایشهای گذشتهٔ هند مشغول داشته‌ام واز میان افکار واندیشه‌های فراوان که بمن‌روی می‌نموده بعضی‌ها را برگزیده‌ام واز آنها کتابی‌ساخته‌ام. وقتی به‌آنچه نوشته‌ام می‌نگرم به‌نظرم غیر کافی و بی‌ارتباط و فاقد پیوند می‌نماید که در آن بسیاری چیزها بهم‌آمیخته شده وعامل شخصی ممتاز و برتر بوده و به‌آنچه می‌بایست ضبط وتجزیه و تحلیل عینی و واقع‌بینانهٔ وقایع بوده باشد رنگ بخشیده است. این‌عامل شخصی‌تقریباً برخلاف میل خودم مرا به‌جلورانده است، اغلب ازآن جلوگیری کرده‌ام وآنرا به عقب رانده‌ام اما گاهی اوقات هم عنان آنرا رها ساخته‌ام و اجازه داده‌ام که قلمم را دراختیار بگیرد وتا اندازه‌ای اندیشه‌های شخصی مرا منعکس سازد.

با نقل ونوشتن گذشته کوشیده‌ام خودرا از فشار بار این گذشته آزاد سازم. اما حال، با تمام پیچیدگی‌ها و نامعقولی‌هایش همراه باآیندهٔ تیره‌ای که در ماورای آن خفته است همچنان باقیست. اندیشهٔ آواره که در هیچ‌جا مأمنی نمی‌یابد هنوزهم با بی‌قراری سرگردان‌استوصاحب خود و دیگران را ناراحت می‌سازد.

گاهی به آن اذهان بکر ودست نخورده رشك می‌برم که باحمله و هجوم اندیشه‌ها آلوده نشده‌اندو مورد تجاوز قرار نگرفته‌اندو هیچ گونه شك وتردید بر آنها سایه نیفکنده و خطی برآن ننوشته است. زندگی باوجود اتفاقات غیر منتظرهٔ احتمالی و رنج‌آور خود چقدر برای آنها آسان است.

حوادث یکی پس‌از دیگری روی می‌نمایند و جریان ناگسسته و بی‌پایان اتفاقات همچنان ادامه می‌یابد. ما می‌خواهیم یك‌واقعهٔ خاصی را بوسیلهٔ جدا کردن از حوادث دیگر ونگریستن‌مستقیم برآن درك کنیم چنانکه گوئی خودآن واقعه آغاز و پایانی داشته ونتیجه‌ای از علتی بوده‌که بلافاصله پیش‌از آن قرار داشته است. درحالی‌که درواقع آن واقعه آغازی مشخص نداشته و چیزی جز حلقه‌ای از زنجیر بی‌پایان حوادث نمی‌باشد که به‌علت تمام آنچه پیش‌از آن روی داده اتفاق افتاده ونتیجه‌ای از آرزوها، ضروریات، وامیال تعدادی بیشمار افراد بشری بوده‌که بایکدیگر منفق می‌شده‌اند یا تصادم پیدا می‌کرده‌اند وچیزی متفاوت باآنچه هریك از افراد قصدداشتند روی دهد بوجود می‌آورده است. آن آرزوها و ضروریات وامیال نیز خودشان تا اندازهٔ زیاد باحوادث و تجارب قبلی

شکل می‌گرفته‌اند و این حوادث تازه بنوبهٔ خود عاملی شکل دهنده برای آینده می‌شده‌اند.

مرد تقدیر و رهبری که درجماعات مردم نفوذ دارد مسلماً در این جریان نقشی پراهمیت دارد ودرعین‌حال خود او محصولی از حوادث و نیروهای گذشته است ونفوذ او تحت تأثیر این عوامل می‌باشد.

۲ دوزمینهٔ متفاوت: هند و انگلستان

آنچه درماه اوت ۱۹۴۲ درهند اتفاق افتاد واقعه‌ای ناگهانی و غیرمنتظره نبود بلکه اوج تمام وقایعی بود که پیش‌از آن روی داده بود. دربارهٔ آن‌وقایع مطالب بسیاری برای حمله وانتقاد یا دفاع نوشته شده‌است و توضیحات‌فراوانی برای آن بیان گشته است. معهذا بیشتر این‌نوشته‌ها فاقد مفهوم واقعی می‌باشند زیرا فقط ملاحظات سیاسی را درمورد واقعه‌ای تطبیق می‌دهند که مفهومی خیلی عمیق‌تر از سیاست داشت. درماورای همهٔ آنها احساس پردامنه و وسیعی قرار داشت که دیگر غیر ممکن است بتوان درتحت تسلط وحکومت یك قدرت مستبد خارجی زندگی کرد و آنرا تحمل نمود. تمام مسائل دیگر از قبیل اینکه آیا مقدور بوددرسایهٔ آن حکومت درجهتی پیشرفت کرد یااینکه هر نوع تهدیدمحتملاً عواقب زیان‌بار همراه خواهدداشت، همه جنبهٔ ثانوی دارد. تنها میل بسیارشدید برای آسوده شدن ازاین تسلط خارجی به‌هر قیمت که بوده باشد باقی می‌ماند و تنها این احساس اهمیت داشت که هرچه‌هم اتفاق بیفتد آن وضع‌را دیگر نمی‌توان تحمل کرد.

آن احساس چیزی تازه نبود بلکه چندین سال سابقه داشت. اما پیش از آن از جهات گوناگون محدود می‌گشت و نمی‌خواست با سرعت حوادث هماهنگ شود. خود جنگ‌هم ازیکسو عاملی محدودکننده بود و از سوی دیگر عاملی آزادکننده‌و تقویت کننده. جنگ اذهان‌مارا بروی تحولات‌پردامنه و تغییرات انقلابی گشود و مارا به‌امکان تحقق آرزوهامان درآینده‌ای نزدیك متوجه ساخت. درعین‌حال از بسیاری اقدامات که‌ممکن بود انجام دهیم جلوگیری می کرد.

ما میل داشتیم که درمبارزه بادولت‌های محور کمك کنیم و مسلماً قصد

نداشتیم و نمی‌خواستیم بهیچوجه در راه این‌مبارزه مزاحمتی بوجود آوریم.

اما به‌نسبتی که جنگ پیشتر می‌رفت بیشتر روشن می‌شدکه دموکراسی ــ های غربی نه‌بخاطر تغییر نظام قدیمی جهان بلکه بخاطر مداومت آن می‌جنگند. پیش‌از جنگ با فاشیسم مدارا می‌کردند و کنار می‌آمدند و این بخاطر ترس از عواقب‌آن نبودبلکه ازآن جهت بودکه نوعی هواداری فکری وایدئولوژیك نسبت به آن داشتند و از وضع احتمالی دیگری‌که پیش می‌آمد بشدت متنفر بودند.

درتاریخ ظهور نازیسم و فاشیسم واقعه‌ای ناگهانی واتفاقی نبود. این رژیم‌ها نتیجهٔ تحولات طبیعی جریان حوادث گذشته بود. نتیجهٔ امپراطوریها و تبعیضات نژادی، نتیجهٔ مبارزات‌ملی، نتیجهٔ رشد وافزایش قدرت متمرکز،نتیجهٔ رشد فنی وتکنولوژی صنعتی‌که نمی‌توانست در چهارچوب وضع موجودجامعه زمینهٔ کافی و مساعدی برای ارضای خود پیدا کند، نتیجهٔ تضاد ذاتی میان آرمانهای دموکراسی بانظام اجتماعی‌که عملاً مخالف‌آن بود.

دموکراسی سیاسی در اروپای غربی وآمریکای شمالی‌که درها را برای پیشرفت‌های ملی و فردی گشوده بود نیز نیروهای تازه و افکار تازه را آزاد ساخت‌که هدف آنها ناگزیر برابری اقتصادی می‌بود. بنابراین تضاد و تصادم درآن وضع ذاتی و فطری می‌بود. یا می‌بایست‌آن دموکراسی سیاسی وسیع‌تر شود و به‌زمینه‌های دیگر هم نفوذ کند ویا اینکه می‌بایست این‌نوع تمایلات جلوگیری شود وپایان پذیرد.

دموکراسی باوجود مخالفت مداوم که نسبت به‌آن صورت می‌گرفت از لحاظ محتوی و قلمرو خود رشد یافت وآرمان مورد قبول سازمان سیاسی شد. اما زمانی فرا رسیدکه رشد بیشتر دموکراسی بنیان ساختمان اجتماعی را بخطر می‌افکند و دراین موقع کسانی‌که این ساختمان موجود به‌نفع‌ایشان بود نگران شدند و خود را برای مخالفت وجلوگیری از تغییرات سازمان دادند و صورتی متجاوز پیدا کردند.

در کشورهائی‌که وضعشان بصورتی بودکه در آنها بحران سریع‌تر توسعه می‌یافت دموکراسی علناً وتعمداً سرکوب‌گشت و فاشیسم ونازیسم‌ظهور کرد. در دموکراسی‌های اروپای غربی وآمریکای شمالی نیز همین جریان‌هادر

کار بود منتهی عوامل بسیار دیگری بحران را به تأخیر می‌انداخت و احتمالاً سنت‌های طولانی‌تر حکومت‌های مسالمت‌آمیز و دموکراسی نیز به‌این تأخیر افتادن بحران کمك می‌کرد. در پشت‌سر بعضی‌از این دموکراسی‌ها امپراطوریها و مستعمراتی قرار داشت که در آنها اصلاً دموکراسی وجود نداشت وهمان نوع قدرت استبدادی که جزئی ازفاشیسم می‌باشد رواج داشت. دراینجاها نیز مانند کشورهای فاشیست طبقهٔ حاکمه خودرا با گروههای ارتجاعی و فرصت طلب و بقایای فئودالی متحد می‌ساخت تادرخواست آزادی را سرکوب کند .وهمچنین دراینجاها کم‌کم اظهار مـی‌داشتند که هرچند دموکراسی در سرزمین‌هـای اصلی خودشان چیزی خوب وایدآل است اما برای‌وضع خاصی که در مستعمرات آنها وجود دارد مناسب نمی‌باشد .

بدینقرار برای این دموکراسیهای غربی خیلی طبیعی بود که هرچند هم که از بسیاری تظاهرات مبتذل وخشن‌تر فاشیسم خوششان نمی‌آمد عملاً نوعی‌پیوند ایدئولوژیك باآن داشته باشند.

وقتی این کشورهاناگزیر شدند که‌بخاطر دفاع ازخودشان بجنگ‌بپردازند انتظار داشتند که همان ساختمان را که باین شکل‌ملال‌آور ورشکست شده بـود ازنو احیا کنند . جنگ بصورت جنگی دفاعی تلقی می‌گشت و نمایش داده‌می‌شد واز جهتی‌هم این مدعا صحیح بود . اما جنگ جنبهٔ دیگری‌هم داشت که جنبهٔ اخلاقی آن بود ودر ماورای هدفهای نظامی قرار می‌گرفت واز این جنبه بود کـه دعاوی و نظریات فاشیستی را بشدت مورد حمله قرار می‌داد. زیرا گفته می‌شد که این جنگ بخاطر روح مردم جهان است . و درآن نه‌فقط بذری برای تغییر وضع کشورهای فاشیست بلکه برای آفریده شدن «ملل‌متحد» وجود دارد .

این جنبهٔ اخلاقی جنگ براثر تبلیغات نیرومند درتاریکی گذارده می‌شدو بیشتر دربارهٔ دفاع ومداومت وضع گذشته تأکید بعمل می‌آمد ونه دربارهٔبوجود آمدن آینده‌ای تازه ونو .

درغرب مردم بسیاری بودند که به‌این جنبهٔ اخلاقی جنگ اعتقادی آتشین داشتند و می‌خواستند بدنبال آن دنیای تازه‌ای بوجود آورند که بتواند تضمینی درمقابل شکست‌های کامل جامعهٔ بشری که خود جنگ جهانی مظهر آن بود داشته باشد . تعداد زیادی مردم در همه‌جا بودند که بشکلی مبهم اما استوار به‌این تغییر

وضع جهان عقیده داشتند و مخصوصاً بسیاری از کسانی که درمیدانهای نبردمی‌ـ
جنگیدند و کشته می‌شدند جزء آنها بودند همچنین صدها میلیون‌نفر مردم فقیرو
استثمار شده ومورد تبعیض نژادی قرار گرفته دراروپا و آمریکا وخیلی بیشتر از
آنها درآسیا و آفریقا بودندکه نمی‌توانستند جنگ را ازخاطرات گذشته و تیره‌ـ
روزی کنونی خود جدا سازند و مشتاقانه امیدوار بودندکه جنگ بارسنگینی که
آنها را درهم می‌شکندسبك سازد ! هرچند هم که این امید غیرمنطقی می‌بود.

اما دیدگان رهبران ملل متفق بسوی دیگری متوجه بود آنها بسوی‌گذشته
می‌نگریستند نه به‌پیش و به‌آینده .گاهی‌اوقات باکمال فصاحت دربارهٔ‌آینده‌سخن
می‌گفتند تاعطش عمومی مردم را فرونشانند اما سیاست آنها عملاً بااین‌جملات
زیبا ارتباطی نداشت .

در نظر آقای **وینستون چرچیل** این جنگ فقط برای احیای گذشته
بود ونه چیزی بیشتر . جنگ برای آن بودکه هم ساختمان اجتماعی انگلستان و
هم ساختمان امپراطوری مستعمراتش مثل سابق و فقط با تغییرات بسیار مختصر
ادامه یابد.

پرزیدنت روزولت با وعده‌های بیشتری سخن می‌گفت اما سیاست
اوهم تفاوت اساسی وعمیقی نداشت . بااینهمه بسیاری مردم درسراسر جهان بـا
امید فراوان به‌او می‌نگریستند و اورا مـردی دوراندیش و سیاستمداری کاردان و
بزرگ می‌شمردند .

بدینقرار آیندهٔ **هند** و سایرکشورهای‌جهان تاآنجاکه به‌کمك طبقهٔ حاکمهٔ
انگلستان مربوط می‌شد دنبالهٔ‌گذشته می‌بود و «حال»هم لزوماً می‌بایست برهمان
منوال‌بوده باشد زیرا بذرآینده درهمین«حال» کاشته‌می‌شد. پیشنهادهای **کریپس**
هرچندکه پیشرفتی بنظرمی‌آمد مسائل تازه وخطرناکی برای ما بوجود می‌آورد
که صورت موانعی عبور ناپذیر را در راه آزادی بخود می‌گرفت . از بعـضی
جهات این پیشنهادها تاکنون هم، چنین نتایجی ببار آورده‌اند .

قدرت مطلقه و استبدادی‌حکومت انگلستان درهندکه بر همه‌چیز مسلط‌بود
و نابود ساختن عادی‌ترین حقوق و آزادیهای مدنی درزمان جنگ و بـه بهانهٔ
جنگ به اوج اعـلای خود رسید . ازنسل حاضر هیچ کس هرگـز چنین وضعی
را بخاطر نداشت . این‌وضع بطور مداوم زندگی اسارت‌آمیز وتحقیرآلود مارا

یادآور می‌شد . و درعین‌حال پیشگوئی‌ای بود از آینده واز شکلی که این آینده می‌داشت زیرا از درون‌همین‌حال بود که آینده رشد می‌یافت . بدینقرار بنظرمی‌رسید که هر وضع و هر حالتی از این تن دادن و پذیرفتن حقارت و پستی بهتر است .

بدرستی نمی‌توان گفت که درمیان میلیونها نفوس هند چندنفر بودند که چنین احساسی داشتند . زیرا در بسیاری از این میلیونها نفوس تمام احساسات دانسته و فهمیده بعلت فقر و تیره‌روزی مرده بود . از بقیه هم عده‌ای با مقامات اداری و امتیازات ومنافع مستقر به‌فساد کشیده شده بودند یا ذهنشان در جهت دعاوی خاصی منحرف گشته بود. معهذا این‌احساس بسیار وسیع و گسترده بود که میزان عمق آن بدرجات مختلف تفاوت داشت و گاهی‌اوقات با عواطف و احساسات دیگر درهم می‌آمیخت .

دراین مورد درجات بسیار بود : از اعتقادی پردامنه واستوار و میل‌مقابله شدن با تمام حوادث که ناگزیر به‌اقدام منتهی می‌گشت ، تا نوعی هواداری‌مبهم کسانی‌که خود را درجائی امن و دور نگاه می‌داشتند . بعضی‌ها بشکلی دردناك ازنبودن هوا برای‌تنفس در محیطی‌که آنها را احاطه کرده بود به‌خفقان‌می‌افتادند و بعضی دیگر که عادت داشتند معمولاً هم درمیدانهای تنگ و محدود زندگی کنند برای انطباق خویش با اوضاعی که خوششان نمی‌آمد استعداد بیشتری داشتند .

سابقه و زمینهٔ افراد عضو حکومت انگلستان در هند بکلی متفاوت بود . درواقع هیچ‌چیز به اندازهٔ فاصلهٔ عمیقی‌که اذهان انگلیسیان وهندیان را ازهم جدا می‌سازد قابل‌توجه نیست. حق‌و گناه با هرطرف باشد بهرحال خود این واقعیت نشانی از ناتوانی وبی‌لیاقتی فوق‌العادهٔ انگلیسیان بعنوان طبقهٔ حاکم برهند می‌باشد . زیرا می‌بایست میان حکمرانان و اتباع ایشان نوعی هماهنگی و نظریهٔ مشترك وجود داشته باشد تابتوانند متفقاً پیشرفتی داشته باشند در غیر این‌صورت همواره تصادمها و برخوردهای بالفعل یا بالقوه خواهند داشت .

انگلیسی‌هائی‌که به هند می‌آمدند همواره مظهر محافظه‌کارترین عناصر انگلستان بودند . میان آنها و سنت‌های لیبرال و آزادیخواهانهٔ انگلستان هیچ‌وجه مشترکی وجود نداشته است . آنها هرچه سالهای بیشتری درهند می‌مانند نظر-

هاشان خشك‌تر و جامدتر می‌شود و موقعی‌که بازنشسته می‌شوند و به انگلستان بازمی‌گردند تازه عنوان کارشناسان را بدست می‌آورندکه دربارهٔ امور و مسائل هند توصیه و راهنمائی می‌کنند. آنها بدرستی روش خویش و منافع وضرورت حکومت انگلستان برهند وازمأموریت عالی‌که بعنوان نمایندگان سنن‌امپراطوری برای خود قائل می‌باشند مطمئن هستند.

از آنجاکه **کنگرهٔملی** هند اساس وبنیان این تسلط را تهدید می‌کردو در پی‌آن بودکه هند را از چنگال آن‌آزاد سازد برای انگلیسیان دشمن علنی و شمارهٔ یك شمرده می‌شد. **سر رجینالد ماکسول** که درحکومت هند امور کشور را عهده‌دار بود در سال ۱۹۴۱ در مجمع مرکزی بیاناتی ایراد کردکه نمایشگر طرز فکرش بود. درآن موقع این اتهام وانتقاد مطرح شده بود که اعضای کنگرهٔملی‌و سوسیالیست‌ها وکمونیست‌ها درهند بدون هیچگونه‌محاکمه‌ای درزندان نگاهداری می‌شوند و مورد رفتارهای غیرانسانی قرار می‌گیرند که خیلی بدتر از رفتار آلمانیها و ایتالیائیها بااسیران جنگ می‌باشد. او درمقابل این اتهامات و انتقادات بدفاع ازخود پرداخت و گفت‌که آلمانیها و ایتالیائیها در هرحال بخاطر وطنشان می‌جنگند اما این‌ها (یعنی اعضای کنگرهٔ ملی و سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های هند) دشمنان جامعه هستند که می‌خواهند نظم موجود را واژگون سازند. مسلماً بنظراو نادرست و خلاف طبیعت بودکه یك هندی خواستار آزادی وطنش یا تغییر ساختمان اقتصادی هند باشد وبه‌این جهت هرچندکه کشور او به‌جنگی شدید برضد آلمان وایتالیا مشغول بود اما درمقایسه میان هندیان باآلمانیها و ایتالیائیها هواداری او بشکلی نمایان متوجه آنها بود. این اظهارات پیش‌از آن بودکه روسیه وارد جنگ شود وبه این جهت محکوم ساختن هرگونه کوششی برای تغییر نظم اجتماعی خطری نداشت.

پیش‌از آغازجنگ‌دوم جهانی، این قبیل اشخاص بارها رژیمهای‌فاشیست را مورد ستایش قرار داده بودند. خود **هیتلر** هم درکتاب «ماین کامپف» و بعداً هم در جاهای دیگر گفته است‌که مایل است امپراطوری انگلستان همچنان دوام داشته باشد.

مسلماً حکومت انگلیسی هند شدیداً میل‌داشت بهرترتیب‌که می‌تواندبرای جنگ برضد دولتهای محور کمك بدهد. اما این پیروزی کامل نمی‌بود اگر

پیروزی دیگری‌هم بهمراه نمی‌آورد و آن سرکوبی کامل نهضت‌های ملی هند بودکه کنگرهٔ ملی هند مظهر آن بشمار می‌رفت.

مذاکرات **کریپس** این نظر حکومت رسمی هند را آشفته ساخت و موقعی‌که مذاکرات به شکست منتهی گشت شادمانی فراوانی بوجود آورد. اکنون راه باز شده بود که ضربت نهائی برکنگره و تمام کسانی‌که از آن جانبداری می‌کنند وارد شود. موقع بسیار مناسب بود زیرا پیش‌از این هرگز چنین تمرکز قدرت نامحدودی برای نایب‌السلطنه در مرکز و مأموران عمده‌اش در ایالات هند وجود نداشت. جنگ وضعی دشوار پیش آورده بود و بهانهٔ خوبی فراهم می‌ساخت که هیچگونه مخالفت و آشفتگی را نمی‌توان تحمل کرد.

عناصر لیبرال و آزادیخواه درانگلستان و آمریکاکه به‌هند علاقمندبودند بخاطر ماجرای **کریپس** و تبلیغات وسیعی‌که بدنبال آن آغاز شد آرام شده بودند، درانگلستان احساس همیشگی اینکه در ارتباط باهند همیشه حق باآنهاست افزایش یافته بود. درآنجا احساس می‌کردندکه هندیان یا دست‌کم بسیاری از ایشان مردمی ناسازگار، آشوبگر و کوته‌نظر هستندکه نمی‌توانند خطرات موقعیت زمان را درك کنند واحتمالاً هم هوادار ژاپن می‌باشند. گفته می‌شدکه مقالات واظهارات آقای **گاندی** نشان داده است‌که تا چه‌اندازه کنارآمدن بااو غیر ممکن است و بدینقرار تنها راهی‌که باز می‌ماندآن است‌که از راه سرکوب ساختن **گاندی** و **کنگره** یکباره وبرای همیشه به این آشفتگی‌ها پایان داده شود.

۳ قیامهای توده‌ها وسرکوبی آنها

درصبح زود روز ۹ اوت ۱۹۴۲ تعداد زیادی توقیف و بازداشت در سراسر هند صورت گرفت. اما بعد چه‌اتفاق افتاد؟

فقط بعداز هفته‌ها اخبار بسیارمختصری جسته گریخته بما رسید و حتی هنوزهم فقط می‌توانیم تصویری ناقص ازآنچه روی داده است درنظر آوریم. تمام رهبران معروف و سرشناس بشکلی ناگهانی از صحنه خارج شده بودند

بدینقرار هیچ کس بدرستی نمی‌دانست چه باید کرد. بدیهی است مـی‌بایست به این وضع اعتراض شود و بهمین جهت تظاهرات خـودبخودی ازطـرف مردم صورت گرفته بود. این تظاهرات ازطرف حکـومت بشدت درهم شکسته شده بود، تیراندازی و گازهای اشك‌آور و بمب برای این‌منظور بکار رفته بـود. تمام راههای اظهار احساسات عمومی مسدود شده بود. وبعد تمام این‌احساسات سرکوب شده منفجر گشته بود وجماعات مردم درشهرها و روستاها گرد آمـــده بودند وبه تصادم ومقابله با نیروهای پلیس ونظامی پرداخته بودند.

توده‌های مردم مخصوصاً آنچه را بنظرشان مظاهر قدرت و حکـومت بریتانیا می‌آمد مانند مراکز پلیس، ادارات پست، ایستگاههای راه‌آهن ونظایر آنهارا مورد حمله قرار می‌دادند. سیم‌های تلگراف وتلفن را قطع می‌کردند. بنابر اعلامیه‌های رسمی در ۵۳۸ مورد مختلف انبوه غیرمسلح مردم بدون رهبر به مقابله با تیراندازی‌های پلیس ونیروهای نظامی پرداختند وحتی ازطرف هواپیما-هائی که درارتفاع پائین پروازمی‌کردند به‌مسلسل بسته شدند.

یکی دوماه یا بیشتر این آشفتگی‌ها درنواحی مختلف کشور ادامه‌داشت و بعد تدریجاً ضعیف شد وجای خود را به‌حوادث پراکنده سپرد.

آقای **چرچیل** در مجلس عوام گفت: «آشوبها باتمام قدرت حکومت سرکوب گردید.» و درهمین مورد از «وفاداری و سرعت عمـل پلیس دلیر هند وطبقهٔ مأموران رسمی‌هندکه طرز عملشان شایستهٔ عالیترین ستایش می‌باشد» تمجید و تحسین کرد.

آقای **چرچیل** در بیانات خود افزودکـه «نیروهای کمکی کافی به هند رسید واکنون تعداد نیروهای سفیدپوست درآن کشور ازتمام دوران ارتباط هند با انگلستان بیشتراست.»

نیروهای‌خارجی و پلیس هند درنبردهای متعددی برضد دهقانان بدون سلاح هند پیروز شدند وشورش آنها را درهم کوبیدند و تکیه‌گاه عمدهٔ دیگر حکومت بـریتانیا درهند یعنی طبقهٔ مأموران رسمی نیز دراین جریان بشکلی فعال یا غیر فعال کمك خود را مبذول داشت.

این عکس‌العمل‌هـا درکشور بصورتی فوق‌العاده، چه درشهرها و چه در روستاها گسترش داشت. تقـریباً درتمام ایالات و درتعداد بسیاری ازدولت‌های

محلی هند باوجود ممنوعیت‌ها تظاهرات بیشمار وپردامنه بر پا شد . «هرتال»ها و تعطیل مغازه‌ها و بازارها ومتوقف ساختن کارها درهمه جا به نسبت‌های مختلف از چند روز تا چند هفته و دربعضی موارد معدود تا بیش از یك ماه انجام شد .

همچنین اعتصابهای کارگری پیش آمد. کارگران صنعتی که بیشترسازمان‌یافته هستند و به‌فعالیت واقدام دسته جمعی و با انضباط عادت دارند دربسیاری ازمراکز مهم بعنوان اعتراض به اقدام حکومت در بازداشت رهبران ملی خودبخود دست باعتصاب زدند . یکی ازموارد نمایان آن درشهر **جمشید پور** بودکه مرکز صنایع حیاتی آهن وفولاد است و درآنجا کارگران خبره وماهر که ازسراسر هند گردآمده‌اند مدت دوهفته دست‌ازکار کشیدند وفقطوقتی که‌دستگاه مدیرهٔ این‌صنایع وعده دادکه حداکثر اقدام خود را برای رهائی رهبران کنگره و تشکیل حکومت ملی بکار برد موافقت کردندکه به‌کار بازگردند .

درشهر بزرگ **احمد آباد** که مرکزعمدهٔ صنایع بافندگی‌است بدون‌آنکه ازطرف هیچ اتحادیهٔ‌کارگری دعوت خاصی برای‌اعتصاب صورت‌گیرد دربسیاری ازکارخانه‌ها ناگهان‌کار بکلی متوقف گشت . [1]

۱ـمقامات عالیرتبه رسمی وحکومتی گفته‌اند و دیگران هم بارها تکرار کرده‌اند که این اعتصابها مخصوصاً در جمشیدپور واحمدآباد بتشویق کارفرمایان وصاحبان کارخانه‌ها صورت گرفته است. این حرف‌قابل قبول نیست زیرا اعتصابها موجب خسارات بسیار سنگینی برای کارفرمایان شد وهنوز ندیده‌ایم که صاحبان صنایع بزرگ بدین ترتیب برخلاف منافع خود اقدام کنند .

راست است که بسیاری ازصاحبان صنایع خواستار استقلال هند هستند واز آن هواداری می‌کنند اما تصور آنها ازآزادی هند بصورتیست که بتوانند برای ایشان جای امنی باشد . اینها اقدامات انقلابی وتغییر اساسی ساختمان اجتماعی را دوست ندارند . معهذا ممکن است که در ماههای اوت وسپتامبر ۱۹۴۲ تحت تأثیر احساسات عمیق وپردامنهٔ عمومی این‌کارفرمایان از بکاربردن روش‌های خشونت‌آمیز وتنبیه‌کردن اعتصابیها، که معمولا به هنگام‌اعتصابها با همکاری پلیس صورت می‌گرفت، خودداری کرده باشند .

یکی دیگر ازاظهاراتی‌که درمحافل انگلیسی و مطبوعات انگلیسی مسلم شمرده می‌شود این‌است که کنگرهٔ ملی‌هنداز کمك‌های مالی‌هنگفت صاحبان بزرگ

بقیه درصفحهٔ بعد

این اعتصاب عمومی **احمد آباد** بشکلی مسالمت آمیز باوجود آنکه مساعی فراوانی برای درهم شکستن آن بکاررفت بیش ازسه ماه ادامه یافت. این اعتصابات یك عکس العمل کاملاً سیاسی وخود بخودی ازطرف کارگران بود که بخاطر آن زیان فراوان هم دیدند زیرا درآن موقع سطح دستمزد بطور نسبی بالا بود. اینها درتمام این دوران دراز هیچگونه کمکی ازخارج دریافت نداشتند.

بقیه ازصفحهٔ قبل

صنایع بهره‌مند می‌شود . این حرف بکلی نادرست می‌باشد و ازآنجا که من خود سالها دبیرکل و رئیس کنگره بوده‌ام می‌بایست دراین مورد اطلاعی داشته باشم . چند تن از صاحبان صنایع گاه بگاه برای فعالیتهای گاندی جی و کنگره در راه اصلاحات اجتماعی مانند بوجود آوردن صنایع روستائی، لغو نجس شمردن و بالا بردن وضع طبقات محروم ، توسعهٔ آموزش اساسی و نظایر آن کمك های مالی داده‌اند . اما با کمال مراقبت خود را ازفعالیت‌های سیاسی کنگــره حتی درمواقع عادی و مخصوصاً دردورانهای تصادم با حکومت، دور و برکنار نگاهداشته‌اند. هرچندهم که گاه بگاه علاقمندی وهواداری ازخود نشان داده باشند اینهــا هم مانند تمام افراد مرفه که زندگی خوبی دارند پیش ازهرچیز به امنیت عقیده دارند. فعالیت کنگره تقریباً بطور کلی از حق عضویت‌های ناچیز وهدایای تعداد کثیر اعضایش دنبال شده‌است . بیشتر کارهای کنگره داوطلبانه وبدون مزد وحقوق انجام می ــ گرفته . بعضی اوقات درشهرها دکانداران و بازرگانان کمکهای مالی مختصری داده‌اند . شاید تنها مورد استثنائی دراین امرهنگام انتخابات سال ۱۹۳۷ بوده است که بعضی ازصاحبان صنایع بزرگ بــه صندوق مرکزی انتخابات کمکهائــی پرداختند . امــا حتی این مبلغ هم درمقایسه با دامنهٔ فعــالیت‌های ما غیر قابل ملاحظه بود .

برای غربی‌ها باور کردنی و قابل قبول نیست که درمدت ربع قرن و در دورانی که هند بارها بافعالیت های سیاسی و اقدامات مستقیم حالت انفجار بخود گرفته است ما با چه پول مختصری کارهای کنگره را دنبال کرده‌ایم .

درایالت ولایات متحده که یکی ازفعال ترین وسازمان یافته ترین ایالات ماست ویکی ازایالاتی است که من بخوبی با آن آشنائی دارم و تقریباً تمام کارها وفعالیت ما با چهار آنه (یك چهارم روپیه که امروز معادل ۲/۵ ریال می‌شود. مترجم) حق عضویت اعضا انجام می گرفت . ــ (مؤلف)

درمراکز دیگر دوران اعتصاب ها کوتاه تر بود وگاهی اوقات فقط چند روز طول کشید .

درشهر **کانپور**، که یکی دیگر ازمراکز عمدهٔ صنایع بافندگی است تا آنجا که من می‌دانم اعتصاب بزرگی پیش نیامد و این امر بیشتر از آن جهت بود که دستگاه رهبری کمونیست‌ها در آنجا توانست از اعتصاب جلوگیری کند .

درراه آهن نیز که متعلق به دولت است توقف عمده ونمایانی درکارها روی نداد جز حوادثی که براثر آشفتگی هـای عمومی پیش می‌آمد واین قبیل موارد زیاد بود .

درایالات مختلف شاید **پنجاب** ازهمه کمتر عکس‌العمل نشان داد اماحتی درآنجا هم «هرتال»ها واعتصاب‌های متعدد روی داد .

ایالت مرزشمال غربی که تقریباً منحصراً مسلمان است وضع بسیار خاصی داشت. درابتدا درآنجا بازداشت‌های دسته جمعی یا حوادث تحریك انگیز دیگر مانند سایر ایالات از طرف حکومت‌صورت نگرفت . این وضع ممکن است تا اندازه‌ای‌نتیجهٔ این‌واقعیت باشدکه مردم‌این ایالت مرزی مردان‌بسیار غیور وجنگی بشمار می‌آیند وازایشان ملاحظه می‌شده است. مقداری هم شاید بخاطر سیاست خاص حکومت‌بوده است که می‌خواست نشان دهدکه مسلمانان‌خود را ازاین‌قیام ملی دور نگاه می‌دارند .

اما وقتی که خبر حوادثی که درسایر نواحی هند روی داده بود به ایالت مرزی رسید دراینجا هم تظاهرات فراوان صورت گـرفت وحتی قدرت انگلستان بشکلی خشونت آمیز مورد تهدیـد واقع شد . در اینجا هم بروی تظاهرکنندگان تیراندازی شد و روشهائی که برای سرکوب ساختن فعالیت های مردم و توده‌ها معمول می‌باشد بکار رفت . چندین هزارنفر بازداشت شدند وحتی رهبر بـزرگ پاتان‌ها **بادشاه خان** (لقبی که مردم به عبدالغفارخان داده‌اند) بر اثـر ضربات پلیس بشدت مجروح گشت . این ماجرا بسیار تحریك انگیز بود معهـذا موجب کمال حیرت است که **عبدالغفارخان** چنان انضباطی درمیان مردم خود برقرار ساخته است که این‌افراد پرشور وغیور به هیچگونه آشفتگی خشونت‌آمیز وشدید ازآنگونه که درنواحی دیگر کشور پیش‌آمد دست نبردند .

تظاهرات و انفجارهای بدون سازمان که بشکلی ناگهانی از طرف مردم

صورت میگرفت به‌تصادمات خشونت آمیز و ویرانی‌ها می‌انجامید و بـاوجود اقدامات مسلحانه نیروهای فوق‌العادهٔ نظامی ادامه مـی‌یافت نشانی از وسعت و عمق احساسات عمومی بود . این احساسات پیش‌از بازداشت رهبران ملی هــم وجود داشت اما این بازداشت‌ها وتیراندازی‌های متعدد وبسیاری که بدنبال آنها اتفاق افتاد خشم مردم را برانگیخت و آنها را به‌تنها راهی کشاند کــه توده‌های خشمگین می‌توانند دنبال کنند .

تــا مدتی بنظرمی‌رسید که نوعی احساس عدم اطمینان دربارهٔ کاری که می‌بایست کرد وجود دارد . هیچگونه راهنمائی وبرنامه‌ای درکار نبود . هیچ یك ازسران سرشناس ومعروف نبودندکه به‌مردم بگویند چه‌بایست بکنند معهذامردم بیش ازآن تحریك شده وخشمگین بودندکه آرام بمانند . همچنانکه اغلب دراین قبیل موارد پیش می‌آید رهبران محلی وگمنامی از میان مردم بیرون می‌آمدند و دیگران هم برای مدتی موقتی بدنبال آنها می‌رفتند اما حتی راهنمائی‌های آنها بسیارناچیز بود . این تظاهرات اصولاً سربرداشتن وقیام خود بخودی توده‌های مردم بود .

در سراسر هند نسل جوانتر و مخصوصــاً دانشجویان دانشگاهها چه در فعالیت‌های خشونت‌آمیز وچه در اقدامات‌مسالمت‌آمیز سال ۱۹۴۲ سهمی‌عمده داشتند . بسیاری از دانشگاه‌ها بسته شدند . در آن موقع حتی بعضی از رهبران محلی کوشیدند روشهای مبارزهٔ مسالمت‌آمیز ونافرمانی مدنی را دنبال کنندامادر محیطی که بوجود آمده بود چنین روشهائی بسیار دشوار بود . مردم درسهای‌عدم خشونت راکه درمدتی بیش از بیست سال در گوش ایشان خوانده شده بــود ازیادبردند معهذا ازنظر روحی وجهات دیگر برای اقدامات خشونت‌آمیز مــؤثر آمادگی نداشتند . همان تعلیمات روشهای عدم خشونت درآنها تردید و دودلی بوجود می‌آورد و مانع آن می‌شد کــه بــه‌اقدامات خشونت‌آمیز جدی ومنظمی بپردازند .

اگر **کنگره** مدعا و روش اصلی خود راکه مبنی برعدم خشونت بــود ازیاد بردهٔ بود وقبلاً حتی کوچکترین اشاره‌ای دربارهٔاقدامات خشونت‌آمیز کرده بود بدون تردید حوادث خشنی که روی داد صدها برابر افزایش می‌یافت .

اماهرگز چنین اشاره‌ای نکرده بود وحتی **کنگره** در آخرین پیام خود

دربارهٔ اهمیت ورعایت عدم خشونت در اقدامات تأکیدکرده بود معهذا شایدیك واقعیت در ذهن مردم اثرگذاشته بود . اگر بطوریکه ماگفته بودیم دفاع مسلحانه درمقابل دشمن متجاوز خارجی مجاز بود چرا نمی‌بایست آنرا برضد اشکال‌دیگر تجاوز موجود هم بکاربرد ؟ وقتی که منع روش‌های خشونت‌آمیز در حمله ودفاع ازمیان رفت طبعاً نتایجی غیرمنتظره به‌بارمی‌آورد وبرای بسیاری از مردم بسیار دشوار بودکه بتوانند موارد امتیاز را از هم جدا ومشخص سازند .

در سراسر جهان انواع خشونت‌ها رواج داشت وتبلیغات دائمی پیوسته آنها را تشویق می‌کرد. بدینقرار فقط مسئلهٔمقتضیات وموقعیت‌ها و وسعت وعمق احساسات باقی می‌ماند . بعلاوه باید در نظر داشت‌که مردم دیگری هم درخارج از **کنگره** یا در **کنگره** بودندکه هرگز به‌عدم خشونت معتقد نبودند وبرای توسل به‌اقدامات خشن هیچگونه ملاحظه‌ای نداشتند .

وقتی‌که لحظات پرهیجان پیش می‌آید اشخاص‌معدودی می‌توانند به‌تفکر بپردازند . آنها به‌مقتضای تمایلات وضروریاتی‌که مدتها درآنها سرکوب شده است به‌پیش‌رانده می‌شوند. بدینقرار پس از شورش بزرگ سال ۱۸۵۷ نخستین باربودکه تعداد عظیمی ازمردم قیام‌کردند تا با زور (منتهی زور بدون اسلحه !) دستگاه حکومت انگلستان درهند را مورد تهدید قرار دهند . طبعاً این تهدیدی ابلهانه وبد سرانجام می‌بود زیرا تمام نیروهای سازمان یافته و مسلح ، آن هم به میزانی‌که هرگز درتاریخ‌های قبلی سابقه نداشت در طرف دیگر بودند .

باچنین وضعی هرقدر هم‌که مردم زیاد می‌بودند نمی‌توانستند با نیروهای منظم مسلح‌برابری‌کنند . وناگزیر شکست می‌یافتند مگراینکه این‌نیروهای‌مسلح وضع هواداری خود را تغییر می‌دادند وبه‌صف‌مردم می‌پیوستند . اما مردم هم برای چنین مقابله‌آمادگی نداشتند وموقع را هم انتخاب نکرده‌بودند . این‌تصادم بشکلی غیرمنتظره وبیخبرانه برای ایشان پیش‌آمد ودرعکس‌العمل فوری‌که‌نسبت به‌آن ابراز داشتند هرچند هم‌که ناسنجیده و بدون هدف صحیح بود عشق خودرا به‌آزادی هند ونفرتشان را نسبت به‌تسلط خارجی نشان دادند .

هرچند سیاست عدم خشونت لااقل درآن موقع و موقتاً کنار گذارده شد اما پرورش طولانی که‌مردم با این روش یافته بودند یك نتیجهٔمهم وبسیارپسندیده ببارآورد . بااینکه درآن موقع احساسات وشهوات‌طغیان‌کرد تمایلات وتعصبات

نژادی اگر هم پیش‌آمد بسیار ناچیز بود ومردم با کمال مراقبت سعی داشتند از هرگونه تجاوز وخشونت جسمی نسبت به‌مخالفانشان پرهیز کنند.

مقادیر زیادی ویرانی وخرابی در وسایل ارتباطی واموال دولتی پیش‌آمد اماحتی درمیان این واپرانیها کوشش می‌شدکه زیان جانی برحریف وارد نشود. بدیهی است این‌کار همیشه مقدور نبود یا همیشه، ومخصوصاً هنگام برخورد با نیروهای پلیس یا نیروهای مسلح دیگر، چنین‌کوششی بعمل‌نمی‌آمد.

بنابرگزارشهای رسمی وتا آنجا که من توانسته‌ام به‌آنها دسترسی داشته باشم درجریان تمام این تظاهرات و آشوبهـا در سراسر هند در حدود یکصدنفر بوسیلهٔ مردم‌کشته شده‌اند. این رقم به‌تناسب وسعت مناطق ودامنهٔ آشفتگی‌هـا و تصادماتی‌که با پلیس روی داد بسیار ناچیز است.

یکی ازموارد تأسف‌آور خشونت قتل دونفراز افراد نیروی هوائی **کانادا** بودکه ازطرف انبوه مردم در یکی ازنوحی ایالت **بیهار** کشته شدنـد. امـا بطورکلی نبودن احساسات نژادی دراین‌آشوبها بسیار قابل ملاحظه می‌باشد.[1]

طبق ارقام رسمی تعداد افرادی‌که براثرتیراندازیهای پلیس و نیروهـای نظامی درآشوبهای سال ۱۹۴۲ کشته وزخمی شده‌اند مجموعاً ۱۰۲۸ نفر کشته

---

۱ ـ در روزنامهٔ «نظرهای سربازان انگلیسی درهند» واقعهٔ بسیارجالبی نقل‌شدکه نمونهٔ بسیارگویائی از حوادث هند است. ایـن واقعه در نـامـه‌های «کلایوبرانسون» بیان شده‌است. برانسون هنرمند وکمونیست بود. در بـریگاد بین‌المللی در اسپانیا خدمت‌کرده بود. ودر سال ۱۹۴۱ به‌نیروهـای زره‌پـوش انگلیسی پیوست که درآن درجهٔ گروهبانی داشت. درسال ۱۹۴۲ بـا هنگ خود به‌هند فرستاده شد و در رفوریهٔ ۱۹۴۴ ضمن جنگهای آراکان در برمه کشته‌شد. در اوت ۱۹۴۲ پس ازتوقیف رهبران کنگره وهنگامی کـه مردم بمبئی بـاخشم وهیجان به‌تظاهرات پردامنه پرداختند وبه‌روی آنها تیراندازی می‌شد، در بمبئی بود. بطوریکه نقل شده است برانسون گفته‌بود «شماچه ناسیونالیسم پاك وسالمی دارید! من ازمردم نشانی دفترحزب کمونیست را می‌پرسیدم. در حالیکه لباس نظامی خود را به‌تن داشتم. اشخاصی نظیر من باچنین لباسی بروی مردم بدون سلاح هندی تیراندازی می‌کردند وطبعاً باین‌جهت من‌هم کمی‌نگران بودم. ازخود می‌پرسیدم که مردم بامن چگونه رفتار خواهند کرد. اما از هـر کس کـه سؤال می کردم باکمال اشتیاق می‌خواست به‌من کمك بدهد. وحتی یك نفرهم به‌من‌دشنام نداد ونخواست که مرا سرگردان کند. مؤلف

و ۳۲۰۰ نفر مجروح می‌باشد. این ارقام مسلماً بتعداد بسیار زیاد کمتر از واقع هستند زیرا علناً اعلام شد که چنین تیراندازی‌ها دست کم در ۵۳۸ مورد پیش آمد بعلاوه به‌بسیاری مردم بوسیلهٔ نیروهای پلیس و نظامی که در کامیونهـا حـرکت می‌کردند تیراندازی می‌شد. باین جهت بسیار دشوار است که حتی رقم تقریبی صحیحی بدست آورد . بنظر مردم تعداد کشته شدگان ۲۵۰۰۰ نفر می‌باشد اما احتمال دارد که دراین رقم‌هم مقداری مبالغه باشد . شاید رقم ۱۰/۰۰۰ نفر برای تعداد کشته‌شدگان به‌حقیقت نزدیك باشد .

حیرت انگیزاست که مقامات انگلیسی چگونه دربسیاری مناطق روستائی و شهری ناتوان گشتند و نتوانستندکار خود را دنبال کنند وچند روز و گاهی هم چند هفته طول کشید تا بقول خودشان مواضع خودرا «از نو فتح کنند» . این‌وضع مخصوصاً درایالت **بیهار** و درناحیهٔ **میدناپور** در **بنگال** ودر نواحی‌جنوب شرقی ایالت ولایات متحده پیش آمد .

قابل تذکر است‌که در بخش **بالیا** در ولایات متحده (کـه بـاصطلاح می‌بایست از نوفتح شود) بنابرمحاکماتی‌که بعداً ازطرف دادگاههای خـاص و فوق‌العاده صورت‌گرفت هیچگونه ادعابرای‌هیچ نوع خشونت یا جراحت‌نسبت به اشخاص ازطرف توده‌های مردم پیش نیامـد ومطرح نشده است .

پلیس عادی ازمقابله با اوضاع ناتوان ماند . درحـالی‌که در اوایـل‌سال ۱۹۴۲ نیروهای تازهٔ پلیس که‌به‌نام نیروهای‌فوق‌العاده نامیده می‌شدند مخصوصاً برای مقابله‌با تظاهرات وآشوبهای مردم پرورش یافتند . این‌نیروها در سرکوب ساختن مردم نقش عمده اجرا میکردند واغلب به‌سبك نیروهای فوق‌العاده که در **ایرلند** برضد مـردم بکارمی‌رفت عمل می‌کردند .

در این تظاهرات از واحدهـای ارتش هند جز بعضی گروهها و طبقات خاص آنرا بکارنمی‌بردند . بلکه اغلب از واحدهای انگلیسی وازگورخه‌ها استفاده می‌کردند. گاهی اوقات واحدهای هندی‌ارتش ونیروهای فوق‌العادهٔ پلیس هندی به‌نواحی‌بسیار دورکشور فرستاده می‌شدندکه درآنجا کمابیش بصورت خارجی عمل‌می‌کردند زیرا با زبان مردم محلی‌آشنائی نداشتند.

اگرعکس‌العمل مردم درآن موقع طبیعی بود ، بدیهی است عکس‌العمل حکومت هند هم طبیعی می‌نمود . دولت ناگزیر بودکه هم طغیانهای بـالبداهه

انبوه توده‌ها و هم تظاهرات مسالمت‌آمیز دیگران را سرکوب سازد و برای خاطر منافع خود وحفظ خویش می‌کوشید تمام کسانی راکه دشمنان خود می‌شمرد از میان بردارد .

اگرحکومت می‌توانست یا می‌خواست که احساساتی کــه مردم را بـا این شدت به‌هیجان می‌آورد بفهمد ودرك کند اصولاً هرگزچنین بحرانی پیش نمی‌آمد ومسئلهٔ هند بطورکلی خیلی به‌حل‌شدن نزدیك‌ترمی‌شد .

حکومت هند باکمال دقت خودرا آماده‌کرده بود که یکباره برای همیشه بگمان خود هرنوع نیروئی کــه قدرتش را تهدیـد می‌کرد بکلی نـابود سازد و بهمین‌جهت ابتکار اقــدام وفرصت مناسب را برای وارد ساختن نخستین ضربت خود درنظر گرفته بود . هزاران نفراز مردان وزنانی راکه در نهضت‌های ملی و کارگری ودهقانی نقشی نمایان اجراکرده بودند قبلاً بزندانها فرستاد . بااینهمه وقتی که باقیام ناگهانی و انفجار همه جـاگیر کشور روبـرو شد بـه‌حیرت افتاد و موقتاً عقب نشست ودستگاه وسیع‌فشار وتضییقاتش متلاشی گشت. اما منابعی‌عظیم دراختیار داشت‌وتمام آنها را برای درهم کوفتن هرنوع شورش وسرکشی خشن یامسالمت آمیز مورد استفاده قرار داد .

بسیاری ازطبقات ثروتمندوبالائی که احساسات ملایم ملی داشتند وگاهی هم‌ازحکومت انتقادمی‌کردند ازاین نمایش‌اقدام توده‌ها درسراسرهندکه به منافع مستقر توجهی نداشت ونه‌فقط انقلاب سیاسی بــود بلکه بوی تغییرات اجتماعی هم داشت سخت به‌وحشت افتادند. همینکه موفقیت حکومت درسرکوب ساختن شورش نمایان‌گشت مرددها وفرصت طلبان در صف حکومت قرار گرفتند و تمام کسانی‌راکه جرأت‌کرده بودند قدرت حکومت را تهدیدکنند مورد دشنام ولعنت قراردادند .

وقتی که نمودهای خارجی شورش سرکوب شد لازم بودکه اساس آن هم ریشه‌کن شود وباین جهت تمامی دستگاه حکومت دراین جهت سوق داده شد تا تابعیت‌کامل ومطلق ازتسلط بریتانیا رابر قرار سازد .

نایب‌السلطنه می‌توانست درظرف یك روز فرمانها و اوامری صادرکندکه قدرت قانونی داشته باشد اما حتی تشریفات این قبیل قوانین هم به حداقل تقلیل یافت وتصمیمات دادگاه فدرال و دادگاههای عالی‌که مخلوق ومظهر خود قدرت انگلستان بودند ازطرف دستگاههای اجرائی مورد تمسخرقرارمی‌گرفت یا نادیده

گرفته می‌شد یا با یك فرمان نایب‌السلطنه تمام این تصمیمات نقض می‌گشت .

دادگاههای خاصی (که بعداً دادگاههای رسمی آنها را غیرقانونی اعلان کردند) درهمه جا تأسیس گشتند که بدون هیچگونه مانع ؟ و اشکال وبدون رعایت مقررات وتشریفات معمولی وبدون هیچ دلیلی هزاران‌نفر را بزندان طویل‌المدت وحتی به مرگ محکوم کردند .

پلیس عادی و نیروهای پلیس فوق‌العاده و پلیس‌های مخفی ، فعال مایشاء بودند و دستگاه اصلی دولتی بحساب می‌آمدند ومی‌توانستند بدون بیم و باك از هیچگونه‌انتقاد ومخالفتی به هرنوع عمل غیرقانونی وتوحش‌آمیز وخشونت‌های فوق‌العاده بپردازند . فساد و رشوه خواری به نسبتی غول‌آسا افـزایش یافت . تعداد بسیار زیادی ازشاگردان مدارس و دانشمندان کالج‌ها به صورت‌های مختلف کیفر یافتند وهزاران جوان را تازیانه زدنـد . هرنوع فعالیت عمومی ممنوع شد مگرآنکه برای هواداری ازحکومت باشد .

اما ازهمه بیشتر روستائیان و دهقانان ساده دل و فقیر و مصیبت زدهٔ مناطق روستائی رنج دیدند . طی چند نسل ، رنج نشان خاص آنها بوده است . آنهـا اکنون جرأت یافته بودندکـه به دورتر بنگرنـد وامید زندگی بهتری را در دل حسرت‌کشیدهٔ خود بپرورانند ، آنها حتی خود را به مرحلهٔ اقدام وعمل هم بالا بردند وچه‌عمل آنها ابلهانه واشتباه‌آمیز بودیا نبودبهرحال وفاداری خود را نسبت به هدف عالی آزادی هند ثابت‌کردند . اما تلاش آنها شکست یافت و بار این شکست بردوشهای فرسوده واقدام درهم شکستهٔ ایشان فرود آمد .

مواردی‌گزارش شده‌است‌که تمامی افراد یك دهکده را ازشلاق خوردن تا اعدام شدن محکوم کـردند . حکومت ایالتی **بنگال** طـی اعلامیهٔ خود اعلان داشت‌که «نیروهای دولتی ۱۹۳ اردوگاه وخانهٔ **کنگره** را دربخش‌های **قلوك وکنتای** پیش یا بعد ازطوفان ۱۹۴۲ سوزاندند .» درآن سال طوفان وگردباد خرابیها وخسارات سنگینی دراین نواحی ببارآورد اما تمام‌این خرابیها وخسارات درسیاست مقامات رسمی تغییری بوجود نیاورد .

مبالـغ هنگفتی بعنوان غرامت وکیفر برمجموعهٔ دهکده‌ها تحمیل شد. بنابر اظهارات آقای **امری** درمجلس عوام انگلستان مجموع غرامتی کـه وضع شد ۹ میلیون روپیه بودکه ازاین مبلغ ۷۸۵۰۰۰ روپیه وصول‌گردید . این موضوع

که این مبلغ هنگفت به چه ترتیب ازمردم بدبخت وگرسنه بیرون‌کشیده شد خود مطلبی دیگراست وهیچ کدام‌ازاتفاقاتی که درسال ۱۹۴۲ وپس‌ازآن روی داد حتی تیراندازیها وآتش زدن‌های روستاها ازطرف پلیس به‌اندازهٔاین تحمیل فوق‌العاده رنجبار نبوده‌است . دراین جریان نه فقط مبالغ غرامتی‌که تحمیل می‌شد وصول می‌گشت بلکه اغلب مبالغ خیلی‌بیشتری دریافت می‌شدکه مبالغ اضافی درجریان کار به جیب‌های خصوصی می‌رفت .

تمام‌قواعد وحیله‌هائی‌که معمولاً فعالیت‌های حکومت‌ها را پنهان می‌سازد ومخفی می‌داردکنارگذارده شد وفقط نیروی عریان وبی‌پرده بعنوان مظهر قدرت وتسلط حکومت باقی ماند . دیگر نیازی به حیله و تزویربافی نبود زیرا قدرت انگلستان لااقل درآن موقع موفق شده بود چه‌کوشش‌هـای مسالمت‌آمیز و چه اقدامات خشن وتندی راکه برای جای نشین ساختن این قدرت با یك قدرت ملی صورت می‌گرفت درهم بکوبد وصاحب اختیار مطلق هند بشود .

هند دراین آزمایش نهائی‌که درآن فقط زور وقدرت بحساب می‌آمـد و هرچیز دیگر فقط حرف‌های بیهوده ونامربوط می‌بود شکست یافت. هند نه فقط به‌آن دلیل شکست خوردکـه قدرت نیروهای مسلح انگلستان فوق‌العـاده بود و اوضاع جنگ در اذهان مردم ابهـاماتی بوجود می‌آورد بلکه همچنین به‌آن دلیل شکست یافت‌که بسیاری ازمردمش برای‌آن فداکاری نهائی که آزادی بدان نیاز دارد آماده نبودند .

بدینقرار انگلیسی‌ها احساس‌کردندکه از نو تسلط خود را بشکلی استوار درهند برقرار ساخته‌اند وهیچ دلیلی نمی‌دیدندکه دوباره آنرا از دست بدهند .

۴ عکس‌العمل‌های خارج

سانسوری‌شدید وسنگین برروی آنچه در هند اتفاق می‌افتاد پرده کشید . حتی روزنامه‌های خود هند اجازه نـداشتند دربارهٔ بسیاری ازآنچه هرروز روی می‌داد چیزی بنویسند واخباری‌که به‌کشورهای دیگرفرستاده می‌شد مورد سانسور دقیق‌تر وشدیدتری بودنـد . درعین حال تبلیغات رسمی بصورتی عنان گسیخته

درخارجه دنبال می‌شد وگزارشهای جعلی وغرض‌آلود درهمه جا انتشار می‌یافت.

مخصوصاً در ایالات متحدهٔ آمریکا تبلیغات بسیاروسیعی صورت می‌گرفت زیرا درآنجا افکارعمومی بحساب می‌آمد. صدها سخنران وعناصردیگرازین قبیل هم انگلیسی وهم هندی برای سفر وسخنرانی درسراسر آمریکا به‌آن‌کشورفرستاده شدند .

حتی صرفنظر ازین تبلیغات ، در خود انگلستان‌که تحت فشار شدید اضطرابهای جنگ قرار داشت خیلی طبیعی بود که نسبت به هندیان خشمگین باشند مخصوصاً که دردورانی بحرانی بر دردسرهای ایشان می‌افزودند .تبلیغات یکجانبه این احساسات راشدید می‌کرد و بیش‌از آن اعتقاد انگلیسی‌ها به‌حقانیت خودشان بود . بی‌اطلاعی از احساسات دیگران یکی‌از پایه‌های قدرت‌ایشان‌بود و همچنان اقداماتی را که بنام ایشان صورت می‌گرفت موجه می‌ساخت وموجب می‌شدکه تمام گناهان را متوجه بدرفتاری و شرارت کسانی سازند که نسبت به صفات عالی انگلیسیان کور بودند .

این صفات عالی انگلیسی، اکنون با موفقیت‌نیروهای انگلیسی وپلیس‌هند در سرکوب ساختن کسانی‌که درهند جرأت کرده بودند دربارهٔ این نیکی‌های انگلیسی‌ها تردید کنند یکبار دیگرهم توجیه می‌شد .

امپراطوری موجودیت خود را توجیه کرده بود و آقای **وینستون چرچیل** بااشارهٔ مخصوص به‌هند اعلان کردکه : «من برای آن نخست وزیر اعلیحضرت پادشاه نشدم‌که برانحلال امپراطوری انگلستان ریاست کنم.» آقای **چرچیل** در این اظهارات خود بـدون تردید نظر اکثریت مردم هموطنش و حتی‌بسیاری ازکسانی راکه پیش‌از این ازنظریه وعمل‌امپریالیسم انتقادکرده‌بودند بیان می‌داشت . رهبران حزب کارگر انگلستان هم‌که می‌خواستند نشان بدهند در علاقه به سنن‌امپراطوری از هیچ گروه دیگر عقب نیستند بیانات‌آقای **چرچیل** را تأیید کردند و «ارادهٔ مردم انگلستان را کـه مصمم هستند پس از جنگ هم امپراطوری را پیوسته نگاهدارند موردتأکید قرار دادند . »

افکار **آمریکائی‌ها** تا آنجاکه می‌توانست متوجه سرزمین دوردست هند باشد بدسته‌های مختلف تقسیم شده بود زیرا درآنجا مردم به‌صفات عـالی طبقهٔ حاکم‌انگلستان اعتقادی نداشتند وامپراطوریهای دیگران‌را تأیید نمی‌کردند.

همچنین آمریکائیها خیلی مایل بودند که حسن نیت مردم هندرا جلب کنند ومنافع هند را درجنگ برضد ژاپن مورد استفاده قرار دهند . معهذا تبلیغات یک‌جانبه و مغرضانه خواه ناخواه نتایجی ببار می آورد واین احساس بوجود می آمد که مسئلهٔ هند خیلی خالص‌تر از آنست که آنها بتوانند به‌آن بپردازند و درهرحال بـرای ایشان دشوار بود که درامور مربوط به متفق انگلیسی خود دخالت کنند.

درمورد اینکه مردم **روسیه** بطور کلی و کسانی که زمام امور آنـجا را در دست داشتند دربارهٔ هند چگونه می‌اندیشیدند سخن گفتن بسیار دشوار است آنها چنان بامساعی فوق‌العاده جنگی خود و بیرون رانـدن دشمن از سرزمینشان سرگرم بودند که نمی‌توانستند دربارهٔ مسائلی که ارتباط فوری بـاایشان نداشت بیندیشند.معهذا آنها عادتاً به آینده فکر می‌کردند و ظاهراً از وضع هند که پشت مرزهای ایشان بود بی‌اطلاع نبودند . هیچ‌کس نمی‌توانست پیش‌گوئی کند که سیاست آیندهٔ آنها در چه‌جهتی خواهد بود جزاینکه این سیاست در هر صورت سیاستی واقع بینانه وطبعاً در جهت افزایش قدرت سیاسی واقتصادی‌اتحادشوروی خواهد بود. روسها باکمال دقت از هرگونه اشاره به‌هند خودداری می‌کردند اما درنوامبر ۱۹۴۲ به‌مناسبت بیست و پنجمین سال انقلاب شوروی ، **استالین** گفت که سیاست کلی آنها شامل‌امورزیر می‌باشد:« لغو انحصارات ومحدودیت‌های نژادی ، برابری ملت‌ها و تمامیت سرزمین‌های ایشان ، رهائی ملل اسیر و احیای حقوق حاکمیت آنها ، حق هرملت برای حل وفصل امورخویش به‌دلخواه خود ، کمک‌های اقتصادی به‌مللی که دستخوش مصیبت و رنج بوده‌اند وهمکاری و معاونت برای‌اینکه رفاه مادی خودرا تأمین کنند، احیای آزادیهای دموکراتیك، نابود ساختن رژیم هیتلری.»

درچین مسلم بود که مردم هرنظری هم که نسبت به بعضی اقدامات خاص ما داشته باشند بهرصورت و در هرحال هوادار آزادی هند هستند . این هواداری ریشه‌های تاریخی داشت اما علاوه براین سوابق بخاطر آنهم بود که می‌فهمیدند اگر هند آزاد نشود آزادی چین‌هم درخطر خواهد بود .

تنها در **چین** چنین نبود بلکه در سراسر آسیا ، مصر ، و خـاورمیانه ، آزادی هند مظهر آزادی وسیع‌تری برای سایر کشورهای مستعمره ودست‌نشانده شمرده می‌شد و میزانی برای سنجش حال و مشخص ساختن راه‌آینده می‌بود .

آقای **ویندل ویلکی** درکتاب خود بنام «یك‌دنیا» می‌گوید :«بسیاری از مردان و زنانی که‌از آفریقا تا آلاسکا با آنها صحبت کردم ازمن سؤالی کردند که تقریباً مظهری برای همهٔ مردم آسیا شده‌است ، همه ازمن می‌پرسیدند : وضع هند چه می‌شود ؟ ... از قاهره به‌بعد در هـر قدم با این سؤال مواجه مــی‌شدم . خردمندترین مرد چین به من گفت :

«وقتی که تمایلات هند برای آزادی برای آینده‌ای نامعلوم کنار گذارده شد ، درواقع احترام عمومی بریتانیای کبیر درشرق دور نبود که آسیب می‌دید بلکه ایالات متحده‌هم بدنام می‌شد . »

آنچه در هند اتفاق افتاد دنیارا مجبور ساخت که حتی دربحبوحهٔ بحران جنگ برای مدتی به‌هند بنگرند و به مسئلهٔ اساسی شرق‌بیندیشند . این ماجرا ذهن و قلب تمام کشورهای آسیارا بخود مشغول داشت .

هرچند که فعلاً مردم هند درچنگال نیرومند امپریالیسم بریتانیا ناتوان‌می‌نمودند اما نشان دادند که درهند و در آسیا آرامشی وجود نخواهد داشت مگر اینکه هند آزاد شود .

۵ عکس‌العمل‌های داخل هند

تسلط خارجی بریك جامعهٔ متمدن بامشکلات و ناگواری‌هائی مواجه‌می‌شود و عواقب نامطلوب فراوان را بهمراه می‌آورد . یکی‌از این مشکلات اینست که حکومت خارجی ناگزیر می‌شود به‌عناصری که برای مـردم نامطبوع هستند متکی شود. ایدآلیست‌ها، افراد باشخصیت و آزاده ، واشخاص حساس ومغروری که برای خویش احترام قائلند و به آزادی علاقمند می‌باشند و حاضر نیستند که باقبول اطاعت از یك قدرت خارجی خود را به پستی بکشانند یا خود را دور نگاهمیدارند ویا به‌مبارزه وتصادم باتسلط خارجی می‌پردازند .

در دستگاه این قبیل حکومت خارجی تعداد فرصت‌طلبان و عناصری که در پی جاه و مقام هستند خیلی بیش از تعداد آنها در حکومت یك کشور آزاد می‌باشد .

حتی دریك کشور مستقل که حکومتش نوعی استبداد وقدرت مطلقه باشد بسیاری ازمردم حساس وشریف نمی‌توانند با فعالیت‌های حکومت همکاری کنند وبرای پیداشدن و پیشرفت استعدادهای تازه امکانات بسیارمحدود می‌باشد. یك حکومت خارجی که ضرورتاً باید مستبد باشد ناچار ازچنین عوامل نامساعدرنج می‌برد وموقعیتی خیلی بدترهم دارد زیرا همیشه ناگزیراست که درمحیط دشمنی وخفقان وفشارکارکند. هم‌برای حکومت وهم برای مردم، ترس عامل مسلط می‌شود وسازمانهای پلیس وپلیسی ضمن مهمترین دستگاههای اداری‌خواهند بود.

هنگامی که میان حکومت ومردم عملاً کار به‌تصادم بکشد این تمایل برای اتکا وتشویق عواملی که برای مردم نامطبوع هستند بیشتر نمایان می‌شود. البته بخاطر فشارموقعیت بسیاری ازمردم باشرف هم ناگزیر می‌شوندکه چه بخواهند وچه نخواهندکار خود را در دستگاه حکومت ودولت ادامه دهند. اماکسانی که در رأس امور قرار می‌گیرند ومشاغلی حساس ومهم‌تر به‌آنها واگذار می‌شودطبعاً اشخاصی خواهند بودکه بخاطر تمایلات ضدملی واطاعت و پیروی نسبت به‌خارجیان و استعداد خاص برای سرکوب ساختن وتحقیرهموطنان خودشان برای این مقامها انتخاب می‌شوند. ودر این موارد بزرگترین دلیل‌شایستگی، مخالفت باعواطف واحساسات اکثریت عظیم مردم می‌باشدکه این‌مخالفت هم اغلب‌نتیجهٔ رقابت‌ها وناکامیهای شخصی است. در چنین محیط ناسالم ونامطبوع هیچگونه احساسات عالی ونجیبانه وایدآلیسم‌نمی‌تواند جائی پیدا کند و پاداشی هم که برای عوامل حاضربه‌همکاری پرداخت می‌شود مقامات عالی وحقوقهای گزاف خواهد بود. برای دستگاه حکومت بی‌لیاقتی یا صفات بدتر این قبیل هواداران اهمیتی ندارد وقابل تحمل می‌باشدزیرا معیارسنجش هرچیز هواداری جدی‌ومثبت ازحکومت و روش حکومت در سرکوبی مخالفانش می‌باشد.

این وضع‌موجب می‌شودکه‌گروههای عجیب وافرادبسیار غریب دراطراف دستگاه حکومت جمع شوند. فساد، رشوه خواری، بیرحمی، بیعاطفگی، و بی‌اعتنائی کامل به‌رفاه وآسایش عمومی رونق می‌یابد وفضا را مسموم‌می‌سازد[1].

۱ــ کمیتهٔ‌تحقیقات‌اداری بنگال که‌زیر ریاست‌سر آرچیبالد رولاندس‌قرار داشت درگزارش خود که‌درماه مه ۱۹۴۵ منتشرشد می‌گوید «فساد ورشوه‌خواری بقدری رواج یافته وناتوانی برای مقابله باآن به‌اندازه‌ایست که‌ما فکر می‌کنیم ←

در حالی که بسیاری از آنچه خود حکومت مـی کند بشدت خشم انگیز می باشد ، رفتار هواداران هندی حکومت که در واقع کاسه‌های گرمتر از آش هستند خیلی بیشتر خشم‌انگیز است. هر هندی متوسط نسبت به طرز رفتار اینان احساس بیزاری و تهوع می کند ودر نظر او این قبیل اشخاص مـانند مـردان **ویشی** یا اعضای رژیم‌های عروسك ودست نشانده‌ای هستند که حکومت‌هـای آلمـان وژاپـن در کشورهای مسخرشدهٔ خود به‌وجود آورده‌اند . این احساس فقط منحصر به‌اعضای **کنگره** نیست بلکه درمیان اعضای **مسلم لیگ** وسایر سازمانها هـم وجـود دارد وحتی اعتدالی‌ترین سیاستمداران ماهم آنرا ابراز می‌دارند [۱] .

جنگ بهانهٔ خوبی بود که تمام فعالیت‌های ضدملی حکومت و تبلیغات تازه را بپوشاند و توجیه کند . گروههای کارگری که مثل قـارچ می‌روئیدند کمك‌های مالی دریافت می‌داشتند تا «روحیه واخلاق کارگری» را بسازند و با آنکه کمبود کاغذ در راه روزنامه‌های عادی مشکلاتی بوجود می آورد روزنامه‌های تازه‌ای با کمك مالی دولت تأسیس می‌شد و انتشار می‌یافت که سراسر آن ازحملات به **گاندی** و

پاورقی ازصفحهٔ قبل

بایدشدیدترین اقدامات برای ریشه کن ساختن این بلیه بکار رود زیرا این وضع تمامی دستگاه اداری و روحیهٔ عمومی را به‌فساد کشانده‌است .» کمیته با کمال تأسف وحیرت قرائن وشواهد مسلمی بدست آورده است که نشان میدهد رفتـار بعضی از افراد دستگاه اداری با مردم بسیار نارواست . ملاحظه شده است که اینها روشی دارند که خود را جدا و برتر ازهمه میشمارند وخیلی بیشتر به‌جریـان ماشینی کار دستگاههای بیروح خود توجه‌دارند تا به‌رفاه مردم وخودرا بجای آنکه خدمتگزار مردم بدانند آقاو ارباب ایشان می‌شمارند . (مؤلف)

۱ ــ هیتلر که درمجبور ساختن دیگران بـه‌قبول یوغ اطـاعت متخصص و کارشناس بود در کتاب «ماین کامپف» می گوید :«نباید انتظارداشته بـاشیم کـه اطاعت عناصر بی‌شخصیت و بی‌خصلت بشکلی ناگهانی بخاطر ذکاوت یا تجارب بشری پیش آید و بشکلی غیراز آنچه تا کنون داشته عمل کند . برعکس این قبیل مردم باید سرمشق ودرسی باشد تاسرانجام تمامی ملت برای همیشه با یوغ بندگی خود عادت کنند یا تاوقتیکه نیروهای بهتری بروی سطح بیایند که قدرت را ازچنگ عناصر فاسد بیرون آورند . درصورت اول وضع برای این قبیل اشخاص بدنخواهد بود زیـرا اغلب مورد اعتماد نیروهای غالب قرارخواهند گرفت وامور ادارهٔ مردم اسیرشده به آنها سپرده خواهد شدواین عناصر بی‌شخصیت و بی‌خصال باملت خودشان خیلی بیرحمانه‌تر ازهرشخص قسی القلبی رفتارخواهند کرد که خوددشمن بر ایشان تحمیل کند. مؤلف

به کنگره پربود . اعلان‌های رسمی که ظاهراً با مساعی جنگی مربوط می‌شد برای این‌منظورها بکارمی‌رفت . دفاترومراکز اطلاعاتی در کشورهـای خارجی دایرگشت که هدف آنها دنبال کردن تبلیغات مداوم از طرف حکومت هند بود .

گروههائی ازاشخاص بسیار عادی ومبتذل و اغلب هم ناشناس بـاوجود مخالفت مجمع مرکزی بعضویت هیئت‌های‌نمایندگی رسمی مخصوصاً بهایالات متحدهٔ آمریکا فرستاده می‌شدند تابعنوان عوامل تبلیغاتی وصحنه سازان فـرمایشی حکومت انگلستان عمل کنند .

کسانی که نظریات مستقل داشتند یا ازسیاست حکومت انتقـاد می کردند هرگز توفیقی پیدا نمی‌کردند که به‌خارج بروند . به‌این‌ها نه‌گذرنامه می‌دادند و نه تسهیلات مسافرتشان فراهم می‌شد .

تمام این چیزها وبسیاری نیرنگ‌هـای دیگرظـرف دوسال اخیر ازطرف حکومت بکار رفته است تاافکار دیگران را از آنچه «آرامش عمومی »در هند شمرده مـی‌شود مطمئن سازنـد .

فعالیت‌های سیاسی وزندگی عمومـی تعطیل شده است همچنانکه در یك کشورکما بیش‌تحت‌اشغال نظامی پیش‌می‌آید . اماازمیان برداشتن علائم‌بیماری فقط موجب شدت بیماری می‌شود وهند بسیار بیماراست . شخصیت‌های ممتازی ازهندیان محافظه‌کارکه همواره سعی‌داشتند باحکومت همکاری‌کنند ازمشاهدهٔ این آتش فشانی که موقتاً دهانهٔ‌آن بسته شده است نگران شده‌اند وعلناً اظهارداشته‌اند که هرگز چنین احساس تلخی وبیزاری نسبت به‌حکومت انگلستان نـداشته‌اند .

هنوز نمی‌دانم وتاوقتی که شخصاً بامردم تماس نگیرم نخواهم تـوانست بدانم که مردم مادرمدت این دوسال تاچه اندازه تغییر یافته‌اند وچه احساساتی در قلب‌ایشان به‌وجودآمده است اماتردید ندارم که این تجارب اخیرآنهارا ازجهات بسیاردگرگون ساخته است .

گاه‌بگاه به‌ذهن خود می‌نگرم وتقریباً بدون اراده عکس‌العمل‌هائی راکـه نسبت‌به‌حوادث نشان می‌دهد می‌سنجم. درگـذشته همیشه انتظار داشتم کـه سفری به‌انگلستان بروم زیرا درآنجا دوستان فراوان دارم وخاطرات‌گذشته هم مرابسوی خودمی‌کشاند. اما گاهی‌حس‌می‌کردم‌که دیگر هیچ‌چنین‌میلی ندارم وحتی‌فکرش هم‌برایم‌مشمئزکننده بود. دلم‌می‌خواست‌که خود را هرچه‌ممکن باشد ازانگلستان

دورتر نگاهدارم وهیچ میل نداشتم که دربارهٔ مسائل هند باهیچ فرد انگلیسی بحث کنم. اما بعدخاطرهٔبعضی ازدوستان بیادم می آمد واحساسات تندم تعدیل می‌شد و بخودمی گفتم چقدرنادرست است که‌دربارهٔ تمامی یك‌ملت باین صورت قضاوت شود . همچنین‌بیاد می آوردم که مردم‌انگلستان دردوران این جنگ چه آزمایشهای مهیب راگذرانده‌اند ودائماً درزیر فشار مخاطرات زندگی کرده‌اند وبسیاری از عزیزان خود را ازدست داده‌اند. تمام این افکار کمك می کرده‌است که بیزاری من تعدیل شود وآینده نیزاین احساس را بیشتر تعدیل و دورنماهای تازه‌ای ایجاد خواهد کرد .

اماوقتی که من باتمام پیوندهائی که باانگلستان وانگلیسی‌ها دارم چنین افکاری داشتم وتااین اندازه دستخوش بیزاری می‌شده‌ام وضع دیگران که چنین تماسهائی هم نداشته‌اند چگونه خواهد بود ؟

۶ بیماری هند ـ قحطی

هند بسیاربیمار بود هم دراندیشهٔ خود وهم درجسم خود درحالیکه بعضی مردم در دوران جنگ زندگی پررونق ومرفهی‌داشتند فشارباری که بردوش‌دیگران بودبه‌مرحلهٔ شکننده‌ای رسید وبعنوان نشانهٔ شومی ازاین وضع مصیبت بارقحطی بزرگی فرارسیدکه بنگال وشرق وجنوب هند را دربرگرفت . این بزرگترین و خسارت‌بارترین قحطی بودکه در دوران ۱۷۰ سال تسلط گذشتهٔ انگلستان‌برهند پیش‌آمد. ومی‌توان‌آنرا باقحطی مهیبی مقایسه کردکه از سال ۱۷۶۶ تا۱۷۷۰در **بنگال** و **بیهار** روی داد ویکی ازنخستین نتایج برقراری تسلط انگلستان برهند بود .

بدنبال قحطی ، بیماریهای واگیر ومخصوصاً وبا و مالاریا پیش‌آمد که در ایالات دیگرهم‌گسترش یافت وحتی امروزهم هزاران نفر را قربانی می‌سازند . میلیونها نفرازگرسنگی وبیماری مرده‌اند ومعهذا هنوزهم شبح شوم‌آن برفراز هند درگردش است وقربانیانی تازه می‌گیرد .[1]

۱ــ برآورد تعداد تلفات قحطی در بنگال در سال ۴۴ـ ۱۹۴۳ بسیار متفاوت است ، قسمت انسان شناسی دانشگاه کلکته تحقیقات علمی دامنه‌داری در ←

قحطی تصویر واقعی هند را که در زیر روکش نازکی از زندگی مرفه تعدادی معدود افراد بالائی ، پنهان بود عریان ساخت . تصویری از فقروزشتی حکومت بریتانیا در هند. این فاجعه اوج فعالیت‌های حکومت بریتانیا در هند بود. آفت طبیعت یا بازی عوامل وعناصر این قحطی را پیش نیاورد و همچنین قحطی نتیجه عملیات جنگی یا محاصرهٔ دشمن نبود. هر ناظر صالح قبول دارد که این قحطی ساخت دست بشر بود که ممکن بود آنرا پیش‌بینی کرد وازآن جلوگیری نمود . همه با این نظر موافق هستند که تمام مقامات مربوط ومسئول در این مورد بیعلاقگی وبی لیاقتی وازخود رضائی حیرت انگیزی ابراز داشتند .

درزمانی که هرروز هزاران نفر ازمردم در کوچه‌ها وخیابانها از گرسنگی می‌مردند حتی تا آخرین لحظه هم وجود قحطی تکذیب وانکار می‌شد واشاره به آن در روزنامه‌ها ازطرف سانسور ممنوع شده بود .

وقتی که روزنامهٔ «استیتسمن» چاپ کلکته تصاویر ترسناك ومخوف زنان و کودکانی را که ازگرسنگی در کوچه‌ها وخیابانهای کلکته می‌مردند منتشر کرد یکی ازسخنگویان حکومت‌هند درمجمع مرکزی رسماً نسبت به «دردناك نشان دادن» اوضاع اعتراض کرد . بنظر اوبسیار طبیعی بود که هرروز هزاران نفرازگرسنگی در هند بمیرند .

آقای **امری** متصدی امورهند درلندن مخصوصاً باتکذیب‌هـای پیاپی و اعلامیه‌هائی که دراین مورد منتشرمی‌کرد خود را ممتازساخت. وبعد هنگامی کـه

پاورقی از صفحهٔ قبل

میان گروههای نمونهٔ مردم درمناطق قحطی زده بعمل آورده‌است . اینها بـه‌این نتیجه‌رسیده‌اند که تلفات قحطی تنها در بنگال ۳/۴۰۰/۰۰۰ نفر بوده‌است همچنین معلوم گردید که در سالهای ۱۹۴۳ و ۱۹۴۴ مجموعاً ۴۶ درصد مردم بنگال از بیماریهای عمده رنج می‌برده‌اند .

ارقام رسمی که ازطرف حکومت بنگال منتشرشده و بیشتر براساس گزارشهای نادرست سرپرستان و کدخداهای روستاهامی‌باشد رقم خیلی کمتری را نشان‌میدهد .

کمیتهٔ رسمی تحقیق دربارهٔ قحطی که زیرریاست «سرجان و ودهد» تشکیل شدبه‌این نتیجه رسیده است کـه تلفات بنگـال «بـرـاثر نتـایج مستقیم قحطی و بیماریهای واگیر که بدنبال آن آمد» درحدود ۱/۵۰۰/۰۰۰ نفر بـوده است . تازه تمام این ارقام فقط مربوط به‌بنگال است . درحالیکه‌بسیاری نواحی‌دیگر هندهم ازقحطی وبیماریهای واگیر که نتیجهٔ آن بود آسیب دیدند .

دیگرممکن نبود وجود قحطی وسیع هند را تکذیب یاپنهان کرد هردسته‌از کسانی که‌قدرت را در دست داشتندگناه‌آنرا به‌گردن‌گروه دیگرمی‌افکندند . حکومت‌هند می گفت مسئولیت این قحطی به‌عهدهٔ حکومت ایالتی است که در واقع‌حکومتی عروسك و دست نشانده بود که زیرفرمان حکمران ایالتی قرار داشت و به‌وسیلهٔ دستگاه معروف سازمان خدمات اداری هند می‌چرخید .

طبعاً همهٔ‌آنها مسئول بودند اما مسلماً بیش از همه، آن حکومت مطلقه و استبدادی مسئولیت داشت که شخص‌نایب‌السلطنه مظهر آن بود ودر هــرجای هند هر کار که‌می‌خواست می کرد. درهر کشور دموکراتیك‌یانیمه دموکراتیك‌پیش‌آمدن چنین فاجعه‌ای موجب واژگون شدن حکومت‌های مسئول آن می گشت اما در هند چنین‌نبود ودراینجا همه چیزمانند پیش ادامه یافت .

حتی‌اگر ازنظر جنگ هم بسنجیم این‌قحطی درست درمنطقه‌ای روی‌داد کــه به‌صحنه‌های جنگ نزدیکتر بودند وبیشتر درمعرض هجوم احتمالی‌قرار داشتند . وجود قحطی وسیع ودرهم ریختن ساختمان اقتصـادی طبعـاً به‌استعداد دفـاعی و خیلی بیش‌از آن به‌قدرت‌حمله به‌دشمن زیان می‌رساند . باین‌ترتیب بود که‌حکومت هندمسئولیت‌های خــودرا بــرای دفاع ازهند و پــی‌گیری جنگ بـرضد متجـاوزان ژاپنی انجام می‌داد. دراین منطقه که ازنظرجنگ اهمیت حیـاتـی داشت میلیونهـا موجودات بشری‌گرسنه وسوخته و مرده مظاهر سیاستی بودند که حکومت دنبال می کرد .

سازمانهای غیررسمی هند درسراسر کشور برای رسانیدن کمك به‌قحطی - زدگان‌کارهای مفیدی انجام‌دادند همچنین‌کمك‌های سازمانهای بشردوستانه‌ای‌چون **کواکر**های انگلستان بسیارمؤثربود . حکومت مرکزی و حکومت‌های ایالتی درهندهم عاقبت بیدار شدند وبه‌وسعت دامنهٔ بحران پی‌بـردند ودر این مـوقع از ارتش برای اقدامات کمکی استفاده‌کردند . باین ترتیب موقتاً برای جلوگیری‌از گسترش بیشترقحطی وتخفیف عواقب بعدی‌آن اقدامی صورت‌گرفت . امـا این کمك‌ها موقتی بودوآن عواقب بعدی ادامه یافت وهیچ‌کس نمی‌داند که چه‌وقت بازقحطی‌آن هم‌باوسعت بیشتر فراخواهد رسید . **بنگال** در هم شکسته است و زندگی اجتماعی واقتصادیش تباه شده است ونسلی‌بیمار وضعیف بعنوان زندگان وجان‌بدربردگان از این مصیبت باقی مانده‌اند .

درموقعی که تمام این حوادث روی می‌داد وخیابانهای **کلکته** از اجساد

مردگان پر بود زندگی خوش آن ده هزارنفری که در طبقهٔ بالای کلکته هستند هیچگونه تغییری نیافت. مجالس رقص وجشن وجلوه تجمل ادامه داشت و برای آنها زندگی به‌خوشی می‌گذشت. جیره‌بندی حتی تا زمانی خیلی بعدهم برقرارنشد.

مسابقه‌های اسب‌دوانی کلکته طبق معمول ادامه داشت و هواداران خوش لباس وخوشگذران خویش‌را بخود جلب می‌کرد.

برای حمل ونقل مواد غذائی وسایل نقلیه وجود نداشت اما اسب‌های کورسی را در واگن‌های مخصوص ازنواحی دیگرهند به‌کلکته می‌آوردند. در این زندگی خوش ومسرت انگیز هم انگلیسیان شرکت داشتند وهم‌هندیان زیرا هردوگروه ازبازرگانی جنگ سودهای فراوان می‌بردند وپول‌دردست آنها فراوان بود. حتی‌گاهی اوقات پولها ازسود معاملات مواد خوراکی جمع شده بودکه نبودن‌آن هرروز دهها هزارنفر را می‌کشت.

اغلب‌گفته می‌شودکه هند سرزمین تضادهاست. سرزمین‌افراد بسیارثروتمند وبسیار فقیر، سرزمین تجدد و زندگی قرون وسطائی، سرزمین حکمرانان و فرمانبران وبالاخره سرزمین انگلیسی‌ها وهندی‌ها می‌باشد. این تضادها هرگز به اندازهٔ شهر کلکته درآن دوران مهیب ماههای قحطی درنیمهٔ دوم ۱۹۴۳ نمایان نبوده است.

دو دنیائی‌که معمولا جدا ازهم وتقریباً بی‌خبر ازیکدیگر زندگی می‌کنند ناگهان بشکلی محسوس باهم روبرو شدند و درکنار یکدیگر قرارگرفتند. این تضاد تکان دهنده بود اما تکان دهنده تر ازآن، واقعیتی بودکه بسیاری مردم این وضع وحشت‌انگیز وناسازگاری حیرت‌انگیز آنرا درك نمی‌کردند وهمچنان همان کوره راههای قدیمی خود را مداومت می‌دادند. نمی‌توان گفت‌که آنها چه احساسی داشتند فقط آنها را از روی اعمالشان می‌توان قضاوت‌کرد.

درمورد بیشتر انگلیسی‌ها قضاوت آسان‌تر بود زیرا آنها همیشه جدا از دیگران زندگی کرده‌اند وبا روحیهٔ طبقاتی که داشتند نمی توانستند راه و روش عادی خود را تغییر دهند هر چند هم که بعضی افراد احساس می‌کردندکه باید تغییری در روش خود بدهند. اما هندی‌هائی‌که به این ترتیب زندگی می‌کردند نشان دادندکه فاصلهٔ عمیقی آنها را از سایر مردم‌کشورشان جدا ساخته است‌که حتی ملاحظات محبت وانسانیت هم نمی‌تواند برروی آن پل بسارد.

قحطی، مانند هر بحران دیگرهم صفات‌خوب‌مردم‌هند را نمایان ساخت و هم ضعف‌هاوصفات‌بد ایشان را. تعداد بسیاری از ایشان‌که شامل فعال‌ترین عناصر بودند در زندانها بسرمی‌بردند و ازهیچ راه نمی‌توانستندکمکی باشند . معهذا فعالیت‌های کمکی که بصورت غیررسمی ازطرف مردم سازمان یافت مردان وزنان بسیاری را ازطبقات مختلف جلب کردکه درشرایط یأس‌آور باکمال جدیت‌کار کردند وشایستگی و روح کمك متقابل و همکاری و ازخودگذشتگی خویش را نمایش دادند .

ضعف ونقص ایشان هم درکسانی مشهود بودکه چنان از رقابت‌های حقیر وحسادتها سرشار بودندکه نمی‌توانستند با یکدیگر کارکنند. همچنین درکسانی که بدون هیچ اقدام باقی ماندند وهیچ‌کاری برای‌کمك بدیگران نکردند ، ونیز، درتعدادی معدودکه چنان ازعواطف ملی وانسانیت بدور افتاده بودندکه به‌آنچه اتفاق می‌افتاد هیچ اهمیتی نمی‌دادند .

قحطی نتیجهٔ مستقیم اوضاع جنگ و بی‌اعتنائی و فقدان کامل پیش بینی زمامداران بود . بی‌علاقگی مقامات رسمی نسبت به مسئلهٔ خواربارکشور ازحد فهم بیرون است. زیرا هرشخص فهمیده‌که به این موضوع می‌اندیشید می‌دانست که بحرانی درحال نزدیك شدن است .

اگر در سالهای نخستین جنگ دربارهٔ وضع خواربار ترتیبات لازم و مناسبی داده می‌شد مسلماً جلوگیری ازقحطی ممکن می‌بود . درتمام‌کشورهای دیگرکه تحت تأثیر جنگ واقع شدند حتی پیش ازآنکه جنگ شروع شود به‌این جنبه‌های اقتصادی جنگ توجه‌کامل مبذول‌گشت. اما درهند حکومت هند فقط سه سال و سه ماه بعد ازآنکه جنگ دراروپا آغازشده بود و یکسال پس ازآغاز جنگ ژاپن تازه یك ادارهٔ خواربار تشکیل گردید. درحالی که‌همه می‌دانستندکه اشغال برمه ازطرف ژاپنی‌هادر وضع‌خواربار بنگال تأثیر فراوان‌خواهدداشت.

حکومت هند تا اواسط سال ۱۹۴۳ که قحطی هم‌کشتار مهیب خود را آغازکرده بود هیچگونه سیاستی درمورد خواربار نداشت . واقعاً حیرت‌انگیز است‌که این حکومت همیشه نسبت به هرموضوع دیگر جز سرکوبی کسانی‌که قدرت اداری او را تهدید می‌کنند بی‌علاقه وبی‌اعتناست.یا شاید صحیح‌تراینست که بگوئیم این حکومت با این‌شکل وساختمانی‌که دارد ، ذهنش همواره و پیش

ازهرچیزدیگر متوجه آنست که مداومت خودرا تأمین کند . فقط هروقت بحرانی شدید ازنوع این قحطی پیش‌آید مجبور می‌شود که به‌چیزهای دیگرهم بیندیشد. اما این بحران‌هم خود براثر بحران دیگری که نتیجهٔ عدم‌اعتماد به‌حکومت و به شایستگی و حسن‌نیت حکومت می‌باشدتشدید می‌گردد .[1]

۱ــ کمیسیون تحقیق دربارهٔ قحطی که بریاست «سرجان وودهد» تشکیل شد وگزارش آن در ماه مه ۱۹۴۵ انتشار یافت با زبان محدود و مبهم خود فاش می‌سازد که چگونه اشتباهات پشت سرهم مقامات رسمی و حرص افراد خاص به‌قحطی بنگال منتهی گشت ، کمیسیون می‌گوید:«برای‌ما وظیفه‌ای غم‌انگیز بود که دربارهٔ حوادثی که به‌قحطی بنگال منجر شد تحقیق کنیم. ما احساس می‌کردیم که درمقابل یك فاجعه قرارگرفته‌ایم. یك‌میلیون و نیم‌نفر از مردم فقیر و بیچارهٔ بنگال قربانی وضعی شدند که بهیچوجه خودشان مسئول آن نبودند . جامعه و دستگاههای آن نتوانسته بودند اعضای ضعیف‌تر خود را حمایت‌کنند. در واقع نوعی درهم شکستگی اخلاقی واجتماعی وهم چنین ازهم پاشیدگی اداری وجود داشت.» کمیسیون درگزارش خود اشاره می‌کند که سطح زندگی اقتصادی در ایالت بسیارپائین‌بود ، سعی‌نشده بود که باوجود آوردن صنایع باری که برزمین و کشاورزی وارد می‌شد کاسته شود ، اکثریت عظیمی ازمردم بزحمت زندگی روزانهٔ خودرا می‌چرخاندند و نمی‌توانستند در برابر مشکلات جدید اقتصادی ایستادگی کنند ، وضع بهداشت وتغذیه بسیار بد بود ، درمورد بهداشت و ثروت حداقل ضرورت هم وجود نداشت ، بنظر کمیسیون خشکسالی ، و سقوط برمه که موجب متوقف‌شدن حمل‌برنج ازآنجاشد و فقدان سیاست صحیح ازطرف حکومت که موجب نابودشدن فقیرترین طبقات گشت ، وضرورتهای نظامی که به‌مقادیر زیادی خواربار ووسایل حمل ونقل نیازمند بود ، وعدم اعتماد عمومی به‌دستگاه دولتی و حکومتی دلایل عمدهٔ قحطی بوده‌اند. کمیسیون سیاست ، یا عدم سیاست یا تغییر دائمی سیاست حکومت مرکزی هند و حکومت ایالتی بنگال‌و بی‌لیاقتی آنها را برای پیش‌بینی‌های لازم وآمادگی برای مقابله با حوادث ، و خودداری آنها ازقبول واعلان قحطی حتی‌در موقعی‌که همه‌جا را فراگرفته بود و تصمیمات بکلی نامناسب آنهارا برای مقابله بااوضاع محکوم ساخته است . و سپس چنین ادامه می‌دهد: «اما اغلب وقتی همهٔ موقعیت‌ها را مورد ملاحظه قرار دهیم طبعاً

←

هرچند که قحطی مسلماً براثر جنگ پیش آمد و ممکن بود از آن جلوگیری کرد اما این حرف هم صحیح است که علل عمیق تر آن در آن سیاست اصلی بود که هندرا فقیر می‌ساخت ومیلیونها مردم آن درحال نیمه‌گرسنگی بسر می‌بردند.

درسال ۱۹۳۳ (میجرجنرال سرجان مکاو» مدیر کل سازمان خدمات پزشکی هند ضمن گزارشی دربارهٔ وضع بهداشت عمومی درهند نوشت:

«اگر هند را برروی هم بسنجیم، بنظر پزشکان فقط ۳۹ درصد مردم آن

بقیه پاورقی ازصفحه قبل

به این نتیجه می‌رسیم که درقدرت وصلاحیت حکومت بنگال بوده است که با تصمیمات درست و بموقع به‌مقدار بسیار زیاد از پیشامدن فاجعه‌ای که روی‌داد جلوگیری کند. بعلاوه حکومت هندهم نتوانسته بود خیلی زودتر و بموقع احتیاج به‌یك برنامه و سیستم طرح شده‌را درمورد غلات و حبوبات خوراکی درك کند. . حکومت هند و حکومت بنگال هر دو درمسئولیت تصمیم برای نظارت‌نکردن در خواربار که در مارس ۱۹۴۳ اتخاذ شد سهیم هستند. پیشنهادبعدی حکومت هند برای بکاربستن مبادله آزاد درقسمت عمدهٔ هند نیز بکلی بیمورد بوده است و نمی‌بایست مطرح شود. اجرا شدن این پیشنهاد که بامخالفت جدی بسیاری از ایالات و حکومت‌های محلی مواجه گشت موجب می‌شد که وضع فاجعه آمیزی در نواحی مختلف هند بوجود آید.»

کمیسیون پس‌از اشاره به‌بیعلاقگی دستگاههای حکومت‌هم در مرکز وهم در حکومت ایالتی می‌گوید «مردم بنگال یا دست‌کم بعضی گروههای آنها نیز درمسئولیت سهیم هستند. ما به‌محیط ترس وحرصی که بعلت نبودن هیچگونه نظارت موجب ترقی سریع قیمت‌ها شده بود اشاره کردیم و درآن موقع سودی که برای بعضی‌ها حاصل می‌شد بمعنی‌مرگ دیگران‌بود. قسمتی‌از جامعه درفراوانی ونعمت زندگی می‌کرد درحالیکه دیگران گرسنگی می‌کشیدند و بطور کلی نسبت به‌رنج عمومی مردم بی‌اعتنائی فراوانی حکفرما بود. فساد ورشوه‌خواری درسراسرایالت و دربسیاری ازطبقات جامعه رواج وگسترش داشت.»

مجموع سودی که‌ازاین بازرگانی‌با گرسنگی ومرگ بدست آمده است به حدود ۱۵۰۰/ میلیون روپیه تخمین‌زده می‌شود. بدینقرار اگر بطوری‌که در گزارش گفته‌شده دراین ایالت یك‌میلیون ونیم نفر مرده‌اند هرمرده تقریباً موجب بدست آمدن ۱۰۰۰ روپیه درآمد اضافی برای ثروتمندان‌شده است.

خوب غذا می‌خورند ۴۱درصد آن باکم غذائی مواجهند و ۲۰ درصد دروضع وخیمی بسرمی‌برند . دردناك‌ترین تصاویر را پزشکان بنگال نقل می‌کنندکه در این ایالت بنظر آنها فقط ۲۲ درصد از اهالی غذای کافی دارند و ۳۱ درصددر ردیف کسانی هستندکه وضع وخیمی دارند.»

فاجعهٔ **بنگال** و قحطی‌های نواحی **اوریسا** ، و **مالابار** وسایر نقاط درواقع حکم محکومیت نهائی برای حکومت بریتانیا درهند است . انگلیسی‌ها مسلماً ازهند بیرون خواهندرفت و امپراطوری آنها درهند فقط بصورت‌خاطره‌ای در خواهد آمد اماوقتی‌که ناگزیر به‌رفتن شوندچگونه هندی با چه اندازه پستی بشری ورنجهای متراکم بجا خواهند نهاد ؟

تاگور این تصویررا سه‌سال پیش بهنگام مرگ دربرابر خویش داشت‌که درآخرین پیام خود گفت : «اما آنها چگونه هندی‌را پشت‌سر خواهند گذاشت وبا چه میزان‌ازتیره روزی ؟ وقتی‌که جریان قرنها حکومت ایشان سرانجام‌خشك شود چه بیهودگیها و گل‌ولای و کثافتی بجای خواهد نهاد ! »

۷ استعداد هند برای تحرك

باوجود قحطی و جنگ جریان زندگی باتمام تضادهای ذاتی‌که در خود دارد ادامه می‌یابد و حتی ازاین تضادها و مصائبی‌که بهمراه آن می‌آید جان و مایه می‌گیرد . طبیعت تجدیدحیات می‌کند و میدانهای جنگ دیروزی را باگل و گیاه می‌پوشاند و خونی‌که برآنها پاشیده شده خاك را تقویت می‌کند وبه‌زندگی تازه نیرو ورنگ می‌بخشد .

موجودات بشری این صفت منحصر بفرد را دارندکه معمولاً با تاریخ‌هاو خاطرات گذشته‌شان زندگی می‌کنند و در «دنیائی‌که هرروز تازه می‌شود» بـه قدرت‌گذشته به فرا رسیدن حال توجه دارند . واین حال‌هم پیش‌از آنکه به آن توجهی بشود به‌درون‌گذشته می‌لرزد . امروزکه فرزند دیروز است جای‌خودرا به محصول و فرزند خویش می‌سپاردکه فرداست .

پیروزی گذران درآغشتگی خون وگل پایان می‌یابد واز میان آزمایشهای دشوار و سنگین‌که بظاهر شکست می‌نماید ، روح باقدرتی تازه ودید و تصوری

وسیع‌تر بیرون می‌جهد. کسانی که روحی ضعیف دارند تسلیم می‌شوند و از میان می‌روند اما دیگران مشعل زندگی را به‌پیش می‌برند و آنرا بدست پرچمداران فردا می‌سپارند.

قحطی هند تااندازه‌ای ضرورت و فوریت شدید مسائل هند ومصائب مهیبی راکه برفراز کشور آویخته بود نمایان ساخت. من نمی‌دانم که مردم انگلستان در این مورد چه احساسی داشتند اما بعضی از آنها بطوریکه روش ایشان است گناهان را بردوش هند و مردم هند می‌گذاشتند. در هند غذا نبود، پزشك نبود، وسایل بهداشت و مراقبت‌های پزشکی نبود، وسیلهٔ حمل ونقل نبود. هیچ چیز نبود جز موجودات بشری. زیرا جمعیت روزبروز زیادتر می‌شد واین رشد همچنان ادامه داشت. این رشد اضافی و فوق‌العادهٔ جمعیت دونژادی بی‌احتیاط که بدون توجه و احساس خطر تمام برنامه‌ها یا بی‌برنامگی‌های یك حکومت خیرخواه را هم آشفته می‌سازد می‌بایست مقصر شناخته شود. به این جهت ناگهان مسائل اقتصادی اهمیتی تازه‌یافت وبه ما می‌گفتند که باید سیاست و مسائل سیاسی را کنارگذاشت، انگار که سیاست جز حل کردن مسائل عمدهٔ روز معنی و مفهوم دیگری هم دارد.

حکومت هند که در جهان از نمایندگان معدود سنن اقتصاد آزاد و شعار «بگذارید هرچه می‌خواهند بکنند» بود. کم‌کم از برنامه‌ریزی سخن می‌گفت اما بهیچوجه از برنامه‌ریزی سازمان یافته اطلاع وتصوری نداشت. فقط می‌توانست در فکر آن باشد که ساختمان اقتصادی موجودومنافع مستقرخود و متفقان خود را محفوظ نگاهدارد.

عکس‌العمل مردم هند عمیق‌تر و نیرومندتر بود منتهی بعلت شاخ وبرگ‌های گسترده وهمه‌جاگیر قانون دفاع از هند که برهمه چیز حکومت داشت مجال خودنمائی عمومی پیدا نمی‌کرد. ساختمان اقتصادی **بنگال** بکلی فروریخته بود و زندگی دهها میلیون نفر درهم شکسته ونابود شده بود.

بنگال نمونه‌ای فوق‌العاده بود ازآنچه در بسیاری از نواحی هند اتفاق می‌افتاد وبنظر می‌رسید که دیگر نمی‌توان به‌نظام کهنه‌واجتماعی سابق بازگشت. حتی صاحبان صنایع هم که در دوران جنگ کارشان آنقدر رونق داشت و سودهای هنگفت بردند ازاین وضع تکان خوردند و ناگزیر شدند که به دورتر از تنگنای محیط محدود خودشان بیندیشند. آنها ازجهت خاص خویش واقع بین بودندو

از ایدآلیسم بعضی سیاستمداران وحشت می‌کردند اما همین واقع‌بینی به نتیجه‌گیریهای پرثمری منتهی می‌گشت.

تعدادی ازصاحبان صنایع **بمبئی** که بیشتر باموسسات اقتصادی **تاتا** مربوط بودندیك برنامهٔ پانزده‌ساله برای توسعهٔ اقتصادی هند تهیه کردند این برنامه هنوز کامل نشده است وبسیاری نواقص و جاهای خالی در آن هست. ناگزیر این برنامه موافق طرزفکر صاحبان بزرگ صنایع است و می‌کوشد که حتی‌المقدور ازتغییرات انقلابی اجتناب کند. معهذا افشار حوادث هند آنهارا مجبور ساخته است که به راههای وسیع‌تری بیندیشند واز بسیاری از کوره راههای فکری خویش که به‌آن عادت کرده‌بودند بیرون آیند.

هر برنامهٔ اقتصادی مستلزم تغییرات انقلابی می‌باشد که ذاتی آنست هرچند هم تهیه‌کنندگان برنامه خودشان چنین تغییراتی را دوست نداشته باشند. بعضی‌از تهیه‌کنندگان این برنامه اعضای کمیتهٔ ملی برنامه ریزی بودند وازمقداری‌کارها که در آن کمیته شده بود استفاده کردند. این برنامه بدون تردید باید تغییراتی پیدا کند وچیزهائی به‌آن ملحق شود و ازبسیاری جهات دربارهٔ آن‌کارهائی بشود اما از آنجاکه ازطرف قسمت‌های محافظه‌کار برنامه طرح شده‌است خود نشانه‌ای مسرت بخش از راهی است که هند باید درپیش‌گیرد.

این برنامه براساس هند آزاد و وحدت سیاسی و اقتصادی هند طرح شده است. نظریهٔ محافظه‌کارانهٔ بانکداران دربارهٔ پول دراین برنامه اولویت نیافته است بلکه تأکید شده‌است که ثروت واقعی‌کشور شامل منابع مادی و نیروهای انسانی آنست. موفقیت این برنامه‌یا هربرنامهٔ دیگری خواه ناخواه فقط باتولید بستگی ندارد بلکه طبعاً با توزیع صحیح وشایستهٔ ثروت ملی که بوجود می‌آید نیز مربوط خواهد شد. همچنین اصلاحات ارضی ازشرایط لازم و ضروری آنست.

فکر برنامه ریزی وجامعهٔ با برنامه اکنون با میزانهای مختلف مورد قبول تقریباً همه‌کس می‌باشد. اما برنامه ریزی بخودی خود و ضرورتاً به نتایج نیك منتهی نمی‌گردد. همه چیز با هدفهای برنامه وقدرت نظارت‌کننده بر آن و طبعاً حکومتی‌که درماورای آنست بستگی دارد. باید دیدکه آیا برنامه هدفش رفاه و ترقی مجموع مردم می‌باشد و می‌خواهد امکانات تازه برای همه فراهم سازد و

موجب رشد آزادی و توسعه سازمانهای تعاونی درکار می‌شود یا نه ؟

افزایش تولید اهمیت اصلی دارد اما بخودی خود ما را پیش نمی‌برد و حتی ممکن است برمشکلات ومسائل ما بیفزاید . کوشش برای حفظ امتیازات قدیمی ومنافع مستقر ریشه‌های برنامه ریزی را قطع می‌کند. برنامه ریزی واقعی باید این حقیقت را درك کندکه نباید اجازه داده شود چنین منافعی مانع راه برنامه برای طرح نقشه‌هائی بشودکه هدفشان افزایش رفاه مجموع جامعه می‌باشد.

حکومت‌های ایالتی **کنگره** همیشه اقداماتشان درهرمورد بامحدودیت‌هائی مواجه می‌شد که بعلت وضع خاص پارلمانی برای حفظ این منافع خاص و مستقر بوجود آمده بود و هدفشان این بودکه بهیچوجه به‌این منافع دست زده نشود . حتی کوشش های مختصر ونسبی این حکومت ها برای تغییر وضع دهقانان‌وگرفتن مالیاتهای بیشتر ازکسانی‌که درآمدهای ارضی فوق‌العاده داشتند با مخالفت دادگاهها مواجه می‌شد .

اگر برنامه‌ریزی بیشتر تحت نظارت وکنترل صاحبان بزرگ صنایع باشد طبعاً در چهارچوب سیستمی‌که باآن عادت دارند طرح خواهد شد واصولاً بر-اساس محرکهای سودجویانه گروهی‌که درفکر سود خویشند قرارخواهدداشت. هرچند هم‌که بعضی افراد این‌گروه حسن‌نیت داشته باشندکه مسلماً همچنین‌است، بازهم برای آنها دشوار خواهد بودکه در راههای تازه بیندیشند . حتی وقتی‌هم که ازکنترل دولت در صنایع سخن می‌گویند تصورشان از دولت و حکومت چیزی است کمابیش از نوع آنچه امروز درهند وجود دارند.

گاهی‌اوقات بما می‌گویندکه حکومت کنونی هندکه مالك خطوط راه‌-آهن است و برآن نظارت دارد ودر صنایع و امور مالی ومجموع زندگی بطور کلی نظارت ودخالت روزافزونی دارد در جهت سوسیالیستی قراردارد . اما این وضع باروش حکومتی‌که خود تحت کنترل دموکراتیك مردم باشدمتفاوت است مخصوصاً‌که نظارت وکنترل این حکومت اصولاً نظارت و تسلط خارجی است . هرچندکه برای بعضی فعالیت‌های سرمایه‌داران محدودیتهائی وجود دارد اما این سیستم اصولاً براساس حمایت از امتیازات متکی می‌باشد .

سیستم مستبدانهٔ استعماری قدیم معمولاً مسائل اقتصادی را جز درمورد بعضی منافع خاص نادیده می‌گیرد چون نمی‌تواند ضروریات اوضاع جدید رابا

روش‌های اقتصاد آزاد وسیستم «بگذارید هرچه می‌خواهند بکنند» برآورده‌سازد و درعین حال مایل است که خصوصیات حکومت مطلقه راهم حفظ کند خواه‌نا- خواه درجهت فاشیسم می‌رود . این سیستم می کوشدکه فعالیت‌های اقتصادی را باروشهای فاشیستی تحت نظارت قرار دهد ، آزادیهای مدنی راکه وجود داشته باشد ازمیان می برد و حکومت مطلقهٔ خویش وهمچنین سیستم سرمایه‌داری را با مختصر تغییراتی با اوضاع و مقتضیات تازه منطبق می‌سازد .

بدینقرار تلاش حکومت کنونی هند دراینست که مانندکشورهای فاشیستی، دولتی یکپارچه بسازدکه درصنایع و زندگی اجتماعی‌نظارت فراوانی داشته‌باشد وهرچندکه برای اقتصادآزاد محدودیتهای فراوان ایجاد می کند اصولاً بر بنیانهای سابق وقدیمی متکی می‌باشد .

چنین وضعی از سوسیالیسم بسیار بدور است و درواقع صحبت کـردن از سوسیالیسم در کشوری‌که زیر استیلای خارجی است بی‌مورد می‌باشد . جـای تردید است‌که چنین کوششی حتی موفقیت‌های موقتی بدست آورد زیـرا فقط موجب تشدید مسائل موجود می‌شود اما اوضاع و احوال جنگ مسلماً محیط مساعدی برای پیشرفت موقتی آن بوجود می‌آورد .

حتی باصطلاح ملی شدن کامل تمام صنایع درچنین اوضاعی وبدون وجود دموکراسی سیاسی فقط به‌نوع دیگری از استعمار منتهی می‌شود زیرا هرچند در اینصورت صنایع به دولت تعلق خواهد گرفت اما خود دولت بـه مردم تعلق نخواهد داشت .

مهمترین‌مشکلات مادرهند ازاین واقعیت ناشی می‌شودکه مسائل‌اقتصادی، اجتماعی ، صنعتی ، کشاورزی ، فرقوی و حکومت‌های‌محلی، خودرا معمولاً در چهارچوب اوضاع واحوال موجود مورد ملاحظه قرار می‌دهیم، درحالیکه در درون این چهارچوب وبا حفظ امتیازات و موقعیت‌های خاصی که جزئـی از آن هستند حل این مسائل غیرممکن می‌شود . حتی‌اگر بخاطر عوامل خاص واوضاع و احوال استثنائی راه حل هائی‌هم سرهم بندی شود دوامی ندارد و نمی‌توانـد داشته باشد . مسائل قدیمی وجود دارندومسائلی تازه یاجنبه‌هائی تـازه از مسائل قدیمی به‌آنها افزوده می‌شود .

این طرز برخورد ما تا اندازه‌ای بخاطر عادت به‌سنن قدیمی است امـا

اساساً بعلت بندهـای فولادین حکومت انگلستان است کـه ساختمان متزلزل و فرسوده رابهم پیوسته وسرپا نگاه می‌دارد .

جنگ بسیاری از تضادهای سیاسی ، اجتماعی واقتصادی موجود در هند را شدیدتر ونمایان‌تر ساخته است . از نظرسیاسی مقادیر زیادی‌حرف دربارهٔ‌آزادی واستقلال هند پیش آمده‌است ودرعین‌حال مردم هند احتمالاً در طول تاریخ دراز خود هرگز دستخوش چنین حکومت مطلقه وفشارهای وسیع وگسترده که امروز وجود دارد نبوده‌اند وناگزیر ازدرون این امروز است که باید فردا بیرون‌آید .

از نظر اقتصادی نیز اولویت وتسلط بریتانیا مشهود است و درعین حال تمایلات برای توسعهٔ اقتصاد هندی هم بطور مداوم خودنمائـی دارد . قحطی و تیره روزی پردامنه وجود دارد ودرسوی دیگر ثروت متراکم می‌شود . فقروثروت ویرانی وساختمان، ازهم‌گسستگی و وحدت، افکارپوسیده ونو ، همه شانه بشانهٔ هم وجود دارند . درماورای تمام عوامل یأس‌انگیز نوعی‌نیروی زندگی دردرون هند هست که به‌هیچوجه نمی‌توان‌آنرا سرکوب ساخت .

ظاهراً جنگ، رشدصنعتی وتولیدات هند را تشویق کرده‌وافزایش‌داده است معهذا بدرستی نمی‌توان‌گفت که‌آیا این‌جریان موجب بوجود آمدن صنایع‌جدید شده‌است یا صنایع قدیمی‌را توسعه داده ودر مسیری تازه‌پیش برده است . ثابت ماندن رقم نمودار فعالیت‌های صنعتی هند در دوران جنگ نشان می‌دهد که هیچ پیشرفت اساسی دراین زمینه حاصل نشده است .

در واقع بعضی ناظران صاحب نظر وصلاحیتدار عقیده دارندکه جنگ و سیاست انگلستان در زمان جنگ تـأثیر بـاز دارنده‌ای در رشد صنعتی هند داشته است . **دکتر جان ماتهای** اقتصاد دان ممتاز ومدیرمؤسسات **تاتا** اخیراً گفته است : «عقیدهٔ عمومی . . . مبنی بـراینکه جنگ درپیشرفت صنعتی هند تـأثیر فوق‌العاده داشته مطلبی است که حداقل بایدگفت محتاج اثبات می‌بـاشد . راست است که بعضی ازصنایع موجود بخاطرنیازهای جنگ تولیدات خود را افزایش دادند امادرمقابل مقداری صنایع تازه که برای هند اهمیت اساسی داشت و قبل از جنگ طرح شده بود براثرفشار و مقتضیات جنگ رها شد یا تکمیل نشد . نظر شخص من این‌است که وقتی عوامل مختلف‌را دقیقاً بسنجیم معلوم خواهد شد که برخلاف‌کشورهائی چون کانادا واسترالیا جنگ در هند بیشتر تأثیر بـاز دارنده داشته تا پیش برنده . البته من‌هم موافقم . . . که هند استعداد وامکانات‌کافی دارد

که بتواند تمام‌مایحتاج صنعتی خود را تهیه وتأمین کند .»

شواهد آماری ازفعالیت‌های صنعتی که در دست می‌باشد این‌نظر را تأکید می‌کنند و نشان می‌دهند که اگر پیشرفت‌های قبل ازجنگ‌می‌توانست باهمان‌سرعت قبلی ادامه یابد نه‌فقط به‌تأسیس صنایع تازه بلکه بطور کلی به‌تولید خیلی بیشتر منتهی می‌گشت .[1]

آنچه جنگ بدون هیچگونه ابهام وتردیدی نشان داد آنست که هنداستعداد فراوان دارد ومی‌تواند اگرامکان پیداکند قدرت اقتصادی بالقوهٔخود را باسرعت فراوان بصورت قدرت بالفعل درآورد . باوجود تمام مخالفت‌ها و مشکلاتی که در راه هند بوجود آورده‌اند بعنوان یك واحد اقتصادی در دوران پنجسال جنگ سرمایهٔ هنگفتی بصورت دارائی برای‌هند متراکم‌شده است . این سرمایه ودارائی بصورت اسناد خزانه استرلینگ در انگلستان می‌باشد که در اختیار خودما نیست وگفته می‌شود که در آینده هم ازخروج آن جلوگیری خواهدشد . این سرمایه‌هند که درانگلستان متراکم شده بابت هزینه‌هائی است که حکومت هند به‌نمایندگی دولت انگلستان ودولت آمریکا انجام داده است .

---

۱ ـ آقای ج . ر . و . تاتا ، نیزضمن نطقی درلندن در تاریخ ۳۰ مه ۱۹۴۵ این‌حرف راکه جنگ ازلحاظ مادی به‌هند کمك کرده است تا صنایع و استعداد صنعتی خود را توسعه دهد تکذیب کرد و گفت : «ممکن است در بعضی موارد منفرد توسعه‌هائی حاصل شده باشد اما روبهمرفته ، وقتی که کارخانه‌های تسلیحات وسایرصنایعی راکه با جنگ مربوط هستند کنار بگذاریم هیچ‌پیشرفت صنعتی درهند حاصل نشده است . اگرجنگ نمی‌بود تعدادی طرح‌های مختلف صنعتی آغازشده‌بود . من ازتجربیات شخصی خود می‌گویم که تعدادی طرحها بعلت پیدانشدن و کمبود آجر ، فولاد وماشین‌های مختلف انجام نشد . کسانی که در- بارهٔ پیشرفتهای صنعتی واقتصادی هندصحبت می‌کنند ازحقیقت‌اوضاع بی‌خبرند.» همچنین گفت : «من‌باید این حباب میان تهی رابترکانم . بی‌معنی‌است که بگوئیم هند براثرجنگ ازلحاظ مادی پیش‌رفته ومنتفع شده است . به‌هردلیل که بوده است‌هیچگونه پیشرفت وتوسعهٔ مهمی درهند صورت نگرفته است ، بلکه برعکس تأخیرهای فراوان وقابل ملاحظه هم پیش‌آمده است . در واقع آنچه حاصل شده همین‌تأخیراست . درنتیجه جنگ وبعنوان نتایج‌آن میلیونها نفر در بنگال براثر قحطی‌مردند ، همچنین ازلحاظ پارچه دستخوش قحطی بوده‌ایم ، بدینقرار روشن است که‌پیشرفت اقتصادی‌فقط بعلت‌نبودنش اهمیت داشته‌است.»

اما در عین حال مظهر گرسنگی، قحطی ، بیماری ، ناتوانی ، مقاومت‌های ضعیف شده ، پیشرفت‌های متوقف مانده ومرگ ازگرسنگی و بیماری برای تعداد بسیار زیادی موجودات انسانی درهند بوده است .

بعلت تراکم دارائی و سرمایه هند مبالغ هنگفتی را که گویا به‌انگلستان مدیون بوده ، پرداخت‌کرده است واکنون جزء کشورهای بستانکار شده است . براثر غفلت‌های فوق‌العاده وسوء ادارهٔ دستگاههای حکومت ، رنج‌های فراوان برمردم تحمیل شده است ، اما این واقعیت‌هم بجای‌خود باقیست‌که هندمی‌تواند در مدتی کوتاه چنین مبلغ هنگفتی سرمایه ایجاد ومتراکم کند.

هزینه‌هائی که بعلت جنگ در مدت پنج‌سال درهند صرف شد از مجموع سرمایه‌گذاری های انگلستان در هند درمدت بیش از یکصدسال هم بیشتر بوده است. این واقعیت نشان می‌دهدکه درمدت یك قرن حکومت انگلستان پیشرفت هند حتی درزمینهٔ راههای آهن ، کارهای آبیاری ونظایر آنها که اینهمه دربارهٔ آن حرف زده می‌شود تا چه‌اندازه ناچیز بوده است . همچنین این واقعیت نشان می‌دهد که هند چه استعداد عظیمی برای پیشرفت در تمام زمینه‌ها دارد . اگر این تلاش چشمگیر در اوضاع واحوالی نامساعد و باوجود مشکلات و مخالفت‌های حکومت خارجی‌که با رشد صنعتی هند موافق نبوده حاصل شده است بخوبی پیداست که توسعه‌ای از روی برنامه وبوسیلهٔ یك حکومت ملی آزاد موجب خواهدگشت‌که در مدت چند سال قیافهٔ هند بکلی دگرگون شود .

یکی ازعادات شگفت‌انگیز انگلیسی‌ها اینست‌که از راه سنجش‌فعالیت‌های اقتصادی واجتماعی خویش درهند باکامیابیهای‌اجتماعی‌که درگذشته‌های دوردست در هند حاصل شده ویا در جاهای دیگر صورت‌گرفته است برای خود اهمیت و اعتباری تحسین انگیز قائل می‌شوند .

آنها با نوعی رضایت خاطر وضع هند را با تغییراتی که براثر رژیم حکومت‌آنها ازحدود یکصد سال پیش تاکنون روی داده است مقایسه می‌کنند . اما این واقعیت‌که انقلاب صنعتی ومخصوصاً پیشرفت‌های وسیع‌فنی وتکنولوژی در مدت حدود پنجاه سال گذشته سرعت تغییرات زندگی را در همه‌جا بکلی دگرگون ساخته ازنظر ایشان می‌گریزد .

همچنین‌آنها فراموش می‌کنندکه هند در موقعی که آنها به‌اینجا آمدند

کشوری عقیم و بی‌حاصل و وحشی نبود بلکه ملتی بسیار با فرهنگ داشت که موقتاً دچار رخوت و بی‌حرکتی شده بود و از لحاظ فنون جدید عقب مانده بود.

اگر این واقعیات را در مقایسه بکار ببریم چه نتایجی بدست خواهد آمد؟

ژاپنی‌ها در مدت هشت‌سال **منچوکوئو** را برای منظورهای خود به‌منطقه‌ای بسیار صنعتی شده مبدل ساختند. مقدار زغال سنگی که در آنجا استخراج می‌شود از مقداری که در طی چند نسل مساعی انگلیس در هند استخراج شده است بیشتر می‌باشد. نتایج پیشرفتهای مادی آنها در **کره** نیز با آنچه در سایر امپراطوریهای مستعمراتی صورت گرفته قابل مقایسه می‌باشد.[1]

معهذا در پشت این پیشرفت‌ها اسارت، بردگی، بیرحمی، تحقیر، استثمار و کوشش برای نابود ساختن روح مردم هم وجود داشته است.

نازیها و ژاپنی‌ها در سرکوبی و اعمال فشار نسبت به‌مردم و ملت‌های زیر سلطهٔ خود معیارهای تازه‌ای بوجود آورده‌اند. این موضوع را اغلب به‌رخ ما

۱ــ هالت آبند که‌سالها خبرگزار روزنامهٔ نیویورک تایمز در شرق‌دور بوده است در کتاب خود بنام «منشوراقیانوس اطلس» (چاپ ۱۹۴۳) می‌گوید: «باید اعتراف کرد که ژاپنی‌ها از لحاظ مادی در کره کارهای بسیار مهمی انجام داده‌اند. وقتی آنها بر آنجا مسلط شدند، کره کشوری بود زشت، نا سالم وفوق‌العاده فقیر، کوهها از جنگلها خالی شده بود، دره‌ها دستخوش سیلاب‌ها بودند، راههای خوب وجود نداشت، بیسوادی در همه‌جا حکمفرما بود، حصبه و آبله و وبا و اسهال‌ــ خونی وطاعون همه‌ساله بصورت واگیر کشتار می‌کرد. امروز کوهها از نوار جنگلها پوشیده شده‌اند، راه‌آهن وسیستم تلفن و تلگراف عالیست، خدمــات بهداری عمومی فوق‌العاده مجهز وفعال هستند، راههای عالی بسیار فراوان‌است، تنظیم مسیل‌ها و کارهای آبیاری که به‌مقدار زیاد افزایش یافته موجب افــزایش تــولید خواربار شده است، بندرگاههای عالــی ساخته شده و بشکلــی بسیار خوب اداره می‌شود، کشورچنان مرفه وسلامت شده است که جمعیت آن از ۱۱ میلیون نفر در سال ۱۹۰۵ به ۲۴ میلیون نفر درحال حاضر افزایش یــافته است. و سطح متوسط زندگی نسبت به‌اوایل قرن به‌میزان فوق‌العاده بالاتر رفته است.» درعین حــال آقای آبند متذکر گشته‌است که تمام این پیشرفتهای مادی بخاطر استفادهٔ مردم «کره» بوجود نیامده بلکه برای آن بوده است کــه ژاپنی‌ها بتوانند سودهــای بیشتر بدست آورند.

می‌کشند و بما می‌گویند که درمقایسه با آنها انگلیسی‌ها با مازیاد هم بـدرفتاری نکرده‌اند . اما آیا اینها میزان هائی تازه برای سنجش وقضاوت تواند بود ؟

امروز در هند مقدار زیادی بدبینی و نوعی احساس حرمان زدگی رواج دارد که هردوقابل فهم می‌باشد ، زیرا حوادث برای مردم ما بسیار سخت بوده و آینده هم زیاد امید بخش نمی‌باشد . با اینهمه در زیر سطح ظاهری نشانه‌هائی پرنیروو پیش رانندە ازحیات وزندگی تازه وجود دارد ونیروهائی ناشناخته دست اندرکارهستند .

رهبران در بالای جامعه کار می‌کنند اما عملاً با ارادۀ نادانسته ومتفق مردمی برانگیخته و بیدارشده که گوئی از درون گذشتۀ خود رشد می‌کنند و بیرون می‌آیند، در جهتی خاص رانده می‌شوند .

۸ رشد هند متوقف شده است

یك ملت هم مانند یك فرد شخصیت‌های متعدد دارد وبازندگی برخوردهای گوناگون حاصل می‌کند . اگراین شخصیت‌های متفاوت او با رشته‌های پیوندی که به اندازۀکافی نیرومند باشند به‌یکدیگر متصل باشند وضع خوبی خواهد بود وگرنه شخصیت‌های متفاوت از هم جدا و متمایز می‌شوند وبه از هم گسستگی و آشفتگی می‌انجامند . معمولاً انطباقی مداوم در جریان است ونوعی تعـادل میان این‌شخصیت‌های مختلف برقرارمی‌باشد . اگراین جریان عادی متوقف شود یـا گاهی اوقات وقتی که تغییر سریعی در آن پیش آیدکه نتواند به‌آسانی جذب‌گردد میان‌آن شخصیت‌های متفاوت تصادماتی روی می‌دهد .

این‌تصادم اساسی در ذهن وروح هند ودر زیر سطح ظاهری اختلاف‌ها و تفرقه‌ها وبراثر آنکه رشد وپیشرفت در مدتی طولانی متوقف مانده وجود داشته است .

یك جامعه برای آنکه هم ثابت وهم‌مترقی باشدباید کمابیش مبانی‌ثابتی ازاصول وهمچنین تحرك وجنبشی درنظریه‌های خود داشته باشد . این هر دو امر ضروری بنظرمی‌آیند . بدون نظریه‌های‌دینامیك وپرتحرك حالت‌سکون وانحطاط پیش خواهدآمد وبدون اصولی ثابت ازهم‌گسستگی وویرانی روی‌خواهد نمود.
درهند ازقدیم‌ترین ایام همواره جستجوئی برای این‌اصول اساسی وچیزی

تغییرناپذیر ،کلی ومطلق وجود داشته است . همچنین نظریهٔ تحرك وجنبش همراه باقدرشناسی از زندگی ودنیای متغیر نیز رواج داشته‌است . براساس این دوبنیان جامعه‌ای باثبات ومترقی ساخته‌شده بود ، منتهی همیشه دربارهٔ ثبات وامنیت وبقای نسل و نژاد بیشتر تأکید می‌شده است . در دورانهای بعدی تدریجاً جنبه دینامیسم وتحرك ازمیان رفت وساختمان اجتماعی بنام محافظت از اصولی که ابدی شمرده می‌شد صورتی جامد وتغییر ناپذیر پیداکرد . در واقع این جمود کلی و جامع نبود وبطور مداوم وتدریجی تغییراتی روی می‌داداما ایدئولوژی ماورای تغییرات وچهارچوب اصلی همچنان تغییر نایافته باقی می‌ماند .

افکار واندیشه‌های مربوط به‌زندگی جمعی که بصورت کاست‌های کمابیش خودمختار ، وخانواده‌های بهم پیوسته ، وزندگی تقریباً مستقل جامعه‌های روستائی خودنمائی داشت ارکان واساس این‌سیستم اجتماعی بود وتمام این‌چیزهاروزگاری دراز دوام یافتند زیرا باوجود نقص‌ها وجنبه‌های ضعیف خود بعضی از نیازهای اساسی طبع بشری را برآورده می‌ساختند . این روش‌ها وسنت‌ها امنیت و ثباتی برای‌هرگروه بوجود می‌آوردکه با نوعی احساس آزادی گروه همراه بود .

سیستم کاست ازآن جهت دوام یافت که مظهر روابط کلی جامعه بـود . امتیازات‌طبقاتی هم محفوظ ماند نه فقط بعلت‌آنکه ایدئولوژی رایج آنرا تأیید می‌کردبلکه ازآنجهت نیز که به‌وسیلهٔ قدرت و ذکاوت ولیاقت وهمچنین‌شایستگی فداکاری درراه آنها، نیز حمایت می‌شد .

این ایدئولوژی براساس تصادم حقوق متکی نبود بلکه برتعهدات افـراد نسبت به‌دیگران وانجام رضایت‌بخش وظایفش ، بـرهمکاری در داخل گروه و میان گروههای‌مختلف واصولاً بیشتر برفکر صلح تکیه‌داشت تاجنگ . درحالیکه خودسیستم اجتماعی‌خشك‌وجامد شده‌بودوبرای‌آزادی اندیشه‌هیچگونه محدودیتی وجود نداشت .

تمدن هند دربسیاری ازهدفها که درنظرداشت کامیاب شد اما در خود ایـن کامیابی وموفقیت کم‌کم زندگی وتحرك از میان رفت زیرا زندگی پرتحرك‌تر از آن‌است که بتواند مدتی درازدر محیطی جامد وتغییرناپذیر دوام بیاورد .

حتی‌آن اصول اساسی که گفته شده است تغییرناپذیر می‌باشند وقتی که بصورت مسلم وقطعی درآیند وبـرای یافتن آنها تکاپوو تحقیقی صورت نپذیرد

طراوت وواقعیت خودرا ازدست می‌دهند. واندیشه‌های مربوط به حقیقت، زیبایی وآزادی هم انحطاط می‌پذیرند ومابصورت زندانیهائی‌درمی‌آئیم که باید زندگی کسالت‌انگیز ومرگباری را دنبال‌کنیم .

درست همان‌چیزی راکه‌هند نداشت ، غرب داشت وخیلی هم زیادداشت . غرب نظریهٔ پرتحرکی داشت و چنان به‌دنیای متغیر متوجه شده بود که به‌اصول اساسی تغییرناپذیروابدی وجهانی‌توجه واعتنائی مبذول‌نمی‌داشت. غرب به‌وظایف وتعهدات توجهی نمی‌کرد اما برروی حقوق تأکید می‌ورزید . بصورتی فعال ، متجاوز ومسخرکننده در جستجوی قدرت وتسلط بود ، و همواره در زمان حال زندگی می‌کرد بدون‌آنکه به‌عواقب اقدامات خود اعتنائی‌داشته باشد. از آن‌جهت که غرب پرتحرك بود طبعاًمترقی وسرشار از زندگی بود اما زندگی تب‌آلودی بودکه میزان حرارت این‌تب هم بطور مداوم بالاتر می‌رفت .

اگر تمدن هند از آن‌جهت‌که بی‌تحرك ومتوجه بخویش وخود پسندانه‌شده بود دیگر شکفتگی خود را ازدست داده ، تمدن جدید غرب هم باتمام‌کامیابیهای همه جانبه‌اش ظاهراً نتوانسته است پیروزی نمایانی بدست‌آورد یا مسائل‌اساسی حیات را حل‌کند . در این تمدن تصادم ذاتی وفطری است‌که هرچند گاه یکبار به‌نابود ساختن خویش آن هم به‌میزانی بسیار عظیم می‌انجامد . بنظر می‌رسد این‌تمدن چیزی را که بتواند به آن ثبات ببخشد و بعضی اصول اساسی را که بتواند به آن مفهومی ببخشد فاقد است ، هرچند که من خود نمی‌توانم بگویم آن چیز چیست ؟ با اینهمه چون این تمدن دینامیك وپرتحرك وسرشار از حیات وکنجکاوی‌است برای آن امید وجود دارد .

هند و همچنین **چین** باید از غرب درسها بیاموزند زیرا تمدن جدید غرب چیزهای آموختنی بسیار دارد وامروز غرب مظهر روح زمان می‌باشد . اما غرب‌هم بشکلی نمایان نیازمند است‌که چیزهای بسیاری را بیاموزد و اگر بعضی درس‌های‌عمیق‌تر زندگی راکه ذهن متفکران را درتمام قرون وتمام کشورهابخود مشغول داشته‌است نیاموزد باتمام پیشرفتهای‌قطعی وتکنولوژی خویش نمی‌تواند آرامشی داشته باشد .

هند بی‌تحرك شده است اما بسیار اشتباه خواهد بودکه تصور شود هند صورتی‌تغییرناپذیر دارد .تغییرنیافتن مطلق بمعنی‌مرگ است . وجود هندبصورت

ملتی تکامل یافته نشان می‌دهد که در اینجا هم جریان مداومـــی از انطباق دنبال می‌شده است .

وقتی که انگلیسی‌ها به‌هند آمدند هرچند که هند ازلحاظ فنی و تکنولوژی تا اندازه‌ای عقب‌مانده بود اما هنوز ازلحاظ بازرگانی از جمله کشورهای پیش‌رفتهٔ جهان بود ، درحال عادی مسلماً تغییرات فنی به‌هند هم راه می‌یافت و این کشور را نیز مانند بعضی کشورهای غربی تغییرشکل می‌داد . اما جریان تحول عادی آن بوسیلهٔ قدرت بریتانیا متوقف گشت . از رشد صنعتی آن جلوگیری‌شد و درنتیجه رشد اجتماعی نیز متوقف ماند . ارتباط عادی قدرتهای اجتماعـــی نمی‌توانست خود را با وضع جدید منطبق سازد وتعادلی بوجود آورد زیرا تمام قدرت‌ها در دست یك‌حکومت مقتدر خارجی متمرکز بودکه اصولاً برنیروتکیه داشت و گروهها و طبقاتی را مورد تشویق قرار می‌دادکه معنی و مفهوم واقعی خود را از دست داده بودند.

بدینقرار زندگی هندتدریجاً صورت تصنعی بیشتری بخود می‌گرفت‌زیرا بسیاری از افراد وگروهها که بنظر می‌رسید درآن نقشی پراهمیت بعهده دارنـــد درواقع کار مهم وحیاتی انجام نمی‌دادند وفقط بخاطر اهمیتی‌که قدرت‌خارجی به‌آنها می‌داد هنوزباقی بودند. اینها مدتها پیش نقش خود را در تاریخ بپایان رسانده بودند و اگر حمایت خارجی آنها را حفظ نمی‌کرد بوسیلهٔ نیروهـای جدید جامعه بکنار رانده می‌شدند . آنها مظاهر آدمك‌های کاهی مـــورد حمایت قدرت خارجی ومتکی به‌آنهابودند وبااین‌جهت دائماً خود را از جریانهای زنده ملت بیشترجدا می‌کردند.

درحال عادی این‌قبیل عناصر یا ازصحنه بیرون رانده می‌شدند و یا براثر انقلاب یا جریان دموکراتیك دیگری در جهت فعالیت‌ها و کارهای مناسب‌تـــری قرار می‌گرفتند . اما تاوقتی‌که حکومت مطلقهٔ خارجی دوام داشت چنین‌تحولی نمی‌توانست صورت بپذیرد . وبدینقرار هند با این علائم ومظاهر گذشته‌انباشته شده بود وتغییراتی واقعی‌که درآن روی می‌داد درپشت‌یك نمای مصنوعی پنهان می‌ماند . هیچ تعادل اجتماعی یا ارتباط‌صحیح ومتعادل قدرت‌های اجتماعی‌نمی‌توانست بشکلی واقعی در درون جامعه توسعه پذیرد و نمایان شود و بـــر عکس مسائلی غیرواقعی اهمیتی نامناسب کسب می‌کردند .

بیشتر مسائل امروزی ما ازاینجاناشی می‌شودکه این‌رشد متوقف شده‌است وقدرت مسلط انگلستان مانع‌می‌شده است‌که انطباق‌طبیعی وعادی درجامعه تحقق پذیرد . اگر عامل خارجی ازمیان برود مسئلهٔ دولت‌های محلی و امرای هند رابا کمال سادگی می‌توان حل کرد . مسئلهٔ اقلیت‌ها در هندهم به مسئلهٔ اقلیت‌هـا در جاهای دیگر شباهتی ندارد و درواقع بهیچوجه مسئلهٔ اقلیتی وجود ندارد . دراین مورد جنبه‌های مختلفی هست و بدون‌تردید ما باید ازاین جهت خودمان را در گذشته و حال مسئول وگناهکار بدانیم. معهذا درپشت این مسئله و مسائل دیگر این واقعیت وجود دارد که حکومت انگلستان مایـل است سازمان اقتـصادی و سیاسی مردم هندرا هرچه بتواند بهمین شکل‌که هست حفظ‌کند و برای این‌منظور می‌کوشد گروههائی راکه درحال حاضر ازلحاظ اجتماعی عقب‌افتاده وارتجاعی می‌باشند حفظ کند .

قدرت انگلستان نه‌فقط به‌شکلی مستقیم ازپیشرفت سیاسی و اقتصادی هند جلوگیری می‌کرده است بلکه این پیشرفت را به‌موافقت گروههای ارتجـاعی و صاحبان منافع مستقر نیزموکول می‌سازد بطوریکه این پیشرفت برای ما فقط از راه تأیید وضع ممتازآنها یاواگذاردن حقوق‌فراوان به‌آنها درترتیبات‌آینده‌ممکن است قابل خریداری باشد وبااین‌ترتیب موانعی عظیم درراه تغییرات وپیشرفتهای واقعی هند بوجود می‌آید .

یك‌قانون اساسی جدید برای آنکه قدرت و ثمربخشی را در خود داشته باشد باید نه‌فقط منعکس‌کنندهٔ آرزوها و تمایلات اکثریت عظیم مردم باشد بلکه باید درعین حال روابط نیروهای مختلف اجتماعی را بایکدیگر به‌تناسب قدرت و اهمیتی‌که در ارتباطات خود دارند منعکس سازد .

درهند مشکل عمده آن بوده است‌که طرحها و ترتیباتی‌که برای قانون اساسی آیندهٔ هند ازطرف انگلیسی‌ها و حتی ازطرف بسیاری از هندی‌ها پیشنهاد می‌شده نیروهای اجتماعی کنونی را نادیده می‌گیرند وبعلاوه به‌نیروهای بـالقوه که متوقف شده بودند واکنون به‌مرحلهٔ انفجار رسیده‌اند نیزتوجهی ندارند ومی‌کوشند نظمی را بوسیلهٔ قانون اساسی پیشنهادی خود تحمیل کنندکه بر اساس روابط اجتماعی کهنه و مندرسی متکی است‌که امروز دیگر معنی ومفهومی‌ندارد و می‌خواهند این نظم را بصورت جامد وخشکی هم درآورند .

واقعیت اساسی درهند این است که انگلستان هند را با نیروی نظامی خود اشغال کرده است و سیاستی اتخاذ کرده است که بوسیلهٔ همین نیروی نظامی پشتیبانی می‌شود. این سیاست ازراههای گوناگون خودنمائی دارد و اغلب درزیر جملات مشکوك و مبهم پنهان می‌گردد و اما اخیراً که یك نایب‌السلطنهٔ نظامی و سرباز برای هند تعیین کرده‌اند با کمال وضوح و روشن بیان می‌شود.

انگلیسی‌ها می‌خواهند تا هروقت که بتوانند این اشغال نظامی را ادامه دهند واین امر نه‌تنها موجب رشد نیروهای مخالف می‌شود بلکه عواقب ناگوار بسیاری هم بوجود می‌آورد وکسانی که زیادی به‌این‌نیروهای نظامی متکی می‌شوند هرگز نمی‌توانند به‌این عواقب بیندیشند .

ما عواقب این جلوگیری اجباری از رشدهند و متوقف ساختن پیشرفت آنرا می‌بینیم .نمایان‌ترین واقعیت عقیم‌ماندن حکومت بریتانیا درهند می‌باشد که زندگی هند را نیز ازحرکت بازداشته است .

حکومت خارجی ناگزیر نیروهای آفرینندهٔ مردمی راکه تحت تسلط خود دارد از میان می‌برد . وقتی این حکومت خارجی مرکز اقتصادی و فرهنگیش از کشور تحت تسلطش بسیار دور باشد و بعلاوه برتمایلات نژاد پرستانه هم متکی باشد این جدائی به حد کمال می‌رسد و به فقر روحی و فرهنگی مردم تحت تابعیت منتهی می‌گردد . در چنین وضعی نیروهای خلاق و آفرینندهٔ ملت اسیر تنها میدانی که برای جلوه‌وفعالیت خود پیدا می‌کنند مخالفت با آن‌حکومت خارجی می‌باشد اما این میدان هم خود بسیار محدود می‌باشد و اندیشه‌های مردم یکجانبه و کوته‌نظرانه خواهد گشت .

این مخالفت مظهر مساعی دانسته یا نادانستهٔ نیروهای زنده ودرحال رشد می‌باشد که می‌کوشند صدفی که آنها رامحدودمی‌سازد درهم بشکنند وبدینقراراین احساس وتمایلی مترقی واجتناب ناپذیراست . اما چنین مخالفت وچنین‌تمایلاتی از آنجاکه فقط دریك جهت سیر می‌کند وبیشتر جنبهٔ منفی دارد نمی‌تواند با جنبه‌های گوناگون و مختلف واقعیت زندگی ما تماس داشته باشد . در چنین وضعی عقده‌ها وتصورات غرض‌آلود ونفرت‌ها رشد می‌کنند واذهان را تیره‌می‌سازند برای گروه‌ها و فرقه‌های مختلف بت‌های معنوی ساخته می‌شوند شعارهای تند و جملات پرطنین جای تحقیق ورسیدگی به‌مسائل واقعی را می‌گیرند .

در چهارچوب تسلط یك حکومت عقیم خارجی هیچگونه راه حلی مقدور نمی‌باشد و مسائل ملی که راه‌حلی برای خود پیدا نمی‌کنند بصورتی حادتر در-می‌آیند . ما در هند به‌مرحله‌ای رسیده‌ایم که دیگر هیچگونه تصمیمات نیمه کاره نمی‌تواند مسائل مارا حل کند و پیشرفت دریك قسمت نمی‌تواند کافی باشد. ما ناگزیریم که جهشی داشته باشیم و درتمام جهات پیش برویم در غیر اینصورت فاجعه‌ای عظیم و مقاومت ناپذیر پیش خواهد آمد .

درهند هم مانند سراسر جهان میان نیروهای مسالمت‌آمیز و مثبت وسازنده و نیروهای مخرب و فاجعه‌انگیزی که هر بار نسبت به‌بار قبل خسارات و فجایع دامنه‌دارتر و بزرگتری به‌بارمی‌آورند مسابقه‌ای درجریانست. ممکن است که بر-اساس تمایلات وطرز ساختمان روحی و فکری خود به‌این جریان با خوش‌بینی بنگریم یا با بدبینی . کسانی که به یك نظام اخلاقی درعالم وجـود و پیروزی نهائی نیکی اعتقاد دارند می‌توانند تنها بعنوان ناظر و تماشاگر یا کمك‌دهنده به این پیروزی عمل کنند و بارتمام جریان را بعهدهٔ خداوند بگذارند و البته ایـن قبیل اشخاص برای خودشان خوشبخت‌تر و آسوده‌ترند . اما دیگران که چنین نمی‌اندیشند ناگزیرند بار مسائل وحوادث را بردوش‌هـای ضعیف خـود حمل کنند و امیدوار باشند که وضع بهتری پیش خواهد آمد اما درعین‌حال ناچار باید خودرا برای مقابله باوضعی بدترهم آماده سازند .

۹ مذهب . فلسفه . علوم

هند باید با بسیاری از گذشته‌های خود قطع ارتباط کند و اجازه‌ندهد که این کهنگی‌ها برزندگی حال و امروزی او مسلط باشد . این خاشاك‌های بیهودهٔ گذشته راه زندگی ما را مسدود می‌سازند . اما این قطع ارتباط بمعنی گسستن از عوامل حیاتی و نیروبخش گذشته وفراموش کردن آنها نیست . ما هرگز نمی-توانیم ایدآل‌ها و آرمانهائی که نژاد ما را بحرکت می‌آورده و پیش می‌رانده ، رؤیاهای مردم هند درطی قرون، خردمندی‌پیشینیان، نیروی جوشان وعشق‌بزندگی وطبیعت‌راکه دراجدادمان بوده است. روح کنجکاوی و ماجراطلبی‌فکری ،اندیشه-های جسور وبلندپرواز ، کامیابیهای درخشان‌آنها در ادبیات، هنر وفرهنگ، عشق

آنهارابه‌زندگی‌وزیبائی و آزادی، ارزشهای اساسی و بزرگی که وضع کردند، فهم آنها برای روشهای مرموز زندگی ، بردباری ایشان نسبت به‌راه و روش‌هائی که باخود ایشان متفاوت بود ، استعداد آنها برای‌جذب مردم دیگر وفرهنگ و هنرهاشان و برای ترکیب آنها و بوجودآوردن فرهنگی مختلط وتمام این چیزهای پرارزش‌گذشته را ازیادببریم، همچنین نمی‌توانیم آزمایشهای بیشماری که نژاد باستانی ما را ساخته است و در ذهن ناخود آگاه ما جایگزین شده است فراموش کنیم .

ما هرگز آنها را از یاد نخواهیم برد و همواره به این میراث شریف و نجیبانهٔ خود مباهات خواهیم داشت . اگر هند این چیزهارا فراموش کند دیگر هند نخواهد بود و بسیاری ازآنچه مایهٔ شادمانی و غرور ما بوده است دیگراز میان خواهد رفت.

اینهانیست‌که ما باید ازآن بگسلیم بلکه باکثافات و آلودگیهای قرون‌که هند را پوشانده است وزیبائی درونی و مفهوم آنرا پنهان داشته است و با زوائد و نقائصی‌که به‌روح او چسبیده‌اند وآنرا متحجرساخته‌اند و درچهارچوبی خشك محبوس‌کرده‌اند و مانع پیشرفتش می‌شده‌اند باید قطع ارتباط کنیم .

ما باید ازاین زوائد ببریم و از نو مفهوم و معنای واقعی آن خردمندی باستانی خویش را بیاد آوریم و آنرا باموقعیت‌های کنونی منطبق سازیم . ما باید از راههای مرسوم وکهنهٔ اندیشه وزندگی گذشته بیرون آئیم زیرا با تمام نیکی‌هائی‌که در قرون سابق ببار آورده‌اند و تمام خواصی‌که داشته‌اند امروز دیگر بی‌معنی شده‌اند . ما باید تمام کامیابیهای نژادبشری را از آن خود سازیم و در ماجرای هیجان‌انگیز انسان به‌دیگران ملحق شویم . شاید ماجرای امروزی بشرخیلی شورانگیزتر از دورانهای ابتدائی است ، باید بفهمیم‌که ماجرای‌پرشور انسان دیگر درتنگنای مرزها یاتقسیمات قدیمی محدود نیست وبرای تمام نژاد بشر در هرجاکه باشد مشترك است .

ما باید عشق پرشورخود به‌حقیقت و زیبائی وآزادی راکه به‌زندگی معنی و مفهوم می‌بخشیده ازنو احیا کنیم واز نو آن نظریهٔ دینامیك و پرتحرك وروح دنبال کردن ماجراهای بزرگ را تکامل‌بخشیم زیرا همین خصوصیات موجب امتیاز نژاد ما بوده است و درقرون‌گذشته خانهٔ مارا بربنیان نیرومند این پایه‌های

استوار بنا نهاده است .

هرچند ما ملتی پیرهستیم و خاطرات ما تا سپیده‌دم تاریخ و تلاش بشری کشیده می‌شود ناگزیریم که ازنو جوان شویم و با مقتضیات زمان حال هماهنگ گردیم و روحیهٔ مقاومت ناپذیر و شادمان جوانان را برای زمان حال و اعتقاد و اعتماد به‌آینده را درخود بپرورانیم .

اگر حقیقت وراستی واقعیت نهائی است باید ابدی وفنا ناپذیر و تغییر ـ ناپذیر بوده باشد . اما این‌حقیقت بی‌پایان ، ابدی و تغییرناپذیر را ذهـن انسان نمی‌تواند به‌تمامی و بصورت کامل‌درك کند وحداکثرمی‌تواند فقط بعضی‌جنبه ـ های مختصر آنرا دریابد واین مقدار هم بامقتضیات زمان و مکان و میزان تکامل ذهن ونوع ایدئولوژی‌های رایج محدود می‌گردد .

به نسبتی که ذهن تکامل می‌پذیرد و قلمرو خودرا توسعه می‌دهد و به‌نسبتی که ایدئولوژیها تغییر می‌یابند و سمبول‌ها و مظاهر تازه‌ای بـرای بیان حقیقت بکار می‌رود جلوه‌های تازه‌ای ازحقیقت نمایان می‌گردد هرچندکه مغز درونی آن بازهم همان که بوده خواهدبود .

بدینقرار حقیقت هم چیزی است که باید آنرا جستجو کرد و دائماً تجدید می‌شود ، شکل تازه بخود می‌گیرد و تکامل می‌یابد بطوریکه انسانی که آنـرا درك می‌کند آنرا بارشد فکری خویش و باتکامل زندگی بشری هماهنگ می ـ یابد . فقط دراین صورت است که حقیقت برای جامعهٔ بشری صورتی زنده پیدا می‌کند و نیاز اساسی انسان راکه همواره درپی‌آن است تأمین می‌سازد و برای زندگی حال وآینده راهنمائیهائی عرضه می‌دارد .

اما اگر بعضی از جلوه‌های حقیقت بعلت آیات و دستورات و قالبهای جامد وخشك گذشته متحجر شده باشد دیگر رشد وتکامل آن قطع خواهدشد و نخواهد توانست خود را با نیازهای متغیر بشریت منطبق سازد ، در اینصورت سایر جلوه‌های حقیقت هم پنهان می‌مانند ودیگر نخواهند توانست به سؤالهای پراهمیت و فوری که در دورانهای بعدی مطرح می‌شود پاسخ بگویند . در چنین حالی حقیقت دیگر صورت زنده و پرتحرك خودرا از دست خواهد داد و آرام و بدون تحرك خواهد بود ، دیگر بصورت نیروئی حیات بخش عمل نخواهد کرد بلکه‌فقط صورت‌اندیشه‌های‌منسوخ‌وتشریفات‌بی‌معنی‌را خواهد داشت‌ومانعی

برای رشد ذهن و پیشرفت بشریت می‌شود .

درواقع‌دراین حال حقیقت محتملاً به‌آن اندازه‌که در دوران گذشته‌فهمیده ودرك شده نیز فهمیده نخواهد شد زیرا درآن عهد با زبان و سمبول‌های خاص آن عهد بیان شده و بدینقرار در جامهٔ خاص همان عهدپیچیده و پنهان گشته‌است، درحالیکه مقیاسها و میزانهای درك وسنجش و محیط فکری و روحی و عادات و رسوم اجتماعی در دوران بعدی تغییر یافته است ودیگر دشوار خواهد بود که معنی و روح نوشته‌های قدیمی بدرستی فهمیده شود.

بعلاوه ، بطوریکه **اوروبیندوگوش** متذکر شده هرحقیقت هرقدرهم که بخودی خود درست باشد وقتی ازحقایق دیگری‌که بلافاصله در اطراف آن قرار دارد وآنرا محدود و تکمیل می‌کند جدا شود بندی خواهد شدکه ذهن و فکر را گرفتار خواهد ساخت و دستور و آیهٔ جامدی خواهد بودکه موجب گمراهی خواهد گشت . زیرا درواقع هرحقیقت همچون رشته ونخی از تارو۔ پودی بهم بافته است‌که هرگز نمی‌توان آنرا ازاین بافته جداکرد وکامل دانست.

مذاهب درتکامل وپیشرفت بشریت‌کمك‌های بزرگی بوده‌اند و ارزشها و معیارهائی برای زندگی انسان وضع‌کرده‌اند واصولی را برای راهنمائی زندگی انسان متذکرگشته‌اند وارائه داده‌اند. اما با تمام نیکی‌هائی‌که داشته‌اندکوشیده‌اند که حقیقت را به صورت شکل‌های خاص وآیات‌ودستورات‌جامد بزندان بکشند، وتشریفات وآدابی را تشویق‌کرده‌اندکه بزودی معنی ومفهوم اصلی خود را از دست داده‌اند و بعدها صورت اعمال و رفتاری مرسوم وخالی از مفهوم را بخود گرفته‌اند .

مذاهب درحالی‌که هیبت و رمز عوالم ناشناخته‌ای‌که انسان را از هرسو احاطه‌کرده‌اند برخ انسان می‌کشیده‌اند اورا تشویق نمی‌کرده‌اندکه برای درك این رموزوسردرآوردن ازآنهااقدامی‌بکند وحتی مانعی برای فهم مساعی‌اجتماعی می‌شده‌اند .

درمذاهب معمولاً بجای آنکه کنجکاوی فکری مورد تشویق واقع شود همواره فلسفهٔ تابعیت وتسلیم دربرابرطبیعت و دستگاه مستقر مذهبی ونظام موجود اجتماعی را به همان صورت‌که هست موعظه کرده‌اند . اعتقاد به یك نیرو و قدرت مافوق طبیعی‌که درهمه‌چیز دخالت‌دارد وبرای‌همه چیز نظامی‌خاص‌بوجود

می‌آورد موجب شده که در زمینه‌های اجتماعی هم نوعی عدم مسئولیت رواج یابد وهیجان واحساسات جای فکر واندیشهٔ منطقی و روح جستجو وتحقیق را بگیرد.

مذهب هرچند که بدون گفتگو برای تعدادی بیشمار ازموجودات بشری آرامش خاطر وسکون روحی فراهم ساخته است و با ارزشهای خود جامعه را تثبیت کرده‌است ازتمایل تغییر وپیشرفت که فطری و ذاتی جامعهٔ انسان است جلوگیری نموده‌است.

فلسفه ازاینگونه دامهای سرپوشیده برکنار مانده وتفکر وتحقیق را تشویق کرده‌است، اما معمولاً دربرج عاجی زندگی کرده که ازمسائل زندگی روزمره جدا بوده‌است وخود را دربارهٔ هدفها ومنظورهای نهائی زندگی متمرکز ساخته است ونتوانسته است آنها را با زندگی انسان مربوط سازد.

منطق وعقل راهنمای فلسفه بوده‌است وآنرا درجهات مختلف پیش برده است اما این منطق خود محصول فکر واندیشه بوده وبا واقعیات زندگی ارتباطی نداشته است.

علم، هدفهای نهائی وغائی را نادیده گرفته وتنها به واقعیت می‌نگریسته است. علم جهان را با جهشی به پیش رانده، تمدنی درخشان بوجود آورده، راههای بیشمار برای پیشرفت دانش گشوده وبرقدرت انسان به اندازه‌ای افزوده است که برای نخستین بار امکان غلبهٔ انسان برمحیط زندگیش وشکل بخشیدن به آنرا فراهم ساخته است. با نیروی علم، اکنون انسان خود بصورت یکی از نیروهای طبیعت درآمده که می‌تواند چهرهٔ کره خاکی را ازلحاظ شیمیائی و فیزیکی وبسیاری جهات دیگر تغییردهد. معهذا درحالیکه علم تمام این امکانات را در دسترس انسان قرار داده که می‌تواند دنیا را بصورت دلخواه خود بسازد، یك کمبود اساسی وجود دارد ویکی ازعناصر اصلی وحیاتی را فاقد است.

درعلوم هدف های نهائی وحتی منظورهای فوری زندگی هم معلوم نیست زیرا علم درباره هدف ومنظور زندگی چیزی نمی‌گوید. وانسان نیز با تمام قدرتی که برای تسلط برطبیعت بدست آورده هنوز قادرنیست که برخویشتن مسلط باشد و درنتیجه غول عظیمی که با علم خود آفریده‌است بصورتی عنان گسیخته و دیوانه بحرکت درآمده است.

شاید تحولات تازه در زیست شناسی و روانشناسی وعلوم مشابه آن و

تعبیرات جدید زیست شناسی وفیزیك به انسان کمك کند که بتوانـد خویشتن را بفهمد و درك کند و بیش ازگذشته‌ها برخود مسلط شود . ویـا شاید پیش ازآنکه چنین پیشرفتی در زندگی انسان اثر بگذارد ، انسان با قدرت مادی و علمی کـه بدست آورده تمدنی راکه با دست خویش ساخته نابود خواهدکـرد و ناگزیر خواهد شدکه همه چیز را از نو آغازکند .

اگر برای علم امکان پیشرفت فراهم‌گردد هیچگونه حد ومرزی بـرای آن بنظر نمی‌رسد . معهذا شاید روش ملاحظات علمی همیشه با تمام تجربیات‌بشری قابل انطباق نباشد ونتواند ازاقیانوس ناشناس وبی‌انتهائی‌که ما را احاطه‌کرده است بگذرد . باکمك فلسفه شایـد بتوان کمی دورتـر رفت وحتی به پهنهٔ این اقیانوس هم رفت. وموقعی که علم وفلسفه هردوفرومی‌مانند وما را بجائی نمی‌ـ رسانند ما باید به‌نیروهای دیگری‌که برای درك وفهم دراختیار داریم متکی‌شویم. زیرا بنظر می‌رسدکه بالاخره نقطهٔ توقف مشخصی‌هست‌که ذهن آدمی با شکلی که اکنون دارد نمی‌تواند ازآن دورتر برود .

پاسکال می‌گوید: «آخرین‌کوشش عقل آنست‌که می‌فهمد آنقدر چیزهای ناشناخته وجود داردکه ازحد اومتجاوز هستند. اما اگر تا این مرحله نرسد بسیار ضعیف است .» [۱]

باتوجه به‌این محدودیت‌هـای عقل ومنطق ازیکسو و روشهـای علمی از سوی دیگر ، ما ناگزیریم‌که باتمام نیروی خود به‌آنهابیاویزیم زیرا بدون این زمینه و بنیان استوار نمی‌توانیم به هیچ نوع حقیقت و واقعیتی دست یـابیم . خیلی بهتراست‌کـه مقداری از حقیقت را بفهمیم وآنرا با زندگی خویش منطبق سازیم تا اینکه اصلا هیچ چیز ازآنـرا نفهمیم و با ناتوانی وبیچارگی بیهوده بکوشیم‌که اسرار عالم وجود را بشکافیم .

امروز پذیرفتن وانطباق علوم برای مردم تمام‌کشورها امراجتناب‌ناپذیر و ناگزیری است اما چیزی بیش ازانطباق آن هم لازمست وآن طرز بـرداشت و روش علوم است. روح جستجوگر وماجراجو و درعین حال انتقادگر علمی‌است، جستجو وتکاپو برای‌کشف حقیقت و دانش‌های تازه است . قبول نکردن چیزی

---

۱ ــ این عبارت در واقع مفهوم شعر معروف ابوعلی سینا است‌که گفت:
«تا بدانجا رسید دانش من که بدانم همی‌که نادانم» ــ مترجم

بدون امتحان و آزمایش است ، استعداد و آمادگی برای تغییردادن نتیجه‌گیریهای سابق درمقابله با دلایل وشواهد مسلم جدید می‌باشد ، اتکاء بر واقعیت مشهود و ملاحظه شده و نه بر نظریه‌های قبول شده از پیش است ، انضباط شدید ذهنی است ؛ تمام این چیزها نه فقط بخاطرانطباق علوم بلکه برای خود زندگی وحل کردن مسائل فراوان آن لازمست

امروز بسیاری از دانشمندان که عمر خود را وقف علم کرده‌اند در بیرون از محیط محدود وخاص کار خود علم را ازیاد می‌برند . طرزکار و روش علمی و روحیهٔ علمی در واقع روشی است برای زندگی وتفکر وبرای اقدام وتماس با همنوعانمان . این روش منظم وبسیار وسیع وپردامنه‌است وبدون تردید اشخاص بسیارمعدودی ازمیان ما ــ اگر اصلاً وجود داشته‌باشند ــ می‌توانند با چنین روشی حتی با موقعیت مختصر ونسبی زندگی کنند. اما همین ایراد واشکال درمورد تمام دستورهائی که فلسفه ومذهب برای‌ما وضع کرده‌اند نیز مصداق دارد. روحیهٔ علمی راهی راکه بایدانسان برای سفرخود درپیش گیردنشان می‌دهد. این روحیهٔ انسانی آزاد می‌باشد .

بماگفته می‌شود که ما در دوران علم زندگی می‌کنیم‌اما چنین روحیهٔ علمی درمردم هیچ جا وحتی در رهبران ایشان هم بچشم نمی‌آید .

علم باقلمرو دانش مثبت سروکار دارد اما روحیهٔ علمی که بوجود می‌آورد می‌تواند ازحدود این قلمرو محدود هم دورتر برود .

شاید بتوان‌گفت که منظور نهائی از وجود انسان بدست آوردن دانش ، درك حقیقت وشناسائی ارزش نیکی و زیبائی است . روش علمی که متکی بر تحقیق عینی و واقع بینانه است نمی‌تواند با تمام این چیزها منطبق شود و بنظر می‌رسد بسیاری ازآنچه برای زندگی اهمیت حیاتی دارد از قلمرو آن بیرون می‌ماند ، ازجمله حساسیت نسبت به‌هنر و شعر ، وهیجانی که زیبائی می‌انگیزد، و شناسائی و قبول درونی نیکی هیچکدام نمی‌توانند با روشهای علمی منطبق گردند .

گیاه شناسان وجانور شناسان شاید هرگز نتوانند لطف و زیبائی طبیعت را حس کنند؛ وجامعه شناسان ممکن است فاقد عاطفه ومحبت برای جامعهٔ بشری باشند. اما وقتی که به مناطقی می‌رویم که ازقلمرو روش‌های علمی بیرونست وقلل

کوهستانهائی‌را می‌بینیم که فلسفه در آنجا منزل دارد وهیجانهای عظیم مارا سرشار می‌سازد یا وقتی که در وسعت بی‌پایان طبیعت وگستردگی که درماورای آن کشیده می‌شود خیره می‌شویم بازهم روش علمی و روحیهٔ علمی بسیار لازم هستند .

روش مذهب با روش علم بکلی متفاوت است . ازآنجاکه مذهب اصولاً بامناطقی سروکار داردکه ازحد تحقیقات عینی وتجربی بیرونست طبعاً برهیجان و اشراق وشهود شخصی متکی است . وهمین روش‌را می‌خواهد درزندگی با هرچیز حتی باچیزهائی هم‌که می‌توان در مورد آنها به‌تحقیق وملاحظهٔ فکری پرداخت تطبیق دهد .

مذاهب سازمان یافته‌که باالهیات پیوند دارند واغلب بامنافع مستقربیشتر سروکاردارندتا با امور روحی ، معمولاً روحیه‌ای راتشویق می‌کنند ومی‌پرورانند که مخالف با روحیهٔ علم است . این روحیهٔ مذهبی موجب پرورش کوته نظری وعدم تحمل وبردباری دیگران وزود باوری وخرافات وهیجان پذیری وعواطف غیرمعقول می‌گردد . مذهب ذهن انسان را محدود می‌سازد و روحیهٔ وابستگی و تابعیت وشخصیت غیرآزاد را می‌پرورانـد .

ولتر گفته است «حتی اگرخدا وجود نمی‌داشت می‌بایست‌آنرا اختراع کرد .» شاید این حرف راست باشد . در واقع ذهن‌آدمی همواره‌کوشیده است چنین تصاویر یا تصورات ذهنی برای خود بسازدکه شکل‌آنها هم بـارشد ذهن آدمی تغییروتکامل یافته است . اما درعکس مسئله هم مطلبی هست، یعنی می‌توان گفت‌که حتی اگرهم خدا وجود داشته باشد بدنیست‌که همیشه به‌اوننگریم وبرای هرچیز به‌اومتکی نشویم . زیرا وابستگی زیادی به‌عوامل مـافوق طبیعی ممکن است موجب عدم اعتماد انسان بخودش و به‌کند شدن استعداد و قابلیت‌خلاقه‌اش شود واتفاقاً اغلب هم چنین بوده است .

معهذا بنظر می‌رسدکه نوعی اعتقادبه‌عوالم روحی‌که از حدود دنیای‌مادی مابیرون هستند ، نوعی اتکا: به‌تصورات اخلاقی ، روحانی وایدآلی نیزلازمست زیرا درغیراینصورت هرگز لنگرگاهی نخواهیم داشت ودر زندگی هیچ‌منظوری نخواهد بود .

چه‌ما به‌خدا اعتقاد داشته باشیم وچه نداشته باشیم غیرممکن است بـه‌هیچ چیزمعتقد نباشیم . چه‌آنرا نیروئی آفریننده و حیات بخش بنامیم و چـه نیروی

حیاتی ذاتی ماده که به‌آن استعدادی می‌دهد که خود بخود حرکت کند وچه تغییر پذیرد و رشد یابد ، وچه نامی دیگر به‌آن بدهیم . اما به‌همان اندازه که زندگی در مقایسه بامرگ واقعی است این‌چیزهم هرچندگریزان است وقابل لمس‌وبدست آمدنی نمی‌باشد واقعیت دارد .

چه خودمان توجه داشته باشیم وچه‌نداشته باشیم بیشترما در محرابی‌ناپیدا خدائی ناشناس‌را می‌پرستیم وقربانیهائی به‌او تقدیم می‌داریم. این‌خدای ناشناس ممکن است بصورت ایدآل‌های شخصی یا ملی یا بین‌المللی باشد یا بصورت هدفی دور دست که‌هرچند هم عقل آنرابدرستی در نمی‌یابد در هرحال ما رابسوی خویش می‌کشاند ، یا بصورت تصوری مبهم از انسانی کامل وجهانی بهتر . ممکن است هرگز نتوان به‌کمال واصل شد اما شیطانی که بصورت نیروی‌حیاتی در درون ماهست همواره مارا بسوی این‌کمال می‌راند ومانسلی ازپس‌نسل‌دیگر بسوی چنین‌کمالی کشیده می‌شویم .

به‌نسبتی که دانش پیش می‌رود قلمرو مذهب ، در معنی محدود کلمه‌تنگتر می‌شود . هرچه بیشتر اسرار زندگی وطبیعت را کشف می‌کنیم ومی‌فهمیم کمتر به‌علل مافوق طبیعی می‌نگریم. زیرا آنچه می‌توانیم بفهمیم و درآن نظارت کنیم دیگررمز نخواهد بود .

زمانی بود که کارهای کشاورزی ، غذائی که می‌خوردیم ، لباسی که می‌پوشیدیم وروابط اجتماعی ما همه در قلمرو مذهب قرارمی‌گرفت وروحانیان مذهبی درتمام این امور هم نفوذ ودخالت داشتند : تدریجاً این چیزها از قلمرو نفوذ روحانیان بیرون‌آمد وموضوعهائی برای مطالعات علمی شد . اما هنوز هم بسیاری از این چیزها زیرتأثیر اعتقادات مذهبی یا خرافاتی که همراه آن هستند می‌باشند .

رموزنهائی زندگی هنوز ازدسترس ذهن بشری خیلی دور هستند واحتمالاً تامدتهای دراز بحالت مرموز خود باقی خواهد ماند . اما بسیاری ازرموزحیات می‌توانند حل‌شوند ودر انتظار حل شدن هستند وباین جهت بنظرنمی‌آیدکه لازم ودرست باشدکه حل کردن رمزنهائی حیات تمام هوش وحواس مارا بخود مشغول دارد . زندگی نه‌فقط زیبائیهای‌جهان‌را هنوز عرضه می‌دارد بلکه‌ماجراهای هیجان انگیز وپرشوراکتشافات تازه وپایان ناپذیر وافقهای تازه‌که دائماًگشوده

می‌شوند و راههای تازه برای زندگی را در برابر انسان قرار می‌دهد که هرروز برارزش زندگی می‌افزایند و آنرا غنی‌تر وکامل‌تر می کنند.

به این قرار ما باید باروحیه وروش علمی همراه با فلسفه و احترام برای تمام آنچه در ورای آن قرار دارد بازندگی مواجه شویم. به این ترتیب خواهیم توانست تصورات کاملی دربارهٔ زندگی پیداکنیم که بتواند گذشته وحال آنرا با تمام فراز ونشیب‌ها وقلل واعماق آن دربرگیرد و با وسعت وگشادگی فکر بسوی آینده بنگرد.

اعماق تیرهٔ زندگی وجود دارند ونمی‌توان آنها را نادیده گرفت و همیشه درکنار زیبائیهائی که مارا احاطه کرده‌اند تیره روزیهای جهان هم بچشم می‌آیند. سفر انسان در راه زندگی آمیخته‌ای شگفت انگیز ازشادی واندوه است بدین‌قرار انسان فقط می‌تواند ازتجارب خود درس بیاموزد وپیش برود. کارروح تلاشی دردناك استکه به‌تنهائی انجام می‌گیرد. حوادث خارجی وعواقبشان تأثیری نیرومند درما دارند معهذا ترسها وتضادهای درونی استکه شدیدترین ضربات واثرات ناراحت کننده را در ذهن مابوجود می‌آورد.

برای زنده ماندن ماناگزیریم که در زمینه‌های خارجی پیش برویم اما در عین‌حال ناچاریم که آرامش درونی را نیزدر خود بوجودآوریم و همچنین میان خودمان ومحیطمان نیز صلح وآرامش برقرارسازیم، صلح وآرامشی که نه فقط برای نیازهای جسمانی ومادی ما رضایت‌آفرین خواهد بود بلکه موجب ارضای نیازهای درونی وتخیلی وماجراجوئیهای روحی ما خواهد گشت زیرا همین خصوصیات استکه انسان را ازآغاز سفرپرماجرا وآشفته‌اش در قلمرو اندیشه و اقدام ممتاز ساخته است.

مانمی‌دانیم که آیا این سفر برای خود هدفی غائی و نهائی دارد یا نه‌اما در هرحال برای خود پاداشهائی همراه دارد زیرا در این راه سفرهدفهای‌نزدیکی پیش‌آمده است ومی‌آیدکه وصول‌پذیر می‌نماید وهریك به‌نوبهٔ خود ممکن‌است مبداء حرکتی برای پیشرفت‌های بعدی باشد.

علم بردنیای‌غرب مسلط شده استودرآنجا هرکس به‌آن احترام می‌گذارد معهذا غرب هنوز از اینکه روحیهٔ علمی رادرخود تکامل بخشد خیلی بدور است. غرب باید میان روح وجسم خود هماهنگی‌خلاقی برقرار سازد. درهند ازجهات

مختلف ما هنوز مسافات درازتری در راه‌سفر خود در پیش داریم . معهذا احتمال دارد که در راه‌ما مشکلات کمتری وجود داشته‌باشد زیرا اساس اصلی فکرواندیشهٔ هند در قرون‌گذشته با این روحیه وروش‌علمی وبا انترناسیونالیسم جورمی‌آید . هرچند هم‌که این اصول در دورانهای اخیر تظاهر زیادی نداشته است .

روش‌گذشتهٔ هندبرجستجوی بی‌باکانهٔ حقیقت ، برهمبستگی انسان ، وحتی برخدائی بودن هرموجود زنده ، وبرتکامل آزاد وتوأم باهمکاری افراد وملت‌ها و نژادها وحتی برآزادی بیشتروووصول به‌مراحل‌عالی‌تر رشد انسان‌متکی می‌باشد .

۱۰ اهمیت افکار ملی ـ تغییرات برای هند ضروری است

احترام‌کورکورانه نسبت بگذشته وهمچنین خوار وبیقدر شمردن آن چیز بدی است. زیراآینده را نمی‌توان برروی هیچ یك ازاین دو بنیان بنا کرد حال وآینده خواه‌ناخواه از درون‌گذشته بیرون می‌آیند ومهر ونشان آنرا باخود دارند. فراموش‌کردن این حقیقت موجب‌آن خواهد شدکه آینده‌ای بی‌بنیان ساخته شود وریشه‌های رشد ملی قطع‌گردد . چنین وضعی یکی از مهمترین نیروهائی را که درمردم تأثیر می‌گذارند مورد غفلت قرار خواهد داد .

ناسیونالیسم اصولاً خاطراتی جمعی از کامیابیها وسنت‌ها و آزمایشهای گذشته است و امروز ناسیونالیسم از هرزمان دیگر نیرومندتر می‌باشد . بسیاری مردم چنین می‌پندارند که دوران ناسیونالیسم سرآمده و ناگزیر باید جای خود را به‌تمایلات بین‌المللی وانترناسیونالیستی دنیای جدیدکه درحال رشدمی‌باشد بسپارد .

سوسیالیسم با زمینه‌های پرولتاریائی وکارگری‌خود فرهنگ ملی رابعنوان چیزمنحطی‌که با طبقات متوسط وبورژوا بستگی دارد مورد استهزا قرار می‌دهد. سرمایه‌داری هم‌باکارتل‌ها و تراست‌های مرکبی‌که از مرزهای ملی تجاوزمی‌کنند هرروزبیشترجنبهٔ بین‌المللی بخودمی‌گیرد . بازرگانی و دادوستد بین‌المللی و سهولت ارتباطات وسرعت‌حمل‌ونقل، رادیو وسینما ، همه دربوجود آمدن‌محیط بین‌المللی وباطل ساختن ناسیونالیسم بطوریکه سرنوشت مقدرآن می‌باشد کمك کرده‌اند .

معهذا هروقت‌که بحرانی پیش می‌آید تمایلات ملی وناسیونالیسم دوباره

ظهورمی کند و برهمه چیزمسلط می‌شودومردم نیرووقدرت وآسایش روحی‌خود-
را درسنن قدیمی خویش جستجو می کنند .

یکی ازتحولات قابل ملاحظهٔ زمان حاضر کشف گذشته‌های ملت‌هـاست .
این بازگشت به‌سنن ملی درصفوف کارگران وعناصر پرولتاریائی که تصور می‌شد
پیشروترین قهرمانان فعالیت انترناسیونالی هستند بیشترنمایان بوده است .جنگ
یا بحرانهای نظیر آن‌تمایلات بین‌المللی آنها را ازمیان برده وآنهارا حتی بیش‌از
گروههای دیگر دستخوش کینه‌ها وترسهای ملی ساخته است .

بارزترین نمونهٔ این امر ، تحولات اخیر اتحادشوروی در دوران جنگ
کنونی است که بهیچوجه ازاساس ساختمان اجتماعی و اقتصادی خود صرفنظر
نکرده اما ذهنش بیشتر حالت ملی بخودگرفته است و کشش‌های وطن‌پرستانـه
اکنون برایش بیش از کشش‌های پرولتاریـای بین‌المللی مـی‌بـاشد . اکنون
چهره‌های مشهورتاریخ ملی دوباره احیا شده‌اند و عنوان قهرمانان مـردم شوروی
را یافته‌اند .

بدون تردید نیروی الهام بخش مردم شوروی درایـن جنگ و قـدرت و
پیوستگی‌ووحدتی که نشان‌داده‌اندنتیجهٔ ساختمان‌اجتماعی‌واقتصادی‌است که‌موجب
پیشرفت اجتماعی در جبهه‌ای بسیار وسیع شده‌است. همچنین برنامه‌ریزی بـرای
تولید ومصرف ، توسعهٔ علوم واستفاده ازآنها. آزاد شدن مقادیر زیادی استعدادها
برای رهبری ودرعین‌حال رهبری عالی ودرخشان، همه در این امرتأثیری نمایـان
داشته است . اما احیای خاطرات وسنت‌های‌ملی وتوجهی تازه به‌گذشته که‌احساس
می‌شد زمان‌حال خوددنباله‌ای‌ازآنست، نیزشاید دراین‌کامیابی بی‌اثر نبوده‌است .

البته اشتباه خواهد بود اگرتصور شودکه این نظریهٔ ناسیونالیستی روسیه
درست بازگشتی به‌ناسیونالیسم بهمان سبك قدیمی می‌باشد . مسلماً چنین‌چیزی
نیست . آزمایش عظیم انقلاب وتمام حوادثی که بدنبال‌آن روی نمود نمی‌تواند
فراموش شود وتغییراتی که براثر انقلاب درساختمان اجتماعی پیش‌آمد وانطباق
روحی وفکری که باآن حاصل‌گشت باید باقی بماند ، آن ساختمان اجتمـاعی
ناگزیر به‌نظریهٔ انترناسیونالیستی مشخصی منجرمی‌گردد. معهذا ناسیونالیسم‌هم‌از
نوظاهرگشته است منتهی‌با صورتی که قابل سازش بامحیط جدیدمی‌باشدوبرنیرو
وقدرت مردم می‌افزاید .

بسیار آموزنده خواهد بود که تحولات دولت‌شوروی را با سرنوشت‌های متفاوت احزاب کمونیست در کشورهای‌دیگر مقایسه کنیم . پس‌از انقلاب‌شوروی بزودی درمیان بسیاری ازمردم در تمام کشورها ومخصوصاً در صفوف پرولتاریا آتش اشتیاق پرشوری شعله‌کشید . ازاین شور وشوق بود که احزاب وگروههای کمونیستی روئیدند ورشد یافتند . بعد میان این گروهها با احزاب کارگری ملی تصادماتی پیش آمد .

در دوران برنامه‌های پنجسالهٔ‌شوروی‌موج دیگری‌ازعلاقه واشتیاق‌برخاست که احتمالاً در روشنفکران طبقهٔ متوسط بیش ازکارگران اثر گذاشت . امادردوران تصفیه‌هائی‌که در اتحادشوروی پیش آمد بازعکس‌العمل‌هائی درمردم جهان‌پیدا شد . دربعضی‌کشورها احزاب کمونیست سرکوب‌شدند ودر بعضی دیگر پیشرفت کردند . اما تقریباً درهمه‌جا میان‌آنها باسازمانهای کارگری ملی تضاد وتصادمی پیش‌آمد . این تصادمات تااندازه‌ای بخاطرمحافظه‌کاری احزاب‌کارگری ملی بود امابیشتر ازآنجهت بودکه احزاب‌کمونیست گروهی خارجی بشمار می‌رفتند که دستورهای سیاسی خود را از **مسکو** می‌گرفتند . ناسیونالیسم ذاتی و فطری کارگران‌مانع آن می‌شدکه‌همکاری‌بااحزاب‌کمونیست را بپذیرند درحالیکه‌بسیاری ازآنها قلباً به‌کمونیسم متمایل بودند .

بسیاری از تغییرات درسیاست شوروی‌که ازنظر ارتباط‌با اوضاع واحوال خاص روسیه قابل فهم بود وقتی بعنوان سیاست احزاب کمونیست در جاهای دیگری مطرح می‌گشت بکلی غیرقابل فهم می‌شد . فقط درصورتی می‌شدآنهارا فهمیدکه قبول‌شود هرچه‌برای **روسیه** خوب‌است‌ضرورتاً برای‌سایر نقاط جهان هم خوب است .

این‌احزاب کمونیست هرچند هم‌که بعضی ازمردان وزنان بسیار لایق و پرشور را در خود داشتند تماس خودرا با احساسات مردم قطع کردند وبهمین جهت هم ضعیف شدند . درحالیکه اتحاد شوروی رشته‌های ارتباط تازه‌ای با سنت‌های ملی خویش برقرار می‌ساخت احزاب‌کمونیست درسایر کشورها دائماً ازاحساسات ملی سرزمین خویش دورترمی‌شدند .

نمی‌توانم بدرستی بگویم‌که درجاهای دیگرچه اتفاق افتاد اما می‌دانم‌که درهند حزب‌کمونیست بکلی ازسنت‌های‌ملی‌که روح وذهن مردم را سرشارساخته

است جدا و بی‌خبر است . این حزب معتقد است که کمونیسم ضرورتاً مستلزم بی‌ارزش شمردن گذشته می‌باشد . بنظر این حزب تاریخ جهان از نوامبر ۱۹۱۷ آغاز می‌شود وهمه چیز پیش از آن فقط تدارك ومقدماتی بوده است که به این واقعه منتهی شده است.

درحال عادی در کشوری چون هند که تعداد کثیری از مردم آن در آستانهٔ گرسنگی هستند وساختمان اقتصادی آن در هم شکسته است طبعاً کمونیسم باید جذبه و کشش زیاد و پردامنه داشته باشد. ازجهتی می‌توان گفت که این کشش بشکلی مبهم وجود دارد اما حزب کمونیست نمی‌تواند از آن استفاده کند زیرا خود را ازسرچشمهٔ احساسات ملی جدا ساخته وبزبانی سخن می‌گوید که در قلوب مردم انعکاس پیدا نمی‌کند . این حزب صورتی بسیار فعال دارد اماگروه بسیار کوچك ومعدودیست که ریشه‌های واقعی ندارد .

تنها حزب کمونیست درهند ازاین جهت بـا شکست مواجه نشده است . کسان دیگری هم هستند که با آب وتاب ازتجدد وروحیهٔ متجدد وعصارهٔ فرهنگ غربی سخن می‌گویند اما در عین‌حال ازفرهنگ خودشان بکلی بی‌اطلاع هستند . برخلاف کمونیست‌ها اینها هیچگونه آرمان وایدآلی هم ندارند که آنها رابحرکت آورد ونیروی محرك دیگری هم درآنها نیست که ایشان را پیش ببرد . اینها فقط به‌اشکال خارجی وتجملات ظاهری غرب (واغلب به‌عوامل ناپسند آن) می‌چسبند و تصور می‌کنند که پیشاهنگان وپرچمداران تمدنی پیشرفته هستند. اینها مردمی کم‌عمق وسطحی و درعین حال سرشار ازخود پسندی هستند که بیشتر در چند شهر بزرگ زندگی پرتصنعی دارند که هیچ‌گونه تماس زنده بافرهنگ شرق یا غرب ندارد .

بدین‌قرار پیشرفت ملی نه‌ازراه تکرارگذشته مقدوراست ونه باافکار و نفی آن . ناگزیر باید طرحهای تازه را پذیرفت اما بایدباگذشته انطباق پذیرباشند . گاهی اوقات طرح تازه هرچند هم باگذشته متفاوت است اماشبیه به‌طرحهای‌سابق بنظرمی‌آید وباین جهت نوعی احساس مداومت گـذشته را بوجود مـی‌آورد و حلقه‌ای اززنجیر دراز تاریخ نژاد وملت بنظرمی‌آید .

تاریخ هند شاهدی جذاب وهیجان انگیز ازتغییراتی است کـه بدین‌گونه تحقق پذیرفته‌اند وانطباقی مداوم ازافکارکهن با محیط متغیر وطرحهای کهن بـا مقتضیات نومی‌باشد . باین علت درآن گسستگی احساس نمی‌شود وازروزگاران قدیم ودوران تمدن «موهنجودارو» تازمان ما، باوجودتغییرات مکرراین مداومت

در آن نمایان است .

درهند نسبت به‌گذشته و سنت‌های گذشته احترام وجود داشت اما در عین حال ذهن‌هم آزاد وانعطاف پذیر بود وروحیهٔ تحمل و بردباری نسبت به‌افکار و عقاید دیگروجود داشت . به‌این جهت درحالیکه اغلب فورم‌ها وشکل‌های‌قدیمی باقی می‌ماند محتوی درونی آنها بطور مداوم تغییر می‌یافت. ازهیچ راه دیگر جامعه نمی‌توانست در طول هزاران سال دوام بیاورد . تنها ذهنی زنده و درحال رشد می‌توانست برجمود وخشکی فورمهای مرسوم سنت‌ها غلبه‌کند واین‌فورمها فقط می‌توانستند موجب مداومت و ثبات باشند .

معهذا این تعادل ممکن است صورتی مشکوك پیدا کند و یك جنبهٔ آن برتر قرار گیرد و تااندازه‌ای جنبهٔ دیگر را تحت‌الشعاع قرار دهد و نابودسازد. درهند آزادی فوق‌العاده‌ای برای ذهن و اندیشه وجود داشته‌که درعین حال بـا بعضی فورمهای جامدوخشك اجتماعی نیز همراه بوده است . اما عاقبت‌فورمهای مرسوم و جامد درآزادی اندیشه اثر گذاشت و اگر نه ازلحاظ نظری دست‌کم از لحاظ عملی آنرا خشك ومحدود ساخت.

در اروپای غربی چنین آزادی ذهن واندیشه وجود نداشته و در مقابـل فورمهای اجتماعی هم کمترخشك وجامد بوده‌اند. اروپا بخاطر بدست‌آوردن‌آزادی اندیشه وذهن مبارزات طولانی داشته است‌که درنتیجهٔ آن فورمهای اجتماعی نیز تغییر یافته‌اند .

در **چین** نرمش و انعطاف ذهن حتی از **هند** هم بیشتربوده است. ذهن چین باتمام عشق و پیوندی‌که به سنن خود دارد هرگز نرمش و انعطاف وبرد- باری اصولی خود را ازدست نداده است . گاهی سنت‌ها موجب تأخیرتغییرات شده‌اند اما ذهن و اندیشه هرگز ازتغییر بیم و باکی نداشته است هرچند هم‌کـه طرحها و فورمهای کهن‌را حفظ می‌کرد .

جامعهٔ چین خیلی بیش‌از هند در درون خود تعادلی را برقرار ساخت‌که با وجود تغییرات فراوانی‌که روی نمود درطول هزاران سال محفوظ ماند. شاید یکی ازامتیازاتی‌که چین برکشورهای دیگرداشته‌آزاد بودن کاملش از قیدقالبـ‌ های جامد وخشك و از تنگنای محدود نظریه‌های مذهبی و اتکایش به عـقل و احساس سالم می‌باشد . هیچ کشور دیگری نیست‌که اتکای فرهنگش برمذهب تا

این اندازه ناچیز باشد و بیش از چین براخلاق و معنویات و فهم عمیق تنوع زندگی بشری بنا شده باشد .

درهند از آنجهت که آزادی ذهن واندیشه مورد قبول بوده است، هرچند هم که درعمل محدودیتی داشته راه بروی افکار تازه بسته نبوده است . در هند افکار تازه خیلی بیش‌از کشورهائی که نظریه‌های خشك و جامد دربارهٔ زندگی دارند موردتوجه و قبول واقع شده‌اند.اصول آرمانهای فرهنگ هند بسیاروسیع وپردامنه‌هستند وتقریباً باهرمحیطی‌قابل‌انطباق می‌باشند. تضاد وتصادم شدیدی که میان علم و مذهب دراروپای قرن نوزدهم پیش‌آمد در هند هرگز پیش‌نمی‌آمد و تغییراتی که براساس انطباق علم باشد هیچگونه تضاد و تصادمی با آن آرمانها پیدا نمی‌کند .

بدون‌تردید این‌قبیل تغییرات همچنانکه اکنون هم ملاحظه می‌شود ذهن و اندیشهٔ هند را برمی‌انگیزند اما بجای آنکه تصادمی پیش‌آید و تغییرات مردود شود ذهن و اندیشهٔ هند بانظریات ایدئولوژیك خاص خود به‌آنها شکلی معقول می‌بخشد و آنهارا در چهارچوب و قالب فکری وروحی خود جای می‌دهد .

احتمال داردکه بااین ترتیب و این جریان بسیاری از تغییرات حیاتی در نظریه‌های قدیمی راه پیداکنداما این تغییرات صورت تحمیل شده از خارج را نخواهند داشت بلکه بصورتی طبیعی از میان سوابق و زمینه‌های فرهنگی مردم رشد خواهند یافت . امروز این امر و این جریان خیلی دشوارتر است زیرا از یکسو رشد هند درمدتی دراز متوقف مانده واز سوی دیگر ضرورت فوری برای تغییرات پردامنه خیلی افزایش یافته است.

بدینسان ، طبعاً با بسیاری از روبناها و مظاهر خارجی که در اطراف آرمانهای اساسی ما روئیده‌اند و امروز وجود دارند و ما را بخفقان افکنده‌اند تصادم پیش خواهد آمد . این روبنا و نمودهای خارجی ناگزیر باید تغییریابند و ازمیان بروند زیرا بسیاری از آنها بد و ناپسند هستند وبا روح زمان سازش ندارند.کسانی که می‌کوشند آنها را محفوظ نگاه دارند به اساس آرمانهای فرهنگ هند زیان می‌رسانند زیرا چیزهای خوب وبد را بهم می‌آمیزند ودرنتیجه خوبیها راهم بمخاطره می‌اندازند.

البته جدا ساختن چیزهای خوب ازبد آسان نیست و نمی‌توان میان آنها

خط مشخص کننده‌ای طرح کرد . و در این مـوارد ممکن است اختلاف نظر فراوان و پردامنه‌ای‌وجود داشته باشد. اما ضرورت هم ندارد که چنین خط‌مشخص کننده نظری یا منطقی طرح گردد زیرا منطق زندگی که دائماً درحال تغییر است و پیشرفت حوادث تدریجاً این خط جداکننده را برای‌ما بوجود می‌آورند.

هرنوع توسعه و تکاملی چه فنی باشد و چه فلسفی ضرورتاً باید باخود زندگی و نیازهای اجتماعی و نهضت‌ها و حرکات زندهٔ جهان تماس داشته باشد. فقدان چنین تماسی موجب سکون و ازدست رفتن نیروی حیاتی و آفـرینش و خلاقیت خواهد شد . امااگر این تماس‌ها را حفظ کنیم وبرای پذیرش تازگی‌ها آمادگی داشته‌باشیم خودرا با خط منحنی زندگی منطبق خواهیم ساخت بـدون آنکه خصوصیات اصلی خویش راکه برای آنها ارزش قائل بوده‌ایم از دست بدهیم .

درمورد دانش و معرفت روش ما درگذشته ترکیبی بوده اما بیشتر به خود هند محدود می‌شده است .آن محدودیت ادامه یافت اما روش ترکیبی ما تدریجاً جای خود رابروش تجزیه‌ای و انحصاری سپرد . اکنون باید دربارهٔ جنبهٔترکیبی آن تأکید داشته باشیم وتمام‌جهان را میدان مطالعهٔ خود قرار دهیم . درواقع برای هرملت و هرفرد که بخواهد ازتنگناهای فکر و اقدام که بیشتر مردم روزگـاری دراز بزندگی درآنها خو گرفته‌اند بیرون آید لازمست‌که این تأکید در بـارهٔ ترکیب را داشته باشد .

توسعهٔ علوم و بکار بسته شدن آنها در زندگی این کار را آسان ساخته است اماکثرت دانش جدید خود دشواریهای تازه بوجودآورده است. تخصص که در زمان مارواج بسیار یافته موجب می‌شودکه زندگی افراد درتنگنای‌راههای باریك و محدود بیفتد و کارکردن در صنایع نیز اغلب شخص را به جزء بسیار کوچك و ناچیزی ازیك محصول کلی مشغول می‌دارد .

تخصص در دانش و درکار ناچار ادامه خواهد یافت امـا اکنون بیش‌از هروقت دیگر لازم می‌نمایدکه نظری ترکیبی از زندگی انسان و ماجراهایش‌در طی قرون متمادی بوجود آید . این نظریهٔ ترکیبی باید گذشته و حال را مـورد ملاحظه قرار دهد و دامنهٔ آن تمام کشورها را دربرگیرد .

شاید از این راه بتوانیم علاوه برسوابق و زمینه‌ها و فرهنگ ملی خویش

ارزش فرهنگ و سوابق دیگران را هم درك کنیم و استعداد همکاری بامردم‌سایر کشورها را درخود بپرورانیم . ونیز شاید از همین راه بتوانیم تا اندازه‌ای بجای افراد بی‌تناسب و ناجوری که امروز هستیم شخصیت های کامل و بی‌نقص‌تــری بوجود آوریم .

بگفتهٔ **افلاطون**، ما باید «تماشاگران‌تمام زمانها وتمام موجودات» باشیم تا بتوانیم ازگنجینه‌ای که بشریت گرد آورده بهره‌مند شویم و مانیز بسهم خویش برآن بیفزائیم و آنرا برای ساختن آینده بکار بندیم .

واقعیتی شگفت‌انگیز و پرمعنی است که با وجود تمام پیشرفت‌های علمی جدید و با وجود اینهمه صحبت از انترناسیونالیسم ، امروز تمایلات نژادپرستانه و عوامل وجدائی‌تفرقه جویانه اگرازدورانهای سابق تاریخ بیشترنباشد دست‌کم بهمان اندازه ها هست . در تمام این پیشرفت ها «چیزی» کم است و بهمین علت نه میان ملت ها چنانکه باید هماهنگی بوجود می‌آید و در درون روح انسان .

شاید ترکیب بیشتر و تواضع و احترام بیشتر نسبت به خردمندی گذشته که بالاخره عبارت از مجموعهٔ متراکم تجارب نژاد بشر است بماکمك دهــد تا دورنماهای تازه وهماهنگی بیشتر برای خود بدست‌آوریم . این امرمخصوصاً برای مردمی که زندگی تب‌آلودی را در زمان حال می‌گذرانند وتقریباً گذشته را ازیاد برده‌اند بیشتر مورد نیاز است. اما برای‌کشورهائی چون هند چیز دیگری را باید توصیه و تأکید کرد زیرا ما زیادی بــاگذشته مشغولیم و از زمان حال غافلیم . مــا باید از تنگنای نظریهٔ مذهبی بیرون آئیم . باید خــود را از سلطهٔ اعتقادات و تصورات غیرطبیعی و مافوق طبیعی خارج سازیم . و باید ذهن و فکر خویش را ازچنگال تشریفات زیادی مذهبی و هیجانات روحانی رهاکنیــم زیرا این عـوامل مانع از آن هستندکــه خودمان و دنیا را بدرستی درك‌کنیم و بشناسیم . ما باید با زمان حال، با این زندگی‌که در آن هستیم، با این جهــان و این طبیعتی‌که ما را با هزاران گوناگونی و تنوع خود احاطه کرده است پیوند و ارتباط حاصل‌کنیم .

بعضی از هندوها از بازگشت به عهد «ودا»ها سخن می‌گویند و بعضــی مسلمانان در رؤیای احیای دوران اولیهٔ اسلام هستند . درحالیکه همه تصورات و رؤیاهای بیهوده می‌باشد زیرا بازگشت به‌گذشتــه مقدور نیست . حتی اگــر هم

بخواهیم نمی‌توانیم به‌گذشته بازگردیم . زمان جاده ای است که عبور در آن فقط یك طرفه است .

بدینقرار هند باید از مذهبی بودن خود بکاهد و بیشتر به علوم بپردازد . باید کناره‌گیریها و تك‌رویهای فکری وعادات اجتماعی راکه برای او بصورت زندان درآمده است و روح او را به زنجیر کشیده و مانع از رشد او شده است دور بیفکند . فکر پاك بودن تشریفاتی ، سد های استواری دربرابر اختلافهای اجتماعی برافراشته و محیط اقدامات اجتماعی را تنگ ساخته است .

برای بسیاری از هندوهای متعصب و کهنه فکر مذهب در زندگی روزانه بیشتر مربوط می‌شود به آنچه باید خورد وآنچه نباید خورد ، با چه‌کسی باید خورد و از چه‌کسی باید دوری جست و این قبیل مطالب بیش از ارزشهای روحانی اهمیت دارد . مقررات و قوانین مطبخ و آشپزخانه برزندگی اجتماعی آنها مسلط است .

مسلمانان خوشبختانه از این قبیل قیود آزاد هستند اما آنها نیز گرفتار مقررات محدود وکوته نظرانهٔ خویش هستند و راه و روش بسته ای دارندکه باکمال شدت از آن پیروی می‌کنند و درس بزرگ برادری راکه مذهب ایشان تعلیم داده است ازیاد می‌برند . نظر مسلمانهای هند دربارهٔ زندگی شاید از نظر هندوها هم جامدتر و عقیم‌تر باشد هر چندکه یك هندوی متوسط امروز خود دارای نظریه های جامد وعقیمی است زیرا سنت آزادی اندیشه و سوابقی را که از جهات مختلف زندگی را غنی می‌ساخت از دست داده است .

سیستم‌کاست مظهر و تجسم این‌کناره جوئی در میان هندوان است .گاهی اوقات گفته می‌شود که فکر اصلی سیستم‌کاست‌رامی‌توان نگاه داشت اما بدعت‌های زیان بخش و شاخ وبرگهائی راکه بعدها به آن افزوده شده است باید رها کرد یعنی قرارگرفتن هر کس در یك‌کاست نباید با تولد او درآن کاست بستگی داشته باشد بلکه باید با ارزش ولیاقتش مربوط باشد . این نظرهم بی‌معنی‌است وفقط موجب ابهام بیشتراین موضوع می‌شود .

اگر از لحاظ تاریخی به سیستم‌کاست بنگریم ارزشهائی درآن خواهیم یافت اما خوب پیداست که دیگر نمی‌توان بروزگاری بازگشت که سیستم کاست آغاز شد . درسازمان اجتماعی امروز دیگر برای‌کاست جائی وجود ندارد . اگر

از یکسو تنها ارزش افراد ملاك و معیار قرارگیرد و از سوی دیگر امکانات متساوی برای همه وجود داشته باشد دیگر کاست تمام عوامل وخاصیت جداکننده خود را از دست می‌دهد وعملاً پایان‌خواهد یافت. سیستم‌کاست درگذشته نه‌فقط موجب سرکوب‌گشتن بعضی گروههـا شده بلکه سبب شده است دانش و علم نظری ازکارهای دستی و صنعتی دور بماند وفلسفه اززندگی روزانه و مسائل آن جداگردد. درواقع سیستم‌کاست‌نوعی برخورد اشرافی با زندگی‌بوده و براساس ستایش سنت ها تکیه داشته است. این نظریه ناچار باید بکلی تغییر پذیرد زیرا با مقتضیات جدید و آرمانهای دموکراتیك مخالفت دارد .

ممکن است سازمان‌گروههای مختلف اجتماعی براساس مشاغل و کار ها در هند ادامه یابد اما حتی خود این‌کارها دستخوش تغییر خواهند شد زیرا صنایع جدید مشاغل تازه ای را بوجود می‌آورد وبه بسیاری از مشاغل قدیمـی پایان می‌بخشد . اکنون در همه جا تمایلاتی برای سازمان های اجتماعی متنـاسب با مشاغل وجود دارد و تصور حقوق انتزاعی و مطلق جای خود را به حقوق ناشی از شغل وکار می‌سپارد . و این‌تمایلات با آرمانهای‌کهن هندهم هماهنگی بیشتر دارد .

روح زمان ما هواخواه برابریست هرچندکه در عمل تقریباً در همـه جا برابری نفی می‌شود .

ما بردگی را در معنی محدود کلمه ، یعنی ازصورت اینکه شخصی‌بتواند مالك شخص دیگری باشد دور افکنده ایم اما در سراسر جهـان نوعی بردگی تازه‌که از جهتی بدتر از بردگی سابق است جای آنراگرفته است . بنام آزادی فردی اکنون سیستم های سیاسی و اقتصادی موجودات انسانی را مورد استثمار قرارمی‌دهند و بـا آنها بصورت جنس وکالا رفتار می‌کنند . همچنین هرچندکه رسماًوقانوناً یك‌فردنمی‌تواند مال‌وملك فردوشخص دیگری باشد هنوزیك‌کشور و یك ملت می‌تواند به یك‌کشور وملت دیگر تعلق داشته باشد وبدینقرار بردگی دسته جمعی قابل قبول می‌باشد . سده نژاد پرستی و تمایلات برتری نژادی نیز یکی از عوامل و خصوصیات زمان های ماست و اکنون نه فقط ملت های آقا و ارباب وجود دارند بلکه نژاد های برتر و ارباب هم وجود دارند !

با اینهمه روح‌زمان پیروزخواهد شد . درهند به هرصورت ما بایدبرابری

را منظور داشته باشیم. این امر به‌آن معنی نیست و نمی‌تواند بود که همه مردم از لحاظ جسمی و روحی و فکری برابر هستند یا می‌توانند برابر باشند. بلکه مفهوم آن این‌است که امکانات متساوی برای همه فراهم شده و هیچگونه مانع سیاسی یا اقتصادی یا اجتماعی سدراه هیچ فرد یا هیچ گروهی نگردد. این بدان معنی است که به بشریت اعتقاد داشته باشیم و معتقد شویم که هیچ نژاد یا گروهی نیست که اگرامکانات مناسب داشته باشد نتواند در راه خود به‌پیشرفت‌های عالی نایل گردد. این بدان معنی است که این واقعیت را بفهمیم که عقب‌ماندگی و انحطاط هیچ گروهی نتیجهٔ ضعف های ذاتی و فطریش نیست بلکه اصولا نتیجهٔ فقدان امکانات و خفقان ممتدی که ازطرف گروههای دیگر برایش فراهم شده می‌باشد. معنی این امر آن‌است که دنیای جدید را بشناسیم و بفهمیم که پیشرفت و ترقی واقعی چه از نظر ملی و چه از نظر بین‌المللی امری پیوسته بدیگران می‌باشد و یک گروه عقب مانده دیگران را نیز به عقب می‌کشاند. به این جهت نه فقط باید امکانات مساوی برای همه فراهم شود بلکه باید برای گروههای عقب مانده امکانات خاص و بیشتری برای رشد آموزش و اقتصاد و فرهنگ فراهم گردد تا بتوانند بدیگران که پیش افتاده اند برسند.

اگر چنین مساعی در هند بکار رود که درهای امکانات را بروی همه بگشاید نیروها و استعدادها و شایستگی های عظیمی را آزاد خواهد ساخت و کشور را با سرعتی حیرت انگیز دگرگون خواهد کرد؟

اگر روح زمان ما خواستاربرابری است ناگزیر باید خواستار یک سیستم اقتصادی هم باشد که با آن جور بیاید و این برابری را تشویق کند. سیستم استعماری که اکنون درهند وجود دارد درست خلاف این‌نظریه می‌باشد، حکومت مطلقه و استبدادی نه فقط بر نابرابری متکی است بلکه می‌خواهد این نابرابری را در تمام مظاهر زندگی جاویدان سازد. نیروهای خلاق و احیاکنندهٔ ملی را سرکوب می‌سازد استعداد ها وشایستگی ها را به‌تنگنا می‌افگند، و روح‌مسئولیت را می‌کشد. کسانی که تحت تسلط این حکومت هستند و از آن رنج می‌برند احساس شایستگی و اعتماد بخویش را ازدست می‌دهند.

مسائل هندکه اینهمه دشوار وغامض جلوه می‌کنند ازآنجا ناشی می‌شوند که هرچند تلاش‌برای‌پیشرفت صورت می‌گیرد امامی‌خواهند درعین‌حال ساختمان

سیاسی و اقتصادی نیز کمابیش دست نخورده باقی بماند وپیشرفت های سیاسی هم به حفظ این ساختمان وحفظ منافع مستقر موجود مشروط می‌گردد درحالیکه این‌دو باهم سازش ناپذیر می‌باشند .

تغییرات سیاسی ناچار باید صورت پذیرد اما تغییرات اقتصادی هم بهمین اندازه لازم هستند . این تغییرات باید در جهت نوعی اقتصاد جمعی با برنامه و دموکراتیك بوده باشد .

ر . ه تاونی می‌گوید: «مسئلهٔ انتخاب میان رقابت یا انحصار مطرح نیست بلکه اکنون مسئلهٔ انحصارهای غیر مسئول وشخصی از یکسو وانحصارـ های مسئول و عمومی در سوی دیگر مطرح می‌باشد .» اکنون انحصار های عمومی حتی در دولت های سرمایه داری هم درحال رشد هستند و همچنان رشد خواهند داشت. تصادم وتضادمیان انحصارهای خصوصی و انحصار های عمومی ودولتی آنقدر ادامه خواهد یافت تاسرانجام انحصارهای خصوصی ازمیان بروند و منحل شوند .

در اقتصاد دموکراتیك و جمعی ضرورتاً نباید مالکیت خصوصی ملغی شود بلکه صنایع اصلی و عمده به مالکیت عمومی و دولتی درخواهد آمد . در این اقتصاد زمین تحت نظارت تعاونی و دسته جمعی قرار خواهد گرفت . درهند مخصوصاً بسیار لازم‌است که علاوه بر صنایع بزرگ صنایع کوچك و روستائی هم بوجود آیدکه با اصول تعاونی اداره ونظارت شود .

یك چنین سیستم اقتصاد جمعی و دموکراتیك به برنامه ریزی و انطباق مداوم با نیاز های متغیر مردم احتیاج دارد . هدف این اقتصاد باید آن باشدکه استعداد توسعه وقدرت تولیدی ملت از هرجهت توسعه پذیرد و درعین‌حال تمام نیروی فعال کار ملت نیز درکاری مورد استفاده واقع شود و از بیکاری کارگران و هدر رفتن نیروی کار جلوگیری بعمل آید . تاآنجاکه مقدور است باید هرکس آزاد باشدکه شغل وکار دلخواه خود را انتخاب کند . بدیهی است در نتیجهٔ این‌اقدامات درآمد همه یکسان وبرابرنخواهد شد اما تقسیم ثروت‌صورتی خیلی عادلانه‌تر خواهد داشت وتدریجاً بسوی‌نوعی‌برابری متمایل خواهدگشت. بهرصورت تفاوت های وسیع که امروز میان درآمد ها وجود دارد بکلی از میان خواهد رفت و امتیازات و جدائی های طبقاتی که اصولا ازتفاوت درآمدها ناشی

می‌گردد کم کم نابود خواهند شد .

چنین تغییری بمعنی واژگون شدن جامعهٔ سودجوی کنونی می‌باشد که اصولا محرك آن منفعت جوئی های خصوصی وشخصی‌است . این قبیل محرك‌های منفعت طلبانه ممکن است بازهم تا اندازه ای ادامه یابد اما انگیزهٔ اصلی نخواهند بود و همچنین وسعت امروزی را هم نخواهند داشت .

بی‌معنی‌است که بگوئیم منفعت شخصی محرك وانگیزهٔ یك هندی متوسط نمی‌باشد اما درعین‌حال این‌حرف هم صحیح است که درهند این‌موضوع به‌اندازهٔ غرب اهمیت ندارد. درهند شخص صاحب پول وثروت ممکن‌است مورد رشك وغبطه واقع شود اما احترام وتحسین را جلب نمی‌کند. احترام و تکریم وتحسین هنوز هم متوجه مردان و زنان شایسته وخردمند می‌شود و مخصوصاً کسانی ازآن بهره‌مند می‌شوندکه خودودارائی‌خود را درراه مصالح عمومی‌قربانی می‌سازند. نظریه هندی حتی در میان توده های مردم هرگز روح منفعت طلبی و سودجوئی را تأیید نمی‌کند.

اقتصاد جمعی شامل مساعی دسته جمعی و فعالیت های تعاونی می‌شود . این امر هم با تصورات اجتماعی قدیم هند سازگار است زیرا از قدیم ترین دورانها تمام تصورات هند برفکرزندگی وفعالیت دسته‌جمعی متکی‌بوده است .

انحطاط سیستم فعالیت جمعی که در دوران تسلط بریتانیا پیش آمد و مخصوصاً انحطاط سیستم دهکده ها و روستا های خود مختار ومتکی برخویش به توده های هند زیانهای عمیق وارد ساخته است و جنبهٔ روانی این خسارات خیلی بیش از زیانهای اقتصادی و مادی آن بوده است . وقتی این سیستم از میان رفت هیچ چیز مثبتی جای آنرا نگرفت و درنتیجه توده های مردم روح استقلال وحس مسئولیت، واستعداد همکاری وتعاون با یکدیگر در راه منظورهای مشترك را از دست دادند .

دهکده و روستای هندی که واحد سازمانی و حیاتی مشخصی‌بود تدریجاً صورت منطقه‌ای متروك شامل مجموعه ای‌از کلبه های گلی و افراد عجیب وغریب را بخود گرفت . اما دهکده هنوز هم با رشته های پیوندی ناپیدا بهم پیوسته است و خاطرات کهن در آن زنده است . قاعدتاً باید به‌آسانی بتوان از این سنت های قدیمی استفاده کرد و برای کارهای زمین وکشاورزی و برای

صنایع کوچك سازمانها و شرکت های مشترك و تعاونی بوجود آورد . بدیهی است امروز دیگر دهکده نمی‌تواند یك واحد اقتصادی کامل و مستقل باشد (هرچندکه ممکن‌است با یك واحد بزرگ کشاورزی دسته جمعی و تعاونی پیوند نزدیك داشته باشد) . اما درهرصورت هردهکده می‌تواند یك واحد حکومتی و انتخاباتی بشود ،که هرواحدی از این قبیل بصورت جامعه ای خود مختار در درون یك چهارچوب سیاسی وسیع‌تر قرارگیرد و نیازهای اساسی دهکده را زیرنظر و مراقبت خود داشته‌باشد . اگر باین‌ترتیب هردهکده یك واحد انتخاباتی بشمار آید کار انتخابات ایالتی و انتخابات عمومی سراسر هند نیز خیلی ساده‌تر خواهد شد ، زیرا تعداد رأی دهندگان مستقیم تقلیل خواهند یافت .

در اینصورت شورای دهکده‌که با آراء مستقیم تمام مردان و زنان بالغ دهکده انتخاب می‌شود درموارد انتخابات وسیع‌تر و بزرگتر خود رأی دهنده خواهد بود . ممکن است‌که این نوع انتخاب غیرمستقیم بعضی جهات منفی در خود داشته باشد اما باتوجه به سوابق و زمینهٔ هند با اطمینان خاطر احساس‌می‌کنم‌که باید هردهکده یك واحد انتخاباتی بشود ، باین ترتیب نمایندگان خیلی واقعی‌تر و مسئول‌تری انتخاب خواهند شد .

علاوه براین نمایندگان منطقه‌ای باید نمایندگان دیگری هم باشند که مستقیماً ازطرف سازمانهای تعاونی‌ودسته جمعی درکشاورزی ودرصنایع انتخاب شوند. بدینقرار سازمان دموکراتیك دولت نمایندگان مناطق و نمایندگان مشاغل را شامل خواهدگشت و باگذشتهٔ هند و همچنین مقتضیات و احتیاجات امروزی آن هماهنگ خواهد بود . در این‌صورت هیچ‌نوع احساس گسستگی باگذشته (جز با وضعی ازگذشته‌که تسلط بریتانیا بوجود آورده بود) باقی نخواهد ماند و ذهن و اندیشهٔ توده های مردم تأسیسات تازه را بعنوان ادامه ای از گذشته‌که هنوز هم آنرا بیاد می‌آورد وعزیز می‌دارد خواهد پذیرفت .

چنین تحولی درهند با انترناسیونالیسم سیاسی و اقتصادی نیز سازگاری خواهد داشت . زیرا هیچگونه تصادمی با ملل دیگر پیش نخواهد آورد ویکی ازعوامل نیرومند صلح درآسیا و درسراسر جهان خواهد شد . این وضع به‌تحقق جهان واحدی که ما خواه ناخواه بسوی آن رانده می‌شویم نیز کمك خواهدکرد هرچند هم‌که احساسات و عواطف ما نتوانند این دنیای واحد آینده را بدرستی

بپذیرند و ذهن ما نتواند آنرا چنانکه باید درك کند .

وقتی که مردم هند از احساس مهیب فشار و حرمان زدگی آزاد شوند بار دیگر وضع و موقعیت با ارزشی بدست خـواهند آورد و طبعاً از ناسیونالیسم کوته‌نظرانه وکناره جوئی و انزوا طلبی هم دست خواهندکشید. آنها با غرور و مباهات از میراث هندی خود ذهن وقلب خود را بروی مردم وملل دیگر خواهند گشود و اتباعی برای این جهان پهناور و جذاب خواهند شدکه همراه با دیگران در راه تکاپو وجستجوی باستانی که‌اجدادشان پیشقدمان آن‌بودند به‌جلو خواهندرفت.

۱۱ آیندهٔ هند چیست؟ تقسیم یا یك دولت ملی نیرومند یا مرکز یك دولت مافوق ملی ؟

بسیار دشوار است که شخص بتواند میان امید ها و بیم های خود تعادلی عادلانه بوجود آورد یامانع آن‌گرددکه آرزوهایش در اندیشه های ذهنش‌رنگی بجاگذارد . آرزوها و تمایلات ما همواره در جستجوی آنند کـه دلایلی برای تأیید خود بیابند و معمولاً می‌خواهند واقعیات و استدلالاتی را که با آنها جور نمی‌آیند نادیده بگیرند .

من‌اغلب می‌کوشم که چنین تعادلی در خود بوجود آورم بطوریکه بتوانم در هرمورد بدرستی قضاوت کنم و راه صحیح اقدام را بیابم در عین حال خوب می‌دانم که چقدر از توفیق در این منظور بدورم و ناتوان‌تر از آنم کـه بتوانم خود را از چنگ انبوه اندیشه ها و احساساتی که مرا بشکلی که هستم ساخته‌اند و در درون حصارهای خود به بندکشیده‌اند آزاد سازم . دیگران نیز بهمین قرار ممکن است در جهات دیگری سیر کنند .

نظر یك هندی و یك انگلیسی در بارهٔ هند و مقامش در جهان مسلماً بسیار مختلف ومتفاوت می‌باشد ، زیرا نظر هرکدام باگذشته های فردی و ملی خودش شکل می‌گیرد. افراد وگروههای ملی با اقدامات خود به سرنوشت خویش شکل می‌بخشند ، این اقدامات گذشته طبعاً به‌آنچه امروز روی می‌دهد منتهی شده است و آنچه امروز می‌کنند بنیان فرداها را بوجود می‌آورد و به آن شکل می‌دهد . همین امر و همین قانون علت و معلول و همین سرنوشتی که گذشتهٔ ما برای ما بوجود می‌آورد درهند «کارما» نامیده می‌شود .

البته این سرنوشت قطعی واجتناب ناپذیر نیست وبسیاری عوامل دیگرهم درآن تـأثیر دارد وهمچنین تصور می‌شود که ارادهٔ خود شخص هم درآن اثـر می‌گذارد. اگر این آزادی برای تغییردادن نتایج اقدامات‌گذشته وجود نمی‌داشت طبعاً همهٔ ما همچون ماشین‌هائی بی‌جان درچنگال آهنین سرنوشتی مقدر وگریز ناپذیر می‌بودیم . معهذا آن «کارما»ی گذشته هم عاملی بسیار نیرومند است‌که درشکل بخشیدن به هرفرد وهرملت اثری محسوس ومؤثر می‌گذارد وحتی خود ناسیونالیسم هم بـا خاطرات تلخ و شیرین وخوب وبدگذشته‌اش سایه‌ای ازاین «کارما» می‌باشد .

شاید این میراث‌گذشته درگروههای ملی بیش ازافراد اثر دارد زیرا تعداد بسیار زیادی ازموجودات بشری بیشتر براثرضروریات ندانسته وغیرشخصی‌خود اقدام می‌کنند تـا براثر تمایلات وضروریات فردی خود . وبهمین جهت بسیار دشوار است‌که بتوان آنها را از راهی‌که درآن قرار می‌گیرند منحرف ساخت .

ملاحظات اخلاقی ممکن است دریك فرد اثر ونفوذ داشته‌باشد اما اثرات آن برگروههای مردم خیلی کمتر است و هرچه این گروه بزرگ‌تر و وسیع‌تر باشد تأثیر ملاحظات اخلاقی درآن‌کمتر وناچیزتر خواهد بود . وبهمین جهت است‌که مخصوصاً درجهان تـازهٔ امروزی از راه تبلیغات موذیانه ومنفی خیلـی آسانترمی‌توان درگروههای مردم اثرگذاشت . معهذاگاهی هم اتفاق می‌افتد— هر چند هم به‌ندرت‌باشد— که یك‌گروه خود را به سطح عالی اخلاقی بالا می‌برد و فرد را ناگزیر می‌سازدکه روشهای‌کوته نظرانه وخود پسندانهٔ خویش را تغییر دهد . اما آنچه بیشتراتفاق‌می‌افتد این‌است‌که معمولاً یك‌گروه ازلحاظ اخلاقی در سطحی پائین‌تر ازیك فرد قرارمی‌گیرد .

جنگ هـر دونوع عکس‌العمل را برمی‌انگیزد اما آنچه بیشتر در دوران جنگ روی می‌دهد گریزازمسئولیت‌های اخلاقی و درهم ریختن و صفت موازین تمدنی است‌که انسان با رنج ومرارت بسیار برای خود ساخته وپرداخته است . جنگ وتجاوز موفقیت‌آمیز موجب توجیه ومداومت چنین صفت‌هائی می‌شود و به تسلط امپریالیستی وفکری نژاد غالب وآقا منتهی می‌گردد . شکست درجنگ هم موجب رشد حرمانزدگی واحساسات انتقام جویانه می‌شود . و درهرحال چه درپیروزی وچه‌درشکست کینه ونفرت وعادات خشونت‌آمیز رشد می‌یابد. خشونت

و بیرحمی وعـدم توجه به موازین اخلاقی توسعه می‌پذیـرد حتی هیچ کوششی بعمل نمی‌آید که نظر دیگران هم درك وفهمیده شود .

بدینقرار تمام این عوامل درآینده اثرمی‌گذاردو تصادمات وجنگهای بیشتر باتمام عواقب ناگواری که ببار می‌آورند روی می نماید .

روابطی که در ۲۰۰ سال گذشته بازور میان هند وانگلستان بـرقرار شده چنین «کارما»ئی را برای هردوطرف‌ساخته است وطبعاً این گذشته برروابط متقابل آنها با یکدیگر حکومت دارد واثر می‌گذارد . انگلستان اسیر بندهای این گذشته است وما نیز تاکنون بیهوده تلاش ومبارزه کرده‌ایم که خودرا از نفوذ این میراث گذشته آزاد سازیم و روابطی براساسی نووتازه بوجودآوریم. متأسفانه ماجراهای پنج سال گذشتهٔ جنگ هم برمفاسد این «کارما»ی گذشته افزوده و برقرار شدن آشتی و روابط عادی را دشوارتر ساخته است .

مجموعهٔ این ۲۰۰ سال ارتباط گذشته مثل هرمورد دیگر اختلاطی است ازخوبی‌ها وبدی‌ها . ازنظر انگلیسی‌ها کفهٔ خوبیها بر بدی‌ها می‌چربد . و برای هندی‌ها بدیهاچنان غالب است که تمامی این دوران را تیره می‌سازد . اما تناسب میان‌خوبی وبدی‌به هراندازه و هرشکل هم که باشد این امر مسلم است که هرنوع ارتباطی که اجباراً تحمیل‌و برقرار شود ناچار کینه ونفرت و بیزاری متقابل را برـ می‌انگیزد و ازچنین احساساتی تنها عواقب ناگوار ناشی می‌شود .

درهند چه ازنظر سیاسی وچه ازنظـر اقتصادی یك تغییر انقلابی نه فقط مورد نیاز می‌بـاشد بلکه چنانکه می‌نمایـد گریزناپذیر می باشد . دراواخر سال ۱۹۳۹ کمی پس از شروع جنگ وبعد هم درآوریل۱۹۴۲ امکانی ضعیف بنظر می‌رسید که چنین تغییری از راه توافق میان هند وانگلستان صورت پذیرد . اما آن امکانات وتصورات ازمیان رفت زیراآنها ازهرگونه تغییراساسی وحشت داشتند. اما مسلماً تغییرفرا خواهد رسید .

آیا مرحلهٔ توافق بکلی‌گذشته‌است؟ معمولاوقتی‌که مخاطرات جدی پیش می‌آیدگذشته و تأثیرات فکری آن نفوذشان‌کمتر می‌شود ونظرها بیشتر متوجه زمان حال وطرحهای آینده می‌گردد. اما اکنون بطوری که درهند می‌بینیم گذشته‌ها هستندکه باشدت بیشتر بازگشته‌اند و روحیهٔ پذیرنده وسازشکارانه تغییریـافته و صورتی خیلی شدیدتر وتلخ‌تر پیداکرده‌است . آنچه مسلم است سرانجام دیر یا

زود به دنبال تصادمات تازه یا شاید هم بدون هیچگونه تصادم شدید میان هند و انگلستان موافقتی حاصل خواهد شداما احتمالا چنین توافقی خیلی کمتر باواقعیت وصمیمیت وهمکاری همراه خواهد بود .

به اغلب احتمال هردوطرف ناگزیرخواهند شدکه برخلاف میل خود و با سوءِ نیت وعدم‌اعتماد متقابل درمقابل شرایط وموقعیت خاصی که بوجود می‌آید تسلیم شونـد . هیچگونه راه حلی که مبتنی برآن باشدکـه هند را، حتی‌ازلحاظ اصولی بصورت قسمتی ازامپراطوری انگلستان نگاهداردکمترین احتمال قبول را نخواهد داشت . همچنین هرگونه راه حلی که بخواهد بقایای فئودالی را در هند محفوظ نگاهدارد نخواهد توانست دوام بیاورد وپایدارباشد .

زندگی درهند بسیار بی‌ارزش است و موقعی که چنین است طبعاً تهی و زشت وپست است وتمام عواقب شوم و نتایج مهیب فقرآنرا دربرگرفته است . درهند محیطی ناراحت‌کننده وخشم‌انگیز وجود داردکه دلایل متعدد آن یا تحمیل شده و یا طبیعی و ذاتی وضع کنونی آن‌است اما اساساً این اوضاع نتیجهٔ فقر و احتیاج می‌باشد . سطح زندگی ما درهند بسیار پائین ومیزان مرگ و میر بسیار بالااست .

کشورهای صنعتی شده وثروتمند به‌کشورهای تکامل نیافته و فقیر بهمان چشمی می‌نگرندکه ثروتمندان به مردم فقیر ومستمند وتیره روز نگاه می‌کنند .

مرد ثروتمند بعلت دارائی وامکانات فراوان، معیارهای عالی وذوقی پرورده ومشکل پسند پیدا می‌کند وفقیران‌را بخاطرعادات خشن ونداشتن‌فرهنگ سرزنش می‌کند وحقیر می‌شمارد . با اینکه امکان بهبود زندگی‌را ازفقیران سلب کرده‌است خود فقر وعواقب آنرا برای ایشان دلیل موجهی می‌شماردکه چیزهای بیشتری را ازایشان مضایقه‌کند ومحرومیت های بیشتری برای آنها بوجود آورد .

هندکشوری فقیر نیست . درهند همه چیز به حد وفور هست بطوری‌که می‌توانـدکشوری ثروتمند باشد معهـذا مردمش بسیار فقیرهستند . هند میراث فـرهنگی بسیار غنی دارد وامکانات توسعهٔ فرهنگیش نیز بسیار زیـاد است اما بسیاری ازعوامل پرورش ولوازم توسعه فرهنگ را فاقد است . این فقدان دلایل متعدد دارد اما مخصوصاً بعلت محرومیت‌های عمدی است‌که برهند تحمیل شده است. وقتی‌که وضع چنین‌است نیروهای حیاتی و زندهٔ مردم‌باید موانع موجود

را مرتفع سازد و کمبودها را جبران کند و این همان چیزی است که درهند امروز روی می‌دهد .

هیچ‌چیز نمایان‌تر از آن نیست که هند منابع عظیم ثروت وهمچنین‌ذکاوت ومهارت واستعداد وشایستگی را برای پیشرفت سریع دارا می‌باشد . هند میراث فرهنگی‌متراکم وتجارب‌روحی ومعنوی قرنهارا درپشت سرخود دارد . می‌تواند هم ازنظر علوم نظری وهم ازنظرعلوم تطبیقی پیش برود ویك ملت بزرگ‌صنعتی بشود. باوجود محدودیت‌های فراوان‌که برایش ایجادشده وبا اینکه مردان وزنان جوانش‌برای‌کارهای‌علمی امکانات لازم را نداشته‌اندکامیابیهای علمیش قابل‌توجه می‌باشد. این‌موفقیت‌ها به‌نسبت وسعت و امکانات‌کشورزیاد نیست اما نشانه‌ایست از این حقیقت‌که اگر نیروهای ملت آزادشود وامکانات لازم ومناسب برایش‌فراهم گردد چه پیشرفتهای بزرگ وموفقیت‌های درخشان پیدا خواهدکرد .

تنها دوعامل ممکن است در راه پیشرفت هند سد ومانعی ایجادکند : یکی تحولات بین‌المللی وفشارهای خارجی که برهند وارد می‌شود ودیگری نبودن هدفی واحد ومشترك در داخل کشور . سرانجام همین عامل دوم است‌که اهمیت بیشتر دارد و به‌حساب می‌آید .

اگرهند به‌دوقسمت یا بیشتر تجزیه شود ونتواند بصورت‌یك واحدبزرگ سیاسی واقتصادی عمل‌کند ناچار این وضع درپیشرفتش تأثیر فوق‌العاده وشدید خواهدگذاشت وبطورمستقیم‌آنرا ضعیف‌خواهد ساخت اما نتیجهٔ بدتروناگوارتر آن‌اختلافات وتصادمات‌روانی میان‌کسانی‌خواهد بودکه میل‌دارند ازنو آنرامتحد سازند یاکسانی‌که باچنین اتحادی مخالفت می‌کنند . طبعاً منافع جدید وتازه‌ای بوجود خواهدآمدکه با پیشرفت وتغییرمخالفت خواهند داشت و «کارما»ی بد و زیانبخش تازه‌ای بوجودخواهدآمد که درآیندهٔ ماتأثیری ناگوار خواهدگذاشت.

معهذا گاهی اوقات ناگزیر باید قدمهائی نادرست را برداشت ازبیم‌آنکه مبادا وضعی بدتر وخطراتی بزرگتر پیش آید و این خود شگفتی وتضاد درونی است‌که مستلزم سیاست‌هاست و هیچ‌کس نمی‌تواند با اطمینان بگوید که آیا تن دادن به‌اقدامات نادرست‌کنونی بهتر وبی‌ضررتر خواهد بود یا روبرو شدن بامخاطراتی‌که تصورآن وجود دارد ؟

همیشه یگانگی وپیوستگی بهتر از گسستگی است اما یگانگی و وحدت

تحمیلی هم چیزی خطرناك وشرم آور می باشد که امکانات انفجار را در خود خواهد داشت . یگانگی ووحدت باید در ذهن وروح وقلب باشد . باید نوعی احساس تعلق داشتن بیکدیگر ومقابله کردن متفقانه و بایکدیگر برضد کسانی که وحدت را مورد تهدید وحمله قرارمی‌دهند وجود داشته باشد . من‌معتقدم که چنین وحدت‌اساسی‌درهند هست اما عوامل ونیروهای دیگر تا اندازه‌ای آنرا پنهان‌ساخته وبر آن پیشی گرفته است . ممکن است که این عوامل موقتی ومصنوعی باشند و پس ازمدتی ازمیان بروند اما بهرصورت امروزوجود دارند وهیچ کس‌نمی‌تواند آنها را نادیده بگیرد .

البته‌گناه این وضع بگردن خودماست وما باید بخاطرضعف‌های خودرنج بکشیم اما نمی‌توانم مسئولیت مقامات انگلیسی را هم برای نقش نفاق افکنی که در هند داشته‌اند نادیده بگیرم و ببخشم . تمام خسارات وصدمات دیگری که‌آنها برهند وارد کرده‌اند خواهندگذشت و جبران خواهند شد امـا تقسیم و تجزیهٔ هند آسیبی خواهد بود که تا مدتهای خیلی بیشترباقی خواهدماند و بمازیان خواهد رساند . اغلب وقتی که به **هند** می‌اندیشم وضع **ایرلند** و **چین** را بخاطر می‌آورم . این هردوکشور ازلحاظ مسائل گذشته وحال با **هند** و بـایکدیگر متفاوت هستندمعهذا شباهت‌های بسیارمیان‌آنها وجوددارد. آیا ماهم‌ناگزیرخواهیم بودکه همان‌راه‌آنها را درآینده دنبال‌کنیم ؟

جیم فلان درکتابش بنام «سفرزندان» ازتأثیری که‌زندان درخصال آدمی بوجود می‌آورد سخن می‌گوید و هرکس که مدتی را در زندان‌گذرانده می‌داند که حرفهای او چقدر درست است‌که می‌گوید : «زنـدان . . . همچون‌آئینه‌ای درشت‌نما درخصلت آدمی اثرمی‌گذارد . هرضعف ونقص‌کوچك درزندان‌نمایان می‌گردد ، جلوه‌می‌کند ، بزرگ می‌شود ، مورد تأکید قرار می‌گیرد تا بجائی که دیگرمحکوم زندانی شخصی نیست که ضعفی‌دارد ، بلکه ضعف مجسمی است که لباس‌زندانی محکوم را پوشیده است .»

یك‌چنین تأثیری در خصال ملی‌که تحت تسلط وحکومت خارجی قـرار می‌گیرد نیز بوجود می‌آید . البته تنها خصال منفی وضعیف پرورش نمی‌یـابند زیرا صفات عالی ونجیبانه هم رشد پیدامی‌کنند وکم‌کم قـدرت ونیروی ملت براثر مقاومت ومداومت ساخته می‌شود . امـا در هرحال قدرت خارجی همواره

سعی دارد که خصال پست وضعیف را تشویق کند و بپروراند وصفات عالی ملت راسرکوب سازد .

همچنانکه ما در زندان خود زندانیانی داریم که مهمترین خصلتشان این است که به جاسوسی در میان هم زنجیرها وهم زندانهای خود می پردازند و به زندانبانان کمك می کنند ، دریك ملت اسیر و دست نشانده هم عروسكها وانگلهای چاپلوس کم نیستند که برای اربابان خارجی کمر خدمت می بندند و به خوش خدمتی می پردازند. اشخاص دیگری هم هستند که باقصد وعمد چنین روشی را درپیش نمی گیرند اما براثر تأثیر سیاست و توطئه و دسیسه و تحریکات قدرت مسلط خارجی به چنین راهی می افتند .

اگر تقسیم هندیا بعبارت صحیح تر این اصل که وحدت نباید صورت تحمیلی راداشته باشد بااین ترتیب قبول شود که با بیغرضی مورد رسیدگی قرار گیرد و عواقب ناگوار آن سنجیده شود ممکن است موجب شود که همه بفهمند و بپذیرند که وحدت برای همه خیلی بهتر است وبدینقرار قبول اصل تقسیم هند اشکالی نداشته باشد .

اما ظاهراً این خطر هست که وقتی قدم نادرستی برداشته شد بدنبال آن قدمهای نادرست مشابهی هم برداشته شود . وقتی کوشش بعمل آید که مسائل خود را از راهی نادرست حل کنیم همواره ممکن است مسائلی تازه بوجود آید. اگر قرار شود که هند به دو یا چند کشور تقسیم شود دراینصورت پیوستن والحاق بعضی دولتهای بزرگ محلی امرای هند به قسمتهای دیگر خیلی دشوارتر خواهد شد زیرا آن دولتهای محلی برای خود دلایلی خواهند داشت که خودرا از سایر نواحی جدا سازند و رژیمهای مستبدانهٔ خویش را ادامه دهند درحالیکه اگر تقسیمی پیش نیاید این دولتهای محلی هم نخواهند توانست چنین دلایلی را مطرح سازند . [1]

---

۱ ــ قابل تذکر است که دولت های محلی هند در عین حال که مایلند خودمختاری داخلی خودرا حفظ کنند مایل هستند که هند بصورت اتحادیهٔ فدرال نیرومندی در آید که آنها هم با حقوق مساوی نواحی دیگر عضو آن باشند . بعضی از وزیران و سیاستمداران ممتاز این دولتها بشدت باموضوع تقسیم هند مخالفت کرده اند ومتذکر شده اند که اگر بنا باشد هند تقسیم شود ، این دولت ←

هیچ‌نوع تقسیم هند براساس مذهبی میان هندوان و مسلمانان به آنصورت که اکنون از طرف **مسلم‌لیگ** پیشنهاد می‌شود نخواهد توانست پیروان این‌دو مذهب بزرگ هند را ازیکدیگر جدا سازد زیرا آنها درسراسر هند بهم آمیخته هستند . حتی اگر آن نواحی هندکه درآنها پیروان یکی از دو مذهب اکثریت دارند از هم جدا شوند نتیجه آن خواهد بودکه بازهم در هریك از آنها اقلیت-بزرگی از پیروان مذهب دیگر باقی خواهد ماند .

بدینقرار از این راه بجای آنکه مسئلهٔ اقلیت را حل کنیم مسائل متعدد دیگری بوجود خواهیم آورد . زیرا گروههای مذهبی دیگری مانند سیك‌ها نیز بشکلی ناشایست و برخلاف میل خودشان میان دو دولت مختلف تقسیم خواهند

بقیهٔ پاورقی از صفحهٔ قبل

های محلی‌هم ممکن است ترجیح بدهندکه خودشان را جدا نگاهدارند و به هیچ یك از قسمت‌های هند تقسیم شده ملحق نشوند . «سر . سی . پ . راماسوامی-ایار» صدراعظم دولت محلی تراوانکور (درجنوب هند) که از شایسته‌ترین و مجرب‌ترین وزرای‌این‌دولت‌های محلی‌است (هرچندکه بخاطر تمایلات‌استبدادی و سرکوبی مخالفانش شهرت دارد) از کسانی است‌که بشدت ازفکر خودمختاری داخلی‌این‌دولت‌های‌محلی هواداری می‌کند. اما درعین‌حال یکی‌از مخالفان سر-سخت تشکیل «پاکستان» یا هرنوع تقسیم دیگر هند می‌باشد . راماسوامی‌ایار ، در نطقی‌که در۶ اکتبر ۱۹۴۴ در شعبهٔ بمبئی ، « شورای هندی امور جهانی» ایراد کرد گفت: «دولت‌های محلی هندبایدبصورتی‌درآیندکه بتوانند درعین‌حال که از حداکثر خودمختاری در بارهٔ امور محلی مربوط به‌خود استفاده می‌کنند با سایر واحدها و نواحی‌هندبرای بوجودآوردن یك سازمان ودستگاه قانون‌گزاری و اجرائی مرکزی همکاری کنند . چنین سازمانی در داخل و خارج هند مظهر هند وعامل هماهنگ کنندهٔ واحدهای مختلف آن خواهد بود ...

راماسوامی ایار ، تأکید می‌کندکه ۶۰۱ دولت محلی هند نمی‌توانند باقی بمانند بلکه حداکثرباید‌به۱۵ دولت تقلیل‌یابند ودولت‌های محلی کوچکتر به دولتهای محلی‌بزرگتر یا ایالات دیگر هند ملحق شوند .

ظاهراً راماسوامی ایار به‌پیشرفتهای سیاسی این دولت‌های محلی توجهی نشان نمی‌دهد یا آنرا در درجهٔ دوم اهمیت قرار می‌دهد درحالیکه نبودن پیشرفت‌های سیاسی و اجتماعی در دولت‌های محلی خود موجب می‌شودکه میان مردم این دولت‌های محلی و مقامات حاکمهٔ آنها تصادمات وکشمکشهای دائمی بوجود آید.

شد . و؛ درحالیکه به‌یك گروه مذهبی آزادی داده شده است که از دیگران جـدا شود ، سایر گروههای دیگر که آنها هم دراقلیت هستند ، از چنین حقـی محروم می‌شوند و ناگزیر می‌شوند که برخلاف تمایل قلبی خودشان به اجبار از هند جدا بمانند .

اگر این حرف درست باشد که در هرمنطقه باید اکثریت (مذهبی) دربارهٔ جدائی و تقسیم تصمیم بگیرد معلوم نیست چرا اکثریت نباید درمورد این مسئله نسبت به‌تمامی هند تصمیم بگیرد . یا برعکس چرا در هرناحیهٔ کوچك‌هم مردم حق نداشته باشند بهمین‌قرار دربارهٔ تقسیم وتجزیه تصمیم بگیرند که باین‌ترتیب تعداد بسیار زیادی دولت های کوچك بوجود خواهد آمد که تصورش هـم عجیب و شگفت‌انگیز مـی‌نماید . و باتمام این تفاصیل چنین تصمیماتی نمی‌_ تواند بصورت منطقی تحقق پذیرد زیرا گروههای مذهبی درسراسر کشور با هم مخلوط و آمیخته هستند .

حتی اگر این مسئله جنبهٔ اقلیت‌های ملی را می‌داشت چنین تقسیم و چنین راه‌حلی بسیار دشوار و غیرعملی می‌بود. بدیهی‌است موقعی‌که این اقلیت فقط جنبهٔ مذهبی داشته باشد چنین راه‌حلی غیرمنطقی‌تر ودشوارتر و غیرممکن خواهد شد . چنین اقدامی بازگشت به تصورات قرون وسطائی‌خواهد بود که نمی‌تواند با دنیای جدید کنونی سازگاری داشته باشد .

اگر جنبه‌های اقتصادی تجزیه وتقسیم هند مورد ملاحظه قرارگیرد بروشنی معلوم می‌شود که مجموعهٔ هند کمابیش ازنظر اقتصادی یك واحد مستقل ومتکی بخویش می‌باشد. هرنوع تقسیم هند طبعاً موجب ضعفش خواهد شد وهرقسمت آن ناچار به‌قسمت دیگر نیازمند خواهد بود . اگر تقسیم به‌صورتی باشد که قسمت‌هائی راکه در آن اکثریت با هندوهاست از قسمت‌هائی کـه اکثریتشان مسلمان‌است جدا سازد قسمت هندوئی‌آن شامل‌منافع معدنی‌بیشتر ومناطق صنعتی خواهد شد. باین جهت قسمت هندوئی آن ازاین نظر زیاد آسیب وزیان‌نخواهد دید ، درصورتیکه قسمت مسلمانی آن ازنظر اقتصادی عقب‌مانده خواهد بود که اغلب کمبود خواهد داشت و بدون مقادیر زیادی کمك‌های خارجی نـخواهد توانست دوام بیاورد .

باین‌ترتیب این واقعیت غریب جلوه‌گر می‌شود که کسانی‌که خـواستار

تجزیه و تقسیم هستند خودشان بیش‌از دیگران زیان خواهند دید وچون‌تااندازه‌ای این حقیقت را درك می‌کنند اکنون این زمزمه را آغاز کرده‌اند که تقسیم باید بصورتی انجام پذیرد که از لحاظ اقتصادی وضع متعادلی بوجود آورد . من نمی‌دانم که آیا اصولاً چنین چیزی ممکن هست یا نه ؟ اما من شخصاً در این مورد تردید دارم . بهرصورت چنین کوششی بدان معنی خواهد بود که نواحی پهناوری که در آن بسیاری از مردم هندو یا سیك هستند اجباراً به قسمت‌های جدا شده ملحق گردد . و این خود از لحاظ اصل خودمختاری و رعایت نظر مردم وضعی شگفت‌انگیز بوجود خواهد آورد .

دراین مورد داستان مردی را بخاطر می‌آورم که پدر و مادر خود راکشت و بعد خود را دراختیار دادگاه قرار داد که بعنوان یتیم ازاو سرپرستی کنند .

یك تضاد عجیب‌دیگرهم پیش‌می‌آید وآن این‌است که هرچند اصل رعایت نظر مردم مطرح می‌شود فکر مراجعه به آراء عمومی برای تعیین سرنوشت هر ناحیه قبول‌نمی‌گردد یا اینکه گفته می‌شود مراجعه به‌آراء عمومی باید درنواحی که اکثریت آن مسلمان هستند وفقط محدود به‌مسلمانان باشد .

بدینقرار در بنگال و پنجاب نسبت مسلمانان به‌تمامی جمعیت در حدود ۵۴ درصد یاکمی کمتر می‌باشد . پیشنهاد می‌کنند که مثلاً در این نواحی فقط همین ۵۴ درصد باید در رأی‌دادن شرکت کنند و دربارهٔ سرنوشت ۴۶ در صد یا بیشتر که باقی می‌مانند و در این مورد به آنها حق رأی داده نمی‌شود تصمیم بگیرند . نتیجهٔ قبول چنین پیشنهاد و وضعی آن خواهد بود که ۲۸ در صد مردم یعنی اکثریت ۵۴ درصد حق خواهند داشت دربارهٔ مقدرات و سرنوشت ۷۲ در-صد مردم که باقی می‌مانند تصمیم بگیرند !

بدشواری ممکن است تصور کرد که یك شخص فهمیده و منطقی چنین پیشنهادی را مطرح سازد یا انتظار داشته باشد که مورد قبول واقع شود . تا وقتی که عملاً دراین‌مناطق به‌آراء عمومی مسلمانان رجوع نشود من نمی‌دانم وهیچ کس هم نمی‌تواند بداند چه‌تعدادی از مسلمانان این نواحی خواستار تقسیم و جدائی‌هستند. من تصور می‌کنم که تعداد زیادی ازایشان و احتمالاً اکثریت آنها به‌مخالفت با تقسیم ، رأی خواهند داد .

بسیاری از سازمانهای مسلمان با تقسیم هند مخالف هستند و تمام غیر-

مسلمانان چه هندو ، چه‌سیك ، چه مسیحی وچه پارسی (زردشتی) با آن مخالف می‌باشند . اصولاً احساسات موافق تقسیم و تجزیه در نواحی و مناطقی رشد و رواج یافته‌که مسلمانان اقلیت کوچکی را تشکیل می‌دهند و این نواحی در هر صورت ازسایر نواحی هند جدا نخواهند شد .در ایالاتی‌که مسلمانان دراکثریت هستند فکر تقسیم و تجزیه کمتر هوادار دارد و این امرهم طبیعی است زیرامی‌توانند بر روی پای خود بایستند و دلیلی ندارد که از گروههای دیگر ترس و وحشتی داشته باشند .

در ایالت مرز شمال غربی (که ۹۵ درصد آن مسلمان هستند) و در آنجا **پاتان**‌های دلیر متکی به‌خویش می‌باشند و از هیچ‌چیز ترس و وحشتی‌ندارند این تمایلات تجزیه طلبانه از همه جا کمتر است . به‌این جهت است‌که پیشنهاد **مسلم لیگ** برای تقسیم هند درنواحی مسلمان نشین‌که می‌خواهند آنها را از هند جداسازند خیلی کمتر هوادار وموافق دارد تا مناطقی‌که مسلمانها درآنها در اقلیت هستند و بااین‌جهت مورد تقسیم وتجزیه قرار نخواهندگرفت .

معهذا این واقعیت بجای خود باقیست‌که بسیاری از مسلمانان از نظر احساساتی به یك تجزیه و تقسیم علاقه نشان می‌دهند بدون آنکه به عواقب آن بیندیشند . در واقع این پیشنهاد تاکنون به‌شکلی مبهم مطرح گشته است و با وجود تقاضاهای مکرر هرگز کوشش نشده است که بصورت مشخص و روشنی بیان شود .

من تصور می‌کنم‌که این احساسات بشکلی مصنوعی ساخته شده‌اند و در ذهن مسلمانان ریشهٔ واقعی ندارند، اما حتی‌احساسات موقتی و ساختگی‌هم‌ممکن است درحوادث نفوذ فراوانی داشته‌باشند واوضاعی تازه ایجاد کنند . اگراوضاع بحال عادی باشد طبیعتاً و خود بخود گاه بگاه انطباق‌هائی صورت می‌پذیرد اما دروضع خاصی‌که هند امروز دارد و تمامی قدرت‌ها در دست بیگانگان می‌باشد هرچیز ممکن است اتفاق بیفتد .

روشن‌است‌که هر نوع توافق‌واقعی بایدبراساس‌حسن‌نیت‌عناصری‌که مجمع مؤسسان راتشکیل می‌دهندبدست‌آید وباعلاقهٔ تمام‌گروههای ذینفع برای همکاری بایکدیگر ودر راه یك هدف مشترك بستگی خواهد داشت . برای رسیدن به‌چنین توافقی هرگونه فداکاری منطقی ارزش دارد . هرگروه نه‌فقط از لحاظ نظری و

عملی باید آزاد باشد و امکان رشد برای خود داشته باشد بلکه بـایـد آزادی و برابری را واقعاً احساس کند . اگرشهوات وهیجان‌های غیرمنطقی کنـار گذارده شود رسیدن به‌چنین آزادی باحداکثر خودمختاری برای ایالات ودولت‌های‌محلی درعین حالی که یك حکومت مرکزی نیرومند و پیوسته هـم وجود داشته باشد دشوار نخواهد بود . حتی ممکن است در درون ایالات ودولت‌های محلی هم واحدها و نواحی خود مختار کوچکتر بوجود آید همچنانکه در روسیهٔ شوروی هم عمل کرده‌اند . علاوه بر تمام اینها هرنوع تضمین و حمایت قابل قبول برای حقوق اقلیت می‌تواند درقانون اساسی گنجانیده شود .

تمام این چیزها شدنی است ومی‌تواند تحقق پذیرد امابا نیروها وعوامل گوناگونی که دست اندرکارمی‌باشند ومخصوصاً با سیاست انگلستان که مهمترین عامل است نمی‌دانم آینده به‌چه‌صورتی شکل خـواهدگرفت . ممکن است کـه نوعی تقسیم برهند تحمیل گردد که درآن رشته‌های پیوندی هم وجود داشته باشد ونواحی تقسیم شده رابه‌یکدیگر ملحق سازد. من‌معتقدم که اگرچنین وضعی پیش آید بعداً تمایلات وحدت که اصولاً درهند وجود دارد وتحولات جهانی موجب خواهد شد که‌قسمت‌های‌تقسیم شده ازنو به‌یکدیگر نزدیك شوند وسرانجام وحدت واقعی بوجود آید وبرقرار شود .

این وحدت و یگانگی جنبه‌های جغرافیائی ، تاریخی و فرهنگی وجهات دیگردارد اما نیرومندترین عامل موافق آن جریان تحولات جهانی است .

بسیاری از مـا عقیده داریم کـه هند اصولاً دارای ملتی واحـد است . آقای **جیناه** نظریهٔ دوملت را مطرح ساخته واخیراً هم با اصطلاحات و لغت‌پردازیهای سیاسی بعضی‌گروه‌های مذهبی دیگررا بعنوان ملل‌فرعی توصیف کرده است. بنابنظراومذهب عامل‌مشخص کنندهٔ هرملت می‌باشد. امروز طرزفکرعـادی ومعمولی چنین نیست . اما چه هند را دارای یك ملت توصیف کنیم وچه دوملت ویا چند ملت در واقع این موضوع اهمیت زیاد نداردزیرا امروز مسئلهٔ ملیت در مفهوم جدید خود ازموضوع دولت‌ها جدا شده است .

امروز یك دولت ملی مرکب ازیك ملت ، واحدی بسیار کوچك می‌باشد ودولت‌های کوچك نمی‌توانند موجودیت مستقل داشته باشند . حتی جای تردید است که دولت‌های مرکب از ملت‌های بزرگتر هـم بتوانند استقلال حقیقی داشته باشند . باین‌جهت است که دولت‌های ملی جای خود را به‌دولت‌های بزرگترچند

ملتی یا فدراسیون‌های بزرگ می‌دهند .

اتحاد شوروی بهترین نمونهٔ این‌نوع دولت است . **ایالات‌متحدهٔ آمریکا** هم هرچند با رشته‌های استوار پیوند ملی بهم بسته هستند اصولاً دولتی مرکب ازچندین ملیت مختلف می‌باشد . در پشت لشکر کشی‌هـای **هیتلر** در سراسر اروپا علاوه برشهوت جهانگشائـی نازی‌ها تمایلات دیگری هم وجـود داشته است. نیروهای تازه‌ای در پی آن‌بوده‌اند که سیستم‌دولت‌های کوچك‌اروپائی را ملغی سازند . اکنون ارتش‌های **هیتلر** بسرعت عقب نشینی می کنند یانابود شده‌اندامافکر بوجودآوردن اتحادیه‌ای‌بزرگ ازکشورهای اروپائی باقی‌می‌ماند .

آقای هـ . ج . ولز با کلام گرم و آتشین پیامبری پیرمی‌گوید که جامعهٔ بشری اکنون به‌پایان یك دوران خود رسیده است و آن دوران تجزیه و تفرقه‌برای ادارهٔ امور ، تفرقهٔ سیاسی میان دولت‌های مستقل جدا ازیکدیگر و تفرقهٔاقتصادی میان سازمانهای اقتصادی نامحدودی‌که فقط بخاطر کسب سودباهم رقابت‌می‌کنند می‌باشد . اوبما می‌گوید که بعلت وجود سیستم ناسیونـالیسم منفردو فعالیت مؤسسات ناهماهنگ اقتصادی جهان بیمار می‌باشد . ما ناچار خواهیم بـود که به‌سیستم دولت‌های متشکل از یك‌ملت پایان بدهیم وبسوی حکومت دسته‌جمعی برویم‌که درآن هیچ‌ملتی نه‌حقیرشمرده شود ونه‌اسیر باشد .

پیامبران اغلب نادیده گرفته می‌شوند و گـاهی اوقات هم بـه‌آنها سنگ می‌زنند وایشان راموردتوهین قرار می‌دهند . بهمین جهت هشدار آقـای **ولز** و کسان بسیار دیگرکه چون او سخن می‌گویند اکنون برای‌کسانی که زمام امور را در دست دارند همچون فریادی در بیابانی تهی است . معهذاآنها خط‌حرکت اجتناب ناپذیر آینده را نشان می‌دهند .

ممکن است از این حرکت جلوگیری شود یا جریان آن به‌تأخیر افتد یا آنانکه زمام قدرت را در دست دارندنسبت به‌این‌حرکات چنان‌کور باشند که‌پیش ازشکل‌گرفتن‌آن یکباردیگر برای جهان‌فاجعه ومصیبتی بزرگ‌تراز جنگ کنونی هم روی نماید .

درهندهم ، مانند سایرجاها، ما بشدت اسیربندهای شعارها وجملات‌مشتق ازحوادث گذشته وگرفتار ایدئولوژیهای دور از زمان کنونی هستیم‌که مهمترین کارشان جلوگیری از رواج‌افکار منطقی ومانع شدن از ملاحظهٔ بی‌غرضانهٔاوضاع

به‌آن صورت که واقعاً هستند می باشد .

همچنین تمایلاتی برای مطرح ساختن آرمانهای انتزاعی ومبهم وجود دارد که فقط عکس‌العمل‌ها و پاسخ‌های هیجان آمیزی‌را بوجود می آورد که بجای خود خوبست اما ضمناً موجب ابهام ذهن و دور افتادن از واقعیات می‌شود .

درسالهای اخیر مطالب زیادی در بارهٔ آیندهٔ هند مخصوصاً در بارهٔ وحدت یا تقسیم هند گفته ونوشته شده است معهذا این واقعیت حیرت انگیز هنوز بجای خود باقیست که کسانی که فکر بوجود آمدن «پاکستان» یا تقسیم هند را مطرح می‌سازند باکمال جدیت ازبیان روشن ومشخص منظورهای خویش خودداری می کنند ونمی گویند یا نمی‌توانند بگویند منظورشان ازچنین تقسیم و چگونگی تحقق آن چیست .

آنها فقط‌جنبه‌های احساساتی موضوع‌رامطرح می‌سازند . همچنین‌بسیاری ازکسانی که با اینها مخالفت می کنند فقط به‌جنبه‌های تخیلی وتمایلات مبهم خود توجه دارندکه برمنافع‌خیالی خودشان متکی می باشد. ناگزیرمیان این‌دو برداشت متفاوت احساساتی وتخیلی نمی‌تواند زمینهٔ مشترکی وجود داشته باشد . بدینقرار فکر و کلمات «پاکستان» و«آکند هندوستان» (هند تقسیم ناشده) همچون گوی چوگان‌بهرسو می‌غلتد وهواداران هریك آنها را بادادوفریاد برسریکدیگرمی کوبند.

روشن است که هیجان‌های عمومی گروههای مردم و تقاضاهای دانسته یا نادانستهٔ آنها اهمیت دارد وباید مورد توجه قرار گیرد . ضمناً بهمین اندازه هم روشن است که اگر واقعیات وحقایقی را نادیده بگیریم یا با پردهٔ نازك هیجانها بپوشانیم درماهیت آنها تغییری روی نخواهد داد . بلکه‌آنها راه خویش را دنبال خواهندکرد ودر لحظاتی نامناسب بشکلی‌غیرمنتظره خود را ظاهرخواهندساخت. هرتصمیمی که براساس هیجانها یا درموقعی که هیجانها در غلیان هستند و عامل عمده ومسلطی را تشکیل می‌دهند اتخاذ شود احتمالاً نادرست خواهد بود و به‌عواقب وتحولات خطرناك منتهی خواهد گشت .

روشن است که‌آیندهٔ هند به‌هرصورت که باشد حتی اگر درآن تقسیماتی پیش‌آید نواحی مختلف آن ناچار باید از صدها جهت مختلف بایکدیگرهمکاری داشته باشند . وقتی که حتی ملت‌های مستقل هم‌ناگزیرند با یکدیگرهمکاری کنند طبعاً ایالات مختلف هند یا نواحی مختلفی که‌ازتقسیم و تجزیه حاصل شود خیلی

بیشتر باید باهم مربوط باشند زیرا این نواحی ارتباط‌خیلی نزدیکتری بایکدیگر دارند وباید به‌هم پیوند داشته باشند درغیراین‌صورت رو بانحطاط خواهند نهاد ومتلاشی خواهندشد وآزادی خود را ازدست خواهند داد .

بدینقرار نخستین سؤالی که پیش می‌آید این‌است که : آیا رشته‌های پیوند مشترکی که‌باید نواحی مختلف هند را به‌یکدیگر پیوند دهندوبرای تأمین پیشرفت وحفظ آزادی‌آن وهمچنین برای خود مختاری ورشد فرهنگی نواحی مختلف‌آن لازم است کدامند ؟ طبعاً دفاع ازهند یکی ازمهمترین اموری است کـه باید ازین لحاظ مورد ملاحظه واقع شود وپشت‌سر دفاع هم صنایعی‌قرار می‌گیرند که امر دفاع را تغذیه می‌کنند وهمچنین امور ارتباطات و حمل‌ونقل و تـا اندازه‌ای امر برنامه‌ریزی اقتصادی هم با دفاع ارتباط پیدا می‌کنند . گمرکها ، پول ، ارز ، و تأمین بازرگانی آزاد در داخلهٔ هند نیز اهمیت دارند زیرا هرنوع سدومرزی که دربرابر بازرگانی داخلی وجودآید مانعی‌برای رشد هند خواهد بود .

بعلاوه امور دیگری مطرح خواهد بود که هم ازنظرسراسر هند وهم‌ازنظر نواحی مختلف تقسیم شدهٔ‌آن‌اهمیت دارند وناگزیر بایدآنها را مشترکاً وبوسیلهٔ دستگاه مرکزی حل واداره‌کرد . چه موافق وهوادار تشکیل «پاکستان» باشیم و چه نباشیم جزاینکه این‌واقعیات را بپذیریم چاره‌ای نیست مگر آنکه واقعاً نسبت به‌همه‌چیز غیرازهیجانها وشهوات واحساسات موقتی خویش‌کور باشیم .

رشد فراوان خطوط‌هوائی که امروزحاصل شده است ناچار ایجاب‌می‌کند که حمل‌ونقل هوائی صورت بین‌المللی داشته باشد یا زیر نوعی‌کنترل ونظارت بین‌المللی قرارگیرد . البته معلوم نیست که همهٔ کشورها آنقدر عاقل باشند که‌این حقیقت‌را بپذیرند با اینهمه‌کاملاً روشن است که درهند خطوط هوائی فقط‌براساس سازمانی برای سراسرهند می‌توانندتوسعه وتکامل‌پذیرند ونمی‌توان تصورکرد که پس‌ازتقسیم هندهرناحیهٔ‌آن برای‌خویش سازمان وتشکیلاتی جداگانه داشته‌باشد. این موضوع با بسیاری ازفعالیت‌های دیگرکه از حدودمرزهای ملی‌تجاوزمی‌کنند تطبیق دارد . بدیهی است خودهند آنقدربزرگ هست که بتواند این قبیل امور را درمقیاس تمام هند توسعه دهد اما اگر هند به‌قسمت‌های متعدد وکوچك تقسیم شود دیگرحل‌وفصل آنها در سطح واحدهای‌کوچك مقدور نخواهد بود .

بدینقرار به‌این نتیجهٔ اجتناب ناپذیر می‌رسیم که چه«پاکستان» بوجودآید

وچه‌نباید تعدادی امور مهم و اساسی واقعی هست که اگر بنا باشد هند بصورت کشوری مستقل درآید وپیش برود باید براساس سراسر هند طرحریزی وانجام شود . درغیر این صورت فقط سکون وانحطاط وتجزیه پیش خواهدآمدکه به‌از دست رفتن آزادی سیاسی واقتصادی برای تمام هند وبرای قسمت‌های مختلف جدا شده ازآن منتهی خواهدگشت . همچنانکه یك مقام ممتاز وصاحب‌نظر گفته است : «منطق‌خشن ونمایان این‌عصرفقط دوراه را دربرابر کشور قرارمی‌دهد : یا اتحاد وپیوستگی باضافهٔ استقلال ویاتجزیه وازهم‌گسستگی باضافهٔ تابعیت و وابستگی بدیگران .» اما اینکه اتحاد وپیوستگی چه صورتی داشته‌باشد وآنرا بنام اتحادیا نامی‌دیگر بنامیم‌اهمیت زیاد نخواهد داشت هرچندکه خوداسامی هم ارزش‌روانی وروحی فراوان دارند .

واقعیت اساسی این‌است‌که مقداری ازفعالیت‌های گوناگون هستندکه فقط ممکن است براساس پیوند سراسر هند انجام پذیرند . احتمال دارد که بسیاری ازاین فعالیت‌ها بزودی تحت نظارت سازمانهای‌بین‌المللی قرارگیرد . امروزدنیا روزبروز کوچکتر می‌شود ومسائـل آن به‌هم پیوند می‌یـابند ودر یکدیگر اثر می‌گذارند . اکنون درمدتی‌کمتر ازسه‌روز می‌توان از راه هوا ازیك نقطهٔ جهان حرکت‌کرد و دنیا را دور زد وبا سرعت پیشرفت علوم‌هوائی وفضائی فردامسلماً وقت خیلی‌کمتری برای این منظور لازم خواهد بود .

هند باید یکی از مراکز عمدهٔ سفرهای هوائی جهان شود . همچنین هندبا راههای‌آهن باید ازیك‌سو به**آسیای غربی واروپا** پیوند یابد وازسوی دیگر به **برمه** و **چین** وکشورهای شرقی‌دیگر. درپشت‌کوههای **هیمالایا** ودرجائی که از هند زیاد دورنیست آسیای شوروی قرار داردکه ازلحاظ صنعتی خیلی‌پیش رفته است وامکانات عظیمی برای آینده در خود دارد . هند طبعاً تحت تأثیراین واقعیت قرار خواهدگرفت واز جهات گوناگون نسبت بـه‌آن عکس‌العمل نشان خواهد داد .

باین جهت به‌مسئلهٔ وحدت هند یا تقسیم‌آن وبوجودآمدن «پاکستان»نباید براساس تصورات انتزاعی‌غیرواقعی واحساساتی پرداخت‌بلکه بایدآنرابصورت عملی و با چشمانی گشاده به دنیای امروزی مورد بررسی قرار داد . در چنین صورتی به این نتیجهٔ مسلم خواهیم رسید که لازمست رشته های ارتباطی در

بعضی امور پیدا کرد که بتواند تمامی هندرا بههم پیوند دهد. غیرازاین‌ارتباطات ممکن و لازم است که حداکثر آزادی برای واحدهای مختلف که در هند بوجود می‌آیند وجود داشته باشد ودر ضمن محیط خاص و واسطه‌ای هم بوجودآید که در آن هم فعالیت‌های مشترك وهم فعالیت‌های جداگانه صورت پذیرد.

ممکن است در باره این موضوع که حداین محیطهای متفاوت در کجا پایان می‌پذیرد واز کجامحیط دیگر آغازمی‌گردد تفاوت واختلاف نظروجودداشته باشد اما چنین اختلاف نظرهائی اگر بادید عملی مورد توجه و رسیدگی قرار گیرند به‌آسانی برای‌آنها راه حل‌های مناسب پیدا خواهندشد ومی‌توان نظرهای مختلف را با هم‌تطبیق داد.

اما تمام‌این چیزهاضرورتاً باید براساس میل وروح‌همکاری ونداشتن‌احساس اجبار وبراحساس آزادی هرواحد وهر فرد متکی باشد. ناچار باید منافع مستقر کهنه وقدیمی از میان بروند ولازمست که منافع خاص جدیدی بوجود نیاید.

بعضی پیشنهادها که براساس تصورات مافوق طبیعی گروهها می‌باشد و شخصیت افرادی‌راکه این‌گروهها را تشکیل‌می‌دهند ازیاد می‌برد، موجب می‌شود که یك فرد ازلحاظ سیاسی با دویاسه فرد دیگر برابر باشد وبدینقرار منافع‌خاص وتازه‌ای‌بوجود می‌آورد. هرنوع‌ترتیباتی ازاین قبیل‌فقط موجب تشدیدنارضائی وبی‌ثباتی خواهد شد.

اغلب این موضوع به‌میان‌آمده است که هریك از نواحی و واحدهای هند حق دارند ازاتحادیهٔ هند بیرون بروند وقانون‌اساسی اتحادشوروی که چنین‌حقی راپیش‌بینی کرده است برای تأیید این نظرواین حق دلیل ونمونه‌آورده می‌شود. در حالیکه آنچه در اتحادشوروی وجود دارد با وضع هند قابل انطباق نیست زیرا اوضاع واحوال آنجا با هندبکلی متفاوت‌است وبعلاوه این حقوق‌پیش‌بینی‌ـ شده عملاً ارزش زیاد ندارند.

درمحیط پرهیجان هند امروزی ممکن است‌که باچنین حقی برای آینده موافقت شود تا احساس آزادی وعدم اجبار راکه بسیار ضروریست برای همه بوجود آورد. در واقع **کنگره** هم با این موضوع موافقت‌کرده است. اما حتی استفاده ازاین حق مستلزم آنست‌که تمام مسائل مشترکی که به‌آنها اشاره‌شد قبلاً موردملاحظه واقع‌شود. همچنین دراینصورت‌خطر جدی وشدیدتجزیه وتقسیم هند درهمان آغازکار وجود خواهدداشت وچنین کوششی اصولاً تحصیل آزادی و

بوجود آمدن یك دولت آزادملی را به‌مخاطره خواهد افکند. مسائل لاینحلی پیش خواهدآمد وتمام موضوعات مهم‌را به‌تیرگی وابهام خواهدکشاند. تمایل به‌ازهم گسستگی فضارا پرخواهد ساخت وانواع گروههای مختلف که درحال عادی خواستار پیوستگی و بوجود آمدن هند واحد هستند، خواستار دولتهای‌جداگانه یا امتیازات‌خاص برای‌خویش خواهندشد که تجاوزی‌به‌حقوق دیگران‌خواهدبود.

حل مسئلهٔ دولت‌های‌محلی هند خیلی دشوارتر خواهدشد وسیستم دولتهای محلی به صورتی که امروز وجود دارد جان‌تازه خواهدگرفت. پرداختن به مسائل اجتماعی و اقتصادی خیلی سخت‌تر می‌شود. در واقع بدشواری می‌توان تصور کرد که از درون این آشفتگی‌ها دولتی آزاد بیرون آید حتی اگرهم چیزی که بتوان آنرا دولت آزاد نامید بوجود آید صورت مسخرهٔ تأسف انگیزی را خواهد داشت که پراز تضادها ومسائل لاینحل خواهد بود.

پیش از آنکه چنین حق جدائی مورد استفاده قرارگیرد باید یك هند آزاد که شکلی شایسته داشته باشد و بتواند بخوبی‌کارکند بوجود آید. پس ازآن و موقعی که نفوذهای خارجی ازمیان رفت‌ومسائل واقعی که دربرابر کشور قرار می‌گیرد مورد ملاحظه قرارگرفت ممکن است چنین مطالبی هم با روح بیغرضی‌و دور ازهیجانهای امروزی مورد رسیدگی واقع شود زیرا هیجانهای غیرمنطقی امروزی فقط به عواقبی ناگوار منتهی خواهدگشت که بعدها موجب پشیمانی و افسوس همهٔ ما خواهد شد. [1]

بدینقرار شاید بتوان دورانی محدود مثلاً دهسال پس از بوجودآمدن هند مستقل را تعیین‌کرد که در آن موقع بتوان حتی جدا شدن از هند را ـ آن هم ازطریق جریانات قانونی وموافق اظهار تمایل صریح و روشن‌مردم نواحی که مورد بحث‌هستند ـ اعمال‌کرد.

بسیاری ازما بعلت اوضاع کنونی هند سخت نگران هستند ومیل دارند هر طور هست راه خروجی ازبن‌بست پیداکنند. بعضی‌ها حتی آماده‌اند که به‌هر پرکاه‌وخاشاکی‌هم که بدستشان بیایدبیاویزندبه‌این‌امیدکه شایدکمکی‌موقتی‌بوجود آورد و درمحیط خفقان‌گرفته که مدتهای دراز همه را به تنگنا افکنده است مجال نفسی پیش آید. چنین تمایلی بسیار طبیعی است معهذا در این طرز برخورد و

۱ ـ کشتارها وخونریزیهای فجیع و پر دامنه که بهنگام تقسیم هند و تشکیل دولت مستقل پیش آمد این پیش بینی‌ها را تأیید کرد ـ مترجم.

اقدام جنون آمیز و ماجراجویانه برای حل مسائلی که با زندگی و رفاه صدها میلیون نفوس بشری و آیندهٔ صلح جهان بستگی دارد مخاطراتی بزرگ وجود دارد.

ما در هند همواره در آستانهٔ مصائب و فاجعه های بزرگ زندگی می کنیم وعملاً گاهی این فاجعه‌ها ما را درخود می گیرند همچنانکه سال گذشته در **بنگال** وجاهای دیگر پیش آمد. قحطی **بنگال** و تمام عواقب تلخی که بدنبال آن روی نمود یك فاجعهٔ استثنائی نبود که بعلت اوضاع فوق العاده وغیرقابل پیش بینی روی داده باشد . این فاجعه تصویری زنده و هول انگیز از هند را به صورتی که هست و بیماری وخیمی که طی چند نسل اعضای حیاتی هند را فلج وناتوان ساخته است نشان می‌داد . این بیماری هر روز صورتی وخیم‌تر پیدا می کند مگر آنکه تمام نیروهای خود را برای مقابله با آن و ریشه کن ساختن آن بکار بریم .

اگر هند تقسیم شود و هرقسمت آن فقط درفکر خود باشد و به نواحی دیگر نیندیشد ونخواهد بادیگران همکاری کند این بیماری به‌نهایت وخامت خواهد رسید وما را در درون آشفتگی تیره روزیها ومصائب یأس‌انگیز وعلاج‌ناپذیر غرق خواهد ساخت . هم اکنون هم علاج این بیماری به مقدار زیاد به تأخیر افتاده است وما ناگزیریم فرصت های از دست رفته را جبران کنیم .

آیا باید درسهائی راکه فاجعهٔ **بنگال** بما می‌آموزد ازیاد ببریم وناديده بگیریم ؟

هنوز کسان بسیاری هستند که فقط به‌چند درصد نسبت‌های سیاسی، به‌اندازه‌گیری‌ها، به‌تعادل‌ها، به‌نظارت‌ها و کنترل‌ها، به‌حفظ منافع گروهها، به‌ایجاد منافع تازهٔ گروهی، به‌جلوگیری از پیشرفت دیگران از آنجهت که‌خودشان‌درفکر چنین‌پیشرفتی نیستند یا نمی‌توانند پیشرفتی داشته باشند ،به منافع مستقر، به اجتناب ازتغییرات اساسی اجتماعی و اقتصادی ، وبه حفظ وضع موجود هند با تغییراتی ناچیز و سطحی می‌اندیشند . اما این چنین اندیشه‌ها جنون‌محض می باشد .

مسائل کنونی هرچند بسیار مهم و بزرگ بنظر می آیند وتوجه ماراسخت بخود مشغول می‌دارند ممکن است آنقدرها هم مهم نباشند زیرا در زیر سطح خارجی حوادث نیروهای زنده‌ای وجود دارند و دست‌اندر کار هستند .

بدینقرار اگر لحظه‌ای مسائل کنونی را فراموش کنیم وبه دورنمای آینده بنگریم هند بصورت کشوری متحد و نیرومند ، و اتحادیه‌ای از واحدهای آزاد

که با همسایگان خود ارتباطی نزدیك و استوار دارد و درامور جهانی نقشی پر-
اهمیت را بازی می کند بنظرمان خواهد آمد .

هند یکی از چند کشور معدودی است که منابع و استعداد و امکانات کافی دارد که برروی پای خود بایستد . امروز شاید تنها ایالات متحدهٔ آمریکا و اتحاد شوروی چنین امتیاز وخصوصیتی داشته باشند . بریتانیای کبیر فقط در صورتی می‌تواند در ردیف آنها قرار گیرد که منابع امپراطوری و مستعمراتش نیز برمنابع خودش افزوده شود اما دراینصورت امپراطوری ازهم گسیخته و ناراضی خود موجب ضعفش خواهد بود . چین وهند از کشورهائی هستند که می‌توانند در ردیف این کشورها قرارگیرند . هریك از این دو کشور واحدی کامل و بهم‌پیوسته‌اند که از ثروتهای طبیعی و نیروی کار ومهارت و استعدادانسانی سرشار می‌باشند . درواقع امکانات منابع صنعتی هند احتمالاً حتی از منابع‌چین متنوع‌تر و دامنه‌دارترمی باشد وهمچنین منابع‌قابل‌بهره برداری که برای‌واردکردن مواد مورد نیازش اهمیت دارد نیز شاید بیشتر باشد .

جز این چهارکشور بزرگ هیچ کشور دیگری نیست که به‌تنهائی عملاً یا احتمالاً در چنین وضع وموقعیتی باشد . البته احتمال دارد که تعداد زیادی‌از کشورها در اروپا یا جاهای دیگر اتحادیه‌ای بوجود آورند و دولت‌های‌بزرگ چند ملتی باامکانات وسیع تشکیل دهند.

احتمالاً درآینده اقیانوس آرام ونواحی اطراف آن بجای اقیانوس‌اطلس مرکز حساس جهان خواهد شد . هر چند هند مستقیماً از کشورهای اطراف اقیانوس آرام نیست اما می‌تواند دراین منطقه نفوذی فوق‌العاده داشته باشد.

همچنین هندمی‌تواند مرکز فعالیت‌های اقتصادی وسیاسی منطقهٔ اقیانوس هند ونواحی آسیای جنوب شرقی تاحدود خاورمیانه باشد . موقعیت خاص هند دراین منطقه‌از جهان که درآینده بسرعت تکامل و توسعه می‌پذیرد نقش‌اقتصادی و نظامی مهمی را برایش بوجود می‌آورد. اگر کشورهای اطراف اقیانوس هند یعنی عراق ، ایران ، افغانستان، هند ، سیلان ، برمه ، مالایا ، سیام (تایلند امروزی-مترجم) و جاوه (اندونزی امروزی-مترجم) و غیره با یکدیگر گروه متحدی تشکیل دهند مسائل اقلیت که درهند این همه مورد گفتگواست از میان خواهد رفت یا در هرصورت باشکلی تازه و بکلی متفاوت مورد رسیدگی‌قرار

خواهد گرفت .

آقای **ج . د . ه . کول** عقیده دارد که هند خود به تنهائی منطقه‌ای مافوق ملی می‌باشد و فکر می‌کند که سرنوشت هند آن‌است که روزی مرکزیك دولت عظیم مافوق ملی بشود که خاورمیانه راهم شامل گردد و درفاصلهٔ دولت‌های ژاپن وچین وجمهوریهای شوروی قرار گیرد . این دولت تازه‌مصر وعربستان و ترکیه‌و درسمت شمال اتحاد شوروی را نیز در برخواهد گرفت .

البته تمام اینها حدسیات و تصوراتی است که هیچ‌کس نمی‌تواندبگوید آیا تحقق خواهد پذیرفت یانه . من‌شخصاً‌میل ندارم که‌دنیا به‌چند منطقهٔ مجزا و به دولت‌های عظیم‌مافوق ملی تقسیم شود مگراینکه تمام این نواحی ودولت‌های مافوق ملی نیز با رشته‌های ارتباط استواری به یکدیگر پیوند شوند . اما اگر مردم‌دنیا آنقدر ابله باشندکه از وحدت جهانی واز نوعی سازمان جهانی اعراض و دوری کنند به اغلب احتمال دولت‌های عظیم مافوق ملی که مناطق پهناوری را دربر گیرد بوجود خواهد آمد . زیرا دولت‌های کوچك ملی محکوم به‌فناهستند چنین دولتهای کوچك ملی ممکن است ازلحاظ فرهنگی بصورت مناطق‌خود ـ مختارباقی‌بمانند اما صورت واحدهای مستقل سیاسی را نمی‌توانند داشته باشند.

بهرحال هرچه برای‌جهان روی دهد اگر هند بتواند نفوذ خودرا بصورتی محسوس در آورد برای تمام جهان فایده خواهد داشت . زیرا این نفوذ همیشه هوادار صلح و همکاری ومخالف تجاوز خواهد بود .

۱۲ رئالیسم و ژئوپلتیك. فتح جهان یا همکاری جهانی . ایالات متحدهٔ آمریکا و اتحاد شوروی

جنگ دراروپا به آخرین مرحلهٔ خود وارد شده است و قدرت نازی در برابرارتش‌هائی که ازشرق‌وغرب پیش‌می‌روند روبه‌انقراض‌نهاده‌است. **پاریس**، آن شهر زیبا و دلکش که خود با مبارزه بخاطر آزادی پیوند دارد دوباره آزاد شده است . مسائل صلح که خود از مسائل جنگ دشوارتر و غامض‌تر است‌اذهان آشفتهٔ مردم رابخود مشغول می‌دارد و درپشت آن سایهٔ اضطراب‌انگیز ضعف‌ها و شکست‌های بزرگی که در سالهای پس‌از جنگ جهانی اول پیش‌آمد قراردارد. اکنون می‌گویند که‌هرگزدیگرجنگ روی نخواهد داد. درسال ۱۹۱۸ نیز چنین

می گفتند .

پانزده سال پیش در ۱۹۲۹ آقای **وینستون چرچیل** می‌گفت :

«داستانی گفته می‌شود که باید از آن برای آینده درس و عبرت گرفت . عدم تناسب میان اختلافات ملت‌ها با رنج‌هائی که جنگ بخاطر این اختلافات ببار می‌آورد ؛ نتایج ناچیز و بیهوده که تلاشهای عظیم درمیدانهای جنگ بدست می‌دهد؛ پیروزی زودگذر جنگ ؛ کار طولانی و کند تجدید ساختمان ویرانیها ؛ خطرات مهیبی که باکمال بی‌پروائی پیش می‌آیند ؛ نجات ازنابودی که به مدتی بستگی داشت و با پیشامدن یك حادثه ممکن بود تغییر وضع پیداکند ؛ همهٔ این چیزها باید موجب شود که جامعهٔ بشری بیش‌از هرچیز در فکر جلوگیری ازیك جنگ بزرگ دیگر باشد .»

ازآنجاکه آقای **چرچیل** خود در جنگ و درصلح نقشی عمـده داشته و کشورش را باشهامتی فوق‌العاده در دوران ناکامیها و مخاطرات رهبری کـرده و به هنگام پیروزی جاه‌طلبی‌های فراوانی برای‌وطنش‌داشته است باید بهتراز‌دیگران به‌این امور واقف باشد . پس از جنگ جهانی اول ارتشهای **بریتانیا** تمامی آسیای غربی را، از مرزهای هند گرفته تا قسطنطنیه یعنی سرتاسر ایران و عراق وسوریه وفلسطین را اشغال کرد . درآن موقع آقای **چرچیل** رؤیای‌امپراطوری تازه‌ای در خاورمیانه را برای انگلستان درسر می‌پروراند اما سرنـوشت بشکلی دیگر مقدر کرده بود . باید دید که اکنون آقای **چرچیل** چه رؤیاهائی برای آینده درسر خود می‌پروراند ؟

یکی از دوستان دلیر و ممتازم که همزندان مـن است می‌نویسد : «جنگ کیمیاگری عجیب است و در پستوهای نهان خود چنان نیروهائی را درهم می ــ آمیزد وآماده می‌کند که طرحهای غالبان و مغلوبان هردو را یکسان از هم میــ دراند و ناچیز می‌سازد . هیچ کنفرانس صلحی در پایان جنگ سابـق تصمیم نگرفت که چهار امپراطوری بزرگ اروپا و آسیا، یعنی روسیه وآلمان واطریش و عثمانی می‌بایست منقرض و نابود شوند . همچنین زمان انقلاب‌هـای روسیه و آلمان و ترکیه را آقایان **لوید جرج** و **کلمانسو** یا **ویلسون** صادر نکرده بودند .»

اکنون باید دید که آیارهبران ملل‌فاتح درموقعی که تاج پیروزی وموفقیت

نهائی جنگ را برسر می‌گذارند چه خواهند گفت ؟ آیا آینده در اذهان آنها به چه‌صورتی‌شکل می‌گیرد و آنها تاچه‌اندازه‌میان خودشان توافق‌یا‌اختلاف خواهند داشت ؟

وقتی که شهوات و هیجانهای جنگ دورشوند ومردم به‌راههای‌فراموشی‌آور صلح باز گردند چه عکس‌العمل‌هائی روی خواهد نمود ؟ آیا نهضت‌های زیرزمینی و پنهانی مقاومت اروپا ونیروهای تازه‌ای‌که آزاد ساخته‌اند چه نقشی بعهده خواهند گرفت ؟ آیا میلیونها سربازی‌که درکوره‌های جنگ سخت وخشن شده‌اند وقتی‌که با اندیشه‌های پیرتر و تجارب بیشتر به خانه‌های خود بازگردند چه خواهند گفت وچه خواهند کرد؟ آیا آنهاچگونه خودرا با زندگانی تازه‌ای که در دوران غیبت آنها تغییر یافته و شکل گرفته منطبق خواهند ساخت ؟ آیا برای اروپای ویران شده وخون آلود چه اتفاقی روی خواهد نمود و وضع آسیا و آفریقا چه خواهد شد ؟ آیا برای نهضت‌هائی‌که **ویندل‌ویلکی** آنها را «تلاشهای نیرومند بخاطر آزادی صدها میلیون مردم آسیا» توصیف کرده است چه پیش خواهد آمد ؟ آیا برای تمام این‌چیزها و بسیاری چیزهای دیگر چه وضعی روی خواهد نمود ؟ ومافوق همهٔ اینها بازی عجیب تقدیر وسرنوشت که اغلب دست اندرکار است و نقشه‌ها وطرحهای دقیق رهبران مارا واژگون می‌سازد به‌چه صورتی خواهد بود ؟

به نسبتی‌که جنگ پیش‌رفته و تحول پذیرفته و خطر پیروزی احتمالی قدرت‌های فاشیست کم شده است روش رهبران ملل‌متحد هم سخت‌تر ونظرهای آنها محافظه‌کارانه‌تر شده است . چهار آزادی اصلی و **منشور آتلانتیک** هر‌چند هم‌که مهم ودامنهٔ آن محدود بود تدریجاً فراموش و بیرنگ شده است و آینده بیشتر بصورت حفظ اوضاع گذشته جلوه‌گر می‌شود .

مبارزه صورت کاملاً نظامی بخود گرفته و بشکل بکار رفتن قدرت‌مادی برضد قدرت مادی درآمده است و دیگر شکل حمله به‌فلسفه‌های نازی وفاشیست را ندارد . ژنرال **فرانکو** و حکمرانان مستبد احتمالی در اروپا مورد تشویق قرار می‌گیرند . آقای **چرچیل** هنوز به‌افکار و تصورات امپراطوری افتخارمی‌کند. اخیراً **جرج برناردشاو** اعلام داشت‌که «درجهان هیچ قدرتی نیست‌که به اندازهٔ «امپراطوری بریتانیا» بافکرواندیشهٔ تسلط بردیگران آمیخته‌و آغشته‌باشد. وقتی

آقای **چرچیل** از امپراطوری سخن می‌گوید کلمهٔ «امپراطوری» به گلوی او می‌چسبد.»[1]

اشخاص بسیاری درانگلستان و آمریکا وجاهای دیگر هستندکه می‌خواهند آینده با گذشته متفاوت باشد و بیم آن دارندکه اگر چنین تفاوتی روی ندهد جنگهائی تازه باوسعت و دامنه‌ای خیلی عظیم‌تر بدنبال جنگ کنونی پیش‌خواهد آمد. اما کسانی‌که زمام قدرت رادردست دارند ظاهراً تحت‌تأثیر چنین‌ملاحظاتی قرار نمی‌گیرند یا اینکه خودشان درچنگال نیروهائی اسیرندکه ازحد قدرت و نظارت ایشان بیرونست. در انگلستان، آمریکا و روسیه ما باز هم همان بازی قدیمی سیاست زور وقدرت را در مقیاسهای عظیم‌تر ملاحظه می‌کنیم واین امر سیاست واقع‌بینانه وعملی شمرده می‌شود.

یکی از صاحب نظران‌آمریکائی در علم ژئو پلتیك بنام پروفسور **ن. ج اسپیکمن** اخیراً درکتابی نوشته‌است: «سیاستمدارانی‌که رهبری سیاست‌خارجی

۱ــ روشن است‌که طبقهٔ‌حاکمهٔ بریتانیا نمی‌تواند پایان دوران امپریالیسم را بنظر آورد، و حداکثر اندیشه‌اش دربارهٔ آینده آنست‌که سیستم استعماری خودرا بصورتی‌تازه وجدید درآورد. بنظر آنها داشتن مستعمرات «برای‌عظمت و ثروت ضروری می‌باشد.» روزنامهٔ لندن اکونومیست‌که منعکس کنندهٔ عقاید محافل صاحب نفوذ انگلستان است در ۱۶ سپتامبر ۱۹۴۴ نوشت: «عقاید و نظریات آمریکائی‌ها برضد «امپریالیسم» انگلستان وفرانسه و هلند بسیاری از کسانی راکه برای دنیای پس‌از جنگ طرح‌ریزی می‌کنند باین فکر انداخته است‌که قدرت‌های مسلط‌سابق دیگردر آسیای جنوب شرقی‌مستقر ومسلط نخواهند بود ونوعی نظارت بین‌المللی یا انتقال قدرت به‌مردم محلی جای تسلط سابق‌ملل غربی را خواهد گرفت. از آنجاکه چنین نظریاتی وجود دارد و مورد حمایت پرانتشارترین روزنامه‌ها ومجلات آمریکائی هم می‌باشد وقت‌آنست‌که منظورهای آیندهٔ انگلستان وفرانسه و هلنددربارهٔ مستعمرات این منطقه بصراحت بیان‌شود از آنجاکه هیچ یك ازاین کشورها قصد ندارندکه مستعمرات خود را رها کنند بلکه برعکس لازم می‌دانندکه پس‌از شکست ژاپن مالایا به‌انگلستان و جزایر هند شرقی(اندونزی امروزی‌ــ مترجم) به هلند و هندوچین به‌فرانسه بازگردانده شود این یکی‌از اساسی‌ترین قسمت‌های شکست ژاپن خواهد بود، باید این‌موضوع را کاملاً روشن سازند تا هیچگونه جای تردید و سوء تفاهم و بدگمانی نسبت‌به این سه‌کشور در اذهان متفقین آمریکائی باقی نماند.»

را بعهده دارند فقط تا آنجا می‌توانند به‌ارزشهائی نظیرعدالت ، درستی و بردباری پایبند باشند که برای هدف وصول به‌قدرت مفید باشد یا لااقل مانع چنین هدفی نباشد . این قبیل چیزها می‌توانند بعنوان وسیله ای برای توجیه اخلاقی کسب قدرت مورد استفاده واقع شوند اما از لحظه‌ای که انطباق آنهـا موجب ضعف شود باید بکلی بی‌اعتبار شناخته شوند . کسب قدرت برای تحقق وحصول ارزشهای اخلاقی نیست ، بلکه ارزشهای اخلاقی باید برای تسهیل حصول‌قدرت بکار روند .»[1]

شاید این‌نظرمظهرواقعی اندیشهٔ آمریکائی‌نباشد اما مسلماً منعکس‌کنندهٔنظر قسمت عمده‌ای ازمردم‌آمریکاست . رؤیای آقای **والترلیپمن** دربارهٔ بوجود آمدن‌سه یاچهار منطقهٔ نفوذکه شامل تمامی کره‌زمین بشود ، یعنی جامعهٔاقیانوس اطلس ، منطقهٔ حدود روسیه ، منطقهٔ‌چین ، و بـالاخره منطقهٔ هندو و مسلمان در آسیای جنوبی،درواقع دنبالهٔ همان سیاست متکی به‌قدرت سابق است‌که‌صورتی وسیع‌تر پیدا می‌کند وبدشواری می‌توان فهمیدکه چگونه ممکن است با چنین تقسیم‌بندی صلح جهانی یا همکاری بین‌المللی تحقق پذیرد .

آمریکا معجون ومخلوطی عجیب از آنچه ممکن است واقـع بینی خشن نامیده‌شود بانوعی ایدآلیسم و بشردوستی‌مبهم می‌باشد. آیاکدام‌یك ازاین‌تمایلات درشکل بخشیدن به‌آینده بیشتر مؤثر خواهند بود یاآیا از اختلاط آنها باهم‌چه نتیجه‌ای حاصل خواهد شد ؟

در هرحال طرز فکر مردم هرچه باشد سیاست خارجی در دست کسانی باقی خواهد ماندکه باصطلاح کارشناس آن هستند واین قبیل اشخاص معمـولاً افکارشان درجهت مداومت سنت‌های قدیمی سیر می‌کند واز تازگیهائی‌که احیاناً خطراتی تازه برای کشورشان در برداشته باشد بیمناکند .

توجه بواقعیات طبعاً باید موردنظر باشد زیرا هیچ‌ملتی نمی‌تواندسیاست داخلی یا خارجی خود را منحصراً برخوش بینی‌و حسن‌نیت وخیالبافی بناکند . اما اگرواقع‌بینی‌فقط به‌صدف تهی‌وخالی‌گذشته بچسبد وواقعیات سرسخت‌کنونی را نادیده بگیرد و نفهمد شگفت‌انگیز خواهد بود زیرا واقعیات کنونی نـه فقط جنبه‌های سیاسی واقتصادی دارد بلکه شامل احساسات و نیازهای گروههای‌عظیم

۱ــ نقل ازکتاب «استراتژی آمریکا درسیاست جهان .»

مردم می‌باشد . یك‌چنین رئالیسم و واقع‌بینی ازتوجه به مسائل امروز و فردا به دور خواهد ماند وخوددرواقع خیلی بیش از آنچه باصطلاح برای بسیاری مردم ایدآلیسم نامیده می‌شود خیالپرستانه خواهد بود.

اکنون ژئوپلتیك لنگر واقع بینی شده‌است‌وتصور می‌شودکه‌اصطلاحات «سرزمین قلب» و «سرزمین‌های اطراف» رمز رشد وانحطاط ملی را روشن می‌سازد . این فلسفه‌که درانگلستان (یا شاید اسکاتلند) آغاز گشت روشنگر راه نازیها شد و رؤیاهای جاه‌طلبانهٔ ایشان را دربارهٔ تسلط برجهان نیروبخشید وسرانجام هم آنهارا به ورشکستگی و نابودی کشاند .

گاهی اوقات حقیقت ناتمام وناقص از دروغ و جعلیات خطرناکتراست . حقیقتی که روزی ارزش داشته و دیگــر دورانش بسر رسیده دیدگان شخصی را نسبت به واقعیات زمان حال‌کور می‌سازد .

نظریهٔ **هـ . ج . مکیندر** دربارهٔ ژئوپلتیك‌که بعدها در آلمان تکامل یافت مبنی براین بودکه تمدن درسواحل اقیانوسی قاره‌ها (درآسیا واروپا) رشد یافته است وباید ازفشاری‌که ازطرف مهاجمان سرزمین‌های داخلی «سرزمین‌های قلب» برآن وارد می‌شود محفوظ بماند واین‌سرزمین‌های قلب‌کشورهای دوقارهٔ بهم پیوستهٔ آسیا واروپــا فرض می‌شوند . بــدینقرار تسلط براین «سرزمین‌های قلب» بمعنی ومفهوم تسلط برجهان خواهد بود .

اما تمدن دیگر محدود به‌کناره‌های اقیانوس نیست و دامنه ومحتوی آن تمام جهان را دربرگرفته است . رشد آمریکا هم بــا نظریهٔ تسلط «سرزمین‌های قلب» آسیا واروپا جور نمی‌آید. وبعلاوه تکامل نیروی هوائی عاملی تازه بوجود آورده‌است‌کـه تعادل میان قدرت دریائی وقــدرت زمینی را واژگون و دگرگون می‌سازد .

آلمان‌که رؤیای فتح جهان را در سر می‌پروراند همیشه در وحشت بوده است‌که می‌خواهند او رادرمحاصره‌نگاهدارند. روسیهٔ شوروی همواره از دسته‌بندی دشمنانش بیمناك بوده‌است . سیاست ملی انگلستان درمــدتی دراز براین اساس بوده‌که قدرتهای اروپائی با یکدیگر متعادل باشند و با هرقدرتی‌که پیشی می‌گرفت به مخالفت می‌پرداخته است . بدینقرار همواره ترس از دیگران وجود داشته وهمین ترس‌خودبه‌تجاوز وتوطئه‌ها ودسیسه‌های پیچاپیچ منتهی شده‌است.

پس ازجنگ کنونی وضعی کاملاً تازه پیش خواهد آمد زیرا دوقدرت عظیم ایالات متحدهٔ آمریکا واتحاد شوروی برجهان مسلط خواهند شدودیگران با فاصله‌ای زیاد درعقب این دو قرار خواهندگرفت مگراینکه میان خودشان نوعی بلوك و دسته بندی نیرومند بوجود آورند . واکنون پروفسور **اسپیکمن** در آخرین وصیتش حتی به ایالت متحدهٔ آمریکا متذکر می‌شودکه درخطر محاصره قرار دارد وباید باملل «سرزمین‌های کناره» متفق شود وبهیچوجه نباید اجازه دهد که «سرزمین‌های قلب» (که اکنون به معنی اتحاد شوروی می باشد) با«سرزمین‌های کناره» متحدگردند .

تمام این چیزها خیلی ذکاوتمندانه و واقع بینانه بنظرمی آید و درعین حال بسیارابلهانه است زیرا همه‌براساس سیاست‌های قدیمی توسعه طلبی وامپراطوری وتعادل قوا متکی می‌باشدکه ناگزیر به تصادم وجنگ منتهی خواهد شد .

ازآنجاکه زمین‌گرد وکروی است طبعاً هرکشوری درمحاصرهٔ کشورهای دیگر می باشد . برای جلوگیری ازچنین محاصره‌ها وبنا برروش سیاست قدرت ناچارمی بایست اتحادیه‌ها واتحادیه‌های متقابل وتوسعه جوئی‌ها وپیروزی‌ها پیش آید اما هرقدر هم‌که حوزهٔ تسلط ونفوذ یك کشور پهناور وبزرگ باشد بازهم خطر محاصره شدنش ازطرف کشورهای خارج از حدود نفوذ او باقی خواهد ماند . واین کشورها به نوبهٔ خود از رشد غیرطبیعی و فوق‌العادهٔ قدرت رقیب خود بیمناك خواهند بود . بدینقرار تنها راه مصون ماندن ازاین خطر، تسلط بر سراسر جهان یا نابود ساختن هر رقیب احتمالی می‌باشد .

ما اکنون شاهد آن هستیم‌که تازه ترین تلاشها برای تسلط برجهان با شکست‌وناکامی مواجه شده‌است.آیا این درس عبرت آموز کافی خواهد بود یا بازهم‌کسانی دیگر بسائقهٔ جاه طلبی وغرور نژادی وقدرت‌خواهندکوشیدکه در این میدان شوم بخت خویش را بیازمایند ؟.

براستی چنین بنظرمی آیدکه میان پیروزی برسراسر جهان یا همکاری و پیوند جهانی راه دیگر ومیانه‌ای وجود ندارد . تقسیم بندی‌های سابق و سیاست تلاش برای‌کسب قدرت بیشتر امروز دیگر معنی ومفهوم ندارد وبا محیط امروزی جهان سازش ندارد اما متأسفانه بازهم ادامه دارد . اکنون منافع و فعالیت‌های دولت‌ها از حدود مرزها می‌گذرد وسراسر جهان را دربرمی‌گیرد .

هیچ ملتی نمی‌تواند خود را ازملل دیگر جدا سازد یا نسبت به سرنوشت

سیاسی یااقتصادی دیگران بی‌اعتنا بماند. اگرهمکاری درجهان وجود نداشته باشد ناچار تصادمات با عواقب‌گریزناپذیرشان پیش خواهند آمد . همکاری هم فقط براساس برابری و رفاه متقابل و بالاکشیدن ملل ومردم عقب مانده به سطح رفاه مشترك جهانی وتوسعهٔ فرهنگی وازمیان رفتن تمایلات نژاد پرستی وتسلط جوئی مقدور خواهد بود .

دیگر هیچ ملت وهیچ مردمی تسلط واستثمار ازطرف ملتی دیگر را تحمل نمی‌کند هرچند هم‌که برای‌آنها نامهای تازه ومطبوع تری تراشیده شود،همچنین هیچ ملتی نمی‌تواند نسبت به‌فقر وتیره روزی خود بی‌اعتنا ولاقید بماند درحالی که نواحی دیگر جهان درنعمت وفراوانی و رفاه بسرمی‌برند .

این تحمل وبردباری فقط زمانی مقدور بودکه مردم نسبت بـه‌آنچه در جاهای دیگر اتفاق می‌افتاد جاهل بودند .

تمام‌این چیزها ظاهراًمعلوم وروشن‌است ومعهذا سوابق طولانی‌ماجراهای گذشته بما می‌گویندکه ذهن واندیشهٔ انسان خیلی ازجریان حوادث عقب می‌ماند وخیلی‌کند خود را باآنها منطبق می‌سازد .

منافع خاص وشخصی هـرملت هم ناچار او را به همکاری با دیگـران سوق می‌دهد تا بتواند از ناکامیها و مصائب آینده مصون بماند و زندگی آزاد خود را براساس آزادی دیگران بناکند . اما منافع شخصی‌کسانی‌که باصطلاح خویش را «رئالیست» و واقع بین می‌شمارند با افسانه‌ها وقالب های خشك و کهنه محدود شده‌است وبنظرآنها افکار واشکالی‌که متناسب با دورانهای دیگری بوده‌اندوامروز دیگرنمی‌توانند ارزشی داشته باشند جزئی تغییرناپذیر ازطبیعت و جامعهٔ بشری می‌باشد .

اینهافراموش‌می‌کنندکه هیچ چیز به‌اندازهٔ طبیعت وجامعهٔ بشری‌تغییرپذیر نمی‌باشد. درنظراین قبیل اشخاص‌اشکال وتصورات مذهبی‌طرحهای ابدی هستند. تأسیسات اجتماعی صورتی جامد ومتحجرپیدا می‌کنند،جنگ‌بعنوان یك‌ضرورت حیاتی وبیولوژی بشمار می‌آید ، استعمار وتوسعه طلبی امتیازات وخصوصیات مردمی پـرتحرك و مترقی شمرده می‌شود ، سودجوئی واقعیت اصلی در روابط انسانی می‌باشد ، واعتقاد به برتری نژاد صورت ایمان مذهبی را پیـدا می‌کند بطوری‌که اگرآنرا اظهار هم ندارند بهرحال اصلی مسلم وقاطع می‌شمارند .

بعضی ازاین افکار وتصورات درتمدن‌های شرق وغرب مشترك بوده‌است،

وبسیاری از آنها زمینه‌های اصلی تمدن جدید غرب را تشکیل می‌دهند که فاشیسم ونازیسم از درون آن رشد یافته‌اند . از نظر اصول اخلاقی میان این نظریه‌ها با عقاید فاشیستی تفاوتی وجود ندارد منتهی فاشیسم در این راه خیلی پیشتر رفته و زندگی انسانی و ملاحظات بشردوستانه را خیلی بیشتر مورد توهین قرار داده و ناچیز ساخته است .

در واقع بشردوستی که روزگاری دراز به‌نظریه‌های اروپا رنگ می‌بخشید اکنون در آنجا ازسنتی است که رو بزوال می‌رود. بذر فاشیسم درساختمان سیاسی واقتصادی غرب وجود داشت، واگر با این ایدئولوژی قدیمی قطع ارتباط نشود پیروزی‌درجنگ‌هیچ‌تغییر بزرگی بوجودنخواهدآورد. افسانه‌هاونظریه‌هاوتخیلات قدیمی همچنان دوام می‌آورند وما بازهم درهمان حلقهٔ محدود باقی‌خواهیم ماند.

دو واقعیت‌نمایان وپراهمیت‌که ازجنگ ناشی می‌شودرشدقدرت و ثروت بالفعل وبالقوه درایالات متحدهٔ آمریکا واتحاد جماهیر شوروی می‌باشد. احتمال داردکه **اتحاد شوروی** اکنون بعلت ویرانیهای عظیم وخسارات سنگین جنگ نسبت بدوران پیش ازجنگ فقیرتر باشد اما امکانات رشد وتوسعهٔ آن فوق‌العاده است ومسلماً باکمال سرعت خسارات خودرا جبران خواهدکرد وخیلی‌هم پیشتر خواهد رفت . ازلحاظ قدرت مادی واقتصادی هیچ‌کشوری در قاره‌های آسیا و اروپا نخواهد بودکه بتواند اتحادشوروی را تهدیدکند. شاید بهمین جهت است کـه تمایلات توسعه طلبانه‌ای نشان می‌دهد و قلمرو خود را کمابیش به حدود امپراطوری تزارها توسعه داده است . و مشکل بتوان‌گفت‌که این جریان تاکجا خواهد رفت ؟

اقتصاد سوسیالیستی شوروی بـرحسب تمایلات توسعه طلبانه‌اش نیست زیرا این اقتصاد می‌تواند صورتی مستقل ومتکی بخویش داشته باشد. اما نیرو- های دیگر و بدگمانیهای قدیمی دست اندرکار هستند و بطوریکه می‌بینیم باز هم تـرس به‌اصطلاح محاصره شدن نمایان شده است . درهرصورت اتحاد شوروی ناچار تا چند سال گرفتار ترمیم ویرانیها و خسارات جنگ خواهد بود . معهذا تمایلات توسعه طلبانه اگر ازلحاظ ارضی هم نباشد از جهات دیگر در شوروی نمایان است.

هرچندکه‌بعضی تحولات وحوادث شوروی درسالهای اخیر موجب حیرت وناراحتی بسیاری از ستایشگران قدیمی وسابقش شده است اما مسلماً امروز هیچ

کشور دیگری نیست که ازلحاظ استحکام سیاسی و تعادل اقتصادی تصویری چون اتحاد شوروی بـوجود آورد . رهبران کنونی شوروی موقعیتی تهدید ناپذیر دارند وهمه چیز بانظر آنها دربارۀ آینده ارتباط پیدا می کند .

ایالات متحدۀ آمریکا هم با قدرت تـولید شگفت انگیز و استعداد سازمانی فوق‌العاده‌اش دنیا را به حیرت انداخته است . بدینقرار آمریکا نه فقط نقشی عمده در جنگ بعهده داشته است بلکه جریانی راکه ذاتی و فطری اقتصاد آمریکاست تسریع کرده وبرای خودشان مسئله‌ای بوجود آورده که‌برهوش ونیروی ایشان‌حداکثر فشار را وارد خواهد ساخت. درواقع به آسانی نمی‌توان‌پیش‌بینی کردکه آنهادرحدود وقیود ساختمان موجود اقتصادیشان چگونه خواهند توانست بدون تصادمات وتضادهای شدید داخلی وخارجی این مسئله را حل کنند .

گفته می‌شودکه آمریکا دیگر کشوری منزوی وکناره‌جو نیست . این امر مسلم است زیرا وضع آمریکا اکنون تا اندازه‌ای با صادراتش به خارجه بستگی خواهد داشت . صادرات که دراقتصاد آمریکا در دوران پیش‌از جنگ عاملی فرعی وکم‌اهمیت‌بود ومی‌شد آنرا نادیده‌گرفت اکنون باید بشکلی جدی موردملاحظه وتوجه واقع شود. وموقعی که تولید بخاطر صلح جای تولیدات جنگی رابگیرد اینهمه صادرات آمریکابکجا خواهد رفت‌که تصادم وتعارضی بوجود نیاورد ؟ و میلیونها سرباز مسلح آمریکائی وقتی به خانه‌های خود باز گردند درکجا جذب خواهند شد؟ تمام‌کشورهائی که درجنگ شرکت دارندبااین مسئله روبروخواهند بود اما نه به اندازۀ ایالات متحدۀ آمریکا.

تغییرات عظیم فنی وتکنولوژی که درآمریکا روی داده است موجب تولید اضافی یا بیکاری‌وسیع توده‌ها ویا احتمالاً هردو امر خواهد شد. بیکاری به میزان وسیع‌بشدت موجب‌ناراحتی وخشم عمومی خواهد شد وسیاست رسمی حکومت آمریکا آنرا مردود شمرده است . تاکنون دربارۀ جذب سربازانی که به خانه باز می‌گردند وبه کارگماردن آنها در امور مفید و جلوگیری از بیکاری ، اندیشه‌های فراوان مطرح شده است. نتایج داخلی این امور محتملاً بسیار جدی خواهد بود مگرآنکه تغییراتی اساسی در سیستم اقتصادی و اجتماعی آمریکا پیش آیـد اما درهرحال نتایج داخلی آن هرچه باشد جنبۀ بین‌المللی آن هم بهمان اندازه اهمیت خواهد داشت .

دراین دوران اقتصادی تولیدات فـراوان از خصوصیات آن‌است، طبیعت

اقتصاد شگفت‌انگیز کنونی به صورتی است که حتی آمریکا، ثروتمندترین و مقتدرترین کشور جهان به‌کشورهای دیگر نیازمند است که بتوانند تولید اضافی او را جذب کنند.

تا چند سال پس‌از جنگ طبعاً اروپا، چین وهند به‌ماشین‌ها و کالاهای ساخته شده نیاز شدید خواهند داشت. این امر برای آمریکا کمکی بسیار بزرگ خواهد بود وخواهد توانست تولیدات اضافیش رابمصرف برساند اما هر کشور باکمال سرعت قدرت واستعداد خود را برای تهیه وتولید بیشتر نیازمندیهای خود توسعه خواهد بخشید و کم‌کم صادرات منحصر به‌کالاهای خاصی خواهد شد که درجاهای دیگر تولید نمی‌شوند. امکان مصرف هم بعلت محدودبودن نیروی خرید توده‌ها محدود خواهد بود وبرای‌اینکه این نیروی خرید افزایش پیدا کند باید تغییرات اقتصادی اساسی صورت پذیرد.

می‌توان تصور کرد که اگرسطح زندگی درسراسر جهان‌به میزان محسوسی بالا رود بازرگانی بین‌المللی و مبادلهٔ کالاها صورت پررونقی پیدا خواهدکرد و افزایش خواهد یافت. اماخود این‌بالارفتن‌سطح زندگی‌مستلزم آن‌است که زنجیر-های سیاسی واقتصادی که درکشورهای مستعمره وعقب‌مانده‌براموز تولید وتوزیع تحمیل‌شده‌است برداشته شود. ناگزیر چنین امری مستلزم تغییرات بزرگ خواهد بود که درنتیجه‌باید وضع‌بسیاری چیزها تغییریابد وبا سیستم‌های‌تازه منطبق‌شود.

انگلستان درگذشته برصادرات عظیم خود وبر سرمایه‌گذاریهائی که در خارجه می‌کرد، بررهبری مالی «سیتی‌اف لندن»[1] وبرموقعیت و بازرگانی ممتاز دریائی خویش متکی بوده است. پیش‌از جنگ انگلستان نزدیك ۵۰درصد غذای خود را از خارج وارد می‌کرد. احتمال دارد که براثر تبلیغات وسیعی که برای کشت وتهیهٔ مواد غذائی درخودانگلستان دنبال می‌شودحالا این نیاز و وابستگی به خارج کمتر شده باشد. بهای این مواد غذائی وهمچنین مواد خامی که ازخارج به انگلستان وارد می‌شود باید با صادرات کالاهای ساخته شده، سرمایه‌گذاری، کشتی‌رانی، خدمات مالی، وآنچه باصطلاح صادرات نـامرئی نامیده می‌شود پرداخت گردد. بدینقرار بازرگانی خارجی و مخصوصاً حجم فراوان صادرات عامل اساسی و حیاتی اقتصاد بـریتانیا بوده است. این اقتصاد از راه بکار بستن

---

۱ ـ سیتی‌اف لندن‌محلهٔ مرکزی شهرلندن‌است که مرکز بانك‌ها ومؤسسات بزرگ اقتصادی انگلستان می‌باشد ودرواقع قلب اقتصاد انگلستان بشمار می‌رود همچنانکه وال‌استریت قلب اقتصادی آمریکا حساب می‌شود. مترجم.

نظارت و تسلط انحصاری بر نواحی مختلف مستعمرات، و ترتیبات خاص برای حفظ نوعی تعادل درداخل امپراطوری، حفظ می‌شده است. این نظارت انحصاری و ترتیبات خاص همیشه بر ضرر مستعمرات و کشورهای وابسته بوده است اما در آینده دیگر به دشواری می‌توان آنها را بصورت سابق حفظ کرد.

سرمایه‌گذاریها ومطالبات انگلستان درخارج همه از بین‌رفته و جای خود را به مبالغ هنگفتی بدهی داده است و تسلط و برتری اقتصادی لندن نیز نابود شده است. مفهوم این امر آنست که انگلستان پس‌از جنگ خیلی بیشتر به صادرات و به موقعیت بازرگانی خویش وابستگی خواهد داشت. درحالیکه امکانات افزایش صادرات وحتی حفظ آن درسطح سابق هم بشدت محدود می‌باشد.

درآمد انگلستان (غیراز آنچه پس‌از ورود صادر شده است) در سالهای ۳۸-۱۹۳۶ پیش‌ازجنگ بطورمتوسط ۸۶۶ میلیون لیره بوده‌است که به‌صورت زیر پرداخت می‌شده:

صادرات	۴۷۸	میلیون لیره
درآمد سرمایه‌گذاریهای خارج	۲۰۳	» »
خدمات کشتیرانی	۱۰۵	» »
خدمات مالی و بانکی	۴۰	» »
کسر پرداخت	۴۰	» »
جمع	۸۶۶	میلیون لیره

اکنون بجای درآمدهای عمده که‌از سرمایه‌گذاریهای خارج حاصل می‌شد باری سنگین از بدهی و قروض خارجی برای انگلستان بوجود می‌آید که نتیجهٔ دریافت وامها وخدمات مختلف (غیراز آنچه بعنوان وام واجاره از آمریکا گرفته شده) از هند، مصر، آرژانتین و کشورهای دیگر دریافت شده است.

لرد کینس تخمین زده است که درپایان جنگ این‌قبیل اعتبارات مسدود استرلینگ که بدهی انگلستان خواهد بود به حدود ۳ میلیارد لیره خواهد رسید که سود آن بانرخ ۵ درصد درهرسال ۱۵۰ میلیون لیره می‌شود. بدینقرار براساس وضع متوسط پیش‌از جنگ انگلستان پس‌ازجنگ درهرسال درحدود ۳۰۰ میلیون لیره کسر درآمد خواهد داشت که اگر بوسیلهٔ درآمدهای اضافی ازراه صادرات و خدمات دیگر جبران نشود ناگزیر موجب خواهد شد که سطح زندگی در آن کشور به میزان محسوس و نمایانی پایین بیاید.

این امر در سیاست پس‌از جنگ بریتانیا ظاهراً عامل بسیار مهمی خواهد بـود و اگر بخواهد وضع اقتصادی کنونیش را حفظ کند خود را ناچار خواهد دید که امپراطوری مستعمراتیش را با تغییراتی مختصر کـه اجتناب ناپذیر است محفوظ نگاهدارد.

باین جهت امیدوار است که فقط بصورت شریك عمده وبزرگتر درگروهی از کشورهای مستعمره و غیر مستعمرهٔ وابسته بخود بتواند نقشی محسوس برای خود بازی کند وازلحاظ سیاسی واقتصادی میان دو کشور بزرگ و غول‌آسا که منابعی پهناور دارند یعنی ایالات متحدهٔ آمریکا و اتحاد شوروی تعادلی برقرار سازد. ازاین روست که انگلستان می‌خواهد امپراطوری مستعمراتیش را ادامه دهد وبه‌آنچه از سابق داشته است می‌چسبد و حتی می‌خواهد محیط نفوذ خود را در سرزمین‌های تازه مثل **نایلند** هم‌گسترش دهد. وباز بهمین‌جهت است که سیاست انگلستان می‌کوشد روابطی نزدیکتر و پیوسته‌تر با دومینیون‌های خود وبا بعضی کشورهای کوچکتر اروپای غربی برقرار سازد.

سیاست استعماری **فرانسه و هلند** هم بطورکلی از نظر **انگلستان** دربارهٔ مستعمرات وکشورهای وابسته‌اش هواداری می‌کنند. درواقع امپراطوری ومستعمرات هلند نوعی «امپراطوری وابسته» می‌باشد که بدون‌امپراطوری بریتانیا نمی‌تواند دوام یابد و وجود داشته باشد.

بدینقرار به‌آسانی می‌توان‌تمایلات سیاست انگلستان‌را درك کرد که‌براساس نظریه‌ها ومعیارهای گذشته و بوسیلهٔ مردانی که باگذشته پیوند دارند طرح می‌شود معهذا حتی در سنجش با میزانهای گذشتهٔ اقتصادی قرن نوزدهم نیز مشکلاتی که دربرابر انگلستان هست بسیار زیاد می‌باشد. وبه مرور زمان محسوس‌تر می‌شود که وضع انگلستان ضعیف‌تر واقتصادش بامقتضیات امروزی ناسازگارتر و منابع اقتصادیش محدودتر خواهد شد و نخواهد توانست قدرت صنعتی و نظامیش را درسطح سابق حفظ کند.

در روش‌هائی که برای حفظ اقتصاد قدیمی انگلستان پیشنهاد می‌شود بی‌ثباتی‌های اساسی‌وجود دارد زیرابه تصادمات وتناقض‌های‌بی‌پایان منتهی می‌گردد که امنیت انگلستان را متزلزل می‌سازد و بدگمانی و خصومت را درکشورهای وابسته وتابعه‌اش افزایش می‌دهد وآیندهٔ انگلستان را خیلی وخیم‌تر و خطرناکتر می‌سازد.

قابل فهم است که انگلستان می‌خواهد سطح زندگی خودرا درحدود سابق محفوظ نگاهدارد وحتی بالاتر هم ببرد واین منظور با وجود بازارهای مطمئن و حمایت شده برای صادرات انگلستان وباوجود مستعمرات و مناطق تحت نظارت دیگر برای تأمین مواد خام و مواد خوراکی ارزان برای انگلستان بستگی پیدا می‌کند . مفهوم این امر آنست که بالا ماندن سطح زندگی انگلستان باید بقیمت پائین ماندن و حتی پائین‌تر آمدن زندگی صدها میلیون نفر مردم آسیا و آفریقا تمام شود .

البته هیچ کس نمی‌خواهد که سطح زندگی انگلستان پائین بیاید امابدیهی است که مردم آسیا و آفریقا هم هرگز موافقت نخواهند کرد که وضع اقتصاد استعماری که آنها را در سطحی که شایستهٔ انسان نیست نگاه می‌دارد محفوظ و باقی بماند .

گفته می‌شود که قدرت خرید سرانه در انگلستان (پیش‌از جنگ) برای هر نفر ۹۷ لیره بوده است. (در آمریکا این رقم سرانه خیلی بالاتر است). درحالیکه درهند این رقم ۶ لیره می‌باشد . این تفاوت فوق‌العاده را نمی‌توان تحمل کرد . درواقع کم‌شدن بازدهٔ اقتصاد استعماری سرانجام تأثیری ناگوار ببار خواهدآورد که حتی برای کشور مسلط هم زیانبار خواهد بود .

درایالات متحدهٔ آمریکا این موضوع رابخوبی درك می‌کنند و بهمین‌جهت است که می‌کوشند قدرت خرید مردم مستعمرات را از راه صنعتی‌کردن آنها و استقلال وخودمختاری دادن به ایشان بالاتر ببرند. حتی درانگلستان هم تااندازه‌ای به ضرورت صنعتی شدن هند متوجه شده‌اند وقحطی بنگال موجب شدکه بسیاری از مردم جداً به این موضوع بیندیشند.

اما هدف انگلستان آنست که توسعهٔ صنعتی هند زیرنظارت انگلستان باشد ودرآن برای صنایع انگلیسی موقعیتی ممتاز درنظرگرفته شود . صنعتی شدن هند وسایر کشورهای آسیا ناچار تحقق خواهد پذیرفت فقط مسئلهٔ سرعت آن مطرح خواهد بود امابهرحال نمی‌توان تصور کرد که این صنعتی‌شدن باهیچ‌نوع اقتصاد استعماری یا نظارت وتسلط خارجی سازشی داشته باشد .

امپراطوری انگلستان به‌آن صورتی که‌امروزهست طبعاً یك واحد جغرافیائی نیست و همچنین یك واحد مؤثر اقتصادی یا نظامی هم نیست . بلکه یك واحد تاریخی واحساساتی است. این احساسات وروابط قدیمی هنوز هم ارزش دارند

اما احتمالاً درطول زمان نخواهند توانست ملاحظات حیاتی تر دیگر را تحت تاثیر قرار دهند.

بعلاوه این ارتباط احساساتی فقط در آن نواحی قابل انطباق می باشد که مردم آن شباهت‌های نژادی با مردم انگلستان دارند. ومسلماً با هند یا مستعمرات دیگر که وضعی متفاوت دارند قابل تطبیق نیست. حتی با بوئرهای آفریقای جنوبی هم تطبیق نمی کند.

در دومینیون‌های عمده وبزرگ انگلستان هم تغییرات ملایم وتدریجی روی می‌دهد که رشته‌های ارتباط قدیمی باانگلستان راکم کم ضعیف‌تر می‌سازد. **کانادا** که‌در دوران جنگ از لحاظ صنعتی رشد فراوان یافته‌است اکنون قدرت بزرگیست که بیشتر باآمریکا پیوند دارد. اقتصاد **کانادا** بصورتی درحال رشد و توسعه است که خود از بعضی جهات مانعی در راه صنایع انگلستان می‌شود.

استرالیا و زلاند نو نیز با اقتصاد درحال رشد خود بتدریج متوجه می‌شوند که درحلقهٔ پیوندهای اروپائی باانگلستان نیستند بلکه در حلقهٔ آسیائی و آمریکائی منطقهٔ اقیانوس آرام می‌باشند که در آنجا ظاهراً آمریکا نقشی عمده‌تر خواهد داشت. ازلحاظ فرهنگی هم **کانادا و استرالیا** هردو تدریجاً بیشتر بسوی آمریکا متمایل می‌شوند.

امپراطوری انگلستان امروز باسیاست آمریکا و تمایلات توسعه طلبانهٔ آن سازگاری ندارد. آمریکا خواستار بازارهای باز برای صادرات خویش می‌باشد و به قدرتهائی که درصدد محدودکردن یا نظارت بربازارها باشند بانظر موافق نمی‌نگرد. آمریکا می‌خواهد که کشورهای چند صد میلیونی آسیا بسرعت صنعتی شوند وسطح زندگی عالیتری درهمه جا بوجود آید واین امر بخاطر احساسات عالی وبشر دوستانه نیست بلکه برای آنست که بتوانند تولیدات اضافی خود را به آنها بفروشند.

تصادم میان فعالیت‌های صادراتی و بازرگانی دریائی آمریکا و انگلستان اجتناب ناپذیر می‌نماید. تمایل آمریکا برای برتری هوائی برجهان که اکنون منابع و امکانات لازم آنرا هم دارد برای انگلستان خشم‌انگیز است. احتمالاً آمریکا هوادار بوجود آمدن یك **نایلند** مستقل است درحالیکه انگلستان ترجیح می‌دهد آنجا را بصورت نیمه مستعمرهٔ خویش درآورد. این طرز برخورد دو سیاست مخالف که هر کدام برطبیعت اقتصادی کشورهای اصلی خود متکی می‌—

باشند درمحیط تمام کشورهای مستعمره و وابسته جریان دارد .

هدف انگلستان کـه خواستار بـوجود آمدن کشورهای مشترك المنافع و امپراطوری پیوسته‌تر می‌باشد در وضع خاصی که امروز انگلستان دارد قابل فهم است . اما منطق واقعیات و تمایلات جهانی و همچنین رشد نـاسیونـالیسم در دومینیون‌ها و تمایلات جدائی طلبانهٔ مستعمرات امپراطوری همه درجهت عکس این تمایل انگلستان می‌باشند .

کوشش برای ساختمان جدید برروی بنیانهای کهن و قدیمی ، فکر کردن براساس اندیشه‌های دورانی که سپری شده است، رؤیای امپراطوری وانحصاراتی راکه درسراسر کرهٔ خاك گسترده باشد درسر پروراندن وهنوزهم ازآن حرف‌زدن حتی برای خود انگلستان بیش‌از هر کشور دیگر سیاستی غیرعاقلانه وکوته‌نظرانه خواهد بود زیرا بسیاری از دلایلی که انگلستان را از لحاظ سیاست و صنعت و وضع‌مالی کشوری‌مسلط و برترازدیگران ساخته‌بود اکنون دیگرازمیان رفته‌است .

معهذا انگلستان درگذشته خصال نمایانی داشته است که هنوز هم دارد و آن جرأت وشهامت و ارادهٔ لازم برای کارکردن باهم ، و لیاقت و شایستگی علمی و سازنده و استعداد فوق‌العاده بـرای انطباق می‌باشد . این خصال و صفات مثبت دیگری که انگلستان دارد درراه‌بزرگ ساختن یك ملت وغلبه‌برخطرات ومشکلاتی که دربرابرش قرارمی‌گیرند اهمیت فراوان دارد. وبدینقرار بسیار ممکن است که انگلستان‌بتواند ازراه تغییردادن وضع و بوجودآوردن ساختمان اقتصادی متناسب‌تری برای خود با مسائل حیاتی و فوری که در مقابلش قرار می‌گیرد بدرستی روبرو شود . اما اگر بخواهد بازهم مانند گذشته بکوشد که به امپراطوری خود بچسبد که به او مربوط باشد و از او حمایت کند احتمال چنین توفیقی بسیار کم خواهد بود .

البته آینده تا اندازهٔ زیاد به سیاست آمریکا وشوروی و به میزان هماهنگی یا تصادم این دو سیاست با انگلستان بستگی دارد . همه با هیاهوی فراوان ازاین سخن می‌گویند که لازمست این سه قدرت بزرگ بخاطر صلح و همکاری جهانی بایکدیگر نزدیك باشند وباهم کارکنند . معهذا شکافها و اختلاف‌ها درهر مرحله حتی در دوران جنگ هم بچشم می‌خورد .

آینده به هر صورت که باشد روشن است کـه اقتصاد آمریکا پس‌از جنگ به مقدار زیاد توسعه‌طلبانه خواهد بود وتقریباً نتایج انفجارانگیز خواهد داشت.

آیا این وضع به نوعی تازه از امپریالیسم منتهی خواهد شد ؟ و اگر چنین باشد فاجعهٔ دیگری برای بشریت خواهد بود زیرا آمریکا قدرت و امکان آنرا داردکه صلح را برای آیندهٔ جهان تأمین کند .

سیاست آیندهٔ اتحاد شوروی هنوز در رمز وابهام پوشیده است اما نشانه‌های بیان‌کننده‌ای از آن بچشم می‌آید . شوروی خواستار آنست‌که هرچه بیشتر که بتواند کشورهای دوست و وابسته ونیمه وابسته درنزدیك مرزهای خود داشته باشد . هرچندکه با دولت‌ها و قدرت‌های دیگر برای بوجودآوردن یك سازمان جهانی‌کارمی‌کند امابیشتر درپی آنست‌که‌برای خود قدرت‌کافی بسازد بصورتی‌که تجاوز ناپذیر باشد. کشورهای دیگرنیز تاآنجاکه می‌توانند همین‌کار رامی‌کنند. این وضع برای همکاری جهانی مقدمهٔ خوبی نیست .

میان شوروی وسایرکشورها، آن رقابت ومبارزه‌که میان انگلستان وآمریکا برسر صادرات وبازارهای جهان برقرار است وجود ندارد . اما اختلاف شوروی بادیگران خیلی عمیق‌تر ونظرهای آنها خیلی ازهم دورتر وسوءظن‌ها وبدگمانی‌های متقابل خیلی بیشتر ازآن بوده است‌که حتی در دوران جنگ بتوانند مساعی جنگی خود را کاملاً تلفیق‌کنند . اگر این اختلافات بهمین صورت افزایش یابد ایالات متحدهٔ آمریکا وانگلستان درپی‌آن خواهند رفت‌که بایکدیگر متحد شوند وبه مقابله باملل گروه شوروی بپردازند .

آیا دراین تصویر میلیونها مردم آسیا وآفریقا درکجا قرار می‌گیرند؟ این مردم اکنون روزبروز بیشتربه وضع وسرنوشت خود ودرعین‌حال به وضع جهان توجه پیدا می‌کنند. تعداد بسیار زیادی ازآنها سیر حوادث جهانی راباعلاقمندی دنبال می‌کنند . برای آنها هر واقعه‌وهر امر بااین معیارها سنجیده می‌شودکه : آیابه آزادی ما منتهی خواهد شد ؟ آیا به تسلط یك‌کشور برکشور دیگر پایان خواهد بخشید ؟ آیا به ما امکان خواهد دادکه آزادانه و بشکلی‌که خودمان میل داریم زندگی‌کنیم و بادیگران همکاری داشته باشیم ؟ آیا برابری و امکان تساوی برای ملت‌ها وبرای گروههای داخل هرملت فراهم می‌سازد ؟ آیاوعدهٔ نابودشدن سریع فقر وبیسوادی ومژدهٔ زندگی بهتری را همراه خواهد داشت ؟

مردم‌آسیا وآفریقا تمایلات‌ملی وناسیونالیستی دارند اما این ناسیونالیسم درپی تسلط بردیگران یا دخالت در کار دیگران نیست . آنها از تمام مساعی‌که برای همکاری جهانی و برقراری نظم بین‌المللی بعمل آید استقبال می‌کنند اما

درعین‌حال باشك وبدگمانی ازخود می‌پرسندکه آیا این قبیل مساعی نیرنگ‌های تازه برای ادامهٔ تسلط قدیمی نمی‌باشد .

قسمت عمدهٔ آسیا وآفریقا شامل مردمی بیدار شده ، ناراضی، و خروشان است‌که دیگر آماده نیستند اوضاع و احوال کنونی وموجود را تحمل‌کنند . در کشورهای مختلف آسیا شرایط واوضاع بسیار متفاوتی وجود دارد امادرسراسر این نواحی پهناور درچین ، درهند ، درآسیای جنوب شرقی ، درآسیای غربی و درجهان عرب ، رشته‌های احساسات مشترکی وجود دارد و بندهای نامرئی آنها را به یکدیگر پیوند می‌دهد .

درمدت هزارسال یابیشتر ودرزمانیکه **اروپا** عقب‌مانده بود ودردورانهای تاریك خود غوطه می‌زد، **آسیا** مظهرروح مترقی وپیشرفت انسانی بود. عصری پس‌از عصر دیگر در آسیا تمدنی درخشان رونق یافته و مراکز تمدن درآن رشد پیداکرده است. اروپا درحدود پانصد سال پیش‌از خواب‌گران خویش بیدارشدو کم‌کم بسوی شرق وغرب گسترش یافت تا تدریجاً وطی چند قرن قاره‌ای شدکه ازلحاظ قدرت وثروت و فرهنگ برجهان مسلط گشت .

آیا اکنون دوران این عهد بپایان رسیده وجریان معکوس شده‌است؟ مسلم است‌که اکنون قدرت و نیرو به آمریکا درغرب دور و به شرق اروپاکه ازلحاظ تقسیم‌بندی سازمانی‌کمتر جزء اروپا بشمار می‌آید منتقل شده است. ودرشرق هم در سیبریه رشد وپیشرفت عظیمی روی داده وکشورهای دیگر شرقی هم مستعد و آمادهٔ تغییرات‌وپیشرفتهای سریع می‌باشند. آیادرآینده تصادمی‌تازه پیش خواهد آمد یا نوعی تعادل میان شرق وغرب برقرار خواهد شد ؟

اما این مسائل به آینده‌های دور مربوط می‌شود وفایده ندارد‌که تااین حد به جلو و به دور بنگریم . درحال حاضر ما باید باری راکه بردوش داریم حمل کنیم و به مسائلی‌که باآنها مواجهیم بپردازیم . در پشت این مسائل در هند ودر بسیاری کشورهای دیگر این مطلب اساسی قرار داردکـه تنها بوجود آمدن یك دموکراسی از نوع دموکراسیهای قرن نوزدهم اروپاکافی نخواهد بود بلکه یك انقلاب اجتماعی دگرگون‌کننده نیز ضرورت دارد .

حتی بنظر می‌رسدکه خود دموکراسی‌هم دستخوش تغییرات اجتناب‌ناپذیر شده است وبه این جهت درمیان کسانی‌که بااین تغییرات موافقت ندارند شك و تردیدی دربارهٔ عملی بودن دموکراسی ظهورکرده است وهمین امر به تمایلات

فاشیستی ومداومت نظریه‌های امپریالیستی منتهی گشته است .

تمام مسائل امروزی هند یعنی مسئلهٔ فرقه‌ها یا اقلیت مذهبی، امرای دولت‌های محلی ، منافع مستقر گروههای مذهبی ومالکان بزرگ ، ومنافع ریشه گرفتهٔ قدرت و صنایع انگلستان درهند ــ همه سرانجام در مخالفت باتغییرات اجتماعی خلاصه می‌شود . واز آنجاکه هر دموکراسی واقعی به چنین تغییراتی منتهی خواهد گشت باخود دموکراسی هم مخالفت می‌کنند وآنرا برای اوضاع خاص هند نامناسب می‌شمارند .

بدینقرار مسائل هند درواقع ازهمان نوع مسائل چین ، اسپانیا یا بسیاری کشورهای دیگر اروپا وجاهای دیگر هستندکه جنگ آنها را بروی صحنه‌آورده ونمایان ساخته است منتهی این‌مسائل بظاهر بایکدیگر متفاوت می‌نمایند. بسیاری از نهضت‌های مقاومت‌اروپا منعکس‌کنندهٔ این تصادمات وتضادها هستند . درهمه‌جا تعادل قدیمی نیروهای اجتماعی واژگون شده است وتا زمانی‌که تعادلی تازه مستقر نگردد کشمکش‌ها وآشفتگی‌ها وتصادمات ادامه خواهد داشت .

ازاین مسائل موقتی وفوری ناچار به مسائل اساسی زمان ما می‌رسیم‌که : چگونه می‌توان دموکراسی را باسوسیالیسم تلفیق‌کرد ؟ چگونه می‌توان آزادی و ابتکار فردی را حفظ کرد ودرعین‌حال نظارت و برنامه‌ریزی متمرکز در امور اجتماعی واقتصادی درسطح ملی وهمچنین درسطح بین‌المللی را تحقق بخشید ؟

۱۳ آزادی و امپراطوری

چنین بنظر می‌آیدکه ایالات متحدهٔ آمریکا واتحاد شوروی درآیندهٔ جهان نقشی حیاتی بعهده خواهند داشت. اینها بهمان اندازه‌که تقریباً هردوکشور پیش‌رفته ممکن است باهم متفاوت باشند با یکدیگر تفاوت دارند حتی اشتباهاتشان هم درجهت مخالف یکدیگر قرار دارد . تمام مفاسد یك دموکراسی منحصراً سیاسی در آمریکا نمایانست ومفاسد فقدان دموکراسی سیاسی در اتحاد شوروی هویداست .

معهذا این دوکشور بسیاری چیزهای مشترك دارند. هردونظریه‌ای دینامیك وپرتحرك ، منابع وسیع، نرمش اجتماعی ، عدم زمینه‌های قرون وسطائی، اعتقاد به علوم وانطباق‌آن بازندگی ، گسترش وسیع‌آموزش وپرورش وامکانات فراوان

برای مردم را دارا هستند .

در آمریکا با وجود آنکه درآمدهای مردم بسیار متفاوت است مثل سایر کشورها طبقات ثابت ومشخصی وجود ندارد ونوعی احساس برابری برای همه هست. دراتحاد شوروی مهمترین واقعهٔ بیست سال گذشته موفقیت عظیمی است که درتوسعهٔ آموزش وفرهنگ میان توده‌ها حاصل شده است . بدینقرار درهردو کشور بنیانهای اساسی برای بوجودآمدن یك جامعهٔ مترقی ودموکراتیك وجود دارد . زیرا هرگز نمی‌توان چنین جامعه‌ای را براساس حکومت گروهی کوچك از روشنفکران ممتاز برمردمی جاهل وبی‌علاقه به امور اجتماع بنا کرد. همچنین چنین گروه ممتازی نمی‌توانند مدتی دراز برمردمی که ازلحاظ آموزش وفرهنگ پیش رفته‌اند حکومت داشته باشد .

یکصد سال پیش **توکویل** ضمن بحث از آمریکائیان آنـزمان گفت : «اگراصول دموکراتیك مردم رابرنمی‌انگیزدکه بخاطرخود علم به علوم بپردازند اما از سوی دیگر تعداد کسانی راکـه به علوم می‌پردازند بـه میزان بسیار زیاد افزایش می‌دهد . . . . . دوام نابرابری شرایط زندگی مردم را به جستجوهای غرورآمیز وبیهوده دربارهٔ حقایق انتزاعی وغیرواقعی می‌کشاند درحالیکه شرایط وتأسیسات دموکراسی مردم را برای استفادهٔفوری از نتایج علوم آماده می‌سازد. چنین تمایلی طبیعی و اجتناب ناپذیر است .» ازآن زمان تاکنون آمریکا تکامل و تحول یافته وتغییر پیدا کرده ومخلوطی ازنژادهای مختلف شده‌است اماخصوصیات اساسی واصلیش همچنان ادامه دارد .

یکی دیگر از خصوصیات مشترك آمریکائی‌ها و شوروی‌ها آنست که بار سنگین گذشته‌ای که مردم آسیا و اروپا را درفشار می‌گذارد، وتا اندازهٔ زیادی در فعالیت‌ها و تصادمات آنها اثر می‌گذارد، بدوش ندارند . البته آنها هم مثل همهٔ مردم دیگر نمی‌توانند از فشار بار سنگینی که بردوش نسل حاضر وارد مـی‌شود بگریزند اما آنها نسبت به مردم کشورهای دیگر گذشته‌ای روشن‌دارندو برای سفر بسوی آینده کمتر باموانع مواجه می‌شوند .

درنتیجهٔ این وضع این‌ها خیلی آسان‌تر می‌توانند بامردم دیگر تماس پیدا کنند و آن عدم اعتماد متقابلی که همیشه درتماسهای ملل استعمارگر بادیگران وجود دارد برای آنها مطرح نیست . بدیهی است که درسوابق و گذشتهٔ آنها هم نقاط تاریك ولکه‌ها وبدگمانی‌ها وجود دارد. آمریکائیها بامسئلهٔ سیاهان مواجه هستند

که ننگ وشرمساری مداومی برای دموکراسی و برابری که اعلان می‌دارند می‌باشد. روسها هم ناگزیرند خاطرات تلخ کینه‌ها و نفرت‌های گذشته را ازذهن مردم اروپای شرقی پاک کنند وجنگ کنونی هم ازاین لحاظ بر مشکلات ایشان افزوده است. با این‌همه آمریکائیها خیلی به‌آسانی باکشورهای دیگر دوست می‌شوند وروسها هم تقریباً به‌کلی ازاحساسات نژاد پرستانه وبرتری نژادی عاری و مبری‌هستند.

بسیاری از ملل اروپائی گرفتار نفرت‌های متقابل در اختلافات و تصادمات و بی‌عدالتیهای گذشته هستند. کشورهای امپریالیست واستعماری هم علاوه بر این خاطره‌های تلخ بیزاری شدید و پردامنهٔ مردمی را که تحت حکومتشان بوده‌اند برانگیخته‌اند. از آنجهت که انگلستان حکومت امپریالیستی بسیار ممتدی داشته است بار نفرتش هم سنگین‌تر است. مرد انگلیسی بخاطر این سوابق یا بعلت خصوصیات نژادیش منزوی و کناره‌گیراست ونمی‌تواند به‌آسانی بادیگران دوست شود.

متأسفانه مردم کشورهای دیگردربارهٔ انگلیسی‌ها ازروی نمایندگان رسمی‌شان قضاوت می‌کنند که به‌ندرت از پرچمداران لیبرالیسم وآزاد منشی انگلیسی‌ها یا فرهنگ ایشان می‌باشند واغلب خود نمائی را بانوعی ظاهراً الصلاحی در هم می‌آمیزند. این مأموران رسمی انگلیسی در برانگیختن دشمنی ونفرت دیگران مهارت خاصی دارند.

چند ماه پیش یکی‌از عالیترین مأموران حکومت هند یك نامهٔ رسمی برای آقای **گاندی** (که درزندان بود) نوشت که‌نمونه‌ای ازگستاخی سنجیده ومطالعه شده بود وبسیاری ازمردم آنرا توهینی‌عمدی به مردم هندتلقی کردند. زیرابرحسب اتفاق **گاندی** مظهر هند شمرده می‌شود.

آیا آینده به چه صورت خواهد بود؟ آیا دورانی تازه از امپریالیسم در پیش خواهیم داشت یاعهد همکاری بین‌المللی یانوعی کشورهای همبسته ومشترك‌المنافع جهانی فرا خواهد رسید؟ متأسفانه ترازو بسوی تمایلات امپریالیستی متمایل بنظر می‌آید وهمان استدلالهای قدیمی‌منتهی نه باصراحت قدیمی تکرار می‌شود تمنیات اخلاقی و قربانیهای جامعهٔ‌بشری برای هدف‌های پست و پلید مورد استفاده واقع می‌شود وحکمرانان ازنیکی ونجابت انسان برای منظورهای زشت و ناروای خود بهره برداری می‌کنند واز ترسها، نفرت‌ها، وجاه طلبی‌های ساختگی وبیجای مردم سودمی‌جویند. در دورانهای سابق معمولاً دربارهٔ

امپراطوری ونظرهای استعماری خود با صراحت بیشتر سخن می‌گفتند .

توسیدیدس ضمن گفتگو دربارهٔ امپراطوری **آتنی‌ها** و تسلط ایشان برجزیرهٔ **سیسیل** می‌نویسد : «ماکارخوبی نمی‌کنیم که به آن علت که ما به‌تنهائی مهاجمان وحشی‌را دوررانده‌ایم یا به‌علت آنکه وجودخودرا بخاطردفاع ازمستملکات وابسته به‌ما و بخاطر دفاع ازتمدن به خطرافکنده‌ایم ،به خودمان‌حق می‌دهیم بر امپراطوری ومستملکات خود مسلط باشیم.دولت‌ها هم مثل افراد هستند ونمی‌توان آنهارابه خاطرآنکه برای امنیت خویش‌اقدام می‌کنند سرزنش‌کرد اگرما اکنون اینجا و در سیسیل هستیم بخاطر امنیت خودمان است .... ترس است‌که ما را مجبور ساخته به‌امپراطوری خود دریونان بچسبیم وترس‌است‌که مارا وادارکرده باکمك دوستان خودمان به اینجا بیائیم وامور سیسیل را تنظیم‌کنیم .» وبعد هم موقعی‌که به باج وخراج مستعمرات ومستملکات آتنی اشاره می‌کند می‌گوید : «ممکن است بیرازی ما دراینجا بدکاری وشرارت بنظر آید اما مسلماً رهاکردن این مستملکات جنون خواهد بود .»

تاریخ یونان از درسهای ناسازگاری دموکراسی با امپراطوری وجباریت یك دولت دموکرات در مستعمراتش وانحطاط سریع و سقوط آن امپراطوری سرشار است .

امروز هیچ یك از مدافعان آزادی وامپراطوری نمی‌توانند نظر خود را به فصاحت **توسیدیدس** بیان‌کنند که می‌گوید : «ما رهبران تمدن وپیشاهنگان نژاد بشر هستیم . جامعهٔ ما و روابطش عالی ترین رحمت ونیکی است‌که بشر بتواند به‌آن اشاره‌کند . قرارگرفتن درحلقهٔ تابعیت ما وابستگی نیست بلکه امتیاز است . تمام ثروت‌های شرق هم نمی‌تواند باثروتی‌که دراختیار ما قرار گرفته برابری‌کند . بدینقرار ما می‌توانیم با مسرت خاطرکار خودرا دنبال‌کنیم و وسایل وپولی راکه بسوی ما سرازیر می‌گردد مورد استفاده قرار دهیم ومطمئن باشیم‌که دیگران هرکارهم‌که میل دارند بکنند اما درهرحال اعتبارات در دست ما خواهد بود . زیرا مابامساعی ورنج‌های خود ودرمیدانهای پرمصیبت توانسته‌ایم راز قدرت بشری راکه راز شادمانی است پیداکنیم . مردم دربارهٔ آن حدس‌های مختلف می‌زنند وآنرا با نامهای‌گوناگون می‌نامند اما تنها ماهستیم‌که آنرا آموخته‌ایم ودرشهرخود برقرار ساخته‌ایم. ونامی‌که ما آنرا بدان وسیله می‌شناسیم آزادی است زیرا بما آموخته است‌که برای خدمت‌کردن باید آزاد بود. آیا

تعجب‌آور است که در جامعهٔ بشری تنها ماهستیم که بدیگران سود می‌بخشیم و خدمت می‌کنیم واین امر بخاطر منافع خودمان نیست‌بلکه باکمال اعتماد به‌نیکی آزادی است.»

در این روزها که آزادی ودموکراسی را باهیاهو وسروصدای بسیار اعلان می‌دارند ودر عین حال این‌آزادی فقط به بعضی اشخاص محدود می‌گردد تمام این‌حرفهای **توسیدیدس** طنین‌آشنا پیدا می‌کند. در این حرفها حقیقتی وجود دارد ودر عین حال حقیقت هم نفی می‌شود . **توسیدیدس** از سایر جهان و جامعه‌های دیگر بشری اطلاعی‌نداشت وتمام تصوراتش بـه کشورهـای اطراف مدیترانه محدود می‌شد . باین جهت باغرور ومباهات ازآزادی‌که درشهر خودش (آتن) بود این‌آزادی را راز شادمانی وقدرت بشر می‌شمرد. اما تـوجه نداشت که دیگرانهم همین‌آزادی‌را می‌خواستند. **آتن** که عاشق آزادی بود، **میلوس** را غارت و ویران کرد وتمام مردان بالغ‌آنراکشت وتمام زنان و کودکان را بصورت بردگان فروخت . حتی هنگامی‌که**توسیدیدس** در مدح امپراطوری وآزادی آتن‌قلمفرسائی می‌کردآن‌امپراطوری‌درهم شکسته بود وآن آزادی دیگر وجود نداشت .

زیرا ممکن نیست کـه تامدتی دراز آزادی را باتسلط و بردگی دیگران ترکیب‌کرد . ناچار یکی بر دیگری پیشی خواهد گـرفت ومیان اوج و افتخار امپراطوری وسقوط آن زمان زیادی فاصله نمی‌شود .

امروز بیش از هرزمان دیگرآزادی تجزیه ناپذیـر است . مدح وستایش عالی **پریکلس** ازشهر محبوبش (آتن) بزودی سقوط آنـرا بدنبال داشت و پـادگان نظامی **اسپارت** معابد زیبای تپهٔ **آکروپولیس** (در قلب آتن) را اشغال‌کرد . معهذا هنوز هـم جملات زیبای پریکلس در بـارهٔ عشق به زیبائی ، خردمندی، آزادی و دلیری مارا به هیجان می‌آورد زیـرا نه فقط در مورد آتن زمان اوگفته شده بلکه در معیار وسیع جهانی هم ارزش دارد کـه می‌گوید : «ما عاشقان زیبائی هستیم بدون آنکه از اعتدال خارج شویم ، عاشقان خرد ومنطق هستیم بدون‌آنکه ازانسانیت صرفنظر کنیم . ثروت در دست ما فقط وسیلهٔ مادی برای غرور نیست بلکه امکانی است برای‌کامیابیها وموفقیت‌ها، وفکر می‌کنیم‌که فقر نه فقط چیز زشتی است‌که باید ناشایستگی آنـرا قبول داشت بلکه انحطاط وپستی است‌که هیچ‌کوششی‌برای نابود ساختن‌آن زیاد نخواهد بود ....باشدکه

ما از استدلال مکرر شده نیرو بگیریم. چه زیبا ونجیبانه است که در میدانهای جنگ دلیری نشان داده شود. اما بهتراست که ازمنظرهٔ زیبا و پرزندگی شهر بزرگ خودمان به‌آن صورت‌که هرروز آنرا می‌بینیم نیرو بگیریم، وموقعی که آنرا می‌بینیم عاشقش‌بشویم و بیاد بیاوریم‌که تمام این‌عظمتش رامدیون مردانی است‌که دلیری جنگجویان را درخود داشته‌اند ، مردانی خردمندکه وظیفهٔ خودرا می‌دانسته‌اند ، مردانی نیك‌که درانجام وظیفهٔ خود انضباطی استوار برای خود داشته‌اند ، مردانی‌که اگر درهر آزمایشی شکست می‌یافتند و نمی‌توانستند چنانکه باید به شهر خود خدمت‌کنند جان خود را در راه‌آن فدا ساختند. بدینقرار آنها جسم خود را به ثروت‌مشترك شهرخویش‌هدیه دادند وبعنوان پاداش هریك بسهم خود خاطره‌ای بجا نهادندکه هرگز نمی‌میرد وبااین‌خاطره عظیم ترین مجسمه‌ها را بوجودآوردند نه‌ازآنگونه‌که استخوانهای فانی‌ایشان رانشان دهدبلکه خانه‌ای از ذهن واندیشهٔ آدمیان ساختندکه درآن افتخار همواره پایداروتازه می‌ماند وهر موقع‌که فرصت ومجال باشد سخن می‌گوید وبه اقدام می‌پردازد . زیرا سراسر زمین‌گورستان مردان نامدار است‌که سرگذشت‌آنها برسنگ‌های خاك مادریشان حك نشده بلکه درسرزمینهای دور دست زندگی می‌کند بدون‌آنکه نشانی مرئی داشته باشد ، و با تار وپود زندگی مردان دیگر بهم بافته شده است. اکنون وظیفهٔ شماست‌که باآنچه آنهاکرده‌اند رقابت‌کنید وبدانیدکه راز شادمانی‌آزادی است و راز آزادی داشتن دلی دلیر می‌باشد ونه بیکار وبیهوده ازحملهٔ دشمن بر کنار ماندن [1].

۱۴ مسئلهٔ جمعیت . کم شدن میزان موالید وانحطاط ملی

پنج سال جنگ موجب شده است‌که تعداد بسیار زیادی از مردم وضعشان تغییر یابد وجابجا شوند بطوری‌که شاید پیش‌از این درهیچ عهدی در تاریخ چنین تغییرات وجابجا شدنهائی روی نداده است .

صرفنظر از میلیونها تلفات جنگ مخصوصاً درچین ، روسیه ، لهستان ، و آلمان، توده‌های مردم ازخانه و وطن خود ریشه‌کن شده‌اند . احتیاجات جنگی،

۱ــ جملات توسیدیدس ازکتاب «کامنولت یونان» اثرآلفرد زیمرن چاپ سال ۱۹۲۴ نقل شده است .

نیاز به‌کارگران وتخلیه‌های اجباری دراین امر مؤثر بوده است وگروههای عظیم پناهندگان وفراریان از مقابل ارتشهای مهاجم می‌گریخته‌اند.

حتی پیش‌ازجنگ هم مسئلهٔ فراریان وپناهندگان بعلت سیاست نازی‌ها در اروپا اهمیت بسیار پیداکرده بود. امابا‌تمام وسعت واهمیت‌خود درمقایسه باآنچه در زمان جنگ پیش‌آمده‌بسیار ناچیز می‌نماید.

علاوه برعواقب مستقیم جنگ ، تغییرات وضع اروپا تا اندازهٔ زیاد بعلت سیاست خاصی است‌که نازیها درمورد وضع جمعیت و اهالی هر ناحیه داشتند . چنانکه معلوم است آنها میلیونها‌نفر ازیهودیان راکشته‌اند ودر بسیاری ازکشور-هائی‌که اشغال‌کرده‌اند یکپارچگی مردم وساکنان آنها را درهم شکسته‌اند .

در **اتحاد شوروی** میلیونها نفربسوی شرق رفته‌اند ودر نواحی‌ماورای کوههای **اورال** مستقر شده‌اند واحتمالاً همیشه درآنجا خواهند ماند .

در**چین** تخمین‌زده می‌شودکه درحدود‌پنجاه میلیون‌نفر‌ازمحل‌های سکونت خود ریشه کن ومتواری شده‌اند .

مسلماً کوشش‌هائی بعمل خواهد آمدکه این فراریان ومهاجران وآنهائی که ازجنگ جان سالم‌بدرمی‌برند به‌محل‌های‌سکونت اولی‌وسابق خودبازگردند هرچند این امریکی از دشوارترین‌کارها خواهد بود.

مسلماً بسیاری اشخاص به خانه‌های سابق‌خود بازخواهندگشت‌اما احتمالاً بسیاری‌هم ترجیح خواهند دادکه درمحیط تازهٔ زندگی خود باقی بمانند ازسوی دیگر محتمل بنظر می‌آیدکه در نتیجهٔ تغییرات سیاسی اروپا بازهم تعداد دیگری از مردم تغییر محل بدهند ودر وضع جمعیت واهالی دگرگونیهائی پیش‌آید .

چیزی‌که اثراتی عمیق‌تر و دامنه دارتر ازجنگ دارد تغییراتی است‌که از لحاظ روانشناسی وزیست شناسی روی داده و وضع جمعیت جهان را بسرعت تغییر می‌دهد . انقلاب صنعتی وگسترش تکنولوژی وفنون جدید موجب شد که جمعیت اروپا مخصوصاً درمناطق شمال غربی واروپای مرکزی بسرعت افزایش یابد. به نسبتی‌که این تکنولوژی بسوی غرب وبه اتحاد جماهیرشوروی‌گسترش یافت باتغییر ساختمان اقتصادی و عواملی دیگر متفقاً موجب‌گشت‌که جمعیت این نواحی باسرعت خیلی بیشتر افزایش پیداکند .

این پیشرفت تکنولوژی بسوی شرق همراه با بهبود وضع آموزش و بهداشت وسلامت‌عمومی هنوزهم دربسیاری ازکشورهای‌آسیائی مداومت دارد

وتا مدتها ادامه خواهد داشت. بعضی از این کشورها چون هند، کـه بهیچوجه به‌جمعیت بیشتر نیازی ندارند اگرجمعیتشان کمترشود وضع بهتری خواهندداشت.

در این ضمن در اروپای غربی از لحاظ جمعیت جریـان معکوس است و مسئلهٔ کم شدن میزان موالید وجمعیت اهمیت روز افزون پیدا می کند .

این جریان ظاهراً دامنهٔ وسیع دارد ودر بیشتر کشورهای جهان به‌استثنای چین وهند وجاوه (اندونزی) واتحاد شوروی ، اثر می گـذارد . موضوع تقلیل جمعیت وموالید درکشورهائی کـه ازلحاظ صنعتی پیش رفته‌تـر هستند بیشتر نمایانست. جمعیت فرانسه ازسالها قبل دیگرافزایش‌پیدانمی کندوحتی به‌آهستگی کمترهم‌می‌شود.درانگلستان کمبود سریعی در میزان‌موالید ازحدود سالهـای هشتاد قرن گذشته محسوس بوده است ونسبت موالید بـه جمعیت اکنون درآنجا از همه‌جای اروپا جز فرانسه کمتر است.

هیتلر و موسولینی کوششهای فراوانی بکار بردندکه میزان موالید را درآلمان وایتالیا بالا ببرند اما نتایج موفقیت ایشان موقتی بود . در اروپـای شمالی وغربی ومرکزی کم شدن موالید نسبت به اروپای جنوبی وشرقی (غیراز اتحاد شوروی) نمایان‌تراست ، اماچنین‌تحولی درتمام این‌کشورها قابل ملاحظه می‌باشد .

بنابر اوضاع کنونی اروپا صرفنظر از روسیه درحدود سال ۱۹۵۵ به حد-اکثر جمعیت خود خواهد رسید وپس‌ازآن میزان جمعیتش روبه‌کم شدن خواهد نهاد . این موضوع با جنگ و عواقب آن کـه درتقلیل جمعیت مؤثرخواهـد بود ارتباطی ندارد .

ازسوی دیگر دراتحاد شوروی جمعیت بسرعت افزایش‌می‌یابد ودر حدود سال ۱۹۷۰ از رقم ۲۵۰ میلیون نفرهم خواهد گذشت واین رقم شامل جمعیت سرزمین‌هائی که‌بعلت جنگ به شوروی ملحق‌شده‌نخواهد بود. این رشد جمعیت اتحاد شوروی همراه باپیشرفتهای تکنولوژی وترقیات دیگرناگزیر این‌کشوررا بصورت قدرت مسلط وممتاز در اروپا وآسیا درخواهدآورد .

درآسیا وضع با پیشرفتهای صنعتی چین وهند ارتبـاط بسیار پیدا می کند . جمعیت فراوان این‌کشورها باری‌سنگین بوجود می‌آورد و موجب ضعف آنهـا می‌شود مگرآنکه بشکلی شایسته ومتناسب سازمان یابند .

دراروپا قدرتهای استعماری بزرگ‌گذشته چنانکه پیداست ازمرحلهٔ توسعه

وتجاوز گذشته‌اند . سازمان اقتصادی وسیاسی آنها ومهارت وشایستگی مردم آنها ممکن است هنوزهم برای ایشان درامور جهـانی مقامی ممتاز را تأمین کند امـا بتدریج از اهمیتشان کاسته خواهد شد وجزو قدرتهای بزرگ بشمار نخواهند آمد مگر آنکه بصورت متفق ودسته جمعی کار کنند .

فرانك ، و. نو نشتاین در مقاله‌ای دربارهٔ «جمعیت و قدرت اروپای پس از جنگ» که درشمارهٔ آوریل ۱۹۴۴ مجلهٔ «امور خارجی آمریکا» چاپ شده است می‌گوید « بنظر نمی‌رسد که احتمالاً هیچ یك از ملت‌های شمال غربی و اروپای مرکزی بتوانند دوباره دنیا را تهدید کنند . آلمان هم مانند همسایگاز غربیش از دورانی که می‌توانست قدرت ممتازی درجهان باشد گذشته است واین امر بخاطر توسعهٔ تمدن تکنولوژیك وفنی درمیان مردم است که خیلی سریعاً رشد می‌یابد .»

رشد تکنولوژی وصنعتی موجب قدرت بعضی از کشورها ومردم اروپـای غربی شد. اما اکنون دیگر ممکن نیست که این منبع قدرت درانحصار چند ملت باقی بماند. از این رو تسلط سیاسی واقتصادی اروپا برقسمت عمده‌ای از جهان می‌بایست بسرعت رو بانحطاط برود واروپا دیگر قلب حساس قاره‌های آسیا و اروپا وآفریقا نخواهد بود .

بهمین علت اساسی قدرت‌های قدیمی اروپا بیشتر براساس صلح وهمکاری بین‌المللی می‌اندیشند وعمل می‌کنند وتا آنجا که بتوانند ازجنگ اجتناب خواهند کرد . در موقعی که تجاوز تقریباً بطور قطعی به ناکامی و مصیبت منتهی می‌شود دیگر جذبه وکشش خود را از دست می‌دهد . اما آن قدرتهای جهانی کـه هنوز موقعیتی ممتاز ومسلط دارند این ضرورت همکاری با دیگران را بـدرستی درك نمی‌کنند مگر اینکه ضروریات وتقاضاهای اخلاقی آنهارا به این راه بکشانند که آن هم به ندرت باقدرت همراه می‌شود .

آیا علت این عنصر بسیار پردامنه یعنی کم شدن میزان موالید چیست ؟

بکار بردن وسایل جلوگیری از آبستنی ومیل مردم برای اینکه خانواده‌ای کوچکتر ومحدود داشته باشند ممکن است دراین جریان اثراتی داشته باشد اما بطوریکه مورد قبول عمومی می‌باشد این‌موضوع تفاوت مهم ومحسوسی بوجود نمی‌آورد . در **ایرلند** که کشوری کاتولیك است و احتمالا جلوگیری ازآبستنی خیلی کمتر صورت می‌پذیرد کم شدن میزان موالید زودتر از کشورهای دیگر آغاز

شد. شاید عقب رفتن سن ازدواج‌ها درغرب یکی ازعلل این امر باشد . عوامل اقتصادی‌هم ممکن‌است نفوذهائی داشته باشند اما حتی‌این موضوع هم نمی‌تواند اهمیت فراوان داشته باشد .

همه می‌دانند که بطور کلی‌میزان زایمان‌درمیان‌فقیران خیلی بیش‌ازثروتمندان است همچنانکه درمناطق روستائی بیش از مناطق‌شهری است. یك‌گروه‌کوچکتر بیشتر می‌تواند سطح زندگی خود را بالاتر نگاهدارد ورشد تمایلات فردی و اهمیت یافتن وجود افراد ازاهمیت گروهها ونژادها می‌کاهد .

پروفسور **ج. ب. س. هالدان** می‌گوید که قاعدهٔ کلی‌وعمومی آنست که درجامعه‌های بزرگ وبسیار متمدن اشخاصی‌که بیشتر مورد تمجید وستایش قرار می‌گیرند معمولاً ازمردم عادی‌کم زاترهستند وفرزندان‌کمتر دارند. بدینقرار این جامعه‌های ممتاز ازلحاظ زیست شناسی بی‌ثبات بنظر می‌آیند . خانواده‌های وسیع‌تر وپرجمعیت‌تر اغلب ازلحاظ ذکاوت وهوش درسطحی پائین‌ترقراردارند. همچنین‌تصورمی‌شود که موفقیت‌های اقتصادی‌باموفقیت‌های‌زیست شناسی‌مخالفت دارد .

با اینکه دلایل فرعی بسیاری برای علل تقلیل موالید ذکرشده است بنظر می‌رسد که هنوزهم علل اصلی آن ناشناس‌مانده است. بااینهمه شاید بعضی دلایل روانشناسی و زیست شناسی در ماورای‌آن وجود داشته باشد. مانند زندگی در جامعه‌های صنعتی شده ومحیط خاصی که انسان درآن زندگی می‌کند .

غذای غیرکافی، الکلیسم، بیماریهای عصبی، یابطورکلی‌ضعف‌های روحی وجسمی درتولید فرزند اثر دارد . معهذا می‌بینیم که جامعه‌هائی‌دستخوش بیماری وکم غذائی چون جامعهٔ هند هنوز هم باسرعت فوق‌العاده تعداد افرادشان زیاد می‌شود وموالیدشان فراوان است. شاید فشارها وناراحتی‌های زندگی جدید ، رقابت دائمی ونگرانی واضطراب میزان تولید و زایندگی راکم می‌کند وشاید جدائی از زندگی حیات بخش برروی زمین از دلایل عمدهٔ آن باشد . زیرا در آمریکاهم زایندگی‌کارگران کشاورزی و روستاها قابل ملاحظه است وبیش از دو برابر زایندگی‌کسانیست‌که به مشاغل مختلف شهری اشتغال دارند .

چنین‌بنظر می‌آیدکه‌نوع تمدن جدیدکه ابتدا درغرب تکامل یافت وبعدها درجاهای دیگر منبسط گشت ومخصوصاً زندگی درشهرهای بزرگ‌که یکی از خصوصیات تمدن‌جدید است جامعه‌ای‌بی‌ثبات‌بوجود می‌آوردکه تدریجاً نیروی

حیاتی خود را از دست می‌دهد .

زندگی بظاهر در زمینه‌های مختلف پیشرفت حاصل می کند درعین حال نیروی واقعی خود را ازدست می‌دهد. تدریجاً بیشتر صورت تصنعی بخــود می گیرد و کم کم فروکش می کند وروبخاموشی می‌رود .

به داروهای مقوی ومحرك بیش‌از پیش نیاز پیدا می‌شود. برای خوابیدن وبرای انجام فعالیت‌های طبیعی دیگر به دارومحتاج می‌شویم، غذاها ومشروباتی که ذائقه را ارضا می کند وبه جهت ضعیف شدن سیستم گوارش ما لذت وهیجانی موقتی بوجود می آورد ، واختراعات خاصی که احساس موقتی لــذت وتحریك وهیجان را درما برمی‌انگیزد در زندگی رواج پیدا می کند اما بعداز اینکه اثراین محركها می گذرد عکس العمل آنها ونوعی احساس تهی بودن وبیهودگی مارا در خود می گیرد .

ماتمدنی بوجود آورده‌ایم که‌باوجود تمام مظاهرعالی ودرخشان وکامیابیها وموفقیت هایش چیزی تصنعی وساختگی درآن هست .ما غذاهــای ساختگی و ترکیبی می‌خوریم کــه بــا کمك کــودهای شیمیائی‌ساختگی تهیه شده‌اند، حتی هیجان‌های مصنوعی‌را درخود برمی‌انگیزیم وروابطانسانی مابه ندرت از مرحلهٔ سطحی تجاوز می کند .

تبلیغ کنندگان ومؤسسات تبلیغاتی یکی ازمظاهر عهد ماهستندکه کوشش‌های مداوم وخشن آنها مارا درخود می گیرد وقدرت فهم وادراك مارا ازکار می‌اندازد وما را وا می‌دارد محصولات غیرلازم وحتی مضر وزیانبار را بخریم .

من هیچ کس رابه این‌مناسبت سرزنش نمی کنم ومقصر نمی‌شمارم. ماهمه محصولات این عصر وزمان هستیم و خصوصیات نسل خویش را داریم کــه هم شایستهٔ تحسین‌است وهم درخور نکوهش. مسلماً من خود نیز جزئی ازاین‌تمدن هستم کــه آنراهم تحسین و هم انتقاد می کنم و مانند هــر کس دیگر عادات و طرزفکرمن‌هم‌تحت تأثیرهمین‌تمدن‌می باشد وبا خصوصیات آن شکل گرفته‌است .

آیا درتمدن جدید چیزی نادرست هست که در ریشه های آن علائم عقیم شدن وانحطاط نژادی بچشم می‌خورد ؟ درعین حال این سقوط وانحطاط هیچ‌چیز تازه‌ای نیست وتاریخ ازنمونه‌ها وشواهدآن سرشار است . امپراطوری رم در دوران انحطاطش وضع خیلی‌بدتری داشت .

آیا قانون خاصی‌برای این‌انحطاط داخلی وجود دارد ومی‌توانیم علل آنرا

کشف کنیم و نـابود سازیم ؟ صنعتی شدن جدید و ساختمان سرمایه داری جامعه نمی‌تواند تنها علت باشد زیرا بدون این عواملِ‌هم انحطاط پیش آمده است. معهذا احتمال دارد که صنعتی شدن وسرمایه داری باشکل وصورت های کنونی خود از لحاظ جسمی و روحی محیط و آب وهوائی مساعد بوجود می‌آورد که کار علت‌های انحطاط را آسان می‌کند .

اگر علت اصلی چیزی روحی باشد که در ذهن و روح انسان اثر بگـذارد هرچند هم که بتوانیم آنرا بفهمیم یا بشکلی احساس کنیم دست یافتن به‌آن بسیار دشوارخواهدبود. اما بنظرمی‌رسد که دراین‌موردیك واقعیت ارزش واعتبارخاصی دارد : جدائی از زمین، از زمین زیبا ومهربان، برای فرد وبرای نژادآدمی زیان‌آور است. زمین وخورشید سرچشمه‌ها و منابع زندگی هستند و اگر مدتی دراز ازآنها دور وجدا بمانیم زندگی روبزوال خواهد رفت .

جامعه‌های صنعتی شدهٔ جدید تماس خود را بازمین ازدست داده‌اند ودیگر آن نشاط وشادمانی‌را که طبیعت بمامی‌بخشد وشعلهٔ سلامتی راکـه ازتماس باما در زمین زبانه می‌کشد احساس نمی‌کنند . آنها از زیبائی طبیعت حرف می‌زنند وگاهی اوقات می‌کوشند در تعطیلات آخرهفته با محصولات زنـدگی مصنوعی خویش به‌اصطلاح به‌ییلاق وبه دامان طبیعت بروندااما هرگز نمی‌توانند با طبیعت پیوند داشته باشند وخود را جزئی ازآن حس کنند .

برای آنها طبیعت چیزی است که بایدآن را تماشا وتحسین کنند زیرا بـه ایشان چنین گفته شده است وپس‌از این تمـاشا درحسرت آسایش واستراحت به زندگی عادی خود باز می‌گردند . درست بهمان صورت که ممکن است مدتی از وقت خود رابرای خواندن آثار کلاسیك ونوشته‌های‌نویسندگان بزرگ‌صرف کنند اما بزودی بسوی کتابهای قصه و داستانهای پلیسی خـویش باز می‌گردند کـه خواندن‌آنها هیچگونه‌کوشش وزحمت فکری لازم ندارد .

اینها مانند یونانیان یا هندیان‌قدیم فرزندان‌طبیعت نیستند بلکه بیگانگانی هستند که‌گاه بگـاه با خویشاوندان دوروناشناس خود روبرو می‌شوند وآنهـا را درآغوش می‌کشند و می‌بوسند. وباین ترتیب آنها هرگـز لذت وشادمانی ثروت‌های طبیعت وگوناگونی بی‌پایان واحساس زنده‌بودن راکه اجداد ماداشتند درك نمی‌کنند . آیا تعجب‌آور است که درچنین وضعی طبیعت‌هم باآنها همچون فرزندخواندگان ناخواسته رفتار کند ؟

ما نمی‌توانیم دیگر به نظریه‌های قدیمی که خدارا در همه‌جا و همه چیز می‌دید بازگردیم اما شاید هنوزهم بتوانیم رمز ورازطبیعت را حس کنیم، به‌آواز جانبخش وزیبای‌آن گوش فرا داریم وازآن نیرو وزندگی بگیریم . این ترانه و آوازفقط درجاهای مشخص ومعینی خوانده نمی‌شود واگرگوش شنوا برای آن داشته باشیم می‌توانیم آنرا تقریباً در همه‌جا بشنویم . اما بعضی جاها هست که حتی کسانی هم که برای‌آن آمادگی‌نداشته باشند مجذوب‌آن می‌شوند ونوای‌آن همچون آهنگ دلکش ودور دست ارغنونی ناپیدا بگوش می‌رسد .

یکی از این مکانهای ممتاز **کشمیر** است که درآنجا زیبائی خانه گزیده است و جذبۀ سرخوشی حواس را مسحور می‌سازد . آقـای **فوشر** ، دانشمند فرانسوی در بارۀ کشمیر می‌نویسد : «می‌خواهم کمی پیشتر بروم و عقیده‌ام را در بارۀ دلیل واقعی لطف خاص کشمیر بگویم، لطفی که همه کس درپی آن هست حتی کسانی که نمی‌خواهند آنرا تجزیه و تحلیل کنند. این لطف وجذبه تنها بخاطر جنگلهای پرشکوه ، دریاچه‌های پاك وصاف، عظمت قلل پوشیده از برف ، یـا زمزمۀ میلیونها جویبارکه در هوای لطیف وخنك کشمیر منعکس می‌شوند نیست . همچنین این لطف تنها در زیبائی وعظمت بناهای قدیمی‌آن نمی‌باشد، هرچندکه ویرانه‌های **مارتاند** برفراز ارتفاعات **کاروا** به اندازۀ معابد یونانی بـر روی تپۀ مرتفع خود زیبائی وعظمت دارند ومعبدکوچك **پایار** که از ده قطعه سنگ تراشیده شده است تناسبات‌کامل آثار یونانی **لیسیکرانس** را در خود دارد . حتی نمی‌توان‌گفت که لطف وزیبائی‌کشمیر بخاطر ترکیب هند با مناظر طبیعت است زیرا بناهای زیباکه در محیطی شاعرانه و دلکش ساخته شده‌اند در بسیاری کشورهای دیگرهم فراوانند . بلکه آنچه تنها درکشمیر یافت می‌شود جمع شدن این دونوع زیبائی درمیان طبیعتی‌است که هنوز از زندگی مرموزی سرشار است و می‌داندکه چگونه زمزمۀ خود را درگوش ما بسراید ووجود مشترکی راکه در اعماق ماهست به ارتعاش‌آورد ومارا دانسته یا نادانسته به‌آن روزگاران‌گذشته باز گرداند که شاعران‌درحسرتش مرثیه‌می‌سرایند . به‌دورانی که دنیاهنوز جوان‌بود و

«آسمان بر روی زمین»

«درمیان مردمی که با خداوندان پیوند داشتند.»

«در حرکت بود ونفس می‌کشید .»

اما من درپی‌آن نیستم که به ستایش‌کشمیر بپردازم هـرچند هم گاه بگاه

تمایلات قلبی مرا بـه چنین‌کاری می کشاند ، همچنین نمی‌خواهم دلایلی بسود وحدت وجود خدائی درهمه‌جا وهمه چیز مطرح سازم ، هرچند کـه من اعتقاد مذهبی ندارم ومعتقدم که مقداری لامذهبی بـرای جسم و جان آدمی مفید است . من فکر می کنم که زندگی جدا شده از زمین وطبیعت سرانجام پـژمرده و خشك می‌شود .

بدیهی است به ندرت ممکن است چنین‌گسستگی وجدائی کامل از زمین تحقق پذیر باشد . جریان‌های طبیعت راه خودرا دنبال می کنند ، اما ضعف تمدن جدید درآنست که تدریجاً از عناصر حیات بخش دورمی‌شوند. خصلت رقابت‌آمیز و سود جوی جامعهٔ سرمایه داری جدید و احترام گذاردن به ثروت بیش از هرچیزدیگر، فشارهای مداوم ونبودن امنیت خاطر برای بسیاری ازمردم، به‌بیماری ذهن وناراحتی‌های روحی وعصبی کمك می کند .

بوجود آمدن ساختمان اقتصادی سالم‌تر ومتعادل‌تر این اوضاع وشرایط را بهبود خواهد بخشید . معهذا لازم خواهد بودکه بازمین وطبیعت‌هم تماسهای بیشتر وزنده تری برقرارشود. مفهوم این امر آن نیست که به‌زندگی برروی زمین بامفهوم قدیمی ومحدود کلمه یا به روشهای ابتدائی‌زندگی بازگردیم تجویزچنین داروئی از خود بیماری هم بدتر است .

باید بتوان صنایع جدید را بصورتی سازمان داد کـه مردم هرچه بیشتر با زمین هم تماس داشته باشند ودر عین حال سطح فرهنگی مناطق روستائی نیز بالا بـرده شود. شهر وروستا از لحاظ وسایل وتجهیزات زندگی باید بیکدیگر نزدیك شوند بطوریکه امکانات تکامل‌ذهنی وجسمی درهردوموجودباشد وزندگی درهر دوصورتی‌کامل پیدا کند .

من تردید ندارم کـه چنین وضعی ممکن وعملی است بشرط آنکـه مردم خواستارآن باشند . درحال حاضر چنین تمایلی به میزان وسیع وجود نـدارد و نیروهای ما (صرفنظرازکشتن یکدیگر) درجهت تولیدکردن محصولات ساختگی بیشتر وبوجود آوردن سرگرمیها وتفنن‌هـای ساختگی بیشتر معروف می گردد . من با بیشتر این چیزها مخالفت اصولی ندارم ومعتقدم که بعضی از آنهـا حتی لازم وضروری می‌باشند اما عیب‌کار در این‌است که این چیزها اغلب وقتی راکه می‌تواند بشکلی بهترصرف شود بخود جلب می کنند ودور نمائی نادرست‌برای زندگی بوجود می آورند .

امروز کودهای شیمیائی ومصنوعی مورد تقاضای بسیارهستند وتصور می‌ـ
کنم درجای خود بسیار مفید هستند اما شگفت انگیز خواهد بودکه مردم باشور
وشوقی که برای محصولات مصنوعی دارند کودهای طبیعی را فراموش کنند و
حتی آنهارا بیهوده دور بریزند .

تنها چنین است که تمامی ملت آن احساس نیرومند بـرای استفادهٔ کامل از
مواد طبیعت دارد. بعضی ازکارشناسان معتقدندکـه کودهای شیمیائی و مصنوعی
هرچند محصولات سریعی ببار می‌آورند اما بعلت آنکه بعضی عناصر لازم را به
زمین نمی‌رسانند خاك را ضعیف می‌کنند و باین جهت زمین هم تـدریجاً عقیم
می‌گردد . درمورد زمین هم‌مانند زندگی‌های‌فردی مامثل این‌است که شمع وجود
را زیادی می‌سوزانیم ودرنتیجه هردو بزودی پایان خواهند یافت. ما ثروت زمین
را باسرعت ومقدار زیاد ازآن می‌گیریم وخیلی‌کم یا تقریباً هیچ چیز را بـه آن
پس نمی‌دهیم .

ما از اینکه می‌توانیـم تقریباً همه‌چیز را در لابراتوارهای شیمیائی خود
تولیدکنیم مغرور هستیم ، ما از دوران نیروی بخـار به دوران نیروی برق قدم
نهاده‌ایم و اکنون درعصر بیوتکنیك (تکنیك‌هـای زیست‌شناسی) و الکترونیك
بسرمی‌بریم . عصر علوم اجتماعی که امیدواریم بسیاری از مسائل حساسی که ماـ
را آشفته و نگران می‌سازند حل کند ، در برابرمان بنظر می‌آید . همچنین گفته
می‌شودکه ما در آستانهٔ عصر منیزیوم و آلومونیوم هستیم وچون این هردو فلز
بسیار فراوان و درسراسر جهان پخش‌شده هستند هیچ‌کس ازاین لحاظ درکمبود
نخواهد بود . علم شیمی جدید زندگی جدیدی را برای بشر می‌سازد . بنظـر
می‌رسدکه ما درآستانهٔ دورانی قرار داریم که منابع عظیم نیرو در اختیار جامعهٔ
بشری قرار خواهدگرفت و درآیندهٔ نزدیك انواع اکتشافات صورت خـواهد
گرفت که عصر وعهد تازه‌ای را بوجود خواهد آورد .

تمام این چیزها بسیار دلگرم‌کننده هستند معهذا شك و تردیدی در ذهن
من جای‌گرفته است. زیرا ما از کمبود نیرو نیست که رنج می‌کشیم بلکه سوءِ
استفاده از نیروهائی که در اختیار داریم و عدم انطباق صحیح آن‌است که موجب
ناراحتی‌ها و مصائب بشر می‌شود .

علوم نیروی هنگفتی بوجود می‌آورند اما هیچ هدف ومنظوری ندارند و
به‌انطباق دانشی که در اختیار ما می‌گذارند به زندگی انسان توجهی نمی‌کنند .

ممکن است علم همچنان در راه پیروزیهای خود پیش برود معهـذا اگر طبیعت را زیادی نادیده بگیرد و از آن غافل بماند ممکن است دستخوش انتقام طبیعت واقع شود . درحالیکه بنظر می‌رسد زندگی ازلحاظ نمـودهای برونی خود درحال رشد است ممکن است بعلت چیزی که هنوز علم‌نتوانسته آنرا کشف کند از لحاظ درونی رو بزوال برود .

۱۵ برخوردی تازه برای حل مسئله‌ای قدیمی

ذهن واندیشهٔ جدید ، یا بعبارت دیگر نوع بهتر وخوب ذهن وفکر جدید عملی و طرفدار عمل بودن است ، اخلاقی و اجتماعی است ، دگر خواه و بشر دوست است ، تحت نفوذ نوعی ایدآلیسم عملی بخاطر بهبود اجتماعی است . آرمانها و ایدآلهائی که محرك آنست در واقع منعکس‌کنندهٔ روح زمان است که در فلسفهٔ هندی «یوگادهارما» نامیده می‌شود . تا اندازهٔ زیادی آن برخـورد و برداشت فلسفی پیشینیان، آن جستجو برای کشف واقعیت نهائی ومطلق وهمچنین سرسپردگی‌ها و فلسفه های صوفیانه وعرفانی دوران قرون وسطی بی‌اعتبار شده است . اکنون جامعهٔ بشری **خدا**ست و خدمت اجتماعی **مذهب** است .

این تصورات و طرز فکر شاید ناقص و غیرکامل باشد همچنانکه ذهن و اندیشهٔ هرعصر و زمان با محیط خاص خود محـدود می‌شده است و هرعصر و زمانی قسمتی از حقیقت راکه درمی‌یافته‌کلید تمام حقیقت می‌شمرده است .

هرنسل و هرمردمی گرفتار این تصور بی‌اساس بوده‌که‌گمان می‌کرده طرز نگریستن او به اشیاء و امور تنها راه درست بوده یا دست‌کم نزدیکتـرین راه مقرون به حقیقت می‌باشد . هر فرهنگی بعضی ارزشهای وابسته بخـود دارد کـه با خصوصیات همان فرهنگ محدود می‌شود و شکل می‌گیرد . مردمی‌که با این فرهنگ سروکار دارند آن ارزشها را مسلم می‌دانند و آنها را ابدی و همیشگی می‌شمارند .

بدینقرار ارزشهای فرهنگ‌کنونی ما هم ممکن است ابدی و نهائی نباشد معهذا برای خودما اهمیت و اعتبار اساسی دارد زیرا منعکس‌کنندهٔ اندیشه وروح قرن و زمانی هستندکه ما درآن زندگی می‌کنیم .

چندتن نوابغ و مردم فوق‌العاده و ممتاز که به‌آینده نظردارند ممکن‌است

دربارهٔ بشریت و عالم وجود نظریه ها و تصورات کامل‌تری داشته باشند همین‌ها جان مایه‌های زندگی هستند که پیشرفت واقعی از آن ناشی می‌گردد . اما اکثریت عظیم مردم همپای ارزشهای زمان حال وامروز نیستند و هرچند هم که با عبارات و اصطلاحات امروزی سخن می‌گویند اما ازلحاظ روحی و فکری در زندان اندیشه ها و ارزش‌های قدیمی زندگی می‌کنند .

بدینقرار ما باید هماهنگ عالیترین آرمانهای دورانی که در آن هستیم زندگی کنیم هرچند هم که احتمالاً بتوانیم برآنهاچیزی بیفزائیم یادرپی آن باشیم که آنها را بانبوغ ملی خویش شکل بدهیم و منطبق سازیم .

این آرمانها را می‌توان به دوگروه طبقه بندی کرد : یکی آرمانهای بشر-دوستانه و دیگری روحیهٔ علمی . چنانکه پیداست میان این‌دو تضاد و تصادمی وجود داشته است اما تحولات عظیم اندیشهٔ امروز که در بارهٔ تمام ارزشها شك می‌کند و به‌تحقیق و تجسس می‌پردازد دیگر آن سدهای قدیمی که این دو طرز برخورد را ازهم جدا می‌ساخت‌وهمچنین تضاد میان جهان خارجی علوم باجهان داخلی درون نگری را ازمیان برداشته است .

اکنون‌ترکیب روز افزونی میان هومانیسم وتمایلات بشردوستانه ازیکسو و روحیهٔ علمی از سوی دیگر نمایانست‌که نتیجهٔ آن نوعی بشردوستی علمی می‌باشد . علوم نیز هرچندکه با واقعیات و محسوسات سروکار دارند به زمینه-های دیگرهم متمایل شده‌اند یادر هرصورت هرچه راعلمی نیست دیگر باحقارت منکر نمی‌شوند . تنها حواس پنجگانهٔ ما و آنچه آنها می‌توانند درك و دریافت کنند نمی‌توانند عالم وجود را چنانکه باید وشاید بفهمند .

در بیست وپنجسال‌گذشته در تصویر عالم مادی تغییراتی عمیق روی داده است . تاکنون علوم به طبیعت با چشمی می‌نگریست‌که انگار چیزی بکلی جدا از انسان است . اما اکنون **سرجیمس جین** به ما می‌گویدکه روح وچکیدهٔ علم درآنست‌که «انسان دیگرطبیعت رابصورت چیزی مشخص ومجزا ازخودش نمی‌بیند .»

و اکنون بازهم همان پرسش های باستانی که ذهن و فکر متفکران و آفرینندگان «اوپنیشادها» راآشفته می‌ساخت مطرح می‌شود : آیا چگونه می‌توان دانای مطلق را شناخت ؟ آیا چگونه دیدگانی‌که می‌توانند اشیاء خارجی را ببینند خواهند توانست خود را نیز ببینند ؟ و اگر دنیای خارج بخشی وجزئی

از جهان درونی است آنچه ما درك می‌کنیم چیزی جز انعکـاس ذهن و اندیشهٔ خودمان نیست ، عالم وجود و طبیعت ، روح و ذهن و اندیشه و جسم و آنچه برونی است با آنچه روحانی و درونیست همه اصولاً يك‌چیز هستند . در این‌ـ صورت ما که در درون چهارچوب ذهن و اندیشهٔ خویش محدود هستیم چگونه می‌توانیم این طرح عظیم اشیاء را بشکلی عینی و واقعی بفهمیم ؟

اکنون علوم تماس با این مسائل را آغاز کرده است و هرچند هم که از آن کناره بگیرند و طفره بروند بازهم بزرگترین و پرشورترین دانشمند امروزی نمونه‌ای ازفیلسوفان و مردان مذهبی دورانهای گذشته‌است . **آلبرت آینشتاین** می‌گوید : «دراین عهد و دوران مادی ما جدی‌ترین کسانی که به‌کارهای علمی می‌پردازند کسانی هستند که عمیقاً روح مذهبی درخود دارند .»[1]

در تمام این چیزها اعتقـادی استوار به‌علم بنظر می‌آید اما در عین حال این درك و فهم نیز نمایانست که تنها علم بدون هدف که فقط به واقعیات توجه داشته باشد کافی نیست . آیا علم که اینهمه لوازم و مایحتـاج زندگی را فراهم ساخته نسبت به‌مفهوم خود زندگی غافل مانده است ؟ کوشش می‌شود کـه میان جهان واقعیات و جهان روح هماهنگی و تعادلی پیدا شود زیرا هرروز نمایان‌تر می‌شود که تأکید فوق‌العاده در بارهٔ علم روح انسان را نابود می‌سازد .

اکنون سئوالی که فیلسوفان قدیمی‌را بخود مشغول می‌داشت بشکلی تازه و در زمینه‌های تازه مطرح می‌گردد که : آیا چگونه می‌توان زندگی مادی جهان محسوس را با زندگی معنوی و درونی افراد سازش داد ؟

پزشکان کشف کرده‌اند که تنها معالجهٔ جسم افرادیاتمام جامعه‌کافی نیست. در سالهای اخیرمردان عالم‌پزشکی که با اکتشافات پسیکوپاتولوژی (درمان‌های روانی) آشنایی پیدا کرده‌اند دیگر بیماریهای جسمی و روانی را از یکـدیگر مجزا می‌شمارند وبرروی عوامل روانشنـاسی تأکید بیشتر دارند . **افلاطون** نوشته است که: «درمعالجهٔ بیماریها بزرگترین اشتباه آنست که تصور شود کـه پزشکانی برای جسم هستند و پزشکان دیگری برای روح ، زیرا این هـردو از یکدیگر جدائی‌ناپذیرند .»

---

۱ ــ پنجاه سال پیش «ویوه‌کاناندا» فیلسوف هندی علوم جدید را تظاهری از روح واقعی مذهب می‌شمرد زیرا علوم‌جدید در پی آنند که با مساعی صمیمانه حقایقی را کشف کنند .

آینشتاین مشهور ترین دانشمند زمان ما می‌گوید : «امروز سرنوشت نژادبشر بیش ازهرزمان دیگر به‌نیروی اخلاقی بستگی دارد. در همه‌جا راه زندگی شادمانه و مسرت‌انگیز در اعراض و خویشتن داری است .» او با این کلام خود بشکلی ناگهانی ما را از این دوران سرفراز و پرافتخار علوم به زمان فیلسوفان باستانی می‌برد و ازشهوت بدست‌آوردن قدرت وسودجوئی به‌اعراض وخویشتن‌داری که برای مردم هند بسیار آشناست سوق می‌دهد .

شاید بیشتر دانشمندان امروزی با اوموافق نباشندکه می‌گوید : «من اعتقاد راسخ و مطلق دارم که هیچ ثروتی درجهان نمی‌تواند بشریت را پیش ببرد حتی اگراین ثروت در دست صمیمی‌ترین هواداران پیشرفت قرارگیرد. تنهانمونه‌ها و سرمشق‌های خصال عالی است که می‌تواند افکار نیك و اعمال‌نجیبانه رابوجود آورد . پول فقط خودخواهی‌ها راجلب می‌کند و همیشه دارندگانش را بشکلی مقاومت ناپذیر به سوءِاستفاده از آن برمی‌انگیزد .»

در مقابله با این مسئله و این پرسش که به‌اندازهٔ خود تمدن بشری کهن و قدیمی است علوم جدید امتیازات خیلی زیادی فراهم ساخته که برای فیلسوفان قدیم وجود نداشته است . علم امروز ذخایر هنگفتی از دانش‌های متراکم را در اختیـــار دارد و بعلاوه روشی داردکه درستی خـــود را به‌ثبوت می‌رساند . علم با مناطق و زمینه هائی آشنائی پیداکرده که برای قدما ناشناس بود . بهمان‌نسبت که انسان توانسته است معنی و مفهـــوم بسیاری چیزها را کشف کند و برآنهـــا مسلط گردد ، طبعاً این قبیل امور از صورت مرموز خـــویش و از حیطه بهره‌برداری و استثمار کاهنان و روحانیان بیرون آمده‌اند .

اما در عین حال علوم جدید نقاط ضعفی هم درخود دارند . خود تراکم دانش این مشکل را برای انسان بوجود آورده است که نمی‌تواند نظری جامع و ترکیبی دربارهٔ همه چیز داشته باشد و خواه‌ناخواه خود را در قسمتی از آن گم می‌کند ، زیرا به تجـــزیه و مطـــالعه و تحقیق در همان قسمت می‌پردازد و تا اندازه‌ای هم آنرامی‌فهمد اما نمی‌تواند ارتباطش را با مجموع امور وهمه‌چیز درك کند .

نیروهـــای عظیمی کـــه علم آزاد ساخته‌است انسان را در خـــود گرفته‌اند و او را بشکلی توقف ناپذیر پیش می‌برند و اغلب او را بدون آنکـــه خودش خواسته باشد به سواحل و دنیاهای ناشناس می‌کشانند . سرعت جریان زندگی

جدید ، و فرارسیدن بحرانهای پشت سرهم ، مانـع آن می‌شود کـه جستجوی حقیقت با بی‌نظری و آرامش دنبال گردد . حتی حکمت و خردمندی هم بااجبار به‌پیش رانده می‌شود و نمی‌تواند آن آرامش و بیغرضی راکه برای فهم و درك واقعی لازمست داشته باشد .

شاید ما در یکی از بزرگترین دورانهای جامعهٔ بشری زندگی می کنیم و باید بهای سنگین این امتیاز را بپردازیم . دورانهای عظیـم و بزرگ همیشه از تصادم و بی‌ثباتی پربوده‌اند و همواره در این دورانها کوشش می‌شده است که از شکل کهنه به حالتی تازه تغییر وضع داده شود . در زندگی سکـون و امنیت و تغییرناپذیری مداوم وجودندارد زیرا اگرچنین می‌بود خود زندگی قطع می‌شد. حداکثر آنست که بتوانیم ثبات نسبی و تعادلی پیش رونده را برقرار سازیم .

زندگی همواره شامل مبارزه انسان برضد انسان و مبـارزه انسان برضد محیطش می‌باشد ، مبارزه‌ای که در زمینه‌های مادی و روحی و اخلاقی جریان‌دارد و از درون آن چیزهای تازه شکل می‌گیرد و اندیشه های تازه زائیده می‌شود . خرابی و ساختمان دوشادوش یکدیگر پیش می‌روند و این هردوکه مظاهر انسان و طبیعت هستنـد همیشه پیدا و جلـوه‌گرند . زندگی عبارتست از اصل رشد و پیشرفت ، نه سکون و آرامش؛ زندگی عبارتست از بوجودآمدن مداوم که اجازهٔ سکون و آرامش را نمی‌دهد .

امروز در دنیای سیاست و اقتصاد همه در جستجوی قدرتند و موقعی کـه قدرت بدست‌آمد بسیاری از ارزش‌های دیگر نابود می‌شود . نیرنگ‌ها ودسیسه‌های سیاسی جای ایدآلیسم را می‌گیرند و بزدلی و خودپرستی جـای دلیری و شهامت بیغرضانه را . شکل‌های ظاهری برمحتوی ومفاهیم اولویت پیدا می کنند و قدرت که با اینهمه تلاش در جستجویش هستند نمی‌تواند در برآوردن هدفی که دارد کامیاب شود . زیرا قـدرت حـدودی دارد و موج نیرو بسوی خویش باز می‌گردد وعقب می‌زند . هیچ‌یك از این‌دو نمی‌تواننـد برروح مسلط شوند هرچند هم که ممکن است آنرا سخت وخشن سازند . **کنفوسیوس** می‌گوید: «شما می‌توانید ارتشی را از سردارش محروم سازید و جدا کنید اما نمی‌توانید آرزو و ارادهٔ کوچکترین افراد را از او بگیرید .»

جان استوارت مایل در شرح حال خود نـوشته است : «اکنون من عقیده پیداکرده‌ام تا وقتی‌که تغییری بزرگ در اساس ساختمان روحی وطرز فکر

جامعهٔ بشری روی ندهدهیچ پیشرفت بزرگ وعمده‌ای درسرنوشت اوحاصل نخواهد شد. » واین تغییر اساسی درطرز فکر، خود از تغییر محیط واز رنج ودردی که با مبارزات پایان ناپذیر حیات همراهست ناشی می‌شود.

بدینقرار هرچند هم که بخواهیم آن طرز فکرهارا مستقیماً تغییر دهیم خیلی بیشتر لازمست محیطی که این طرز فکرها در آن می‌رویند ونیرو می‌گیرند تغییر یابد. زیرا هریك بدیگری بستگی دارد ودر آن اثر می‌گذارد.

ذهن واندیشهٔ آدمی گوناگونی نامحدود وبی‌پایان دارد. هرکس حقیقت را در راه خاص خود می‌بیند واغلب از درك و فهم نظرهای دیگران ناتوان‌است. بهمین‌جهت است که تصادمات پیش‌می‌آید وهمچنین ازهمین برخوردها و تصادمات است که حقیقتی کامل‌تر و دامنه دارتر نمایان می‌گردد. زیرا ما باید قبول کنیم که حقیقت‌چندین روی دارد ودر انحصارهیچ گروه یاملتی نیست. روش انجام امورنیز بهمین قرار می‌باشد. ممکن است برای مردمان مختلف درموقعیت‌های مختلف راههای‌متفاوتی وجود داشته باشد.

هند و**چین** وملت‌های دیگر برای خود راههای زندگی‌خاصی رایافته‌اند وتکامل بخشیده‌اند و برای‌آنها بنیانهائی استوار بوجودآورده‌اند. آنها تصور می‌کردند وحتی بسیاری از مردم آنها هنوزهم بیهوده تصور می‌کنند که راه آنها تنها راه درست زندگی است.

امروز اروپا وآمریکا برای زندگی خود راهی ساخته‌اندکه برسراسرجهان هم مسلط‌گشته است ومردم این نواحی‌تصور می‌کنندکه تنها راه درست می‌باشد. اما احتمال داردکه هیچ یك از این‌ها تنها راه و راه دلخواه نباشد وهریك ممکن است از دیگری چیزهائی بیاموزند.

مسلماً **هند** و **چین** باید چیز های زیادی را بیاموزند زیرا زندگی آنها ساکن وبدون حرکت شده است درحالی‌که غرب نه‌فقط منعکس کنندهٔ روح زمان ماست بلکه درخود تحرك وتغییرپذیری واستعداد رشد وتکامل دارد وهرچند هم که این رشد وتکامل از طریق ویران ساختن خویش و قربانی ساختن ادواری نفوس بشری باشد.

در **هند** وشاید هم درکشورهای دیگردو تمایل متضاد هست‌که ازیکسو به خویش فخر ومباهات می‌کنیم واز سوی دیگر از وضع خویش متأسفیم. این هردوتمایل ناپسند وناشایسته‌اند. مانمی‌توانیم ازراههای احساساتی وبرخوردهای

هیجان‌آمیز زندگی را درك کنیم وبفهمیم بلکه باید از راه مقابلهٔ صریح وشهامت‌آمیز با واقعیات به زندگی بپردازیم .

ما نمی‌توانیم باجستجوهای شاعرانه و بی‌مقصود که بامسائل‌زندگی ارتباطی ندارند خود را گمراه سازیم زیـرا سرنوشت وزندگی به‌پیش می‌رود و بخاطر استراحت وفراغت ما متوقف نمی‌گردد .

همچنین ما نمی‌توانیم فقط به‌زندگی‌خارجی متوجه باشیم ومفهوم زندگی درونی انسان را فراموش کنیم . ناچار باید تعادلی بوجودآید وباید سعی کرد که میان آنها هماهنگی برقرار شود .

اسپینوزا درقرن هفدهم نوشته است :«بزرگترین خیر ونیکی آنست که اتحاد وپیوندی راکه ذهن و اندیشهٔ‌آدمی باتمامی طبیعت دارد بفهمیم .... هرچه ذهن بیشتر بداند نیروهای خود و نظم طبیعت رابهتر می‌فهمد و درك می کند ، و هرچه بیشتر به نیرو وتوانائی خویش پی‌ببرد بهترخواهد توانست خودرا رهبری کند وبرای خویش قوانین و مقرراتی بوجودآورد ، وهرچه بیشتر بانظم طبیعت آشنا شود آسانتر خواهد توانست خود را ازچنگ چیزهای بی‌فایده رها سازد . اینست روش کلی زندگی .»

در زندگی فردی خویش نیز ماباید تعادل میان جسم و روح ومیان انسان بعنوان قسمتی ازطبیعت با انسان بعنوان قسمتی ازجامعه راکشف کنیم .

تاگور می‌گوید: «مابرای تکامل‌خود باید ازلحاظ‌نیرو وحشی وازلحاظ فکری‌متمدن‌باشیم. ما بایدبتوانیم باطبیعت‌طبیعی وبا جامعهٔ‌انسانی انسان‌باشیم .»

بدیهی است کمال از دسترس ما بدور است زیراکمال خود بمعنی پایـان خواهد بود وماهمیشه درحال سفریم ومی کوشیم به چیزی که همواره ازماگریزان است نزدیك شویم . درهریك ازما چندین وجود انسانی با ناسازگاریها وتضادهاشان هست که هریك مارا درجهتی متفاوت می کشند. درماعشق به‌زندگی و بیزاری از زندگی هست ، ازیکسو همهٔ چیزهائی راکه زندگی دربر می‌گیرد می‌پذیریم واز سوی دیگر بسیاری ازآنها رارد می‌کنیم . بسیار دشوار است کـه بتوان این تمایلات متضاد را هماهنگ ساخت . گاهی اوقات یکی از آنهـا اولویت پیدا می‌کند وزمانی دیگری .

لائوتسه می‌گوید :

«بسیاری اوقات انسان خود را ازشهوات وعلائق‌عاری می‌سازد

تابتواند راز زندگی را ببیند .»
«بسیاری اوقات انسان به‌زندگی باعلاقه می‌نگرد
تا بتواند نتایج گوناگون آنرا ببیند .»

ما باتمام قدرت استدلال وعقل وفهم خود وباتمام دانش و تجربه متراکم شده مان فقط مختصری از اسرار ورازهای زندگی را می‌دانیم وفقط می‌توانیم دربارهٔ جریانهای مرموز آن حدسیاتی بزنیم . اما همیشه می‌توانیم زیبائی آنرا بستائیم وهمچون خداوند از راه هنر به‌کار آفرینش بپردازیم .

هرچند هم‌که ما موجوداتی ضعیف وفانی و سرگردان باشیم‌که فقط در دورانی کوتاه ومحدود ونامشخص از زمان زندگی کنیم بازهم چیزی از قماش خدایان جاویدان درماهست .

ارسطو می‌گوید : «ازاین رو مانباید از کسانی‌که می‌گویند، چون ما انسان وفانی هستیم باید اندیشه‌هامان هم انسانی وفانی باشد، پیروی‌کنیم، بلکه تاآنجاکه می‌توانیم باید به جاودانگی خویش بیندیشیم واز هیچ کوششی برای زندگی‌کردن موافق بهترین چیزهائی‌که درماهست فروگذار نکنیم .»

۱۶ پایان

نزدیك پنج ماه از زمانی‌که این نوشتن‌ها را آغازکردم می‌گذرد و اکنون یك هزار صفحه‌کاغذ با افکار درهم ومختلطی که درذهنم‌گذشته پوشیده شده است. دراین پنج ماه من در گذشته‌ها سفر کرده‌ام وبه آینده نگریسته‌ام وگاهی اوقات کوشیده‌ام‌که خودرا در «نقطه‌ای‌که بی‌زمانی بازمان به هم می‌پیوندند» نگاه‌دارم وبرای خویش تعادلی بوجودآورم .

دراین پنج ماه جهان از حوادث واتفاقات‌گوناگون پربوده است. جنگ باسرعت بسوی پایان توأم با پیروزی پیش رفته‌است اما این پیروزی از نظر نظامی می‌باشد. در وطن من نیز حوادث بسیار روی داده است‌که من همچون تماشاگر از دور ناظرآنها بوده‌ام وامواج غم انگیز حوادث گاهی اوقات موقتاً مرا درخودگرفته‌اند وبعد دور شده‌اند .

از آنجهت‌که من خود را باتفکر واندیشه دربارهٔ گذشته وآینده مشغول می‌داشتم و می‌کوشیدم که افکار خود را بنوعی بیان کنم ناچار ازلبهٔ تیز وتند

حوادث جاری دور می‌مانده‌ام و در زمینهٔ پهناورتـر گـذشته و آینده حرکت می‌کرده‌ام.

اما ناگزیر بـاید برای این‌گردش وجستجو هم پایانی باشد. اگـر هیچ دلیل‌کافی دیگرهم برای چنین‌پایانی وجودنداشته باشد درهرصورت این واقعیت عملی رانمی‌توان نادیده‌گرفت که ذخایرکاغذی که دراختیار داشتم وتوانسته بودم بازحمات ودشواریهای بسیار بدست‌آورم به‌آخررسیده و بدست‌آوردن‌کاغذبیشترهم کاری‌آسان نیست.

من به‌کشف هند پرداخته‌ام، اما چه چیزی‌کشف‌کرده‌ام؟ برایم غرورانگیز بوده است‌که خیال می‌کردم توانسته‌ام نقاب اورا کنار بزنم و ببینم‌کـه امروز در چه حال است ودرگذشته ممتد وطولانی خود چگونه بوده است.

هند امروز، چهارصد میلیون مردان و زنان جدا ازهم و منفرد است‌کـه هرکدام با دیگری متفاوت است وهریك در دنیای شخصی اندیشه‌ها واحساسات خود زندگی می‌کنند. وقتی‌که وضع حال چنین است، دست یافتن به‌گذشته‌های انبوه ونسلهای بیشمار مردمی‌که بدنبال هم دراین سرزمین زندگی‌کرده‌اند چقدر دشوارترخواهد بود. معهذا چیزی هست‌که همهٔ‌آنها رابه یکدیگر پیوند می‌داده وهنوزهم می‌دهد.

هند یك واحدکامل جغرافیائی واقتصادی است، یك وحدت فرهنگی در میان گوناگونیهاست، مجموعه‌ای از تضادهاست‌که بارشته‌های نیرومند امانا‌پیدا بهم بسته‌شده‌اند، هرچندکه بارها مورد هجوم قرارگرفته وتحت تسلط درآمده اما روحش هرگز شکست نیافته است وامروز نیزکه بظاهر بازیچهٔ دست فاتحی مغرور بنظر می‌آید بازهم مطیع ناشده وشکست نایافته باقیست.

در**هند** خاصیت فریبنده واغفال‌کنندهٔ افسانه‌ای‌کهن وجود دارد. گوئی نوعی سرمستی وجذبهٔ شوق‌آمیزذهن اورا بخود مشغول می‌دارد.

هند افسانه‌ای است واندیشه‌ای، رؤیائی است و تصوری، و بـا اینهمه چیزی بسیارواقعی وموجود ونافذ وساری است. درآن دورنماهای دالانهای تیره وهولناکی هست‌که گوئی به عقب و به تیرگیهای شب سیاهی‌کـه آغاز بشریت بوده است‌منتهی می‌شود، اماانباشتگی وگرمای روزی‌روشن نیزدرآن وجوددارد.

هند، این بانوی‌کهنسال‌که گذشته‌ای پرماجرا در پشت سر خود دارد، گاهی سرشار وبیزار، وزمانی سرکش ولجوج وحتی‌کمی دیوانه‌وش می‌نماید.

اما درعین حال بسیار دوست داشتنی است وهیچ یك از فرزندانش به هرجا کـه بروند وبه هرسرنوشتی که گرفتار آیند نمی‌توانند اورا ازیاد ببرند . زیرا او بـا عظمت‌های‌خود وباضعف‌های خود جزئی از وجودآنهاست وهمهٔ‌آنها در دیدگان عمیق او که اینهمه سوداهای زندگی وشادمانیها وجنونها را دیده وبـه اعماق چاه خردمندی نگریسته انعکاس دارند. هریك از فرزندانش بسوی اوکشیده می‌شوند هرچندکه شایدهرکدام برای‌کشش خود دلیلی دیگرداشته باشند یاشایدهم اصلاً نتوانند دلیلی بیاورند، وهریك به یکی ازجنبه‌های متفاوت شخصیت‌گوناگون او نظر دارد .

هند درهر عصر وزمانی، مردان وزنانی بزرگ پرورانده‌که سنن قدیمی را حفظ کرده‌اند ودر عین حال دائماً خودرا با زمان‌های متغیر منطبق ساخته‌اند . **رابیندرانات تاگور** کـه دنباله‌ای ازهمان سلسلهٔ بزرگ وناگسسته است از روح وضروریات دوران جدید سرشار بود ودر عین‌حال درگذشته‌های هند ریشه داشت، و وجود خود اوترکیبی عالی ازکهنه ونو بود . **تاگور** می‌گوید : «من هند را دوست می‌دارم نه ازآنجهت‌که گرفتار بت پرستی جغرافیائی هستم ونه به این علت‌که برحسب اتفاق دراین سرزمین متولد شده‌ام بلکه به این دلیل کـه توانسته است در دورانهای پرنشیب وفراز ودر میان‌آشفتگی‌هـا کلام زنده‌ای را که از اذهان روشن ودرخشان افراد ممتاز وبزرگش تراویده محفوظ نگاهدارد .»

بسیاری اشخاص چنین می‌گویند درحالیکه بعضی دیگرهم محبت و عشق خود رانسبت به‌او به‌گونه‌ای دیگر تعبیر می‌کنند .

چنین می‌نمایدکه امروز سرمستی و شادمانی گـذشتهٔ هند درهم شکسته و اکنون به اطراف خویش می‌نگرد وخود را برای زمان حال‌آماده می‌سازد . اما هرقدر هم که تغییر پذیرد ـ که ناچار باید تغییر پذیرد ـ آن جادوی کهن دوام خواهد یافت و در قلوب مردمش اثرخواهد گـذاشت . هرچندکـه ممکن است جذبه‌اش دگرگونه باشد اما بازهم خصال قدیمیش را دنبال خواهدکرد و ذخایر خرد وحکمتش به اوکمك خواهد داد تا دراین دنیای خشن وکینه جو ومتجاوز، آنچه را راست وزیبا ونیك است محفوظ نگاهدارد .

دنیای امروز موفقیت‌های بسیار حاصل کرده است اما باتمام علاقه‌ای کـه نسبت به انسانیت اظهار می‌داردخیلی بیشتر برنفرت وخشونت تکیه می‌کند تـا به تقواو نیکی‌هائی‌که آدمی را «انسان» می‌سازد .

جنگ نفی حقیقت وانسانیت است. گاهی اوقات ممکن است که جنگ اجتناب ناپذیر باشد اما تماشای زائیده‌هایش ملال انگیزاست. فقط قتل و کشتار جنگ نفرت انگیز نیست زیرا آدمی درهر حال باید بمیرد . بلکه آنچه خیلی بدتر وزشت‌تراست تبلیغ مداوم وعمدی نفرت ودروغ می‌باشدکه تدریجاً عادات طبیعی مردم می‌شود .

بسیار خطرناك و زیان‌آور است‌که در زندگی کینه‌ها ونفرت‌ها وبیزاری‌ها راهنمای ما باشد زیرا موجب تباهی نیروهای مثبت می‌گردند وذهن را محدود ومنحرف می‌سازند وآنرا از درك ودریافت حقیقت باز می‌دارند. متأسفانه درهند امروز نفرت وبیزاری بسیار است زیرا گذشتهٔ مارا دنبال می‌کند و وضع حال ما هم باگذشته تفاوتی ندارد. به‌آسانی نمی‌توان توهین وتجاوزهای مکرری راکه به غرور وشایستگی‌نژادی سرفراز وارد می‌شود ازیادبرد. درعین‌حال خوشبختانه هندیان نفرت وبیزاری را زیاد در دل خود نگاه نمی‌دارند بلکه خیلی به آسانی روحیهٔ نیك اندیشی ومهربانی ،بیماری نفرت و بیزاری‌را ازایشان دورمی‌سازد .

هنگامی‌که‌آزادی افق‌های تازه‌ای بگشاید ، **هند** ازنو خودرا بازخواهد یافت وآینده اورا خیلی بیش ازحرمانزدگیها وتحقیرهای‌گذشته‌های نزدیك بخود مشغول خواهد داشت . هند با اعتماد واطمینان به پیش خواهد رفت ودر حالیکه در خویش ریشه خواهد داشت با اشتیاق فراوان ازدیگران درس خواهدآموخت وبا ایشان همکاری خواهدکرد .

امروز **هند** میان پیوستگی‌کورکورانه به عادات ورسوم کهنه‌اش، وتقلید برده وار از روشهای خارجی سرگردانوپیچان است . درحالی‌که درهیچ یك از این دو نمی‌تواندآسایش وزندگی و رشد وپیشرفت داشته باشد. روشن است‌که هند باید ازدرون صدف خویش بیرون‌آید ودر زندگی وفعالیت‌های دوران جدید سهمی‌کامل داشته باشد. بهمین قرار باید روشن باشدکه نمی‌توان رشد فرهنگی و روحی را براساس تقلید بدست‌آورد . چنین تقلیدی فقط ممکن است به‌افرادی معدود محدود بماند که خود را ازتوده‌ها و از سرچشمه های حیات ملی جدا می‌سازند .

فرهنگ واقعی‌هرملت ازهرگوشهٔ جهان الهام می‌گیرد اما درخانه می‌روید ورشد می‌یابد وباید برتوده‌های وسیع مردم متکی باشد. هنر وادبیات اگر دائماً در فکر تقلید از سرمشق های خارجی باشند بی‌جان باقی خواهند ماند . اکنون

دوران فرهنگ محدود که به‌گروهی کوچك افراد مشکل پسند منحصر باشدگذشته است . ما باید مردم را بطورکلی درنظرداشته باشیم وفرهنگ آنها باید ادامه‌ای و تکاملی از تمایلات گذشته باشد ودر عین حال ضرورت و نیازهای آفرینندهٔ تازه راهم منعکس سازد .

بیش از یکصد سال پیش **امرسون** به هموطنان آمریکائی خود هشدار داد که از لحاظ فرهنگی مقلد و وابسته به اروپا نباشند . او می‌خواست مردم آمریکاکه ملتی تازه را بوجود می‌آوردند به پشت سرو به گذشتهٔ اروپائی خویش ننگرند بلکه از زندگی غنی وپردامنهٔ وطن تازه‌شان الهام بگیرند . **امرسون** می‌گفت : «روزگار وابستگی ما، و دوران شاگردی و آموزش ما ازکشورهای دیگر بپایان رسیده است . میلیونها مردمی که در اطراف ما هستند و در عرصهٔ زندگی پیش می‌تازند، نمی‌توانند بابقایای پژمردهٔ خرمن‌های خارجی تغذیه کنند. حوادث واتفاقاتی پیش می‌آید که باید آنهارا سرود وخود آنها نغمه سرای خویش خواهند بود .... روشهای آفریننده ، اقدامات آفریننده و کلمات آفریننده وجود دارند .... اینها زائیدهٔ هیچ نوع قرارداد وقدرتی نیستند بلکه بشکلی خود بخودی وناگهانی از احساس نیکی وزیبائی که درخود ذهن بوجود می‌آید می‌جوشند .»

همچنین **امرسون** در مطالعه وتحقیقی در بارهٔ اتکاء به‌خویش می‌نویسد: «بخاطر فقدان فرهنگ شخصی است که تصور وآرزوی خرافاتی سفر رواج پیدا می‌کند وسفر به ایتالیا وانگلستان ومصر برای تمام آمریکائیهای تحصیل کرده کشش وجذبه‌ای شوق‌آمیز بوجود می‌آورد . کسانی که در ذهن خود برای انگلستان وایتالیا ویونان ارزش واحترامی فوق‌العاده قائل می‌شوند از آنجهت است که به گذشته‌ها چسبیده‌اند وآنرا محورزمین می‌شمارند . اگرخودمان روشی انسانی وشایسته داشته باشیم احساس می‌کنیم که وظیفه مقصد و منزلگاه ماست . روح انسان، مسافر نیست . مرد خردمند درخانهٔ خود می‌نشیند ودر هرموقع وهر مورد هم که ضروریات یا وظایف او را به بیرون از خانه یابه میدانهای خارج بخوانند باز روحاً درخانهٔ خویش می‌ماند وبا نشان دادن متانت وخویشتن داری خویش به مردم خواهد آموخت که اگر هم به خارج برود به‌عنوان تبلیغ کنندهٔ خردمندی وتقوا خواهد بود واز شهرهای دیگر بصورت سلطانی عالیقدر دیدن خواهدکرد نه همچون دلالان سود جوی یا خدمتگزاران دیگران . »

امرسون نوشتهٔ خود را چنین ادامه می‌دهد که : «من باگردش بدورکره

برای منظورهای هنری ومطالعه و نیات خیرخواهانه مخالفت نمی‌کنم اما بشرطی که شخص ابتدا در وطن خویش جای پای استواری داشته باشد و با این تصور به خارج نرود که چیزی بیش از آنچه می‌داند پیدا خواهدکرد. کسی که برای خوشگذرانی وسرگرمی به خارج سفرمی‌کند، یا می‌خواهد چیزی بدست‌آورد که خود ندارد، درواقع از خویش سفر می‌کند و دور می‌شود و درمیـان آثار کهنه و قدیمی جهان در جوانی پیر خواهد شد. در **تبس** و در **پالمیر** ذهن و اندیشه و آرزوهایش به‌اندازهٔ همان خرابه ها پیر و خراب خواهد شد. چنین شخصی خرابه ای را به خرابه ای دیگر می‌برد....»

«اماجنون مسافرت نشانه‌ای ازیك بیقراری عمیق‌تر است که در تمام اعمال روشنفکران ما اثرمی‌گذارد .... ما به‌تقلید می‌پردازیم .... خانه های ما با ذوق‌و سلیقهٔ خارجی ساخته می‌شود. طاقچه ها و طبقات ما با تزئینات خارجی زینت می‌شوند. عقاید ما، ذوق ما، فعالیت فکری ما متمایل به‌گذشته ها و نـواحی دوردست است و ازآنها پیروی می‌کند. درحالیکه روح انسان است که هنرها را در هرجاکه رونقی داشته آفریده است. هنرمند واقعی سرمشق ومدل خویش را در ذهن خویش جستجو کرده است. و بعد انطباق اندیشه‌اش با چیزهائی کـه باید ساخته شود وباشرایطی که باید مورد ملاحظه قرارگیرد هنراورا بوجودآورده است .... به‌خودتان متکی باشید، هرگز از دیگران تقلید نکنید. شما می‌توانید استعداد و مایهٔ خود را در هرلحظه بانیروهای متراکمی کـه عمری درخود می‌پرورانید ابرازدارید. اما باتقلید وپیروی از استعداد های دیگران فقط نیمه‌مالکیتی از نیروهای خویش خواهید داشت که گاه‌بگاه بصـورتی ارتجالی و بالبداهه جلوه‌گری می‌کند.»

در **هند** ما نیازی نداریم که در جستجوی گذشته ها و آثار قدیم بخارج برویم. ماآنها را در همین‌جا به‌فراوانی داریم. درجستجوی زمان حال است که ما به‌کشورهای خارج می‌رویم. بدینقرار تحقیق و جستجو لازمست زیرا جدا ماندن از تحقیق و تکاپو به مفهوم عقب ماندگی و انحطاط خواهد بود.

دنیای زمان **امرسون** اکنون تغییر یافته است و سدها و مـوانع درهم می‌شکنند و جهان روزبروز بیشتر بین‌المللی می‌شود. در این انترناسیونالیسمی که فرا می‌رسد ما باید سهم خود را بعهده بگیریم و برای این منظور باید سفر کنیم، با دیگران ملاقات کنیم، از دیگران چیز بیاموزیم و آنها را بشناسیم و

درك کنیم . اما انترناسیونالیسم واقعی چیزی نیست که در هوا باشد و هیچگونه ریشه و لنگری نداشته باشد . انترناسیونالیسم باید از درون فرهنگ های ملی رشد کند و امروز تنها براساس آزادی و برابری ملت ها است که انترناسیونالیسم واقعی می‌تواند تحقق پذیرد .

معهذا هشدار **امرسون** امروز هم مانند گذشته با اعتبار است و تلاش و تکاپوی ما فقط در شرایطی که او ذکر کرده است می‌تواند ثمربخش باشد . ما نباید بصورت دلالان سودجو بجائی برویم بلکه فقط باید درصورتی سفر کنیم که بعنوان مردمی برابر بادیگران مورد استقبال واقع‌شویم ودرتکاپو وجستجوی مشترك رفیقی باارزش بشمار آئیم .

کشورهائی مخصوصاً درمیان دومینیون های بریتانیا هستند که می‌کوشند هموطنان ما را مورد تحقیر قرار دهند . این کشورها مناسب و شایسته ما نیستند هرچند درحال حاضر ما ناچاریم هنوز از یوغ تسلط و تابعیت خارجی که برما تحمیل شده است رنج بکشیم و بار سنگین و نامطبوعی راکه بردوش ما فشار می‌آورد تحمل کنیم اما روز آزادی و رهائی ما نمی‌تواند دور باشد .

ما اتباع کشوری پست و حقیر نیستیم و از سرزمین و زادگاه خود ، از مردم خود ، ازفرهنگ وسنت های خود سرفراز ومفتخریم ، این فخر و مباهات نباید موجب آن‌شود که بگذشتهٔ خود رنگی شاعرانه و احساساتی بدهیم وبیش‌از آنچه باید به‌آن بیاویزیم ونه باید موجب انزوا طلبی ماگردد بطوریکه نتوانیم ارزش راه و روشی دیگر را جز آنچه خودمان داریم درك کنیم و بفهمیم . این امر نباید اجازه بدهد که ضعف ها وکمبود های فراوان خود را نادیده بگیریم یا در آرزو و تلاش ما برای غلبه براین ضعف ها ، سستی و فتوری بوجودآورد.

ما راهی دراز در پیش داریم و قبل از آنکه بتوانیم در واگن تمدن و ترقی بشری جای شایستهٔ خود را احرازکنیم ناگزیر باید به اصلاح انحرافات و نواقص فراوان خود بپردازیم . و باید عجله کنیم زیرا مجال و زمانی که در اختیارداریم بسیارمحدود است وسرعت‌حرکت ورشد جهان‌دائماً افزایش‌می‌یابد .

روش هند درگذشته آن بوده است که همواره از فرهنگ دیگران استقبال می‌کرده . وآنرا در خود تحلیل می‌برده و جذب می‌کرده است . این امر امروز خیلی لازم‌تر و ضروری‌تر است زیرا ما همه بسوی جهان واحد فردا درحرکت هستیم که در آن فرهنگ های ملی با فرهنگ بین‌المللی نژاد بشر درهم خواهد

آمیخت . به‌این جهت ما باید در جستجوی خردمندی و دانش دوستی و رفاقت باشیم و درهرجاکه بتوانیم آنها را بیابیم ، ودر راه هدفهای مشترك با دیگران به همکاری بپردازیم اما از هیچ‌کس تقاضای ترحم و سرپرستی نداریم . بدین‌گونه هندیان واقعی و آسیائیان واقعی باقی خواهیم ماند و در عین‌حال هم انترناسیونالیست های شایسته و اتباعی برای تمام جهان خواهیم بود .

نسلی‌که من‌جزء آن هستم چه در هند و چه درسراسر جهان با آشفتگی‌ها روبرو بوده است . ممکن است ما تا چند وقت‌دیگر هم راه خود را دنبال کنیم اما روزگار ما بسر خواهد رسید و ما ناگزیر جای خود را به دیگران خواهیم سپرد و آنها نیز دوران خود را خواهندگذراند و باری راکه به ایشان سپرده می‌شود تا مرحلهٔ دیگر سفر حمل خواهندکرد .

من نمی‌دانم‌که آیا ما در این فرصت محدودی‌که بپایان خود نزدیك می‌شود نقش خود را چگونه اجراکرده‌ایم .کسانی‌که بعد ها خواهند آمد و در دورانهای بعد دراین مورد قضاوت خواهندکرد . در عین‌حال نمی‌دانم‌که باچه معیارها و میزان هائی می‌توانیم موفقیت ها یا شکست‌ها را بسنجیم .

ما نمی‌توانیم شکایت داشته باشیم‌که زندگی برای ما سخت و دشوار بوده است زیرا راه خود را با میل خویش برگزیدیم و شاید هم رویهمرفته زندگی‌ما خیلی بد نبوده است . زیراکسانی می‌توانند مفهوم زندگی را احساس کنندکه اغلب با مخاطرات آن مواجه بوده‌اند و آنها را ناچیز شمرده‌اند کسانی‌که زندگیشان تحت تأثیر ترس از مرگ نبوده است .

با وجود تمام اشتباهاتی‌که احتمالاً ما مرتکب شده‌باشیم ما خود را از ابتذال و شرمساری درونی و ترس و بزدلی محفوظ نگاه داشته‌ایم ، و این خود برای هریك ما نوعی موفقیت وکامیابی بوده است .

لنین می‌گوید : «عزیزترین وگرانبهاترین چیزی‌که انسان دراختیار خود دارد زندگی است و از آنجاکه امکان زندگی‌کردن فقط یکبار به‌او داده می‌شود باید طوری زندگی کندکه ازگذشته‌ای مبتذل و نامردانه شرمسار نباشد . پس هرکس باید بطوری زندگی‌کندکه بخاطر سالهای عمری‌که بدون هدف ومنظور سپری شده‌اند شکنجه وافسوس وپشیمانی نداشته باشد . باید طوری زندگی‌کند که بهنگام مردن بتواند بگوید : «تمام زندگی و نیروی من در راه نخستین‌هدف جهان صرف شده است که آزادی جامعهٔ بشری است .»

پایان پس از

الله آباد
۲۹ دسامبر
۱۹۴۵

الله‌آباد ۲۹ دسامبر ۱۹۴۵

در ماههای مارس و آوریل ۱۹۴۵ اعضای **کمیتهٔ عاملهٔ کنگره** که در زندان **دژ احمدنگر** محبوس بودند به ایالات مربوطهٔ خودشان فرستاده شدند. آن اردوگاه زندانیان برچیده شد و گویا به مقامات نظامی تحویل گردید.

سه نفر از ما، **گووبند بالب پانت**، **نارندرا دوا**، و من در ۲۸ مارس از **دژ احمدنگر** بیرون آمدیم و به«زندان مرکزی **ننی**» فرستاده‌شدیم که درآنجا تعدادی از دوستان وهمکاران قدیمی خود را بازیافتیم. و **رفیع احمد قدوائی** ازآنجمله بود.

از زمان بازداشت خودمان در ماه اوت ۱۹۴۲ اکنون نخستین‌بار بودکه می‌توانستیم گزارشهای دست اول ازآنچه درآن سال ۱۹۴۲ روی داده بود بدست آوریم زیرا بسیاری ازکسانی‌که در زندان **ننی** بودند مدتی بعداز ما بازداشت شده‌بودند. اززندان **ننی**، ما سه‌نفر را به«زندان مرکزی **عزت‌نگر**» فرستادندکه نزدیك **بارلی** است.

گووبند بالب پانت، بعلت بیماریش آزاد شد. **نارندرا دوا** و من مدتی بیش از دوماه در یکی از اطاقهای این زندان باهم زندگی می‌کردیم. در اوایل ماه ژوئن ما را بزندان‌کوهستانی **آلمورا** فرستادندکه دهسال پیش در آن زندانی بودم و آنجا را خوب می‌شناختم. در ۱۵ ژوئن ما هردو ۱۰۴۱ روز پس از بازداشتمان درماه اوت ۱۹۴۲ آزاد شدیم، بدین‌ترتیب نهمین و طولانی‌ترین دوران زندان من بپایان رسید.

از آنزمان شش ماه ونیم گذشته است. من از انزوای ممتد زندان به میان انبوه مردمان و فعالیت پردامنه و سفرهای مداوم باز گشتم. پس از رهائی از زندان فقط یك شب را در خانهٔ خود گذراندم و بعد با شتاب به**بمبئی** رفتم زیرا اجلاسیهٔ **کمیتهٔ عاملهٔ کنگره** تشکیل می‌شد. و پس ازآن درکنفرانس

سیملا شرکت کردم که ازطرف نایب‌السلطنه ترتیب داده شده بود .

برایم کمی دشوار بود کـه خود را با محیط متغیر و تازه منطبق سازم و نمی‌توانستم به‌آسانی باآن منطبق شوم . هرچندکه همه چیز برایم آشنا ومأنوس می‌نمود و دیدن دوستان وهمکاران قدیمی بسیار خوب بود خود را نوعی غریبه و بیگانه احساس می‌کردم وذهنم بیشتر به‌کوهستانهای مرتفع وقله های پوشیده از برف متوجه می‌گشت .

به محض آنکه کار کنفرانس **سیملا** پایان یافت باعجله به‌**کشمیر** رفتم . درآنجا در خود درهٔ کشمیر نماندم بلکه تقریباً بلافاصله به مناطق و گردنه هـای مرتفع‌تر بالا رفتم . مدت یکماه درکشمیر بودم وبعد باز بسوی انبوه مـردم و هیجانها وگرفتاریهای زندگی روزانه بازگشتم .

تدریجاً تصویری از سه سال‌گذشته در ذهنم شکل می‌گرفت و من هم‌مانند دیگران فهمیدم که آنچه‌روی‌داده خیلی‌بیش ازآن بوده است که ماتصورمی‌کردیم. این سه سال برای مردم وطن ما دورانی پرمشقت بود وهرکس راکـه می‌دیدیم نشانی از این رنج و مشقت را درچهرهٔ خود داشت .

هند تغییر یافته بود و در زیر سطح بظاهرآرام آن شك‌ها و پرسش‌ها ، حرمان ها و خشم‌ها ، و احساسات سرکوفته انباشته بود . با رهاشدن ما اززندان و تحولی‌که حوادث پیداکردتغییراتی در همه چیز نمایان شد . سطح آرام‌آشفته شد و شکافها ظاهر گشت . امواج هیجان سراسرکشور را فراگرفت . پس از سه سال‌خفقان صدفی‌که مردم را در خود گرفته بود از هم متلاشی شد . پیش از آن من هــرگز چنین جماعات مردم و چنین جوشش هیجانها وچنین اشتیاقی در توده های مردم برای آزاد ساختـن خودشان ندیده بودم . مردان و زنان جوان، پسران و دختران ازآتش اشتیاق برای انجام‌کاری مثبت می‌سوختند هرچند برای ایشان روشن نبودکه چه می‌بایست بکنند .

جنگ بپایان رسید و بمب اتمی مظهر و سمبول دورانی تازه شد . بکار-بردن این‌بمب وراههای پرشکنجه‌ای‌که سیاست‌کسب قدرت دنبال می‌کردموجب یأس بیشتر و ازمیان‌رفتن تصورات خوش بینانه می‌شد . امپریالیسم های قدیمی هنوز برسرپا بودند و حوادثی‌که در **اندونزی و هند و چین** روی می‌داد بروحشت اوضاع می‌افزود .

بکاربردن واحد های هندی در این دوکشور و برضد مردمی کـه در راه

آزادی خود مبارزه می کردند ما را ازناتوانی خویش شرمسار می‌ساخت وخشم وتلخکامی همیشگی‌را برمی‌انگیخت . ناراحتی وخشمی که کشور را فراگرفته بود دائماً افزایش می‌یافت .

سرگذشت «ارتش ملی هند»[1] که در سالهای جنگ در **برمه و مالایا** تشکیل شده بود بشکلی ناگهانی در تمام هند پخش شد و شوری حیرت ـ انگیز بوجودآورد . محاکمهٔ بعضی از افسران این ارتش در دادگاه نظامی‌چنان عصبانیت و خشمی در سراسر کشور برانگیخت که هیچ چیز دیگر نمی‌توانست چنین نتیجه‌ای داشته باشد . آنها مظهر هندی شده بودند که بخاطر آزادی می‌ـ جنگید . همچنین مظهر یگانگی و وحدت گروههای مختلف مذهبی هند شدند زیرا هندوها ، مسلمان ها ، سیك ها و مسیحیان هندی همه در آن ارتش شرکت داشتند . آنها مسئلهٔ فرقه های مذهبی را در میان خود حل‌کرده بودند پس چرا ما نمی‌بایست به حل این مسئله موفق شویم ؟

اکنون ما درآستانهٔ انتخابات عمومی درهند هستیم و این انتخابات توجه همه را بخود جلب‌کرده است . اما انتخابات بزودی انجام خواهد شد و پایان خواهد یافت . و پس ازآن چه ؟

سالی‌که فرا می‌رسد[2] احتمالاً سال طوفان وآشفتگی و تصادم وکشمکش خواهد بود . در هرحال درهند و درهیچ جای دیگر صلح و آرامش نمی‌تواند برقرار شود مگر براساس آزادی .

۱ـ درسالهای جنگ «سوباس چندرابوس» یکی از رهبران ملی هند از زندان گریخت و به‌آلمان و از آنجا به‌ژاپن رفت و از اسرای هندی ارتش بریتانیا نیروئی بنام «ارتش ملی هند» ترتیب داد که دوشادوش ژاپن برضد انگلستان می‌جنگید .

۲ـ دو روز پس از نوشته شدن این سطور سال نو ۱۹۴۶ آغاز می‌گشت ـ مترجم

اشخاص گروهها ادیان

فهرست اعلام

ب

ز

س

ه

ی

فهرست الفبایی مکانها

ب

پ

ت

ج

ه

ی

آشنایی با پاره‌یی از کتابهای انتشارات امیرکبیر

نامه‌های پدری به دخترش : جواهر لعل نهرو ترجمه : محمود تفضلی

نگاهی به تاریخ جهان (۳ جلد): جواهر لعل نهرو ترجمه : محمود تفضلی

همهٔ مردم برادرند : مهاتما گاندی ترجمه : محمود تفضلی

زندگی ، جنگ و دیگر هیچ : از اوریانا فالاچی ترجمه : لیلی گلستان

پنج گفتار : ازهربرت مارکوز — ترجمه : محمود جزایری

ناصر : ازپیتر منسفیلد — ترجمه : محمد رضاجعفری

فلسفهٔ انقلاب مصر : ازجمال عبدالناصر — ترجمه : ابراهیم یوسفی

اربابها : از ماریانو آزوئلا — ترجمه : سروش حبیبی

عزیز : از اولین‌و — ترجمه : احمدکریمی

من ، برتولت برشت (برگزیده‌ی اشعار برشت)
انتخاب وترجمه : بهروزمشیری

رمان دو پولی : ازبرتولت برشت — ترجمه : ا . باقرزاده

خانهٔ پترو داوا : ازکنستانوبرژیل گئورگیو — ترجمه : حسن اروندی

تعریف و تبصره و یادداشتهای دیگر : ازنیمایوشیج

آرزوهای برباد رفته : از اونوره دوبالزاك — ترجمه : سعید نفیسی

هنر چیست ؟ : ازلئون تولستوی — ترجمه : کاوه دهگان

عشق چیز با شکوهی است : از هان‌سوین — ترجمه : کسری

مدیر مدرسه : ازجلال آل احمد

سه تار : ازجلال آل‌احمد

دید و بازدید : ازجلال آل احمد

سه منظومه : از ناظم حکمت — ترجمه : ثمین باغچه‌بان

دیدگاههای نقد ادبی وچند مقاله ازتی . اس. الیوت : ولبوراسکات
ترجمه : فریبرز سعادت

دیوار وچند داستان دیگر : ازژان پل سارتر وچند نویسندهٔ دیگر
ترجمه : صادق هدایت

شب نشینی با شکوه : ازغلامحسین‌ساعدی

چشم در برابر چشم : از گوهر مراد

اجازه هست آقای برشت : ازنادر ابراهیمی

انسان ، جنایت و احتمال : از نادر ابراهیمی

خانهٔ قانون زده (بلیك هاوس) : چارلزدیکنز ترجمه : ابراهیم یونسی

ربه‌کا : دفنه دوموریه ترجمه : حسن شهباز

فرداگریه خواهم‌کرد : لیلیان روت ترجمه : ایرج پزشکزاد

کارگران دریا : ویکتور هوگو ترجمه : اردشیر نیکپور

کلبهٔ عموتم : بیچراستو ترجمه : منیرجزنی (مهران)

کمدی الهی (۳ جلد) : دانته ترجمه : شجاع‌الدین شفا

من ، میکل آنژ ، پیکرتراش : ایروینگ استون وجین استون
ترجمه : بهمن فرزانه

موبی‌دیك یا وال سفید : هرمان ملویل ترجمه : پرویز داریوش

نوازندهٔ شاعر (ماجرای زندگی‌شوپن) : گی‌دوپورتالس
ترجمه : تقی تفضلی

نود وسه : ویکتور هوگو ترجمه : منصور شریف زندیه

هوسهای امپراطور : هنریك سینکیویچ ترجمه : حسن شهباز

آثارجاویدان ادبیات جهان : انتخاب وترجمه وتلخیص از: حسن شهباز

آناکارنین : شاهکار لئون تولستوی ترجمه : مشفق همدانی

افسانه‌های اپرا : ترجمه : حسن شهباز

برباد رفته : مارگارت میچل ترجمه : حسن شهباز

بینوایان : ویکتور هوگو ترجمه : حسینقلی مستعان

جام زرین : جان اشتاین‌بك ترجمه : خشایار قائم مقامی

جنگ وصلح : تولستوی ترجمه : کاظم انصاری

حاجی بابای اصفهانی : جیمزموریه ترجمه : محمدعلی جمالزاده

تاریخ جهان نو : رابرت روزول پالمر ترجمه : ابوالقاسم طاهری

تاریخ روابط خارجی ایران : عبدالرضا هوشنگ مهدوی

روزنامهٔ خاطرات اعتمادالسلطنه : به اهتمام ایرج افشار

مسائل خاورمیانه : آلبرت حورانی ترجمه : عبدالله گله داری

تاریخ مشروطه ایران : احمد کسروی

تاریخ هجده ساله آذربایجان : احمد کسروی

تاریخ مغول : عباس اقبال آشتیانی

۲۳۳ چهرهٔ درخشان : ترجمه و تـألیف محمد حسین مقصودلو ــ علیرضا تبریزی

خاطرات کلنل کاساکوفسکی : ترجمه : عباسقلی جلی

خاطرات سیاسی میرزا علیخان امین‌الدوله : به اهتمام دکتر حافظ فرمانفرمائیان

ایران در جنگ جهانی اول : ل. ی. میروشینکف ترجمه : ع. دخانیاتی

ایران درآستانهٔ انقلاب مشروطیت : باقر مؤمنی

تاریخ اجتماعی ایران : مرتضی راوندی

ایران درعهد باستان : دکتر محمد جواد مشکور

تاریخ بشر : هندریك وان لون ترجمه : دکتر علی‌اکبر بامداد

تقویم روز : حبیب‌الله شاملوئی

تمدن فرانسه : ژرژ دوهامل ترجمه : روح‌الله عباسی

تمدنهای افریقا : دنیز پولم ترجمه : مسعود آشریان وحجت‌الله ستوده

ظهور وسقوط رایش سوم : ویلیام شایرر ترجمه : ابوطالب صارمی

علل عظمت وانحطاط رومیان : منتسکیو ترجمه : علی‌اکبر مهتدی

کلیات تاریخ عمومی : دکتر اسماعیل دولتشاهی